



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِيدِ
قَالَتْ

الْأَمَامُ الْحُجَّةُ الْمَجَابِدَةُ السَّيِّدُ سَخَاوِدُ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَائِمِيِّ

تَحْقِيقِي

عَلَامَةُ رِسَالَتِنَا مَوْلَانَا الْبُرُوقِيُّ

تَبَعِي

التَّوْبَةُ وَالْحُجَّةُ كَمَا أُوتِيَتْهُمَا مِنْ كِتَابِنَا

الجزء السادس عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی لکھنوی

ناشر چاپی:

موسسه المعارف الاسلامیہ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ‌ای قائمہ اصفہان

فهرست

۵	فهرست
۹	عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار - جلد ۱۶
۹	مشخصات کتاب
۹	حدیث تشبیه
۹	مقدمه
۱۲	قسمت اول: سند حدیث
۱۲	اشاره
۱۹	سال وفات راویان حدیث تشبیه
۲۱	«چهل وجه در اثبات حدیث «تشبیه» و ابطال انکار آن» بروایت راویان:
۲۱	اشاره
۲۳	۱- عبد الرزاق
۸۴	۲- أحمد بن حنبل
۱۲۱	۳- أبو حاتم رازی
۱۳۸	۴- ابن شاهین
۱۵۱	۵- ابن بطه عکبری
۱۶۲	۶- حاکم
۱۸۴	۷- ابن مردویه
۱۹۴	۸- أبو نعیم
۲۱۷	۹- بیهقی
۲۲۴	۱۰- ابن المغاللی
۲۵۶	۱۱- دیلمی
۲۷۲	۱۲- عاصمی
۲۷۶	۱۳- نظنزی
۲۷۷	۱۴- نظم حکیم سنائی

- ۲۸۰- شهردار دیلمی ۱۵-
- ۲۸۳- أخطب خوارزم ۱۶-
- ۳۲۱- أبو الخیر طالقانی ۱۷-
- ۳۳۱- عمر ملا أردبیلی ۱۸-
- ۳۴۱- صالحانی ۱۹-
- ۳۴۴- نظم عطار ۲۰-
- ۳۴۸- ابن طلحه ۲۱-
- ۳۶۴- کنجی ۲۲-
- ۳۶۹- محب طبری ۲۳-
- ۳۸۲- سید علی همدانی ۲۴-
- ۳۹۱- «ذکر أمير ملا نظم عطار» ۲۵-
- ۳۹۵- سید شهاب الدین أحمد ۲۶-
- ۳۹۷- شهاب الدین دولت آبادی ۲۷-
- ۴۰۰- ابن الصباغ ۲۸-
- ۴۱۹- حسین میبذی ۲۹-
- ۴۲۳- صفوری ۳۰-
- ۴۲۵- وصابی ۳۱-
- ۴۲۹- جمال الدین محدث ۳۲-
- ۴۳۶- أحمد با کثیر ۳۳-
- ۴۴۲- الله دیا ۳۴-
- ۴۴۲- میرزا محمد بدخشانی ۳۵-
- ۴۴۷- محمد صدر عالم ۳۶-
- ۴۴۹- ولی الله ۳۷-
- ۴۵۱- محمد بن اسماعیل صنعانی ۳۸-
- ۴۵۷- عجیلی ۳۹-
- ۴۶۲- ولی الله الکهنوی ۴۰-

۴۶۶	قسمت دوم: دلالت حدیث تشبیه
۴۶۶	نقل حدیث تشبیه به روایت امامیه
۴۷۱	نبودن این حدیث از احادیث اهل سنت و رد آن
۵۱۱	رد کلام مصنف که افتراء به اهل سنت میسر نباشد
۵۱۹	بیان عدم اعتبار حدیثی که ائمه فن روایت کرده باشند و صحت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشند و رد آن
۵۲۵	کلام مصنف بر سعی متاخرین برای ضبط احادیث ضعیفه و رد آن
۵۴۲	صرف شبیه بودن بعضی صفات حضرت امیر و صفات انبیاء در حدیث تشبیه و رد آن به بیست وجه
۵۴۲	اشاره
۵۴۲	وجه اول
۵۴۳	وجه دوم
۵۵۱	وجه سوم
۵۵۲	وجه چهارم
۵۵۲	وجه پنجم
۵۵۳	وجه ششم
۵۵۷	وجه هفتم
۵۶۲	وجه هشتم
۵۶۳	وجه نهم
۵۶۶	وجه دهم
۵۷۱	وجه یازدهم
۵۷۲	وجه دوازدهم
۵۷۴	وجه سیزدهم
۵۷۵	وجه چهاردهم
۵۷۶	وجه پانزدهم
۵۷۷	وجه شانزدهم
۵۷۹	وجه هفدهم
۵۸۰	وجه هجدهم

- ۵۸۱ وجه نوزدهم
- ۵۸۲ وجه بیستم
- ۵۸۴ لازم نبودن تشبیه به ادات تشبیه و رد آن
- ۵۹۲ تنزل مصنف به استعاره بودن حدیث و رد آن
- ۵۹۵ رد مصنف که از تشبیه و استعاره مساوات لازم نمی آید
- ۶۰۹ تشبیه ابی بکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر به موسی و تشبیه ابوذر به عیسی در احادیث اهل سنت و رد آن
- ۶۱۳ اشاره در تشبیه وصفی است در آن شخص نه به آن مرتبه و رد آن
- ۶۱۹ مساوات با افضل در صفتی موجب افضلیت نمی شود و رد آن
- ۶۲۲ تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلاثه وقتی ثابت می شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره و رد آن
- ۶۲۶ شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت و رد آن
- ۶۵۸ اعتراف مصنف که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله به جناب امیر المؤمنین علیه السلام منتهی می شود
- ۷۱۶ درباره مرکز

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۱۶ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

ص: ۱

حدیث تشبیه

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتعالى عن التشبيه و التمثيل المنزه عن النقص و التعطيل البرئ عن معارضه ندد و عدل
المقدس عن شوائب الافتياق و التعليل الواحد الفرد الصمد المتعاضم عن التركيب و التحليل ففهم كل من الاكياس و اصحاب
الابلاس عن ادراك كنه ذاته كليل و امكان الجائزات على وجوب وجوده و علوه عن سمات الحدوث دليل و من أراد ان ينظر
الى اكمل صنعه الجميل و افضل ابداعه الجليل فليتنظر الى اصفياه المخصوصين بكل فضل جزيل و اوليائه المعصومين الشافين
بهداياتهم داء كل عليل و المروين بنمير ارشاداتهم غله كل غليل و صلى الله على نبيه النبيه و صفيه الوجيه و آله الحائزين لكل
تجليل و بعد فيقول العبد القاصر الذليل الخاطئ القمى

الضَّئِيلُ حَامِدُ حَسِينِ بْنِ الْعَلَامَةِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ قَلِي النَّيْسَابُورِيِّ صَانِهِ اللَّهُ عَنْ شُرُورِ التَّمُويَةِ وَالتَّسْوِيلِ أَنَّ هَذَا هُوَ الْمَجْلَدُ السَّادِسُ مِنَ الْمُنْهَجِ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ عِبَقَاتِ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ الْمَبْنِيِّ لِنَقْضِ مَا أَبْدَى عَلَامَةُ السَّيِّئَةِ السَّنِّيِّ الْفَخَارِ وَمُحَدِّثِهِمْ عَمَدَهُ الْكِبَارِ الْمَوْلَى عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ وَلِيِّ اللَّهِ نَزِيلِ دَهْلِيِّ الْمَشْهُورِ فَضْلِهِ فِي شَاسِعِهِ الْأَصْقَاعِ وَالْأَقْطَارِ السَّائِرِ نَبَلُهُ فِي نَازِعِهِ الْبِقَاعِ وَالْأَمْصَارِ مِنَ الشَّبِيهِ الْمَجْتَثَةِ الَّتِي مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ وَالْوَسَاوِسِ الْوَاضِحَةِ السَّيْقُوطِ عِنْدَ أَرْبَابِ زَكَاءِ الْأَحْلَامِ وَذَكَاءِ الْأَفْكَارِ وَالشُّكُوكِ اللَّائِيحَةِ الْهَبُوطِ لَدَى أَوْلَى ثَوَاقِبِ الْأَفْهَامِ وَنَوَافِذِ الْأَبْصَارِ فِي جَوَابِ الْحَدِيثِ السَّادِسِ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْإِثْنِي عَشَرَ الْمَذْكُورَةِ فِي بَابِ الْإِمَامَةِ الَّتِي أَجَابَ عَنْهَا بِكَلِمَاتٍ نَاكِبَةٍ عَنِ الْإِسْتِقَامَةِ فِي كِتَابِ التَّحْفَةِ الْمُثَقَّوْبَةِ بِسَهَامِ الْأَنْظَارِ الْمَصْنُوعَةِ بِالْإِنْتِهَابِ لِمَا نَمْنَمَهُ وَزَوْقَهُ وَهَمَّهُمْ بِهِ وَتَفَقُّهُ الْمَخْتَالِ الْفَخُورِ وَالْمَخْتَالِ الْعَثُورِ وَالْمَغْتَالِ النَّفُورِ عَنِ الْحَقِّ وَالنُّورِ نَصْرَ الْحَجِيِّ بِالْهَصْرِ الْمَتَوَانِي الْأَسْرِ الْمَضْطَّلِعِ بِأَعْبَاءِ الْأَصْرِ الْحَامِلِ لِلْأَوَاءِ الْوَزْرِ الْمَقْتَحِمِ فِي وَعْثَاءِ الْهَجْرِ الْمَتَهَجِمِ عَلَى بَدَائِعِ السَّيِّئِ الْكِرِّ وَالنَّكْرِ الْمَفْصَحِ عَنِ غَرَائِبِ الْعَجْرِ وَالْبَجْرِ الْمَعْقِبَةِ لِلزَّجْرِ الْكَابِلِيِّ الْكَابِ لَانَاءِ الدِّينِ وَالْكَابِي الْخَابِي الْأَبِي عَنِ الْيَقِينِ الْحَرِيِّ بِالْهَجْرِ الْمَوْلِعِ الْمُسْتَهْتَرِ بِالضَّدُودِ وَالْإِنْكَارِ لَصِحَاحِ الْإِثَارِ وَصَوَادِقِ الْأَخْبَارِ فِي كِتَابِ

الصواعق المذی كان فی حجب الاستتار و صلو بعد صدور الاغاره و الانتحال من هذا المنطق المتحذلق و المتشدق المتفیهق المكثار فی غایه الاشتهار فانتهك خدر التلمیع و انخرق ستر التخدیع و عز الاعتذار و الله ولی التوفیق للانحياز و الاحتراز عما یورث الغص و الصیغار و هو المسدد بايزاع التجنب و اللحی عما یوجب الاتسام بالعوار و الشنار و منه الاستعانه فی الثبات علی التمسك بحبل اقتفاء المعصومین الاطهار صلوات الله و سلامه علیهم ما غسق اللیل و تبلج النهار

قسمت اول: سند حدیث

اشاره

قال المحدث التحریر حدیث ششم حدیثیست که آن را امامیه روایت می کنند

مرفوعاً انه قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی بطشه و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب طریق تمسک آنکه ازین حدیث مساوات حضرت امیر با انبیاء در صفات ایشان معلوم شد و انبیا افضل اند از غیر خود و المساوی للافضل افضل فکان علی افضل من غیره و الافضل متعین للامامه دون غیره و فساد مبادی این تمسک و مقدمات آن از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهرست اول این حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلّی در کتب خود وارد نموده و روایت آن را گاهی به بیهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده حال آنکه در تصانیف هر دو از ان اثری موجود نیست بافترا و بهتان الزام دادن اهل سنت میسر نمی آید و قاعده مقررره اهل سنتست که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی

روایت کنند و صحّت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و بصحّت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست زیرا که جماعه ای از محدثین اهل سنّت که در طبقه متاخر پیدا شدند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند که احادیث صحاح و حسان را متقدمین مضبوط کرده رفته اند و جای سعی در آنها نمانده مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه و موضوعه و مقلوبه الاسانید و المتون تا بطریق بیاض یکجا فراهم آورده نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود آنها را این مهم سرانجام نشد اما متاخرین که ازیشان بعدتر پیدا شدند امتیاز کردند ابن الجوزی موضوعات را جدا ساخت و سخاوی حسان لغیرها را در مقاصد حسنه علی حده نوشت و سیوطی در تفسیر درّ منثور پرداخت و خود ان جمع کنندگان در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف گفته اند با وجود علم بحال آن کتب که بتصریح مصنفین آنها دریافته باشیم احتجاج بآن حدیث چگونه روا باشد و لهذا صاحب جامع الاصول نقل کرده که خطیب از شریف مرتضی برادر رضی احادیث شیعیه روایت کرده است بهمین غرض که بعد از جمع و تالیف در آنها نظر کند و بحث نماید که اصلی دارند یا نه بالجمله این حدیث خود از ان قسم هم نیست که در هیچ کتابی از کتابی اهل سنّت موجود باشد و لو بطریق ضعیف دوم آنکه این کلام محض تشبیه است بعض صفات امیر را با بعضی صفات انبیاء مذکورین و تشبیه چنانچه باداه متعارفه تشبیه می شود مثل کاف و کأنّ و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید چنانچه در علم

بیان مقررست که من أراد ان ينظر الى القمر ليله البدر فلينظر الى وجه فلان نیز در تشبیه داخلست و لهذا شعر مشهور را که لا تعجبوا من بلی غلامته قد زرّ أزراره علی القمر و این دو بیت متبّی را نشرت ثلث ذوائب من خلفها فی ليله فارت لیالی اربعا و استقبلت قمر السماء بوجهها فارثنی القمرین فی وقت معا داخل تشبیه ساخته اند و اگر ازین همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشبیه است و از تشبیه و استعاره مساوات مشبّه با مشبّه به فهمیدن کمال سفاهتست و در اشعار رائج و مشهورست که خاک صحن بادشاهان را بمشک و سنگریزه‌های آنجا را بمروارید و یاقوت تشبیه می دهند و هیچکس مساوات نه می فهمند قال الشاعر اری بارقا بالابرق الفرد یومض فیکشف جلیاب الدجی ثم یغمض کان سلیمی من اعاليه اشرفت تمدّ لنا کفّاً خضیبا و تقبض و از مضمون این شعر لازم نه می آید که پنجه حنائی سلیمی در لمعان و درخشندگی برابر برق باشد و در احادیث صحیحه اهل سنت تشبیه اُبی بکر بابراهیم و عیسی و تشبیه عمر بنوح و موسی و تشبیه ابو ذر بعیسی مروی شده اما چون این فرقه بهره از عقل خدا داد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیاء مذکورین حمل ننموده مشبه را در رتبه خود و مشبّه به را در رتبه خود داشتند بلکه مسقط اشاره تشبیه درین قسم کلمات وجود و صفیست درین شخص از اوصاف مختصّه ان پیغمبر گو بآن مرتبه نباشد

عن عبد الله بن مسعود فی قصّه مشاوره النّبی صلّی الله علیه و سلّم مع اُبی بکر و عمر فی اساری بدر قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم ما تقولون فی هؤلاء

أَنْ مِثْلَ هَؤُلَاءِ كَمِثْلِ إِخْوِهِ لَهُمْ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا ائْتِنَا بِسُلْطَانٍ عَلَى
أَمْوَالِنَا وَأَشْدُدْ عَلَى قُلُوبِنَا الْآيَةَ وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَافِرٌ رَحِيمٌ وَقَالَ عِيسَى إِنْ تُعَذِّبُهُمْ
فَأِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ رَوَاهُ الْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ عَنْ أَبِي مُوسَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
لَهُ يَا بَا مُوسَى لَقَدْ أَعْطَيْتَ مِزْمَارًا مِنْ مِزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ

و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى تواضع عيسى بن مريم فلينظر الى ابي ذر كذا في الاستيعاب و رواه
الترمذى بلفظ آخر قال ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجه من ابي ذر شبه عيسى بن مريم يعنى فى الزهد سوم
آنكه مساوات با افضل در صفتى موجب افضليت نه مى شود زيرا كه آن افضل را صفات ديگرانند كه بسبب آنها افضل شده
است و نيز افضليت موجب زعامت كبرى نيست كما مر غير مره چهارم آنكه تفضيل حضرت امير بر خلفاي ثلاثه وقتى ثابت
شود از اين حديث كه آنها مساوى نباشند با انبياء مذكورين در صفات مذكوره يا مانند آن صفات مذكوره و دون هذا النفى
خرط القناد بلكه اگر در كتب اهل سنت تفحص واقع شود آن قدر احاديث داله بر تشبيه با انبيا كه در حق شيخين مروى و
ثابتست در حق هيچيك از معاصرين ايشان ثابت نيست و لهذا محققين صوفيه نوشته اند كه شيخين حامل كمالات نبوت بودند
و حضرت امير حامل كمالات ولايت

و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملتست از شیخین خوبتر سرانجام یافت و کار اولیا از تعلیم طریقت و ارشاد باحوال و مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل نفس و ترغیب بزهد در دنیا از حضرت امیر بیشتر مروی گشت و عقلیست که استدلال بر ملکات نفسانیه بصدور افعال مختصه بآن ملکات می توان کرد مثلا اگر شخصی در هر معرکه ثبات می کند و در مقابله اقران و صنعت سیف و سنان کار از پیش می برد دلیل صریح بر شجاعت نفسانیه اوست بلکه حب و بغض و خوف و رجا و دیگر امور باطنیه از همین راه افعال و معاملات معلوم توانکرد بر همین قیاس امتیاز در کمالات باطنیه شخص که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجارجیه او در یکی ازین دو کارخانه عمده حاصل می شود و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده اند و هو

قوله ع انک یا علی تقاتل الناس علی تاویل القرآن کما قاتلتهم علی تنزیله نیز اشاره صریح باین تفرقه و امتیازست زیرا که مقاتلات شیخین همه بر تنزیل قرآن بود پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت بود و زمان حضرت امیر ابتدای دوره ولایت شد و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت آن جناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند و ازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی می شود و مانند جداول از بحر عظیم منشعب می کرد و چنانچه سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت بشیخین و نواب ایشان مثل عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر می رسد و رشحه از علوم ایشان

می گیرد و معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی مرد دیگری را وصی آن می ساخت همین قطبیست ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود و لهذا التزام این امر بر کافه خلائق از ائمه اطهار مروی نشده بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را بان فیض خاص مشرف می ساختند و هر یکی را بقدر استعداد او باین دولت می نواختند این فرقه بیفهم آن همه اشارات ایشان را بر ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطه ضلالت افتاده اند و نیز ازینست که حضرت امیر و ذریت طاهره او را تمام امت مثل پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیته را بایشان وابسته می دانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله ست و نام شیخین را درین مقدمات کسی بر زبان نه می آرد و فاتحه و درود و نذر و منت و عرس و مجلس کسی شریک نمی کند و امور تکوینیته را وابسته بایشان نمی داند گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشد بر مثال انبیا مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا که کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفضیل و مغایرتست و کمالات اولیا همه ناشی از وحدت و جمع و عینیتست پس اولیا را مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او تعالی می توانند کرد و انبیا و وارثان کمالاتشان را غیر از علاقه عبدیت و رسالت و جارحیت علاقه دیگر در فهم مردم حاصل نیست و باین جهت آنها را مرآت ملاحظه او تعالی نمی توانند کرد اقول مستعینا بلطف الملهم الخیر از غرائب طریفه و عجائب ظریفه که عاقل هوشیار را

متحیر و سراسیمه می سازد و ناظر متامل را بوادی غایت استعجاب و استغراب می اندازد آنست که شاهصاحب با این همه جلالت شان و غایت اتقان و نهایت عرفان و سمو منزلت و علو مرتبت و مزید اشتهار باقصای تدین و ورع و انصاف و مجانبت از هزل و مجون و جزاف و محایدت از مکابرت و معاندت و اعتساف و تصدّی مقام امامت و ریاست و تصدّر مسند ارشاد و هدایت و تزیین مجلس افاضت و افادت و خوض در معارک مقابله و مناظره اجلّه فحول و غوص در دقائق معقول و منقول و هیازت قصب سبق در مضمار تحقیق و تنقید فروع و اصول چندان در گرداب تقلید غیر سدید کابلی حمید امعان فرموده و بمثابه خلع ربقه تثبت و تائی و تبیین نموده که از ردّ و ابطال و تکذیب و توهین و تهجین فضائل جناب امیر المومنین علیه آلاف سلام ربّ العالمین پا را فراترک نهاده درین مقام انکار محض و ابای بحت از بودن این حدیث شریف از احادیث اهل سنت آغاز نهاده داد اظهار کمال صدق و امانت و خداترسی و حق پرستی و خوف از مؤاخذه دنیا و آخرت داده زبان حقائق ترجمان را بانواع ترهّات رائقه و خزعبلات معجبه و طامّات مزخرفه و تلفیقات مموّهه و تشکیکات موهونه و تخیلات مطعونه وا گشاده و کسی که اندک بهره از تتبع کتب حدیث و مناقب برداشته و نوری از انوار ممارست اخبار و آثار بر جبینش تافته برو مخفی و محتجب نیست که اکابر اساطین و اعظام معتمدین و اجلّه منقدین و افاخم محدثین و رؤسای ماهرین و امثال بارعین و افاضل سابقین و ثقات معظمین و اثبات معروفین حدیث تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بانبیاء علیهم السلام باسالیب متنوّعه و طرق متعدّده ذکر فرموده بنشر و اشاعت و ترویج و اذاعت آن ذخیره ذکر جمیل

سال وفات راويان حديث تشبيه

و اين ست اسامى جمعى از ناقلين اين حديث شريف ۱- ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميرى مولا هم الصنعانى شيخ البخارى و غيره ۲- و احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشيبانى احد ائمتهم الاربعه ۳- و ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلى الرازى المجارى للبخارى و مسلم ۴- و ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان الشاهينى المعروف بابن شاهين المحدث المفسر ۵- و ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن احمد البطى العكبرى المعروف بابن بطة ۶- و ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه الضبى الطهمانى المعروف بالحاكم ۷- و ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني طراز المحدثين و ملاذ المفسرين ۸- و ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى الاصبهاني ۹- و ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن عبد الله بن موسى البيهقى الخسروجردى ۱۰- و ابو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلابى المعروف بابن المغازلى ۱۱- و ابو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الديلمى الهمدانى ۱۲- و ابو محمد احمد بن محمد بن على العاصمى صاحب زين الفتى فى شرح سوره هل اتى ۱۳- و ابو الفتح محمد بن على بن ابراهيم النطنزى صاحب الخصائص العلويه ۱۴- و ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمى المحدث المشهور ۱۵- و ابو المويد موفق بن احمد بن أبى سعيد اسحاق المكى المعروف باخطب خوارزم ۱۶- و ابو الخير رضى الدين احمد بن اسماعيل بن يوسف الطالقانى القزوينى الحاكمى ۱۷- و الشيخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملأ الاردبيلى صاحب وسيله المتعبدين

١٨- و نور الدين ابو حامد محمود بن محمّد بن حسين بن يحيى الصالحانى تلميذ أبى موسى المدينى ١٩- و كمال الدين ابو سالم محمّد بن طلحه القرشى النصيبى صاحب مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول ٢٠- و ابو عبد الله محمّد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى صاحب كفايه الطالب ٢١- و محبّ الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى الشافعى صاحب الرياض النضرة ٢٢- و سيّد على بن شهاب الدين الهمدانى مصنّف مودّه القربى ٢٣- و نور الدين جعفر بن سالار المعروف بامير ملاّ خليفه السيّد على الهمدانى ٢٤- و سيد شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل ٢٥- و شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزاولى الدولت آبادى الملقّب برأس الفصحاء ٢٦- و نور الدين على بن محمد بن الصباغ المالكى المكيّ صاحب الفصول المهمه ٢٧- و كمال الدين حسين بن معين الدين اليزدى المبيدى صاحب الفواتح ٢٨- و عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفورى الشافعى ٢٩- و ابراهيم بن عبد الله الوصابى اليمنى الشافعى صاحب كتاب الاكتفاء ٣٠- و جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازى النيسابورى ٣١- و الشيخ احمد بن الفضل بن محمد با كثير المكيّ الشافعى صاحب وسيله المآل ٣٢- و مرزا محمد بن معتمدخان بن رستم الحارثى البدخشى صاحب مفتاح النجا ٣٣- و محمد صدر عالم سبط شيخ ابو الرضا صاحب معارج العلى فى مناقب المرتضى ٣٤- و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمانى الصنعانى صاحب الرّوضه النديّه ٣٥- و احمد بن عبد القادر العجيلى الشافعى صاحب ذخيره المآل ٣٦- و مولوى ولى الله بن حبيب الله السهالى اللكهنوى صاحب مرآه المؤمنين و غير ايشان

و محتجب نماند که چون صحت این حدیث شریف در ما بعد از کلام بلاغت نظام والد علام مخاطب قمقام ثابت می نمایم و هم جمعی از معتمدین اعلام و اساطین فخام که مشایخ اجازه والد ماجد او هستند نقل آن کرده اند و هم جمعی از ناقلین آن کسانی هستند که خود مخاطب در مدح و ستایش و تبجیل و تعظیم شان در بستان المحدثین و او بلاغت و فصاحت و شیرین زبانی که اتصاف او بآن شهره آفاقست داده و هم جابجا در تفسیر و درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات و افاداتشان آغاز نهاده پس باید که معتقدین والد ماجد مخاطب و هواخواهان و مقلدین خود او از رد و ابطال رد این حدیث شریف دل آزرده نشوند و ملالی نبرند و چین بجبین نشکنند و سرکه بر رو نمالند بلکه چون این رو صحیح صریح موافقت والد ماجد او و هم موافقت خود او حسب مدح و ستایش او در حق ناقلین این حدیث شریف و استدلال و احتجاج او بافادات و روایات شانست باید که شکر گزار و منت بردار این خاکسار بیمقدار شوند و نیز ظاهرست که این رد و ابطال موافقت و اضحست با جمیع ناقلین و مثبتین حدیث تشبیه که همه از اساطین ممدوحین و اسلاف مقبولین ستیه اند پس باین نظر این رد و ابطال بلکه علی الاطلاق هر رد و ابطال که موافق ارشادات اسلاف ستیه با کمال و مستند بافادات منقدین اقبالست مقام شکایت و ملال و جای آزرده گی و کلال نیست پس اگر بعضی شکر گزاری و منت برداری شکایت و بیزاری و گریه و زاری و اضطراب و بیقراری آغاز نهند مخاطب باین شعر لطیف خواهند شد هر دم آزرده گی غیر سبب را چه علاج ما بر شتم ز لطف تو غضب را چه علاج و نیز مخاطب در متن این کتاب و حاشیه آن و فاضل رشید

در عَرّه الراشدین و ایضاح افتخار بتصنیف علمای سنّیه کتب مناقب اهلّیت علیهم السلام آغاز نهاده اند و باین وسیله دفع و صمت انحراف از اهلّیت علیهم السلام و ترک تمسّک این حضرات از اسلاف خود خواسته و از جمله این علما اسامی جمعی که ازیشان این حدیث شریف و دیگر احادیث که مخاطب در ردّ آن کوشیده ذکر کرده و آن احادیث مثل حدیث ولایتست و حدیث طبر و

حدیث انا مدینه العلم و حدیث نور و احادیث نزول آیه اِنَّمَا وَرِثُکُمُ اللّٰهُ در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام و احادیث نزول آیه مودّت در حق صفوة نجبا علیهم آلف التّحیّه و الثنا و احادیث نزول آیه تطهیر در حق اهلّیت علیهم السّلام و روایات دالّه بر اراده جناب امیر المؤمنین از لفظ انفسنا در آیه مباهله و روایات دالّه بر اراده جناب امیر المؤمنین علیه السلام از لفظ هادی در آیه کریمه اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و روایات دالّه بر نزول آیه وَ قَفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ در شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام و روایات دالّه بر نزول آیه کریمه اَلْسَابِقُوْنَ اَلْسَابِقُوْنَ در سبق اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام پس بنا بر این هم ردّ جمیع این مقامات عین موافقت مخاطب و حید و عین ارضای خاطر فاضل رشیدست پس در هیچ مقامی ازین مقامات و امثال آن در موافقت و مساعدت و موازرت و معاونت مخاطب نحریر و رشید عظیم النّظیر تهاون و تقصیر نکرده ام و نکایت و ازراء و تعییر متوجّه بجاحدین و منکرین و مبطلین این فضائل جلیله و مناقب جمیله که در حقیقت مخالفین مخاطب حاذق و فاضل رشید فائق اند متوجّه است گو مخاطب هم بسبب انکار و مخالفت تحقیق و افتخار خود در مخالفین خود محسوب باشد

و باین سبب مورد تشنیع گردد لکن حاشا که تشنیع بخدام عالی مقام او متوجّه باشد بحیثیت اولی که آن حیثیت اصلیه است پس مخاطب منکر و جاحد غیر مخاطب مثبت و ناقدست پس اتباع مخاطب مطاع از ردّ این فصول نا مقبول رنجیده دل و ملول و مبتلای سوزش و قلق فصول نشوند بلکه می باید بسبب موافقت حضرت مخاطب و رشید با کمال در ردّ بلیغ ابطال فضائل آل صلوات الله و سلامه علیهم ما اختلف النهر و اللیال نهایت مبتهج و مسرور و منبسط و محبور و شکرگزار و ممنون بسبب این ردّ صدق مقرون شوند الحاصل کمال متانت و رزانت تمسک اهل حق باین حدیث شریف اعنی حدیث تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بانبیا صلوات الله و سلامه علیهم و نهایت شناعت و فطاعت ردّ و ابطال احتجاج و استدلال بآن و غایت بشاعت و سماجت انکار بودن آن از احادیث اهل سنت ظاهر و واضح و باهر و لائحتست بوجوه عدیده

۱- عبد الرزاق

اول آنکه عبد الرزاق که از محدثین حدّاق و بارعین سباق و مهره آفاقت حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الزومی الحموی البغدادی الملقب بشهاب الدین در کتاب معجم الأدباء که نسخه عتیقه آن که بنظر سیوطی گذشته و بعض جابران حواشی نوشته بحمد الله تعالی بدست حقیر افتاده در ترجمه محمد بن احمد بن عبید الله الکاتب المعروف بابن المفجّع می فرماید و له قصیده ذات الاشتباه و سمیت بذات الاشباه لقصده فیما ذکره الخبر الذی

رواه عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن سعید بن المسيب عن

أبى هريره قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحَ فِي هِمِّهِ وَابْرَاهِيمَ فِي خَلْقِهِ وَمُوسَى فِي مَنَاجَاتِهِ وَعِيسَى فِي سُنَنِهِ وَمُحَمَّدٌ فِي هُدْيِهِ وَحِلْمِهِ فَانظُرُوا إِلَى هَذَا الْمَقْبَلِ فَتَطَاوَلِ النَّاسُ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ فَارْوِدِ الْمَفْجَعَ ذَلِكَ فِي قَصِيدَتِهِ وَفِيهَا مَنَاقِبُ كَثِيرَةٌ وَأَوَّلُهَا أَيُّهَا اللَّائِمِيُّ لِحَبِيبِي عَلِيًّا قَمِ ذَمِيمًا إِلَى الْجَحِيمِ خَزِيًّا أَمْ بَخِيرِ الْأَنَامِ عَرَّضْتَ لَا زَلْتَ مَذْؤُودًا عَنِ الْهَدْيِ مَزُودًا أَشْبَهَ الْأَنْبِيَاءَ كَهَلًا وَزُولًا وَفَطِيمًا وَرَاضِعًا وَغَدِيًّا كَانَ فِي عِلْمِهِ كَأَدَمَ إِذْ عَلَّمَ شَرْحَ الْأَسْمَاءِ وَالْمَكْتَبَاتِ وَكُنُوحَ نَجَاةٍ مِنَ الْهَلَكِ مَنْ سَيَّرَ فِي الْفَلَكَ إِذْ عَلَا الْجُودِيَا وَجَفَا فِي رِضَى الْإِلَهِ أَبَاهُ وَاجْتَوَاهُ وَعَدَّهُ اجْنَبِيًّا كَاعْتِرَالِ الْخَلِيلِ آزَرَ فِي اللَّهِ وَهَجَرَانَهُ أَبَاهُ مَلِيًّا وَدَعَا قَوْمَهُ فَأَمَّنَ لَوْ طَاقَ قَرَبَ النَّاسِ مِنْهُ رَحِمًا وَرِيًّا وَعَلِيًّا لَمَّا دَعَاهُ أَخُوهُ سَبَقَ الْحَاضِرِينَ وَالْبَدُويَّةَ وَلَهُ مِنْ أَبِيهِ ذِي الْأَيْدِ إِسْمَاعِيلَ شَبَهَ مَا كَانَ عَنِّي خَفِيًّا أَنَّهُ عَاوَنَ الْخَلِيلَ عَلَى الْكَعْبَةِ إِذْ شَادَ رَكْنَهَا الْمَبْتِيَا وَلَقَدْ عَاوَنَ الْوَصِيَّ حَبِيبَ اللَّهِ إِذْ يَغْسِلَانِ مِنْهَا الصَّفِيَّا رَامَ حَمْلَ النَّبِيِّ كَيْ يَقْطَعَ الْأَصْنَامَ مِنْ سَطْحِهَا الْمِيوَالِ الْحَتِّيَّا فَحَنَاهُ ثَقُلَ النَّبُوءُ حَتَّى كَادَ يَنَادُ تَحْتَهُ مِثِّيًّا فَارْتَقَى مِنْكَ النَّبِيُّ عَلِيٌّ صَنُوهُ مَا أَجَلَّ ذَا الْمَرْتَقِيَّا فَامَاطِ الْأَوْتَانَ عَنْ طَاهِرِ الْكَعْبَةِ يَنْفِي الرَّجَاسَ عَنْهَا نَفِيًّا وَلَوْ أَنَّ الْوَصِيَّ حَاوَلَ مَسَّ النُّجُومِ بِالْكَفِّ لَمْ تَجِدْهُ قَصِيًّا أَمْ فَهَلْ تَعْرِفُونَ غَيْرَ عَلِيٍّ وَابْنَهُ اسْتَرْحَلَ النَّبِيَّ مَطِيًّا

مطیبا و لله الحمد و المنة که ازینجا صحت این حدیث و انهم باسناد رجال شیخین کالنار علی العلم فی الظلم واضح و روشن و ظاهر و میرهن می گردد زیرا که بنص یاقوت حموی ثابت شده که این حدیث شریف را عبد الرزاق از معمر از زهری از سعید بن المسیب از ابی هریره روایت کرده و این همه روات ثقه و عدول و اهل ضبط و اتقان اند بلکه ائمه جلیل الشأن و ارکان اسلام و ایمان سنیانند مجال ندارند که در مقابله اهل حق حرف قدح و جرح ایشان بر زبان آرند که همه از روات اصح صحاح ایشانند و بافادات و روایات این حضرات انبانهای ایشان پرست اگر قدح ایشان کنند قدح اصح صحاح ایشان لازم آید حالا بالاجمال پاره از تراجم این بزرگان باید شنید اما عبد الرزاق بن همام پس حافظ همام و متبحر قمقام و محدث عالیمقام و از اکابر حذاق اعلام و امثال مشایخ عظام بلکه امام ائمه فخام و شیخ اساطین اسلامت اصحاب صحاح سته از روایات او صحاح خود را مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته بافادات او دامنهای خود پر نموده و اکابر منقدین بمدائح عظیمه و جلائل اوصاف حمیده او را می ستایند تا آنکه می گویند که رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم مثل رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیمنی الیافعی در مرآه الجنان و عبره الیقظان فی معرفه حوادث الزمان گفته و فی السنه المذكوره ای سنه احدی عشره و مائتین توفی الحافظ العلامه المرتحل إلیه من الآفاق الشیخ الامام عبد الرزاق بن همام الیمنی الصنعانی الحمیری صاحب المصنفات عن

ست و ثمانين سنه روى عن معمر و ابن جريج و الاوزاعى و طبقتهم و رحل إليه الاثمه الى اليمن قبل ما رحل الناس الى احد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحلوا إليه روى عنه خلائق من ائمه الاسلام منهم الامام سفين بن عيينه و الامام احمد و يحيى بن معين و اسحاق بن راهويه و على المدينى و محمود بن غيلان و عبد الكريم بن محمد السمعانى در انساب گفته ابو بكر عبد الله الرزاق بن همام الصنعانى قيل ما رحل الى احد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحل إليه و شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان البرمكى الاربلى در وفيات الأعيان فى انباء ابناء الزمان گفته ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانى مولى حمير قال ابو سعد السمعانى قيل ما رحل الناس الى احد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحلوا إليه يروى عن معمر بن راشد الازدى مولا هم البصرى و الاوزاعى و ابن جريج و غيرهم و روى عنه الاثمه فى ذلك العصر منهم سفين بن عيينه و هو من شيوخه و احمد بن حنبل و يحيى بن معين و غيرهم و كانت ولادته فى سنه ست و عشرين و مائه و توفى فى شوال سنه احدى عشره و مائتين باليمن رحمه الله تعالى و الصنعانى بفتح الصاد المهمله و سكون النون و فتح العين المهمله و بعد الالف نون هذه النسبه الى مدينه صنعاء و هى من اكبر مدن اليمن و زاد و النون فى النسبه إليها و هى نسبه شاذه كما قالوا فى بهر ابهرانى و قال ابو محمد عبد الله بن الحارث الصنعانى سمعت عبد الرزاق

يقول من يصحب الزمان يرى الهوان قال و سمعته ينشد شعرا فذاك الزمان لعبنا به و هذا الزمان بنا يلعب و علامه وحيد عبد الغنى بن سعيد كه غنى از مدح و ثنا و وصف و اطراست و جلال الدين سيوطى ذكر نبذى از مناقب فاخره و مدائح باهره او در طبقات الحفاظ باين عنوان نموده عبد الغنى بن عبد الواحد بن على بن سرور بن رافع بن حسن بن جعفر الحافظ الامام محدث الاسلام تقى الدين ابو محمّد المقدسى الجماعىلى ثم الدمشقى الصالح الحنبلى صاحب التصانيف ولد سنه ٥٤١ و سمع ابن البطى و ابا موسى المدينى و السلفى و كتب عنه الف جزء و خلقا و روى عنه ابن خليل و ابن عبد الدائم و محمد بن مهلهل الحينى و هو آخر من سمع منه و لقي بعده بالاجازه احمد بن أبى الخير و حدّث بالكثير و صنّف فى الحديث كتبها المصباح و نهايه المراد و الكمال و المعتمد و غير ذلك و كان غزير الحفظ و الاتقان فيما يجمع كثير الفنون كثير العباده و رسما ماشيا على قانون السلف كان لا يساله احد عن حديث الا ذكره له و لا عن رجل الا قال هو فلان بن فلان و نسبه و قيل له ان رجلا حلف بالطلاق أنّك تحفظ مائه الف حديث فقال لو قال اكثر من ذلك لصدق قال التاج الكندى لم ير الحافظ عبد الغنى مثل نفسه و لم يكن بعد الدار قطنى مثله و كان يامر بالمعروف و ينهى عن المنكر لا تاخذه فى الله لومه لائم مات بمصر يوم الاثنين ثالث عشر ربيع الاول سنه در كتاب الكمال از محمد بن اسماعيل فزارى نقل کرده بلغنا و نحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان يحيى بن معين و احمد بن حنبل

وغيرهما تركوا حديث عبد الرزاق وكرهوه فدخلنا من ذلك غم شديد فقلنا قد انفقنا و تعبنا و آخر ذلك سقط حديثه فلم ازل في غم من ذلك الى وقت الحجاج فخرجت من صنعاء الى مكة فوافقت بها يحيى بن معين فقلت يا ابا زكريا ما الذى بلغنا عنكم في عبد الرزاق فقال ما هو فقلنا بلغنا انكم تركتم حديثه و رغبتم عنه فقال ابا صالح لو ارتد عن الاسلام عبد الرزاق ما تركنا حديثه و رويناه عن عبد الرزاق انه قال قدمت مكة فمكثت ثلثة ايام لا يجيئني اصحاب الحديث فمضت و طفت و تعلقت باستار الكعبة فقلت يا رب ما لى كذاب مدلس انا فرجعت الى البيت فجاءونى قال ابن خيثمه سئل يحيى بن معين عن اصحاب الثورى فقال اما عبد الرزاق و الفريابي و عبيد الله بن موسى و ابو احمد الزبيرى و ابو عاصم و طبقتهم كلهم فى سفين قريب بعضهم من بعض و هم دون يحيى بن سعيد و عبد الرحمن بن مهدى و وكيع و ابي نعيم و قال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل ا رأيت احدا احسن حديثا من عبد الرزاق قال لا و قال ابو زرعه عبد الرزاق احد من ثبت حديثه قال البخارى مات سنة احدى عشره و مائتين روى له الجماعة انتهى نقلا عن اصل الكمال من نسخه عتيقه صحيحه عليها خط بعض اهل الكمال و الحمد و المنه للرب المتعال و محمد بن طاهر مقدسى در رجال صحيحين كه از كتب خانه بعض فضلاى حيدرآباد نقل آن گرفتيم گفته عبد الرزاق بن همام بن نافع ابو بكر الحميرى مولا هم الصنعانى سمع معمر او ابن جريج و الثورى

و غیر واحد عندهما روی عنه اسحاق بن ابراهیم الحنظلی و اسحاق بن منصور و محمود بن غیلان عندهما و اسحاق بن ابراهیم بن نصر و علی بن المدینی و عبد الله المسندی و یحیی بن جعفر البخاری و یحیی بن موسی البلخی و محمد بن رافع و عبد بن حمید و حسن الحلوانی و ابن ابی عمر و حجاج بن الشاعر و عبد الرحمن بن بشیر و محمد بن مهران و عمر و الناقد و احمد بن حنبل و احمد بن یوسف و سلمه بن شیبب عند مسلم قال احمد بن حنبل عنه قال ولدت سنه ست و مائه و قال البخاری و ابو عیسی مات سنه احدی عشره و مائتین و قال محمد بن سعد مثله و زاد فی التّصف من شوال اخیرنا ابو القاسم بنیسا بور انبا ابو الحسن الخفاف ثنا ابو العباس السراج قال سمعت محمد بن سهل بن عسکر یقول سمعت احمد بن حنبل یقول إذا اختلف الناس فی حدیث معمر فالقول ما قال عبد الرزاق و از صدر کتاب رجال صحیحین مقدّسی که حفاظ حدیث مثل ابن عدی و دار قطنی و ابن منده و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کرده اند حدیث او حجّتست بسبب روایت شیخین از و در صحیح زیرا که شیخین اخراج نه کرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او سماع را از کسی که متقدم بر اوست پس بنا بر این یقینا و قطعاً ظاهر می شود که حدیث عبد الرزاق نزد ائمه سنّیه که بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر بودند خصوصاً ابن عدی و دار قطنی و ابن منده و حاکم حجّتست و خود او ثقه

و عدل و حافظت و هذه عباره ابن طاهر فى صدر رجال الصحيحين اما بعد و فقفنا الله عز و جلّ للعمل الصالح كما و فقفنا لسلوك سنه رسول الله صلى الله عليه و سلم و لم يجعلنا ممن ابتدع بعده بدعه ندعو إليها او عصبيه نحثّ عليها إذ كان قد نصّ صلى الله عليه و سلم فى مقالات شتى على فضل هذه الطائفة المنصوره و دعا لهم فاستجيب له صلى الله عليه و سلم فبعث الله عزّ و جلّ فى كل وقت و زمان من يقوم بهذا الشأن و يبيّنه للناس حقّ البيان الى الامامين الحافظين أبى عبد الله البخارى و أبى الحسين مسلم بن الحجاج النيسابورى فميّزا صحيح الحديث من سقيمه و حصرا منه جملة على ما فى كتابيهما الصحيحين فصار الحجة لاهل الاسلام لما علم الله عزّ و جلّ من صدق نيتهما و صحّ عقيدتهما فيما قصدها إذ كان فى عصرهما من الأئمة شرقا و غربا فى هذا الشأن من يكون منزلته من الفضل فى انواع شتى من علوم الشريعة منزلتهما و منهم من هو من مشايخهما الذين اخرجوا عنهم فى هذين الكتابين ثم من بعدهما و الأئمة كلّ عصر الى يومنا هذا شرحوا ما اشكل من حديثهما و خرجوا على تراجمهما إذ لم يمكن الزيادة فى الصنعه عليهما ثم طائفه من حفاظ الحديث مثل أبى احمد بن عدى و أبى الحسن الدار قطنى و أبى عبد الله بن منده و أبى عبد الله الحاكم ثم من بعدهم الى يومنا هذا لما صحّ عندهم أنّ كلّ من اخرج حديثه فى هذين الكتابين و ان تكلم فيه بعض الناس

يكون حديثه حججه لروايتها عنه في الصّحيح إذ كانا رحمه الله عليهما لم يخرجوا إلا عن ثقة عدل حافظ يحتمل سنّه و مولده السّماع ممن تقدّمه على هذه الوتيره الى ان يصل الاسناد الى الصحابي المشهور الا احرفا ابينها في مواضعها ان شاء الله تعالى على حسب ما انتهى إلينا علم ذلك صنفوا في ذلك تصانيف كثيره مختصره بحيث لا يقف الطالب المبتدى على كثير فائده منها و مشروحه بحيث يغيب المقصود في كثره الشرح فاللّذي اختصر اشار الى الاسماء فقط و اللّذي شرح ذكر اسم اللّذي في ترجمه و ذكر طائفه ممن سمع منهم و طائفه ممن سمع منه في الصّحيح و خارج الصّحيح كما صنف ابو القاسم اللالكائي و غيره و وقفت على كثير من تصانيف هؤلاء المتقدّمين و المتأخرين في هذا الفنّ فلم ار احدا شفى في تصنيفه الا رجلا ن سلكا في تصنيفهما طريقا بين الطريقين ذكرا الاسم و طرفا من مشايخه اللّذين حدّث عنهم في الكتاب و من روى عنه في الكتاب فقط و ربّما استقصيا هذا المعنى في المحدث و المحدث عنه صنف احدهما اسماء ما اشتمل عليه كتاب الامام أبى عبد الله البخارى و هو ابو نصر احمد بن محمد بن الحسين الكلاباذى البخارى و صنف الآخر بعده اسماء ما اشتمل عليه كتاب الامام أبى الحسين مسلم النيسابورى و هو ابو بكر احمد بن على الاصبهاني فاحسنا في تصنيفهما و اجملا و لّمّا رأيت اكثر الاسماء ما اتّفقا عليه و أقلّها ما انفردا به حداني ذلك على ان جمعت

بين الكتابين ليخف حجه و يكثر نفعه ثم اورد ما اورده و استدرك ما اغفلاه و اختصر ما يستغنى عنه من التطويل و اشير عند ذكر الراوى الذى له حديث واحد عندهما او عند احدهما الى ذلك الحديث اما باسناده او علو فيه و اما بمتنه ان وقع نازلا و كذلك ايىن ما تكلم فيه الحفاظ من علل احاديث ادخلها فى الصحيحين عند ذكر الراوى المشهور بتلك الروايه و اذكر هل لما علل به ذلك الحديث وجه أم لا و ايىن من اورد احديثه استشهادا به و من اورده مقرونا بغيره قبل متن الحديث او بعده مردوفا به و من اورده له حديثا فى موضع و اورده له فى غير ذلك الباب حديثا آخر فنباه الى غير النسبه الاولى لئلا يظن انها اثان و من اورده غير منسوب فقالا او احدهما حدثنا فلان و نسبته غيره و من اورده غير منسوب فقالا او احدهما حدثنا فلان و نسبته غيره و من حدثنا عن رجل عنه و وقع لاحدهما عاليا و للاخر نازلا و ارتب على نسق حروف المعجم ما انفقا عليه و ما انفردا به و قدما من اسمه احمد ليجمع معينين احدهما تبركا بالابتداء باسم رسول الله صلى الله عليه و سلم و الثانى انه اول باب الالف و الله الموفق لجمع ما ذكرته و المعين عليه بمته و فضله و ابو المويد محمد بن محمود خوارزمى در جامع المسانيد در باب اربعين گفته قال البخارى فى تاريخه عبد الرزاق بن همام بن نافع ابو بكر مولى حمزه اليمانى سمع معمر و الثورى و ابن جريج مات سنه احدى عشر

و مائتین قال البخاری ما حدّث عن کتبه فهو اصحّ یقول اضعف عباد الله هو من مشاهیر المحدثین و شیوخ احمد و امثاله نحو یحیی بن معین و غیرهما و یروی عنه الامام ابو حنیفه فی هذه المسانید ازین عبارت پیدااست که عبد الرزاق از مشاهیر محدثینست و از جمله شیوخ احمد و امثال او مثل یحیی بن معین و غیر ایشان می باشد و ابو حنیفه که امام اعظم اهل سنتست ازو درین مسانید روایت می کند و نهایت عظمت و جلالت و غایت ثقت و نبالت کسانی که امام اعظم از ایشان در مسند خود روایت می کند کالصیح إذا استنار بر متتبع افادات سنّیه عالی تبار واضح و لائحست عبد الوهّاب شعرانی در میزان گفته و قد منّ الله تعالی علیّ بمطالعه مسانید الامام اُبی حنیفه الثلاثه من نسخه علیها خطوط الحفاظ آخرهم الحافظ الدمیاطی فرأیته لا یروی حدیثاً الاّ عن خیار التابعین العدول الثقات الّذین هم من خیر القرون بشهاده رسول الله ص کالاسود و علقمه و عطا و عکرمه و مجاهد و مکحول و الحسن البصری و اضرابهم رضی الله عنهم اجمعین فکلّ الرّواه الّذین بینه و بین رسول الله صلی الله علیه و سلّم عدول ثقات اعلام اخیار لیس فیهم کذّاب و لامتهم بکذب و ناهییک یا اخی بعداله من ارتضاهم الامام ابو حنیفه رضی الله عنه لان یاخذ عنهم احکام دینه مع شدّه تورّعه و تحرزه و شفقتّه علی الامّه المحمديه و قد بلغنا انه سئل یوما عن الاسبود و عطا و علقمه ایهم افضل فقال و الله ما نحن باهل ان نذکرهم فکیف نفاضل بینهم انتهى ازین عبارت واضحست که امام اعظم در مسند خود

حدیثی روایت نمی کند مگر از اخیار تابعین که عدول و ثقات اند و از خیر قرون بشهادت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم می باشند پس جمیع روایات که در میان ابو حنیفه و میان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم هستند عدول و ثقات و اعلام اخیاراند و کسی از ایشان کذاب و متهم بکذب نیست و کافیت برای ثبوت عدالت ایشان پسندیدن امام اعظم ایشان را برای اخذ احکام دین خود از ایشان و چگونه می تواند شد که با وصف این همه شدت تورع و تحرز و شفقت جنابش بر امت مرحومه از مجروحین و مقدوحین و کذابین و وضاعین احکام دینیه و مسائل شرعیه اخذ کند پس از عبارت شعرانی بتاکید اکید و اهتمام تمام ثابت گردید که عبد الرزاق نزد امام اعظم و اتباع و اشیاع ایشان بالاولی از علماء اخیار و مقتدایان ابرار و عدول ثقات و فحول اثبات و اعلام کبار و ائمه عالی فخار بوده و چسان چنین نباشد که امام اعظم او را مقتدای خود گردانیده او را مثل دیگر علما برای اخذ احکام دین پسندیده و ابن تیمیه که مولوی صدیق حسن خان معاصر او را بمدائح عظیمه و محامد فخیمه ستوده حیث قال فی اتحاف النبلاء احمد بن عبد الحلیم بن عبد السیلام بن عبد الله بن ابي القاسم بن الخضر بن محمّد بن الخضر بن علی بن عبد الله بن تیمیه الحرانی ثم الدمشقی تقی الدین ابو العیاس الحافظ العلامه المجتهد الحجه المفسّر نادره العصر بجواب بعض احادیث در منهاج گفته و اصحاب السیر کابن اسحاق و غیره یذکرون من فضائله ای فضائل علی علیه السلام شیئا ضعیفا و لم یذکروا مثل هذا و لا رووا ما تقدّم قولنا فیه انه موضوع باتفاق اهل النقل من ائمه التفسیر الذین یقلونه بالاسانید المعروفه کتفسیر ابن جریر و سعید بن ابي عروبہ و عبد الرزاق و عبد بن حمید

و الامام احمد و اسحاق بن راهويه و بقى بن مخلد و ابن جرير الطبرى و محمد بن اسلم الطوسى و عبد الرحمن بن أبى حاتم و ابن المنذر و غيرهم من العلماء الاكابر السّاده الذين لهم فى الامه لسان صدق و تفاسيرهم متضمّنه للمنقولات التى يعتمد عليها فى التفسير و از افاده ذهبى كه مقتداى منقدين قومست و بنا بر افاده صاحب معركه الآراء نقلا عن السيّد جمال الدين المحدّث محكّ رجالست و مخاطب و صاحب صواقع او را امام محدّثين مى دانند در ميزان الاعتدال ظاهرست كه اگر حديث على بن المدينى و صاحب او بخارى و شيخ او عبد الرزاق و امثال ايشان ترك کرده شود دروازه حديث بسته شود و گفت و شنيدن درين فن منقطع گردد و احاديث و اخبار سرور انام عليه و آله الصلوه و السّلام ما اتصل اللّيل بالنهار بميرد و شوكت زنادقه باستيلاى ايشان ترقى گيرد و دجالين و كذابين از استتار سر بيرون آرند و بتضليل و تخديع عالم همّت گمارند و ذكر اين مردم در ميزان بمتابعت عقيلى براى ذبّ حريم ايشان و دفع طعن طاعنينست و اينها از عقيلى موثوق تراند بدرجات بلكه او ثق اند از ثقات بسيار كه عقيلى ايشان را در كتاب خود ذكر نكرده و در اين معنى هيچ محدّثى شك نمى كند قال فى ميزان الاعتدال فى ترجمه علىّ بن عبد الله المعروف بابن المدينى اخبار ابن المدينى مستقصاه فى تاريخ بغداد و قد بدت منه هفوه ثم تاب منها و هذا ابو عبد الله البخارى و ناهيك به قد شحن صحيحه بحديث على بن المدينى و قال ما استصغرت نفسى بين يدي احد الأبين يدي على بن المدينى و لو ترك حديث علىّ و صاحبه

محمّد و شیخه عبد الرزّاق و عثمان بن أبی شیبّه و ابراهیم بن سعد و عفّان و ابان العطار و اسرائیل و ازهر السّمان و بهز بن اسد و ثابت البنانی و جریر بن عبد الحمید لغلقنا الباب و انقطع الخطاب و لمات الاثار و استولت الزنادقه و لخرج الدجالون أ فما لك عقل یا عقیلی أ تدری فیمن تتكلّم و انما تبعناك فی هذا النمط لنذبّ عنهم و لتزيف ما قيل فيهم كأنك لا تدری ان كل واحد من هؤلاء اوثق منك بطبقات بل و اوثق من ثقات كثيرين لم توردهم فی كتابك و هذا ممّا لا یرتاب فيه محدّث و نیز ذهبی در کاشف گفته عبد الرزّاق بن همام بن نافع ابو بكر احد الاعلام عن ابن جریج و معمر و ثور و عنه احمد و اسحاق و الرمادی و الزهري و صنّف الكتب توفي عن خمس و ثمانين سنة ۲۱۱ و ابو الوفا ابراهیم بن محمد بن خليل البرهان الطرابلسی در کشف حثیث عن رمی بوضع الحدیث گفته داود بن الحصین ابو سلیمان محدّث مشهور سرد ما شاء ذکر الذهبی فی ميزانه كلام من تكلم فيه و قد صحّح عليه فالعمل على توثيقه إذا كما شرحه هو فی حاشیه الميزان و كيف لا يكون ثقّه و قد روى له الأئمة الستة فضلا عن الشيخين و من روى له الشيخان فقد جاز القنطره كما قال عليّ بن المفضل المقدّسی انتهى ما فی الكشف الحثیث اقول فعلى هذا عبد الرزّاق ايضا ممن جاز القنطره و كيف لا يكون ثقّه و قد روى له الأئمة الستة و ابو الحسن على بن عثمان الغزنوی در کشف المحجوب گفته فضل بن ربیع روایت کرد که ما با هارون الرشید بمکه شدیم چون حج کردیم مرا گفت اینجا هیچ مردی هست

از مردان خدا تا ویرا زیارت کنیم گفتیم بلی عبد الرزاق صنعانی اینجاست گفت مرا بنزدیک وی بر چون بنزدیک او شدید زمانی سخن گفتیم چون قصد بازگشتن کردیم هارون بمن اشارت کرد که تا از وی بپرس تا هیچ وام داری پرسیدم گفت بلی بفرمود تا وامش بگذارند و از آنجا بیرون آمد گفت یا فضیل دلم هنوز تقاضا می کند که مردی را بینم بزرگتر ازین گفتم سفین بن عیینه اینجاست الخ و شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در رساله انصاف فی بیان سبب الاختلاف گفته باب اسباب الاختلاف بین اهل الحدیث و اصحاب الرأی اعلم انه كان من العلماء فی عصر سعید بن المسیب و ابراهیم و الزهری و فی عصر مالک و سفین و بعد ذلك قوم یکرهون الخوض بالرأی و یهابون الفتیا و الاستنباط الا لضروره لا یجدون منها بدا و كان اکبر همهم روايه

حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل عبد الله بن مسعود عن شیء فقال انی لا کره ان احلّ لک شیئا حرّمه الله علیک او احرم ما احله الله لک و قال معاذ بن جبل یا ایها الناس لا تعجلوا بالبلاء قبل نزوله فانه لم ینفک المسلمون ان یکون فیهم من إذا سئل سدّ دوری و نحو ذلك عن عمر و علی و ابن عبّاس و ابن مسعود فی کراهه التکلم فیما لم ینزل و قال ابن عمر لجابر بن زید انک من فقهاء البصره فلا تفت الا بقرآن ناطق او بسنّه ماضیه فانک ان فعلت غیر ذلك هلکت و اهلکت و قال ابو النضر لما قدم ابو سلمه البصره اتیته انا و الحسن فقال للحسن انت الحسن ما کان احد بالبصره احبّ إلینا لقاء منک

و ذلك انه بلغنى انك تفتى برأيك فلا تفت برأيك إلا ان يكون سنّه عن رسول الله صلى الله عليه و سلّم او كتاب منزل و قال ابن المنكدر ان العالم يدخل فيما بين الله و بين عباده فليطلب لنفسه المخرج و سئل الشعبي كيف كنتم تصنعون إذا سئلتكم قال على الخير وقعت كان إذا سئل الرجل قال لصاحبه افتمهم فلا يزال حتى يرجع الى الاوّل و قال الشعبي ما حدّثوك هؤلاء عن رسول الله صلى الله عليه و سلّم فخذ به و ما قالوه برايهم فالقه في الحشّ اخرج هذه الاثار من آخرها الدارمي فوقع شيوع تدوين الحديث و الاثر في بلدان الاسلام و كتابه الصّحيف و النسخ حتى قل من يكون اهل الروايه الا كان له تدوين صحيفه او نسخه من حاجتهم بموقع عظيم فطاف من ادرك من عظمائهم ذلك الزّمان بلاد الحجاز و الشام و العراق و مصر و اليمن و الخراسان و جمعوا الكتب و تتبّعوا النسخ و امعنوا في التفحص عن غريب الاحاديث و نوادر الاثر فاجتمع باهتمام اولئك من الحديث و الآثار ما لم يجتمع لاحد قبلهم و تيسّر لهم ما لم يتيسّر لاحد قبلهم و خلص إليهم شيء كثير من طرق الاحاديث حتى كان لكثير من الاحاديث عندهم مائه طريق فما فوقها فكشف بعض الطرق ما استتر في بعضها الآخر و عرفوا محلّ كل حديث من الغرابه و الاستفاضه و امكن لهم النظر في المتابعات و الشواهد و ظهر لهم احاديث صحيحه كثيره لم تظهر على اهل الفتوى من قبل قال الشافعي لاحمد انتم اعلمم بالاخبار الصّحيحه

منّا فاذا كان خبر صحيح فاعلموني حتى اذهب إليه كوفيا كان او بصريا او شاميا حكاه ابن الهمام و ذلك لأنه كم من حديث صحيح لا يرويه الا اهل بلد خاصه كافراد الشاميين و العراقيين او اهل بيت خاصه كنسخه بريد عن أبي برده عن أبي موسى و نسخه عمرو بن شعيب عن ابيه عن جدّه او كان الصحابي مقلّا خاملا لم يحمل عنه الا شذمه قليلون فمثل هذه الاحاديث يغفل عنها عامه اهل الفتوى و اجتمعت عندهم آثار فقهاء كل بلد من الصحابه و التابعين و كان الرجل فيما قبلهم لا يتمكن الا من جمع حديث بلده و اصحابه و كان من قبلهم يعتمدون في معرفه اسماء الرجال و مراتب عدالتهم على ما يخلص إليهم من مشاهده الحال و تتبع القرائن و امعن هذه الطبقة في هذا الفنّ و جعلوه شيئا مستقلا بالتدوين و البحث و ناظروا في الحكم بالصحة و غيرها فانكشف عليهم بهذا التدوين و المناظره ما كان خفيا من حال الاتصال و الانقطاع و كان سفين و وكيع و امثالهما يجتهدون غايه الاجتهاد فلا يتمكّنون من الحديث المرفوع المتصل الا من دون الف حديث كما ذكره ابو داود السجستاني في رسالته الى اهل مكّه و كان اهل هذه الطبقة يروون اربعين الف حديث فما يقرب منها بل صحّ عن البخاري أنّه اختصر صحيحه من ستمائه الف حديث و عن أبي داود انه اختصر سننه من خمسمائه الف حديث و جعل احمد مسنده ميزانا يعرف به

حدیث رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فما وجد فيه و لو بطريق واحد من طرقه فله اصل و الا فلا اصل له و كان رؤس هؤلاء عبد الرحمن بن مهدي و يحيى القطان و يزيد بن هارون و عبد الرزاق و ابو بكر بن أبي شيبة و مسدد و هناد و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهويه و الفضل بن دكين و عليّ المديني و اقرانهم و هذه الطبقة هي الطراز الاول من طبقات المحدثين فرجع المحققون منهم بعد احكام فن الروايه و معرفه مراتب الاحاديث الى الفقه فلم يكن عندهم من الزأى ان يجتمع على تقليد رجل ممن مضى مع ما يروون من الاحاديث و الآثار المناقضة لكل مذهب من تلك المذاهب فاخذوا يتبعون احاديث النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آثار الصحابه و التابعين و المجتهدين على قواعد احكامها في نفوسهم ازين عبارات كالصحيح المسفر و البدر المنجلي روشنست که کاره بودند از فتوی برای و اکبر هم ایشان روایت حدیث نبوی بود و طواف بلدان در زمان خود نمودند و بجمع کتب و تتبع نسخ و امعان در تفحص از غریب حدیث و نوادر اثر پرداختند که باهتمام اینها مجتمع شد از احادیث و آثار آنچه مجتمع نشد برای کسی قبل ایشان و میسر شد برای ایشان آنچه میسر نشد برای کسی قبل ایشان و رسید بایشان شیء کثیر از طرق احادیث تا آنکه برای بسیاری از احادیث نزد ایشان صد طریق موجود گردید پس مافوق آن و کشف کرد بعض طرق چیزی را که مستتر بود در بعض آخر و بشناختند اینها محل هر حدیث را از غرابت و استفاضه و ممکن شد برای ایشان نظر در متابعات و شواهد و ظاهر شد بر ایشان احادیث صحیحه کثیره که ظاهر نشد بر اهل فتوی و مجتمع شد نزد این حضرات

آثار فقهای هر بلد از صحابه و تابعین و قبل ایشان آدمی قادر نمی شد مگر بر جمع حدیث بلد خود و اصحاب آن و نیز قبل این حضرات اعتماد می کردند در معرفت اسماء رجال و مراتب عدالت شان بر آنچه می رسید بسوی ایشان از مشاهده و تتبع قرائن و حضرات این طبقه امعان درین فن هم کردند و آن را شیء مستقل گردانیدند بتدوین و بحث و مناظره کردند در حکم بصحت و غیر آن پس منکشف شد بر ایشان باین تدوین و مناظره آنچه مخفی بود از حال اتصال و انقطاع و عبد الرزاق از رؤس این عظاما و اعالی این کبراست و این طبقه که عبد الرزاق از رؤس آنست طراز اول از طبقات محدثینست فیا للعجب کیف یمكن ان یكون من هو موصوف بهذا المدح و الثناء الجلل و معدود من رؤس الطراز الاوّل إذا روی حدیثا فی فضل نفس الرسول صلی الله علیه و سلّم و عظم و بجل غیر معتمد لیس علیه معول هل هذا الا جور و حیف غیر معلّل و از همه لطیف تر و نغزتر سخنی دیگر که خاتمه کلامست در مدح عبد الرزاق بن همام بعرض رباب احلام و اصحاب افهام این عبد مستهام می رساند و آن این است که حضرات سنیه بطرق متعدده تصدیق ربّ منعم ابن همام را در روایت حدیث حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام بخطاب شیخ الاسلام و مقتدای اعلام خود یعنی یحیی بن اکثم رفیع المقام نقل می نمایند جلال الدین سیوطی در شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور گفته اخرج الخطیب فی تاریخ بغداد عن محمد بن سالم الخواص الصالح قال رایت یحیی بن اکثم القاضی فی النوم فقلت ما فعل الله بک قال اوقفنی بین یدیه و قال لی یا شیخ السوء

لولا شيبتك لاحرقتك بالنار فاخذني ما ياخذ العبد بين يدي مولاه فلما افقت قال لي يا شيخ السوء فذكر الثالثه مثل الاولين فلما افقت قلت يا رب ما لهكذا حدثت عنك فقال الله تعالى و ما حدثت عنى و هو اعلم بذلك

قال حدثنى عبد الرزاق بن همام قال حدثنا معمر بن راشد عن ابن شهاب الزهرى عن انس بن مالك عن نبيك صلى الله عليه و سلم عن جبرئيل عنك يا عظيم انك قلت ما شاب لى عبد فى الاسلام شبيه الا استحيت منه ان اعذبه بالنار فقال الله تعالى صدق عبد الرزاق و صدق معمر و صدق الزهرى و صدق انس و صدق نبيى و صدق جبرئيل انا قلت ذلك انطلقوا به الى الجنه و نيز سيوطى در لآلى مصنوعه گفته اخرج الخطيب فى تاريخه عن محمد بن مسلم الخواص الشيخ الصالح قال رايت يحيى بن اكرم القاضى فى المنام فقلت له ما فعل الله بك قال اوقفنى بين يديه ثم قال يا شيخ السوء لولا شيبتك لاحرقتك بالنار فقلت يا رب ما هكذا حدثت عنك قال و ما

حدثت عنى قلت حدثنى عبد الرزاق بن همام ثنا معمر بن راشد عن ابن شهاب الزهرى عن انس بن مالك عن نبيك عن جبرئيل عنك يا عظيم انك قلت ما شاب لى عبد فى الاسلام شبيه الا استحيت منه ان اعذبه بالنار فقال صدق عبد الرزاق و صدق معمر و صدق الزهرى و صدق انس و صدق نبيى و صدق جبرئيل انا قلت ذلك انطلقوا به

الى الجنة و اخرج زاهر بن طاهر الشحامى فى الالهيات عن أبى على الحسين بن عبد الله بن سعيد قال كان يحيى بن اكرم لى صديقا فمات فرايته فى المنام فقلت ما فعل الله بك قال وبخنى و قال خلطت على فى دار الدنيا فقلت يا رب اأكلت على حديث

حدثنى ابو معاوية الضرير عن الاعمش عن أبى صالح عن أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم أنك قلت أنى لاستحيى ان اعدب ذا شبيه فى النار قال قد غفرت لك و اخرج ايضا عن احمد بن سهل الزاهد قال رايت يحيى بن اكرم فى المنام فقلت له ما فعل الله بك قال اقامنى بين يديه و قال لى يا شيخ السوء ما ذا جئت به فقلت

حديث حدثت به قال ما هو قلت ثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهرى عن عروه عن عائشه عن رسولك عن جبرئيل عنك أنك قلت أنى لاستحيى من عبدى و امتى يشيان فى الاسلام ان اعدبهما بنارى فقال لى صدقت صدق عبد الرزاق صدق معمر صدق الزهرى صدق عروه صدقت عائشه و صدق رسولى و صدق جبرئيل هذا من حديثى ثم امر بى ذات اليمين الى الجنة و اخرج ايضا عن محمد بن نجيح الصائغ قال سمعت يحيى بن اكرم يقول رايت فى المنام كانى واقف بين يدى الله تعالى فقال لى الرب يا شيخ السوء حتى خفت ان القى فى النار ثم قال أ تعرف الحديث قلت نعم يا رب ثنا عبد الرزاق انا معمر عن الزهرى عن سعيد بن المسيب عن

أبي هريره عن نبيك انك قلت إذا شاب لحيه عبدا و راس امه فى الاسلام لا اعذبّه فقال الرّب عزّ و جلّ صدق نبيى صدق ابو هريره صدق سعيد صدق الزهري صدق معمر صدق عبد الرزاق صدقت و اخرج ابن أبى الفراتى فى جزئه عن أبى جعفر بن يزيد البغدادى قال كنت فى مجلس يحيى بن اكرم القاضى قال رايت هذه الليله كأنّ القيامه قد قامت فنودى اين يحيى بن اكرم اين قاضى المسلمين لاعدبّك عذابا شديدا بالنار فقلت الهى و سيدي حدثنى عبد الرزاق

عن معمر عن الزهري عن سالم عن ابن عمر عن نبيك عن جبرئيل عنك انك تستحيى ان تعذبّ ذا شبيهه ثابت لك فى الاسلام فقال صدق عبدى صدق حبيى صدق ابن عمر صدق سالم صدق الزهري صدق معمر صدق عبد الرزاق انى لاستحيى ان اعذبّ ذا شبيهه ثابت فى الاسلام و الله اعلم نمى دانم كه بعد تصديق ايزد خلاق علامه عبد الرزاق را بخطاب شيخ آفاق يعنى ابن اكرم رضى الفعال حميد الاخلاق چسان حضرات سنيّه بمزيد انهماك و اغراق در مساهله و مجازفه و ارسال و اطلاق روايت اين مرضى خالق رزاق را بمقابله اهل حق و ارباب احقاق العياد بالله موسوم بكذب و وضع و افترا و اختلاق مى سازند مگر اينكه پناه بخدا از تصديق تصديق اصديق الصادقين دست بردارند و مثل تجويز ديگر قبائح و فظائع بتجويز بلكه اثبات كذب هم همت گمارند اما شيخ و استاد عبد الرزاق ناقد ابو عروه معمر بن راشد پس حائز عوالى معالى و فائز نفائس مفاخر و محامد و عروه و ثقاى اعتماد ارباب صحاح و حاوى فضل مصاص و نبل

صراح است رباع اسفار سنیه بمحاسن و مدائح او معمور و جلائل فضائل او بر السنه اساطین مذکور و چسان چنین نباشد که او از ثقات رجال و ارباب کمال و ائمه متفقهین و حفاظ متورعین و محدثین متبحرینست و جمیع ارباب صحاح سته بر اخراج حدیث او انفاق دارند و غایت مدح او آنست که امام احمد در حق او گفته که معمر را با کسی ضم نکنی مگر اینکه معمر را بر او متقدم می یابی عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب گفته و من القدماء ابو عروه معمر بن راشد البصری المهلبی مولی آل ازد من اهل البصره سکن الیمن و هو معمر بن اُبی عمر و کان من ثقات العلماء یروی عن الزهری و قتاده و یحیی بن اُبی کثیر و اُبی اسحاق الهمدانی و الاعمش روی عنه الثوری و شعبه و ابن اُبی عروبہ و ابن عیینہ و ابن المبارک و اسماعیل بن علیّه و مروان الفزازی و ربیع الصنعانی و هشام بن یوسف و محمد بن ثور و عبد الرزاق بن همام قال ابن جریر علیکم بهذا الرجل یعنی معمرا فانه لم یبق من اهل زمانه اعلم منه و سئل ابن جریر عن شیء من التفسیر فاجابنی فقلت له ان معمرا قال کذا و کذا قال ان معمرا شرب من العلم ما نفع قال معمر جلست الی قتاده و انا ابن اربع عشره سنه فما سمعت منه حدیثا الا کانه منقر فی صدري قال معمر خرجت مع الصبیان و انا غلام الی جنازه الحسن و طلبت العلم سنه مات الحسن قال علی بن المدینی نظرت فاذا الاسناد یدور علی سته فلاهل البصره شعبه و سعید بن اُبی عروبہ و حماد بن سلمه و معمر بن راشد و یکنی ابا عروه مولی حدان و مات بالیمن سنه اربع و خمسين و مائه

قال ابو حاتم الرازى انتهى الاسناد الى سته نفرا در كههم معمر و كتب عنهم لا اعلم اجتمع لاحد غير معمر من الحجاز الزهرى و عمرو بن دينار و من الكوفه ابو اسحاق و الاعمش و من البصره قتاده و من اليمامة يحيى بن أبى كثير و قال احمد بن حنبل لا تضمّ احدا الى معمر الا وجدت معمر اطلب للعلم منه و يحيى بن شرف النووى در تهذيب الأسماء كفته معمر بن راشد الامام المحدث المشهور مذكور فى مواضع من المختصر منها نكاح المشرك ثم اجل العينين ثم الاشربه و هو صاحب الزهرى و شيخ عبد الرزاق و هو ابو عروه معمر بفتح الميم و اسكان العين بن راشد بن أبى عمرو البصرى مولى عبد السلام بن صالح و عبد السلام مولى عبد الرحمن بن قيس اخو المهلب بن أبى صفره لأمه سكن اليمن ادرك الحسن و حضر جنازته و سمع عمرو بن دينار الزهرى و ثابت البنانى و سليمان التيمى و زياد بن علاق و السبيعى و قتاده و السختيانى و همام بن منبّه و محمد بن منكر و زيد بن اسلم و عبيد الله العمري و عاصم بن ابي النجود و هشام بن عروه و منصور بن المعتمر و اسماعيل بن أمية و خالد الحذاء و سهيل بن أبى صالح و خلثق من الائمة روى عنه عمرو بن دينار و السبيعى و ايوب السختيانى و يحيى بن كثير و هم من شيوخه و ابن جريج و سعيد بن أبى عروبه و الثورى و ابن عيينه و شعبه و حماد بن زيد و ابن المبارك و ابن عليه و مروان بن معاويه و مهيب بن خالد و يزيد بن زريع و عبد الاعلى بن عبد الاعلى و عبد الواحد بن زياد و غندر

و عيسى بن يونس و عبد الرزاق بن همام و خلائق من الأئمة و غيرهم قال معمر جلست الى أبي قتاده و انا ابن اربع عشر سنة فما سمعت منه حديثاً الا كأنه ينقش في صدرى و قال احمد بن حنبل لا يضم معمر الى احد الا و معمر طلب للعلم منه و هو اول من رحل الى اليمن قال ابن معين معمر اثبت في الزهري من ابن عيينه و قال اثبت الناس في الزهري مالك و معمر و يونس و قال ابن جريح ان معمر اشرب من العلم ما نقع و قال احمد بن عبد الله سكن معمر صنعاء اليمن و تزوج بها رحل إليه سفين و سمع منه هناك و سمع هو من سفين و لما دخل معمر صنعاء كرهوا خروجه من عندهم فزوجوه و اتفقوا على توثيقه و جلالته روى له البخارى و مسلم و توفى سنة ثلاث و قيل اربع و خمسين مائه و هو ابن ثمان و خمسين سنة و ذهبى در تذكرة الحفاظ گفته معمر بن راشد الامام الحجّه ابو عروه الازدى مولا هم البصرى احد الاعلام و عالم اليمن حدث عن الزهري و قتاده و عمرو بن دينار و زياد بن علاقه و يحيى بن أبى كثير و محمد بن أبى زياد الجمحى و طبقتهم حدث عنه السفينان و ابن المبارك و غندر و ابن عليّه و يزيد بن زريع و عبد الاعلى و هشام بن يوسف و عبد الرزاق و خلق و قد حدث عنه من شيوخه ايوب و ابو اسحاق قال احمد ليس تضم معمر الى احد الا وجدته فوقه و قال يحيى بن معين هو من اثبت الناس في الزهري و قال عبد الرزاق كتبت عن معمر عشره آلاف حديث و قال عبد الواحد

بن زياد قلت لمعمر كيف سمعت من ابن شهاب قال كنت مملوكا لقوم من طاحيه فبعثوني ببر اييعه فقدمت المدينه فرايت دارا فرايت شيخا و الناس يعرضون عليه العلم فعرضت معهم و عن معمر قال طلبت العلم سنه مات الحسن و سمعت من قتاده و لى اربع عشره سنه فما سمعته إذ ذاك كأنه مكتوب فى صدرى و لقيت الزهرى بالرصافه قال سفين بن عيينه قال لى سعيد بن أبى عروبہ روينا عن معمر كم فشرّفناه و عن أبى جريج قال عليكم بمعمر فأنه لم يبق فى زمانه اعلم منه و قال عبد الرزاق بعث معن بن زائده الى معمر بذهب فردّه و كتم ذلك قال ابراهيم بن خالد و جماعه مات معمر سنه ثلاث و خمسين و مائه زاد ابراهيم فى رمضان و صلّيت عليه و قال احمد و يحيى مات سنه اربع و الاوّل اصحّ و لم يبلغ ستين سنه و كان اوّل من صنّف باليمن و ذهبى در كاشف گفته معمر بن راشد ابو عروه الازدى و مولاہم عالم اليمن عن الزهرى و همام و عنه غندر و ابن المبارك و عبد الرزاق قال معمر طلبت العلم سنه مات الحسن و لى اربع عشره سنه و قال احمد لا تضمّ معمر الى احد الا وجدته يتقدمه كان من اطلب اهل زمانه للعلم و قال عبد الرزاق سمعت منه عشره آلاف حديث توفى فى رمضان سنه ثلث و خمسين و مائه باليمن و لى الدين محمّد بن عبد الله الخطيب در رجال مشكاه گفته معمر بن راشد هو معمر بن راشد يكنى ابا عروه الازدى مولاہم عالم اليمن روى عن الزهرى و همام رضى الله عنهما و عن الثورى و ابن عيينه و غيرهما قال

عبد الرزاق سمعت منه عشره آلاف حديث مات سنه ثلاث و خمسين و مائه و له ثمانون و خمسون سنه رحمه الله و عبد الحق دهلوی در رجال مشكاه گفته معمر بفتح میمین و سكون عین مهمله بینهما ذکر المؤلف معمر مطلقا من غیر نسبه الی ابیه فی باب الاحتکار و ذکر فی باب الربا معمر بن عبد الله و کلاهما روایه مسلم و لا یدری المراد بالمذکور مطلقا هو معمر بن عبد الله او غیره و معمر کثیر ذکر فی جامع الاصول منهم فی الصّیحه معمر بن عبد الله القرشی العدوی و یقال له معمر بن أبی یعمر اسلم قدیما و هاجر الی الحبشه و تاخرت هجرته الی المدینه ثم هاجر إليها و سکنها و عاش عمرا طویلا و هو معدود فی اهل المدینه و حدیثه فیهم روی عنه ابن المسیب و بسر بن سعد بضم الموحده و سكون المهمله و فی التابعین معمر بن راشد و هو ابو عروه من أبی عمرو البصری سکن الیمن و سمع الزهری و قتاده و روی عنه الثوری و ابن عیینه و عبد الرزاق و ابن المبارک کذا فی جامع الاصول و فی الکاشف معمر بن راشد ابو عروه الازدی مولا هم عالم الیمن من الزهری و همّام و عنه غندر و ابن المبارک و عبد الرزاق قال معمر طلبت العلم سنه مات الحسن ولی اربع عشره سنه و قال احمد لا تضمّ معمر الی احد الا وجدته یتقدّمه کان من اطلب اهل زمانه للعلم و قال عبد الرزاق سمعت منه عشره آلاف حدیث توفی فی رمضان سنه ثلاث و خمسين و مائه اما زهری که معمر ازو حدیث تشبیه روایت کرده پس صاحب فضائل

زاهره و حاوی مناقب باهره و از ائمه تابعین و فضلاء مفسرین اهل سنت است ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحرث بن زهره بن کلاب الزهری القرشی کنیت ابو بکر رای عشره من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان من احفظ اهل زمانه و احسنهم سیاقاً لمتون الاخبار و کان فقیهاً فاضلاً روی عنه الناس مات ليله الثلاثاء لسبع عشره خلت من شهر رمضان سنه اربع و عشرين و مائه و قبره من ناحیه الشام ببیداء شعب مشهور یزار علی قارعه الطریق اوصی ان یدفن علی قارعه الطریق حتی یمرّ به مارّ فیدعو له و اخوه عبد الله بن مسلم کان اسن منه کنیت ابو محمد سمع ابن عمرو انسا و مات قبل الزهری باّیام رحمهما الله و عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب گفته الزهری بضم الزّای و سکون الهاء و کسر الراء هذه النسبه الی زهره بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لویّ و هی من قریش و المشهور بها ابو بکر محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب بن زهره القرشی المعروف بالزّهری من تابعی المدینه رای عشره من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم کان من احفظ اهل زمانه و احسنهم سیاقاً لمتون الاخبار و کان فقیهاً فاضلاً روی عنه الناس مات ليله الثلاثاء لسبع عشره خلت من شهر رمضان سنه اربع و عشرين و مائه فی ناحیه الشام و قبره ببیداء شعب مشهور یزار و ذهبی در کاشف گفته محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب الزهری ابو بکر

احد الاعلام عن أبي عمر و سهل و ابن المسيب و حديثه عن أبي هريره في الترمذی و عن رافع بن خديج في النسائي و عنه يونس و معمر و ملك قال ابن المديني له نحو الفی حديث و قال ابو داود اسند اكثر من الف و حديثه الفان و مائه حديث نصفها مسنده توفي ۱۲۴ في رمضان و در حاشيه كاشف كه ماخوذست از تهذيب الكمال و مرقومست بر نسخه كاشف بخط پسر ذهبي و شيخ عبد الحق ازین حاشيه در رجال مشكاه نقلها می آرد مسطورست قال وهيب بن خلد ما رايت احدا اعلم من الزهري فقیل له و لا الحسن فقال ما رايت احدا اعلم من الزهري و قال ابو بكر الذهبي قد جالست الحسن و ابن سيرين فما رايت اعلم من الزهري و قال معمر ما رايت مثل حماد بن أبي سليمان في الفن الذي هو فيه و لا رايت مثل الزهري في الفن الذي هو فيه و قال ابو بكر بن منجويه رای عشره من اصحاب النبي صلی الله عليه و سلم و كان من احفظ اهل زمانه و احسنهم سيقا لمتون الاحاديث و كان فقيها فاضلا و قال ابن سعد كان الزهري ثقه كثير الحديث و العلم و الروايه فقيها جامعا و يافعي در مرآه الجنان گفته و فيها أي في سنه اربع و عشرين و مائه توفي في رمضان الامام ابو بكر محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب الزهري احد الفقهاء و المحدثين و الاعلام التابعين حفظ علم الفقهاء السبعه و روى عن عشره من الصحابه رضی الله عنهم و سمع سهل بن سعد و انس بن مالك و خلائق و روى عنه جماعه من الائمة منهم مالك بن انس و

سفين الثوري و سفين بن عيينه قال ابن المدائني له نحو الفى حديث و كان قد حفظ علم الفقهاء السبعة و قال عمر بن عبد العزيز لم يبق اعلم بسنه ماضيه من الزهرى و كذا قال مكحول و قال الليث قال ابن شهاب ما استودعت قلبى علما فنسيته و قال غيره من اهل العلم كان معظما وافر الحرمه عند هشام بن عبد الملك اعطاه مره سبعة آلاف دينار و قال عمرو بن دينار ما رايت الدينار و الدرهم عند احد اهون منه عند الزهرى كأنها عنده بمنزله البعر و ولى الدين محمد بن عبد الله الخطيب در رجال مشكاه گفته الزهرى منسوب الى زهره بن كلاب بن مره اشتهر بالنسب إليهم هو ابو بكر محمد بن عبد الله بن شهاب احد الفقهاء و المحدثين و العلماء الاعلام من التابعين بالمدينه المشار إليه فى فنون علوم الشريعه سمع نفرا من الصحابه روى عنه خلق كثير منهم قتاده و مالك بن انس قال عمر بن عبد العزيز لا اعلم احدا اعلم بسنه ماضيه منه قيل لمكحول من اعلم من رايت قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب مات فى شهر رمضان سنه اربع و عشرين و مائه و ابن حجر عسقلانى در تقريب گفته محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهره بن كلاب القرشى الزهرى و كنيته ابو بكر الفقيه الحافظ متفق على جلالته و اتقانه و هو من رؤس الطبقة الرابعه مات سنه خمس و عشرين و قيل قبل ذلك بسنه او سنتين و جلال الدين السيوطى در اسعاف المبطل برجال الموطا گفته محمد بن مسلم

بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب الزهري ابو بكر المدني احد الاعلام نزل الشام و روى عن سهل بن سعد و ابن عمر و جابر و انس و غيرهم من الصحابه و خلق ممن بعدهم و عنه ابو حنيفه و مالك و عطا بن ابي رباح و عمر بن عبد العزيز و هما من شيوخه و عمر بن دينار و ابن عيينه و الاوزاعي و الليث و ابن جريج و خلق كثير قال ابو بكر بن منجويه راي عشره من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم و كان احفظ اهل زمانه و احسنهم لمتون الاخبار و كان فقيها فاضلا و قال الليث ما رايت عالما قط اجمع من ابن شهاب و اكثر علما منه قال و كان ابن شهاب يقول ما استودعت قلبي شيئا قط فنسيته مات سنه اربع و عشرين و مائه و عبد الحق در رجال مشكاه گفته الزهري ابن شهاب هو ابو بكر محمد بن مسلم بن عبيد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهره الزهري منسوب الى زهره بن كلاب بن مره بن كعب بن لوى و اشتهر بهذه النسبه المدني الامام المعروف احد الفقهاء و المحدثين و العلماء الاعلام من التابعين بالمدينه المشار اليه فى فنون علم الشريعه روى عن ابن عمر و انس و سهل و ابن الطفيل و ابن المسيب و روى له الجماعه و حديثه عن ابي هريره فى الترمذى و عن رافع بن خديج فى النسائى و ذلك مرسل و روى عنه يونس و عقيل و معمر و الزبيدى و شعيب و مالك و ابن عيينه و يحيى بن سعيد و قتاده و عمرو بن دينار و خلائق آخرون قال ابن المدينى له نحو الفى حديث و قال و اسند اكثر من الف قال

عمر بن عبد العزيز لا اعلم احدا اعلم بسنه ماضيه من الزهري وقيل لمكحول من اعلم من رأيت قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب وروى ان عمرو بن دينار قال أى شىء عند الزهري انا لقيت ابن عمر و لم يلقه و لقيت ابن عباس و لم يلقه فقدم الزهري مكه قال احمولوني إليه و قد اقعده فحمل إليه فقالوا كيف رايت فقال و الله ما رايت مثل هذا القرشى قط قال وهيب بن خالد ما رايت احدا اعلم من الزهري فليل له و لا الحسن فقال قد جالست الحسن و ابن سيرين فما رايت اعلم من الزهري و كان من احفظ اهل زمانه و احسنهم سياقا لمتون الاحاديث و كان فقيها فاضلا جامعا كثير الحديث و العلم و الروايه الى ان قال مات فى شهر رمضان سنه اربع و عشرين و مائه و هو ابن اثنتين و سبعين سنه رحمه الله و اما سعيد بن المسيب پس امام سعيد مهذب و جليل محككه و عذيق مرجيست و كمال عظمت و جلالت و نهايت فضل و نبالت او مصداق عيان را چه بيان ابو حاتم محمد بن حبان البستي در كتاب الثقات گفته و سعيد بن المسيب بن حزن بن أبى وهب بن عمرو بن عائشه بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن يقظه المخزومي القرشى كنيته ابو محمد ولد سنتين مضتا من خلافه عمر و أم سعيد بن المسيب بنت عثمان بن حكيم بن أميّه بن حارثه بن الاوقص بن مره بن هلال بن فالح بن ذكوان السلمى و كان من سادات التابعين فقها و دينا و ورعا

و علما و عباده و فضلا و كان ابوه يتجر في الزيت و كان سعيد سيد التابعين وافقه اهل الحجاز و اعبر الناس للرؤيا ما نودي للصلوة اربعين سنة الا و سعيد في المسجد ينتظرها و يقال انه ممن اصلح بين عثمان و علي فلما بويع عبد الملك و بايع للوليد و سليمان من بعده و اخذ البيعه من الناس الى سعيد ذلك فلم يبايعه فقال عبد الرحمن بن عبد القاري انك تصلى بحيث يراك هشام بن اسماعيل فلو غيرت مقامك حتى لا يراك و كان هشام واليا على المدينة لعبد الملك فقال سعيد اني لم اغير مقاما قمته منذ اربعين سنة قال فخرج معتمرا فقال لم اكن لاجهد بدني و انفق مالي في شيء ليس لي فيه نية قال فبايع إذا قال أ رأيت ان كان الله اعمى قلبك كما اعمى بصرك مما علمي و أبي ان يبايع فكتب هشام بن اسماعيل الى عبد الملك فكتب عبد الملك إليه ما دعاك الى سعيد ما كان علينا منه شيء نكرهه فاما إذا فعلت فادعه فان بايع و الا فاضربه ثلاثين سوطا و اوقفه للناس فدعاه هشام فابى و قال لست ابايع لاثنين فاضربه ثلاثين سوطا ثم البسه ثيابا من شعر و امر به فطيف به حتى بلغوا الخياطين ثم رده و امر به الى السجن فقال سعيد لولا اني ظننت انه القتل ما لبسته قلت استر عورتى عند الموت مات سنة ثلاث او اربع و تسعين و قد قيل انه مات سنة خمس و مائه و ذهبى در تذكره الحفاظ گفته سعيد بن المسيب الامام شيخ الاسلام فقيه المدينة ابو محمد

المخزومي اجل التابعين ولد لسنتين مضتا من خلافه عمر و سماع من عمر شيئا و هو يخطب و سماع من عثمان و زيد بن ثابت و عائشه و سعد و أبي هريره و خلق و كان واسع العلم وافر الحرمة متين الديانه قوالا بالحق فقيه النفس روى أسامه بن زيد عن نافع عن ابن عمر قال سعيد بن المسيب احد المفتين و قال احمد بن حنبل و غيره مراسلات سعيد صحاح و قال قتاده ما رايت احدا اعلم من سعيد بن المسيب و كذا قال الزهري و مكحول و غير واحد قال علي بن المديني لا اعلم في التابعين اوسع علما من سعيد هو عندي اجل التابعين و قال العجلي و غيره كان لا يقبل جوائز السلطان و له اربعمائه دينار يتجر بالزيت و غيره قال سعد بن ابراهيم سمعت سعيد بن المسيب يقول ما احد اعلم بقضاء قضاء رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا ابو بكر و عمر مني قال الواقدي حدثني هشام بن سعد سمعت الزهري و سئل عن اخذ سعيد بن المسيب علمه قال عن زيد بن ثابت و سعد بن أبي وقاص و ابن عباس و ابن عمر و قد سماع من عثمان و علي و صهيب و جل روايته المسند عن أبي هريره كان زوج بنته و كان يقال ليس احد اعلم بقضاء عمر و عثمان منه و روى معمر عن الزهري كان سعيد اعلم الناس بقضاء عمر و عثمان عن قتاده قال كان الحسن إذا اشكل عليه شيء كتب الى سعيد بن المسيب يسأله حماد بن زيد عن يزيد بن حازم ان ابن المسيب كان يسرد الصوم و قال عبد الرحمن بن حرمله سمعت سعيدا يقول حججت اربعين حجّه يوسف بن يعقوب الماجشون عن المطلب بن السائب

قال كنت جالسا مع سعيد بن المسيّب في السوق فمرّ بريد لبني مروان فقال له سعيد من رسل بني مروان انت قال نعم قال كيف تركت بني مروان قال بخير قال تركتهم يجيعون الناس و يشبعون الكلاب فاراد شرّاً بالرسول فقامت إليه فلم ازل ارجئه حتى انطلق فقلت لسعيد يغفر الله لك لتبسط بدمك فقال اسكت يا احمق فوالله لا يسألني الله ما اخذت بحقوقه عن مكحول من وجه ضعيف انه قال لما بلغه موت ابن المسيّب استوى الناس قال مالك بلغني ان سعيد بن المسيّب قال اني كنت لاسير الايام والليالي في طلب الحديث الواحد قال مصعب عن عبد الله حدثني مصعب بن عثمان ان الذي شهد لسعيد بن المسيّب حين اراد مسلم بن عقبه قتله عمرو بن عثمان و مروان بن الحكم شهدا انه مجنون فخلّى سبيله قال ابو يونس القوي دخلت المسجد فاذا سعيد بن المسيّب جالس وحده قلت ما شانك قال اتقى ان يجالسه احد قلت قد افردت سيره سعيد في مولف و قد اختلفوا في وفاته على اقوال اقواها سنة اربع و تسعين ارخها الهيثم بن عدى و سعيد بن عقير و ابن نمير و غيرهم و قال قتاه سنة تسع و ثمانين و قال يحيى القطان سنة احدى و تسعين و قال ضمرة سنة احدى او اثنتين و تسعين و قال علي بن المديني و ابن معين و المدني سنة خمس و مائه قال الحاكم اكثر ائمه الحديث على هذا و نیز ذهبى در كاشف گفته سعيد بن المسيّب بن حزن الامام ابو محمد المخزومي احد الاعلام و سيّد التابعين عن عمر و عثمان و سعد و عنه

الزهرى و قتاده و يحيى بن سعيد ثقة حجه فقيه رفيع الذكر راس فى العلم و العمل عاش تسعا و سبعين سنه مات سنه اربع و تسعين و ولى الدين محمد بن عبد الله الخطيب در رجال مشكاه گفته سعيد بن المسيب هو سعيد بن المسيب يكنى ابا محمد القرشى المخزومى المدنى ولد لسنتين مضتا من خلافه عمر بن الخطاب رضى الله عنه كان سيد التابعين من الطراز الاول جمع بين الفقه و الحديث و الزهد و العباده و الورع و هو المشار إليه المنصوص عليه كان اعلم بحديث أبى هريره و بقضايا عمر لقى جماعه كثيره من الصيحابه رضى الله عنهم و روى عنهم و عنه الزهرى و كثير من التابعين و غيرهم قال مكحول طفت الارض كلها فى طلب العلم فما لقيت اعلم من ابن المسيب و قال ابن المسيب حججت اربعين حجّه مات سنه ثلث و تسعين رحمه الله تعالى و ابن حجر عسقلانى در تهذيب التهذيب گفته سعيد بن المسيب بن حزن بن أبى وهب بن عمر بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشى المخزومى روى عن أبى بكر مرسلا و عن عمر و عثمان و على و سعد ابن أبى وقاص و ابن عباس و ابن عمر و ابن عاص و ابيه المسيب و معمر بن عبد الله بن فضله و أبى ذرّ و أبى الدرداء و حسان بن ثابت و حكيم بن حزام و زيد بن ثابت و عبد الله بن زيد المازنى و عتاب بن اسيد و عثمان بن أبى العاص و أبى ثعلبه الخشنى و أبى قتاده و أبى موسى و ابن سعيد و أبى هريره و كان زوج ابنته و عائشه و اسماء بنت عميس و خوله بنت حكيم و فاطمه بنت قيس و أم سليم و أم شريك

و خلق و عنه ابنه محمد و سالم بن عبد الله بن عمر و الزهري و قتاده و شريك بن أبي نمير و ابو الزناد و سمى و سعد بن ابراهيم و عمرو بن مژه و يحيى بن سعيد الانصارى و داود بن أبى هند و طارق بن عبد الرحمن و عبد الحميد بن جبير بن شبيه و عبد الخالق بن سلمه و عبد المجيد بن سهيل و عمرو بن مسلم بن عماره بن اكيمة و ابو جعفر الباقر و ابن المنكدر و هاشم بن هاشم بن عتبه و يونس بن يوسف و جماعه قال نافع عن ابن عمر هو و الله احد المفتين و عن عمرو بن ميمون بن مهران عن ابيه قال قدمت المدينة فسالت عن اعلم اهل المدينة فدفعت الى سعيد بن المسيب و قال ابن شهاب قال لى عبد الله بن ثعلبه بن أبى صعير ان كنت تريد هذا يعنى الفقه فعليك بهذا الشيخ سعيد بن المسيب و قال قتاده ما رايت احدا قط اعلم بالحلال و الحرام منه و قال محمد بن اسحاق عن مكحول طفت الارض كلها فى طلب العلم فما لقيت اعلم منه و قال سليمان بن موسى كان افقه التابعين و قال البخارى قال لى على عن أبى داود عن شعبه عن اياس بن معاويه قال لى سعيد بن المسيب ممن انت قلت من مزينه قال انى لا ذكر يوم نعى عمر بن الخطاب النعمان بن مقرن على المنبر قال و قال لنا سليمان بن حرب ثنا سلام بن مسكين عن عمران بن عبد الله الخزاعى عن ابن المسيب قال انا اصلحت بين على و عثمان قال و قال لنا سليمان عن حماد بن زيد عن غيلان بن حريز عن سعيد مثله و قال الدورى عن ابن معين

ههنا قوم يقولون أنه اصلح بين علي و عثمان و هذا باطل و قال ايضا قد رأني عمر و كنت صغيرا قلت يقول ولدت لسنتين مضتا من خلافه عمر فقال يحيى ابن ثمان سنين يحفظ شيئا قال و سمعته يقول مراسلات ابن المسيب احب الي من مراسلات الحسن و مراسلات ابراهيم صحيحه الا حديث الضحك في الصلوه و حديث تاجر البحرين و قال ابو طالب قلت لاحمد سعيد بن المسيب فقال و من مثل سعيد ثقته من اهل الخير فقلت له سعيد عن عمر حجّه قال هو عندنا حجّه قد راى عمرو و سمع منه و إذا لم يقبل سعيد عن عمر فمن يقبل و قال الميموني و احمد بن حنبل مراسلات سعيد صحاح لا يرى اصح من مراسلاته و قال عثمان الحارثي عن احمد افضل التابعين سعيد بن المسيب و قال ابن المديني لا اعلم في التابعين اوسع علما من سعيد بن المسيب قال و إذا قال سعيد مضت السنّه فحسبك قال و هو عندى اجل التابعين و قال الزبيد عن الشافعي ارسال ابن المسيب عندنا حسن و قال الليث عن يحيى بن سعيد كان ابن المسيب يسمي راويه عمر كان احفظ الناس لاحكامه و اقضيته و قال ابراهيم بن سعد عن ابيه عن سعيد ما بقى احد اعلم بكل قضاء قضاه رسول الله صلى الله عليه و سلم و كل قضاء قضاه ابو بكر و كل قضاء قضاه عمر متى قال ابراهيم عن ابيه و احسبه قال و عثمان و قال مالك بلغني ان عبد الله بن عمر كان يرسل الى ابن المسيب يسأله عن بعض شان عمر و امره و قال مالك لم يدرك عمر و لكن لما كبر اكبّ على المسأله عن شانهِ و امره و قال

قتاده كان الحسن إذا اشكل عليه شيء كتب الى سعيد بن المسيب و قال العجلي كان رجلا صالحا فقيها و كان لا ياخذ العطاء و كانت له بضاعه يتجر بها فى الزيت و قال ابو زرعه مدنى قرشى ثقة امام و قال ابو حاتم ليس فى التابعين انبل منه و هو اثبتهم فى أبى هريره قال الواقدى مات سنه ٩٣ فى خلافه الوليد و هو ابن خمس و سبعين سنه قال ابو نعيم مات سنه ٩٣ قلت على تقدير ما ذكروا عنه ان مولده لسنتين مضتا من خلافه عمر و الاسناد إليه صحيح يكون مبلغ عمره ثمانين سنه الا سنه كما قال الواقدى و مما يؤيده ما ذكره ابن أبى شيبه عنه أنه قال بلغت ثمانين سنه و ان اخوف ما على النساء و حكى ابو بكر بن أبى خيثمه عن ابن معين انه مات سنه ١٥٥ قال ابن أبى حاتم ثنا على بن الحسن ثنا احمد بن حنبل ثنا سفين عن يحيى ان شاء الله سمعت سعيد بن المسيب يقول ولدت لسنتين مضتا من خلافه عمر قال و سمعت أبى و قيل له يصح لسعيد سماع من عمر قال لا إلا رويه راه على المنبر يعنى النعمان بن مقرن و روى ابن منده فى الوصيه من طريق يزيد بن أبى مالك قال كنت عند سعيد بن المسيب فحدثنى بحديث فقلت له من حدّثك يا ابا محمّد بهذا فقال يا اخا اهل الشام خذ و لا تسأل فأنا لا نأخذ إلا عن الثقات قال و سمعت أبى يقول سعيد عن عمر مرسل يدخل فى المسند على سبيل المجاز و قال يحيى بن سعيد عن مالك لم يسمع سعيد من زيد بن ثابت و قال المدينى لم يسمع من عمرو بن العاص و قال عبد الحق تكلموا فى سماع سعيد من صفوان بن المعطل و قال البيهقى لم يسمع من

عبد الله بن زيد صاحب الاذان و قال ابن حبان فى الثقات كان من سادات التابعين فقهها و دينا و ورعا و عباده و فضلا و كان افقه
اهل الحجاز و اعبر الناس للرؤيا ما نودى بالصيلاه من اربعين سنه الا و سعيد فى المسجد فلما بايع عبد الملك للوليد و سليمان
أبى سعيد ذلك فضربه هشام بن اسماعيل المخزومى ثلثين سوطا و البسه ثيابا من الشعر و امر به فطيف به ثم سجن و قال ابن
سعد عن الواقدى لم ار اهل العلم يصححون سماعه عن عمر و ان كانوا قد رووه قلت و قد وقع فى حديث باسناد صحيح لا
مطعن فيه تصريح سعيد بسماعه من عمر قرأته على خديجه بنت السلطان انباكم القسم بن مظفر شفاها عن عبد العزيز بن دلف
ان على بن المبارك بن تغربا اخبرهم انا ابو نعيم محمد بن أبى البركات الجمارى انا احمد بن المظفر بن يزداد انا الحافظ ابو
محمد بن عبيد الله بن محمد بن عثمان السقّا ثنا ابن خليفه ثنا مسدّد فى مسنده عن ابن أبى عدى ثنا ابو داود و هو ابن أبى هود
عن سعيد بن المسيب قال سمعت عمر بن الخطاب على هذا المنبر يقول عسى ان يكون بعدى اقوام يكذبون بالرجم يقولون لا
نجده فى كتاب الله لولا ان ازيد فى كتاب الله ما ليس فيه لكتبت انه حقّ قد رجم رسول الله صلى الله عليه و سلم و رجم ابو
بكر و اما حديثه عن بلال و عتاب بن اسيد فظاهر الانقطاع بالنسبه الى وفاتيهما و مولده و الله اعلم و نيز ابن حجر عسقلانى در
تقريب گفته سعيد بن المسيب بن حزن بن أبى وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشى المخزومى احد العلماء
الشمانيه اتفقوا على ان مراسلاته اصح المراسيل و قال ابن المدينى

لا اعلم فى التابعين اوسع علما منه مات بعد التسعين و قد ناهز الثمانين و سيوطى در اسعاف المبطل برجال الموطا كفته سعيد بن المسيب بن حزن بن أبى وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم ابو محمد المخزومى المدنى سيد فقهاء التابعين روى عن ابيه و عن عمرو اختلف فى سماعه منه و عن عثمان و على و أبى موسى فى آخرين و عنه الزهرى و يحيى بن سعيد الانصارى و آخرون قال قتاده ما رايت احدا قط اعلم بالحلال و الحرام منه و قال مكحول ما لقيت اعلم منه و قال سليمان بن موسى انه افقه التابعين و قال احمد انه افضل التابعين و قال ابن المدينى لا اعلم احدا فى التابعين اوسع علما منه و هو عندى اجلّ التابعين و قال ابو حاتم ليس فى التابعين انبل منه و قال ابن حبان هو سيدّ التابعين و قال الشافعى و احمد و غير واحد مراسيل ابن المسيب صحاح مات سنه ثلاث و قيل اربع و تسعين و مولده سنه خمس عشره و قيل سبع عشره و قيل احدى و عشرين و شيخ عبد الحق در رجال مشكاه كفته سعيد بن المسيب بن حزن القرشى الامام ابو محمّد المخزومى المدنى من الفقهاء السبعه الذين كانوا بالمدينه ولد سنه خمس عشره من الهجره لسنتين و قيل لاربع مضتا من خلافه عمر بن الخطاب احد الاعلام سيدّ التابعين جمع بين الفقه و الحديث و الزهد و العباده و الورع ثقّه حجّه فقيه رفيع الذكر راس فى العلم و العمل و يروى عن الامام زين العابدين انه قال سعيد بن المسيب اعلم الناس و يقال انه لم يكن فى التابعين

اکثر منه علما و فی جامع الاصول کان اعلم الناس بحديث أبي هريره و بقضايا عمر لقی جماعه کثیره من الصحابه و روى عنهم روى عن عثمان و على و عائشه و أم سلمه و روى عنه الزهرى و قتاده و يحيى بن سعيد و کثیر من التابعين قال مکحول طفت الارض کلها فی طلب العلم فما لقيت اعلم من ابن المسيب و مثل هذا نقل عن ابن اسحاق و سئل عن الزهرى و مکحول من افقه قال سعيد بن المسيب و قال يحيى مراسلات سعيد بن المسيب احب اليّ من مراسلات الحسن و ابراهيم و قال الشافعى لا اقبل الا مراسيل ابن المسيب فانّي تتبعتها و وجدتها مسانيد و قال ابن المدينى ما اعلم فى التابعين احدا اوسع علما منه و قال ابن المسيب حججت اربعين حجّه و فى روايه خمسا و اربعين حجّه و لم يفت منه مدّه خمسين سنه التکبيره الاولى و الصّفّ الاول و کان يحضر المسجد قبل الاذان مدّه ثلاثين سنه و يروى أنّه کان يسمع الاذان من حجره النبى صلّى الله عليه و سلّم فى وقعه الحرّه اياما مات سنه اربع و تسعين زمن وليد بن عبد الملك و عاش تسعا و سبعين سنه و قيل ثمانين و اما حضرت ابو هريره پس از صحابه کبار و ائمه عالمقدار اهل سنتست احتياج بتعديل و توثيق احدى ندارد چه ضرورست که ترجمه او از کلام مخلوقين نوشته آيد که بزعم اهل سنت قران ناطقست بمدح کل صحابه و اگر ازین هم فروتر آييم باحاديث عامه و خاصه جناب سيد المرسلين صلى الله عليه و سلم شرف و فضيلت ابي هريره حسب مزعوم سنّيه ظاهرست و مع هذا بنا بر مزيد ايضاح بعض عبارات ترجمه او مذکور می شود ابو عمر يوسف

بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري در استيعاب گفته ابو هريره الدوسي صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم و دوس هو ابن عدنان بن عبد الله بن زهران بن كعب بن الحرث بن كعب بن مالك بن نصر بن الازد بن الغوث الى ان قال بعد ذكر الاختلاف الكثير في اسمه اسلم ابو هريره عام خيبر و شهدها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لزمه و واظب عليه رغبه في العلم راضيا يشيع بطنه و كانت يده مع يد رسول الله صلى الله عليه وسلم و كان يدور معه حيثما دار و كان من احفظ اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و كان يحضر ما لا يحضره سائر المهاجرين و الانصار لاشتغال المهاجرين بالتجاره و الانصار بحوائطهم و

قد شهد له رسول الله صلى الله عليه وسلم بانّه حريص على العلم و الحديث

و قال له يا رسول الله اني قد سمعت منك حديثا كثيرا فاني اخشى ان انسى قال ابسط رداءك قال فبسطته فغرف بيده ثم قال ضمّه فضممت فما نسيت شيئا بعد و قال البخاري روى عنه اكثر من ثمانمائه رجل من بين صاحب و تابع و ممن روى عنه من الصّحابه ابن عباس و ابن عمر و جابر و انس و واثله بن الاسقع و عائشه استعمله عمر بن الخطاب رضى الله عنه على البحرين ثم عزله ثم اراده على العمل فابى عليه فلم يزل يسكن المدينة و بها كانت وفاته حدّثنا ابو شاکر حدّثنا ابو محمد الاصيلي حدّثنا ابو على الصوّاف ببغداد حدّثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدّثنا ابي حدّثنا و كيع عن الاعمش عن ابي صالح قال

كان ابو هريره من احفظ اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم و لم يكن من افضلهم قال خليفه بن خياط توفى سنه سبع و خمسين و هو ابن ثمان و سبعين و كذلك قال ابن نمير انه توفى سنه تسع و خمسين و قال غيره مات بالعقيق و صلى عليه الوليد بن عتبه بن ابي سفين و كان يومئذ اميرا على المدينه و مروان معزول و ابو الحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير در اسد الغابه گفته ب د ع ابو هريره الدوسى صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم و اكثرهم حديثا عنه و هو دوسى من دوس بن عدنان بن عبد الله بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن نصر بن الازد قال خليفه بن خياط و هشام بن الكلبي اسمه عمير بن عامر بن عبد ذى الشرى بن طريف بن عتاب بن ابي صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبه بن سليم بن فهم بن غنم بن دوس و قد اختلف فى اسمه اختلافا كثيرا لم يختلف فى اسم آخر مثله و لا ما يقاربه ف قيل عبد الله بن عامر و قيل برير بن عشرقه و يقال سكين بن دومه و قيل عبد الله بن عبد شمس و قيل عبد شمس قاله يحيى بن معين و ابو نعيم و قيل عبد فهم و قيل عبد غنم و قال المحرر بن ابي هريره اسم ابي عبد عمرو بن عبد غنم و قال عمرو بن علي الفلاس اصح شىء قيل فيه عبد عمرو بن غنم و بالجمله فكل ما فى هذه الاسماء من التعبيد فلا شبهه انها غيرت فى الاسلام فلم يكن النبى صلى الله عليه و سلم يترك اسم احد عبد شمس او عبد غنم او عبد العزى او غير ذلك ف قيل كان اسمه فى الاسلام ا عبد الله و قيل عبد الرحمن قال الهيثم بن عدى كان اسمه

فى الجاهليّة عبد شمس و فى الاسلام عبد الله و

قال ابن اسحاق قال لى بعض اصحابنا عن أبى هريره كان اسمى فى الجاهليه عبد شمس فسمانى رسول الله صلى الله عليه و سلم عبد الرحمن و انما كُنيت بابى هريره لأنى وجدت هرّه فحملتها فى كمى فقيل لى انت ابو هريره و

قيل رآه رسول الله صلى الله عليه و سلم و فى كمّه هرّه فقال يا ابا هريره و اخبرنا غير واحد باسنادهم عن الترمذى قال حدثنا احمد بن اسماعيل المرابطى حدثنا روح بن عباده حدثنا أسامه بن زيد عن عبد الله بن رافع قال قلت لابى هريره لم اكنيت بابى هريره قال اما تفرق منى قلت بلى و الله انى لاهابك قال كنت ارعى غنم اهلى و كانت لى هريره صغيره فكنت اضعها بالليل فى شجره فاذا كان النهار ذهبت بها معى فلعبت بها فكئوني ابا هريره و كان من اصحاب الصّفه و قال البخارى اسمه فى الاسلام عبد الله و لولا الاقتداء بهم لتركنا هذه الأسماء فانها كالمعدوم لا تفيد تعريفا و أنّما هو مشهود بكنيته و اسلم ابو هريره عام خبير و شهدها مع رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم لزمه و واظب عليه رغبه فى العلم فدعا له رسول الله صلى الله عليه و سلم

اخبرنا ابراهيم و غيره عن أبى عيسى اخبرنا ابو موسى اخبرنا عثمان بن عمر اخبرنا ابن أبى ذئب عن سعيد المقبرى عن أبى هريره قال قلت يا رسول الله اسمع منك اشياء فلا احفظها قال ابسط رداءك فبسطته فحدّث حديثا كثيرا فما نسيت شيئا حدّثنى به قال و حدّثنا الترمذى اخبرنا

ص: ٥٩

ابن منيع اخبرنا هشيم اخبرنا يعلى بن عطا عن الوليد بن عبد الرحمن عن ابن عمر أنه قال لابي هريره انت كنت الزمنا لرسول الله صلى الله عليه وسلم و احفظنا لحديثه اخبرنا ابو الفرج بن أبي الرجاء اخبرنا ابو الفتح اسماعيل بن الفضل بن احمد بن الاخشيد اخبرنا ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحيم اخبرنا ابو حفص الكنانى اخبرنا ابو القسم البغوى اخبرنا زهير بن حرب اخبرنا سفين بن عيينه عن الزهري عن الاعرج قال سمعت ابا هريره قال أنكم تقولون ان ابا هريره يكثر الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و الله الموعود كنت رجلا مسكينا اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم على ملء بطنى و كان المهاجرون يشغلهم القيام على اموالهم و

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يبسط ثوبه فلن ينسى شيئا سمعه منى فبسطت ثوبى حتى قضى حديثه ثم ضممته الى فما نسيت شيئا سمعته بعد

اخبرنا عمر بن طبرزد و غير واحد اخبرنا ابو الحصين اخبرنا ابن غيلان اخبرنا ابو بكر حدّثنا جعفر بن محمّد بن شاكر الصّائغ اخبرنا عفان اخبرنا حماد بن سلمه اخبرنا ابو سنان عن عثمان بن أبى سوده عن أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا عاد الرجل اخاه او زاره قال الله عزّ و جلّ طبت و طاب ممشاك و تبوّأت من الجنه منزلا قال البخارى روى عن أبى هريره اكثر من ثمانمائه رجل من صاحب و تابع فمن الصحابه ابن عباس و ابن عمر و جابر و انس و وائله بن الاسقع و استعمله عمر على البحرين ثم عزله ثم اراده على العمل فامتنع و سكن المدينه و بها كانت

وفاته قال خليفه توفى ابو هريره سنه سبع و خمسين و قال الهيثم بن عدى توفى سنه ثمان و خمسين و هو ابن ثمان و سبعين سنه قيل مات بالعقيق و حمل الى المدينه و صلى عليه الوليد بن عتبه بن ابي سفين و كان اميرا على المدينه لعمه معاويه بن ابي سفين اخرج ابو نعيم و ابو موسى مختصرا و اخرج ابو عمر مطولا و احمد بن محمد الذهبي در تذكره الحفاظ كفته ابو هريره الدوسى اليمانى الحافظ الفقيه صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم عبد الرحمن بن صخر على الاشهر و كان اسمه فى الجاهليه عبد شمس و قال كنانى ابي بابى هريره لاني كنت ارعى غنما فوجدت اولاد هرّه و حشيه فلما ابصرهنّ و سمع اصواتهن اخبرته فقال انت ابو هرّ و كان اسمى عبد شمس قدم ابو هريره مهاجر الثمانى فتح خيبر حفظ عن النبى صلى الله عليه و سلم الكثير و عن ابي بكر و عمر و ابى بن كعب و كعب و عنه الاغزّ ابو مسلم و سعيد بن المسيّب و بشير بن نهيك و حفص بن عاصم و حميد بن عبد الرحمن الزهرى و حميد بن عبد الرحمن الحميرى و ابو صالح السمان و خلاص بن عمرو و سالم ابو الغيث و سعيد المقبرى و ابوه ابو سعيد و سعد بن مرجانه و سلمان الاغزّ و ابو حازم سلمان الاشجعى و ابو يونس جبير و سليمان بن يسار و شهر بن حوشب و صالح مولى التؤمه و ضمضم بن جوس و طاؤس و الشعبى و ابو ادريس الخولانى و ابو عثمان النهدى و عبد الرحمن الاعرج و عراك بن مالك و عكرمه و عروه و عطا و مجاهد و ابن سيرين و محمد بن زياد الجمحى و محمد بن موسى بن وردان و نعيم المجر و نافع مولى ابن عمر و همام بن منبه و خلق كثير

و كان من اوعيه العلم و من كبار ائمه الفتوى مع الجلاله و العباده و التواضع قال البخارى روى عنه ثمانمائه نفس او اكثر و قيل كان آدم بعيد ما بين المنكبين افرق الشيتين له صغيرتان بخضب بالجمره و كان من اصحاب الصّفه فقيرا ذاق جوعا و فاقه ثم بعد النبى صلّى الله عليه و سلم صلح حاله و كثر ماله و كان كثير التعبد و الذكر و لى امره المدينه و ناب ايضا عن مروان فى امرتها و كان يمر فى السوق يحمل الحزمه و هو يقول اوسعوا الطريق للامير كان فيه دعابه رضى الله عنه قال ابو القسم بن النّحاس سمعت ابا بكر بن أبى داود يقول رأيت فى النوم و انا بسجستان اصنّف حديث أبى هريره ابا هريره كَثّ اللحيّه اسم عليه ثياب غلاظ فقلت له انى احبّيك فقال انا اول صاحب حديث كان فى الدنيا اسماعيل بن أبى خالد عن قيس عن أبى هريره قال لما قدمت على النبى صلّى الله عليه و سلم قلت فى الطريق يا ليله من طولها و عنائها على انها من داره الكفر نجت قال و ابق لى غلام فلما قدمت و بايعته اطّلع الغلام

فقال النبى صلّى الله عليه و سلم هذا غلامك يا ابا هريره فقلت هو حرّ لوجه الله فاعتقته ايوب عن محمّد أنّ ابا هريره كان يقول لبنته لا تلبسى الذهب فأتى اخشى عليك الذهب سلمه بن حبان عن ابيه عن أبى هريره قال نشات يتيما و هاجرت مسكينا و كنت اجيرا لابنه غزوان بطعام بطنى و عقبه رجلى احدوهم إذا ركبوا و احتطب إذا نزلوا فالحمد لله الذى جعل الدين قواما و ابا هريره اماما الزهرى عن سالم سمع ابا هريره قال سالنى قوم محرمون عن محلّين اهدوا لهم صيدا

فامرتهم باكله ثم لقيت عمر فاخبرته فقال لو افئدتهم بغير هذا لا وجعتك ابو بكر الحنفي

نا عبد الله بن أبي يحيى سمعت سعيد بن أبي هند يحدث عن أبي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا تسالني من هذه الغنائم فقلت اسألك ان تعلمني مما علمك الله فنزع نمره على ظهري فبسطها بيني وبينه كاني انظر الى القمل تدب عليها فحدثني حتى إذا استوعبت حديثه قال اجمعها فصرها إليك قال فاصبحت لا اسقط حرفا مما حدثني خالد الحذاء عن عكرمه قال قال ابو هريره اني لاستغفر الله و اتوب إليه كل يوم اثنتي عشر الف مره و ذلك على قدر ذنبي و روى زيد بن الحباب عن عبد الواحد بن موسى انا ابو نعيم بن المحرر بن أبي هريره عن جدّه انه كان له خيط فيها الفا عقده لا ينام حتى يسبح به قيس بن أبي حازم عن أبي هريره قال جئت يوم خيبر بعد ما فرغوا من القتال قال ابن سيرين قال ابو هريره لقد رايتني اصرع بين القبر و المنبر من الجوع حتى يقولوا مجنون فيجلس الرجل على صدرى فارفع راسى فاقول ليس الذى ترى انما هو الجوع

روى احمد فى مسنده عن أبي كثير الخنعمى عن أبي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم حجب عبيدك هذا يعنى ابا هريره و أمه الى عبادك المؤمنين و حجبهم إليهما قال ابو نصره العبدى عن الطفاوى قال نزلت على أبي هريره بالمدينه سته اشهر فلم ار رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اشدّ تشميرا و لا اقوم على ضيق منه ابن أبي ذئب عن المقبرى

قال حفظت من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وعائنين فأما أحدهما فبثته في الناس و أما الآخر فلو بثته لقطع هذا البلعوم قال الأعمش عن أبي صالح السَّيِّمَان كان أبو هريره من احفظ اصحاب محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قال الشافعي ابو هريره احفظ من روى الحديث في دهره و روى كهمس عن عبد الله بن شقيق قال قال ابو هريره لا اعرف احدا من اصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احفظ لحديثه مني ابو داود الطيالسي نا عمران القطان عن بكر بن عبد الله عن أبي رافع عن أبي هريره انه لقي كعبا فجعل يحدثه و يسأله فقال كعب ما رايت احدا لم يقرأ التوراه اعلم بما فيها من أبي هريره هشيم عن يعلى بن عطا عن الوليد بن عبد الرحمن عن ابن عمر أنه قال يا ابا هريره ان كنت الزمنا لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اعلمنا بحديثه حماد بن زيد عن عباس الجريري سمعت ابا عثمان النهدي قال تضيّفت ابا هريره سبعا فكان هو و امرأته و خادمه يعتقبون الليل اثلاثا يصلي هذا ثم يوقظ الآخر فيصلى ثم يوقظ الثالث اخبرنا ابراهيم بن يوسف نا ابن رواحه نا السلفي نا ابن البسيري نا السكري نا الصفار نا الرمادي نا عبد الرزاق نا معمر عن محمد بن زياد قال كان معاويه يبعث ابا هريره على المدينه فاذا غضب عليه بعث مروان و عزله فلم يلبث ان بعث ابا هريره و نزع مروان فقال لغلام اسود قف على الباب فلا تمنع الا مروان ففعل الغلام ثم جاء مروان نوبه فدخل و قال حجبتنا قال ان احق من انكر هذا انت توفي

ابو هریره سنه ثمان و خمسين قاله جماعه و قال آخرون سنه تسع و قيل سنه سبع و خمسين ازین بیان متانت بنیان رزانت عنوان بعون الله المنان بر ارباب انصاف و ايقان بوضوح انجامید که حدیث تشبیه حدیثیست نهایت صحیح زیرا که باسنادی مرویست که همه رجال آن از مبتدای سند تا منقطع آن کسانی اند که ارباب صحاح سته از روایات و افاداتشان خوشه چین می باشند و احادیث ایشان را حجت و سند و صحیح می دانند و بر ان اعتبار می کنند و ائمه رجال و ناقدین با کمال توثیق و تعدیل ایشان نموده در مدح و ستایش و تبجیل و تعظیم ایشان مبالغه بکار برده اند و بعد این همه اگر صحت این حدیث و اعتماد و اعتبار ان باذهان عالیه سته راسخ نشود و اقرار و اعتراف بآن سازند بلکه از تعصب اسمح و مکابره لجلج دست نکشیده طریقه قدیمه خود را پی سپر کنند و بخرافات و توهمات و افتراءات دست زنند پس جوابش جز این نیست **تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ** و بالجمله بعد استحسان ما ذکره العبد القاصر لا یرتاب منصف وجیه فی صحه حدیث التشبیه و یعلم قطعاً و بتیاً ان ابطاله و انکار روایه السینه ایاه کذب کریه و الحکم علیه بالوضع افطع بهت و تمویه و لا یشک فی سماجه ابطاله و ضیع و لا نبیه و انهتاک ستر المتعصین الراذین لا یفتقر الی بیان تنبیه فلیحث اولیاء المخاطب الجلیل الفخار علی روسهم تراب الفیافی و القفار حیث ظهر ان رئیسهم و عمادهم و کهنهم و سنادهم قد جال فی مضمار الکذب الجالب للصغار و الخسار

و انكر وجود مثل هذا الحديث الصحيح فى كتب السنه بالاعلان و الاجهار و هل يهجس بخلد عاقل اريب و فاضل لبيب ان هولاء الائمم الجهابذه الثقات و الاساطين الاساتذه الاثبات الذين يدور عليهم رحى الروايه و التحديث و هم مقبولون عندهم فى القديم و الحديث يركن غايه الركون اليهم و يعتمد اقصى الاعتماد عليهم و يستضاء بانوارهم و يسار على لقم الدين بآثارهم و يستند فى الاصول و الفروع الى اخبارهم اذا رووا حديثا فى فضل على عليه السلام ينقلب شريعته النقد ظهر البطن و يتغير طريقه السبر للسند و المتن و يظهر للسيره القويمه فى تعديلهم الانعكاس و يبدو فى الالتجاء و الاستناد بهديهم و آدابهم و التشبث بذبولهم و أهدابهم لانتكاس فيصير الثقات جفاه و الاثبات عراه من الفضل جفاه و المعدلون موصوفين بالقدح و التجريح و المقبولون مرميين بالطرح و التقييح فالحمد لله المنان الخلاق المنعم المفضل على كل مجتد مفتاق فى الاصيل و الاشراف حيث اشرق شمس الصدق غايه الاشراف و اثلق نور الصواب ابلغ ائتلاق و تبلج نور اليقين تبلجا ماله محاق و بلغ الحق الابلج حمادى الاحقاق و ضرب له افسح رواق و شد له اطول نطاق و ازيح سراب الخلاف و الشقاق بهذا البيان الذى افحم كل مكثار و مهذار مسلاق و القم الحجر فى كل ذو انطلاق و ابهر كل متدرب و شاق و قاد ارباب الصدود و الجحود الى الحق المحمود و ساق و اعجب كل ناظر و راق و اكفا كاس الباطل

و اراق و احرق قلوب المنكرين الصّٰدّين أئى احراق و ازعج المجتوين الرّٰدّين و اقلقهم غايه الاقلاق و اردى المتعصّيين المتعسفين و اوبقهم انكر ايباق و عنى المتشدّقين المتصلّفين و ارهقهم نهايه الارهاق و ازهق تليسات المتنطّعين المسوّلين و مكرهم ابلغ ازهاق و مراره الخجل و النّدم و حرازه الوجل و السّدم ايّاهم اذاق و من كوارث العلز و المضض و منهكات الجرض و حشارج المرض دهمهم ما دهمهم و حاق بهم ما حاق فصاروا مبهوتين ممقوتين و سكارى ما صحا احد منهم و ما افاق و اجرّوا سيلا اتيا جارفا من اجاج عيون الآماق و سقوا نقيع التنكيل و التقريع و صديد التعيير و التّانيب بالكاس الدّهاق و جرّعوا من الاسكات و النجه و الجبه امرّ حميم و اوبى غسيّاق و انجذم لهم كلّ حبل فتلوه لتخديع الاغمار الفسيّاق و انخرم ما لهم من الشباك و الفخاخ و المصايد و الاوهاق و ربطوا باسرهم من حبال الالزام و الافحام باشدّ وثاق و ما التاط شىء من شقرهم و بقرهم و مجونهم و هذرهم بصفر احد من العقلاء و لا لاق فأنه ثبت الحديث الشريف بروايه جهذ الكبار و منتجع اهل الآثار الحير النّدى الملاذ للبارعين الحدّاق البصير الاسى و الناقد النّطاسى المتقدّم على الاساطين السّباق الّذى بدّ و شفّ على شيوخ الاسلام و فاق و شاع و ذاع علوّ مرتبته و سموّ منزلته فى نازحه البقاع و الاصقاع و شاسعه الآفاق و ما حجره حاجز

فی العلم و ما عسف عاسف و حیف حائف و جنف جانف و زیغ زائف ظهور فضله عاق فلا یشیح بوجهه عن الانقیاد لروایتہ و الانضواء الی درایتہ الا کل معارّ عاق اعنی الشیخ عبد الرزاق المذعن لبراعته و تصدّره و نهایه تنقیبه و تبخّره و اقصى تنقیره و تمّهه اصحاب الافلاق المدوّخ صیت فضله و براعته الحجاز و العراق و قد رواه بسند قد حصل علی صحّته الاجماع و الاتفاق و وقع علی وثاقته الاصفاق و الاطباق فلا ریب فی هذا الحدیث الشریف الملیح السیاق الذی هو شهد حالی المذاق لاهل الایمان و الوفاق و سم نافع زعاق لاهل المرء و النفاق فحصل المبطلون المدغلون فی سعیهم علی افطع الاخفاق و رجعوا فی نکرهم و هجرهم و عجرهم و بجرهم بخفی حنین لیس لهم خلاق و ما لهم من الله من واق کلاً إذا بلغت التراقی و قیل من راق و ظنّ أنّه الفراق و التفت السیاق بالسیاق الی ریک یومئذ المساق و مخفی نماند که یاقوت حموی که حتماً و جزماً اثبات روایت عبد الرزاق این حدیث شریف را نموده از مشاهیر مصنفین و ملجا و ملاذ اکابر اساطین سنیہ است و ابن خلکان بتعصّب او بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصریح کرده پس نقل او این حدیث شریف را با وصف این تعصّب دلیل مزید وثوق و اعتماد آنست چه برکاه یاقوت حموی با وصف حمایت خوارج و نواصب حدیث تشبیه را بالجاء حق ذکر کرده و قصیده متضمنه آن را باستبشار و ابتهاج نقل نموده و روایت آن بعبد الرزاق حتماً و جزماً نسبت کرده پس در ثبوت و تحقق آن برای نواصب و معاندین اهل لجاج هم مقام ارتیاب

و اختلاج باقی نماند پس قدح و جرح آن پیش نظر داشتن و نور ایمان و ایقان بابطال آن کاستن بحقیقت خود را از خوارج و نواصب هم دورتر انداختنتست عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب گفته ابو الدّر یاقوت بن عبد الله الرّومی التّاجر عتیق عبد الله البخاری احد التّجار المعروفین و کان سافر الی بلاد الیمن و الشام و مصر سمع ابا محمّد عبد الله بن محمد بن هزارمرد الصّریفینی قرأت علیه بیغداد امالی ابي طاهر المخلص بروایتہ عن ابن هزارمرد عنه و کان شیخا ملیح الشیبه لطیفا ظاهره الخیر و الصّیلاح و توفی فی سنه ثلاث و اربعین و خمسمائه بمصر و ابن خلکان در وفیات الأعیان گفته ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الرّومی الجنس و المولد الحموی المولی البغدادی الدار الملقب شهاب الدّین اسر من بلادہ صغیرا فابتاعه بیغداد رجل تاجر یعرف بعسکر بن ابي نصر بن ابراهیم الحموی و جعله فی الکتاب لیتنتفع به فی ضبط متاجرہ و کان مولاه عسکر لا یحسن الخط و لا یعرف شیئا سوی التّجاره و کان ساکنا بیغداد و تزوّج بها و اولد عدّه اولاد و لما کبر یاقوت المذکور قرأ شیئا من النّحو و اللّغه و شغله مولاه بالاسفار فی متاجرہ فکان یتردد الی کشّ و عمّان و تلک النواحی و یعود الی الشام ثم جرت بینہ و بین مولاه نبوه اوجبت عتقه و ابعده عنه و ذلک فی سنه ست و تسعین و خمسمائه فاشتغل بالنسخ بالاجرہ و حصلت له بالمطالعه فوائد ثم ان مولاه بعد مدّه مدیده لوی علیه و اعطاه شیئا و سفّره الی کشّ و لما عاد کان مولاه قد مات فحصل شیئا مما کان فی یدہ و اعطی

اولاد مولاه و زوجته ما ارضاهم به و بقيت فى يده بقيه جعلها راس ماله و سافر بها و جعل بعض تجارته كتباً و كان متعصياً با على
على بن أبى طالب رضى الله عنه و قد كان طالع شيئاً من كتب الخوارج فاشتبك فى ذهنه منه طرف قوى و توجه الى دمشق فى
سنه ثلاث عشره و ستمائه و قعد فى بعض اسواقها و ناظر بعض من يتعصب لعلى رضى الله عنه و جرى بينهما كلام ادى الى
ذكره علياً رضى الله عنه بما لا يسوغ فثار الناس عليه و كادوا يقتلونه فسلم منهم و خرج من دمشق منهزماً بعد ان بلغت القصه
الى والى البلد فطلبه فلم يقدر عليه و وصل الى حلب خائفاً يترقب و خرج عنها فى العشر الاول و الثانى من جمادى الآخره سنه
ثلاث عشره و ستمائه و توصل الى الموصل ثم انتقل الى اربل و سلك منها الى خراسان و تحامى دخول بغداد لان المناظر له
بدمشق كان بغدادياً و خشى ان ينقل قوله فيقتل فلما انتهى الى خراسان اقام بها يتجر فى بلادها و استوطن مدينه مرو مدّه و خرج
منها الى نسا و مضى الى خوارزم و صادفه و هو بخوارزم خروج التتر و ذلك سنه ست عشره و ستمائه فانهزم بنفسه كبعثه يوم
الحشر من رمسه و قاسى فى طريقه من الضائقه و التعب ما كان يكمل عن شرحه إذا ذكره و وصل الى الموصل و قد تقطعت به
الاسباب و اعوزه دنى الماكل و خشن الثياب و اقام بالموصل مدّه ثم انتقل الى سنجان و ارتحل منها الى حلب و اقام بظاهرها فى
الخان الى ان مات فى التاريخ الآتى ذكره ان شاء الله تعالى و نقلت من تاريخ اربل

الَّذِي عَنِ بجمعه ابو البركات بن المستوفى المقدم ذكره ان ياقوت المذكور قدم اربل في رجب سنة سبع عشره و ستمائه و كان مقيما بخوارزم و فارقها للواقعه التي جرت فيها بين التتر و السلطان محمد بن تكش خوارزم شاه و كان قد تتبع التواريخ و صنّف كتابا سمّاه ارشاد الألباء الى معرفه الأدباء يدخل في اربع مجلّدات كبار و ذكر في أوّله قال و جمعت في هذا الكتاب ما وقع لي من اخبار النّحويين و اللّغويين و النّسّابين و القراء المشهورين و الاخباريين المورخين و الوزّاقين و الكتّاب المشهورين و اصحاب الرسائل المدوّنه و ارباب الخطوط المنسوبه المعينه و كل من صنّف في الادب تصنيفا او جمع في فنّه تاليفا مع ايثار الاختصار و الاعجاز في نهايه الايجاز و لم آل جهدا في اثبات الوفيات و تبين المواليده و الاوقات و ذكر تصنيفهم و مستحسن اخبارهم و الاخبار بانسابهم و شىء من اشعارهم في تردادى الى البلاد و مخالطتى للعباد و حذفت الاسانيد الا ما قلّ رجاله و قرب مناله مع الاستطاعه لاثباتها سماعا و إجازة الا اننى قصدت صغر الحجم و كبر النّفّع و اثبتّ مواضع نقلى و مواطن اخذى من كتب العلماء المعوّل في هذا الشأن عليهم و المرجوع فى صحه النقل إليهم ثم ذكر أنّه جمع كتابا فى اخبار الشعراء المتأخرين و القدماء و من تصنيفه ايضا كتاب معجم البلدان و كتاب معجم الادباء و كتاب معجم الشعراء و كتاب المشترك و ضعا المختلف صقعا و هو من الكتب النافعه و كتاب المبدأ و المآل فى التاريخ و كتاب الدول و مجموع كلام

أبي علي الفارسي و عنوان كتاب الاغانى و المقتضب فى النسب يذكر فيه انساب العرب و كتاب اخبار المتنبى و كانت له همه
عاليه فى تحصيل المعارف الخمر ذهبى در كتاب العبر فى خبر من غير در احوال سنه ست و عشرين و ستمائه گفته ياقوت
الزومى الحموى ثم البغدادى التاجر شهاب الدين الاديب الاخبارى صاحب التصانيف الاديبه فى التاريخ و الانساب و البلدان و
غير ذلك توفى فى رمضان و يافعى در مرآه الجنان در سنه مسطوره گفته ياقوت الزومى الحموى ثم البغدادى التاجر شهاب
الدين الاديب الاخبارى صاحب التصانيف الاديبه فى التاريخ و الانساب و البلدان و غير ذلك اسر من بلاده صغيرا فابتاعه ببغداد
رجل تاجر و لما كبر ياقوت المذكور قرأ شيئاً من النحو و اللغه و شغله مولاه بالاسفار فى متاجره ثم جرت بينه و بين مولاه قضيه
اوجبت عتقه فابعدته عنه فاشتغل بالفقه و حصلت له بالمطالعه فوائد و صنف كتاباً سماه ارشاد الالبياء الى معرفه الادباء فى اربع
مجلدات و كتاباً فى اخبار الشعراء المتأخرين و القدماء و كتباً اخرى عديده و كانت له همه عاليه فى تحصيل المعارف و نیز
يافعى بعد ذكر بعض رساله ياقوت كه بصاحب حلب نوشته گفته و هذا ما اقتصرت عليه من رسالته الطويله الجليله الفائده
الجميله المودنه له بتمام البلاغه و الفضيله و هو لعمري فيما يستحقه من النعوت من نفيس الجواهر كاسمه ياقوت توفى رحمه
الله فى شهر رمضان بظاهر مدينه حلب و كان قد وقف كتبه و لما تمیز سمى نفسه يعقوب

و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته یاقوت الرومی الکاتب الحموی قال ابن النّجار كان ذكيا حسن الفهم و رحل في طلب النّسب الى البلاد الشام و مصر و البحرين و خراسان و سمع الحديث و صنّف معجم البلدان و معجم الأدباء و اسماء الجبال و الانهار و الاماكن قال ابن النّجار كان غزير الفضل و كان حسن الصحبه طيب الاخلاق حريصا على الطلب و مات بحلب سنه ۶۲۶ و لم يبلغ السّتين قال ابن خلّكان في ترجمته كان يلقّب شهاب الدين و ذكر أنّه سبي صغيرا من بلاد الرّوم فاشتره تاجر حموی فرّباه و اقرأه القرآن و علّمه الخط و صرفه في التّجاره في سنه ۵۹۶ و له نحو عشرين سنه و وقع بينه و بين شخص بغدادی في دمشق منازعه في علي بن أبي طالب فبدت من ياقوت ما لزم منه أنّه نسب الى رای الخوارج في التعصّب على عليّ فثاروا عليه فهرب و خرج عن بغداد خشيه ان يؤخذ فيقتل حتى وصل الى خراسان فاقام بمرور مدّه الى ان كانت قصه التّار فرجع الى بلاد الشام فأرّاقاسی شدائد و اهوالا و كانت الكائنه في في سنه ۶۱۷ و عاش الى سنه ۶۲۶ فمات في رمضان منها قلت و لم ار في شيء من تصنيفه التصريح بالنّصب بل يحكي فيها فضائل عليّ ما يتفق ذكره و مخفي نماند كه علامه ابن النّجار كه عسقلانی ازو غایت مدح و ثنا و نهایت وصف و اطراء یاقوت حموی نقل کرده از علمای کبار عالی تبار و نبهای احبار جلیل الفخارست مناقب عالیّه و فضائل سامیه او سابقا در حدیث طیر شنیدی بعض عبارات در این جا مذکور می شود محمد بن شاکر بن احمد الکتبی

در فوات الوفيات كفته محمّد بن محمود بن الحسن بن هبه الله بن محاسن هو الحافظ الكبير محبّ الدّين بن النجار البغدادي صاحب التاريخ ولد في ذى القعدة سنة ثمان و سبعين و خمسمائه سمع من ابن كليب و ابن الجوزي و اصحاب ابن الحصين و جماعه و له الرحله الواسعه الى الشام و مصر و الحجاز و اصبهان و خراسان و مرو و هراه و نيسابور و سماع الكثير و حصّيل الاصول و المسانيد و صنّف التاريخ الذي ذيل به على تاريخ الخطيب و استدرك فيه على الخطيب فجاء في ثلثين مجلداً دل على تبخره في هذا الشأن و سعه حفظه و كان اماماً ثقة حجه مقرئاً مجوداً حسن المحاضره كيساً متواضعاً اشتملت مشيخته على ثلثه آلاف شيخ و رحل سبعا و عشرين سنة يقال أنّه حضر مع تاج الدّين الكندي في مجلس المعظم عيسى و الاشراف موسى لأنّه ذكره و اثنى عليه فقال له الاشراف احضره فساله السلطان عن وفاه الشافعي متى كانت فبهت و هذا من التعجيز لمثل هذا الحافظ الكبير المقدار فسبحان من له الكمال و له كتاب القمر المنير في المسند الكبير ذكر كلّ صحابيّ و ما له من الحديث و له كتاب كنز الامام في معرفه السنن و الاحكام و المختلف و الموتلف ذيل به على ابن ماكولا و المتفق و المفترق و نسبه المحدثين الى الآباء و البلدان كتاب عواليه كتاب معجمه جنه الناظرين في معرفه التابعين الكمال في معرفه الرجال العقد الفائق في عيون اخبار الدنيا و محاسن تواريخ الخلائق الدرّه الثمينه في اخبار المدينه نزّه الوري في اخبار أم القرى روضه الأولياء في مسجد ايليا

الازهار في انواع الاشعار ساوه الوحيد غرر الفوائد ست مجلدات مناقب الشافعي و الزهر في محاسن شعراء اهل العصر كتاب نحا فيه نحو نشوان المحاضره مما التقطه من افواه الرجال نزهه الطرف في اخبار اهل الظرف اخبار المشتاق الى اخبار العشاق الشافعي في الطب الخ و نهايت عظمت و جلاله و تصدّر و نبالت ياقوت حموي بمثابه رسيده كه علمای اعلام و اساطين فخام سنیه برو اعتماد دارند و جابجا در افادات خود ازو نقلها می آرند جلال الدين سيوطي در بغيه الوعاه في طبقات اللغويين و النجاه گفته محمد بن محمد بن يونس اللغوي ابو عبد الله يعرف بصاحب أبي بكر بن السراج روى عن ابن دريد و غيره قاله ياقوت و نیز سيوطي در بغيه الوعاه گفته محمد بن برکات بن هلال بن عبد الواحد السعيدى النحوى ابو عبد الله قال ياقوت عالى المحل فى النحو و اللغه و الادب احد فضلاء المصريين و اعيانهم المبرزين اخذ النحو و الادب عن ابن باشا و نیز سيوطي در بغيه گفته محمد بن احمد ابو الندى الغندجاني قال ياقوت واسع العلم راجح المعرفة باللغه و اخبار العرب و اشعارها و نیز سيوطي در بغيه الوعاه در ترجمه محمد بن احمد ابو الريحان الخوارزمي گفته قال ياقوت و اما تصانيفه فى النجوم و الهيئه و المنطق و الحكمة فانها تفوت الحصر رايت فهرستها فى وقف الجامع بمرو فى ستين ورقه بخط مکتف کان حيا بغزنه سنه اثنتين و عشرين و اربعمائه و من شعره فلا يغررك منى لين مسّ تراه فى دروسى و اقتباسى فانى اسرع الثقليين طرا

۲- أحمد بن حنبل

وجه دوم از وجوه ابطال نفی و انکار حدیث تشبیه آنکه این حدیث شریف را امام احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی بطریق صحیح روایت نموده چنانچه ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی سقی تربته الشریفه بشأیب الرضوان الرّبانی و حفّ مرقدہ بانواع اللطف الصمدانی در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده

احمد بن حنبل عن عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن ابن المسيب عن أبي هريره و ابن بَطَّه في الابانه باسناده عن ابن عباس كلاهما عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى موسى في مناجاته و الى عيسى في سمته و الى محمد في تمامه و كماله و جماله فلينظر الى هذا الرجل المقبل قال فتناول النَّاس اعناقهم فاذا هم بعلى كأنما ينقلب في صلب و ينحلّ عن جبل تابعهما انس الاّ انه قال و الى ابراهيم في خلّته و الى يحيى في زهده و الى موسى في بطشه فلينظر الى علي بن أبي طالب و جلائل فضائل و عقائل فواضل و محاسن مفاخر و زواهر ماثر ابن شهر آشوب طاب ثراه سابقا در جزء اول مجلد حدیث غدیر از افادات امثال و اکابر سنیه دریافتی و شنیدی لکن در این جا بسبب بعد عهد مع زیاده مفیده باز مذکور می شود تا مصداق هو المسکک ما کررتہ يتضوّع ظاهر شود و نیز ناظر را حاجت مراجعت بمجلد دیگر نیفتد و عمده اسباب تکرار بعض فواید و تراجم همینست که چون مجلّدات این کتاب متعددست و هر یکی از ان بعنایت ربانی کتابی مستقل گردیده پس اگر بر محض حواله اکتفا کرده شود محتملست که ناظر از رجوع

بآن مقام قاصر گردد و از استفاده مراد محروم شود و در صورت تکرار و اعاده باین فائده قطعا متمتع و بخلاص از حرمان و حیرت منتفع خواهد شد صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات گفته محمد بن علی بن شهر آشوب الثانیه سین مهمله ابو جعفر السّروری المازندرانی رشید الدین الشیعی احد شیوخ الشیعه حفظ اکثر القرآن و له ثمان سنین و بلغ النهایه فی اصول الشیعه کان یرحل إلیه من البلاد ثم تقدم فی علم القرآن و الغریب و النحو و وعظ علی المنبر ایام المقتفی بیغداد فاعجبه و خلع علیه و کان بهی المنظر حسن الوجه و الشیبه صدوق اللهجه ملیح المحاوره واسع العلم کثیر الخشوع و العباده و التهجد لا یكون الا علی و ضوء اثنی علیه ابن أبی طی فی تاریخه ثناء کثیرا توفی سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه و شیخ مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی در کتاب البلغه فی تراجم ائمه النحو و اللغه گفته محمد بن علی بن شهر آشوب ابو جعفر المازندرانی رشید الدین الشیعی بلغ النهایه فی اصول الشیعه تقدم فی علم القرآن و اللغه و النحو و وعظ ایام المقتفی فاعجبه و خلع علیه کان واسع العلم کثیر العباده دائم الضوء له کتاب الفصول فی النحو و کتاب المکنون و المخزون و کتاب اسباب نزول القرآن و کتاب متشابه القرآن و کتاب الاعلام و الطرائق فی الحدود و الحقائق و کتاب الجدیده جمع فیها فوائد و فرائد جمّه عاش مائه سنه الا عشره اشهر مات سنه ۵۸۸ ثمان و ثمانین و خمس مائه و جلال الدین عبد الرحمن

بن أبي بكر السيوطي در بغيه الوعاه في طبقات اللغويين و النّحاه گفته محمد بن علي بن شهر آشوب ابو جعفر السّرورى المازندراني رشيد الدّين الشيعي قال الصّيفدى كان مقدّمًا في علم القرآن و الغريب و النحو واسع العلم كثير العباده و الخشوع الّلف الفصول في النحو اسباب نزول القرآن متشابه القرآن مناقب علي بن أبي طالب المكنون المائده و الفائده في النوادر و الفوائد مات سنه ثمان و ثمانين و خمسمائه و شمس الدين محمد بن علي بن احمد الداودي المالكي تلميذ علامه سيوطي در طبقات المفسرين كه نسخه آن از كتبخانه بعض فضلاي حيدرآباد درين ايام بركت نظام بسعي موفور و جد و جهد تمام استكتاب نمودم گفته محمد بن علي بن شهر آشوب بن أبي نصر ابو جعفر السّرورى المازندراني رشيد الدين احد شيوخ الشيعه اشتغل بالحديث و لقي الرجال ثم تفقّه و بلغ النهايه في فقه اهل مذهبه و نبغ في الاصول حتى صار رحله ثم تقدّم في علم القرآن و القراءات و التفسير و النحو و كان امام عصره و واحد دهره و التاليف و غلب عليه علم القرآن و الحديث و هو عند الشيعه كالخطيب البغدادي لاهل السنه في تصانيفه و تعليقات الحديث و رجاله و مراسيله و متفقه و مفترقه الى غير ذلك من انواعه واسع العلم كثير الفنون مات في شعبان سنه ثمان و ثمانين و خمسمائه قال ابن أبي طي ما زال الناس بحلب لا يعرفون الفرق بين ابن بطه الحنبلي و ابن بطه الشيعي حتى قدم الرشيد فقال ابن بطه الحنبلي بالفتح و الشيعي بالضم هر گاه بعنايت رباني و تايد يزداني نهايت عظمت و جلالت و كمال براعت و نبالت

ابن شهر آشوب مازندرانی بر السنه اعلام و اساطین قوم شانی کالصیح المسفر و الشمس المضيئه علی القاصی و الدانی ظاهر و واضح گردید و لامع و ساطع گشت که آن جناب بحدی ذکی و فطین و قوی الحافظه بوده که در سن هشت سالگی اکثر قرآن شریف را حفظ فرموده و صدوق اللهجه و واسع العلم و کثیر الفنون و کثیر الخشوع و العباده و التهجد و در علم قرآن و تفسیر و غریب و لغت و قرآت و نحو سابق و متقدم و امام عصر و واحد دهر و در علم حدیث نزد شیعه مثل خطیب بغدادی برای اهل سنت بوده چطور عاقلی نصف شاعر که بکجروی و تعسف و تعصب لائح العیب و الصغار گرفتار نباشد تجویز توان کرد که العیاذ بالله نقل آن جناب حدیث تشبیه را از احمد بن حنبل صحیح و برای واقع مطابق نیست فان ذلک ازراء عظیم و غض کبیر من اعظام الاساطین الامثال و جهابذه المحققین الافاضل الذین تثنی علیهم الخناصر و تعقد علیهم الانامل حیث مدحوا مدحا عظیما و اثنوا ثناء بلیغا بلا- شائبه الجاء و اضطرار هائل علی ابن شهر آشوب الشائب مفارقه فی تزییل الحق من الباطل علاوه برین روایت کردن احمد بن حنبل این حدیث شریف را از افادات ائمه عالی درجات سنیه هم ظاهر و واضحست پس باین سبب هم مجال تشکیک و ارتیاب در نقل ابن شهر آشوب عالی جناب ندارند گو همّت را بغایت مکابره و مجادله بر گمارند ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در کتاب هدایه السعدا در تقریر شیعه که از صحائف نقل کرده می آرد

روی احمد و البیهقی فی فضائل الصحابه انه قال صلّی الله علیه و سلّم من أراد ان ينظر

الى آدم في علمه و الى يوشع في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته فليُنظر الى وجه عليّ و صاحب صحائف در مقام جواب انكارى بر نقل اين حديث از احمد و بيهقى كلامى در صحت آن نموده و السّيكوت دليل التسليم عند المخاطب الفهيم و تلميذه الرّشيد السليم كما بيّنا في مجلّد حديث الولاية بلکہ صاحب صحائف در مقام جواب گفته که هر يكى از خلفاء اربعه بلکہ جميع صحابه مکرم اند نزديک الله تعالى و موصوف اند بفضائل حميده و بنا بر مزيد ايضاح تمام عبارت هدايه السعداء مذکور می شود که از ان عدم رد و ابطال اين حديث شريف و عدم رد روايت احمد بن حنبل و بيهقى آن را واضح شود قال في هدايه السعداء في الهدايه الاولى الجلوه السابعه فيما يصير به الرّجل رافضيًا في التمهد من قال ان عليًا كان نبيا او افضل من النبي و اعلم منه او انكر خلافه الشيخين او سبهما او لعنهما او قال ان ابا بكر ليس من الصّحابه فهو رافضى كافر و في تفسير الطّيبى عند قوله تعالى اذ هما في الغار قالوا من انكر صحبه ابي بكر مع النبي صلى الله عليه و سلم فقد كفر

عن الترمذى عن ابن عمر رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لابي بكر انت صاحبى فى الغار و صاحبى فى الحوض و فى التشريح من قال حبّ عليّ كفر و رفض فهو خارجى كافر لأنّ الله احبه النبي و الصّحابه و المؤمنون اجمعون فأنه يسب هؤلاء الكلّ فى كتاب الشفاء من قال لاحد من الخلفاء الاربعه انه كان على الضلال او كان كافرا يقتل لأنه كفر و ان سبهم بغير هذا من مشاتمہ الناس نكل نکالا شديدا و من قال لغيرهم من الصحابه كان فلان من اهل الضلاله نكل نکالا شديدا حاصله هر که بگويد که على ولى خدا

بوده و یا نبی بوده و یا از بنی افضل بوده و یا ابو بکر و عمر را بد گوید و یا لعنت بر ایشان فرستد یا بگوید ابو بکر از صحابه نبوده رافضی و کافر باشد و هر که بگوید دوستی علی ولی رفض و یا کفرست کافر شود از آنکه خدا و رسول خدا و صحابه و تابعین و اهل ایمان اجمعین او را دوست داشته فی العقائد من اهل السنه و الجماعه تفضیل الشیخین و حب الختین پس مرا این جمله را بد می گوید و فی الصحائف فی الفصل الثالث فی افضل الناس بعد النبی المراد بالافضل ههنا ان یکون اکثر ثوابا عند الله و اختلفوا فيه فقال اهل السنه و قدماء المعتزله انه ابو بکر و قال الشیعه و اکثر المتأخرین من المعتزله هو علی استدلال اهل السنه بوجهین الاول قوله تعالى وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ السَّوْرَةَ وَ المراد هو ابو بکر رضی الله عنه عند اکثر المفسرین و الاتقی اکرم عند الله تعالى لقوله تعالى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وَ الاکرم عند الله افضل الثاني

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ اللَّهُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ لَا غَرَبَتْ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ المرسلین افضل من أبي بکر و اجاب الشیعه بان هذا لا يدل علی انه افضل بل بان غيره ليس افضل منه و احتجت الشیعه بان الفضيله اما عقلیه او نقلیه و العقلیه اما بالنسب او بالحسب و كان علی اکمل الصیحابه فی جمیع ذلك فهو افضل امّا النسب فلانه اقرب الی رسول الله و العباس و ان كان عم رسول الله لکنه كان اخا عبد الله من الاب و كان ابو طالب اخا منهما و كان علی هاشمیًا من الاب و الامّ لانه علی بن أبي طالب بن عبد المطلب بن هاشم و علی بن فاطمه بنت اسد بن هاشم و الهاشمی افضل

لقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصطفى من ولد اسماعيل قريشا واصطفى من قريش هاشما واما الحسب فلان اشرف الصّيفات الحميده الزهد و العلم و الشجاعه و هو فيه اتم و اكمل من الصّيحابه اما العلم فلانّه ذكر في خطبه من اسرار التوحيد و العدل و النبوه و القضاء و القدر و احوال المعاد ما لم يوجد في الكلام لاحد من الصحابه و جميع الفرق ينتهي نسبتهم في علم الاصول إليه فان المعتزله ينسبون انفسهم إليه و الاشعريّ ايضا منتسب إليه لأنّه كان تلميذ الجبائي المنتسب الى عليّ و انتساب الشيعة بين و الخوارج مع كونهم ابعد الناس عنه اكبرهم تلامذته و ابن عباس رئيس المفسّرين كان تلميذا له و علم منه تفسير كثير من المواضع التي تتعلق بعلوم دقيقه مثل الحكمه و الحساب و الشعر و النجوم و الرّمل و اسرار الغيب و كان في علم الفقه و الفصاحه في الدرجه العليا و علم النحو منه و ارشد ابا الاسود الدثليّ إليه و كان عالما بعلم السلوك و تصفيه الباطن الذي لا يعرفه الاّ الانبياء و الاولياء حتّى اخذه جميع المشايخ منه او من اولاده او من تلامذتهم و

روى أنّه قال لو كسرت الوساده ثم جلست عليها لقضيت بين اهل التوراه بتوراتهم و بين اهل الانجيل بانجيلهم و بين اهل الزبور بزبورهم و بين اهل الفرقان بفرقانهم و الله ما من آيه انزلت في برّ او بحر او سهل او جبل او سماء او ارض او ليل او نهار الاّ و انا اعلم فيمن نزلت

و روى أنّه قال لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقضاكم عليّ و القضاء يحتاج الى جميع العلوم و اما الزهد فلما علم منه بالتواتر من ترك اللذات الدنياويه و الاحتراز

عن المحظورات من أول العمر الى آخره مع قدره و كان زهاد الصحابه كابي ذر و سلمان الفارسي و أبي الدرداء تلامذته و اما الشجاعه فغتيه عن الشرح حتى

قال النبي صلى الله عليه و سلم لا فتى الا على لا سيف الا ذو الفقار

و قال صلى الله عليه و سلم يوم الاحزاب لضربه على خير من عباده الثقلين و كذا السخاوه فانه بلغ فيها الدرجه القصوى حتى اعطى ثلثه اقراص ما كان له و لاولاده غيرها عند الافطار فانزل الله تعالى وَ يُطْعَمُونَ أَطْعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا وَ كان اولاده افضل اولاد الصحابه كالحسن و الحسين و

قال النبي صلى الله عليه و سلم هما سيّدا شباب اهل الجنه ثم اولاد الحسن مثل الحسن المثنى و الحسن المثلث و عبد الله بن المثنى و النفس الزكيه و اولاد الحسين مثل الائمه المشهوره و هم اثنا عشر و كان ابو حنيفه و مالك رحمهما الله اخذ الفقه من جعفر الصادق و الباقرن منهما و كان ابو يزيد البسطامي من مشايخ الاسلام سقّاء في دار جعفر الصادق و المعروف الكرخي اسلم على يد علي الرضا و كان بواب داره و ايضا اجتماع الاكابر و علمائها على شيعته دال على انه افضل و لا عبره بقول العوام و اما الفضائل النقليه فما روى عن النبي صلى الله عليه و سلم الاولى خبر الطير و هو

قوله صلى الله عليه و سلم اللهم ايتني باحب خلقك إليك يأكل معي هذا الطير فجاء على و اكل معه الثانيه خبر المنزله و هو

قوله صلى الله عليه و سلم انت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى و هذا اقوى من

قوله فى حق أبى بكر و الله

ما طلعت شمس و لا - غربت بعد النبي على افضل من ابي بكر لانه انما يدل على ان غيره ليس افضل منه لا على انه افضل من غيره و ايضا يدل على ان الغير ما كان افضل منه لا على انه ما يكون فجاز ان لا يكون عند ورود هذا الخبر و يكون بعده و ايضا خبر المنزله يدل على ان له مرتبه الانبياء

لقوله صلى الله عليه و سلم الا انه لا نبي بعدى و خبر ابي بكر انما يدل على ان غيره ممن هو ادنى من مراتب الانبياء ليس افضل منه لقوله صلى الله عليه و سلم بعد النبيين و المرسلين فجاز ان يكون على افضل منه الثالثه خبر الرايه

روى انه صلى الله عليه و سلم بعث ابا بكر الى خيبر فرجع منهزما ثم بعث عمر فرجع منهزما فبات رسول الله صلى الله عليه و سلم مغتَمًا فليًا اصبح خرج الى الناس و معه الرايه و قال لاعطين الرايه رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كزارا غير فرار فتعرض له المهاجرون و الانصار فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم اين على فقيل انه ارمد العينين فتفل فى عينيه ثم دفع إليه الرايه الرابعه خبر السيادة

قالت عائشه كنت جالسه عند النبي صلى الله عليه و سلم إذ اقبل على فقال هذا سيد العرب فقلت بابى انت و أمى أ لست سيد العرب فقال انا سيد العالمين و هو سيد العرب الخامسه خبر المولى

قال النبي صلى الله عليه و سلم من كنت مولاه فعلى مولاه

و روى احمد و البيهقى فى فضائل الصحابه انه قال صلى الله عليه و سلم من اراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى يوشع فى تقواه و الى

ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيبته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى وجه عليّ السادس

روى عن انس بن مالك رضى الله عنه قال قال صلى الله عليه و سلم ان اخي و وزيرى و خير من اتركه بعدى يقضى دينى و
ينجز وعدى على بن أبى طالب السابعه

روى عن ابن مسعود أنه قال صلى الله عليه و سلم على خير البشر من أبى فقد كفر الثامنه

روى أنه قال صلى الله عليه و سلم فى ذى الثديّه و كان رجلا منافقا يقتله خير الخلق

و فى روايه خير هذه الامّه و كان قاتله على بن أبى طالب

و قال صلى الله عليه و سلم لفاطمه انّ الله تعالى اطّلع على اهل الدنيا و اختار منهم اباك و اتخذه نبيا ثم اطّلع ثانيا فاختار منهم
بعلك هذا ما قالوا و الحقّ انّ كلّ واحد من الخلفاء الاربعه بل جميع الصحابه مكّرم عند الله موصوف بالفضائل الحميده و لا
يجوز الطعن فيهم إذ الطعن فيهم يوجب الكفر و الصواب انّ امامه كلّ الخلفاء الاربعه حقّ فى المشكوه

حديث عليّ انت منى بمنزله هارون من موسى متفق عليه فى الدرر الانقى الذى يؤتى ماله يتزكى قيل فى أبى بكر رضى الله عنه
و قيل فى أبى الدحداح فى دستور الحقائق قالت الشيعه إذا تعارضا تساقطا فان قيل علم بهذا الحديث انّ بعد النبىّ ليس احد
افضل من أبى بكر و لا- نفهم من الحديث انه افضل من غيره قيل فهم باللغه انّ غيره ليس افضل منه و علم بالعرف ان ابا بكر
افضل بعد النبيين على كافه الناس و إذا عارض اللغه رجح العرف فان قيل علم بالحديث ان غيره ليس افضل منه و لا يفهم ان لا
يكون غيره

مستویا به قلنا لفظ افضل يمنع المماثله و فضل الغير فی شرح عقائد النسفی عند قوله افضل البشر بعد نبینا و الاحسن ان يقال بعد الانبیاء لكنه أراد البعديه الزماتیة و ليس بعد نبینا نبی و مع ذلك لا بدّ من تخصيص عیسی علیه السلام إذ لو ارید کلّ بشر یوجد بعد نبینا انتقض بعیسی علیه السلام و لو ارید کل بشر هو موجود علی وجه الارض لم یفد التفضیل ینتقض بعیسی علیه السلام و فیہ ایضا نحن وجدنا دلائل الجانین متعارضه و لم نجد هذه المسئله مما یتعلق به شیء من الاعمال و لا یكون التوقف فیہ مخرلاً بشیء من الواجبات از ملاحظه این عبارت ظاهر و واضحست که صاحب صحائف بعد نقل احتجاجات متینہ و استدلالات رزینہ اهل حقّ بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از جمله آن استدلال ست بحدیث تشبیه بروایت احمد و بیهقی اصلاً بردّ و انکار حدیث زبان نگشاده و نه ریبی و تشکیکی در روایت احمد و بیهقی این حدیث را بوجه من الوجوه و لو کان بعیدا راه داده بلکه چون ابواب تضعیف سخیف و تمریض مریض مسدود یافته و اختراع خزعبلات و تمویهات و ابتداع تسویلات و تاویلات علیلات را موجب ظهور تعصب فاحش العوار و مجازفت واضحہ الشنار و سبب کمال لوم و ملام صغار و کبار و باعث توجه غایت عدل و مؤاخذه و احتقار یافته ناچار بر اعتراف و اقرار بثبوت فضائل حمیده برای جمیع خلفا اکتفا و اقتصار فرموده و این دلالت واضحہ و اشارت لائحہ دارد بر آنکه این فضائل حمیده و مناقب سدیده که اهل حقّ

برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می کنند و از جمله آن حدیث تشبیه است بعون الهی صحیح و ثابت و متحقق و امواج بحار زاخره عظمت و جلالت آن متدقق فالحمد و الشکر الجلیل المستبین علی ثبوت هذا الحدیث الشریف بالقطع و یقین حسب اعتراف هذا الفاضل المتین فُقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و ملک العلماء هم بعد نقل عبارت صاحب صحائف کلامی در اعتراف و اقرار آن عالی تبار نموده بلکه بتأیید و تسدید اثبات ادله افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام حدیث منزلت را از مشکاه نقل نموده و از شرح عقائد نسفی اعتراف صریح بتعارض دلائل جانبین یعنی تعارض دلائل افضلیت اُبی بکر با دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و پر ظاهرست که تعارض در دلائل دو جانب وقتی متحقق می شود که دلائل هر دو جانب در قوّت و صحّت و دلالت و وضوح و ظهور متمائل و متقابل و متکافی و متعادل باشد و ظاهرست که بزعم سنیه دلائل افضلیت اُبی بکر از آیات قرآن شریف و احادیث صحیحه ثابته متکاثره و آثار معروفه متظافره ظاهرست پس معلوم شد که بحمد الله و حسن توفیقه دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم از آیات قرآن شریف و احادیث کثیره و روایات مقبوله و فیره ثابت و متحققست و پر ظاهرست که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود پس اعتراف شارح عقائد بثبوت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آیات و احادیث معلول و مدخول با آنکه اگر بالفرض در طرق سنیه این دلائل متمائل و متقابل هم باشد باز هم بنظر آنکه دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام متفق علیها بین الشیعه و السنّه است مقدم خواهد بود بر دلائل افضلیت اُبی بکر و علاوه برین

عقل رزین و رای متین حاکمست بتقدم دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که دواعی وضع و اختلاق در ان حتما و جزما و اجماعا مفقودست و در باب ابی بکر اسباب و دواعی کثیره وضع و افترا و انتحال و اختلاق و ابتداع بسبب شوکت و صولت بکریه و عمریه و عثمانیه در اکثر احیان و ازمان و انغمار و استتار اهل حق در زوایای خمول و ابتلا بانواع محن و فتن بجور اهل حیف و عدوان موجود و لله الحمد که شارح عقائد استعفا و فارغ حظی صریح از دعوی افضلیت ابی بکر داده زبان بلاغت ترجمان را باین نغمه خوش آهنگ گشاده که نیافتم این مسئله یعنی مسئله افضلیت ابی بکر را از ان قبیل که متعلق باشد بان چیزی از اعمال و نیست توقف درین باب مخلّ بچیزی از واجبات پس هر گاه مسئله افضلیت ابی بکر از متعلقات اعمال و توقف درمان قادح بواجبی از واجبات نباشد این همه تجشم اهتمام که متعصبین و متعسفین عالی مقام در اثبات آن دارند محض عبث و لغو و بی کار و محض اجهار و اظهار غلو فاحش و تعنت صریح العوار و الشنار باشد و مخفی نماند که صاحب صحائف فاضل شمس الدین محمد بن اشرف الحسنی السمرقندیست چنانچه مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته آداب الفاضل لشمس الدین محمد بن اشرف الحسنی السمرقندی الحکیم المحقق صاحب الصحائف و القسطاس المتوفی فی حدود سنه ۶۰۰ ستمائه و نیز در کشف الظنون گفته صحائف فی الکلام اوله الحمد لله الذی استحق الوجود و الوحده الخ و هو علی مقدمه و سته صحائف و خاتمه و نیز در کشف الظنون گفته قسطاس المیزان ای المنطق و هو علی مقدمه و مقالین الاولی فی التصورات الثانیه فی التصدیقات لشمس الدین محمد السمرقندی المتوفی سنه و هو صاحب

الصحائف و صاحب معارف شرح صحائف كتاب صحائف را بمحامد و محاسن عظيمه و مناقب و فضائل فخرمه ستوده و زبان بلاغت ترجمان را باين غرر درر كلمات و جواهر زواهر فقرات گشوده و كتاب الصحائف جامع لما ثبت بالحجج القطيعه و الدلائل اليقينيه على ما شهد به صريح العقل من حجج المخالفين على الفلاسفه و غيرهم و المطالب انما تبني على اصولهم و قواعدهم يلغى حسابان المرييين و يقوى ايمان المصبيين إذ الحق لا- يتميز و لا- يقرب الا- بابانه الحججه و ازاله الشبهه فالتمس جماعه من العلماء و طائفه من الفضلاء ان اكتب له شرحا وافيا لبيانه كافيا لتبينه مع زياده ما يتوقف عليه الاتقان و افاده ما يفتقر إليه الايقان فالتزمته و سميته كتاب المعارف في شرح الصحائف و معارف شرح صحائف از كتب مشهوره معروفه سنیه مثل شرح مقاصد و شرح مواقف و شرح طوابع ست و متكلمين سنیه اعتماد و اعتبار تمام بر آن دارند بلکه احتجاج و استدلال بان بمقابله اهل حق می آرند در كشف الظنون بعد ذكر صحائف گفته و من شروحه المعارف في شرح الصحائف اوله الحمد لله العذی ليس لوجوده بدايه الخ و هو شرح بقال اقول للسمرقندی و شيخ نجدی مروانی و حامی جانی مخاطب لا ثاني متلبس بلباس سيف الله بن اسد الله ملتانی در كتاب تمويه السفیه كه آن را بمزید جسارت و خسارت به تنبيه السفیه موسوم و باين تهجم و تهور و ديگر هفوات و مجازفات خود را باظهار كمال اساءت ادب مقتدای واجب التعظيم حسب افاده رشيد سديد موسوم ساخته می گوید در جميع كتب كلاميه عدالت را از شروط متفق عليها امامت گردانیده اند چنانچه كتب كلاميه

اهل سنت مثل شرح مقاصد و شرح مواقف و شرح طوابع و شرح صحائف موجوداند بلکه در مختصرات کلام نیز این معنی مصرّح به است انتهى الحاصل نهایت حیرت است که اولیای مخاطب حاشد المحامد ناقد السالم من الفاسد بعد روایت احمد بن حنبل چگونه نفی بودن این حدیث شریف از روایات اهل سنت خواهند کرد مگر آنکه ارشاد فرمایند که احمد بن حنبل چون از ائمه اهل سنتست لهذا روایت او از روایات ائمه اهل سنت باشد نه از روایات اهل سنت و هذا مما یضحک الثکلان و یتوقف العجلان و یا آنکه بفرمایند که امام احمد قائم مقام انبیا و افضل و ارجح از اول با صفا بوده لهذا او از اهل سنت خارج بوده پس ادعای این معنی که این حدیث از روایات اهل سنت نیست راست باشد بالجمله فضائل فاخره و مناقب باهره و مدائح زاهره و مآثر متکاثره و مفاخر متوافره امام احمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه سنیانست از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی و حلیه الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی و کتاب الاکمال ابو نصر علی بن هبه الله المعروف بابن ماکولا و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و کتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تذکره الحفاظ و عبر فی خبر من غیر ذهیبی و مرآه الجنان یافعی و تتمه المختصر ابن الوردی و رجال مشکاه ولی الدین الخطیب و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و روض باسم محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر الیمانی و طبقات الحفاظ سیوطی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و فیض القدیر عبد الرّءوف بن تاج العارفين للمناوی و شرح مواهب لدنیّه محمد بن عبد الباقي الزّرقانی و رجال مشکاه شیخ عبد الحق و انصاف شاه ولی الله و منتهی الکلام مولوی حیدر علی فیض آبادی و غیر آن ظاهر و باهرست و غایت

مدحش همینست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند و بر خلیفه اول او را ترجیح می دهند بعض فضائل احمد در مجلد حدیث غدیر و حدیث طبر شنیدی و بعض آن درین مقام مذکور می شود ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکابه بن صععب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعہ بن نزار بن معد بن عدنان کنیتہ ابو عبد الله اصله من مرو و مولده ببغداد یروی عن ابن عیینہ و هشیم و ابراهیم بن سعد روی عنه اهل العراق و الغرباء مات سنه احدى و اربعین و مائتین و كان حافظا متقنا فقیها لازما للورع الحفی مواظبا علی العبادہ الدائمہ به اغاث الله عز و جل ائمه محمد صلی الله علیه و سلم و ذلك انه ثبت فی المحنه و بذل نفسه لله عز و جل حتی ضرب بالسَّياط للقتل و عصمه الله عن الکفر و جعله علما یقتدی به و ملجأ یتجأ إلیه سمعت احمد بن محمد بن احمد السندی یقول سمعت محمد بن النضر الفراء یقول سمعت احمد بن حنبل یقول طلبت الحدیث سنه تسع و سبعین و انا ابن سته عشر سنه و احمد بن عبد الله الاصفهانی در حلیه الأولیاء گفته و منهم الامام المجل و الهمام المفضل ابو عبد الله احمد بن حنبل لزم الاقتداء و ظفر بالاهتداء علم الزهاد علم النقاد امتحن فی المحنه صبورا و اجتبی فكان فی النعمه شکورا كان للعلم و الحكم واعیا

و للفهم و الفكر راعيا الى آخر ما ساق و ابو نصر على بن هبه الله بن ماکولا در اکمال گفته ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن ذهل بن شيان بن ذهل بن ثعلبه بن عكابه بن صععب بن على بن بكر بن وائل امام في النقل و علم في الزهد و الورع و كان اعلم الناس بمذاهب الصّحابه و التابعين اصله مروزي و قدمت به أمّه بغداد و هو حمل ولدته بها سمع ابن عيينه و ابن عليه و هشيم بن بشير و خلقا كثيرا من الكوفيين و البصريين و الحرمين و اليمن و الشام و الجزيره و محبى الدين يحيى بن شرف النووى در تهذيب الاسماء و اللغات گفته احمد بن حنبل الامام رضى الله عنه تكرر في المهذب و الوسيط و الروضه هو الامام البارع المجمع على امامته و جلالته و ورعه و زهادته و حفظه و وفور علمه و سيادته ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيان بالمشاهير بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيان بن ذهل بن ثعلبه بن عكابه بن صععب بن على بن بكر بن وائل بن قاسط بن بن هنب بكسر الهاء و اسكان النون و بعدها موحد بن افضى بالفاء و الصاد المهمله بن دعوى بن جديله بن اسد بن ربيعه بن نزار بن معد بن عدنان الشيبانيّ المروزي ثم البغدادي ابو عبد الله خرج من مرو حملا و ولد ببغداد و نشأ بها الى أن توفى بها و دخل مكه و المدينة و الشّام

و اليمن و الكوفه و البصره و الجزيره سمع سفين بن عيينه و ابراهيم بن سعد و يحيى بن سعد و يحيى القطان و هشيم و وكيعا و ابن عثيه و ابن مهدي و عبد الرزاق و خلائق روى عنه شيخه عبد الرزاق و يحيى بن آدم و ابو الوليد و ابن مهدي و يزيد بن هارون و علي بن المديني و البخاري و مسلم و ابو داود و الذهلي و ابو زرعه الرازي و الدمشقي و ابراهيم الحربي و ابو بكر احمد بن محمد بن هاني الطائي الاثرم و البغوي و ابن أبي الدنيا و محمد بن اسحاق الصّاغاني و ابو حاتم الرازي و احمد بن أبي الحواري و موسى بن هارون و حنبل بن اسحاق و عثمان بن سعيد الدارمي حجاج بن الشاعر و عبد الملك بن عبد الحميد الميموني و بقي بن مخلد الاندلسي و يعقوب بن شيبه و خلائق رويانا من طرق عن ابراهيم الحربي قال رايت ثلاثه لم تر مثلهم ابدا ابا عبيد القاسم ما مثله الا بجبل ينفخ فيه الروح و بشر بن الحرث ما شبهته الا برجل عجن من قرنه الى قدمه عقلا و احمد بن حنبل كأنّ الله عزّ و جلّ جمع له علم الاولين من كلّ صنف و رويانا عن أبي مسهر قال ما اعلم احدا يحفظ على هذه الامه امر دينها الا شابا بالمشرق يعنى احمد بن حنبل و رويانا عن علي بن المديني قال قال لي سيدي احمد بن حنبل لا تحدّث الا من كتاب و رويانا عن ابراهيم بن جابر قال كُنّا نجالس احمد فيذكر الحديث و نحفظ و نتقنه فاذا اردنا ان نكتبه قال الكتاب احفظ فيثب و يجيء بالكتاب و رويانا عن الهيثم بن جميل قال وددت انه نقص من عمري و زيادا في عمر احمد بن حنبل و رويانا عن أبي زرعه قال

ما رايت من المشايخ احفظ من احمد بن حنبل حرزت كتبه اثني عشر محملا و عدلا كل ذلك كان يحفظ عن ظهر قلبه و ذكر ابن أبي حاتم في كتابه الجرح و التعديل ابوابا من مناقب احمد رحمه الله فيها جمل من نفائس احواله منها عن عبد الرحمن بن مهدي قال احمد اعلم الناس بحديث سفين الثوري و عن أبي عبيد قال انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل و هو افقههم فيه و علي بن المديني و هو اعلمهم به و يحيى بن معين و هو اكتبهم له و ابو بكر بن أبي شيبة و هو احفظهم له و سئل ابو حاتم عن احمد و علي بن المديني فقال كانا في الحفظ متقاربين و كان احمد افقه و قال ابو زرعه ما رايت احدا اجمع من احمد بن حنبل و ما رايت احدا اكمل منه اجتمع فيه زهد و فقه و فضل و اشياء كثيرة و قال قتبيه احمد امام الدنيا و عن الهيثم بن جميل قال ان عاش هذا الفتى يعني احمد بن حنبل فسيكون حجه على اهل زمانه و قال ابن المديني ليس في اصحابنا احفظ من احمد بن حنبل و قال عمرو بن محمد الناقد إذا وافقني احمد على حديث لا ابالي من خالفني و قال الشافعي ما رايت اعقل من احمد بن حنبل و سليمان بن داود الهاشمي و قال ابن أبي حاتم كان احمد بن حنبل بارع الفهم بمعرفه صحيح الحديث و سقيمه و قال صالح بن احمد بن حنبل قال أبي حججت خمس حجج ثلاث منها راجلا و انفقت في احداهن ثلاثين درهما قال و ما رايت أبي قط اشترى رمانا و لا سفرجلا و لا شيئا من الفاكهه الا ان يشتري بطيخه فياكلها بخبز او عنب او تمر قال و كثيرا ما كان ياتدم بالخل قال و امسك أبي عن مكاتبه اسحاق بن راهويه لما

ادخل كتابه الى عبد الله بن طاهر و قراه قال و قال أبى إذا لم يكن عندى قطعه اقرح قال و ربّما اشترينا الشىء نستره عنه لئلا يوبخنا عليه و قال الميمونى ما رايت مصليا قطّ احسن صلاه من احمد بن حنبل و لا اتباعا للسنن منه و عن الحسين بن الحسن الرّازى قال حضرت بمصر عند بقال فسألنى عن احمد بن حنبل فقلت كتبت عنه فلم ياخذ ثمن المتاع منى و قال لا اخذ ثمن ممن يعرف احمد بن حنبل و قال قتبيه و ابو حاتم إذا رايت الرجل يحبّ احمد فاعلم أنّه صاحب سنّه و قال ابراهيم بن الحرث من ولد عباده بن الصّامت قيل لبشر الحافى حين ضرب احمد بن حنبل فى المحنه لو قمت و تكلمت كما تكلم فقال لا اقوى عليه أنّ احمد قام مقام الأنبياء و قال ابن أبى حاتم سمعت ابا زرعه يقول بلغنى أنّ المتوكل أمر أن يمسح الموضع الذى وقف الناس فيه للصلوه على احمد بن حنبل فبلغ مقامهم الفى الف و خمس مائه الف قال و قال الوركاني اسلم يوم وفاه احمد عشرون الفا من اليهود و النصارى و المجوس و وقع الماتم فى اربعة اصناف المسلمين و اليهود و النصارى و المجوس و احوال احمد بن حنبل و مناقبه اكثر من ان تحصر و قد صنّف فيها جماعه و مقصودى فى هذا الكتاب الاشاره الى اطراف المقاصد ولد رح فى شهر ربيع الاول سنة اربع و ستين و مائه و توفى فى ضحوه يوم الجمعة الثانى عشر من ربيع الاول سنة احدى و اربعين و مائتين و دفين ببغداد و قبره مشهور معروف يتبرّك به رحمه الله و رويانا فى تاريخ دمشق جملا متكاثرات مما روئى له قبل وفاته و بعدها

من المنامات الصّالحات رح و ابن خلکان در وفيات الأعيان گفته الامام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبه بن عكابه بن صعب بن علي بن بكر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضى بن دعمى بن جديله بن اسد بن ربيعه بن نزار بن معد بن عدنان الشيباني المروزي الاصل هذا هو الصحيح فى نسيه و قيل انه من بنى مازن بن ذهل بن شيبان بن ثعلبه بن عكابه و هو غلط لانه من بنى شيبان بن ذهل لا من بنى ذهل بن شيبان و ذهل بن ثعلبه المذكور هو عم ذهل بن شيبان فليعلم ذلك و الله اعلم خرجت أمه من مرو و هى حامل به فولدته فى بغداد فى شهر ربيع الاوّل سنه اربع و ستين و مائه و قيل انه ولد بمرو و حمل الى بغداد و هو رضيع و كان امام المحدثين صنّف كتابه المسند و جمع فيه من الحديث ما لم يتفق لغيره و قيل أنه كان يحفظ الف الف حديث و كان من اصحاب الامام الشافعى رضى الله عنه و خواصّه و لم يزل مصاحبه الى ان ارتحل الشافعى الى مصر و قال فى حقّه خرجت من بغداد و ما خلّفت بها اتقى و لا - افقه من ابن حنبل و دعى الى القول بخلق القرآن فلم يجب فضرب و حبس و هو مصرّ على الامتناع و كان ضربه فى العشر الاخير من شهر رمضان سنه عشرين و مائتين و كان حسن الوجه ربهه يخضب بالحناء خضابا ليس بالقانى فى لحيته شعيرات سود اخذ عنه الحديث جماعه من الاماثل منهم محمّد بن اسماعيل البخارى و مسلم بن الحجاج النيسابورى و لم يكن فى آخر

عصره مثله في العلم و الورع توفي ضحوه نهار الجمعه لثنتي عشره ليله خلت من شهر ربيع الاوّل و قيل بل لثلاث عشره ليله بقين من الشهر المذكور و قيل من ربيع الآخر سنه احدى و اربعين و مائتين ببغداد و دفن بمقبره باب حرب و باب حرب منسوب الى حرب بن عبد الله احد اصحاب أبي جعفر المنصور و الى حرب هذا ينسب المحلّه المعروفه بالحريه و قبر احمد بن حنبل مشهور بها بزار رحمه الله تعالى و حرز من حضر جنازته من الرجال فكانوا ثمانمائه الف و من النساء ستين الفا و قيل انه اسلم يوم مات عشرون الفا من النصارى و اليهود و المجوس و ذكر ابو الفرج ابن الجوزى في كتابه الذى صنّفه فى اخبار بشر بن الحارث الحافى رضى الله عنه فى الباب السادس و الاربعين ما صورته حدّث ابراهيم الحربى قال رايت بشر بن الحارث الحافى فى المنام كأنه خارج من باب مسجد الرّصافه و فى كّمه شىء يتحرّك فقلت ما فعل الله بك فقال غفر لى و اكرمنى فقلت ما هذا الذى فى كّمك قال قدم علينا البارحه روح احمد بن حنبل فنثر عليه الدّرّ و الياقوت فهذا مما التقطت قلت فما فعل يحيى بن معين و احمد بن حنبل قال تركتهما و قد زارا ربّ العالمين و وضعت لهما الموائد قلت فلم لم تاكل معهما انت قال قد عرف هوان الطّعام علىّ فابا حتى النظر الى وجهه الكريم و فى اجداده حيّان بفتح الحاء المهمله و تشديد الياء المشناه من تحتها و بعد الالف نون و بقيه الاجداد لا حاجه الى ضبط اسمائهم لشهرتها و كثرتها و لو لا خوف الاطاله لقيّدتها و رايت فى نسبه اختلافها و هذا اصحّ الطرق التى وجدتها

و كان له ولدان عالمان و هما صالح و عبد الله فاما صالح فتقدمت وفاته فى شهر رمضان سنة ست و ستين و كان قاضى اصبهان فمات بها و مولده سنة ثلث و مائتين و اما عبد الله فانه بقى الى سنة تسعين و مائتين و توفى يوم الاحد لثمان يقين من جمادى الاولى و قيل الآخرة و له سبع و سبعون سنة و كنيته ابو عبد الرحمن و به كان يكتنى الامام احمد رحمهم الله اجمعين و محمد بن احمد ذهبى در تذكرة الحفاظ كفته احمد بن حنبل شيخ الاسلام و سيد المسلمين فى عصره الحفاظ الحجة ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الدهلى الشيبانى المروزى ثم البغدادى ولد سنة اربع و ستين و مائه سمع هشيم و ابراهيم بن سعد و سفين بن عيينه و عباد بن عباد و يحيى بن أبى زائدة و طبقتهم و عنه البخارى و مسلم و ابو داود و ابو زرعه و مطين و عبد الله بن احمد و ابو القاسم البغوى و خلق عظيم و كان ابوه جنديا من ابناء الدعوة و مات شابا قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعه يقول كان ابوك يحفظ الف الف حديث ذاكرته الابواب و قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول حفظت كل شىء سمعته من هشيم فى حياته و قال ابراهيم الحربى رايت احمد كأن الله قد جمع له علم الاولين و الآخرين

اخبرنا يوسف بن احمد و عبد الحافظ بن بدران قالوا انا موسى بن عبد القادر انا سعيد بن احمد انا على بن احمد انا ابو طاهر المخلص نا عبد الله البغوى نا احمد بن حنبل و عبید الله القواريرى قالانا ثنا معاذ بن هشام حدثنى أبى عن قتاده عن عكرمه

عن ابن رجلا اتى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال يا نبي الله ائتني شيخ كبير يشق عليّ القيام فمرني بليله لعل الله يوفقني فيها ليلته القدر فقال عليك بالسَّابِق لفظ احمد تفرّد به معاذ قال حرمله سمعت الشافعي يقول خرجت من بغداد فما خلفت بها رجلا افضل ولا اعلم ولا افقه من احمد بن حنبل وقال علي بن المديني انّ الله ايد هذا الدّين بابي بكر الصّدّيق يوم الرّدّه و احمد بن حنبل يوم المحنه وقال ابو عبيد انتهى العلم الى اربعة افقهم احمد وقال ابن معين من طريق ابن عيّاش عنه أرادوا ان اكون مثل احمد والله لا اكون مثله ابدا وقال ابو همام السّكوني ما راى احمد بن حنبل مثل نفسه وقال محمّد بن حمّاد الظّهراني سمعت ابا ثور يقول احمد اعلم او قال افقه من الثوري قلت سيره ابي عبد الله. قد افردوا البيهقي في مجلد و افردوا ابن الجوزي في مجلد و افردوا شيخ الاسلام الانصاري في مجلد لطيف توفي الى رضوان الله تعالى يوم الجمعة ثاني عشر ربيع الاول سنة احدى و اربعين و مائتين و له سبع و سبعون سنة عندى من عواليه حديثان و حكاية فاما بالاجازه فالمسند كلّ و نیز ذهبى در عبر فى خبر من غبر در وقائع سنه احدى و اربعين و مائتين گفته فيها توفي فى ثمان عشر ربيع الاول بكره النهار يوم الجمعة شيخ الامّه و عالم اهل العصر ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الذهلى الشيباني المروزي البغدادي احد الاعلام ببغداد و قد تجاوز سبعا و سبعين سنه بايام و كان ابوه جنديًا فمات شابًا اوّل طلب احمد العلم فى سنه تسع و سبعين و مائه فسمع من هشيم و ابراهيم بن سعد و طبقتهما و كان شيخا اسمر مديد

القامه مخضوبا عليه سكينه و وقار و قد جمع ابن الجوزى اخباره فى مجلد و كذلك البيهقى و شيخ الاسلام الهروى و كان اماما فى الحديث و ضروبه اماما فى الفقه و دقائقه اماما فى السنه و طرائقها اماما فى الورع و غوامضه اماما فى الزهد و حقائقه و عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى السبكى در طبقات شافعيه كبرى گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيان بن عبد الله بن انس بن عوف بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبه بن عكابه بن صععب بن على بن بكر بن وائل هكذا نسبه ولده عبد الله و اعتمده الحافظ ابو بكر الخطيب و غيره الى ان قال هو الامام الجليل ابو عبد الله الشيبانى المروزى ثم البغدادى صاحب المذهب السبكى الصابر على المحنه الناصر للسنه شيخ العصابه و مقتدى الطائفه و من قال فيه الشافعى فيما رواه حرمله خرجت من بغداد و ما خلفت بها افقه و لا اورع و لا ازهد و لا اعلم من احمد و قال المزنى ابو بكر يوم الرّده و عمر يوم السقيفه و عثمان يوم الدّار و على يوم صفّين و احمد بن حنبل يوم المحنه و قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعه يقول كان ابوك يحفظ الف الف حديث فقلت و ما يدريك فقال ذاكرته فاخذت عليه الابواب و عن أبى زرعه حرز كتب احمد يوم مات فبلغت اثنى عشر حملا و عدلا ما كان على ظهر كتاب منها حديث فلان و لا فى بطنه ثنا فلان الأ و كل ذلك كان يحفظ على ظهر قلبه و قال قتبيه بن سعيد كان وكيع إذا كانت العتمه ينصرف معه احمد بن حنبل فيقف على الباب فيذاكره فاخذ ليله بعضادتى الباب

قال يا ابا عبد الله اريد ان القى عليك حديث سفين قال هات قال تحفظ عن سفين عن سلمه بن كهيل كذا قال نعم ثنا يحيى عن سلمه كذا و كذا فيقول وكيع لا- ثم ياخذ في حديث شيخ شيخ قال فلم يزل قائما حتى جاءت الجارية فقالت قد طلع الكوكب او قالت الزهره وقال عبد الله قال لى ابي خدای كتاب شئت من كتب وكيع فان شئت ان تسالني عن الكلام حتى اخبرك بالاسناد و ان شئت بالاسناد حتى اخبرك عن الكلام وقال الخلال سمعت ابا القسم ابن الختلى و كفاك به يقول اكثر الناس يظنون ان احمد إذا سئل كان علم الدنيا بين عينيه وقال ابراهيم الحربى رايت احمد كأن الله جمع له علم الأولين و الآخرين وقال عبد الرزاق ما رايت افقه من احمد بن حنبل ولا اورع وقال عبد الرحمن بن مهدي ما نظرت الى احمد بن حنبل الا- تذكرت به سفين الثورى وقال قتبيه خير اهل زماننا ابن المبارك ثم هذا الشاب يعنى احمد بن حنبل وقال ايضا إذا رايت الرجل يحب احمد فاعلم انه صاحب سنه وقال ايضا وقد قيل له تضم احمد الى التابعين فقال الى كبار التابعين وقال ايضا لولا الثورى لمات الورع و لولا احمد لاحدثوا فى الدين وقال ايضا احمد امام الدنيا وقال ايضا كما رواه الدار قطنى فى اسماء من روى عن الشافعى مات الثورى و مات الورع و مات الشافعى و مات السنن و يموت احمد بن حنبل تظهر البدع وقال ابو مسهر و قد قيل له هل تعرف احدا يحفظ على هذه الامه امر دينها قال لا اعلمه الا شاب فى ناحيه

المشرق يعنى احمد بن حنبل و عن اسحاق احمد حجه بين الله و خلقه و قال ابو ثور و قد سئل عن مسئله قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شيخنا و امامنا فيها كذا و كذا فهذا يسير من ثناء الائمة عليه رضى الله عنه الخ و احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى در تهذيب التهذيب گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشيبانى ابو عبد الله المروزى ثم البغدادى خرجت به أمه من مرو و هى حامل فولدته ببغداد و بها طلب العلم ثم طاف البلاد فروى عن بشر بن المفضل و اسماعيل بن عليه و سفين بن عيينه و جرير بن عبد الحميد و يحيى بن سعيد القطان و أبى داود الطيالسى و عبد الله بن نمير و عبد الرزاق و على بن عياش الحمصى و الشافعى و غندر و معتمر بن سليمان و جماعه كثيرين روى عنه البخارى و مسلم و ابو داود و الباقون مع البخارى ايضا بواسطه و اسود بن عامر شاذان و ابن مهدى و الشافعى و ابو الوليد و عبد الرزاق و وكيع و يحيى بن آدم و يزيد بن هارون و هم من شيوخه و قتيبه و داود بن عمرو و خلف بن هشام و هم اكبر منه و احمد بن أبى الحوارى و يحيى بن معين و على بن المدينى و الحسين بن المنصور و زياد بن ايوب و دحيم و ابو قدامه السرخسى و محمد بن رافع و محمد بن يحيى بن أبى سمينه و هؤلاء من اقرانه و ابنه عبد الله و صالح و تلامذته ابو بكر الاثرم و حرب الكرماني و بقى بن مخلد و حنبل بن اسحاق و شاهين بن السيميدع و الميمونى و غيرهم و آخر من حدث عنه ابو القسم البغوى قال ابن معين ما رايت خيرا من احمد ما افتخر علينا بالعريه قط و قال عارم قلت له يوما يا ابا عبد الله

بلغنى انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم مساكين و قال صالح سمعت أبى يقول ولدت سنه ١٦٤ فى اولها فى ربيع الاول و قال عبد الله سمعت أبى يقول مات هشيم سنه ١٨٣ و خرجت الى الكوفه فى تلك الايام و دخلت البصره سنه ١٨٦ و قال ايضا سمعته يقول سمعت من على بن هاشم بن البريد سنه ١٧٩ فى اول سنه طلبت و هى السنه التى مات فيها مالك و قال ايضا حججت سنه ١٨٧ و قد مات فضيل و رايت ابن وهب و لم اكتب عنه قال و حججت خمس حجج منها ثلث حجج راجلا انفقت فى احدى هذه الحجج ثلثين درهما و قال ابراهيم بن شماس سمعت وكيع بن الجراح و حفص بن غياث يقولان ما قدم الكوفه مثل ذلك الفتى يعنيان احمد و قال القطان ما قدم على مثل احمد و قال فيه مره حبر من احبار هذه الامه و قال احمد بن سنان ما رايت يزيد بن هارون لأحد اشد تعظيما منه لاحمد بن حنبل و قال عبد الرزاق ما رايت افقه منه و لا اورع و قال ابو عاصم احمد امامنا و قال الشافعى خرجت من بغداد و ما خلفت بها افقه و لا ازهد و لا اورع و لا اعلم من احمد بن حنبل و قال عبد الله الحزيبى كان افضل اهل زمانه و قال ابو الوليد ما بالمصرين احب الي من احمد و لا ارفع قدرا فى نفسى منه و قال العباس العنبرى حججه و قال ابن المدينى ليس فى اصحابنا احفظ منه و قال قتيبه احمد امام الدنيا و قال ابو عبيد لست اعلم فى الاسلام مثله و قال يحيى بن معين لو جلسنا مجلسا بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكمالها و قال العجلي ثقه ثبت فى

الحديث نزه النفس فقيه في الحديث منبع الآثار صاحب سنه و خبر و قال ابو ثور احمد شيخنا و امامنا و قال العباس بن الوليد بن مزيد قلت لابي مسهر هل تعرف احدا يحفظ على هذه الامه امر دينها قال لا الا شاب في ناحيه المشرق يعنى احمد و قال بشر بن الحارث ادخل الكير فخرج ذهبها احمر و قال حجاج بن الشاعر ما رأيت عيناي روحا في جسد افضل من احمد بن حنبل و قال احمد الدورقي من سمعتموه يذكر احمد بسوء فاتهموه على الاسلام و قال ابو زرعه الرازي كان احمد يحفظ الف الف حديث فقيل له و ما يدريك قال اخذت عليه الابواب و قال نوح بن حبيب رايت احمد في مسجد الخيف سنه ٩٨ مستندا الى المناره فجاءه اصحاب الحديث فجعل يعلمهم الفقه و الحديث و يفتي الناس و قال عبد الله كان ابي يصلي في كل يوم و ليله ثلاثمائه ركعه و قال هلال بن العلاء من الله على هذه الامه باربعه في زمانهم بالشافعي تفقه بحديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و باحمد ثبت في المحنه و لولا ذلك لكفر الناس و يحيى بن معين نفى الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و بابي عبيد فسّر الغريب قال عباس الدوري و مطين و الفضل بن زياد و غيرهم مات يوم الجمعة لثنتي عشره خلت من ربيع الاول سنه ٢٤١ لكن قال الفضل في ربيع الآخر و كذلك قال عبد الله بن احمد و قيل حرز من صلى عليه فكانوا ثمانمائه الف رجل و ستين الف امرأه و قيل اكثر من ذلك و قال عبد الله كان ابي يقول قولوا لاهل البدع بيننا و بينكم الجيار قلت لم يستوف المؤلف قصه المحنه و قد استوفها ابن الجوزي

فى مناقب فى مجلد و قبله شيخ الاسلام الهروى و ترجمته فى تاريخ بغداد مستوفاه قال ابن اأبى حاتم سئل أبى عنه فقال هو امام و حجّه و قال النسائى ثقّه المامون احد الائمة و قال ابن ماكولا كان اعلم الناس بمذاهب الصحابه و التابعين و قال الخليلى كان افقه اقرانه و اورعهم و اكفهم عن الكلام فى المحدثين الا فى الاضطراب و قد كان امسك عن الروايه من وقت الامتحان فما كان يروى الا لبنيه فى بيته و قال ابن حبان فى الثقّات كان حافظا متقنا فقيها ملازما للورع الحفّى مواظبا على العباده الدائمه اغاث الله به امه محمّد صلى الله عليه و سلّم و ذاك انه ثبت فى المحنه و بذل نفسه لله حتى ضرب بالسّيّاط للقتل فعصمه الله تعالى عن الكفر و جعله علما يقتدى به و ملجأ يلجا إليه و قال سليمان بن حرب لرجل ساله عن مسئله سل عنها احمد فانه امام و قال محمد بن ابراهيم البوشنجى ما رأيت اجمع فى كل شىء من احمد و لا اعقل و هو عندى افضل و افقه من الثورى و قال ابن سعيد ثقّه ثبت صدوق كثير الحديث و قال ابو الحسن بن الزاغونى كشف قبر احمد حين دفن الشريف ابو جعفر بن أبى موسى الى جانبه فوجد كفته صحيحا لم يبل و جثته لم تتغير و ذلك بعد موته بمائتين و ثلاثين سنه و ولى الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطيب در اسماء رجال مشكاه كفته احمد بن حنبل هو الامام ابو عبد الله احمد بن حنبل الشيبانى المروزى ولد ببغداد سنه اربع و ستين و مائه و مات بها سنه ٢٤١ احدى و اربعين و مائتين و له سبع و سبعون سنه كان

اماما فى الفقه و الحدىث و الزهد و الورع و العباده و به عرف الصحىح و السقىم و المجروح من المعدل نشأ ببغداد و طلب العلم و سمع الحدىث من شيوخها ثم رحل الى مكه و الكوفه و البصره و المدينه و اليمن و الشام و الجزيره و كتب من علماء ذلك العصر فسمع من يزيد بن هارون و يحيى بن سعيد القطان و سفين بن عيينه و محمد بن ادريس الشافعى و عبد الرزاق بن همام و خلق كثير سواهم روى عنه ابناه صالح و عبد الله و ابن عمه حنبل بن اسحاق و محمد بن اسماعيل البخارى و مسلم بن حجاج النيسابورى و ابو زرعه و ابو داود السجستانى و خلق كثير الا ان البخارى لم يذكر فى صحيحه عنه الا حديثا واحدا فى آخر كتاب الصلوات تعليقا و روى احمد بن الحسن الترمذى عنه حديثا آخر و فضائله كثيره و مناقبه جمه و آثاره فى الاسلام مشهوره و مقاماته فى الدنيا المذكوره انتشر ذكره فى الآفاق و سرى حمده فى البلاد و هو احد المجتهدين المعمول بقوله و رايه و مذهبه فى كثير من البلاد قال اسحاق بن راهويه احمد بن حنبل حجه بين الله و عبيده فى ارضه و قال الشافعى خرجت من بغداد و ما خلفت بها احدا اتقى و اورع و لا افقه و لا اعلم من احمد بن حنبل و قال احمد بن سعيد الدارمى ما رايته اسود الراس احفظ لحديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا اعلم بفقحه و معانيه من أبى عبد الله احمد بن حنبل و قال ابو زرعه كان احمد بن حنبل يحفظ الف الف حديث فقيل له ما يدريك ذاكرته فاخذت عليه الابواب و قال ابراهيم الحربى رايته احمد بن حنبل كان الله جمع له علم الاولين و الآخرين من كل صنف يقول ما شاء

و يمسك ما شاء و قال ابو داود السجستاني كان مجالسه احمد بن حنبل مجالسه الآخره لا يذكر فيها شىء من امر الدنيا و ما رايت ذكر الدنيا قط و قال محمد بن موسى حمل الى الحسن بن عبد العزيز ميراثه من مصر مائه الف دينار فحمل الى احمد بن حنبل ثلاثه اكياس فى كل كيس الف دينار فقال يا ابا عبد الله هذا من ميراث حلال فخذها و استعن بها على عائلتك قال لا حاجه لى فيها انا فى كفايه فردّها و لم يقبل منها شيئا و قال عبد الله بن احمد كنت اسمع أبى كثيرا يقول فى دبر صلواته اللهم كما صنت وجهى عن السجود لغيرك فصن وجهى عن المسئله لغيرك و قال ميمون بن الاصبغ كنت ببغداد فسمعت ضجّه فقلت ما هذا فقالوا احمد بن حنبل يمتحن فدخلت فلما ضرب سوطا قال بسم الله فلما ضرب الثانى قال لا حول و لا قوه الا بالله فلما ضرب الثالثه قال القرآن كلام الله غير مخلوق فلما ضرب الرابع قال لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا فضرِب تسعه و عشرين سوطا و كانت تكه احمد حاشيه ثوب فانقطعت فنزل السروال الى عانته فرمى احمد طرفه الى السماء فحرك شفتيه فما كان باسرع من ارتقاء السروال و لم ينزل فدخلت عليه بعد سبعة ايام فقلت يا ابا عبد الله رايتك تحرك شفتيك فائى شىء قلت قال اللهم انى اسألك باسمك الّذى ملأت به العرش ان كنت تعلم انى على الصواب فلا تهتك لى سترا و قال احمد بن محمد بن الكندى رايت احمد بن حنبل فى النوم فقلت ما صنع الله بك قال غفر لى ثم قال يا احمد ضربت فىّ قال قلت نعم يا ربّ قال

يا احمد هذا وجهى فانظر إليه فابحتك النظر إليه رحمه الله و محمود بن سليمان الكفوى در كتائب اعلام الاخيار من فقهاء
مذهب النعمان المختار كفته و احد الائمة الاربعه احمد بن حنبل بن هلال ابو عبد الله الشيبانى قال المولى الشهير بابى اربعة
شكبرى فى مناقب الاخيار و نوادر الاخبار عن احمد بن حنبل انه قال ولدت سنه اربعين و ستين و مائه فى ربيع الاوّل و اوّل
سماعى من هشيم سنه تسع و ستين و مائه و كان ابن المبارك قدم فى هذه السنه يعنى بغداد و هى آخر قدمه قدمها و ذهبت الى
مجلسه فقالوا خرج الى طرطوس فتوفى سنه احدى و ثمانين و مائه قال ابنه عبد الله بن احمد بن حنبل توفى أبى رحمه الله يوم
الجمعه ضحوه و دفناه العصر لثنتى عشره ليله خلت من شهر ربيع الاول سنه احدى و اربعين و مائتين و سنه سبع و سبعون سنه و
عن أبى داود السجستانى لقيت مائتين من مشايخ العلم فما رأيت مثل احمد بن حنبل لم يكن يخوض فى شىء مما يخوض فيه
الناس من امر الدنيا فاذا ذكر العلم تكلم و قال ابو زرعه ما رأيت عيني مثل احمد بن حنبل فقلت له فى العلم فقال فى العلم و
الزهد و الفقه و المعرفه و قال عبد الله جميع ما حديث به الشافعى فى كتابه و قال حدثنى الفقيه الثقه فهو أبى رحمه الله و
سمعت أبى يقول استفاد منّا الشافعى ما لم نستفد منه و كان احمد اصغر منه بربع عشره سنه قال حجّ أبى خمس حجج ثلاثا
ماشيا و ثنتين راكبا و كان سرق ثيابه فبقى فى بيته اياما فعرض عليه الدنانير و الثياب فابى ان يأخذ فعرض عليه ان ينسخ شيئا
فنسخ كتابا بدینار فاشترى

ثوبا فشقه نصفين فأتزر بنصفه و ارتدى بنصفه و عن المزني انه قال سمعت الشافعي يقول ثلاثه من العلماء من عجائب الدنيا
عربي لا- يعرب كلمه و هو ابو ثور و عجمي لا- يخطئ في كلمه و هو حسن بن محمد الزعفراني و صغير كلما قال شيئا صدقه
الكبار و هو احمد بن حنبل و لما ظهر القول بخلق القرآن في ايام المامون و حمل الناس على القول بخلق القرآن حمل الى
المامون مقيدا فمات المامون قبل وصوله و لما ولي الخلفه ابراهيم المعتصم بن هارون الرشيد طلبه و كان في سجن المامون و
كان المامون لما توفي عهد الى اخيه المعتصم بالخلافه و اوصاه بان يحمل الناس على القول بخلق القرآن فاستمر الامام محبوسا
و روى انه مكث في السجن ثمانيه و عشرين شهرا و لم يزل ذلك يحضر الجماعات فاحضره المعتصم و عقد له مجلسا للمناظره
فيه ابراهيم بن عبد الرحمن بن اسحاق و القاضي احمد بن ابي داود و غيرهما فناظرهم ثلثه ايام و لم يزل معهم في جدال الى
اليوم الرابع فامر بضربه فضرب بالسياط لم يزل على الصبر الى ان اغمى عليه ثم حمل و صار الى منزله ثم ولي الخلفه الواثق
فاظهر ما اظهره المامون و المعتصم و كان احمد بن حنبل يحضر الجماعه و يفتي الى ان مات المعتصم و في زمان الواثق صار
مختفيا لا يخرج الى الصيلموه و لا الى غيرها و لا يفتي لما قال له الواثق و تبّه بان لا تجمعن إليك احدا و لا تسكن في بلد انا فيه
فاقام مختفيا الى ان مات الواثق و ولي الخلفه المتوكل فرفع المحنه و امر باحضار الامام احمد بن حنبل فاكرمه و اطلق له

مالا كثيرا فلم يقبله و فرقه على الفقراء و المساكين و اجرى المتوكل على اهله و ولده فى كل شهر اربعة آلاف درهم فلم يرض الامام احمد بذلك الخ و عبد الرؤوف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الملقب زين الدين الحدادى المناوى الشافعى در فيض القدير گفته حم لاحمد فى مسنده بفتح النون يقال اسند الكتاب جمع فيه ما اسنده الصحابه أى روهه بالاسناد كمسند الشهاب و مسند الفردوس أى اسناد حديثهما و لم يكتف فى الرمز إليه بحرف واحد كما فعل فى اولئك لثلا يتصحف بعلامه البخارى و الامام احمد هو ابن محمد بن حنبل الناصر للسنه الصابر على المحنه الذى قال فيه الشافعى ما بقى بالبغداد افقه و لا ازهد منه و قال امام الحرمين غسل وجه السنه من غبار البدعه و كشف الغمه عن عقيدة الامه ولد ببغداد سنه اربع و خمسين و مائه و روى عن الشافعى و ابن مهدى و خلق و عنه الشيخان و غيرهما و مات سنه احدى و اربعين و مائتين و ارتجت الدنيا بموته و شهاب الدين احمد القسطلانى در مواهب لدينه در مقصد اول در مقام تقدم نبوت جناب رسالت مآب صلى الله عليه

عن العرباض بن ساريه عن النبى صلى الله عليه و سلم قال انى عند الله فى أم الكتاب لخاتم النبيين و ان آدم لمنجدل فى طينته رواه احمد و البيهقى و الحاكم و قال صحيح الاسناد و قوله لمنجدل يعنى طريحا ملقى على الارض قبل نفخ الروح فيه و محمد بن عبد الباقي الزرقانى المالكى در شرح مواهب لدينه بشرح قول مصنف رواه احمد گفته الامام احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى ابو عبد الله المروزى

ثم البغدادي احد الكبار الائمة الحفاظ الطوافين الصابر على البلوى الذي من الله به على الائمة و لولاه لكفر الناس في المحنة ذو المناقب الشهيره و حسبك قول الشافعي شيخه خرجت من بغداد فما خلفت بها افقه و لا ازهد و لا اورع و لا اعلم منه و قال ابو زرعه الرازي كان احمد يحفظ الف الف حديث قيل و ما يدريك قال ذاكرته ولد سنه اربع و ستين و مائه و مات سنه احدى و اربعين و مائتين قال ابن خلكان و حرز من حضر جنازته من الرجال فكانوا ثمانمائه الف و من النساء ستون الفا و اسلم يوم موته عشرون الفا من اليهود و النصارى و المجوس انتهى و في تهذيب النووى امر المتوكل ان يقاس الموضع الذى وقف للصي لموه فيه على احمد فبلغ مقام الفى الف و خمسمائه و وقع الماتم فى اربعة اصناف فى المسلمين و اليهود و النصارى و المجوس و ولى الله دهلوى والد ماجد مخاطب در رساله الانصاف فى بيان سبب الاختلاف بعد ذكر تمهيد علماء حديث فقه را بر قواعد گفته و كان اعظمهم شانا و اوسعهم روايه و اعرفهم للحديث رتبه و اعلمهم فقها احمد بن محمد بن حنبل ثم اسحاق بن راهويه الخ و مولوى حيدر على فيض آبادى در منتهى الكلام گفته احمد بن حنبل كه بطواهر حديث مى رود و در فن منيف حديث شريف پاىگاهى بس رفيع و منزلى بس عظيم دارد اكثر روايات مذهبش موافق تصريح محقق دهلوى مطابق فتاوى امامت الخ فمن اعجب العجائب و اغرب الغرائب ان المخاطب الحاذق العالى المناصب الفاخر المناقب كيف ينكر كون هذه الزوايه الشريفه من روايات السننه

و ينادى جهارا بأنه ليس فى كتاب من كتب اهل السّنة و لو بطريق ضعيف مع ان الامام احمد يرويه بطريق صحيح فضلا عن حسن فضلا عن ضعيف فليت شعرى بما ذا يحتال اولياءه فى تصديق انكاره و توجيه الطاطه و تصويب ابطاله و تحقيق مقاله و تقرير محاله و اثبات مطاله أ يقولون جلاعه و جساره و وقاحه و خساره انّ احمد بن حنبل ليس من السنه بل هو مع كونه قام مقام الانبياء و شفّ و بدّ و رجح على الاول الملتزم للوفاء من المبتدعين الهالكين الخارجين من اهل السنه و انه ليس له من اتّباع الكتاب و الحديث جنّه و أنّه فى طريق الصواب فاقد المكنه و المنه و أنّه ليس له علينا فى تشييد ديننا يد و لا منّه و لا لنا فى ذمّه و لومه و قصبه و ثلبه و جرحه و قدحه و إزرائه و الغضّ منه ضنّه لو يحتشمون من هذا التجرى و التهجم و يانفون من هذا التمطى و التقحم فيعترفون بالالغاء و الاضطرار بخروج المخاطب المتهور الجليل الفخار الجالب على نفسه و اتباعه و ابتاعه صنوف البوار و التبار عن زمره الملتزمين للصدق و الحياء و الديانه و العاكفين على التحرى و الثبوت و الامانه فى تصنيف الاسفار فيقولون أنّه اعطى زمامه و قياده الكابلى المكبول بحديد التعصّب المردى القائد الى العار و الشنار فلم يحم حول الاطلاع و العثور على افادات المحققين الكبار و لم يحظ بالفحص و التنقيب و النقد و السير و الاختبار و لم يستسعد بمطالعه كتب الاثار و لم يجس خلال ديار الاخبار و لم يقتطف اثمار تلك الاشجار و لم يجتن ازهار هذه الدوحات النافحه الانوار المشرقة الانوار العزيزه المثار العاليه الاقدار الغاليه الاسعار

فتفوه بما تفوه من الرد و النفي و الابطال و الجحود و الانكار و الله العاصم من زلل الاقدام و عثار الافكار

۳- ابو حاتم رازی

وجه سوم از وجوه ابطال نفی و انکار حدیث تشبیه آنست که ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلی آن را بوجه اکمل و ابلغ از قدری که مخاطب ذکر کرده روایت نموده چنانچه ابو محمد احمد بن محمد العاصمی در زین الفتی فی شرح سوره هل اتی گفته

اخبرنا الحسين بن محمّد البستی قال حدّثنا عبد الله بن أبي منصور قال حدّثنا محمّد بن بشر قال حدّثنا محمّد بن ادريس الحنظلی قال حدّثنا محمّد بن عبد الله بن المثنى الانصارى قال حدّثني حميد عن انس قال كنّا في بعض حجرات مكّه نتذاكر عليّاً فدخّل علينا رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فقال ايّها النّاس من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في شدّته و الى عيسى في زهاده و الى محمّد و بهائه و الى جبرئيل و امانته و الى الكوكب الدّرّي و الشمس الضحّي و القمر المضى فليتطاول و لينظر الى هذا الرّجل و اشار الى عليّ بن أبي طالب انتهى فهذا ابو حاتم محمد بن ادريس امام اهل التنقيد و التدريس نضا الحجاب عن وجه التخديع و التدليس و اماط اشواك العظيّه و التلبيس و ازاح وساوس ارباب التشكيك و التعميش و ذرّ القذى في عين كلّ من دام الازلال و التدسيس حيث روى الحديث الشريف موضّحاً لسبيل الحقّ لكل طالب علم نفيس فلا يروج بعد ذلك انكار جاحد خسيس و لا تنفع و لا ينجع احتيال من تشبّث بالحشيش و في قلبه حبّ الباطل

و سبب فتبذت بحمد الله ضوضاء المكابرين فلا يسمع لهم همس و لا حسيس و لم يبق للمعاندين الحائدين سمير و لا انيس و فضائل و محامد ابو حاتم كه از حفاظ ثقات اعظم و اعلام اثبات افخم و اساطين كبار ذوى المكارم و مشاهير حدّاق عارفين حقائق معالم و نحارير جهابذه راسمين شرائف مراسم بالانتر از انست كه استيفا توان كرد نبذى از ان از ملاحظه كتاب الانساب عبد الكريم بن محمد السمعاني و كامل ابو الحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير و سير النبلاء و تذكره الحفاظ و تذهيب التهذيب و عبر فى خبر من غير و دول الاسلام و كاشف محمد بن احمد الذهبى و طبقات الشافعيه عبد الوهاب بن على السبكي و مرآه الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد الياضى و تهذيب التهذيب و تقريب التهذيب ابن حجر عسقلانى و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى و غير ان ظاهرست سمعاني در انساب گفته الجزى بفتح الجيم و كسر الزاء المشدده هذه النسبه الى جزّ قريه من قري اصبهان منها ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلى الرازى و كان يقول نحن من اهل اصبهان من قريه جزّ قال و كان اهلها يقدمون علينا حياه أبى ثم انقطعوا عنّا و ابو حاتم كان اماما حافظا فهما من مشاهير العلماء له مرحله الى الشام و مصر و العراق روى عنه ابو عمرو بن حكيم و عالم لا يحصون كثره توفى سنه سبع و سبعين و مائتين و نيز سمعاني در انساب در نسبت حنظلى گفته و بالرى درب مشهور يقال له درب حنظله منها ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الرازى الحنظلى امام عصره و المرجوع إليه فى مشكلات الحديث و هو من هذا الدرب و كان من مشاهير العلماء

المذكورين الموصوفين بالفضل والحفظ والرّحله و لقي العلماء و سماع محمد بن عبد الله الانصاري و ابا زيد النحوي و عبيد الله بن موسى و هوذه بن خليفه و ابا مسهر الدمشقي و عثمان بن الهيثم الموذن و سعيد بن أبي مريم المصري و ابا اليمان الحمصي و امثالهم و كان أوّل كتبه الحديث في سنه تسع و مائتين روى عنه الاعلام الاثمه مثل يونس بن عبد الاعلى و الربيع بن سليمان المصريان و هما اكبر منه سنًا و اقدم سماعا و ابو زرعه الرازي و الدمشقي و محمد بن عوف الحمصي و هولاء من اقرانه و عالم لا يحصون و ذكر ابو حاتم و قال أوّل سنه خرجت في طلب الحديث اقامت سنين احصيت ما مشيت على قدمي زياده على الف فرسخ لم ازل احصي حتى لما زاد على الف فرسخ تركته و قال ابو حاتم قلت على باب أبي الوليد الطيالسي من اغرب عليّ حديثا غريبا مسندا صحيحا لم اسمع به فله عليّ درهم يتصدّق به و قد حضر على باب أبي الوليد خلق ابو زرعه فمن دونه و انما كان مرادى ان يلقي عليّ ما لم اسمع به ليقولوا هو عند فلان فاذهب فاسمع و كان مرادى ان استخراج منهم ما ليس عندي فما تهيا لاحد منهم ان يغرب عليّ حديثا و كان احمد بن سلمه يقول ما رايت بعد اسحاق يعنى ابن راهويه و محمد بن يحيى احفظ للحديث و لا اعلم بمعانيه من أبي حاتم محمد بن ادريس قال ابو حاتم قال لى هشام بن عمّار يوما أى شىء تحفظ من الأذواء قلت له ذو الاصابع و ذو الجوشن و ذو الزوائد و ذو اليدين و ذو اللحيه الكلابي و عددت له ستّه فضحك و قال

حفظنا نحن ثلثه و زدت انت ثلثه مات ابو حاتم بالرّی فی شعبان سنه سبع و سبعین و مائتین و ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر در تاریخ کامل در ۲۷۷ سنه سبع و سبعین و مائتین گفته و فیها توفی ابو حاتم الرّازی و اسمه محمد بن ادريس بن المنذر و هو من اقران البخاری و مسلم و شمس الدین محمد بن احمد الذهبی در سیر النبلا گفته ابو حاتم الرّازی و ابنه محمّد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الامام الحافظ الناقد شیخ المحدثین الحنظلی الغطفانی من نمیر بن حنظله بن یربوع و قبل غروب الحنظلی لأنّه کان سکن فی درب حنظله بمدينه الرّی کان من بحور العلم طوّف البلاد و برع فی المتن و الاسناد و جمع و صنّف و جرح و عدّل و صحّح و علّل مولده سنه خمس و تسعین و مائه و اول کتابته للحديث کان فی سنه تسع و مائتین و هو من نظراء البخاری و من طبقته و لکنّه عمّر بعده ازید من عشرين سنه سمع عبيد الله و محمّد بن موسی و محمّد بن عبد الله الانصاری و الاصمعی و قبيصه و ابا نعيم و عفّان و عثمان بن الهيثم الموذن و ابا مسهر الغسانی و ابا الیمان و سعید ابن ابي مریم و زهير بن عباد و يحيى بن بكير و ابا الوليد و آدم بن ابي ایاس و ثابت بن محمّد الزاهد و ابا زيد الانصاری النحوی و عبيد الله بن صالح العجلي و عبد الله بن صالح الكاتب و ابا الجماهر محمد بن عثمان و هوذّه بن خليفه و يحيى اوحاظی و ابا توبه الحلبي و خلقا كثيرا و تنزل الی بندار و ابي حفص الفلاس و الربيع المرادی ثم الی ابن واره و محمّد بن عوف و يتعذر استقصاء سائر مشايخه فقد قال الخليلی قال لی

ابو حاتم اللّٰٓٲان الحافظ قد جمعت من روى عنه ابو حاتم الرّازى فبلغوا قريبا من ثلاثة آلاف حدّث عنه ولده الحافظ الامام ابو محمد عبد الرحمن بن أبى حاتم و يونس بن عبد الاعلى و الرّبيع بن سليمان المؤذن شيخاه و ابو زرعه الرّازى رفيقه و قرابته و ابو زرعه الدمشقى و ابراهيم الحربى و احمد الرمادى و موسى بن اسحاق الانصارى و ابو بكر بن أبى الدّنيا و ابو عبد الله البخارى فيما قيل و ابو داود و ابو عبد الرحمن النّسائى فى سننهما و ابن صاعد و ابو عوانه الاسفرائنى و حاجب بن دكين و محمد بن ابراهيم الكنانى و زكريا بن احمد البلخى و القاضى المحاملى و محمد بن مخلّد بن ابراهيم العطار و ابو الحسن على بن ابراهيم القطان و ابو عمر و محمّد بن احمد بن حكيم و سليمان بن يزيد الفامى و القاسم بن صفوان و ابو بشر الدولابى و ابو حامد بن حسنويه و خلق كثير و قد حدّث فى رحلاته باماكن و ارتحل بابنه و لقى به اصحاب ابن عيينه و وكيع

قال الحافظ ابو نعيم عبد الملك بن محمّد بن عدى ثنا الربيع المرادى ثنا ابو حاتم الرّازى ثنا داود الجعفرى ثنا عبد العزيز بن محمد عن ابراهيم بن عقبه عن كريب عن ابن عبّاس قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم خير نساء العالمين مريم و آسيه امرأه فرعون و خديجه و فاطمه ثم قال ابن عدى رواه ابو حاتم قال صالح بن احمد الغمدانى الحافظ ثنا القاسم بن أبى صالح و سليمان بن يزيد قالانا ابنا ابو نعيم قال حدّثنى ابو زرعه عن أبى الجماهو انبا اسماعيل بن عياش عن عبد العزيز بن عبيد الله عن مجاهد عن

ابن عباس يرفعه قال رفع القلم عن ثلاثه قال ابو حاتم كان عندى هذا فى قرطاس فضاع رواه الحافظ ابو بكر الخطيب انبا على بن طلحه ثنا صالح قال عبد الرحمن بن أبى حاتم سمعت موسى بن اسحاق القاضى يقول ما رايت احفظ من والدك و كان قد لقي ابا بكر بن أبى شيبه و ابن نمير و ابن معين و يحيى الحماني قال الخطيب كان ابو حاتم احد الائمه الحفاظ الاثبات اول سماعه سنه تسع و مائتين قال ابو الشيخ الحافظ حكى لنا عبد الله بن محمد بن يعقوب سمعت ابا حاتم يقول نحن من اهل اصبهان من قريه جز و كان اهلها كانوا يقدمون علينا فى حياه أبى ثم انقطعوا عنا قال الخليلي كان ابو حاتم عالما باختلاف الصحابه و فقه التابعين و من بعدهم سمعت جدى و جماعه سمعوا على بن ابراهيم القطان يقول ما رايت مثل أبى حاتم فقلنا له قد رايت الحربى و اسماعيل القاضى قال ما رايت اجمع من أبى حاتم و لا افضل منه على بن ابراهيم الرازى انبا احمد بن على الرقام سمعت الحسن بن الحسين الدارستنى قال سمعت ابا حاتم يقول قال لى ابو زرعه ما رأيت احرص على الحديث منك فقلت له ان عبد الرحمن ابنى لحريص فقال من اشبه اباه فما ظلم قال الرقام فسألت عبد الرحمن عن اتفاق كثره السماع له و سؤالاته لاييه فقال ربما كان ياكل و اقرأ عليه و يمشى و اقرأ عليه و يدخل الخلاء و اقرأ عليه و يدخل البيت فى طلب شىء و اقرأ عليه قال احمد بن سلمه النيسابورى ما رايت بعد اسحاق و محمد بن يحيى احفظ للحديث من أبى حاتم الرازى و لا اعلم بمعانيه قال ابن عدى سمعت القاسم

بن صفوان سمعت ابا حاتم يقول اورع من رأيت اربعة آدم و احمد بن حنبل و ثابت بن محمّد الزاهد و ابو زرعه الرازي قال القاسم فذكرته لعثمان بن خرزاد فقال انا اقول احفظ من رايت اربعة محمّد بن المنهال الضرير و ابراهيم بن عرعره و ابو زرعه و ابو حاتم قال ابن أبي حاتم سمعت يونس بن عبد الاعلى يقول ابو زرعه و ابو حاتم اماما خراسان و دعا لهما و قال بقاؤهما صلاح للمسلمين و قال محمد بن الحسين بن مكرم سمعت حجاج بن الشاعر و ذكرت له ابا زرعه و ابن واره و ابا جعفر الدارمي فقال ما بالمشرق انبل من ابن أبي حاتم سمعت أبي قال لي هشام بن عمّار أي شيء تحفظ من الاذواء قلت ذو الاصابع و ذو الجوشن و ذو الزوائد و ذو الديدن و ذو اللحيه الكلابي و عددت له ستّه فضحك و قال حفظنا نحن ثلاثه و زدت انت ثلاثه قال الحافظ عبد الرحمن بن خراش كان ابو حاتم من اهل الامانه و المعرفه و قال هبه الله اللالكائي كان ابو حاتم اماما حافظا متقنا و ذكره اللالكائي في شيوخ البخاري و قال النسائي ثقّه قال ابن أبي حاتم سمعت أبي يقول جرى بيني و بين أبي زرعه يوما تمييز الحديث و معرفته فجعل يذكر احاديث و عللها و كذلك كنت اذكر خطا احاديث و خطا عللها و خطا الشيوخ فقال لي يا ابا حاتم قلّ من يفهم هذا ما اعزّ هذا إذا رفعت هذا من واحد و اثنين فما اقل من يحسن هذا و ربما اشك في شيء او يتخالجني في حديث قارى ان التقى معك لا اجد من يشفيني قال أبي و كذلك كان امرى صالح بن احمد

الحافظ انبانا القاسم بن أبي صالح سمعت ابا حاتم يقول قال لى ابو زرعه ترفع يديك فى القنوت قلت لا فترفع انت قال نعم قلت
فما حجبتك قال حديث ابن مسعود قال رواه ليث ابن ابي سليم قلت فحديث ابي هريره قال رواه ابن لهيعة قال حديث ابن عباس
قلت رواه عوف قال فما حجبتك فى تركه قلت

حديث انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه و سلم كان لا يرفع يديه فى شىء من الدنيا الا فى الاستسقاء فسكت و قال
ابن ابي حاتم فى اول كتاب الجرح و التعديل له سمعت ابي يقول جاءنى رجل من اهل جلّه اصحاب الرأى من اهل الفهم منهم
و معه دفتر فعرضه علىّ فقلت فى بعضه هذا حديث خطأ قد دخل لصاحبه حديث فى حديث و هذا باطل و هذا منكر و سائر
ذلك صحاح فقال من اين علمت ان ذاك خطأ و ذاك باطل و ذاك كذب اخبرك راوى هذا الكتاب بائى غلظت او بائى
كذبت فى حديث كذا قلت لا ما ادرى هذا من راويه غير ائى اعلم انّ هذا خطأ و انّ هذا باطل فقال تدعى الغيب قلت ما هذا
ادعاء غيب قال فما الدليل على ما قلت قلت سل عما قلت من يحسن مثل ما احسن فان اتفقنا علمت انا لم نجازف قال و يقول ابو
زرعه كقولك قلت نعم قال هذا عجب قال فكتب فى كاغذ الفاظى فى تلك الاحاديث فقال ما قلت انه كذب قال ابو زرعه هو
باطل قلت الكذب و الباطل واحد قال و ما قلت انه منكر قال هو منكر كما قلت و ما قلت انه صحيح قال هو صحيح ثم قال ما
اعجب هذا تتفقان من غير مواطاه فيما بينكما قلت فعند ذلك علمت انا لم نجازف

و أنا قلنا بعلم و معرفه قد اوتيناها و الدليل على صحّحه ما نقوله ان دينارا بهرجا يحمل الى الناقد فيقول هذا بهرج و ان قيل اخبرك الذى بهرجه قال لا- قيل فمن اين قلت قال علما رزقته و كذلك نحن رزقنا معرفه ذلك و كذلك إذا حمل الى جوهرى فصّ ياقوت و فصّ زجاج يعرف ذا من ذا و يقول كذلك و كذلك نحن رزقنا علما لا يتهياً له ان نخبر كيف علمنا بانّ هذا كذب و هذا منكر فنعلم صحّحه الحديث بعداله ناقليه و ان يكون كلاما يصلح ان يكون كلام النبوه و نعرف سقمه و انكاره فنردّ من لم تصح عدالته قال و سمعت انى يقول قلت على باب أبى الوليد الطيالسى من اغرب علىّ حديثا صحيحا فله علىّ درهم يتصدّق به و كان ثمّ خلق ابو زرعه فمن دونه و أنّما كان مرادى ان يلقى علىّ ما لم اسمع به فيقولون هو عند فلان فاذهب و اسمه فلم يتهياً لاحد ان يغرب علىّ حديثا و سمعت أبى يقول كان محمّد بن يزيد الاسفاطى قد ولع بالتفسير و بحفظه فقال يوما ما تحفظون فى قوله تعالى فنقبوا فى البلاد فبقى اصحاب الحديث ينظر بعضهم الى بعض فقلت انبا ابو صالح عن معاويه بن صالح عن على بن أبى طلحه عن ابن عباس قال ضربوا فى البلاد سمعت أبى يقول قدم محمّد بن يحيى النيسابورى الرىّ فالقيت عليه ثلثه عشر حديثا من حديث الزهرى فلم يعرف منها الا- ثلثه احاديث و سائر ذلك لم يكن عنده و لم يعرفها سمعت أبى يقول أوّل سنه خرجت فى طلب الحديث اقامت سبع سنين احصيت ما مشيت على قدمى زياده على الف فرسخ قلت مسافه ذلك نحو اربعه اشهر سيرا بجاده قال ثم تركت العدد بعد ذلك و خرجت من البحرين

الى مصر ماشيا ثم الى الرمله ماشيا ثم الى دمشق ثم انطاكيه و طرسوس ثم رجعت الى حمص ثم الى الرقه ثم ركبنا الى العراق كل هذا فى سفرى الاول و انا ابن عشرين سنه و خرجت من الرى فدخلت الكوفه رمضان سنه ثلث عشره و جانا نعى المقرى و انا بالكوفه ثم رحلت ثانيا سنه اثنتين و اربعين ثم رجعت الى الرى سنه خمس و اربعين و حججت رابع حجّه فى سنه خمس و خمسين و حج فيها عبد الرحمن ابنه سمعت أبى يقول كتبت عن محمد بن مصفى جزءا انتخبه و كلمنى دحيم فى حديث اهل طبريه و كانوا يسألونى التحديث فقلت بلده يكون فيها مثل دحيم القاضى احدث انا بها فكلمنى دحيم فقال ان هذه بلده نائيه عن جاده الطريق فقل من يقدم عليهم فحدثهم سمعت أبى يقول بقيت فى سنه اربع عشره ثمانيه اشهر بالبصره و كان فى نفسى ان اقيم سنه فانقطعت نفقتى فجعلت ابيع ثيابى حتى نفذت و بقيت بلا نفقه و مضيت اطوف مع صديق لى الى المشيخه و اسمع الى المساء فانصرف رفيقى و رجعت الى بيتى فجعلت اشرب الماء من الجوع ثم اصبحت فغدا على رفيقى فجعلت اطوف معه على جوع شديد و انصرفت جائعا فلما كان من الغد غدا على فقال سر بنا الى المشايخ قلت انا ضعيف لا يمكننى قال ما ضعفك قلت لا اتمك مضى يومان ما طعمت فيهما شيئا فقال قد بقى معى دينار فنصفه لك و نجعل لك النصف الآخر فى الكرا فخرجنا من البصره و اخذت منه نصف دينار و سمعت أبى يقول خرجنا من المدينه من عند داود الجعفرى و صرنا الى البحار و ركبنا البحر فكانت

الرّيح في وجوهنا فبقينا في البحر ثلثه اشهر و ضاقت صدورنا و فنى ما كان معنا و خرجنا الى البر نمشى اياما حتى فنى ما بقى
معنا من الزّاد و الماء فشينا يوما لم ناكل و لم نشرب و اليوم الثانى كمثلته و اليوم الثالث فلما كان المساء صلينا و كنا نلقى بانفسنا
فلما اصبحنا فى اليوم الثالث جعلنا نمشى على قدر طاقتنا و كنا ثلاثه انفس شيخ نيسابورى و ابو زهير المروزى فسقط الشيخ
مغشيا عليه فجئنا نحركه و هو لا يعقل فتركناه و مشينا قدر فرسخ فضعفت و سقطت مغشيا علىّ و مضى صاحبى يمشى فبصر من
بعد قوما قريبا سفينتهم من البر و نزلوا على بئر موسى فلما عاينهم لّوح ثوبه إليهم فجاءوه و معهم ماء فى اداوه فسقوه و اخذوا
بيده فقال لهم الحقوا رقيقين لى فما شعرت الا برجل يصبّ الماء على وجهى ففتحت عيني فقلت اسقنى فصبّ من الماء مشربه
قليلا فشربت و رجعت الى نفسى ثم سقانى قليلا و اخذ بيدي فقلت و راى شيخ ملقى فذهب جماعه إليه و اخذ بيدي و انا امشى
و اجرّ رجلى حتى بلغت عند سفينتهم اتوا بالشيخ و احسنوا إلينا فبقينا اياما حتى رجعت إلينا انفسنا ثم كتبوا لنا كتابا الى مدينه
يقال لها رانه الى و إليهم و زودونا من الكعك و السويق و الماء فلم نزل نمشى حتى نفذ ما كان معنا من الماء و القوت فجعلنا
نمشى جياعا على شطّ البحر حتى دفعنا الى سلحفاه مثل الترس فعمدنا الى حجر كبير فضربنا على ظهرها فانفلق فاذا فيها مثل
صفرة البيض فحسيناه حتى سكن عنا الجوع ثم وصلنا الى مدينه رانه و اوصلنا الكتاب الى عاملها فانزلنا فى داره فكان يقدم

لنا كل يوم القرع و يقول لخدمه هات لهم اليقطين المبارك فيقدمه مع الخبز اياما فقال واحد منا الا تدعو باللحم المشوى فسمع صاحب الدار فقال انا احسن بالفارسيه فانّ جدتي كانت هرويّه و اتانا بعد ذلك باللحم ثم زودنا الى مصره و سمعت أبي يقول كتبت الحديث سنه تسع و انا ابن اربع عشره سنه و كتبت عن عتاب بن زهير الهروي سنه عشر لما قدم علينا حاجا و كنت افيد الناس عن أبي عبد الرحمن المقرئ و انا بالرئى فيخرج أناس إليه فيسمعون منه و يرجعون و انا بالرئى و سمعت أبي يقول كتبت عند عارم و هو يقرأ و كتبت عند عمرو بن مرزوق و هو يقرأ و سرت من الكوفه الى بغداد ما لا احصى كم مره ابن حبان اخبرنى محمّد بن المنذر ثنا محمّد بن ادريس قال كان ابو نعيم يوما جالسا و رجل فى ناحيه المجلس يقول انا ابو نعيم قال انا ابن جريج قال فنظر إليه ابو نعيم و قال كذب الدجال ما سمعت من ابن جريج شيئا ابن حبان اخبرنى محمّد بن المنذر انا محمد بن ادريس ثنا مؤمل بن نهاب عن يزيد بن هارون قال كان بواسط رجل يروى عن انس بن مالك احرفا ثم قيل انه اخرج كتابا عن انس فاتيناه فقلنا له هل عندك شىء من تلك الاحرف فقال نعم عندي كتاب عن انس فقلنا اخرجه فاخرجه فنظرنا فاذا هي احاديث شريك بن عبد الله فجعل يقول انبا انس فقلنا هذه احاديث شريك فقال صدقتم انا انس بن مالك عن شريك قال فاشتد علينا تلك الاحرف التى سمعناها منه و قمنا عنه قال عبد الرحمن بن أبي حاتم فى كتاب الرد على الجهميه له حدثنا أبي و ابو زرعه قال كان يحكى لنا ان هنا رجلا

من قصّته هذا فحدّثني ابو زرعه قال كان بالبصره رجل و انا مقيم سنه ثلثين و مائتين فحدّثني عثمان بن عمرو بن الضحاك عنه انه قال ان لم يكن القرآن مخلوقا فمحا الله ما في صدرى من القرآن و كان قرأ القرآن فنسى القرآن حتى كان يقال له قل بسم الله الرحمن الرحيم فيقول معروف معروف و لا- يتكلّم به قال ابو زرعه فجهدوا بى ان اراه فلم اراه و قال الحافظ ابو القاسم اللالكائي وجدت فى كتاب أبى حاتم محمّد بن ادريس الحنظلي ممّا سمع منه يقول مذهبنا و اختيارنا اتباع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و اصحابه و التابعين و التمسك بمذاهب اهل الاثر مثل الشافعي و احمد و اسحاق و أبى عبيد و لزوم الكتاب و السنّه و نعتقد أنّ الله عزّ و جلّ على عرشه ليس كمثله شئٌ و هو السميع البصير و ان الايمان يزيد و ينقص و تؤمن بعذاب القبر و بالحوض و بالمسئله فى القبر و بالشفاعه و نترحم على جميع الصحابه و ذكر اشياء إذا وثّق ابو حاتم رجلا فتمسك بقوله فانه لا يوثق الا رجلا صحيح الحديث و إذا لئین رجلا او قال فيه لا يحتج به فتوقف حتى ترى ما قال غيره فيه فان وثقه احد فلا تبين على تجريح أبى حاتم فانه متعنّت فى الرجال قد قال فى طائفه من رجال الصحاح ليس بحجّه ليس بقوى او نحو ذلك و آخر من حدث عنه هو محمّد بن اسماعيل بن موسى الرازى عاش الى بعد سنه احدى و خمسين و ثلاثمائه الى ان قال الذهبى مات الحافظ ابو حاتم فى شعبان سنه سبع و سبعين و مائتين و قيل عاش ثلثا و ثمانين سنه

و لابی محمد الایادی الشاعر مرثیه طویلہ فی اُبی حاتم رواها عنه ابن اُبی حاتم اولها انفسی مالک لا تجزعینا و عینی مالک لا تدمعینا الم تسمعی بکسوف العلوم فی شهر شعبان محققا مدینا الم تسمعی خبر المرتضی اُبی حاتم اعلم العالمینا و نیز ذہبی در تذکرہ الحفاظ گفته ابو حاتم الرازی الامام الحافظ الکبیر محمّد بن ادريس بن المنذر الحنظلي احد الاعلام ولد سنه خمس و تسعين و مائه قال کتبت الحدیث سنه تسع و مائتین قلت رحل و هو أمرد فسمع عبيد الله بن موسى و محمد بن عبد الله الانصاری و الاصمعی و ابا نعیم و هوذہ بن خلیفه و عفاًن و ابا مسهر و مما سواهم و بقى فی الرّحله زمانا فقال اول ما رحلت اقامت سبع سنین احصیت ما مشیت علی قدمی زیادہ علی الف فرسخ ثم ترکت العدد و خرجت من البحرین الی مصر ماشیا ثم الی الرّمله ماشیا ثم الی طرسوس ولی عشرون سنه قلت لحق عبيد الله قبل موته بشهرین قال و کتبت عن النفیلی نحو اربعه عشر الفا و سمع منی محمد بن مصفی احادیث قلت و حدث عنه یونس بن عبد الاعلی و محمد بن عون الطائی و ابو داود و النسائی و ابو عوانه الاسفرائنی و ابو الحسن علی بن ابراهیم القطان و ابو عمر و احمد بن محمّد بن حکیم و عبد الرّحمن بن حمدان الحلّاب و عبد المومن بن خلف النسفی و خلق کثیر قال موسی بن اسحاق الانصاری القاضی ما رايت احفظ من اُبی حاتم و قال محمّد بن سلمه الحافظ ما رايت بعد محمّد بن یحیی احفظ للحدیث و لا اعلم لمعانیه من اُبی حاتم و قال النسائی ثقہ و قال ابن اُبی حاتم سمعت اُبی یقول قلت علی باب اُبی الولید الطیالسی من اغرب علی حدیثا صحیحا

فله درهم و كان ثم خلق ابو زرعه فمن دونه و انما كان مرادى ان يلقى على ما لم اسمع به لا ذهب به الى روايه فاسمعه فلم يتهيا لاحد ان يغرب على الخ و نیز ذهبى در عبر فى خير من غير در سنه ۲۷۷ سبع و سبعين و مائتين گفته فيها توفى حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادریس الحنظلى الرازى فى شعبان و هو فى عشر التسعين و كان بارع الحفظ واسع الرحله من اوعيه العلم سمع محمد بن عبد الله الانصارى و ابا مسهر و خلقا لا يحصون و كان جاريا فى مضممار البخارى و أبى زرعه الرازى و نیز ذهبى در دول الاسلام گفته و فى سنه سبع أى سبع و سبعين و مائتين مات حافظ زمانه ابو حاتم محمد بن ادریس الحنظلى الرازى فى شعبان و هو فى عشر التسعين و كان جاريا فى مضممار أبى زرعه و البخارى و نیز ذهبى در كاشف گفته محمد بن ادریس بن المنذر أبى حاتم الرازى الحافظ عن عبد الله بن موسى الانصارى و خلائق و عنه دس و ولده و المحاملى و خلق قال موسى بن اسحاق الانصارى ما رأيت احفظ منه و قال احمد بن سلمه ما رأيت بعد ابن راهويه و الذهلى احفظ للحديث و لا اعلم بمعانيه من أبى حاتم مات فى شعبان سنه ۲۷۷ و عبد الوهاب بن على السبكي در طبقات شافعيه گفته محمد بن ادریس بن المنذر بن داود بن مهران الغطفانى الحنظلى ابو حاتم الرازى احد الائمة الاعلام ولد سنه خمس و تسعين و مائه سمع عبيد الله بن موسى و ابا نعيم و طبقتهما بالكوفه و محمد بن عبد الله الانصارى و الاصمعى و طبقتهما بالبصره و عفان و هوذ بن خليفه و طبقتهما ببغداد و ابا مسهر

و ابا الجماهر محمد بن عثمان و طبقتهما بدمشق و ابا اليمان و يحيى الوحاظي و طبقتهما بحمص و سعيد بن أبي مریم و طبقته بمصر و خلقا بالنواحي و الثغور و تردد في الرحله زمانا قال ابنه سمعت أبي يقول اول سنه خرجت في طلب الحديث اقامت سبع سنين احصيت ما مشيت على قدمي زياده على الف فرسخ ثم تركت العدد بعدد ذلك و خرجت من البحرين الى مصر ماشيا ثم الى الرمله ثم الى دمشق ثم الى انطاكيه ثم الى طرسوس ثم رجعت الى حمص ثم منها الى الرقه ثم ركبت الى العراق كل هذا و انا ابن عشرين سنه حدث عنه من شيوخه الصفار و يونس بن عبد الاعلى و عبده بن سليمان المروزى و الربيع بن سليمان المرادى و من اقرانه ابو زرعه الرازى و الدمشقى و من اصحاب السنن ابو داود و النسائي و قيل ان البخارى و ابن ماجه روي عنه و لم يثبت ذلك و روى عنه ايضا ابو بكر بن أبي الدنيا و ابن صاعد و ابو عوانه و القاضى المحاملى و ابو الحسن علي بن ابراهيم القطان صاحب ابن ماجه و خلق كثير قال عبد الرحمن بن أبي حاتم قال موسى بن اسحاق القاضى ما رأيت احفظ من ذلك و قال احمد بن سلمه الحافظ ما رأيت بعد اسحاق بن راهويه و محمد بن يحيى احفظ للحديث من أبي حاتم و لا اعلم بمعانيه و قال ابن أبي حاتم سمعت يونس بن عبد الاعلى يقول ابو زرعه و ابو حاتم اماما خراسان بقاؤهما صلاح للمسلمين و قال ابن أبي حاتم سمعت أبي يقول قلت على باب أبي الوليد الطيالسى من اغرب علي حديثا صحيحا فله درهم و كان ثم خلق ابو زرعه فمن دونه و انما كان مرادى ان يلقى علي ما لم اسمع به فيقولون هو عند فلان فاذهب

و اسمعه فلم يتهتيا لاحد ان يغرب على حديثا و سمعت أبي يقول كان محمد بن يزيد الاسفاطى قد ولع بالتفسير و بحفظه فقال يوما ما تحفظون فى قوله تعالى فَتَقَبَّوْا فِى الْبِلَادِ فَسَكَتُوا فَقُلْتُ ثنا ابو صالح عن معاويه بن صالح عن علي بن أبي طلحه عن ابن عباس قال ضربوا فى البلاد و سمعت أبي يقول قدم محمد بن يحيى النيسابورى الرى فالتقت عليه ثلثه عشر حديثا من حديث الزهرى فلم يعرف منها الا- ثلثه احاديث قال شيخنا الذهبي انما القى عليه من حديث الزهرى لان محمدا كان إليه المنتهى فى معرفه حديث الزهرى قد جمعه و صنفه و تتبعه حتى كان يقال له الزهرى الى ان قال السبكي و قال ابو محمد الايادى يرثى ابا حاتم من قصيده انفسى مالك لا تجزعينى و عيني مالك لا تدمعينا الم تسمى بأسوف العلوم فى شهر شعبان محققا مدينا الم تسمى خبر المرتضى أبي حاتم اعلم العالمينا توفى ابو حاتم الرازى فى شعبان سنة سبع و سبعين و مائتين و له اثنتان و ثمانون سنة ابو محمد عبد الله بن اسعد يمنى يافعى در مرآه الجنان گفته سنة سبع و سبعين و مائتين فيها توفى حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلى الرازى فى شعبان و كان بارع الحفظ واسع الرحله من اوعيه العلم جاريا فى مضمار البخارى و أبى زرعه الرازى و ابن حجر عسقلانى در تقريب التهذيب گفته محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلى ابو حاتم الرازى احد الحفاظ من الحاديه عشر مات سنة سبع و سبعين و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر

بن داود الحنظلي الرازي احد الاثمه الحفاظ روى عن احمد و آدم بن أبي اياس و أبي خيثمه و قتيبه و خلق و عنه ابو داود و النسائي و ابن ماجه و آخرون قال الخطيب كان احد الاثمه الحفاظ الاثبات مشهورا بالعلم مذكورا بالفضل وثقه النسائي و غيره و قال ابن يونس قدم مصر قديما و كتب بها و كتب عنه مات بالرّي سنة خمس و قيل سنة سبع و سبعين و مائتين

۴- ابن شاهين

وجه چهارم از وجوه ابطال نفی و انکار حدیث تشبیه آنست که ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان الشاهینی المعروف بابن شاهین آن را روایت کرده چنانچه در کتاب السنه که از جمله تصانیف ممدوحه مفیده اوست و تصنیف ان مثل تصنیف سائر تصانیف او حسب افاده علامه سیوطی بکرامت موروثه از معجزه ليله الاسراء و کرامت ليله القدر واقع شده کما سیظهر عن قریب گفته

ثنا محمد بن الحسين بن حميد بن الربيع ثنا محمد بن عمران بن حجاج ثنا عبيد الله بن موسى عن أبي راشد يعني الحبراني عن أبي هارون العبدی عن أبي سعيد الخدری قال كنا حول النبی صلی الله علیه و سلم فاقبل علی بن أبي طالب فأدام رسول الله صلی الله علیه و سلم النظر إليه ثم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في حكمه و الى ابراهيم في حلمه فلينظر الى هذا انتهى فالحمد لله رب العالمين حيث شاهت بروايه ابن شاهين وجوه المنكرين و همدت زعازع المكابرين و سكنت قعاقع المشابرين على التوهين و التهجين و ظهر الحق الابلج المبين و لم يبق مجال لنفاق جحود المخاطب الفظين و لا مساغ لرواج تسويل هذا الفاضل الرزين و ابن شاهين از اجله اساطين و اكابر ثقات محدثين معتبرين و اعظام مفسرين

معمدین و افاحم حذاق مکثرین و اماثل حفاظ معروفین و نبلائی کملائی مشهورینست و مدائح غزیره و محامد وفیره او از انساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و اسماء رجال مسند اُبی حنیفه از محمد بن محمود الخوارزمی و طبقات القراء شمس الدین محمد بن محمد الجزری و عبر فی خبر من غیر محمد بن احمد الذهبی و مرآه الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات الحفاظ و منتهی العقول جلال الدین السیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی الداودی المالکی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیاربکری و شرح مواهب لدنیّه محمد بن عبد الباکی الزرقانی و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر و جنّه فی الاسوه الحسنه بالسّنه مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست و در باب کثرت تصانیف و تعدد توالیف بر جمیع ائمه و جهابذه سنیّه متقدمین و متاخرین سابق و در حیازت خصل سبق درین فضیلت جمیله و مکرمت جلیله بر کلّ ماهرین و بارعین این حضرات فائقست تا آنکه ائمه قوم این کثرت تصانیف او را که بوصف افاده آن را موصوف می سازند از قبیل کرامت طی زمان مثل کرامت و معجزه طی مکان می دانند و گمان می برند که این کرامت او را بوراثت از لیله الاسراء و لیله القدر بهم رسیده و وزن بدادی که باو این بزرگ تصانیف مفیده در اشاعت سنت نوشته بهزار و هفت و بست قنطار رسیده و بهمین سبب منتهای کثرت در تصانیف برای ابن شاهین بالخصوص ثابت می سازند و دیگری را از اساطین و ائمه خود باین شرف عظیم و مجد فخیم نمی نوازند ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر در تاریخ کامل در وقائع سنه ۳۸۵ خمس و ثمانین و ثلاثمائه گفته فی هذه السنه فی ذی الحجه

توفى ابو حفص عمر بن احمد بن محمد بن ايوب المعروف بابن شاهين الواعظ مولده فى صفر سنة سبع و تسعين و مائتين و كان مكثرا من الحديث ثقه و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعى اليمنى در مرآه الجنان در سنة مذكوره گفته فى السنه المذكوره الحافظ المفسر الواعظ صاحب التصانيف ابو حفص بن شاهين عمر بن احمد البغدادى قال الحسين بن المهتدى بالله قال ابن شاهين صنفت ثلاثمائه و ثلثين مصنفا منها التفسير الكبير الف جزء و المسند الف و ثلاثمائه جزء و التاريخ مائه و خمسون جزء و قال ابن ابي الفوارس ابن شاهين ثقه مامون جمع و صنّف ما لم يصنّفه احد و شمس الدين محمد بن محمد الجزرى الشافعى در طبقات القراء گفته عمر بن احمد بن عثمان بن شاهين ابو حفص البغدادى الواعظ الحافظ المفسر ولد سنة سبع و سبعين و مائتين روى الحروف عن ابي بكر بن ابي داود و ابي بكر بن مجاهد و ابي بكر النعمان و احمد بن مسعود الزهرى بمصر روى القراء عنه الحسين بن على الطناجورى كان اماما كبيرا ثقه مشهورا له تواليف فى السنه و غيرها مفيده و توفى فى اليوم الثانى من يوم النحر سنة خمس و ثمانين و ثلاثمائه و ابو المؤيد محمد بن محمود الخوارزمى در رجال مسند ابي حنيفه گفته عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن احمد بن محمد بن محمد بن ايوب ابو حفص الواعظ المعروف بابن شاهين قال الخطيب فى تاريخه سمع شعيب بن محمد الزرّاع و ابا جندب البرلى و محمد بن محمد بن محمد بن المفلس روى عنه العتيقى و الشىحى و الجوهرى و خلق كثير قال ابن شاهين ولدت سنة سبع و تسعين و مائتين و اول ما كنىت

سنه ثمان و ثلاثمائة و صنف ثلثين مصنفًا احدها التفسير الف جزء و المسند الف و خمسمائه جزء و قال سمعت ابن الساجي القاضي يقول سمعت من ابن شاهين شيئًا كثيرًا و كان يقول يوما حسبت ما اشتريت به الحبر الى هذا الوقت فكان سبعمائه درهم قال الدراوردي كنت اشترى الحبر اربعة ارطال بدرهم قال و مكث ابن شاهين بعد ذلك يكتب زمانا ما حدثنا بشيء توفي سنه خمس و ثمانين و ثلاثمائة و علامه نحرير صاحب فضائل بارعه مجدد دين سنه در مائه تاسعه جلال الدين سيوطي در رساله منتهى العقول كه در كتب وقفه جناب والد ماجد علامه احلمه الله دار الكرامه موجودست گفته منتهى الامم هذه الامم المحمديه علماءها كانبيا بنى اسرائيل و كفى منهم الخلفاء الاربعه و هم ابو بكر و عمر و عثمان و على و عمر بن عبد العزيز رضى الله عنهم و الائمه الاربعه الذين اخترعوا العلوم كاخترع على علم النحو و الخليل العروض و الشافعي اصول الفقه و الجرجاني المعاني و البيان منتهى الحفظ لابن جرير الطبرى فى روايته فى علم التفسير كان يحفظ كتبا حمل ثمانين بعيرا و حفظ ابن الانبارى فى كل جمعه الف كراس و حفظ ثلاثمائة الف بيت من الشعر استشهادا للنحو و كان الشافعي يحفظ من مره او نظره و ابن سينا الحكيم حفظ القرآن فى ليله واحده و أبو زرعه كان يحفظ الف الف حديث و الكل من بعض محفوظ احمد بن حنبل و البخارى حفظ عشره أى مائه الف حديث منتهى و حسين بن محمد الدياربكرى در سنه ۳۸۵ خمس و ثمانين و ثلاثمائة در تاريخ خميس گفته الحافظ ابو حفص عمر بن احمد بن شاهين البغدادى الحافظ المفسر صاحب التاليف و من كتبه

التفسير

ص: ۱۳۳

الف جزء و المسند الف و ثلاثمائة جزء و قسطلانی در مواهب لدنيه گفته و

قد روى ان آمنه آمنت به صلى الله عليه و سلم بعد موتها

فروى الطبرى بسنده عن عائشه ان النبى صلى الله عليه و سلم نزل الحجون كئيبا حزينا فاقام به ما شاء الله عز و جل ثم رجع مسرورا و قال سألت ربى فاحبب لى امى فأمنت بى ثم ردّها و رواه ابو حفص بن شاهين فى كتاب الناسخ و المنسوخ له و محمد بن عبد الباقي الزرقانى المالكي در شرح مواهب لدنيه گفته و رواه أى حديث عائشه هذا بنحوه ابو حفص بن شاهين الحافظ الكبير الامام المفيد عمر بن احمد بن عثمان البغدادى الثقه المامون سنه ثلاثمائة و ثلثين مصنفًا منها التفسير الكبير الف جزء و المسند الف جزء و ثلاثمائة جزء مات فى ذى الحجّه سنه خمس و ثمانين و ثلاثمائة فى كتاب الناسخ و المنسوخ له بعد أن اورد قبله حديث الزيادة و النهى عن الاستغفار و جعله منسوخا و روى بعده هذا الحديث

فقال حدّثنا محمّد بن الحسين بن زياد مولى الانصار حدّثنا احمد بن يحيى الحضرمى بمكه حدّثنا ابو غزيّه محمد بن يحيى الزهرى حدّثنا عبد الوهاب بن موسى الزهرى عن عبد الرحمن بن أبى الزناد عن هشام بن عروه عن ابيه عن عائشه ان النبى صلى الله عليه و سلم نزل الى الحجون كئيبا حزينا فاقام به ما شاء الله عز و جلّ ثم رجع مسرورا فقلت يا رسول الله نزلت الى الحجون كئيبا حزينا فاقمت به ما شاء الله ثم رجعت مسرورا قال سألت الله ربى فاحبب لى امى فأمنت بى ثم ردّها هذا لفظ ابن شاهين كما فى كتب السيوطى و غيرها و محمد بن محمد بن محمد الامير در رساله

اسانيد خود گفته اما تآليف ابن شاهين فمن طريق ابن حجر عن أبي محمد عبد الله بن محمد بن محمود البعلبي عن أبي عبد الله محمد بن ابراهيم بن المظفر الحسيني عن شمس الدين أبي الفرج بن أبي عمر عن أبي اليمن الكندي عن أبي محمد عبد الله بن عمر بن احمد بن شاهين عن ابيه أبي حفص عمر بن شاهين البغدادي المتوفى سنة (٣٨٥) قال السيوطي في منتهى العقول ما نصّه منتهى التصانيف في الكثره لابن شاهين صنّف ثلاثمائه وثلثين مصنّفًا منها التفسير الف جزء و المسند خمسة عشر مائه و التاريخ خمس مجلدات و مداد التصانيف الف قنطار و ثمانمائه قنطار و سبعة و سبعون قنطارا قال السيوطي هذا من كرامات طي الزّمان كالمكان من وراثه الاسراء و ليله القدر و مولوى صديق حسن خان در كتاب الجنه في الاسوه الحسنه بالسنه گفته فصل لم يختم الاجتهاد المطلق على الائمه الاربعه رح بل وجد بعدهم ايضا من بلغ رتبه الاجتهاد بالاطلاق عند السيوطي و الزّازي و اليافعي و الذهبي و النسائي و ابن حبان و أبي مصعب و قتيبه بن سعيد و قتاده و ابن خلكان و ابن طرازي و الخطيب و أبي زرعه و العراقي و السبكي و الطبري و داود الظاهري و أبي ثور و اللقاني المالكي و الشعرائي و علي الخواص و الشيخ الجيلاني و ابن العربي و الفقيه ابن زياد الشافعي و الامام محمد بن علي الشوكاني رح و غيرهم من العلماء كما تدلّ عليه كتبهم و انك لو جهرت بما في قلبك و لم تخف في الله لومه لائم لقلت انّ هولاء العلماء من اتباع الأئمه الذين يثبتون مذاهبهم بانواع

من الاقيسه و الاجتهادات كلهم مجتهدون كالأئمه الاربعه و امثالهم و يؤيد ذلك ما قال محمد بن مالك فيما نقل عنه الشعراني انه إذا كانت العلوم منحا الهيئه و اختصاصات لدنيّه فلا بدع ان يدّخر الله لبعض المتأخرين ما لم يطلع عليه احد من المتقدمين انتهى و لا شك ان العلوم و الفنون المتداوله كانت ناقصه في ذلك الزمان بالنسبه الى كمالها اليوم لاجتماع هذه التاليفات الغير المحصوره و التحقيقات الغير المعدوده التي لم تكن في عهدهم فلا- بدّ ان يكون علم المتأخر اوسع من علم المتقدم و يكون الاجتهاد في هذا الزمان ايسر منه في ذلك الزمان كما صرّح به جماعه من اهل العلم حتى ادّعى بعض الاكابر من الحنفيّه ان ثلث علمه جميع علم الشافعي قال ابن الامير رح و انما لم يدّعوا ذلك لان المطلوب هو الاجتهاد و قد فعلوه لا دعواه بلسانه فلا حاجه إليه مع ان في ادعائه اليوم فسادا عظيما من حيث ان المتعصبين لا يذرونه و لو كان ملاً قوّته فلذلك تركه كثير ممن بلغ رتبه الاجتهاد و لم يعدوا انفسهم من المجتهدين بل انتسبوا الى الأئمه و تزوّوا بزوّى المقلدين و لكن من لم يرهب من ان يلقي عليه الدهر دوائره او يجزّ عليه شرشره جهر به و ادعاه فمنهم ابو ثور كان اماما مجتهدا مستقلا قال النووي في تهذيب الاسماء هو صاحب مذهب مستقل و قال اليافعي في مرآه الجنان انه احد الاعلام برع في العلم و لم يقلد احدا و قال الذهبي هو الامام المجتهد المستقلّ و في اسماء الفقهاء كان اولاً- على مذهب أبي حنيفه ثم انتقل الى مذهب الشافعي ثم بلغ درجه الاجتهاد المستقلّ و شاع مذهبه

و كثر اتباعه و كان جنيد البغدادي اولا على مذهبه و كان اتباعه الى القرن الخامس و منهم محمد بن اسماعيل البخاري عدّه الرملي و غيره مجتهدا مستقلا و ما ذكره في اوصافه يدل على استقلاله و منهم داود الظاهري ذكره اللقاني في شرح الجوهره من المجتهدين المستقلين و عدّه العيني في شرح البخاري من اصحاب المذاهب المتبوعه قال القاضي ابن خلكان انه كان صاحب مذهب مستقل و تبعه جمع كثير يعرفون بالظاهريه و نحوه في تاريخ الياضي و ذكره ابو اسحاق الشيرازي في طبقاته من الائمة المتبوعين في الفروع و منهم ابن المنذر الحافظ النيسابوري كان علامه مجتهدا لا يقلد احدا و كان غايته في معرفه الاختلاف و الدليل و احتاج الى كتبه الموافق و المخالف و منهم الحسن بن سعد الحافظ الكبير كان علامه مجتهدا لا يقلد احدا و يميل الى اقوال الشافعي و منهم عبد الله بن وهب الفهري كان ثقه حجه حافظا مجتهدا لا يقلد احدا و منهم بقي بن مخلد القرطبي صاحب التفسير كان اماما علما قدوه مجتهدا لا يقلد احدا تعصبوا عليه لظهاره مذهب اهل الاثر فدفعهم عنه امير الاندلس محمد بن عبد الرحمن المرواني و استنسخ كتبه و قال لبقى انشر علمك قال بقي لقد غرست للمسلمين غرسا بالاندلس لا يقلع الا بخروج الدجال و منهم قاسم بن محمد بن سيّار مصنف كتاب الايضاح في الرد على المقلدين كان بارعا في الفقه اماما مجتهدا لا يقلد احدا و كان مذهبه الحجه و النظر و يميل الى مذهب الشافعي و لم يكن بالاندلس مثله في حسن النظر

و البصر كذا في تذكره الحفاظ و منهم الامام المفيد الكبير محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد البغدادي الواعظ المعروف بابن شاهين قال ابن ماكولا- و غيره ثقه مامون صنّف ثلاثمائه مصنّف كان لا يعرف الفقه و كان إذا ذكر له مذهب يقول انا محمّدي المذهب مات سنه خمس و ثمانين و ثلاثمائه و منهم ابو جعفر محمد بن جرير الطبري قال ابن خلكان كان من الائمة المجتهدين و لم يقلد احدا و كان ابن طرازي على مذهبه و قال اليافعي كان مجتهدا لا يقلد احدا قال السيوطي بلغ رتبه الاجتهاد و دون لنفسه مذهبها مستقلا و له اتباع قلدوه و افتوا بمذهبه يسمون الجريرييه از ملا حظّه اين عبارت ظاهرست كه ابن شاهين صاحب اجتهاد مطلقست و مثل ديگر اكابر اساطين و اجله ائمه دين يعنى ابو ثور و بخارى و داود ظاهري و ابن المنذر و حسن بن سعيد و عبد الله بن وهب فهري و بقى بن مخلد و قاسم بن محمد بن سيّار و محمد بن جرير طبري بوده و در اظهار حيازت اين فضيلت جميله و مرتبت جليله از لوم لائمين و عذل عاذلين خوفى در دل جسارت منزل نياورده و او امام مفيد كبير و محدث عراق و ثقه و مامونست و اجتهاد او از ارشاد او كه مى فرمود كه من محمدي المذهب ام ثابتست يعنى تابع احاديث و آثار مرويه از سرور مختار صلى الله عليه و آله الاطهار و معرض از اختيار عار تقليد و اتباع

فقهاء سنّیه عالی فخار بوده و عبد الکریم بن محمد السمعانی در انساب گفته ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن محمد بن ایوب بن ازداد بن سراح بن عبد الرحمن الواعظ الشاهینی المعروف بابن شاهین و کان اصله من مروالروود و نسب الی جدّه لامه احمد بن محمد بن یوسف بن شاهین الشیبانی من اهل بغداد کان ثقه صدوقا مکثرا من الحدیث له رحله الی العراقین و الحجاز سمع ابا القاسم البغوی و ابا حبيب البرنی و ابا بکر بن الباغندی و ابا بکر بن ابي داود و ابا عبد الله بن عقر و طبقتهم روى عنه ابنه عبيد الله و هلال بن محمد الحفاد و ابو بکر البرقانی و ابو القاسم الازهری و ابو محمّد الخلال و عبد العزيز الازجی و ابو القاسم التنوخی و ابو محمّد الجوهری و آخر من حدث عنه القاضي ابو الحسين بن المهدي بالله الهاشمی قال كتبت الحدیث و انا ابن احد عشر سنه و كانت ولادته فی صفر سنه سبع و تسعين و مائتين قال و اول سماعی فی سنه ثمان و ثلاثمائه و صنّف ثلاثمائه مصنّف و ثلاثين مصنّفا احدها التفسیر الكبير الف جزء و المسند الف و خمسمائه جزء و التاريخ مائه و خمسون جزء او الزهد مائه جزء و اول ما حدّث بالبصره سنه اثنتين و ثلاثين و ثلاثمائه و قال كتبت باربعمائه رطل حبر و قال حسبت ما اشتريت به الحبر الی هذا الوقت فكان سبعمائه درهم قال الراوی و هو ابو بکر محمد بن بن عمر الدراوردي كنّا نشترى الحبر اربعة ارطال بدرهم قال و قد

مكث ابن شاهين بعد ذلك يكتب زمانا و كان لحنانا لا- يعرف من الفقه قليلا و لا كثيرا و مات في ذى الحجة سنة خمس و ثمانين و ثلاثمائة انتهى ما في الانساب و لا يخفى ما في هذه العبارة و غيرها مما سيأتى من عدم معرفه ابن شاهين للفقه انما المراد به عدم معرفه فقه أبى حنيفه و الشافعى و امثالهما لا عدم معرفه فقه الحديث فلا عائبه فيه و كيف يظن عدم معرفه فقه الحديث بمثل هذا المحدث الجليل و يدل على ما قلنا قوله انا محمدي المذهب كما سبق نقله بل هو صاحب الاجتهاد المطلق كما صرح به الفاضل المعاصر في الاسوه الحسنه و اما كونه لحنانا فليس ذلك طعنا في وثوقه و اعتماده و عظمه شأنه فان اللحن في المحاورات كثيرا ما يتعمده العلماء بل ربما استنكروا التكلم على طريقه النحو إذا كان مخالفا للشائع المتداول على لسان العامه قال الياقعي في مرآه الجنان بترجمه الفراء قال قطرب دخل الفراء على الرشيد فتكلم بكلام لحن فيه مرّات فقال جعفر بن يحيى البرمكى انه قد لحن يا امير المؤمنين فقال الرشيد أ تلحن فقال الفراء يا امير المؤمنين ان طبايع اهل البدو الاعراب و طباع اهل الحضر اللحن فاذا تحفظت لم الحن و إذا رجعت الى الطبع لحت فاستحسن الرشيد قوله قلت و ايضا فان عادته المنتهين في النحو لا يتشدقون بالمحافظه على اعراب كل كلمه عند كل احد بل قد يتكلمون بالكلام الملحون تعمدا على جارى عادته الناس و انما يباليغ في التحرز و التحفظ عن اللحن في سائر الاحوال المبتدون اظهارا لمعرفتهم بالنحو و كذلك يكثرون

البحث و التكلم بما هم مترسمون به من بعض فنون العلم و يضرب لهم في ذلك مثل فيقال الاناء إذا كان ملآن كان عند حمله ساكنا و إذا كان ناقصا اضطرب و تخضخضن بما فيه و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در عبر في خبر من غير در سنه خمس و ثمانين و ثلاثمائه كفته ابو حفص بن شاهين عمر بن احمد بن عثمان البغدادي الواعظ المفسر الحافظ صاحب التصانيف واحدا و عيبه العلم توفي بعد الدار قطنى بشهر و كان اكبر من الدار قطنى بتسع سنين فسمع من الباغندى و محمد بن محدر و الكبار و رحل الى الشام و البصره و فارس قال ابو الحسين بن المهدي بالله قال لنا ابن شاهين صنف ثلاثمائه و ثلثين تصنيفا منها التفسير الكبير الف جزء و المسند الف و ثلاثمائه جزء و التاريخ مائه و خمسون جزءا قال ابن ابي الفوارس ابن شاهين ثقة مامون جمع و صنف ما لم يصنفه احد و قال محمد بن عمر الداودى كان ثقة لحنانا و كان لا يعرف الفقه و يقول انا محمدي المذهب و جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطى در طبقات الحفاظ كفته ابن شاهين الحافظ الامام المفيد الكبير محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان البغدادي صاحب الترغيب و التفسير الكبير الف جزء و المسند الف و ثلاثمائه جزء و التاريخ و الزهد و غير ذلك سمع الباغندى و البغوى و منه المالينى و البرقانى و جمع الابواب و الشيوخ و صنف ثلاثمائه و ثلثين مصنفًا قال ابن ماكولا و غيره ثقة مامون صنف ما لم يصنفه احد الا انه كان لحنانا و لا يعرف الفقه مات

فی ذی الحجّه سنه ۳۸۵ و شمس الدّین محمّد بن علی الداودی المالکی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین الامام الحافظ المفید الواعظ محدث العراق ابو حفص البغدادی صاحب الترغیب و التفسیر الکبیر الف جزء و المسند الف و ثلاثمائه جزء و التاریخ و الزّهد مائه جزء و غیر ذلك ولد سنه سبع و سبعین و مائتین و روى الحروف عن أبی بکر بن أبی داود و أبی بکر بن مجاهد و أبی بکر النقاش و احمد بن مسعود الزّهری بمصر سمع الباغندی و البغوی و منه المالینی و البرقانی و جمع الابواب و الشیوخ و صنّف ثلاثمائه و ثلثین مصنّفا قال ابن ماکولا و غیره ثقه مامون صنّف ما لم یصنّفه احد الا أنّه لحن و لا یعرف الفقه روى القراءات عنه الحسین بن علی الطنّاجیری مات فی ذی الحجّه سنه خمس و سبعین و ثلاثمائه ذکره شیخنا فی طبقات الحفّاظ نهایت متحیرم که ایا اولیای مخاطب و حید بعد سماع روایت ابن شاهین و ادراک فضائل مخیره و مناقب مبهره آن شیخ الاساطین چار و ناچار اعتراف بمزید صدق و دیانت و ورع و امانت و نهایت راست بازی و مجانبت از سقیفه سازی و آتش اندازی و حیل بازی مخاطب بازی می نمایند یا آنکه دست از تسنّن برداشته بغرض سراسر علز و مضض تصدیق و تایید و تصویب و تسدید آن تحریر مهیمن خرق عادت و کرامت ابن شاهین با جلالت را مبدّل بخرق و نزع و ملامت می سازند و حضرت او را از اوج منتهای کثرت تصنیف بمنتهای غفلت و ذهول سخیف می اندازند فنعود باللّٰه من الحور بعد الکور و من الانهماک فی الحیف و الجور و الایغال فی مهامه العسف البعید الغور

۵- ابن بطه عبرى

وجه پنجم از وجوه ردّ و ابطال و توهين زعوم مهين مخاطب فطين آنکه ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطه العبرى البطلی حديث تشبيه را روايت نموده چنانچه محمد بن يوسف الكنجى الشافعى در كفايه الطالب فى مناقب على ابن أبى طالب كه بعنايت منعم خلّاق نسخه آن در سفر عراق بدست عبد مفتاق افتاد و از ان بسيارى از احاديث انتخاب كردم و درين زمان ميمنت اقتران نسخه آن از سرّ من راى بعض اجله مروّجين آثار اهل بيت اصطفوا عليهم آلاف التّحيه و الثّنا نويسانیده فرستادند و منت عظيم برين حقير نهادند گفته الباب الثالث و العشرون فى تشبيه النّبى صلّى الله عليه و سلّم على بن أبى طالب بآدم عليه السّلام فى علمه و أنّه مثله بنوح فى حكّمته و مثله بابراهيم خليل الرحمن فى حلمه اخبرنا ابو الحسن بن المقير البغدادى بدمشق سنه اربع و ثلثين و ستمائه

عن المبارك بن الحسن الشهرزورى اخبرنا ابو القاسم بن البسرى اخبرنا ابو عبد الله العبرى اخبرنا أبو ذرّ احمد بن محمد الباغندى حدّثنا أبى عن مسعر بن يحيى التّهدى حدّثنا شريك عن ابن اسحاق عن ابيه عن ابن عباس قال بينما رسول الله صلّى الله عليه و سلّم قال من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى حكّمته و الى ابراهيم فى حلمه فليُنظر الى على بن أبى طالب انتهى فثبت بروايه ابن بطه بتّه انّ الانكار و الجحود ناش من قلّه الحياء و عدم الخفر المحمود و ان هذا الصنيع الفطيع من غرائب الدهور و عجائب الشرور معدود و ان نفى كون هذا الحديث من روايات السّنيه كذب ليس لشناعته حدّ محدود فلا يجترع

عليه الأ- المتواضع الجلع الحقود و المتعصب المتحامل الشاحن العنود و المكابر المجادل الضاغن الكنود و مخفى نماند كه ابن بطه از اكابر محدثين مشهورين و اجله فقهای محققين و مهرة حذاق سابقين و افاخم زهاد و اعظم عباد بارعینست و تصانیف او را ائمه قوم بحسن و افاده موصوف می سازند و کرامت استجابت دعوت برای او ثابت می سازند ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی در کتاب الانساب بنسبت بطی گفته ابو عبد الله عیید الله بن محمّد بن محمّد بن حمدان بن بطه العکبری البطی من اهل عکبرا كان اماما فاضلا عالما بالحديث و فقهه اكثر من الحديث و سمع جماعه من اهل العراق و كان من فقهاء الحنابلة صنّف التصانیف الحسنه المفیده حدّث عن أبي القسم البغوی و أبي محمّد بن صاعد و أبي بكر عبد الله بن زياد النيسابوری و أبي طالب احمد بن نصر الحافظ و أبي ذرّ بن الباغندی و جماعه كثيره من العراقيين و الغرباء و سافر الكثير الى الشام و البصره و غيرهما من البلاد روى عنه ابو الفتح محمّد بن أبي الفوارس الحافظ و ابو على الحسن بن شهاب العکبری و عبد العزيز بن على الازجی و ابراهيم بن عمر البرمکی و جماعه سواهم من اهل بلده و الغرباء و حکى أنه لما رجع من الرحله لزم بيته اربعين سنه فلم ير يوما في سوق و لا رثي مفطرا الا في يوم الاضحى و الفطر و كان أمّارا بالمعروف و لم يبلغه خبر منكر الا- غيره و تكلم ابو الحسن الدار قطنی في سماعه كتاب السنين لرجاء بن المرجا فانّ ابن بطه كان يرويها عن حفص بن عمر الاردبيلي و حکى ابن حفص ان اياه

لم يسمع من رجاء شيئا و كان يصغر عن السماع عنه و تكلموا في روايته عن أبي القسم البغوي المعجم ايضا و مات بعكبرا في المحرم سنة سبع و ثمانين و ثلاثمائة و دفن يوم عاشورا قلت و زرت قبره بعكبرا و نیز بسمعانی در انساب در نسبت حنبلی گفته و اشتهر بهذه النسبه جماعه منهم ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطه العكبري الحنبلي من اهل عكبرا صنّف التصانيف و كان فاضلا زاهدا حدث عن أبي القسم البغوي و أبي بكر بن أبي داود روى عنه ابو محمد الحسن بن علي الجوهري و ابو اسحاق ابراهيم بن احمد البرمكي و غيرهما زرت قبره بعكبرا و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني در تراجم الحفاظ گفته عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان العكبري المعروف بابن بطه ذكره في نسبه البطي و قال بفتح الباء المؤخّده و الطاء المشدّده المكسوره هذه النسبه الى بطه و هو لقب لبعض اجداد المنتسب إليه و هو ابو عبد الله عبيد الله بن محمّد بن محمّد بن حمدان بن بطه العكبري البطي من اهل عكبرا كان اماما فاضلا عالما بالحديث و فقهه اكثر من الحديث و سمع جماعه من اهل العراق و كان من فقهاء الحنابلة صنّف التصانيف الحسنه المفيده حدث عن أبي القسم البغوي و أبي محمّد بن صاعد و أبي بكر عبد الله بن زياد النيسابوري و أبي طالب احمد بن نصر الحافظ و أبي ذرّ بن الباغندي و جماعه كثيره من العراقيين و الغرباء و سافر الكثير الى البصره و الشام و غيرهما من البلاد روى

عنه ابو الفتح محمّد بن أبى الفوارس الحافظ و ابو علىّ الحسن بن شهاب العكبرىّ و عبد العزيز بن علىّ الازجى و ابراهيم بن عمر البرمكىّ و جماعه سواهم من اهل بلده و الغرباء و حكى أنّه لما رجع من الرّحله لزم بيته اربعين سنه فلم ير يوما منها فى سوق و لا- رثى مفطرا الاّ فى يوم الاضحى و الفطر و كان أمارا بالمعروف و لم يبلغه خبر منكر الاّ غيّره و تكلمّ ابو الحسن الدّار قطنى فى سماعه كتاب السنن لرجاء بن مرجا فانّ ابن بطّه كان يرويها عن حفص بن عمر الاردبيلى و حكى ابن حفص أنّ اياه لم يسمع من رجاء شيئا و كان يصغر عنه و تكلمّوا فى روايته عن أبى القاسم البغوى المعجم ايضا و مات بعكبرا فى المحرّم سنه سبع و ثمانين و ثلاثمائه و دفن يوم عاشوراء قلت زرت قبره بعكبرا انتهى كلامه فى نسبه البطّى ثم اعاد ذكره فى نسبه الحنبلى و قد مرّ تحقيقها فى ترجمه الامام احمد بن محمد بن حنبل فقال و اشتهر بهذه النسبه جماعه منهم ابو عبد الله عبيد الله بن محمّد بن محمّد بن حمدان بن بطه العكبرىّ الحنبلى من اهل عكبرا صنّف التّصانيف و كان فاضلا زاهدا حدّث عن أبى القاسم البغوى و أبى بكر بن أبى داود روى عنه ابو محمّد الحسن بن علىّ الجوهرى و ابو اسحاق ابراهيم بن احمد البرمكىّ و غيرهما انتهى قلت ذكره ابن ناصر الدّين فى طبقات الحفاظ و لم يذكره الذهبى و علاوه برين مناقب و مفاخر و محامد و ماثر ابن بطه كه امام فاضل و عالم بالحديث و فقيه و زاهد و صاحب تصانيف حسنه مفيدة است حضرت او از مشايخ اجازة علامه سيوطى كه مجدّد دين سنه در مائه

تاسعه است می باشد چنانچه سیوطی در رساله زاد المسیر فی الفهرست الصغیر که نسخه آن در کتب وقفیه جناب والد ماجد
أعلى الله مقامه فی دار الكرامه موجودست گفته مختصر الحزقی انبانی به قاضی الحنابلہ عزّ الدّین ابراهیم بن نصر الله الكنانی و
ابن خاله الشهاب احمد بن الجمال عبد الله الحنبلی و البدر محمّد بن شیخ الاسلام أبی الفضل بن حجر و ابو بكر بن علی بن
موسی الحارثی المکی و الكمال محمّد بن عبد الرحمن القلیوبی کلّهم عن أبی بكر بن الحسین المراغی عن أبی العباس الحجاج
عن احمد بن یعقوب المارستانی عن أبی المعالی محمّد بن النّحاس عن أبی القسم علی بن احمد البسری عن أبی عبد الله عیید
الله بن محمّد بن حمدان بن بطّه إجازة انا المؤلف سماعا تصانیف ابن بطّه بهذا السند إلیه إجازة و واضح و ظاهرست که علامه
سیوطی از مشایخ اجازة والد مخاطب ناقدست که حضرت او افتخارا و ابتهاجا حمد الهی باتصال سند خود بمشایخ سبعة که
سندشان منتهیست بسیوطی و شیخ زکریا بجا می آرد پس ابن بطه از مشایخ شیخ اجازة والد مخاطب جامع المحامد باشد اما
اینکه سیوطی از مشایخ اجازة شیوخ والد مخاطبست پس بیانش آنکه شاه ولی الله والد مخاطب در رساله ارشاد الی مهمّات
الاسناد گفته فصل قد اتصل سندی و الحمد لله بسبعة من المشایخ الجله الكرام الائمة القاده الاعلام من المشهورین بالحرمین
المحترمین المجمع علی فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی و الشیخ عیسی المغربی الجعفری و الشیخ محمّد
بن محمّد بن سلیمان الرّدانی المغربی و الشیخ ابراهیم بن حسن الکردی المدنی

و الشيخ حسن بن علي العجمي المكي و الشيخ احمد بن محمد النخلي المكي و الشيخ عبد الله بن سالم البصري ثم المكي و لكل واحد منهم رساله جمع هو فيها او جمع له فيها اسانيده المتنوعه في علوم شتى اميا البابلي فاجازني بجميع ما في منتخب الاسانيد الذي جمعه الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردي عن ابيه و عن مشايخه الثلثه الذين سردنا اسماءهم بعد ابيه كلهم عن البابلي و اما الشيخ عيسى فناولني مقاليد الاسانيد تاليفه شيخنا ابو طاهر و اجازني جميع ما فيه ابو طاهر عن الاربعة المذكورين عنه اما ابن سليمان فاجازني بجميع ما في صله الخلف تاليفه شيخنا ابو طاهر مشافهه عن المصنف مكاتبه ح و اجازني بجميع ما فيه ولده محمد وفد الله عنه ح و اجازني بجميعه السيد عمر ابن بنت الشيخ عبد الله بن سالم عن جدّه عنه و اما الكردي فاخبرني بجميع الامم تاليفه سماعا عليه ابو طاهر بقراءته على ابيه المذكور و اما العجمي فالف الشيخ تاج الدين الدهان رساله بسط فيها اسانيده اجازني بجميع ما رواه العجمي ابو طاهر عنه و كان ابو طاهر قارى دروسه و اخصّ تلامذته و قرأ عليه السنّه بكمالها ح سمعت من الشيخ تاج الدين القلعي الحنفي مفتي مكه اوائل السنّه و شيئا من مسند الدارمي و موطأ محمد و آثاره و اجازني بسائرهما و بجميع ما تصحّ له روايته عن العجمي اما النخلي فله رساله جمع فيها اسانيده اجازني بها ابو طاهر عنه ح ناولنيها الشيخ عبد الرحمن النخلي ابن الشيخ احمد المذكور

و اجازنى بها عن ابيه و اما البصرى فالف ولده الشيخ سالم رساله اجازنى بها و بجميع ما تصح له روايته السيد عمر عن جده
الشيخ عبد الله المذكور و سمعت عنه اوائل الكتب ح اجازنى ابو طاهر عنه و قد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بكماله
عند قبر النبي صلى الله عليه و سلم و قرأ عليه شمائل الترمذى بكماله الا حديث سمر النساء فانه سمعه منه فصل سند هؤلاء
المشايخ السبعة ينتهى الى الامامين الحافظين القدوتين الشهيرين بشيخ الاسلام زين الدين زكريا و الشيخ جلال الدين السيوطى
اما البابلى فروى عن جماعه منهم السالم السهورى عن النجم الغيطى عن الزين زكريا و منهم سليمان بن عبد الدائم البابلى عن
الجمال يوسف بن زكريا عن والده الزين زكريا و منهم الفوز على بن يحيى الزيدى عن الشهاب احمد بن محمد الرملى عن
الزين زكريا و منهم الشيخ محمد حجازى الواعظ عن الغيطى عن الزين زكريا و منهم البرهان اللقانى عن الشمس محمد بن
احمد بن محمد الرملى عن والده عن الزين زكريا و منهم احمد بن عيسى بن جميل عن على بن ابي بكر القرافى عن الجلال
السيوطى و منهم ابو بكر بن اسماعيل عن ابراهيم بن عبد الرحمن العلقمى عن الجلال السيوطى و للبابلى مشايخ كثيرين غير
هؤلاء ينتهون الى دينك الامامين و اما الشيخ عيسى فروى عن جماعه منهم ابو الارشاد نور الدين على بن محمد الاجهورى عن
على بن ابي بكر القرافى عن الجلال السيوطى

و منهم شهاب الدّين احمد بن محمّد الشهير بالخفّاجي عن البرهان ابراهيم بن أبي بكر العلقمي عن الجلال السيوطي و منهم ابو الحسن علي بن محمد البصري و هو غير الاجهوري عن سالم السنهوري عن النجم الغيطي عن شيخ الاسلام الزين زكريا و منهم الشيخ سلطان المزاحي عن الشيخ احمد بن خليل السبكي عن النجم الغيطي عن الزّين زكريا و اما ابن سليمان فروي عن جماعه منهم شيخ الاسلام ابو عثمان سعيد بن ابراهيم الجزائري عرف بقدوره عن أبي عثمان سعيد بن احمد المقرئ عن الحافظ أبي الحسن عليّ بن هارون و أبي زيد عبد الرّحمن بن علي بن احمد العاصمي الشهير بسفيان عن الشيخ الزين زكريا و هذا اسناد مغربي و منهم شيخه المعمر ابو مهدي السجستاني عن المنجور عن النجم الغيطي عن الزين زكريا و منهم ابو الارشاد علي بن محمد الاجهوري و قاضي القضاء احمد بن محمد الخفاجي كلاهما عن الشمس محمد بن احمد الرّملي عن الشيخ زكريا و منهم السّيراج عمر الجامي و الشيخ بدر الدّين الكرخي و الشمس محمد بن احمد العلقمي جميعا عن الزين زكريا و الجلال السيوطي و اما الكرديّ فعن الشيخ احمد القشاشي روى بالاجازه العامّه عن الشمس الرّملي عن الزين زكريا و اكثر اخذه قراءه و سماعا و مشافهه عن الشيخ احمد الشناوي روى عن جماعه منهم ابوه علي بن عبد القدوس عن الشيخ احمد بن حجر المكيّ و الشيخ عبد الوهاب الشعراوي كلاهما عن الزين زكريا و عن الشيخ محمد بن أبي الحسن البكري عن والده عن الزّين زكريا و عن الشمس محمد بن احمد الرّملي عن والده عن الزّين زكريا و عن الزّين

زكريا بلا واسطه و عن الشيخ حسين ولد يحيى عن الجلال السيوطى و روى الكردى ايضا عن الشيخ سلطان بن احمد بن سلامه اخذ عن جماعه منهم الشيخ نور الدين على الزيدى و شهاب الدين خليل السبكي و سالم السنهورى و هو من اقران البابلى و اما العجيمى فله مشايخ كثيرون سماهم لى ابو طاهر و لنكتف منها على اشهرهم منهم القشاشى عن الشناوى عن والده عن الشعراوى عن زكريا و عن الشناوى عن الحسن الانجهى عن الجلال السيوطى و منهم البابلى و الشيخ عيسى المغربى و الامام زين العابدين بن عبد القادر الطبرى و اما النخلى فروى عن جماعه منهم البابلى و عيسى و الكردى و قد ذكرنا اسانيدهم و منهم المنصور الطوخى المصرى عن الشيخ سلطان المزاحى و منهم الشيخ محمد بن علاءن المكى عن جماعه من اهل مكه و غيرهم و اما البصرى فمشايخه هم مشايخ النخلى و اكثر الاخذ عن البابلى و عيسى و ابن سليمان و الكردى و قد سردنا اسانيدهم و خود شاه صاحب در رساله اصول حديث گفته بايد دانست كه اين فقير اين علم و جميع علوم را محض از خدمت والد ماجد خود اخذ کرده است و بعضى كتب اين علم را مثل مصاييح و مشكاه و مسوى شرح موطأ كه از تصانيف ايشانست و حصن حصين و شمائل ترمذى از خدمت ايشان قراءه و سماعا بتحقيق و تفتيش اخذ نموده و قدرى از اوائل صحيح البخارى نيز بطريق درايت از ايشان شنیده و صحيح مسلم و ديگر صحاح سته را بر ايشان

سماع غیر منتظم دارد باین نحو که بحضور ایشان طلبه علم می خواندند و این فقیر هم حاضر می بود و تحقیقات و تنقیحات ایشان را می شنید تا آنکه ملکه معتد بها در فهم معانی احادیث و در ادراک دقائق اسانید بفضلہ تعالی حاصل شد بعد از ان بنا بر رسم اجازت از یاران عمدۀ ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلّتی و خواجه محمد امین ولی اللّهی نیز حاصل کرد و شاه محمد عاشق پهلّتی در سماع و قراءه بر شیخ ابو طاهر قدس سرّہ و دیگر مشایخ حرّمین محترمین شریک و رفیق حضرت ایشان بودند و حضرت ایشان اول در دیار خود بعضی کتب حدیث مثل مشکاه و صحیح بخاری بخدمت والد بزرگوار خود گذرانیده بطریق درایت اخذ این علم فرموده بودند و سند ایشان بواسطه میر محمد زاهد تا ملا جلال الدین دوانی می رسد و سند حدیث ایشان در اوائل نمودج العلوم بتفصیل مذکورست و نیز حضرت والد ماجد فقیر از حاجی محمد افضل که صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل نموده بودند و سند ایشان نیز در رسائل ایشان مذکورست آخر حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مکه معظمه از اجلّ مشایخ حرّمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفتند و بیشتر استفاده ایشان از جناب حضرت شیخ ابو طاهر مدنی قدس سرّہ بود که که یگانۀ عصر خود بودند درین باب رحمہ اللّہ علیہ و علی اسلافه و مشایخه و از حسن اتفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سرّہ سند مسلسل دارند بصوفیان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو آنّہ اخذ عن ایہ الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشّناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدّوس الشّناوی و ایضا عن الشیخ محمد بن

أبي الحسن البكري و ايضا عن الشيخ محمد بن احمد الرملى و ايضا عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هولاء كلهم من اجله المشايخ العارفين بالله و الشيخ عبد القدوس عن الشيخ ابن حجر المكى و عن الشيخ عبد الوهاب الشعراوى و هما عن شيخ الاسلام زين الدين زكريا الانصارى و الشيخ محمد بن البكرى عن والده العارف بالله أبى الحسن البكرى و هو عن الشيخ زين الدين زكريا و كذلك الشيخ محمد الرملى عن والده و عن الزين زكريا و اما الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشيخ جلال الدين السيوطى و نیز شيخ ابو طاهر قدس سره از شيخ حسن عجمى اخذ و استفاده نمودند و شيخ عجمى شاگرد شيخ عيسى مغربى شاگرد شيخ محمد بن العلاء البابلى شاگرد شيخ سالم سنهورى و سالم سنهورى از شيخ نجم الدين غنيطى فرا گرفته و نجم الدين غنيطى از شيخ الاسلام زين الدين زكريا انصارى اخذ نموده و نیز شيخ عيسى مغربى بوسائط بسيار از شيخ جلال الدين سيوطى اخذ کرده و نیز حضرت ابو طاهر از شيخ احمد نخلى كه اعلم عصر خود در مکه بودند اخذ کردند و شيخ احمد نخلى از شيخ سلطان مزاحى و ایشان از شهاب الدين خليل سبكى و ایشان از شيخ محمد مقدسى و ایشان از شيخ زين الدين زكريا و نیز حضرت شيخ ابو طاهر از شيخ عبد الله بن سالم بصرى اخذ نموده اند و ایشان از اقران شيخ احمد نخلى بودند و از مشايخ شيخ احمد نخلى اخذ کردند و نیز شيخ ابو طاهر از شيخ محمد بن محمد بن سليمان مغربى بالجمله هر يك از اين عزيزان بدو واسطه يا سه واسطه بطرق كثيره و شجره ملتفه بشيخ زين الدين زكريا و شيخ جلال الدين

سیوطی و شمس الدین سخاوی و عبد الحق سنباطی و سید کمال الدین محمد بن حمزه الحسینی می رسند و هر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینها دائر و سائر و اسانید اینها در آفاق مشهور و معروفست

۶-حاکم

وجه ششم از وجوه ابطال زعم مخاطب با کمال آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبّی الطهمانی المعروف بالحاکم حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه موفق بن احمد ابو المؤید المعروف باخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد نقل حدیثی باین اسناد اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاة اسماعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا احمد بن حسین البیهقی گفته و بهذا الاسناد عن احمد بن الحسين هذا

اخبرنا ابو عبد الله الحافظ فی التاريخ حدّثنا ابو جعفر محمد بن سعید حدّثنا محمد بن مسلم بن واره حدّثنا عبد الله بن موسى العبسی حدّثنا ابو عمر الازدی عن ابي راشد الجبرانی عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى يحيى بن زكريّا في زهده و الى موسى بن عمران في بطشه فلينظر الى علي بن ابي طالب قال احمد بن الحسين البیهقی لم اكتبه الا بهذا الاسناد و الله اعلم فهذا نقل الناقد الحاکم و هو بحمد الله لعروق الاشتباه و الالتباس حاسم و لبنیان الانكار الجالب للخسار هادم و لظهور المجترئين على الابطال و الادغال قاصم و لحبائل المسؤلین و الخادعين المماذقين فاصم و لأشراك الملبّسين و المدلّسين خارم و لفخاخ المشكّكين

والمؤهين جازم و مخفی نماند که تاریخ نيسابور حاکم که حديث تشبيه را در آن نقل نموده از کتب ممدوحه معتمده معتبره و اسفار جليله القدر معروفه مشهوره است عبد الوهاب بن علي السبكي در طبقات شافعيه که گفته قد كانت نيسابور من اجلّ البلاد و اعظمها لم يكن بعد بغداد مثلها و قد عمل لها الحافظ ابو عبد الله الحاکم تاريخا خضع له جهابذه الحفّاظ و هو عندی سيّد التواريخ و تاريخ الخطيب و ان كان ايضا من محاسن الكتب الاسلاميه الا انّ صاحبه طال عليه الامر و ذلك لان بغداد و ان كانت في الوجود بعد نيسابور الا ان علماءها اقدم لانها كانت دار علم و بيت رياسه قبل ان يرتفع اعلام نيسابور ثم ان الحاکم قبل الخطيب بدهر و الخطيب جاء بعده فلم يات الا و قد دخل بغداد من لا يحصى عددا فاحتاج الي نوع من الاختصار في تراجمهم و اما الحاکم فاكثر من يذكره من شيوخه او شيوخ شيوخه او ممّن تقارب من دهره لتقدم الحاکم و تاخر علماء نيسابور فلما قلّ العدد عنده كثر المقال و اطال في التّراجم و استوفاهما و للخطيب واضح العذر الذي ابدناه و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون گفته تواريخ نيسابور منها تاريخ الامام أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النيسابوري المتوفى سنه خمس و اربعمائه و هو كبير اوله الحمد لله الذي اختار محمّد الخ قال ابن السبكي في طبقاته و عندی سيّد الكتب الموضوعه للبلاد فاكثر من يذكره من اشياخه او اشياخ اشياخه و غايت فضل و جلاله و نهايت نقد و مهاره و اقصای حذق و براعت و علو مقام و سمو

رتبه و عظمت محل و رفعت شان حاكم بسبب كمال وضوح و ظهور حاجت تبين و توضيح وفاقت ايضاح و تشریح ندارد شمس الدين احمد المعروف بابن خلکان در وفيات الأعيان گفته ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم الضبي الطهماني المعروف بالحاكم النيسابوري الحافظ المعروف بابن البيع امام اهل الحديث في عصره و المؤلف فيه الكتب التي لم يسبق الي مثلها كان عالما عارفا واسع العلم تفقه على أبي سهل محمد بن سليمان الصعلوكي الفقيه الشافعي و قد تقدم ذكره ثم انتقل الى العراق و قرأ على أبي علي بن أبي هريره الفقيه و قد تقدم ذكره ايضا ثم طلب الحديث و غلب عليه فاشتهر به و سمعه من جماعه لا- يحصون كثره فان معجم شيوخه يقرب من الفى رجل حتى روى عن عاص بعده لسعه روايته و كثره شيوخه و صنف في علومه ما يبلغ الفا و خمسمائه جزء منها الصحيحان و العلل و الامالى و فوائد الشيوخ و امالى العشيات و تراجم الشيوخ و اما ما تفرد باخراجه فمعرفة علوم الحديث و تاريخ علماء نيسابور و المدخل الى علم الصحيح و المستدرک على الصحيحين و ما تفرد به كل واحد من الامامين و فضائل امام الشافعي رضى الله عنه و له الى العراق و الحجاز رحلتان و كانت الرحله الثانيه سنه ستين و ثلاثمائه و ناظر الحفاظ و ذاكر الشيوخ و كتب عنهم ايضا و باحث الدار قطنى فرضيه و تقلد القضاء بنيسابور فى سنه تسع و خمسين و ثلاثمائه فى ايام الدوله السامانيه و وزاره أبى نصر محمد بن عبد الجبار العتبي و قلد بعد ذلك قضاء جرجان فامتنع و كانوا ينفذونه فى رسائل الى

ملوك بني بويه و كانت ولادته فى شهر ربيع الاول سنة ٣٢١ احدى و عشرين و ثلاثمائه بنيسابور و توفى بها يوم الثلاثاء ثالث صفر سنة خمس و اربعمائه و قال الخليلى فى كتاب الارشاد توفى سنة ثلث و اربعمائه رحمه الله تعالى و سمع الحديث فى سنة ثلثين و املى بما وراء النهر سنة خمس و خمسين و بالعراق سنة سبع و ستين و لازمه الدار قطنى و سمع منه ابو بكر القفال الشاشى و انظارهما و حمدويه بفتح الحاء المهملة و سكون الميم و ضم الدال المهملة و سكون الواو و فتح المثناة من تحتها و بعدها هاء ساكنه و البيع بفتح الباء الموحدة و كسر الياء المثناة من تحتها و تشديدها و بعدها عين مهملة و انما عرف بالحاكم لتقلده القضاء و عماد الدين ابو الفداء اسماعيل بن على در تاريخ خود در وقائع سنة خمس و اربعمائه كفته و فيها توفى الحافظ محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم الضبى الطهمانى المعروف بابن الحاكم النيسابورى امام اهل الحديث فى عصره و المؤلف فيه الكتب التى لم يسبق الى مثلها سافر فى طلب الحديث و بلغت عدّه شيوخه نحو الفين و صنف عدّه مصنفات منها الصحيحان و الامالى و فضائل الشافعى و انما عرف ابوه بالحاكم لانه تولى القضاء بنيسابور و عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى در تتمه المختصر در وقائع سنة اربع و اربعمائه كفته و فيها توفى الحافظ محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم الضبى الطهمانى المعروف بابن الحاكم النيسابورى امام اهل الحديث فى عصره و المؤلف فيه ما لم يسبق إليه سافر فى طلب الحديث و بلغت شيوخه

الفين و له الصحيحان و الامالى و فضائل الشافعى عرف ابوه بالحاكم لتوليه القضاء بنيسابور و عبد الله بن اسعد يافعى در مرآه الجنان در وقائع سنه خمس و اربعمائه گفته فيها الامام الكبير الحافظ الشهير ابو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاكم بن البيهقي النيسابورى امام اهل الحديث فى وقعته كتب عن نحو الفى شيخ و برع فى معرفه الحديث و فنونه و صنّف التصانيف و تفقّه على الامام أبى سهل الصّيعى الفقيه الشافعى و لازمه الدّار قطنى و سمع منه الامام ابو بكر القفال الشاشى و غيره من الأئمّه و عبد الغافر بعد اطناب در مدح حاكم و ذكر فضائل و محاسن او در ذيل تاريخ نيسابور حلى ما نقل عنه گفته مضى الى رحمه الله تعالى و لم يخلف بعده مثله فى ثامن صفر سنه خمس و اربعمائه و محمد بن عبد الباقي الزرقانى المالكى در شرح مواهب اللدنيه گفته الحاكم الامام الحافظ الكبير محمّد بن عبد الله الضبّى ابو عبد الله النيسابورى الثقه الثبت المجمع على صدقه و معرفته بالحديث حقّ معرفته اكثر الرّحله و السماع حتى سمع بنيسابور من نحو الف شيخ و فى غيرها اكثر ولد سنه احدى و عشرين و ثلاثمائه و مات بنيسابور سنه خمس و اربعمائه و تصانيفه نحو خمسمائه قاله الذهبى او الف قاله عبد الغافر الفارسى و قال غيرهما الف و خمسمائه و عنه شربت ماء زمزم و سألت الله ان يرزقنى حسن التصنيف و شيخ عبد الحق در رجال مشكاه گفته الحاكم هو ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدون بن نعيم بن الحكم الضبى النيسابورى

المعروف بابن اليبغ من اهل الفضل و العلم و المعرفة في العلوم المتنوعه كان فريد عصره و وحيد وقته خاصه في علوم الحديث و له فيها المصنفات الكبيره و الغريبه العجيبه قدم بغداد في شبويه و كتب بها عن علي بن السيماك و احمد بن سليمان النجار و ابي سهل بن زياد و دعلج بن احمد و غيرهم ثم وردھا و قد غلب شبويه فحدث بها عن ابي العباس الاصم و ابي علي الحافظ و محمد بن صالح بن هاني و غيرهم روى عنه الدار قطني و محمد بن الفوارس و كان ثقه ولد سنه احدى و عشرين و ثلاثمائه و اول سماعه سنه ثلثين و ثلاثمائه و مات بنيسابور سنه خمس و اربعمائه رحمه الله عليه و مولوى صديق حسن معاصر در اتحاف النبلا گفته محمّد بن عبد الله بن محمّد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبي الطهماني الحاكم النيسابوري الحافظ المعروف بابن اليبغ امام اهل حديث بود در عصر خود و در ان كتابها تاليف کرده كه مثل آن مسبوق نشده عالم عارف واسع العلمست تفقه بر ابي سهل محمّد بن سليمان صعلوكي کرده بعراق آمد و بر ابي علي بن ابي هريره فقيه قراءت نمود و طلب حديث فرمود و حديث بروي غالب شد و بدان شهرت يافت حديث را از جماعتي كثير لا تحصي شنیده معجم شيوخ او بدو هزار كس مي رسد از كسي كه بعد او زنده ماند هم راويست بناير سعت روايت و كثر شيوخ تصانيفش در علوم بيك هزار و پانصد جزو مي رسد منها الصحيحان و العلل و الامالي و فوائد الشيوخ و امالي العشيات و تراجم الشيوخ و آنچه باخراج آن متفرد گشته معرفت حديث و تاريخ

علماء نيسابور و المدخل الى علم الصّحيح و المستدرک علی الصحیحين و ما تفرّد به كلّ واحد من الامامين و فضائل امام شافعیست او را بسوی حجاز و عراق دو رحلتست رحلت ثانيه در سنه ستين و ثلاثمائه بود با حفاظ مناظره کرده و با شیوخ مذاکره نموده و از آنها نوشته و با دار قطنی مباحثه نموده و وی آن را پسندیده خلیلی در کتاب الارشاد گفته حدیث در سنه ثلاثين شنیده و املا در ماوراء النهر در سنه خمس و خمسين نموده و در عراق بسنه سبع و ستين و دار قطنی لازم او گردیده ابو بکر قفال شاشی و انظار او از وی راوی اند قاضی نيسابور شده بود در سنه تسع و خمسين در ایام دولت سامانیّه و وزارت ابي النصر محمد بن عبد الجبار العتبی بعده قاضی جرجان گشته ممتنع شد در بستان المحدثين گفته حاکم او را از آن گویند که قاضی شده بود و طهمانی نسبت بیکی از اجداد اوست که طهمان نام داشت و ابن البیع بفتح موجه و تشدید تحتیه از آن خوانند که یکی از اجداد او بیع بود بیع را در لغت هندی بیوپاری نامند تولد او در سنه ۳۲۱ هجری و عشرين و ثلاثمائه در نيسابور بوده در صغر سن طلب علم حدیث نمود پدر و ماموی او او را برین کار ترغیب و تقیید می کردند پدرش مسلم را دیده بود و او از پدر خود روایت دارد و از ابو العباس اصم و ابو عبد الله الاخرم و ابو العیّاس بن محبوب و ابو عمرو بن السمّاک و ابو علی نيسابوری و دیگر اجله علمای این فن و ابو ذر هروی صاحب روایت بخاری و ابو یعلی خلیلی و ابو القاسم قشیری و بیهقی و دیگر اساتذّه این صنعت از وی روایت نموده اند گویند در زمان وی چهار کس در مملکت اسلام سرآمد محدثین بودند دار قطنی در بغداد

و حاکم در نيسابور و ابن منده در اصفهان و عبد الغنی در مصر در میان اینها محققین اهل حدیث چنین حکم کرده اند که دار قطنی در معرفت علل ممتاز و مستثنی بود و حاکم در فن تصنیف و ترتیب دخل تمام داشت و ابن منده در کثرت احادیث و معرفت واسعہ متفوق بود و عبد الغنی را در معرفت اسباب تبحر زائدست وفاتش عجیب طور واقع شد روزی در حمام در آمد و غسل بر آورد چون از آنجا بر آمد آهی کشید و جان داد هنوز لنگ بسته بود و جامها نپوشیده و این واقعه در ماه صفر سنه خمس و اربعمائه رو داده بعد از وفات بخواب دیدند می گفت نجات یافتم پرسیدند در چه چیز گفت در نوشتن حدیث انتهی آری حدیث همچین چیزست که نوشتن او نجات می بخشد تا بخواندن و روایت کردن و رسانیدنش بمردم و خود بر آن عمل نمودن چه رسد اللهم اجعلنا منهم و احشرنا فی زمرتهم بجاه صاحب الحدیث صلی الله علیه و سلم و ارزقنا شفاعته یوم القیامه آمین حمدویه بفتح حا و سکون میم و ضم دال و سکون واو و فتح یاست قاله ابن خلکان و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر در جامع الاصول گفته القسم الاول فی الصحیح و ینقسم الی عشره انواع خمسہ منها متفق علی صحتها و خمسہ مختلف فی صحتها النوع الاول من المتفق علیه اختیار الامامین ابي عبد الله البخاری و ابي الحسين مسلم و هی الدرجه العلیاء من الصحیح و هو الحدیث الذی یرویه الصحابی المشهور بالروایه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و له راویان ثقتان ثم یرویه عنه التابعی المشهور بالروایه عن الصحابه و له راویان ثقتان ثم یرویه عنه من اتباع التابعین الحافظ المتقن

المشهور و له رواه من الطّبقه الرابعه ثم يكون شيخ البخارى او مسلم حافظا متقنا مشهورا بالعداله فى روايته فهذه الدرجه العليا من الصحيح و بعد فاصله يسيره گفته و هذا الشرط الذى ذكرناه قد ذكره الحاكم ابو عبد الله النيسابورى و قد قال غيره أنّ هذا الشرط غير مطّرد فى كتابى البخارى و مسلم فانّهما قد اخرجا فيهما احاديث على غير هذا الشرط و الظنّ بالحاكم غير هذا فانّه كان عالما بهذا الفنّ خير بغوامضه عارفا بأسراره و ما قال هذا القول و حكم على الكتابين بهذا الحكم الا بعد التفتيش و الاختبار و التيقن لما حكم به عليهما ثم غايه ما يدّعيه هذا القائل أنّه تتبع الاحاديث التى فى الكتابين فوجد فيها احاديث لم ترد على الشرط المذكور الحاكم و هذا منتهى ما يمكنه ان ينقض به و ليس ناقضا و لا يصلح ان يكون دافعا لقول الحاكم فانّ الحاكم مثبت و هذا ناف و المثبت يقدم على النافى و كيف يجوز له ان يقضى بانتفاء هذا الحكم بكونه لم يجده و لعل غيره قد وجده و لم يبلغه و بلغ سواه و حسن الظنّ بالعلماء احسن و التوسّل فى تصديق اقوالهم اولى ازين عبارت ظاهرست كه حاكم عالم بفنّ حديث و خير بغوامض ان و عارف باسرار آن بوده نمى گويد آنچه را مى گويد مگر بعد تفتيش و اختبار و تيقن بآنچه حكم مى كند و اثبات حاكم بر نفى ديگران مقدّمست و حسن ظن بحاكم احسنست و تصديق قول او اولاست و فى كل ذلك من المدح الجليل و الثناء الجميل ما يروى الغليل و يشفى العليل و يستاصل شافه القال و القيل و يحتاج اسّ الارتياب و التشكك

الركيك في شان هذا الحبر النبيل و الله يهدى من يشاء الى سواء السبيل و فخر رازی در رساله فضائل شافعی و ترجیح مذهب او گفته و امیر المتأخرون من المحدثين فاكثرهم علما و اقواهم قوه و اشدّهم تحقّقا في علم الحديث هؤلاء و هم ابو الحسن الدار قطنی و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و الشيخ ابو نعیم الاصفهانی و الحافظ ابو بكر البيهقي و الامام ابو بكر عبد الله بن محمّد بن زكريا الجوزقي صاحب كتاب المتفق و الامام الخطيب صاحب تاريخ بغداد و الامام ابو سليمان الخطابي الذي كان بحرا في علم الحديث و اللغه و قيل في وصفه جعل الحديث لابي سليمان كما جعل الحديد لابي سليمان يعنون داود النبيّ صلّى الله عليه و سلّم حيث قال تعالى فيه وَ أَلْنَا لَهُ أَلْحَدِيدَ فَهَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءُ صَدُورَ هَذَا الْعِلْمِ بَعْدَ الشَّيْخِينَ وَ هُمْ بَأْسَرُهُمْ مَتَّفِقُونَ عَلَى تَعْظِيمِ الشَّافِعِيِّ وَ الْمَبَالِغَةِ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَصْنِيفٌ مُفْرَدٌ فِي مَنَاقِبِهِ وَ فَضَائِلِهِ وَ مَآثِرِهِ وَ كُلٌّ مَا ذَكَرْنَاهُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ عُلَمَاءَ الْحَدِيثِ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا كَانُوا مَعْظَمِينَ لِلشَّافِعِيِّ مُعْتَرِفِينَ بِتَقَدُّمِهِ وَ تَفَرَّدَهُ مِنْ عِبَارَتِ ظَاهِرِهَا أَنَّ حَاكِمًا مِنْ جَمَلَةِ أَكْثَرِ مُحَدِّثِينَ مُتَأَخِّرِينَ مِنْ رُؤْيِ عِلْمِهِ وَ اقْوَايَشَانِ مِنْ رُؤْيِ قُوَّتِهِ وَ أَشَدَّ إِشَانِ مِنْ رُؤْيِ تَحْقِيقِ دَرِ عِلْمِ حَدِيثِهِ وَ مِثْلُ ابْنِ دَاوُدَ صَاحِبِ سَنَنِ وَ امثَالِهِ مِنْ صَدُورِ عِلْمِ بَعْدَ شَيْخِيْنِ بُوْدَهُ وَ رَازِيْ اِثْبَاتِ جَلَالَتِشَانِ شَافِعِيْ بِمَدْحِ وَ تَعْظِيمِ وَ تَبْجِيلِ حَاكِمِ وَ امثَالِ اُوْ شَافِعِيْ رَا مِيْ نَمَائِدِ وَ نُودِيْ دَرِ تَهْذِيْبِ الْأَسْمَاءِ كَقْتِهِ وَ اضْبِطْ اِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ اَسْمَاءِ الْأَشْخَاصِ وَ اللَّغَاتِ وَ الْمَوَاضِعِ كُلِّ مَا يَحْتَاجُ اِلَى

ضبط بتقييده بالحركات و التّخفيف و التّشديد و أنّ هذا الحرف بالعين المهمله او الغين المعجمه و ما اشبهه و انقل كلّ ذلك انشاء الله تعالى محققا مهذبًا من مظانّه المعتمده و كتب اهل التحقيق فيه فما كان مشهورا لا اضيفه غالبا الى قائله لكثرتهم و عدم الحاجة إليه و ما كان غريبا اضيفه الى قائله او ناقله و ما كان من الأسماء و بيان احوال اصحابها نقلته من كتب الائمّه الحفّاظ الاعلام المشهورين بالامامه فى ذلك و المعتمدين عند جميع العلماء كتاريخ البخارى و ابن أبى خيثمه و خليفه بن خياط المعروف بسنان و الطبقات الصّغير و الطبقات الكبير لمحمّد بن سعد كاتب الواقدى و هو ثقه و ان كان شيخه الواقدى ضعيفا و من الجرح و التعديل لابن أبى حاتم و الثقات لابی حاتم بن حبان بكسر الحاء و تاريخ نيسابور للحاكم أبى عبد الله و تاريخ بغداد للخطيب و تاريخ دمشق للحافظ أبى القسم بن عساكر و غيرها من كتب التواريخ الكبار و غيرها و من كتب اسماء الصّحابه كالإستيعاب لابن عبد البرّ و كتاب ابن منده و أبى نعيم و أبى موسى و ابن الاثير و غيرها و من كتب المغازى و السّير و من كتب ضبط الأسماء كالمؤتلف و المختلف للدارقطنى و عبد الغنى بن سعيد و الخطيب البغدادى و ابن ماكولا و غيرها الخ ازین عبارت ظاهرست که حاکم از ائمّه حفّاظ اعلامست که مشهوراند بامامت، در بیان احوال رجال و معتمدانند نزد جميع علما و نیز بنابر افاده نووی در تهذیب الاسماء بترجمه بخارى حاکم از اعلام مسلمين و اصحاب

فضل و ورع و دین و حفاظ ثقات متقینست که مجازفت در عبارات نمی کنند بلکه تأمل در آن می نمایند و حرز آن می کنند و محافظت بر صیانت آن می کنند اشد محافظت قال فی تهذیب الاسماء بعد ذکر مدح البخاری عن جمع منهم الحاکم فهذه احرف من عیون مناقبه و صفاته و درر شمائله و حالاته اشرت إليها اشارات لکونها من المعروفات الواضحات و مناقبه لا تستقصی لخروجها عن ان تحصی و هی منقسمه الی حفظ و درایه و اجتهاد فی التحصیل و روایه و نسک و افاده و ورع و زهاده و تحقیق و اتقان و تمکن و عرفان و احوال و کرامات و غیرها من انواع المکرمات و یوضح ذلك ما اشرت إليه من اقوال اعلام المسلمین و اولی الفضل و الورع و الدین و الحفاظ النقاد المتقین الذین لا یجازفون فی العبارات بل یتأملونها و یحرزونها و یحافظون علی صیانتها اشد المحافظات و اقاویلهم بنحو ما ذکرته غیر منحصره و فیما اشرت إليه ابلغ کفایه للمستبصر رضی الله عنه و ارضاه و جمع بینی و بینہ و جمیع أحبائنا فی دار کرامته مع من اصطفاه و جزاه عنی و عن سائر المسلمین اکمل الجزاء و حباه من فضله ابلغ الحباء و نیز نووی در منهاج شرح صحیح مسلم گفته ذکر مسلم رحمه الله تعالی فی اول مقدمه صحیحہ أنه یقسم الاحادیث ثلثه اقسام الاول ما رواه الحفاظ المتقنون و الثانی ما رواه المستودون المتوسیطون فی الحفظ و الاتقان و الثالث ما رواه الضعفاء و المتروکون و أنه إذا فرغ من القسم الاول اتبعه الثانی و اما الثالث فلا یعرج علیه

فاختلف العلماء فى مراده بهذا التّقسيم فقال الامامان الحافظان ابو عبد الله الحاكم و صاحبه ابو بكر البيهقى رحمهما الله ان امتيه اخترمت مسلما رحمه الله قبل اخراج القسم الثانى و أنّه انما ذكر القسم الاول قال القاضى عياض و هذا مما قبله الشيوخ و الناس من الحاكم أبى عبد الله و تابعوه عليه و ولى الدّين الخطيب در رجال مشكاه كفته البيهقى هو ابو بكر احمد بن الحسين البيهقى كان اوحد دهره فى الحديث و التّصنيف و معرفه الفقه و هو من كبار اصحاب الحاكم أبى عبد الله قالوا تسعه من الحفّاظ احسنوا التّصنيف و عظم الانتفاع بتصانيفهم ابو الحسن على بن عمر الدار قطنى ثم الحاكم ابو عبد الله النيسابورى الخ و عبد الوهاب بن على السبكى در طبقات شافعيه كفته و كذلك لا يستثقل حامل هذه الطبقات ما اشتملت عليه من كثره الاسانيد فهى لعمر الله بهجه هذا الكتاب و زينه هذا الجامع لمحاسن الاصحاب و واسطه هذا العقد الآخذ بعقول اولى الالباب و لقد يعزّ على ابناء الزمان جمعها و يبعد منهم و قد ركبوا الهويناء و ركنوا الى الدنيا وضعها و يتعذّر عليهم و هم الذين قنع الفاضل منهم بحاجه فى نفسه من اسم التّصنيف قضاها صنعها فانهم رفضوا طلب الحديث بالكليّه فضلا عن جمعه بالاسانيد و نقضوا قواعد الائمه الذين قال منهم سفيان الثورى رضى الله عنه الاسناد زين الحديث فمن اعتنى به فهو السعيد و رفضوا قول عبد الله بن المبارك الاسناد الدّين و قول الثورى قبله الاسناد سلاح المومن

و احمد بن حنبل بعده طلب علو الاسناد من الذين فباءوا باثم عظيم و عذاب شديد فالحق قول ابن المبارك لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء و طريق حفاظ هذا الحديث الذين قال منهم قائل مثل الذي يطلب دينه بلا اسناد مثل الذي يرتقى السطح بلا سلم فأتى يبلغ السيماء و قال منهم الاوزاعي ما ذهاب العلم الاذهاب الاسناد و قال زائد بن زريع لكل دين فرسان و فرسان هذا الذين اصحاب الاسانيد فرضى الله عنهم هم القوم بهم كمل الله النعماء فإين اهل عصرنا من حفاظ هذه الشريعة أبى بكر الصديق و عمر الفاروق و عثمان ذى النورين و علي المرتضى و الزبير و طلحة و سعد و عبد الرحمن بن عوف و أبى عبيده بن الجراح و ابن مسعود و ابى بن كعب و سعد بن معاذ و بلال بن رباح و زيد بن ثابت و عائشه و أبى هريره و عبد الله بن عمرو بن العاص و ابن عمرو ابن عيَّاس و أبى موسى الاشعري و من طبقه اخرى من التابعين اويس القرني و علقمه بن قيس و الاسود بن يزيد و مسروق بن الاجدع و ابن المسيب و أبى العالبيه و شقيق أبى وائل و قيس بن أبى حازم و ابراهيم النخعي و أبى الشعثاء و الحسن البصرى و ابن سيرين و سعيد بن جبير و طاؤس و الاعرج و عبد الله بن عبد الله بن عتبه و عروه بن الزبير و عطا بن أبى رباح و عطا بن يسار و القسم بن محمد و أبى سلمه بن عبد الرحمن و ثابت البناني و أبى الزناد و عمرو بن دينار و أبى اسحاق السبيعي و الزهري

و منصور بن المعتمر و يزيد بن حبيب و ايوب السخثياني و يحيى بن سعيد و سليمان التيمي و جعفر بن محمد و عبد الله بن عون و سعيد بن أبي عروبه و ابن جريج و همام الدستوائي طبقه اخرى و الاوزاعي و الثوري و معمر بن راشد و شعبه بن الحجاج و ابن أبي ذئب و مالك و ابو احسن بن صالح و الحماد بن زيد و زائده بن قدامه و سفين بن عينه و عبد الله بن المبارك و ابن وهب و معتمر بن سليمان و وكيح بن الجراح و يزيد بن زريع و يزيد بن هارون و أبي بكر بن عيَّاش اخرى و الشافعي و عفان بن مسلم و آدم بن أبي اياس و أبي اليمان و أبي داود الطيالسي و سعيد بن منصور و أبي عاصم النبيل و القعنبي و أبي مسهر و عبد الرزاق بن همام اخرى و احمد بن محمّد حنبل و احمد بن ابراهيم الدورقي و احمد بن صالح المصري و احمد بن منيع و اسحاق بن راهويه و الحرث بن مسكين و حيوه بن شريح الحمصي و خليفه بن خياط و زهير بن حرب و شيبان بن فروخ و أبي بكر بن أبي شيبة و علي بن المديني و عمرو بن محمد الناقد و قتيبه بن سعيد و محمد بن بشار بن دار و محمد بن المثني و مسدد بن مسرهد و همام بن عمّار و يحيى بن معين و يحيى بن عمار و يحيى النيسابوري اخرى و محمد بن يحيى الذهلي و البخاري و أبي حاتم الرازي و احمد بن شيبان المروزي و أبي بكر الاثرم و عبد بن حميد الكشي و عمر بن شبة اخرى و أبي داود السجستاني و صالح جزره و الترمذي و ابن ماجه اخرى و عبدان و عبد الله بن احمد الاهوازي و الحسن بن سفين و جعفر الفريابي و النسائي و أبي يعلى و احمد بن

المثني و محمد بن جرير و أبي خزيمه و أبي القاسم البغوي و أبي بكر عبد الله بن أبي داود و أبي عروبه الحراني و أبي عوانه الاسفرائني و يحيى بن محمد بن صالح اخرى و أبي بكر بن زياد النيسابوري و أبي حامد احمد بن محمد بن الشرقى و أبي جعفر محمد بن عمر و العقيلي و أبي العباس الدغولي و عبد الرحمن بن أبي حاتم و أبي العباس بن عقده و خيثمه بن سليمان الطرابلسي و عبد الباقي بن قانع و أبي علي النيسابوري اخرى و أبي القسم الطبراني و أبي حاتم محمد بن حبان و أبي علي بن السنيكن و أبي بكر الجعابي و أبي بكر احمد بن محمد السنيني الدينوري و أبي احمد عبد الله بن عدى الجرجاني و أبي الشيخ عبد الله بن محمد بن حبان و أبي بكر احمد بن ابراهيم الاسماعيلي و أبي الحسين محمد بن المظفر و أبي احمد الحاكم و أبي الحسن الدارقطني و أبي بكر الجوزقي و أبي حفص بن شاهين اخرى و أبي عبد الله بن منده و أبي عبد الله الحسين بن احمد بن بكير و أبي عبد الله الحاكم و عبد الغني بن سعيد الازدي و أبي بكر بن مردويه و أبي عبد الله محمد بن احمد غنجار و أبي بكر البرقاني و أبي حازم العبدوي و حمزه السهمي و أبي نعيم الاصبهاني اخرى و أبي عبد الله الصوري و الخطيب و البيهقي و ابن حزم و ابن عبد البر و أبي الوليد الساجي و أبي صالح المعزول اخرى و أبي اسحاق الحبال و أبي نصر بن ماكولا و أبي عبد الله الحميدي و أبي علي الغساني و أبي الفضل محمد بن طاهر المقدسي و أبي علي بن سكره اخرى و أبي عامر محمد بن سعدون العبدري و أبي القاسم التيمي و أبي الفضل بن ناصر و أبي العلاء الهمداني و أبي طاهر

السِّلَفِي و أَبِي الْقَسَمِ بْنِ عَسَاكِر و أَبِي سَعْدِ السَّمْعَانِي و أَبِي مُوسَى الْمَدِينِي و خَلْفِ بْنِ بَشْوَال و أَبِي بَكْرٍ الْحَاذِمِي أُخْرَى و عَبْدُ الْغَنِيِّ الْمَقْدَسِي و ابْنُ الْأَخْضَرِ و عَبْدُ الْقَادِرِ الرَّهَآوِي أُخْرَى و أَبِي بَكْرٍ بْنِ نَقْطَةَ و ابْنُ الْمَدِينِي و أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَقْدَسِي و ابْنُ الصَّيْلَاحِ و إِبْرَاهِيمَ الصَّرِيفِي و الْحَافِظُ يَوْسُفُ بْنُ خَلِيلٍ أُخْرَى و عَبْدُ الْعَظِيمِ الْمَنْذَرِي و رَشِيدُ الدِّينِ الْعَطَارِ و ابْنُ مَسْدِي أُخْرَى و النُّوَوِي و الدَّمِيَاطِي و ابْنُ الطَّاهِرِي و عُبَيْدُ الْأَشْعَرِي و مُحَمَّدُ الدِّينِ الطَّبْرِي و الشَّيْخُ الْإِسْلَامُ بْنُ دَقِيقِ الْعِيدِ أُخْرَى و الْقَاضِي سَعْدُ الدِّينِ الْحَارِثِي و الْحَافِظُ أَبِي الْحَجَّاجِ الْمَزِي و الشَّيْخُ تَقِيُّ الدِّينِ بْنِ تَيْمِيَّةِ و الشَّيْخُ فَتْحُ الدِّينِ بْنِ سَيِّدِ النَّاسِ و الْحَافِظُ قُطْبُ الدِّينِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْحَلْبِي و الْحَافِظُ عِلْمُ الدِّينِ الْبَرْزَالِي و شَيْخُنَا الذَّهَبِي و الشَّيْخُ الْوَالِدُ أُخْرَى و الْحَافِظُ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ الْمُظْفَرِ و الْحَافِظُ صِلَاحُ الدِّينِ الْعِلَالِي فَهَؤُلَاءِ مَهْرُهُ هَذَا الْفَرْقُ وَ قَدْ اغْفَلْنَا كَثِيرًا مِنَ الْأَتْمَةِ وَ أَهْمَلْنَا عِدَدًا صَالِحًا مِنَ الْمُحَدَّثِينَ وَ إِنَّمَا ذَكَرْنَا مِنْ ذِكْرِنَاهُ لِيَتَّبِعَهُ بِهِمْ عَلِيٌّ مِنْ عَدَاهُمْ ثُمَّ أَفْضَى الْأَمْرَ إِلَى طَيِّبِ بَسَاطِ الْإِسَانِيدِ رَاسًا وَ عَدَدَ الْكَثَارِ مِنْهَا جِهَالَهُ وَ وَسَوَاسَا مِنْ مَلَا حِظَّةٍ أَيْنَ عِبَارَتٍ بِجَنْدِ وَجْهِ جَلَالَتِ مَنْزِلَتِ وَ عَظَمَتِ مَرْتَبَتِ وَ عُلُوِّ قَدْرِ وَ سَمُوِّ فَخْرِ حَاكِمِ عَمْدِهِ الْإِعْظَامِ ظَاهِرَتِ أَوَّلَ أَنْكَهُ مِنْ أَنْوَاعِ وَاضِحَتِ كَيْ حَاكِمِ مِثْلِ دِيْغَرِ حَضْرَاتِ كَيْ سَبْكِي إِسَامِي مُتَبَرِّكَةُ شَانِ دَرِينِ عِبَارَتِ ذَكَرَ كَرْدَهُ مِنْ أَهْلِ عَصْرِ أَوْ نَهَائِتِ بِالْأَتْرِ وَ فَائِقِ تَرِ وَ سَابِقِ تَرِ دَرِ جَلَالَتِ وَ عَظَمَتِ وَ حَفْظِ وَ اتِّقَانِ بُوْدُنْدِ وَ أَهْلِ عَصْرِ سَبْكِي بِيَايَةِ وَ

مایه شَان

ص: ١٧٠

هرگز نمی رسند و اَنّی ذلک و این فَاَنْ ادعاء مساواتهم له فضلا عن تفضيلهم کذب بلا مین دوّم آنکه از آن ظاهرست که حاکم از حفاظ شریعت مقدّسه بوده سوم آنکه از آن واضح است که حاکم از طبقه جلیله ابو عبد الله بن منده و اَبی عبد الله الحسین بن احمد بن بکیر و عبد الغنی بن سعید الازدی و اَبی بکر بن مردویه و اَبی عبد الله محمّد بن احمد غنّجار و اَبی بکر البرقانی و اَبی حازم العبدوی و حمزه السّیّهمی و اَبی نعیم اصبهانی بوده و ظاهرست که این حضرات از اساطین دین و ائمه منقدین و مشایخ مقبولین و اسلاف معظمین سنّیه اند چهارم آنکه از قول او فهؤلاء مهره هذا الفنّ هویدا است که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین از مهره فنّ حدیث و حدّاق این علم شریفست و سبکی بر ذکر او مثل ذکر دیگر ائمه و اساطین خود می نازد پنجم آنکه از آن ظاهرست که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین بالاترست از بسیاری از ائمه سنیّه که سبکی اغفال ذکر شان کرده می باید که آدمی بذکر حاکم و دیگران تنبّه بر دیگران حاصل سازد و ششم آنکه ازین عبارت در کمال وضوح و ظهور لائحتست که حاکم در صفت جمیله حفظ شریعت و مدیحت جلیله مهارت در فن حدیث مشارکت با خلفاء راشدین و اکابر صحابه مکرمین داشته و علم مساهمتشان و لو بعد عدّه طبقات برافراخته هفتم آنکه بنا بر افاده یزید بن زریع که در صدر این عبارت مذکورست ظاهرست که برای هر دینی فرسان هستند و فرسان این دین اصحاب اسانید می باشند و چون حاکم بنصّ سبکی از اصحاب اسانید بلکه از حفاظ شریعت و مهره فن حدیثست پس حاکم از فرسان دین و رؤساء حکام شرع مبین باشد هشتم آنکه ازین عبارت هویدا است که سبکی

در حق اصحاب اسانید رضای پروردگار را از ته دل خواستگار و بگفتن کلمه هم القوم مثبت کمال جلالت شان و علو فخر این ائمه کبارست و از عبارت ما بعد ظاهرست که حاکم را از جمله همین حضرات اصحاب اسانید و ارباب حفظ و تنفید شمار می نماید نهم آنکه از قول سبکی بهم کَمِيلَ اللّٰهِ النعماء ظاهرست که حق تعالی باصحاب اسانید تکمیل نعماء و اسباغ آلاء فرموده و واضحست که حاکم را از اجله همین حضرات شمار نموده پس حاکم هم از جمله کسانی باشد که حق تعالی بسبب او تکمیل نعم و حفظ از نقم فرموده دهم آنکه چون بتصریح سبکی حاکم از اصحاب اسانید و حفاظ شریعت و مهره فن حدیث معدود هست پس مدائح اسناد که سبکی آن را از ائمه خود نقل کرده مثل اینکه اسناد زین حدیثست پس کسی که اعتنا بآن کرد پس همانست سعید و اینکه اسناد عین دینست و اینکه اسناد سلاح مؤمن است و اینکه مثل شخصی که دین خود را بغیر اسناد طلب نماید مثل کسیست که بر سطح بلند شود بغیر سلم و غیر ان بجمیعها برای حاکم که از اجله اصحاب اسانیدست ثابت خواهد شد تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ و عبد الرحیم بن حسن الاسنوی در شروع طبقات شافعیه گفته و بعد فَاِنَّ الشافعی رضی اللّٰه و ارضاه و نفعنا به و بسائر ائمه المسلمین اجمعین قد حیز له فی اصحابه من السعاده امور لم یتفق فی اصحاب غیره منها انهم المقدمون فی المساجد الثلثه الشریفه شرفها اللّٰه تعالی و منها ان الکلمه لهم فی الاقالیم الفاضله المشار إليها و غالب الاقالیم الکبار العامره المتوسطه فی الدنیا المتأصله الّتی دین الاسلام و شعار الاسلام بها ظاهر

منتظم كالحجاز و اليمن و مصر و الشام و العراقين و خراسان و ديار بكر و اقليم الروم و منها ازدياد علمائهم في كل عصر الى زماننا بالنسبه الى غيرهم و سببه ما اشرنا إليه من ظهورهم على غيرهم في الاقاليم السابق وصفها و منها ان كبار ائمه الحديث اما من جمله اصحابه الآخذين عنه او عن اتباعه كالامام احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن المنذر و ابن حبان و ابن خزيمة و البيهقي و الحاكم و الخطابي و الخطيب و أبي نعیم ازین عبارت واضحست که حاکم از كبار ائمه حديثست و از جمله اصحاب شافعیست که آخذاند از او یا اتباع او و بودن حاکم و امثال او از اصحاب شافعی از جمله امور داله بر سعادت شافعیست که مثل آن در اصحاب دیگران اتفاق نیفتاده و میرزا محمّد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحاکم لقب به جماعه من اهل الحديث فمنهم من لقب به لاجل ریاسه دنیویه كالحاکم الشهيد أبي الفضل محمّد بن محمّد بن احمد بن عبد الله المروزی ولی القضاء ببخاری مده ثم استوزره الامیر الحمید ابو محمّد نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل السامانی صاحب خراسان و ماوراء النهر و الحاکم أبي نصر منصور بن محمد بن احمد البخاری كان محتسب بخارا مده طویله و الحاکم أبي الفضل محمّد بن الحسين بن محمد بن موسی بن مهران الحدّادی المروزی كان قاضیا بمرّو و بخارا و منهم من لقب به لاجل الریاسه فی الحديث و هما رجلا ن فاذا اهل عصرهما فی معرفه الحديث احدهما الحاکم ابو احمد محمد بن محمد بن احمد بن اسحاق النیسابوری و لیس له

ذکر فی هذا الكتاب و هو الاكبر و الثاني الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه النيسابوری صاحب المستدرک علی الصحیحین و تاریخ نيسابور و غير ذلك من المصنفات و هو الاشهر و حسب افاده والد مخاطب حاکم از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعینست و در مائه رابعه احیاء دین و احکام علم حدیث نموده چنانچه در قره العینین گفته و خیر دادند ازین که بر راس مائه مجددی پیدا خواهد شد و همچنان واقع شد و بر سرمایه مجددی که از سر نو احیاء دین نمود پدید آمد بر مائه اولی عمر بن عبد العزیز جور ملک را برانداخت و رسوم صالحه نهاد و بر مائه ثانیه شافعی تاسیس اصول و تفریح فقه کرد و بر مائه ثالثه ابو الحسن اشعری احکام قواعد اهل سنت کرده و با مبتدعان مناظرها نمود و در مائه رابعه حاکم و بیهقی و غیر ایشان احکام علم حدیث نمودند و ابو حامد و غیر ایشان تفریحات فقهیه آوردند و در مائه خامسه غزالی راهی جدید پیدا کرد و فقه و تصوف و کلام بر هم آمیخت و از میان حقائق این فنون نزاع برخاست و در مائه سادسه امام رازی اشاعت علم کلام کرد و امام نووی احکام علم فقه و همچنان تا حال بر سر مائه مجددی پیدا شده آمده است انتهی کمال حیرتست که مخاطب با وجود روایت چنین امام جلیل الشأن که حسب افاده والد ماجدش از مجددین دین جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت بوجودشان بشارت داده می باشد و احیاء دین آن حضرت و احکام و اتقان علم حدیث در مائه رابعه نموده و بر بیهقی و غیر او مقدم بوده انکار بحت نموده کمال و نیز ولی الله پدر مخاطب در فتح الرحمن فی ترجمه القرآن گفته و استمداد

این کتاب در آنچه متعلق بنقلست از اصح تفاسیر محدّثین که تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی و حاکمست کرده شده انتهی ازین عبارت ظاهرست که تفسیر حاکم از اصح تفاسیر و قرین تفسیر بخاری و مسلم و ترمذیست و ناهیک به جلاله و وثوقا و خود مخاطب جایجا بروایات حاکم و انهم بمقابله اهل حقّ تمسک نموده است بجواب طعن پانزدهم از مطاعن اُبی بکر گفته جواب ازین دلیل است که قطع دست چپ سارق از ابو بکر دو بار بوقوع آمده یک بار در دزدی سوم چنانچه نسائی مفصل از حارث بن حاطب لخمی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند و حاکم گفته است که صحیح الاسناد و همینست حکم شریعت نزد اکثر علما انتهی و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن اُبی بکر گفته و بر بنو فزاره نیز امیر لشکر ابو بکر صدیق بود چنانچه حاکم از سلمه بن اکوع روایت می کند که

امر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابا بکر فغزونا ناسا من بنى فزاره فلما دنونا من الماء امرنا ابو بکر فعرّسنا فلما صلينا الصبح امرنا ابو بکر فشتنا الغاره الى آخر الحديث و در کید صد و دوم گفته و چون روایت حذیفه نیز صحیحست رجوع کردیم بروایات صحابه دیگر از ابو هریره و این حدیث را مفسر یافتیم و اشکال مندرج شد اخرج الحاکم و البيهقي عن اُبی هريره قال انما بال قائما الجرح كان فى ما بضه پس از اینجا وجه قیام معلوم شد انتهی و در کید نود و یکم گفته و اهل سنت چه قسم دشمنان اهلیت را دوست دارند حال آنکه در کتابهای ایشان روایات صریحه باین مضمون موجوداند که

من مات و هو مبغض لآل محمد دخل النار و ان صَلَّى و صام و این روایت را

طبرانی و حاکم آورده اند انتهی ازین عبارت ظاهرست که حاکم از اهل سنتست و مخالفت اهل سنت روایت او را مثل روایات دیگر سنیہ ناممکنست عجب که جای مخالفت روایت حاکم از اهل سنت ناممکن داند و جای روایت او را اصلاً اصفا نکند بلکه آن را برملاً انکار و ابطال نماید و نفی روایت آن از اهل سنت فرماید إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ و در حقیقت خود باین ابطال از اهل سنت باعتراف خودش خارج گردید چه هر گاه باعتراف او مخالفت اهل سنت با روایات کتب خودش ناممکن باشد و در ذکر این روایات روایت حاکم را ذکر کند و باز خود درین مقام و مقامات دیگر مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینه العلم مخالفت روایات کتب کثیره از اهل سنت که حاکم نیز از جمله ایشانست نماید بلا شبه او از اهل سنت خارج باشد

۷- ابن مردویه

وجه هفتم از وجوه ردّ و ابطال نفی و انکار مخاطب با کمال حدیث تشبیه را آنکه ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه موفق بن احمد ابو الموید المعروف باخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخبارنا شهردار هذا إجازة

قال اخبارنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی إجازة عن الشريف أبي طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفری باصبهان عن الحافظ أبي بكر احمد بن موسى بن مردويه بن فورک الاصبهانی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهيم قال حدثنا الحسين بن علي بن الحسين السیكونی قال حدثنی سوید بن مسعر بن یحیی بن حجّاج النهدی حدثنا أبي حدثنا شریک عن أبي اسحاق عن الحارث الاعور صاحب رایه

علی بن ابی طالب قال بلغنا أنّ النّبی صلی الله علیه و سلّم کان فی جمع من اصحابه فقال اریکم آدم فی علمه و نوحا فی فهمه و ابراهیم فی حکمته فلم یکن باسرع من ان طلع علیّ فقال ابو بکر یا رسول الله أقست رجلا بثلاثه من الرّسل یخ لهذا الرجل من هو یا رسول الله قال النّبی صلی الله علیه و سلّم الا تعرفه یا ابا بکر قال الله و رسوله اعلم قال ابو الحسن علی بن ابی طالب قال ابو بکر یخ لک یا ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن فهذه روايه ابن مردويه الذي لا یجحد جلاله شانہ و جلاء امره الا المارد المعاند لهذا الحدیث الشریف المحکم المعاهد الطیب المصادر و العذب الموارد و العالی المطاوی و النفیس المعاهد فلیمت غیظا و حنقا کل منکر جاحد و لجوج حاقد و عسوف حاسد و کنود غیر راشد و قد اخذ اولیاء المخاطب المقیم المقعد و بکتهم و سکتهم المذیب المکمد حیث ظهر مزید صدقه مره بعد اخرى و ارسلنا علیه شہبا ثاقبه راجمه تتری و عظمت شان و رفعت قدر و جلالت مرتبه و تبخّر و نمہر و نبالت و مهارت و براعت و کمال اعتماد و اعتبار و نہایت فضل و نبل و سمو فخار ابن مردويه عالی تبار بر ممارسین فن رجال و آثار مخفی و محتجب نیست اما بنا بر ازاله اوہام و تنبیہ ذاہلین عوام نبذی از محامد سنیه و برخی از فضائل جلیئہ او مذکور می شود شمس الدّین ابو عبد الله محمّد بن احمد ذهبی در تذکره الحفّاظ گفته ابن مردويه الحافظ الثبت العلامه ابو بکر احمد بن موسی بن مردويه الاصبهانی صاحب التفسیر و التاريخ و غیر

ذلك روى عن أبى سهل بن زياد القَطَّان و ميمون بن اسحاق الخراسانى و مُحَمَّد بن عبد الله بن علم الصَّفَّار و اسماعيل الحطبي و مُحَمَّد بن عليّ بن دحيم الشَّيباني و احمد بن عبد الله بن دليل و اسحاق بن مُحَمَّد بن عليّ الكوفى و مُحَمَّد بن احمد بن عليّ الاسوارى و احمد بن عيسى الخفَّاف و احمد بن مُحَمَّد بن عاصم الكُرَّانى و طبقتهم و روى عنه ابو القاسم عبد الرَّحمن بن منده و اخوه عبد الوهَّاب و ابو الخير مُحَمَّد بن احمد و ابو منصور محمد بن سكرويه و ابو بكر مُحَمَّد بن الحسن بن مُحَمَّد بن سليم و ابو عبد الله الثقفى الرئيس و ابو مطيع مُحَمَّد بن عبد الواحد المصرى و خلق كثير و عمل المستخرج على صحيح البخارى و كان قيما بمعرفه هذا الشأن بصيرا بالرجال طويل الباع مليح التصانيف ولد سنه ٣٢٣ ثلث و عشرين و ثلث مائه و مات لست بقين من رمضان سنه ٤١٠ عشره و اربع مائه يقع عواليه فى الثقفيّات و غيرها الخ ازين عبارت واضحست كه ابن مردويه حافظ ثبت و علامه صاحب ثقتست و از اكابر و اعظام شيوخ محدثين مثل أبى سهل بن زياد و ديگر اكابر نقاد روايت مى كند و اجله اساطين سنه مثل عبد الرَّحمن بن منده و غير او خلق كثير و جم غفير ازو روايت مى كنند يعنى معالم ديته و آثار نبويه ازو فرا مى گيرند و او قيم بود بمعرفت اين شان و بصير برجال و طويل الباع و مليح التصانيف و ناهيك بواحد من هذه المحامد الزاهره و المدائح الفاخره فكيف إذا اجتمعت و اتسقت و اينعت دوحه مناقبه و بسقت و نیز ذهبى در عبر فى خبر من غير در سنه ٣١٠ عشره و اربعمائه گفته فيها توفى احمد

بن موسی بن مردویه ابو بکر الحافظ الاصبهانی صاحب التفسیر و التاریخ و التصانیف لست بقین من رمضان و قد قارب التسعین سمع باصبهان و العراق و روی عن ابي سهل بن زیاد القطان و طبقته و نیز ذهبی در عبر گفته ابو مطیع محمّد بن عبد الواحد المدینى المصرى الاصل الصحاف الناسخ عاش بضعا و تسعین سنه انتهى إليه علو الاسناد باصبهان روی عن ابي بکر بن مردویه و النقاش و ابن عقيل الباوردي و طائفه ازین عبارت واضحست که ابو مطیع محمّد بن عبد الواحد المدینى که جلالت و عظمت او از فقره انتهى إليه علو الاسناد باصبهان لمعان ظهور دارد از ابن مردویه روایت کرده و نیز از عبارت تذکره الحفاظ ذهبی دریافتی که ابو القاسم عبد الرحمن بن منده و اخ او عبد الوهاب و ابو الخیر محمّد بن احمد و ابو منصور محمّد بن سکرویه و ابو بکر محمّد بن الحسن بن محمد بن سلیم و ابو عبد الله ثقفی و خلقی کثیر از ابن مردویه روایت کرده اند و روایت شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب افادات ائمه سنیه دلیل وثوق و جلالت و عدالت مروی عنه می باشد کما سبق و محمّد بن ابي بکر المعروف بابن قيم الجوزیه الحنبلي در زاد المعاد فی هدی خیر العباد بعد ذکر حدیث بنی المنتفق گفته هذا حدیث کبیر جلیل ینادی جلالتہ و فخامتہ و عظمتہ علی أنه قد خرج من مشکاه النبوه لا يعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیره بن عبد الرحمن المدنی رواه عنه ابراهیم بن ضميره الزبیری و هما من کبار اهل المدینہ ثقتان یحتج بهما فی الصحیح احتج بهما امام اهل الحدیث محمّد بن اسماعیل البخاری رواه ائمه السنه فی کتبهم و تلقوه بالقبول و قابلوہ بالتسلیم و الانقیاد و لم یطعن

احد منهم فيه و لا فى احد من رواته فممن رواه الامام بن حنبل فى مسند ابيه و فى كتاب السنه و قال كتب الي ابراهيم بن ضميره بن محمد بن ضميره بن مصعب بن الزبير الزبيرى كتبت إليك بهذا الحديث و قد عرفته و سمعته على ما كتبت به إليك فحدث به عنى و منهم الفاضل الجليل ابو بكر احمد بن عمرو بن عاصم الثيبلى فى كتاب السنه له و منهم الحافظ ابو احمد محمد بن احمد بن ابراهيم بن سليمان العسال فى كتاب المعرفه و منهم حافظ زمانه و محدث اوانه ابو القسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبرانى فى كثير من كتبه و منهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى بن منده حافظ اصبهان و منهم الحافظ ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه و منهم حافظ عصره ابو نعيم احمد بن عبد الله بن اسحاق الاصبهاني و جماعه من الحفاظ سواهم يطول ذكرهم ازين عبارت كالشمس فى كبد السماء منجلى ست كه ابن مردويه از كبار ائمه سنت و اجله شيوخ ملت و امثال حفاظ آثار و افاخم خدام اخبارست كه ابن القيم بروايت او اين حديث را در كتاب خود مثل روايت ديگر ائمه مذكورين احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشكاه نبوت مى نمايد و حسبك هذا دلالة على كمال الاعتماد و الوثوق و غايه الاعتبار و القبول و آنفا در ذكر مدائح حاكم دريافتى كه سبكي ابن مردويه را هم از طبقه حاكم محدود فرموده پس چنانچه از ان عبارت علو منزلت و سمو مرتبت حاكم بوجه عشره ثابت شد همچنان بوجه عشره جلالت و عظمت ابن مردويه ظاهرست و جلال الدين

عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن مردویه الحافظ الکبیر العلامه ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی صاحب التفسیر و التاریخ و المستخرج علی البخاری سمع ابا سهل بن زیاد القطان و خلقا و کان قیما بهذا الشأن بصیرا بالرجال طویل الباع ملیح التصانیف ولد سنه ۳۲۳ و مات لست بقین من رمضان سنه ۴۱۰ ازین عبارت توان دانست که ابن مردویه حافظ کبیر و علامه جلیل و صاحب تصانیف ملیحه مثل تفسیر و تاریخ و مستخرج و قیما بشان حدیث و بصیر برجال و صاحب کمال و طویل الباع و کثیر الاطلاعت و شهاب الدین قسطلانی در مواهب لدئیة گفته

عن انس قال قرأ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بفتح الفاء و قال انا انفسكم نسبا و صهرا و حسبا ليس في آبائي من لدن آدم سفاح كلنا نكاح رواه ابن مردويه و محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقاني المالكي المصري در شرح مواهب لدئیة بشرح لفظ رواه ابن مردويه گفته ابو بکر الحافظ احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی الثبت العلامه ولد سنه ثلث و عشرين و ثلاثمائه و صنف التاريخ و التفسیر و المسند و المستخرج علی البخاری و کان قیما بهذا الشأن بصیرا بالرجال طویل الباع ملیح التصانیف مات لست بقین من رمضان سنه عشر و اربعمائه قال الحافظ ابن ناصر فی مشتبه النسبه مردویه بفتح الميم و حکى ابن نقطه كسرهما عن بعض الاصبهانيين و الرء ساكنه و الدال المهمله مضمومه و الواو ساكنه و المثناه من تحت

مفتوحه تليها هاء انتهى ازين عبارت كالشمس في رابعه النهار هويدا و آشكارست كه ابن مردويه حافظ ثبت علامه صاحب تاريخ و تفسير و مسند و مستخرج و قيم بشأن حديث و بصير برجال و طويل الباع و مليح التصنيفست و حافظ ابو سعد عبد الكريم بن محمد المروزي در انساب بترجمه حمزه بن الحسين المؤدب الاصبهاني گفته روى عنه ابو بكر بن مردويه الحافظ و اسماعيل بن عمر المعروف بابن كثير در تاريخ خود در ذكر حديث طير گفته و قد جمع الناس في هذا الحديث مصنفات مفردة منهم ابو بكر بن مردويه الحافظ و ابو طاهر محمّد بن احمد بن حمدان فيما رواه شيخنا الذهبي و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني الجلبى در كشف الظنون گفته تفسير ابن مردويه هو الحافظ ابو بكر احمد بن موسى الاصبهاني المتوفى سنه ٤١٠ عشر و اربعمائه ازين عبارات ظاهرست كه سمعاني و ابن كثير و كاتب چلبى ابن مردويه را بلقب حافظ ستوده اند و جلالت شان لقب حافظ بر واقفين اصطلاحات فن رجال و درايت مخفى نيست نور الدين على بن سلطان محمّد القارى در مجمع الوسائل فى شرح الشمائل گفته الحافظ المراد به حافظ الحديث لا القرآن كذا ذكره ميرك و يحتمل انه كان حافظا للكتاب و السينه ثم الحافظ فى اصطلاح المحدّثين من احاط علمه بمائه الف حديث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدى الراغب فيه و المحدّث و الشيخ و الامام هو الاستاذ الكامل و الحجّه من احاط علمه بثلاثمائه الف حديث متنا و اسنادا و احوال رواته جرحا و تعديلا و تاريخا و الحاكم هو الذى احاط علمه بجميع الاحاديث

المرويه كذلك و قال ابن الجوزي الراوى ناقل الحديث بالاسناد و المحدث من تحمل روايته و اعتنى بدرايته و الحافظ من روى ما يصل إليه و وعى ما يحتاج لديه ازين عبارت واضحست که در اصطلاح محدثين حافظ کسيست که احاطه کرده باشد علم او صد هزار حديث را از روى متن و اسناد و كفى به شرفا و جلاله و شيخ ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشعراوى که از اجامه مشايخ اجازه شاه صاحبست و محامد و فضائل او در مجلد حديث مدینه العلم شنيدى در کتاب لواقح الانوار فى طبقات الساده الاخبار که سه تا نسخه عتيقه آن که يکى از آن محشيست بخط ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى بعنايت پروردگار نزد اين خاکسار موجودست بترجمه جلال الدين سيوطى گفته و كان الحافظ ابن حجر يقول الشروط التى إذا اجتمعت فى الانسان سمي حافظا هي الشهرة بالطلب و الاخذ من افواه الرجال و المعرفة بالجرح و التعديل لطبقات الرواه و مراتبهم و تمييز الصيحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره مع استحفاظ الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ پس بنا بر اين عبارت ابن مردويه از اکابر مشهورين بطلب و اخذ از افواه رجال و معرفت بجرح و تعديل طبقات رواه و مراتب شان و تمييز صحيح از سقيم بوده و مستحضرات او درين باب زائد از غير مستحضرات او بوده و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى در تراجم الحفاظ گفته الحافظ يطلق هذا الاسم على من مهر فى فن الحديث بخلاف المحدث حسب اين عبارت هم ظاهرست که ابن مردويه از ماهرين در فن حديث بوده و شمس الدين محمد بن محمد الجزرى

در حصن حصين كفته اما بعد حمد الله الذي جعل الدعاء لرد القضاء والصي لوه والسلام على سيد الانبياء و على آله و صحبه الاتقياء و الاصفياء فان هذا الحصن الحصين من كلام سيد المرسلين و سلاح المؤمنين من خزانه النبي الامين و الهيكل العظيم من قول الرسول الكريم و الحرز المكنون من لفظ المعصوم المامون بذلت فيه النصيحة و اخرجته من الاحاديث الصحيحة ابرزته عدّه عند كلّ شدّه و جرّدته جنّه تقى من شرّ الناس و الجنّه تحصّنت به فيما دهم من المصيبه و اعتصمت من كلّ ظالم بما حوى من السيّاهام المصيبه و قلت الا قولوا الشخص قد تقوى على ضعفى و لم يخش رقيه خبات له سهاما فى الليالى و ارجو ان تكون له مصيبه اسأل الله العظيم ان ينفع به و ان يفرج عن كلّ مسلم بسببه على أنّه مع اقتصاره و اختصاره لم يدع حديثا صحيحا فى بابّه الا استحضره و اتى به و لما اكلت ترتيبه و تهذيبه طلبنى عدوّ لا يمكن ان يدفعه الا الله تعالى فهربت منه مختفيا و تحصّنت بهذا الحصن فرايت سيد المرسلين صلى الله عليه و سلم و انا جالس على يساره

و كانه صلى الله عليه و سلم يقول ما تريد فقلت له يا رسول الله ادع الله لى و للمسلمين فرفع صلى الله عليه و سلم يديه الكريمتين و انا انظر إليهما فدعا ثم مسح بهما وجهه الكريم و كان ذلك ليله الخميس فهرب العدو ليله الاحد و فرج الله عنى و عن المسلمين ببركه ما فى هذا الكتاب عنه صلى الله عليه و سلم و قد رمزت الكتب التى خرّجت

منها هذه الاحاديث بحروف تدلّ على ذلك سلكت فيها اخصر المسالك فجعلت علامه صحيح البخارى خ و مسلم و سنن أبى داود و الترمذى ت و النسائى س و ابن ماجه القزوينى ق و هذه الاربعه عه و هذه السّيته ع و صحيح ابن حبان حب و صحيح المستدرک مس و أبى عوانه عو و ابن خزيمه مه و الموطأ طا و سنن الدّار قطنى قط و مصنّف ابن أبى شيبه مص و مسند الامام احمد ا و البزار ر و أبى يعلى الموصلى ص و الدّارمى و معجم الطبرانى الكبير ط و الاوسط طس و الصغير صط و الدّعاء له طب و لابين مردويه مرو للبيهقى فى و السنن الكبير له سنى و عمل اليوم و الليله لابين السنّى ي و اقدم رمز من له اللفظ و ان كان الحديث موقوفا جعلت قبل رمزه مو ليعلم أنّه موقوف لما بعده من الكتب و ذلك قليل حيث عدم المتصل او اختلف فيه على أنّى لم اجعل هذه الرموز الالعالم يربأ بنفسه عن التقليد او لمتعلم يتعرّف صحيح الكتب و المسانيد و الألفى الحقيقه لا احتياج إليها لعموم الناس فليعلم أنّى ارجو ان يكون جميع ما فيه صحيحا فزال الالتباس و قد جمع بحمد الله تعالى هذا المختصر اللطيف ما لم تجمعه مجلّدات من التواليف ازين عبارت ظاهرست كه محمّد بن محمّد الجزرى كتاب ابن مردويه را از مآخذ كتاب خود كه نهايت عظمت و جلالت آن بيان کرده گردانیده و مثل ديگر كتب اساطين معتمدين و افاخم محدّثين نحلّه خود مثل بخارى و مسلم و ابن أبى شيبه و امام احمد و ابو داود

و ترمذی و نسائی و ابن ماجه القزوينی و بزار و ابن حبان و حاکم و ابن عوانه و ابن خزيمه و مالک و غيرهم بر آن اعتماد نموده و نیز ظاهرست که روایات ابن مردويه را صحیح دانسته حيث قال فليعلم أنّي ارجو ان يكون جميع ما فيه صحيحا و مخاطب عالی تبار در رساله اصول حديث گفته و احاديث متعلقه بتفسير را تفسير گویند تفسير ابن مردويه و تفسير ديلمي و تفسير ابن جرير و غيره مشاهير تفاسير حديث اند ازین عبارت هویداست که تفسير ابن مردويه از مشاهير تفاسير حديث و شاهصاحب در ذکر تفاسير مشهوره تفسير او را مقدم بر ديگر تفاسير گذاشته اند

۸- أبو نعیم

وجه هشتم از وجوه ردّ و ابطال نفی و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه حديث تشبيه را ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران الاصبهانی روایت نموده چنانچه محمد صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضى گفته

اخرج ابو نعیم فی فضائل الصحابه مرفوعا انّ النبی صلی الله علیه و سلم قال من سرّه ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی خلّته فلینظر الی علی بن ابي طالب انتهى فهذه روايه ابي نعیم الّذی هو تاج المحدثين الاثبات و فخر الحفاظ المنقدين الثقات لهذا الحديث الحاسم لشبهات المنكرين النّفاه فهل بعد ذلك يمكن لاحد من اهل الخبره و الاستبصار الإلّفاظ و اللّجاج فی الردّ و الانكار و هل يمكن لاحد و ان بالغ فی التعصّب و الاعوجاج و الشماس و الاستكبار ان ينكر فضل ابي نعیم العالی الفخار او يخرجّه من اساطين السّيته الكبار و يلحقه بالهالكين الاشرار فاعتبروا يا اولی الابصار و استنفدوا

الاستعجاب و استفرغوا الاستغراب من المخاطب المفخر النجار الرادّ المبطل لصحاح الاثار و فضائل زاهره و محامد باهره و مناقب فاخره و مآثر منيفه و مفاخر شريفه و مدائح لطيفه و جلائل ساطعه و عوالى لامعه ابو نعيم بالاطر از انست كه احصا توان نمود و نبذى از ان بر ناظر كتاب فضائل الشافعى از فخر الدين محمّد بن عمر الرازى و وفيات الأعيان ابن خلكان و منهاج ابن تيميه حنبلى و زاد المعاد محمد بن أبى المعروف بابن القيم الحنبلى و اسماء رجال جامع مسانيد أبى حنيفه او محمد بن محمود الخوارزمى و عبر فى خير من غير محمد بن احمد الذهبى و طبقات الشافعيه عبد الوهاب بن على السبكى و وافى بالوفيات خليل بن ابيك الصّيفدى و مرآه الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعى و طبقات شافعيه جمال الدين عبد الرحيم الاسنوى و اسماء رجال مشكاه ولى الدين الخطيب و طبقات شافعيه ابو بكر اسدى و طبقات الحفاظ جلال الدين السيوطى و لواقح الانوار عبد الوهاب الشعرانى و تاريخ خميس حسين بن محمد الدياربكرى و مقاليد الاسانيد ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبي و بستان المحدثين خود شاهصاحب و قول مستحسن مولوى حسن زمان معاصر و غير آن ظاهرست فخر الدّين محمّد بن عمر الرازى در كتاب فضائل شافعى گفته و اما المتأخرون من المحدثين فاكثرهم علما و اقواهم قوه و اشدّهم تحقيقا فى علم الحديث هؤلاء و هم ابو الحسن الدار قطنى و الحاكم ابو عبد الله الحافظ و الشيخ ابو نعيم الاصبهاني و الحافظ ابو بكر احمد البيهقى و الامام ابو بكر عبد الله بن محمّد بن زكريّا الجوزقى صاحب كتاب المتفق و الامام الخطيب صاحب تاريخ بغداد و الامام ابو سليمان الخطابى الذى كان بحرا فى علم الحديث

و اللّغه و قيل فى وصفه جعل الحديث لابي سليمان كما جعل الحديد لابي سليمان يعنون داود النّبىّ صلى الله عليه و سلّم حيث قال تعالى فيه وَ أَلْنَا لَهُ أَلْحَدِيدَ فَهَؤُلَاءِ صَدُورُ هَذَا الْعِلْمِ بَعْدَ الشَّيْخِينَ وَ هُمْ بِأَسْرِهِمْ مُتَّفِقُونَ عَلَى تَعْظِيمِ الشَّافِعِيِّ وَ الْمُبَالِغَةِ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ ابْنِ خَلْكَانَ دَرُوفِيَّاتِ الْأَعْيَانِ كَقَوْلِهِ الْحَافِظُ أَبُو نَعِيمٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ مَهْرَانَ الْأَصْبَهَانِيَّ الْحَافِظَ الْمَشْهُورَ صَاحِبَ كِتَابِ حَلِيهِ الْأَوْلِيَاءِ كَانَ مِنْ أَعْلَامِ الْمُحَدِّثِينَ وَ أَكْبَرَ الْحَفَافِ الثَّقَاتِ أَخَذَ عَنِ الْأَفْضَلِ وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ انْتَفَعُوا بِهِ وَ كِتَابُهُ الْحَلِيهِ مِنْ أَحْسَنِ الْكُتُبِ وَ لَهُ كِتَابُ تَارِيخِ أَصْبَهَانَ نَقَلَتْ مِنْهُ فِي تَرْجَمِهِ وَالِدُهُ عَبْدِ اللَّهِ نَسَبَهُ عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ وَ ذَكَرَ أَنَّ جَدَّهُ مَهْرَانَ اسْلَمَ إِشَارَةً إِلَى أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ اسْلَمَ مِنْ أَجْدَادِهِ وَ أَنَّهُ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ سَيَّأَتَى ذَكَرَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعَاوِيَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ ذَكَرَ أَنَّ وَالِدَهُ تُوْفِيَ فِي رَجَبِ سَنَةِ خَمْسٍ وَ سِتِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ دُفِنَ عِنْدَ جَدِّهِ مِنْ قَبْلِ أُمِّهِ وَ لِدَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ قِيلَ أَرَبِعَ وَ ثَلَاثِينَ وَ تُوْفِيَ فِي صَفَرٍ وَ قِيلَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ الْحَادِي وَ الْعَشْرِينَ مِنَ الْمُحْرَمِ سَنَةِ ثَلَاثِينَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ بِأَصْبَهَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ ابْنُ تَيْمِيَّةٍ دَرُ مِنْهَا جَ كَقَوْلِهِ وَ لِكُلِّ عِلْمٍ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ بِهِ وَ الْعُلَمَاءُ بِالْحَدِيثِ أَجَلٌ هَؤُلَاءِ وَ اعْلَمْ قَدْرًا وَ اعْظُمْ صَدَقًا وَ اعْلَاهُمْ مَنْزِلَهُ وَ أَكْثَرَهُمْ دِينًا فَانْهَمُ مِنْ اعْظَمِ النَّاسِ صَدَقًا وَ دِينًا وَ أَمَانَةً وَ عِلْمًا وَ خَيْرَهُ بِمَا يَذْكُرُونَهُ

من الجرح و التّعديل مثل مالك و شعبه و سفين الثوري و يحيى بن سعيد القطان و عبد الرحمن بن مهدي و عبد الله بن المبارك و وكيع بن الجراح و الشافعي و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهويه و أبي عبيد و يحيى بن معين و علي بن المديني و البخاري و مسلم و أبي داود و أبي زرعه و أبي حاتم و النسائي و العجلي و أبي احمد بن عدي و أبي حاتم البستي و أبي الحسن الدارقطني و امثال هؤلاء خلق كثير لا يحصى عددهم من اهل العلم بالرجال و الجرح و التّعديل و ان كان بعضهم اعلم من بعض ذلك و بعضهم اعدل من بعض في وزن كلامه كما انّ الناس في سائر العلوم كذلك و قد صنّف الناس كتباً في الاخبار صغاراً و كباراً مثل الطبقات لابن سعد و تاريخي البخاري و الكتب المنقولة عن احمد بن حنبل و يحيى بن معين و غيرهما و قبلها يحيى بن سعيد القطان و غيره و كتاب يعقوب بن سفين و ابن أبي خيثمه و ابن أبي حاتم و كتاب ابن عدي و كتب أبي حاتم و امثال ذلك و صنّف كتب الحديث تارة على المسانيد فيذكر ما اسنده الصّاحب عن رسول الله كمسند احمد و اسحاق و أبي داود الطيالسي و أبي بكر بن أبي شيبة و محمّد بن عمر العدني و احمد بن منيع و أبي يعلى الموصلي و أبي بكر البزار البصري و غيرهم و تارة على الابواب فمنهم من قصد الصّحيح كالبخاري و مسلم و ابن خزيمة و أبي حاتم و غيرهم و من خرّج على الصحيحين كالاسماعيلي و البرقاني و أبي نعيم و غيرهم و منهم من خرّج احاديث السنن كابي داود و النسائي و ابن ماجه و غيرهم

و منهم من خرّج احاديث السنن كابى داود و النسائى و ابن ماجه و غيرهم و منهم من خرّج الجامع المذى يذكر فيه الفضائل و غيرها كالترمذى و غيره و هذا علم عظيم من اعظم علوم الاسلام و محمد بن أبى بكر المعروف بابن قيم الجوزيه الحنبلى در زاد المعاد فى هدى خير العباد بعد ذكر حديث بنى المنتفق كفته هذا حديث كبير جليل ينادى جلالته و فخامته و عظمته على أنه قد خرج من مشكاه النبوه لا يعرف الا من حديث عبد الرحمن بن المغيره بن عبد الرحمن المدنى رواه عنه ابراهيم بن ضميره الزبيرى و هما من كبار اهل المدينة ثقتان يحتج بهما فى الصحيح احتج بهما امام و اهل الحديث محمد بن اسماعيل البخارى رواه أئمه السنّه فى كتبهم و تلقوه بالقبول و قابلوه بالتسليم و الانقياد و لم يطعن احد منهم فيه و لا فى احد من رواه فممن رواه الامام ابن الامام ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل فى مسند ابيه و فى كتاب السنّه و قال كتب الى ابراهيم بن ضميره بن محمد بن ضميره بن مصعب بن الزبير الزبيرى كتبت إليك بهذا الحديث و قد عرفته و سمعته على ما كتبت به إليك فحدّث به عنى و منهم الحافظ الجليل ابو بكر احمد بن عمرو بن عاصم النبيل فى كتاب السنّه له و منهم الحافظ ابو محمد بن احمد بن ابراهيم بن سليمان العسال فى كتاب المعرفة و منهم حافظ زمانه و محدّث اوانه ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبرانى فى كثير من كتبه و منهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حيان ابو الشيخ الاصبهانى فى كتاب السنّه

و منهم الحافظ ابن الحافظ ابو عبد الله محمّد بن اسحاق بن محمد بن يحيى بن منده حافظ اصبهان و منهم الحافظ ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه و منهم حافظ عصره ابو نعيم احمد بن عبد الله بن اسحاق الاصبهاني و جماعه من الحفاظ سواهم يطول ذكرهم ازين عبارت كالشمس في كبد السماء منجلي ست كه ابو نعيم از كبار ائمه سنّت و اجله شيوخ ملّت و امائل حفاظ آثار و افاخم خدام اخبارست كه ابن القيم بروايت او اين حديث را در كتاب خود مثل روايت ديگر ائمه مذكورين احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشكاه نبوت مي نمايد و ابو المؤيد محمد بن محمود الخوارزمي در اسماء رجال جامع مسانيد ابو حنيفه گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران ابو نعيم الحافظ صاحب المسند الزّابع الاصفهاني سبط محمد بن يوسف الفريابي الزاهد قال الحافظ ابو عبد الله النّجار في تاريخه هو تاج المحدثين و احد الاعلام و من جمع له العلوّ في الروايات و الحفظ و الفهم و الدّرايه و كان تشدّد إليه الرحال و تهاجر الي بابه الرجال و كتب في الحديث كتبا سارت في البلاد و انتفعت بها العباد و اسعدت و امتدت ايامه حتى الحق الاحفاد بالاجداد و سمع في بلده ابا محمّد عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس الي ان قال بعد ذكر اسماء كثيره و روى عنه الائمه الاعلام و سئل عن مولده فقال ولدت في رجب سنه ست و ثلاثين و ثلاثمائه و توفّي في محرّم سنه ثلثين و اربعمائه و هو ابن ثلاث و تسعين سنه و سنه

اشهر يقول اضعف عباد الله و هو صاحب المسند الرابع الذى ذكرناه فى اول الكتب و محمد بن احمد الذهبى در عبر فى خبر من غير در وقائع سنه ثلثين و اربعمائه كفته و فيها توفى ابو نعيم الاصبهاني احمد بن عبد الله بن احمد بن الحافظ الصوفى الاحول سبط الزاهد محمد بن يوسف بن البناء باصبهان فى المحرم و له اربع و تسعون سنه اعتنى به ابوه و اسمعه فى سنه اربع و اربعين و ثلاثمائه و بعدها استجاز له خيتمه الاطرابلسى و الاصم و طبقتها و تفرد بالدنيا بعلو الاسناد مع الحفظ و الاستبحار من الحديث و فنونه روى عن ابن فارس و العسال و احمد بن سعيد السمسار و أبى على بن الصّوّاف و أبى بكر بن خلّاد و طبقتهم بالعراق و الحجاز و خراسان و صنّف التّصانيف الكبار المشهوره فى الاقطار و عبد الوهّاب سبكي در طبقات شافعيه كفته الحافظ ابو نعيم الاصبهاني الصّوفى الجامع بين الفقه و التّصوّف و النهايه فى الحفظ و الضبط و احد اعلام الدّين جمع الله له بين العلوّ فى الروايه و النهايه فى الدّرايه رحل إليه الحفّاظ من الاقطار ولد فى رجب سنه ست و ثلثين و ثلاثمائه باصبهان و هو سبط الزاهد محمد بن يوسف البناء احد مشايخ الصّوفيّه استجاز له ابوه طائفه من شيوخ العصر تفرد فى الدنيا عنهم اجاز له من الشام خيتمه بن سليمان و من بغداد جعفر الخلدى و من واسط عبد الله بن عمر بن شوذب و من نيسابور الاصم و سمع سنه اربع و اربعين و ثلاثمائه من عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس و القاضى أبى احمد محمد بن احمد العسال و احمد بن سعيد السمسار

و احمد بن محمّد القصار و احمد بن بندار السّغار و عبد الله بن الحسن بن بندار و الطبراني و الظهراني و أبي الشيخ و الجعابي و رحل سنه ست و خمسين و ثلاثمائة فسمع بيغداد ابا عليّ بن الصّوّاف و ابا بكر بن الهيثم الانباري و ابا بحر البرنهارى و عيسى بن محمّد الطومارى و عبد الرحمن والد المخلص و ابن خلاد النصيبي و حبيبا القزّاز و طائفه كثيره و سمع بمكّه ابا بكر الاجزى و احمد بن ابراهيم الكندي و بالبصره فاروق بن عبد الكريم الخطابي و محمّد بن علي بن مسلم العامري و جماعه و بالكوفه ابا بكر عبد الله بن يحيى الطليحي و جماعه و بنيسابور ابا احمد الحاكم و حسنك التميمي و اصحاب السّراج فمن بعدهم روى عنه كوشيار بن لبايروز الجيلي و توفى قبله بيضع و ثلثين سنه و ابو سعد الماليني و توفى قبله بثمانى عشره سنه و ابو بكر بن عليّ الذكوانى و توفى قبله باحدى عشره سنه و الحافظ ابو بكر الخطيب و هو من اخصّ تلامذته و قد رحل إليه و اكثر عنه و مع ذلك لم يذكره فى تاريخ بغداد و لا- يخفى عليه انه دخلها و لكن النسيان طبيعه الانسان و لذلك اغفله الحافظ ابو سعد بن السمعانى فلم يذكره فى الذيل و ممن روى عن أبي نعيم ايضا الحافظ ابو صالح المؤدّن و القاضى ابو على الوحشى و مستمليه ابو بكر محمد بن ابراهيم العطار و سليمان بن ابراهيم الحافظ و هبه الله بن محمّد الشيرازى و ابو الفضل احمد و ابو على الحسن ابنا احمد الحدّاد و خلق كثير آخرهم وفاه ابو طاهر عبد الواحد بن محمد الدسيح الذهبى و قد روى ابو عبد الرحمن السّلمى

مع تقدمه عن واحد عن أبي نعيم فقال في كتاب طبقات الصوفية ثنا عبد الواحد بن احمد الهاشمي ثنا ابو نعيم احمد بن عبد الله انا محمّد بن علي بن حبيش المقرئ ببغداد انبا احمد بن محمد بن سهل الأدمي و ذكر حديثا قال ابو محمّد بن السيمرقي سمعت ابا بكر الخطيب يقول لم ار احدا اطلق عليه اسم الحفظ غير رجلين ابو نعيم الاصبهاني و ابو حازم العبدوي الاعرج و قال احمد بن محمّد بن مردويه كان ابو نعيم في وقته مرحولا إليه و لم يكن في افق من الآفاق اسند و لا احفظ منه كان حفاظ الدنيا قد اجتمعوا عنده و كان كلّ يوم نوبه واحد منهم يقرأ ما يريد الى قريب الظهر فاذا قام الى داره ربما كان يقرأ عليه في الطريق جزء و كان لا يضجر لم يكن له غذاء سوى التصنيف او التسميع و قال حمزه بن العباس العلوي كان اصحاب الحديث يقولون بقي ابو نعيم اربع عشره سنه بلا نظير لا يوجد شرقا و لا غربا اعلى اسنادا منه و لا احفظ و كانوا يقولون لما صنّف كتاب الحليه حمل الى نيسابور حال حياته فاشتروه باربعمائه دينار و قال ابن المفضل الحافظ قد جمع شيخنا السلفي اخبار أبي نعيم و ذكر من حدث عنه و هم نحو ثمانين رجلا و قال لم يصنّف مثل كتابه حليه الأولياء سمعناه على ابن المظفر القاساني عنه سوى فوت عنه يسير و قال ابن النجار هو تاج المحدّثين و احد اعلام الدّين قتل و من كراماته المذكوره أنّ السلطان محمود سبكتكين لما استولى على اصبهان ولى عليها واليا من قبله و رحل عنها فوثب اهل اصبهان و قتلوا الوالى فرجع محمود إليها

و آمنهم حتى اطمأنوا ثم قصدهم يوم الجمعة في الجامع و قتل منهم مقتله عظيمه و كانوا قبل ذلك قد منعوا ابا نعيم الحافظ من الجلوس في الجامع فحصلت له كرامتان السَّلامه مما جرى عليهم إذ لو كان جالسا لقتل و انتقام الله تعالى له منهم سريرا و من مصنفاته حليه الأولياء و هي من احسن الكتب كان الشيخ الامام الوالد رحمه الله كثيرا يحثنا عليها و يحب تسميعها و له ايضا كتاب معرفه الصَّحابه و كتاب دلائل النبوه و كتاب المستخرج على البخارى و كتاب المستخرج على مسلم و كتاب تاريخ اصبهان و كتاب صفه الجنه و كتاب فضائل الصَّحابه و صنّف شيئا كثيرا من المصنّفات الصَّغار توفى في العشرين من المحرم سنة ثلثين و اربعمائه و له اربعون و تسعون سنة ذكر البحث عن واقعه جزء محمد بن عاصم التي اتخذها من نال من أبى نعيم رحمه الله ذريعه الى ذلك قد حدّث ابو نعيم بهذا الجزء و رواه عنه الاثبات و الرجل ثقّه ثبت امام صادق و إذا قال هذا سماعى جاز الاعتماد عليه و طعن بعض الجهال الطاعنين فى ائمه الدّين فقال أنّ الرّجل لم يوجد له سماع بهذا الجزء و هذا الكلام سبّه على قائله فان عدم وجدانه لسماعه لا يكون سبب عدم وجوده و اخبار الثقّه بسماع نفسه كاف ثم ذكر شيخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبي ان شيخنا الحافظ ابا الحجاج المزى حدّثه انه راي بخط الحافظ ضياء الدّين المقدسى أنّه وجد بخط الحافظ أبى الحجاج يوسف بن خليل أنّه قال رأيت اصل سماع الحافظ أبى نعيم لجزء محمد بن عاصم فبطل ما اعتقدوه

رَبِيهِ ثُمَّ قَالَ الطَّاعِنُونَ ثَانِيًا وَ هَذَا الْخَطِيبُ أَبُو بَكْرٍ الْبَغْدَادِيُّ وَ هُوَ الْحَبْرُ الَّذِي يُخْضَعُ لَهُ الْإِثْبَاتُ وَ لَهُ الْخُصُوصِيَّةُ الزَّائِدَةُ بِصَحْبِهِ
أَبِي نَعِيمٍ قَالَ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ بِهِ أَحْمَدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ دِمَشْقٍ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ الْحَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ النَّجَّارِ مِنْ بَغْدَادٍ قَالَ
أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ بِأَصْبِهَانَ أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الصَّيْرَفِيِّ أَنَا يُحْيَى بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مَنْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْفَضْلِ
الْمَقْدَسِيَّ يَقُولُ سَمِعْتُ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْأَنْمَاطِيَّ يَذْكُرُ أَنَّهُ وَجَدَ بِخَطِّ الْخَطِيبِ سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْعَطَّارَ مُسْتَمْلِيَّ أَبِي نَعِيمٍ عَنْ
جَزْءِ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ كَيْفَ قَرَأَتْهُ عَلَيَّ أَبِي نَعِيمٍ وَ كَيْفَ رَأَيْتُ سَمَاعَهُ فَقَالَ أَخْرَجَ إِلَيَّ كِتَابًا وَ قَالَ هُوَ سَمَاعِي فَقَرَأَتْهُ عَلَيَّ قُلْنَا
لَيْسَ فِي هَذِهِ الْحِكَايَةِ طَعْنٌ عَلَيَّ أَبِي نَعِيمٍ بَلْ حَاصِلُهَا أَنَّ الْخَطِيبَ لَمْ يَجِدْ سَمَاعَهُ بِهَذَا الْجَزْءِ فَارَادَ اسْتِفَادَةَ ذَلِكَ مِنْ مُسْتَمْلِيهِ
فَأَخْبَرَهُ بِأَنَّهُ اعْتَمَدَ فِي الْقِرَاءَةِ عَلَيَّ أَخْبَارِ الشَّيْخِ وَ ذَلِكَ كَافٍ ثُمَّ قَالَ الطَّاعِنُونَ ثَالِثًا وَ قَدْ قَالَ الْخَطِيبُ أَيْضًا رَأَيْتُ لَأَبِي نَعِيمٍ أَشْيَاءَ
يَتَسَاهَلُ فِيهَا مِنْهَا أَنْ يَقُولَ فِي الْأَجَازَةِ أَخْبَرْنَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَبِينُ قَلْتُ هَذَا لَمْ يَثْبُتْ عَنِ الْخَطِيبِ وَ بِتَقْدِيرِ ثُبُوتِهِ فَلَيْسَ بِقَدْحٍ ثُمَّ أُطْلِقُ
أَخْبَرْنَا فِي الْأَجَازَةِ مُخْتَلَفٌ فِيهِ فَإِذَا رَأَى هَذَا الْحَبْرَ الْجَلِيلَ اعْنَى أَبَا نَعِيمٍ فَكَيْفَ يَعَدُّ مِنْهُ تَسَاهُلًا- وَ أَنْ عَدَّ فَلَيْسَ مِنَ التَّسَاهُلِ
الْمُسْتَقْبَحِ وَ لَوْ حَجَرْنَا عَلَيَّ الْعُلَمَاءَ أَنْ لَا- يَرُودُوا إِلَّا بِصَيْغِهِ يَجْمَعُ عَلَيْهَا لِضَعْفِ كَثِيرٍ مِنَ السَّنَةِ وَ قَدْ دَفَعَ الْحَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
النَّجَّارِ قَضِيَّةَ جَزْءِ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ بِأَنَّ الْحَفَاطَ الْإِثْبَاتَ رَوَاهُ عَنْ أَبِي نَعِيمٍ وَ حَكِينًا لَكَ نَحْنُ أَنْ

اصل سماعه وجد فطاحت هذه الخيالات و نحن لا نحفظ احدا تكلم في أبى نعيم بقادح و لم يذكر غير هذه اللفظه التى عزيت الى الخطيب و قلنا أنها لم تثبت عنه و العمل على امامته و جلالته و أنه لا عبره بهذيان المعادين و اكاذيب المفترين على انا لا نحفظ عن احد فيه كلاما صريحا فى جرح و لا حط و لو حفظ لكان سبه على قائله و قد برّ الله ابا نعيم من معرفته و قال الحافظ ابن النجار فى اسناد ما حكى عن الخطيب غير واحد ممن يتحامل على أبى نعيم لمخالفته لمذهبه و عقيدته فلا يقبل قال شيخنا الذهبى و التساهل المذى اشير إليه شىء كان يفعله فى الاجازه نادرا قال فأنه كثيرا ما يقول كتب التّى جعفر الخلدى و كتب التّى ابو العيّاس الـاصم انا ابو الميمون بن راشد فى كتابه قال و لكن رايته يقول انا عبد الله بن جعفر فيما قرى عليه قال و الظاهر ان هذا إجازة قلت ان كان شيخنا الذهبى يقول ذلك فى مكان غلب على ظنه انّ ابا نعيم لم يسمعه بخصوصه من عبد الله بن جعفر فالامر مسلم إليه فأنه اعنى شيخنا الحبر الذى لا يلحق شاوه فى الحفظ و الا فابو نعيم قد سمع من عبد الله بن جعفر فمن اين لنا أنه يطلق هذه العبارة حيث لا يكون سماع ثم و ان اطلق ذاك فغاياته تدليس جائز قد اغتفر اشد منه لا عظم من أبى نعيم ثم قال الطاعنون رابعا قال يحيى بن منده الحافظ سمعت ابا الحسين القاضى يقول سمعت عبد العزيز النخشى يقول لم يسمع ابو نعيم مسند الحرث بن أبى أسامه بتمامه

من ابن خَلَّاد فحدث به كَلِّه قلنا قال الحافظ ابن النَجَّار و هم عبد العزيز فى هذا فانا رايت نسخه من الكتاب عتيقه و عليها خطّ
أبى نعيم يقول سمع منى فلان الى آخر سماعى من هذا المسند من ابن خَلَّاد فلعلّه روى الباقي بالاجازه و خليل بن ابيك
صفدى در وافى بالوفيات كفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران ابو نعيم الحافظ سبط محمّد بن
يوسف بن البناء الاصبهاني تاج المحدثين واحد اعلام الدين له العلوّ فى الروايه و الحفظ و الفهم و الدرايه و كانت الرّحال تشدّ
إليه املى فى فنون الحديث كتبها سارت فى البلاد و انتفع بها العباد و امتدت ايامه حتى الحق الاحفاد بالاجداد و تفرد بعلوّ الاسناد
سمع باصبهان اباه و عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس و سليمان بن احمد الطبراني و جماعه كثيره الى ان قال بعد ذكر اسماء
كثيره و كان ابو نعيم اماما فى العلم و الزّهد و الديانه و صنّف مصنّفات كثيره منها حليه الأولياء و المستخرج على الصحيحين
ذكر فيهما احاديث ساوى فيها البخارى و مسلما و احاديث علا عليهما فيها كأنهما سمعاها منه و ذكر فيهما حديثا كان البخارى
و مسلم سمعاها ممّن سمعه منه و دلائل النبوه و معرفه الصّحابه و تاريخ بلده و فضائل الجنّه و صفه الجنّه و كثيرا من المصنّفات
الصّغار و بقى اربعة عشر سنه بلا نظير لا يوجد شرقا و لا غربا اعلى اسنادا منه و لا احفظ و لما كتب كتاب الحليه و حمل الى
نيسابور بيع باربعمائه دينار الخ و ابو محمّد عبد الله بن اسعد بن على

اليمنى المعروف باليافعى در مرآه الجنان و عبره اليقظان در سنه ٤٣٠ ثلثين و اربعمائه گفته فيها توفى الامام الحافظ الشيخ العارف ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني الصوفى صاحب كتاب حليه الاولياء و كان من اعلام المحدثين و اكابر الحفاظ المفيدين اخذ عن الافاضل و اخذوا عنه و انتفعوا به و كتاب الحليه من احسن الكتب قلت اما طعن ابن الجوزى فيها و تنقيصه لها فهو من باب قولى لئن ذمها جاراتها و ضرائر و عاب جمالا فى حلاها و فى الحلّى فما سلمت حسناء من ذمّ حاسد و صاحب حق من عداوه مبطل مع ابيات اخرى فى مدح الامام أبى حامد الغزالي و تصانيفه و كلامه العالى و له كتاب تاريخ اصفهان تفرّد فى الدنيا بعلو الاسناد مع الحفاظ روى عن المشايخ بالعراق و الحجاز و خراسان و صنّف التّصانيف المشهوره فى الاقطار و شيخ جمال الدّين اسنوى در طبقات فقهای شافعيه گفته الحافظ ابو نعيم بضم النون احمد بن عبد الله الاصفهاني صاحب الحليه و غيرها الجامع بين الفقه و الحديث و التّصوّف قال الخطيب لم التّق فى شيوخى احفظ منه و من أبى حازم الاعرج ولد فى رجب سنه ست و ثلثين و ثلاثمائه و توفى يوم الاحد الحادى و العشرين من المحرّم سنه ثلثين و اربعمائه و ذكر ابن خلكان فى السنه مثلها نقل عنه فى الروضه فى اثناء كتاب القضاء فى الكلام على الرّوايه بالاجازه المجاز يجوز له ان يجيز كما هو المعروف و نیز اسنوى در شروع طبقات گفته و بعد فان الشافعى رضى الله عنه و ارضاه و نفعنا

و سائر أئمة المسلمين اجمعين قد حيز له في اصحابه من السَّعاده امور لم يتفق في اصحاب غيره منها انهم المقدمون في المساجد
الثلثه الشريفه شرفها الله تعالى و منها ان الكلمه لهم في الاقاليم الفاضله المشار إليها الكبار العامره المتوسطه في الدنيا المتأصله
التي دين الاسلام و شعار الاسلام بها ظاهر منتظم كالحجاز و اليمن و مصر و الشام و العراقين و خراسان و ديار بكر و اقليم الروم
و منها ازدياد علمائهم في كل عصر الى زماننا بالنسبه الى غيرهم و سببه ما اشرنا إليه من ظهورهم على غيرهم في الاقاليم السابق
وصفها و منها ان كبار ائمة الحديث اما من جمله اصحابه الآخذين عنه او عن اتباعه كالامام احمد و الترمذی و النسائي و ابن
ماجه و ابن المنذر و ابن حبان و ابن خزيمة و البيهقي و الحاكم و الخطابي و الخطيب و أبي نعيم و غيرهم الى زماننا هذا و ولي
الدين محمد بن عبد الله الخطيب در اسماء رجال مشكاه گفته ابو نعيم الاصفهاني هو ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني
صاحب الحليه هو من مشايخ الحديث الثقات المعمول بحديثهم المرجوع الى قولهم كبير القدر ولد سنة ٣٣٤ اربع و ثلثين و
ثلاثمائه و مات في صفر سنة ٤٣٠ ثلثين و اربعمائه و له من العمر ست و تسعون سنة و قاضى تقى الدين ابو بكر اسدى در
طبقات فقهاى شافعيه گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران الحافظ الكبير ابو نعيم الاصفهاني الجامع
بين الفقه و التصوف و النهايه في الحديث

و له التصانيف المشهوره منها كتاب الحليه و هو كتاب جليل حفيظ و كتاب معرفه الصّيهابه و كتاب دلائل النبوه و كتاب تاريخ اصفهان قال الخطيب البغدادي لم الت في شيوخى احفظ منه و من أبى حازم الاعرج ولد في رجب سنه ست و ثلثين و ثلاثمائه توفى في المحرم سنه ثلثين و اربعمائه نقل عنه في الروضه في أثناء كتاب القضاء في الكلام على الروايه بالاجازه ان المجاز يجوز له ان يجيز كما هو المعروف و جلال الدين عبد الرحمن السيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابو نعيم الحافظ الكبير محدث العصر احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران المهرانى الاصبهانى الصوفى الاحول سبط الزاهد محمد بن يوسف البناء ولد سنه ٣٣٦ و اجاز له مشايخ الدنيا و تفرد بهم و رحلت الحفاظ الى بابه لعلمه و ضبطه و علو اسناده قال الخطيب لم ار احدا طلق عليه اسم الحفظ غير أبى نعيم و أبى حازم و قال ابن مردويه لم يكن فى افق من الآفاق احفظ و لا اسند منه صنّف الحليه و المستخرج على البخارى و المستخرج على مسلم و دلائل النبوه و معرفه الصّيهابه و تاريخ اصفهان و فضائل الصّيهابه و صفه الجنّه و الطّب و غيرها مات فى المحرم سنه ٤٣٠ و عبد الوهّاب شعرانى در لوائح الانوار فى طبقات الساده الاخيار گفته و منهم ابو نعيم الاصفهانى رضى الله عنه صاحب الحليه و الطبقات و غيرهما ولد رضى الله عنه سنه ست و ثلثين و ثلاثمائه و توفى باصفهان سنه ثلثين

و اربعمائه عن اربع و تسعين سنه اخرجه اهل اصفهان و منعوه الجلوس فى الجامع فتولّى على اصفهان السلطان محمود بن سبكتكين و ولى عليهم واليا من قبله و رحل عنهم فوثب اهل اصفهان و قتلوه فرجع محمود إليها و آمنهم حتى اطمأنوا ثم قتلهم حتى اتى على اكثر من نصفهم و كانوا يعدّون ذلك من كرامات أبى نعيم رضى الله عنه و أملى كتابه الحليه من صدره بعد أن نيف على ثمانين سنه و حسين دياربكرى در تاريخ خميس گفته و فى سنه ثلاثين و اربعمائه مات حافظ اصبهان ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهاني الصوفى الاحول صاحب الحليه فى المحرّم و له اربع و تسعون سنه و ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبي الجعفرى در مقاليد الاسانيد بعد ذكر مستخرج صحيح مسلم از ابو نعيم و ذكر سند آن و اوّل آن گفته طراز من تعريفه قال الذهبي هو الامام الحافظ الكبير محدّث العصر احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران المهراني الاصبهاني الصوفى ولد سنه ستّ و ثلاثين و ثلاثمائه و اجاز له مشايخ الدنيا سنه نيف و اربعين و ثلاثمائه و له ستّ سنين ابو العباس الاصمّ و خيثمه بن سليمان الاطرابلسى و جعفر الخالدى و ابو منهال بن زياد و المعمر عبد الله بن عمر شوذب و طائفه تفرد فى الدنيا باجازتهم كما تفرد بالسّماع من خلق كثير سمع الطبراني و ابا الشيخ و الجعابى و ابا على بن الصّواف و ابن خلاد النصيبى و ابا بكر الاجرى و فاروق بن عبد الكبير الخطّابى و خلائق و رحلت الحفاظ الى بابہ لعلمه و حفظه و علوّ اسانيدہ

و تهيأ له من لقي الكبار ما لم يقع لحافظ روى عنه الخطيب البغدادي و هو اخصّ تلامذته به و رحل إليه و أكثر عنه و ابو سعد الماليني و ابو صالح المؤذن و ابو علي الحسن بن احمد الحدّاد و ابو سعد محمّد بن محمّد المطرّز و ابو منصور محمد بن عبد الله الشروطي و غانم البرجي و خلائق آخرهم وفاه ابو طاهر عبد الواحد بن احمد الذهبي قال الخطيب لم ار احدا اطلق عليه اسم الحفظ غير أبي نعيم و أبي حازم العبدوي قال علي بن المفضل الحافظ قد جمع شيخنا السلفي اخبار أبي نعيم فسمى نحواً من مائتي نفس حدّثوا عنه قال و لم يصنّف مثل كتابه حليه الأولياء و قال ابن مردويه كان ابو نعيم في وقته مرحولاً إليه لم يكن في افق من الآفاق احد احفظ و لا اسند منه كان حفاظ الدنيا قد اجتمعوا عنه و كلّ يوم نوبه واحد منهم يقرأ ما يريد الى قرب الظهر و إذا قام الى داره ربما كان يقرأ عليه في الطريق جزء و كان لا يضجر لم يكن له غداء سوى التسميع و التصنيف و قال حمزه بن العباس العلوي كان اصحاب الحديث يقولون بقي الحافظ اربع عشرة سنه بلا نظير لا يوجد شرقاً و لا غرباً اعلى اسناداً منه و لا احفظ منه و كانوا يقولون لما صنّف كتاب الحليه حمل الكتاب في حياته الى نيسابور فاشتروه باربعمائه دينار و في وفيات لابن خلكان ان مهران اول من اسلم من اجداده و أنّه مولى عبد الله بن معاويه بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب نقله عن أبي نعيم في تاريخ اصبهان له قال و اصبهان بكسر الهمزة

و فتحها و سكون الصاد المهمله و فتح الموحده و يقال بالفاء ايضا و فى القاموس اصله اصت بهان أى سمت المليحه سميت لحسن هوائها و عذوبه مائها فخففت و الصواب انها اعجميه و اصلها اسياهان أى الاجناد لانهم كانوا سكانها انتهى و له التصانيف المشهوره ككتاب معرفه الصحابه و كتاب دلائل النبوه فى مجلدين و كتاب المستخرج على البخارى و المستخرج على مسلم و كتاب تاريخ اصبهان و صفه الجنه و كتاب الطب و كتاب فضائل الصحابه و كتاب المعتقد و اشياء صغار مات فى العشرين من المحرم سنة ثلاثين و اربعمائه عن اربع و تسعين سنه و خود شاهصاحب در بستان المحدثين مى فرمايد كتاب مستخرج على صحيح مسلم لابي نعيم الاصفهاني اولش كتاب الايمانست و اول ان حديث جبرئيلست مى گويد حدثنا احمد بن يوسف بن خلاد قال ثنا الحارث بن أبى أسامه قال ثنا ابو عبد الرحمن بن يزيد المقرئ و حدثنا ابو على بن الصواف قال ثنا عبد الرحمن المقرئ قال ثنا كهمس بن الحسن عن عبد الله بن بريده الاسلمى عن يحيى بن يعمر القرمسينى قال كان من اول من قال بالقدر معبد الجهنى بالبصره فانطلقت انا و حميد بن عبد الرحمن الحميرى حجاجا الى آخر الحديث المذكور فى اوائل صحيح مسلم و نام و نسب او احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن وائل بن مهران اصفهاني صوفيست در سال ششصد و سى و شش متولد شده و شش ساله بود كه او را بطريق تبرك مشايخ عمده حديث اجازت دادند كه از جمله آنها ابو العباس اصم و خيثمه بن سليمان اطرابلسى و جعفر خالدى و شيخ معمر بن عبد الله بن عمر شوذبست

و او باین خصوصیت متفردست بعد از آنکه چون جوان شد سماع کثیر از اجله مشایخ حدیث حاصل کرد و تخمی که در زمین استعداد او از طفلی افشاندن بود بار آورد و از طبرانی و از ابو الشیخ و از جعابی و ابو علی الصّواف و ابو بکر اجری و ابن خلد نصیبی و فاروق بن عبد الکبیر خطابی استفاده تامه نموده و بعد از ان چون بمرتبہ شیخوخت و افاده رسید حفاظ فن حدیث بسوی او تضرع آوردند و بر در او هجوم نمودند و استفاده کردند و بجهت علو اسانیده و وفور علم و حفظ او رغبت این مردم بجناب او زیاده از اقران بود خطیب بغدادی از اخص تلامذه اوست و ابو سعید مالینی و ابو صالح مؤذن و ابو علی حسن بن احمد حدّاد و ابو سعید محمّد بن محمّد بن المطرز و ابو منصور محمد بن عبد الله شروطی و دیگر محدثین بسیار شاگردان اویند و از نوادر کتب او کتاب حلیه الاولیاست که نظیر آن در اسلام تصنیف نشده و از صبح تا وقت ظهر بحضور او قرأت حدیث می کردند و چون از مجلس برمیخواست و بخانه می رفت در راه نیز بقدر یک جزو مردم بر وی می خواندند و هرگز ملول و تنگدل نمی شد و نوبت او در اشتغال علم حدیث بنحوی رسیده بود که او را غذا غیر از اسماع حدیث و تصنیف آن نبود و کتاب حلیه الأولیاء در حضور او آن شهرت و رواج پیدا کرد که در نيسابور بچهار صد دینار خریده شد الی ان قال بعد ذکر اسلام جدّه و تحقیق لفظ اصبهان و ابو نعیم را تصانیف بسیارست از آن جمله ست کتاب معرفه الصحابه و کتاب دلائل النبوه در دو جلد و کتاب المستخرج علی مسلم و کتاب تاریخ اصفهان و کتاب صفه الجنه و کتاب الطّب و کتاب فضائل الصحابه و کتاب المعتمد

و رسائل مختصره ديگر هم دارد در سنه چهار صد و سى هشتم محرم رحلت دار آخرت كرد و هفتاد و چهار سال عمر داشت و مولوى حسن زمان محمد بن قاسم التركمانى در قول مستحسن گفته اما الحافظ ابو نعيم فقال السبكى فى الطبقات الكبرى الامام الجليل الحافظ الصوفى الجامع بين الفقه و التصوف و النهايه فى الحفظ و الضبط و احد الاعلام الذين جمع الله لهم بين العلو فى الروايه و النهايه فى الدرايه رحل إليه الحفّاز من الاقطار الى قوله قال ابو محمّد السمرقندى سمعت ابا بكر الخطيب يقول لم ار احدا اطلق عليه اسم الحفظ غير رجلين ابو نعيم الاصبهاني و ابو حازم العبدوى الاعرج و قال احمد بن محمد بن مردويه كان ابو نعيم فى وقته مرحولا- إليه و لم يكن فى افق من الآفاق اسند و لا احفظ منه و قال حمزه بن العباس العلوى كان اصحاب الحديث يقولون بقى ابو نعيم اربع عشره سنه بلا نظير لا يوجد شرقا و غربا اعلى اسنادا منه و لا احفظ منه و قال الحافظ ابن النجار هو تاج المحدثين و احد اعلام الذين ثم بسط السبكى فى الردّ على من نال منه حسدا و مخفى نماند كه جلالت قدر و عظمت فخر ابو نعيم بمثابه رسیده كه ابو المعالى امام الحرمين جوینی با آن همه فضائل و محامد كه شهره آفاق و مسلم اكابر مهرة حذاقست يكي از مستفيدين و تلامذه اوست ابن خلكان در وفيات الأعيان گفته ابو المعالى عبد الملك بن الشيخ أبى محمّد عبد الله بن أبى يعقوب يوسف بن عبد الله بن يوسف بن جبويه الجوينى الفقيه الشافعى الملقب ضياء الدين المعروف بامام الحرمين اعلم المتأخرين من اصحاب الامام الشافعى

على الاطلاق المجمع على امامته المتفق على غزاره مادّته و تفنّنه فى العلوم من الاصول و الفروع و الادب و غير ذلك و قد تقدّم الكلام على ذكر والده فى العباده و رزق من التوسّع فى العباده ما لم يعهد فى غيره و كان يذكر دروسا يقع كل واحد منها فى عده اوراق و لا يتلعثم فى كلمه منها و تفقّه فى صباه على والده أبى محمّد و كان يعجب بطبعه و تحصيله و جوده قريحته و ما يظهر عليه من مخآئل الاقبال فاتى على جميع مصنّفات والده و تصرّف فيها حتّى زاد عليه فى التحقيق و التدقيق و لمّا توفّى والده قعد مكانه للتدريس و إذا فرغ منه مضى الى الاستاد أبى القاسم الاسكافى الاسفرائنى بمدرسه البيهقى حتى حصّل عليه علم الاصول ثم سافر الى بغداد و لقي بها جماعه من العلماء ثم خرج الى الحجاز و جاور بمكّه اربع سنين و بالمدينه يدرّس و يفتى و يجمع طرق المذهب فلهدا قيل له امام الحرمين ثم عاد الى نيسابور فى اوائل ولايه السلطان الب ارسلان السيلجوقى و الوزير يومئذ نظام الملك فبنى له المدرسه النظاميه بمدينه نيسابور و تولّى الخطابه بها و كان يجلس للوعظ و المناظره و ظهرت تصانيفه و حضر دروسه الاكابر من الأئمّه و انتهت إليه رياسه الاصحاب و فوّض إليه امور الاوقاف و بقى على ذلك قريبا من ثلاثين سنه غير مزاحم و لا مدافع مسلّم إليه المحراب و المنبر و الخطابه و التدريس و مجلس التذكير يوم الجمعة و صنّف فى كلّ فنّ منها كتاب نهايه المطلب فى درايه المذهب الذى ما صنّف فى الاسلام مثله قال

ابو جعفر الحافظ سمعت الشيخ ابا اسحاق الشيرازى يقول لامام الحرمين يا مفيد اهل المشرق و المغرب انت اليوم امام الائمه و
سمع الحديث من جماعه كثيره من علمائه و له إجازة من الحافظ أبى نعيم الاصبهاني صاحب حليه الأولياء و من تصانيفه الشامل
فى اصول الدين و البرهان فى اصول الفقه و تلخيص التقريب و الارشاد و العقيدة النظامية و مدارك العقول لم يتمه و كتاب
تلخيص نهايه المطلب لم يتمه و غياث الامم فى الامامه و مغيث الخلق فى اختيار الاحق و غنيه المسترشدين فى الخلاف و غير
ذلك من الكتب و كان إذا شرع فى علوم الصوفيه و شرح الاحوال ابكى الحاضرين و لم يزل على طريقه حميده مرضيه من اول
عمره الى آخره اخبرنى بعض المشايخ انه وقف على جليته امره فى بعض الكتب و ان والده الشيخ ابا محمد رحمه الله تعالى كان
فى اول عمره ينسخ بالاجره فاجتمع له من كسب يده شىء اشترى به جاريه موصوفه بالخير و الصيلاح و لم يزل يطعمها من
كسب يده ايضا الى ان حبلت بامام الحرمين و هو مشتمل على تربيتها بمكسب الحل فلما وضعت اوصاها ان لا تمكن احدا من
ارضاعه فاتفق انه دخل عليها يوما و هى متألّمه و الصيغير يبكى و قد اخذته امرأه من جيرانهم و شاغلته بشديها فوضع منها قليلا
فلما راه شق عليه و نكس راسه و مسح على بطنه و ادخل اصبعه فى فيه و لم يزل يفعل به ذلك حتى قاء جميع ما شربه و هو
يقول يسهل على أن يموت و لا يفسد طبعه بشرب لبن غير أمّه و يحكى

عن امام الحرمين أنه كان يلحقه بعض الاحيان فتره في مجلس المناظره فيقول هذا من بقايا تلك الرضعه و مولده ثامن عشر المحرم سنه تسع عشره و اربعمائه و لما مرض حمل الى قريه من اعمال نيسابور يقال لها بشتقان موصوفه باعتدال الهواء و خفه الماء فمات بها ليله الأربعاء وقت العشاء الآخره الخامس و العشرين من شهر ربيع الآخر سنه ثمان و سبعين و اربعمائه و نقل الى نيسابور تلك الليله و دفن من الغد في داره ثم نقل بعد سنين الى مقبره الحسين فدفن بجانب ابيه رحمه الله تعالى و صلى عليه ولده ابو القسم و اغلقت الاسواق يوم موته و كسر منبره في الجامع و قعد الناس لعزائه و اكثروا فيه المراثي الخ

٩-بيهقي

وجه نهم از وجوه ابطال و ردّ نفی و انکار مخاطب و الاتبار آنست که حدیث تشبیه را احمد بن الحسین البیهقی روایت کرده چنانچه از عبارت صحائف متضمن نقل تقریر شیعه که آن را در هدایه السعد آورده و در ان نقل این روایت از احمد و بیهقی مذکورست و واضحست و هم از عبارت اخطب خوارزم که آنفا گذشته ظاهرست که بیهقی این حدیث شریف را از حاکم روایت کرده و دیگر اجله علما هم نقل این حدیث از بیهقی کرده اند مثل ابو سالم محمّد بن طلحه القرشی النصیبی و نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصبّاغ و حسین بن معین الدین الیزدی المیبیدی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و احمد بن عبد القادر العجیلی كما ستسمعه عن قریب بعون الله المجیب فهذا امام بیهق ابان عن الحقّ و تناول رؤس الجاحدين بالكسر و الدقّ و صدورهم بالبقر و الشقّ

ص: ٢٠٩

و ازال و سواسهم و ازاح انتكاسهم و استاصل التباسهم و اكفا كاسهم و قلع اساسهم و ابطل انكارهم و صغر فخارهم و هدم دارهم و هتك استارهم و اوضح خسارهم و كشف بوارهم و خذل اعوانهم و انصارهم و محارومهم و آثارهم فله درّه و عليه اجره و ايراد بيهقى اين حديث را كافيست در اعتبار آن چه بيهقى از جمله محدثانست كه صاحب مشكاه در حق ايشان گفته ائى اذا اسندت الحديث إليهم كانى اسندت الى النبى ص پس چگونه ممكنست كه اين حديث با وصف روايت بيهقى معتبر نباشد حال آنكه بقول صاحب مشكاه اسناد حديث باو مثل اسناد آن بجناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلمست فما للمجادل بعد ذلك محل الكلام و الاشتباه كما هو غير خاف على اولى الافهام و الانتباه حالا عبارت ولى الدين ابو عبد الله الخطيب در مشكاه بسمع اصغا بايد شنيد قال فى صدر مشكاه المصاييح اما بعد فان التمسك بهديه صلى الله عليه و سلم لا يستتب الا بالافتاء لما صدر من مشكاته و الاعتصام بحبل الله لا يتم الا ببيان كشفه و كان كتاب المصاييح الذى صنفه الامام محبى السنه قانع البدعه ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى رفع الله درجته اجمع كتاب صنف فى بابه و اضبط لشوارد الاحاديث و اوابدها و لما سلك رضى الله عنه طريق الاختصار و حذف الاسانيد تكلم فيه بعض النقاد و ان كان نقله من الثقات كالاسناد لكن ليس ما فيه اعلام كالاغفال فاستخرت الله تعالى و استوقفت كل حديث منه فى مصره فاعلمت ما اغفل

و اودعت كل حديث منه في مقرّه كما رواه الأئمه المتقنون و الثقات الراسخون مثل أبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى و
أبي الحسين مسلم بن الحجاج القشيري و أبي عبد الله مالك بن انس الاصبحي و أبي عبد الله محمد بن ادريس الشافعي و أبي
عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني و أبي عيسى محمد بن عيسى الترمذى و أبي داود سليمان بن الاشعث السجستاني و
أبي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي و أبي عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينى و أبي محمد عبد الله بن عبد الرحمن
الدارمى و أبي الحسن عليّ بن عمر الدارقطنى و أبي بكر احمد بن الحسين البيهقى و أبي الحسن رزين بن معاويه العبدري و
غيرهم و قليل ما هو و انى إذا نسبت الحديث إليهم كاتى اسندت الى النبى صلى الله عليه و سلم لانهم قد فرغوا منه و اغنونا عنه
و سردت الكتب و الايواب كما سردها و اقتفيت اثره فيها و قسّمت كل باب غالباً على فصول ثلثه اولها ما اخرجها الشيخان او
احدهما و اكتفيت بهما و ان اشتراك فيه الغير لعلّو درجتهم في الروايه و ثانيها ما آورده غيرهما من الأئمه المذكورين و ثالثها
ما اشتمل على معنى الباب من ملحقات مناسبة مع محافظه على الشريطه و ان كان ماثورا عن السلف و الخلف ثم أنك ان فقدت
حديثاً فى باب فذلك عن تكرير اسقطه و ان وجدت آخر بعضه متروكا على اختصاره او مضموماً إليه تمامه فعن داعى اهتمام
اتركه و الحقه و ان عثرت على اختلاف فى الفصلين من ذكر غير الشيخين فى الاول و ذكرهما فى الثانى

فاعلم أنّى بعد تتبعى كتابى الجمع بين الصحيحين للحميدى و جامع الاصول اعتمدت على صحيحى الشيخين و متنيهما و ان رايت اختلافافى نفس الحديث فذلك من تشعب طرق الاحاديث و لعلى ما اطلعت على تلك الروايه التى سلكها الشيخ رضى الله عنه و قليلا ما تجد اقول ما وجدت هذه الروايه فى كتب الاصول او وجدت خلافها فيها فاذا وقفت عليه فانسب القصور اللى لقله الدرّايه لا- الى جناب الشيخ رفع الله قدره فى الدارين حاشا لله من ذلك رحم الله من إذا وقف على ذلك تبّهنا عليه و ارشدنا الى طريق الصواب و لم ان جهدا فى التنقىير و التفتيش بقدر الوسع و الطاقه و نقلت هذا الاختلاف كما وجدت و ما اشار إليه رضى الله عنه من غريب او ضعيف او غيرهما بينت وجهه غالبا و ما لم يشر إليه ممّا فى الاصول فقد قفيته فى تركه الآ فى مواضع لغرض مهمله و ذلك حيث لم اطلع على روايته فتركت البياض و ان عثرت عليه فالحقه به احسن الله جزاك و ملا على قارى در مرقاه شرح مشكاه گفته أنّى إذا نسبت الحديث أى كل حديث إليهم أى الى بعض الأئمه المذكورين المعروفه كتبهم باسانيدهم بين العلماء المشهورين كائى اسندت أى الحديث برجاله الى النبى صلى الله عليه و سلم أى فيما إذا كان الحديث مرفوعا و هو الغالب و الى الصحابه إذا كان موقوفا و هو المرفوع حكما لانهم أى الائمه قد فرغوا منه أى من الاسناد الكافل بذكرهم قال ابن حجر أى من الاسناد المفهوم من اسند على حدّ و ان تعفوا اقرب للتقوى انتهى

و لا يخفى ان قوله وَ أَنْ تَعْفُوا بتاويل المصدر مبتدأ خيره اقرب للتقوى و التقدير و عفوكم اقرب الى التقوى نحو أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ فالصواب انه على حِدِّ اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ثم فى اصله على حِدِّ وَ أَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى و هو اما سهو من الكتاب او وهم من مصنف الكتاب و الله اعلم بالصواب و شيخ عبد الحق دهلوى در شرح فارسى مشكاه گفته كما رواه الأئمة المتقنون و الثقات الراسخون چنانچه روايت کرده اند آن را در مصنفات خود امامان که استوار کنندگان کارند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و استوار و پای بر جای اند در علم حديث مثل أبى عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى و أبى الحسين مسلم بن الحجاج القشيرى و أبى عبد الله مالك بن انس الاصبهى و أبى عبد الله محمد بن ادريس الشافعى و أبى عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى و أبى عيسى محمد بن عيسى الترمذى و أبى داود سليمان بن الاشعث السجستانى و أبى عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائى و أبى عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينى و أبى محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى و أبى الحسن على بن عمر الدارقطنى و أبى بكر احمد بن الحسين البيهقى و أبى الحسن رزين بن معاويه العبدرى اين سيزده تن اند از ائمه حديث که احاديث را باسانيدى که دارند در مصنفات خود ايراد نموده اند و صاحب مشكاه احاديث را بايشان نسبت کرده و اندکيست که بغير ايشان نيز نسبت کرده چنانچه گفت و غيرهم و قليل ما هو و غير ايشان و بسيار اندکست ذکر غير ايشان و چون جای آن بود که کسی گويد سخن نقاد بر مصاييح از جهت ترك ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز

باقیست چه بذکر یکی ازین مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید و التی إذا نسبت الحديث إليهم كاني اسندت الى النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم و بدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که من اسناد کردم و برداشتم حدیث را بسوی آن حضرت انتهى و قطع نظر ازین همه بیهقی التزام کرده که در کتب خویش حدیثی را که وضع آن بدانند روایت نکند و سیوطی مجدد دین سنیه در مائه تاسعه در لآلی مصنوعه جایجا حکم ابن الجوزی را بوضع احادیث تعقب نموده به آنکه این حدیث را بیهقی روایت نموده

قال فی اللآلی ابن شاهین ثنا علی بن محمّد البصری انا مالک بن یحیی ابو غسیان ثنا علی بن عاصم عن الفضل بن عیسی الرقاشی عن محمّد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم لما کلم الله موسى يوم الطور کلمه بغير الکلام الذی کلمه يوم ناداه فقال له موسى يا رب هذا کلامک الذی کلمتني به قال يا موسى انما کلمتک بقوه عشره آلاف لسان ولى قوه الالسن کلها و انا اقوى من ذلك فلما رجع موسى الى بنی اسرائیل قالوا يا موسى صف لنا کلام الرحمن قال سبحان الله إذا لا أستطيعه قالوا فشبّه لنا قال الم تروا الى اصوات الصواعق التی تقتل فانه قریب منه لیس به لیس بصحیح و الفضل متروک قلت فی الحکم بوضعه نظر فانّ الفضل لم يتهم بكذب و اکثر ما عیب علیه القدر و هو من رجال ابن ماجه و هذا الحدیث اخرجه البزار فی مسنده ثنا سلیمان بن موسى ثنا علی بن عاصم به و اخرجه البيهقی فی کتاب الأسماء و الصفات و هو قد التزم ان لا يخرج فی تصانیفه حدیثا

يعلم أنه موضوع و اخرجه ابن أبي حاتم في تفسيره و قد التزم ان يخرج فيه اصح ما ورد و لم يخرج فيه حديثا موضوعا البته و شيخ رحمه الله در مختصر تنزيه الشريعة بعد ذكر حكم بوضع حديثي درباره سؤال عثمان از تفسير مقاليد السموات و الارض گفته تعقب بان البيهقي اخرجه في الاسماء و الصفات و قد التزم ان لا يخرج في كتبه حديثا يعلم أنه موضوع و فضائل فاخره و مناقب باهره و مدائح زاهره بيهقي بالا-تر از آنست که استيفاء آن توان کرد و نبذی از ان در ما بعد انشاء الله تعالى از معجم الادباء ياقوت حموي و كتاب الانساب عبد الكريم سمعاني و كامل ابن اثير جزري و وفيات الأعيان ابن خلکان و مختصر في اخبار البشر ابو الفداء اسماعيل صاحب حماه و رجال مشكاه ولي الدين الخطيب و سير النبلاء و تذكرة الحفاظ و عبر في خبر من غير و دول الاسلام ذهبي و تتمه المختصر في اخبار البشر ابن الوردی و مرآة الجنان يافعي و طبقات شافعية كبرى عبد الوهاب سبكي و طبقات شافعية عبد الرحيم اسنوي و طبقات شافعية تقي الدين ابو بكر بن احمد المعروف بابن قاضي شهبه و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطي و فيض القدير عبد الرؤف مناوي و رجال مشكاه و مقدمه شرح فارسي مشكاه و مرقاه ملا علي قاري و شرح مواهب لدينه عبد الباقي زرقاني و مقاليد الاسانيد ابو مهدي ثعالبي و قره العينين والد ماجد شاهصاحب و بستان المحدثين خود مخاطب و معركة الآراء شاه سلامت الله و ابجد العلوم و تاج مكلل و اتحاف النبلاء مولوي صديق حسن خان معاصر خواهی شنید وجه دهم از وجوه ابطال و توهين انكار مخاطب

فطین آنست که ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته

قوله عليه السّلام من أراد ان ينظر الى علم آدم و فقه نوح فلينظر الى عليّ اخبرنا احمد بن محمّد بن عبد الوهّاب نا الحسين بن محمّد بن الحسين العدل العلوي الواسطي ثنا محمّد بن محمود ثنا ابراهيم بن مهدي الايلي ثنا ابان بن فيروز عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم من رادان ينظر الى علم آدم و فقه نوح فلينظر الى علي بن أبي طالب انتهى نقلا- عن اصل المناقب الموجود عند العبد الكثير العثار فهذا الجلابيّ الجليل الفخار اوضح الحق بالاعلان و الاجهار و جلب على ارباب الجحد و الانكار انكر الردى و امرّ البوار و اذاقهم عنف السيّاق و عزّ التبار و اظهر غايه الاظهار ان المبطلين المدغلين ليس لهم من الانصاف خلاق و ان دينهم نفاق و عهدهم شقاق حيث اثبت الحديث الشريف بكتابه العنوان و اماط عنه شكوك اهل الشنثان و العدوان و الله الموفق و هو المستعان

۱۰- ابن المغازلی

و ابن المغازلی از اکابر محدثین و معروفین و اجلّه عارفین و اعظم مصنّفین مشهورین و افاحم معتمدینست علامه نحیر حاوی ملکات انسانی عبد الکریم بن محمد سمعانی نبذی از فضائل و محامد فاخره و مناقب و مدائح زاهره او یاد کرده چنانچه در انساب گفته الجلابيّ بضم الجیم و تشدید اللّام و فی آخرها الباء المنقوطة بواحد هذه النسبه الى الجلاب و المشهور بهذه النسبه ابو الحسن علی بن محمّد بن الطيّب الجلابيّ المعروف بابن المغازلی من اهل واسط العراق

كان فاضلا عارفا برجاله واسط و حديثهم و كان حريصا على سماع الحديث و طلبه رأيت له ذيل التاريخ بواسط و طالعه و انتخب منه سمع ابا الحسن علي بن عبد الهاشمي و ابا بكر احمد بن محمّد الخطيب و ابا الحسن احمد بن المظفر العطار و غيرهم روى لنا عنه ابنه بواسط و ابو القاسم علي بن طرار الوزير و غرق ببغداد في الدجله في صفر سنة ثلاث و ثمانين و اربعمائه و حمل ميتا الى واسط فدفن بها و ابنه ابو عبد الله محمّد بن علي بن محمد الجلابي كان ولي القضاء و الحكومه بواسط نيابه عن أبي العباس احمد بن بختيار المندائي و كان شيخا عالما فاضلا سمع اياه و ابا الحسن محمّد بن محمّد بن مخلد الازدي و ابا علي اسماعيل بن احمد بن كماري القاضي و غيرهم سمعت منه الكثير بواسط في النوبتين جميعا و كنت ألامه مده مقامى بواسط و قرأت عليه الكثير بالاجازة له عن أبي غالب محمد بن احمد بن بشران النحوي الواسطي ازين عبارت واضحست كه ابو الحسن بن المغازلي عالم معروف و فاضل عارف برجال واسط و حديث ايشانست و حريص بوده بر سماع حديث و طلب آن و علامه سمعاني ذيل تاريخ واسط تصنيف او را ديده و بمطالعه آن مشرف گرديده و باعتماد و اعتبار بر ان انتخاب از ان نموده و براي سمعاني پسر ابن المغازلي و علي بن طراد الوزير روايت احاديث از ابن المغازلي کردند پس ابن المغازلي شيخ سمعانيست بيك واسطه و پسر ابن المغازلي شيخ سمعانيست بلا واسطه كه روايت احاديث براي

سمعانی از والد ماجدش نموده و او بتصریح سمعانی شیخ عالم و فاضل بوده و سمعانی از و احادیث بسیار در واسط شنیده و ملازمت و عدم مفارقت او در مدت اقامت واسط اختیار می کرد و بسیاری از احادیث بر او باجازه از ابی غالب نحوی خوانده و فی کل ذلك من الدلالة علی مزید العظمه و جلاله الشأن و جلاء الامر و وضوح الرفعه و السّناء و سطوح الفضل و البهاء ما لا یخفی علی اولی الفهم و الذکاء و کتاب ذیل ابن المغازلی را که سمعانی ذکر دیدن خود آن را و انتخاب خود از ان کرده مصطفی بن عبد الله القسطنطینی هم ذکر نموده چنانچه در کشف الظنون گفته تواریخ واسط منها تاریخ ابی عبد الله محمد بن سعید بن الدیبی الواسطی المتوفی سنه ۶۳۷ سبع و ثلثین و ستمائه و الذیل علیه لابن الجلابی و مخفی نماند که علامه سمعانی که محامد و مدائح ابن مغازلی ذکر کرده و تلمیذ ابن المغازلی بواسطه پسر اوست از اکابر اساطین اعیان و اعظام محققین جلیل الشأن و افاحم نقاد حاوین درایت و اتقانست و بسبب کمال شرف و جلالت بین الاعلام ملقب بلقب جمیل تاج الاسلام فضائل علیه و مناقب سنیّه و محامد بهیه و مدائح وضیه او بر متتبعین و ممارسین کتب رجال و ناظرین افادات معتمدین با کمال مخفی نیست ابن خلکان در وفيات الأعیان گفته تاج الاسلام ابو سعد و یقال ابو سعید عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الرّبیع بن مسلم بن عبد الله بن عبد المجیب التیمی السمعانی المروزی الفقیه الشافعی

الحافظ الملقب بقوام الدين ذكره الشيخ عز الدين ابو الحسن على بن الاثير الجزرى فى اول مختصره فقال كان ابو سعد واسطه عقد البيت السمعانى و عينهم الباصره و يدهم الناصره و إليه انتهت رياستهم و به كملت سيادتهم رحل فى طلب العلم و الحديث الى شرق الارض و غربها و شمالها و جنوبها و سافر الى ماوراء النهر و سائر بلاد خراسان عدّه دفعات و الى قومس و الرى و اصبهان و همدان و بلاد الجبال و العراق و الحجاز و الموصل و الجزيره و الشام و غيرهما من البلاد التى يطول ذكرها و يتعذر حصرها و لقي العلماء و اخذ عنهم و جالسهم و روى عنهم و اقتدى بافعالهم الجميله و آثارهم الحميده و كان عدّه شيوخه تزيد على اربعة آلاف شيخ و ذكر فى بعض اماليه فقال و ودعنى عبد الله بن محمّد بن غالب ابو محمّد الجيلى الفقيه نزيل الانبار و بكى و انشدنى و لما برزنا لتوديعهم بكوا لولؤا و بكينا عقيقا اداروا علينا كؤوس الفراق و هيهات من سكرها ان نفيقا تولّوا فاتبعتهم إذ سعوا فصاحوا الغريق و صحت الحريقا و صنّف التصانيف الحسنه الغزيره الفائده فمن ذلك تذييل تاريخ بغداد الذى صنّفه الحافظ ابو بكر الخطيب و هو نحو خمسه عشر مجلّدا او من ذلك تاريخ مرو يزيد على عشرين مجلّدا و كذلك الانساب نحو ثمان مجلّدات و هو الذى اختصره عز الدين المذكور و استدرّك عليه و هو فى ثلاث مجلّدات و المختصر هو الموجود بايدى الناس و الاصل قليل الوجود و ذكر

ابو سعد السمعاني المذكور في ترجمه والده ان اباه حجّ سنه سبع و تسعين و اربعمائه ثم عاد الى بغداد و سمع بها الحديث من جماعه من المشايخ و كان يعظ الناس بالمدرسه النظاميه و يقرأ عليه الحديث و يحصّل عليه الكتب و اقام كذلك مدّه ثم رحل الى اصبهان فسمع بها من جماعه كثيره ثم رجع الى خراسان و اقام بمرو الى سنه تسع و خمسمائه و خرج الى نيسابور و قال ابو سعد و حملني اخي إليها و سمعنا الحديث من أبي بكر عبد الغفار بن محمّد الشيراوي و غيره من المشايخ و عاد الى مرو و ادركته المنيّه و هو شابّ ابن ثلاث و اربعين سنه و كانت ولادته أبي سعد المذكور بمرو يوم الاثنين الحادي و العشرين من شعبان سنه ست و خمسين و توفي بمرو في ليله غزه ربيع الاول سنه اثنتين و ستين و خمسمائه رحمه الله تعالى و كان ابوه محمّد اماما فاضلا مناظرا محدّثا فقيها شافعيًا حافظا و له الاملاء الذي لم يسبق الى مثله تكلم على المتون و الاسانيد و ابان مشكلاتها و له عدّه تصانيف و كان له شعر غنّيه قبل موته و كانت ولادته في جمادى الاولى سنه ست و ستين و اربعمائه و توفي وقت فراغ الناس من صلاه الجمعة ثاني صفر سنه عشر و خمسمائه و دفن يوم السبت عند والده أبي المظفر بسفحوان احدي مقابر مرو رحمه الله تعالى و كان جدّه المنصور امام عصره بلا مدافعه اقرّ له بذلك الموافق و المخالف و كان حنفي المذهب

متعيناً عند ائمتهم فحجّ في سنه اثنتين و ستين و اربعمائه و ظهر له بالحجاز ما اقتضى انتقاله الى مذهب امام الشافعي رضي الله عنه فلما عاد الى مرو لقي بسبب انتقاله محنا و تعصّباً شديداً فصبر على ذلك و صار امام الشافعيّ بعد ذلك يدرّس و يفتي و صنّف في مذهب الشافعي رضي الله عنه و في غيره من العلوم تصانيف كثيرة منها منهاج اهل السنّه و الانتصار و الردّ على القدرية و غيرها و صنّف في الاصول القواطع و في الخلاف البرهان يشتمل على قريب من الف مسئله خلافيّه و الاوسط و الاصطلام ردّ فيه على أبي زيد الدبوسي و اجاب عن الاسرار التي جمعها و له تفسير القرآن العزيز و هو كتاب نفيس و جمع في الحديث الف حديث عن مائه شيخ و تكلم عليها فاحسن و له وعظ مشهور بالجوده و كانت ولادته في سنه ست و عشرين و اربعمائه في ذي الحجه و توفّي في شهر ربيع الاوّل سنه تسع و ثمانين و اربعمائه بمرور رحمه الله تعالى و في بيتهم جماعه كثيره علماء و رؤساء و السمعاني بفتح السين المهمله و سكون الميم و فتح العين المهمله و بعد الالف نون هذه النسبه الى سمعان و هو بطن من تميم و سمعت بعض العلماء يقول يجوز بكسر السين ايضاً و كان لابي سعد عبد الكريم ولد يقال له ابو المظفر عبد الرّحيم بكر به والده في سماع الحديث و طاف به في بلاد خراسان و ماوراء النهر و اسمعه الحديث و حصل له النسخ و جمع له

معجماً لمشايخه في ثمانية عشر جزءاً و عوالم في مجلدين ضخمين و شغله بالفقه و الاءب و الاءب حتى حصل من كل واحد طرفاً صالحاً و اءب بالكثير و رءل إليه الطلاءب و كان مءرماً ببلءه و مولءه في ليله الءمه لسبع عشره ليله ءلت من ذى القعهه سنه سبع و ثلثين و ءمسمائه بنيسابور و ءوفى بمرو ما بين سنه اربع عشره و سءمائه رحمه الله ءعالى و ابن اءير ءر كامل ءر سنه اءنئين و سءين و ءمسمائه ءفءه ففي هذه السئه ءوفى عبء الءريم بن مءمء بن منصور ابو سعيب بن أبى المظفر السمعانى المروزى الفقيه الشافعى و كان مءرماً من سماع الاءب سافر في طلبه و سمع منه ما لم يسمعه غيره و رءل الى ماوراء النهر و ءراسان ءفعاء و ءءل الى بلاد الءبل و الاصبهان و العراق و الموصل و الءزيره و الشام و غير ذلك من البلاد و له ءصانيف المشهوره منها ذيل ءاريخ بءءاء و ءاريخ مءينه مرو و ءءاب النسب و غير ذلك اءسن فيها ما شاء و ءء ءمع مشيءه ءزاءء عءءهم على اربعه آلاف شيخ و ءء ذكره ابو الفرج بن الءوزى ففءعه فمن ءمله ءوله فيه انه كان ياءء الشيخ ببءءاء و يعبر به الى فوق نهر عيسى فيءول ءءءنى فلان بما وراء النهر و هذا بارء ءءاً فانّ الرءل سافر الى ماوراء النهر ءقاً و سمع في عامه بلاده من عامه شيوخه فائى ءاءه به الى هذا ءءليس البارء و انما ذنبه عند ابن الءوزى انه شافعى و له اسوه بغيره فان ابن الءوزى لم يبق على اءء الا مءءرى الءنابله و ابو الفءاء

در کتاب المختصر در وقائع همين سنه گفته عبد الكريم ابو سعيد بن محمد بن منصور بن أبى بكر المظفر السمعاني المروزي الفقيه الشافعي و كان مكثرا من سماع الحديث سافر في طلبه الى ماوراء النهر و سمع منه ما لم يسمعه غيره و له التصانيف الحسنه المشهوره منها ذيل تاريخ بغداد و تاريخ مدينه مرو و كتاب الانساب في ثمان مجلدات و قد اختصر كتاب الانساب المذكور الشيخ عز الدين على بن الاثير في ثلثه مجلدات و المختصر المذكور هو الموجود في ايدي الناس و الاصل قليل الوجود و له غير ذلك و قد جمع مشيخته فزادت عدتهم على اربعة آلاف شيخ و قد ذكره ابو الفرج ابن الجوزي فوقع فيه فمن جمله قوله فيه أنه كان ياخذ الشيخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عيسى و يقول حدثني فلان بما وراء النهر و هذا بارد جد الان السمعاني المذكور سافر الى ماوراء النهر حقًا فإي حاجه به الى هذا التدليس و انما ذنبه عند ابن الجوزي أنه شافعي و له اسوه بغيره فان ابن الجوزي لم يبق على احد غير الحنابلة و كانت ولاده أبى سعد السمعاني المذكور في شعبان سنه ست و خمسمائه و كان ابوه و جدّه فاضلين و السمعاني منسوب الى سمعان و هو بطن من تميم و ابن الوردی در تتمه المختصر في اخبار البشر در وقائع همين سنه گفته و فيها توفي عبد الكريم ابو سعيد بن محمد بن منصور بن أبى بكر المظفر السمعاني الفقيه المروزي الشافعي مكثر من سماع الحديث

سافر فى طلبه الى بلاد يطول ذكرها تزيد شيوخه على اربعة آلاف و له كتاب الانساب ثمانيه مجلدات و ذيل تاريخ مرو و كان ابن الجوزى يقول انه كان ياخذ الشيخ بيغداد و يعبر به الى ما فوق نهر عيسى و يقول حدثنى فلان بما وراء النهر و هذا بارد فائى حاجه للسمعانى الى هذا التدليس و قد سافر الى ماوراء النهر و ذنبه عند ابن الجوزى انه شافعى فابن الجوزى لم يبق على احد غير الحنابلة و مولد السمعانى فى شعبان سنة ست و خمسمائه و هو امام ابن امام ابن امام فان ابنه ابا المظفر عبد الرحيم كان له رحله ايضا و نسبته الى سمعان بطن من تميم و ذهبى در تذكره الحفّاظ كفته السمعانى الحافظ البارح العلامة تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن الحافظ تاج الاسلام معين الدين أبى بكر محمّد بن العلامة المجتهد أبى المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمّد بن احمد بن جعفر التميمى السمعانى المروزى صاحب التصانيف ولد فى شعبان سنة ست و خمسمائه و حمله والده الى نيسابور فى آخر سنة تسع فلحق بحضوره المعمر عبد الغفار بن محمد الشيروى و عبيد بن محمد القشيرى و عدّه و حضر بمرو على أبى منصور محمد بن على الكراعى فمات ابوه سنة عشر و تربى مع اعمامه و اهله و حفظ القرآن و الفقه ثم حبّب إليه هذا الشأن و عنى به و رحل الى الاقاليم النائية و سمع من أبى عبد الله الفراوى و زاهر الشحامى و طبقتهما بنيسابور و الحسين بن عبد الملك و الخلال و

سعيد بن أبي الرجاء و طبقتهما باصبهان و أبي بكر محمد بن عبد الباقي الانصارى و طبقته ببغداد و عمر بن ابراهيم العلوى بالكوفه و أبى الفتح المصيصى بدمشق و بخارا و سمرقند و بلخ و عمل المعجم فى عدّه مجلدات و كان ذكيا فهما سريع الكتابه مليحها درس و افتى و وعظ و املى و كتب عمّن دبّ و درج و كان ثقه حافظا حجّه واسع الرّحله عدلا ديننا جميل السّيره حسن الصّحبه كثير المحفوظ قال ابن النّجار و سمعت من يذكر ان عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ و هذا شىء لم يبلغه احد و كان مليح التصانيف كثير الاناشيد و الاسانيد لطيف المزاح ظريفا حافظا واسع الرّحله ثقه صدوقا ديننا سمع منه مشايخه و اقرانه و حدّث عنه جماعه قلت روى عنه ولده عبد الرّحيم مفتى مرو و ابو القاسم بن عساكر و ابنه القاسم و عبد الوهّاب بن سكينه و عبد الغفار بن مسلمه و ابو روح عبد المعز بن محمّد الهروى و ابو الضوء شهاب السّدوانى و الافتخار عبد المطلب الحلبي و ابو الفتح محمّد بن محمّد الصّائغ و خلق و نیز ذهبى در كتاب عبر كفته و الحافظ ابو سعد السّمعانى تاج الاسلام عبد الكريم بن محمّد بن منصور المروزى محدّث المشرق و صاحب التصانيف الكثيره و الرّحله الواسعه عاش ستّا و خمسين سنه سمع حضورا من السيورى و أبى منصور الكراع رحل بنفسه و له ثلث و عشرون سنه سمع من الفراوى و طبقته بنيسابور و هراه و بغداد و اصبهان و دمشق و له معجم شيوخه

فى عشر مجلدات و كان حافظا ثقه مكثرا واسع العلم كثير الفضائل ظريفا لطيفا مبجلا نظيفا نبىلا شريفا توفى فى غره ربيع الاول بمرو و نيز ذهبى در دول الاسلام در سنه اثنتين و ستين و خمسمائه گفته و حافظ خراسان عبد الكريم بن محمّد بن منصور السمعانى المروزى و له ست و خمسون سنه و له تصانيف جمه و يافعى در مرآه الجنان گفته و فيها الامام تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن أبى بكر محمّد بن أبى المظفر منصور بن محمّد بن التميمى السمعانى المروزى الفقيه الشافعى ذكر الشيخ عز الدين ابو الحسن على بن اثير الجزرى فى مختصره فقال ابو سعد واسطه عقد بيت السمعانى و عينهم الباصره و يدهم الناصره انتهت رياستهم إليه و به كملت سيادتهم رحل فى طلب العلم و الحديث الى شرق الارض و غربها و شمالها و جنوبها و الى ماوراء النهر و سائر بلاد خراسان مرّات و الى قومس و السّيرى و اصبهان و همدان و بلاد الجبال و العراق و الحجاز و الموصل و الجزيره و الشام و غيرها من البلاد التى يطول ذكرها و يتعذر حصرها و لقي العلماء و جالسهم و اخذ عنهم و اقتدى بافعالهم الجميله و آثارهم الحميده و روى عنهم و كانت عده شيوخه تزيد على اربعة آلاف شيخ و كان حافظا ثقه مكثرا واسع العلم كثير الفضائل ظريفا لطيفا مبجلا نظيفا نبىلا شريفا و صنّف التّصانيف الحسنه الغزيره الفائده من ذلك تذييل تاريخ بغداد الذى صنّفه الفاضل ابو بكر الخطيب

نحو خمسة عشر مجلدا و تاريخ مرو يزيد على عشرين مجلدا و الانساب نحو ثمان مجلدات و هو الذي اختصره الشيخ عز الدين المذكور و استدرک عليه و مختصره في ثلث مجلدات و كانت ولاده ابي سعد يوم الاثنين الحادي و العشرين من شعبان سنة ست و خمسمائه و كان ابوه اماما فاضلا مناظرا فقيها محدثا حافظا شافعيًا و له عدة تصانيف و شعر غسله قبل موته و املاء لم يسبق الي مثله و توفي ابوه المذكور وقت فراغ الناس من صلاة الجمعة ثاني عشر سنة عشر و خمسمائه و عبد الرحيم اسنوي در طبقات شافعيه گفته ابو سعد عبد الكريم بن ابي بكر محمد بن ابي المظفر منصور السمعاني الملقب تاج الاسلام سبق ذكر جده ابي المظفر في الأسماء الاصلية كان المذكور اماما عالما فقيها محدثا ادبيا جميل السيرة لطيف المزاج كثير الاناشيد ولد بمرور في يوم الاثنين الحادي و العشرين من شعبان سنة ست و خمسمائه فسمعه ابوه ببلده و نيسابور ثم مات ابوه و عمره نحو اربع ستين نشأ بين اهله و بنى عمه و اقبل على الاشتغال فسمع الكثير و طاف الاقليم قال ابن النجار سمعته مره يذكران عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ و لم يتفق ذلك لاحد و درس بالمدرسه العميدية و صنف التصانيف الكثيره المفيدة الكبار مع كونه لم يعمر منها الانساب نحو ثمان مجلدات و تاريخ مرو يزيد على عشرين مجلدا و كتاب الدليل على تاريخ الخطيب لبغداد نحو خمسة

عشر مجلداً و منها معجم شيوخه المشتمل على العده المتقدمه و روى عنه جماعه و مات بمرو غره ربيع الاول سنه اثنتين و ستين و خمسمائه ذكره ابن خلكان و عبد الوهاب سبكي در طبقات شافعيه گفته عبد الكريم بن محمد بن منصور بن محمد بن عبد الجبار الحافظ ابو سعد بن الامام أبى بكر بن الامام أبى المظفر بن الامام أبى منصور ابن السيمعانى تاج الاسلام بن تاج الاسلام محدث المشرق صاحب التصانيف المفيده الممتعه و الرياسه و السوود و الاصاله قال محمود الخوارزمى بيته ارفع بيت فى بلاد الاسلام و اعظمه و اقدمه فى العلوم الشرعيه و الامور الدينيه قال و اسلاف هذا البيت و اخلافه قدوه العلماء و اسوه الفضلاء الامامه مرفوعه إليهم و الرياسه موقوفه عليهم تقدموا على أئمه زمانهم فى الآفاق بالاستحقاق و وثبوا عليهم بالفضل و الفقاهاه لا بالدل و الوقاحه انتهى ولد فى الحادى و العشرين من شعبان سنه ست و خمسمائه بمرو و حمله والده الامام ابو بكر الى نيسابور سنه تسع و احضره السيماع على عبد الغفار الشيروى و أبى العلاء عبيد بن محمد بن القشيرى و جماعه و كان قد احضره بمرو على أبى منصور محمّد بن على الكراعى و غيره ثم مات ابوه سنه عشر و اوصى الى الامام ابراهيم المروروذى صاحب التعليقه فتفقّه سعد عليه و تهذب باخلاقه و ترقى بين اعمامه و اهله فلمّا راهق اقبل على القرآن و الفقه و عنى بالحديث و السماع و اتسعت رحلته فعمت بلاد خراسان و اصبهان و ماوراء النهر و العراق

و الحجاز و الشام و طبرستان و زار بيت المقدس و هو بايدى النصارى و حجّ مرتين سَمِعَ بنفسه من الفراوى و زاهر الشحامى و هبه الله السندي و تميم الجرجانى و عبد الجبار الخوارى و اسماعيل بن محمّد بن الفضل الحافظ و عبد المنعم بن القشيري و أبى بكر بن محمّد بن عبد الباقي الانصارى و عبد الرحمن بن محمد الشيبانى القزاز و خلائق يطول سردهم و ألف معجم البلدان التى سمع بها و عاد الى وطنه بمرو سنة ثمان و ثلثين فتروّج و ولد له ابو المظفر عبد الرّحيم فرحل به الى نيسابور و نواحيها و هراه و نواحيها و بلخ و سمرقند و بخارا و خرج له معجما ثم عاد به الى مرو القى عصى السّفر بعد ما شق الارض شقا و اقبل على التصنيف و الاملاء و الوعظ و التدريس قال ابن النّجار و سمعت من يذكران عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ و هذا شىء لم يبلغه احد سمع منه جماعه من مشايخه و اقرانه و روى عنه الحافظ الاكبر ابو القاسم بن عساكر و ابنه القاسم بن عساكر و ابو احمد بن سكينه و عبد العزيز بن مينا و ابو روح عبد العزيز الهروى و ابنه ابو المظفر عبد الرّحيم بن السّمعانى و يوسف بن المبارك الخفّاف و آخرون عاد بعد ان دوّخ الارض سفر الى بلده مرو و اقام مشغلا بالجمع و التصنيف و التحديث و التدريس بالمدرسه العميديه و نشر العلم الى ان توفى اماما من أئمّه المسلمين فى كثير من العلوم امسّها به الحديث على اختلاف فنونه و من تصانيفه الذيل فى اربعمائه طاقه تاريخ مرو كتب منه خمسمائه

طاقه طراز الذهب فى ادب الطلب مائه و خمسون طاقه الاسفار عن الاسفار خمس و عشرون طاقه الاملاء و الاستملاء خمس عشره طاقه التذكره و التبصره مائه و خمسون طاقه معجم البلدان خمسون طاقه معجم الشيوخ ثمانون طاقه تحفه المسافر مائه و خمسون طاقه التحف و الهدايا خمس طاقات المناسك ستون طاقه الدعوات الكبيره اربعون طاقه الدعوات المرويه عن الحضره النبويه خمس عشره طاقه الحث على غسل اليد خمس طاقات افانين البساتين خمس عشره طاقه دخول الحمام خمس عشره طاقه و كان هذب فيه كتاب اييه أبى بكر فى دخول الحمام فضائل صلاه التسيح عشر طاقات التحبير فى المعجم الكبير ثلاثمائه طاقه الانساب ثلاثمائه و خمسون طاقه الامالى ستون طاقه صلاه الصبح عشر طاقه المساواه و المصافحه مقام العلماء بين يدى الامراء بغيه المشتاق الى ساكنى العراق صلاه الاحباب و رحمه الاصحاب الاخطار فى ركوب البحار الهروع الى الاوطان صوم ايام البيض تحفه العيدين الهدايا و التحايا الرسائل لم تكمل فضائل الديك ذكرى حبيب يرحل و بشرى مشيب ينزل كتاب الحلاوه تاريخ الوفاء للمتأخرين من الرّواه تقديم الجفان الى الصّيفان الصدق فى الصداقه الرّيح و الخساره فى الكسب و التّجاره الارتباب من كتابه الكتّاب حثّ الامام على تخفيف الصّلوه مع الاتمام فرط الغرام الى ساكنى الشام الشّد و العدّ لمن اکتنى بابى سعد

فضائل سوره يس فضائل الشام و غير ذلك من التصانيف و التخاريج ذكره صاحبه و رفيقه الحافظ الكبير ابو القاسم بن عساكر و اثني عليه و قال هو الآن شيخ خراسان غير مدافع عن صدق و معرفه و كثره سماع للاجزاء و كتب مصنفه و الله يقيه لنشر السنه و يوفقه لاعدال اهل الجته توفي الحافظ ابو سعد في الثلث الآخر من ليله غره ربيع الاول سنه اثنتين و ستين و خمسمائه بمدينة مرو و دفن بسنجدان مقبره مرو رحمه الله و رضى عنا و عنه و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعيه گفته عبد الكريم بن محمد بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر الحافظ الكبير الامام الشهير احد الاعلام من الشافعيه و المحدثين تاج الاسلام ابو سعد بن الامام تاج الاسلام معين الدين ابي بكر بن الامام المجتهد ابي المظفر التميمي السيمعاني المروزي صاحب التصانيف الكثيره و الفوائد الغزيره ولد في شعبان سنه ٥٠٦ ست و خمسمائه و سمع الكثير و رحل الى البلدان و عمل معجما في عشر مجلدات كبار قال ابن النجار سمعت من يذكر ان عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ و هذا شيء لم يبلغه احد قال و كان ظريفا حافظا واسع الرحله ثقه صدوقا ديننا جميل السيره مليح التصانيف و سرد ابن النجار تصانيفه و ذكر انه وجدها بخطه فمنها الذيل على تاريخ الخطيب اربعمائه مرو خمسمائه طاقه الانساب ثلاثمائه و خمسون طاقه طراز الذهب في ادب الطلب مائه و خمسون طاقه تحفه المسافر مائه

و خمسون طاقه عزّ العزله سبعون طاقه المناسك ستون طاقه التحبير في المعجم الكبير ثلثون طاقه الامالي خمس مائه طاقه و سرد تصانيفه قال الذهبي و يقع لى انّ الطاقه كراس و لم اره ذكر كتاب الانساب فيها توفي في غره ربيع الاول سنه اثنتين و ستين و خمسمائه و سيوطى در طبقات الحفاظ كفته ابو سعد السمعانى الحافظ البارع العلامه تاج الاسلام عبد الكريم بن الحافظ معين الدّين أبى بكر محمّد بن العلامه المجتهد أبى المظفر منصور المروزى ولد سنه ٥٠٦ فى شعبان و عنى بهذا الشأن و رحل الى الاقاليم و سمع من أبى عبد الله الفراوى و زاهر الشّامى و الطبقه و بلغت شيوخه سبعة آلاف شيخ و صنّف الذيل على تاريخ الخطيب و تاريخ مرو و ادب الطلب الاملاء و الاستملاء معجم الشيوخ و معجم البلدان الدّعوات صلاه التسييح المناسك الامالى الانساب فضل الشام من كنيته ابو سعد و غير ذلك مات فى جمادى الاولى سنه ٥٦٢ و ازنيقى در مدينه العلوم كفته و من التواريخ ابو سعد السمعانى و هو تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن أبى بكر محمّد بن أبى المظفر المنصور السمعانى المروزى الفقيه الشافعى رحل فى طلب العلم و الحديث الى اقطار الارض و سافر الى ماوراء النهر و الخراسان و غير ذلك من البلاد و صنّف التصانيف الحسنه منها ذيل تاريخ بغداد لابى بكر الخطيب نحو خمسة عشر مجلّدا و تاريخ مرو يزيد على عشرين مجلّدا و كذلك الانساب نحو ثمان مجلدات ولد ابو سعد يوم الاثنين الحادى و العشرين

من شعبان سنة ست و خمسمائه و توفي بمرو في ليله غزه اثنتين و ستين و خمسمائه و كان ابوه وجده ايضا من الفضلاء و العلماء و حسين دياربكري در خميس گفته و في سنة اثنتين و ستين و خمسمائه مات حافظ خراسان ابو سعد عبد الكريم بن محمد بن منصور السمعاني المروزي و له ست و خمسون سنة و له تصانيف جمه و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني در تراجم الحفاظ در ترجمه محمد بن منصور سمعاني گفته قد اطلنا في هذه الترجمة و ذكرنا في ضمن ترجمه أبي بكر محمد بن منصور السمعاني كل من ذكره ابو سعد السمعاني من اهل بيته في هذه النسبه و لم يبق منهم سوى أبي سعد نفسه و هو واسطه عقد بيت السمعاني فاحبينا نذكره في ذيل ترجمه ابيه فنقول هو الامام الحافظ الرحال الجوال الخطيب الواعظ تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن أبي بكر محمد بن أبي المظفر منصور بن أبي منصور محمّد بن عبد الجبار التميمي السمعاني المروزي ولد يوم الاثنين الحادي و العشرين من شعبان سنة ست و خمسمائه بمرو و احضره والده في صغره على أبي منصور محمّد بن علي الكراعي و غيره ثم حمله الى نيسابور سنة تسع و احضره السماع على أبي بكر عبد الغفار بن محمد الشيروي و أبي العلاء عبيد بن محمد القشيري و جماعه ثم مات ابوه في سنة عشر كما مرّ و اوصى به الى الامام أبي اسحاق ابراهيم بن احمد المروزي صاحب التعليقه في مذهب الشافعي فتفقه ابو سعد عليه و تهذب باخلاقه فلما راهق اقبل على القرآن و الفقه و عنى بالحديث و السماع

و اتسعت رحلته فعَمَّت بلاد خراسان و ماوراء النهر و خوارزم و طبرستان و قومس و الرى و اصبهان و همدان و الجبال و العراق و الحجاز و الشام و الجزيره و حج مرتين و زار بيت المقدس و هو بايدى النصارى فسمع بهذه البلاد خلقا كثيرا و اجاز له جماعه كثيره و لنذكر هنا نفرا من مشاهير شيوخه بالسَّماع و الاجازه الى ان قال مرزا محمّد و عدد شيوخه بالسَّماع و الاجازه يبلغ سبعة آلاف شيخ و هذا شىء لم يبلغه سواه و لما رجع من رحلته عاد الى وطنه بمرور سنة ثمان و ثلثين فتزوَّج و ولد ابو المظفر عبد الرّحيم فرحل به الى نيسابور و نواحيها و هراه و نواحيها و بلخ و سمرقند و بخارا و خرج له معجما ثم عاد به الى مرو و القى عصى السفر بعد ما شق الارض شقّا و اقبل على التصنيف و الاملاء و الوعظ و التدريس بالمدرسه العميديه و نشر العلم و سمع منه الحديث جماعه من مشايخه و اقرانه فمن بعدهم مثل الحافظ الكبير أبى القاسم على بن الحسين بن هبه الله بن عساكر و ابنه أبى محمّد القاسم بن علىّ و الحافظ أبى بكر محمّد بن على بن ياسر الاندلسى الجبانى و الحافظ أبى عبد الوهّاب بن على البغدادى المعروف بابن سكينه و أبى يعقوب يوسف بن المبارك الخفّاف و أبى روح عبد العزيز الهروى و عيسى بن عبد العزيز اللّخمى و ابنه أبى المظفر عبد الرحيم بن أبى سعد عبد الكريم السمعانى و غيرهم من اهل خراسان و الغرباء و روى عنه بالاجازه الحافظ ابو بكر محمّد بن موسى الحازمى الهمدانى و غيره و كانت بينه و بين

الحافظ أبى القاسم بن عساكر مؤدّه اكيده و اجتماع على الطّلب و لما تفارقا و لزم كل وطنه لم ينقطع كتب احدهما عن الآخر مع بعد الدّيار و ذكره الحافظ فى تاريخ دمشق و قال كتب عنى و كتب عنه و كان متصوّنا عفيفا ذيل تاريخ بغداد و قال و هو الآن شيخ خراسان غير مدافع عن صدق و معرفه و كثره سماع الاجزاء و كتب مصنّفه و الله يقيه لنشر السنّه و يوفقه لاعمال اهل الجنّه و ارسل ابو سعد مره كتابا الى الحافظ سمّاه فرط الغرام الى ساكنى الشام فى ثمانيه اجزاء و ما زال ابو سعد بمر و على الطريقه المحموده علما و عباده يملى و يعظ و يدرّس و يصنّف الى ان توفّى و كان عالى الهّمه سريع الكتابه مليحها مضبوط الاوقات حسن التصانيف فمن تصانيفه ذيل تاريخ بغداد للخطيب و تاريخ مرو و معجم البلدان و التّحبير فى المعجم الكبير و الانساب و تاريخ الوفاه للمتأخرين من الرواه و الشد و العد لمن اکتنى بابى سعد و بغيه المشتاق الى ساكنى العراق و فرط الغرام الى ساكنى الشام و فضائل الشام و الهروع الى الاوطان و طراز الذهب فى ادب الطّلب و الاخطار فى ركوب البحار و الاسفار عن الاسفار و تحفه المسافر و الريح و الخساره فى الكسب و التجاره و الهدايا و التحايا و الرسائل و الوسائل و التذكره و التبصره و الاملاء و الاستملاء و الامالى و المساواه و المصافحه و الدعوات المرويه عن الحضرة النبويه و المناسك و عزّ العزله و ذكرى حبيب و بشرى مشيب و غير ذلك من التّصانيف

والتاریخ و هی نحو خمسین مصنفات و کانت وفاته بمرو فی اول لیلہ من ربیع الاول سنہ اثنتین و ستین و خمسمائہ و دفن بسنجدان مقبرہ مرو و قد ذکر الذہبی و ابن ناصر الدین ایہ و کذا اباه فی طبقات الحفاظ و مصطفی بن عبد اللہ کاتب چلبی در کشف الظنون در ذکر کتب انساب گفته انساب السمعانی هو الامام ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی الحافظ المتوفی سنہ ۵۶۲ اثنتین و ستین و خمسمائہ و هو کتاب عظیم فی هذا القرن و تمامہ یکون فی ثمانی مجلدات لکنہ قلیل الوجود و لما کان کبیر الحجم لخصه عز الدین ابو الحسن علی بن محمد بن اثیر الجزری المتوفی سنہ ۶۳ ثلثین و ستمائہ زاد فیہ اشیاء و استدرک علی ما فاتہ و سماہ اللباب الخ و إذا سمعت ذلك کله فلنرجع الی ترجمہ المغازلی پس بدانکہ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی کہ حسب افادہ فاضل رشید در ایضاح از عظمای اهل سنتست نیز بذکر محامد و فضائل جلیله و مناقب و مدائح جمیلہ ابن المغازلی کہ علامہ سمعانی وارد کردہ رطب اللسان و عذب الیوان می باشد حضرت او را از جملہ حفاظ جلیل الشان شمار می کند چنانچہ در کتاب تراجم الحفاظ کہ آن را از انساب سمعانی استخراج کردہ و در شروع ان گفته الحمد لله علی افضاله و الصیلموه و السلام علی حبیبہ محمد و صحبه و آله و بعد فہذہ تراجم حفاظ الحدیث و نقاد الاثر استخراجتہا من کتاب الانساب للامام تاج الاسلام أبی سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی تغمدہ اللہ بغفرانہ و اسکنہ حدیقہ جنانہ دون غیرہ من الکتب مع اختصار فی بعض التراجم دون

بعض و ختمت عبارہ صاحب الانساب فی کل ترجمہ بقولی انتهى و زدت فی بعض التراجم بعد تمام عبادہ المؤلف ما فیہ مزید فائدہ مصدرًا بقولی قلت ثم انی اردفت الاسماء بذكر الكنى و الانساب و الالقاب لیسهل استخراجها علی الطلاب و التوفیق من اللہ و التکلان علیہ فانہ تعالی جواد کریم و هاب می فرماید علی بن محمد بن الطیب الواسطی ذکره ای السمعانی فی نسبه الجلابی و قال بضم الجیم و تشدید اللام فی آخرها الباء المنقوطة بواحدہ هذه النسبه الی الجلاب و المشهور بهذه النسبه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی من اهل واسط العراق کان فاضلا عارفا برجال واسط و حدیثهم و کان حریصا علی سماع الحدیث و طلبه رایت له ذیل تاریخ الواسط و طالعتہ و انتخبت منه سمع ابا الحسن علی بن عبد الهاشمی و ابا بکر احمد بن محمد بن الخطیب و ابا الحسن احمد بن المظفر العطار و غیرهم روى لنا عنه ابنه بواسط و ابو القاسم علی بن طراد الوزير بیغداد و غرق بیغداد فی الدجله فی صفر سنه ۴۸۳ ثلث و ثمانین و اربعمائه و حمل میتا الی واسط فدفن بها و ابنه ابو عبد اللہ محمد بن علی بن محمد الجلابی و کان ولی القضاء و الحکومه بواسط نیابه عن ابي العباس احمد بن بختیار المندائی و کان شیخا عالما فاضلا سمع اباه و غیره سمعت منه الكثير بواسط فی النوبتین جمیعا و کنت الازمه مدّه مقامی بواسط و نیز باید دانست که اجله محققین و اکابر منقدین و امثال معتبرین و افاضل معتمدین سنیه از ابن المغازلی جابجا در کتب و اسفار دینیہ نقل می کنند

و بروایات و افادات او تشبث می نمایند ابو الکریم خمیس بن علی بن احمد الواسطی الجوزی مدح و ثناء ابن السقا و تعصیب
اهل واسط برو از مغازلی نقل فرموده و او را بشیخنا تعبیر فرموده اظهار جلال و عظمت و اعتبار و اعتماد او نموده چنانچه
ذهبی در تذکره الحفاظ بترجمه ابن السقاء گفته قال السلفی سالت خمیسا الجوزی عن ابن السقا فقال هو من مرتبه مصر و لم
یکن سقاء بل لقب له من وجوه الواسطیین و ذوی الشروه و الحفظ و رحل به ابوه فاسمعه من ابي خليفه و ابي يعلى و ابن زيدان
البعلي و المفضل بن الجندي و بارک الله فی سنّه و علمه و اتفق أنّه املی حدیث الطیر فلم تحمله نفوسهم فوثبوا به فاقاموه و
غسلوا موضعه فمضى و لزم بيته و لم يحدث احدا من الواسطیین فلماذا قلّ حديثه عندهم و توفي سنه احدى و سبعين و ثلاثمائه
حدثني به شيخنا ابو الحسن المغازلي و مخفي نماند که خمیس جوزی از اکابر حفاظ مشاهیر و اجله ایقاز نحاریر و اعظام
محدثین منقذین اعیان و افاحم محققین و منقذین والا شان ست ذهبی در تذکره الحفاظ گفته الجوزی الحافظ الامام محدث
واسط ابو الکریم خمیس بن علی بن احمد الواسطی سمع علی بن محمّد النّديم و ابا القاسم بن البسری و ابا نصر الزینی و هبه الله
بن الجله و طبقتهم بواسط و بغداد و کتب و جمع و جرح و عدل و روی عنه ابو الحوا بن سعد بن عبد الکریم و احمد بن
سالم المقری و عبد الوهاب بن الحسن الفرضی و ابو طاهر السلفی و ابو بکر عبد الله بن عمران الباقلانی مقری العراق و آخرون
قال السلفی سالت خمیس الجوزی

عن اهل واسط المتأخرين فاجابني و كان السِّلَفِي يثني عليه و يقول كان عالما ثقہ يملئ من حفظه على كل حال من ساله عنه و كان لا- يوبه به و الجوز قريه شرقي واسط قال ابن نقطه سمع من عبد العزيز بن الانماطي و طبقتہ و كان له معرفه بالحديث و الادب قال و مولده في شعبان سنه اثنتين و اربعين و اربعمائه و مات في شعبان ايضا سنه عشره و خمسمائه و نیز ذهبی در عبر في خبر من غير گفته و فيها أي في سنه عشره و خمسمائه توفي ابو الكرم خميس بن علي الواسطي الجوزي الحافظ رحل و سمع ببغداد من أبي القاسم بن البسري و طبقتہ و كان عالما فاضلا و يافعي در مرآه الجنان و عبره اليقظان گفته سنه عشره و خمسمائه فيها توفي ابو الكرم خميس بن علي الواسطي الجوزي الحافظ و كان عالما حافظا شاعرا و جلال الدين سيوطي در طبقات الحفاظ گفته خميس بن علي بن احمد بن علي احمد الواسطي الجعدي ابو الكرم الحافظ محدث واسط سمع ابن اليسري و ابا نصر الزينبي و الطبقة و منه السلفي و خلق و كان عالما ثقہ يملئ من حفظه عارفا بالحديث و الادب جمع و جرح و عدل ولد سنه ٤٤٢ في شعبان و مات سنه ٥١٠ و علامه شمس الدين ذهبی كه بنصّ شاهصاحب بجواب حديث طير امام اهل حديث و مفاخر عليه و مناقب ستيه او از طبقات شافعيه سبكي و طبقات شافعيه اسنوي و درر كامنه ابن حجر عسقلاني و طبقات شافعيه تقى الدين المعروف بابن قاضي شهبه اسدي و فوات الوفيات صلاح الدين محمد بن شاکر بن احمد الخازن و طبقات

الحفاظ سيوطى و روض باسم محمد بن ابراهيم الوزير و قول مبنى محمد بن عبد الرحمن سخاوى و حبيب السير غياث الدين المدعو بخواند امير و مدينه العلوم ازنيقى و بدر طالع محمد بن على بن محمد شوكانى اليمنى الصنعانى و بستان المحدثين خود شاهصاحب و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان معاصر پيدا و هويداىست نيز بافادات ابن المغازلى تشبث و تمسك نموده در تذكره الحفاظ بترجمه ابن السقا كما سمعت سابقا فى مجلد حديث الطير گفته قال على بن محمد بن الطيب الجلابى فى تاريخه ابن السقا من أئمة الواسطيين و الحفاظ المتقنين و نور الدين على بن عبد الله بن احمد السمهودى كه محاسن فاخره و محامد باهره او از ضوء لامع سخاوى و عجاله الراكب عبد الغفار بن ابراهيم العككى العذثانى و سبل الهدى و الرشاد محمد بن يوسف شامى و جذب القلوب شيخ عبد الحق و عظمت و جلالت او از نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجى و صراط سوى محمود بن محمد شيخانى قادرى و بلغه المسير ابراهيم كردى و وسيله المال احمد بن فضل باكثر مكى و تنضيد العقود رضى الدين محمد حسيني و مفتاح النجا ميرزا محمد بدخشانى و ذخيره المال احمد بن عبد القادر عجلى و ايضاح لطافه المقال رشيد الدين خان تلميذ مخاطب واضح و لائىست در جواهر العقدين بعد ذكر اختلاف در وجوب صلاه بر آل نبى گفته و مما يدل على انّ الخلاف فى ذلك من قول الشافعى لا من اختلاف اصحابه كما اقتضى كلام الروضه و اصلها ترجيحه انّ فى كلام الطحاوى فى مشكله ما يدل على انّ حرمله نقل

الوجوب عن الشافعي و استدلل بتعليم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ الكيفيه بعد السؤال عنها قلت و يشهد له قول الحافظ أبي عبد الله محمد بن يوسف الزرندی المدني في اول كتابه معراج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ما لفظه و قد قال الامام الشافعي رحمه الله هذا المعنى مشيرا الى وصفهم و متبها على ما خصهم الله تعالى به من رعايه فضلهم يا اهل بيت رسول الله حبيكم فرض من الله في القرآن منزله كفاكم من عظيم القدر انكم من لم يصل عليكم لا صلاه له و

قد قال الحافظ ابو عبد الله محمد المذكور في كتابه نظم السمطين انه روى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جدّه عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ انه قال لعلي بن أبي طالب رضى الله تعالى عنه إذا هالك امر فقل اللهم صل على محمد و على آل محمد اللهم أتى اسالك بحق محمد و آل محمد ان تكفينى ما اخاف و احذر فأنتك تكفى ذلك الامر و لم ينسبه الحافظ المذكور لمخرجه و قد روى في مسند الفردوس بغير اسناد

عن علي رضى الله عنه مرفوعا من صَلَّى على محمد و علي آل محمد مائه مره قضى الله له مائه حاجه و اخرجه الفقيه ابو الحسن بن المغازلى من طريق علي بن يونس العطار حدثني محمد بن علي الكندي حدثني محمد بن مسلم حدثني جعفر بن محمد الصادق عن ابيه عن جدّه عن علي بن أبي طالب رفعه و نیز سمهودى در جواهر العقدين كفته

اخرج ابو الحسن بن المغازلى من طريق موسى بن القاسم عن علي بن جعفر سالت الحسن عن قول الله تعالى كَمَشْكَاةٍ فِيهَا مِضْبَاحٌ قَالِي

المشكوه فاطمه و الشجره المباركه لا شَرْقِيَّهٍ وَ لا غَرْبِيَّهٍ لا يهودِيَّهٍ وَ لا نصرانيَّهٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لو لَمْ تَمَسَّهُ نارُ نُورِ عَلِيٍّ نُورِ
قال منها امام بعد امام يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ قال يهدى الله لولا ياتنا من يشاء

و قوله امام بعد امام يعنى أئمه يقتدى بهم فى الدين و يتمسك فيه و يرجع إليهم و نیز سمهودى در جواهر العقدين گفته

اخرج ابو الحسن المغازلى عن أبى جعفر هو الباقر فى قوله تعالى أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ قال نحن الناس
و الله و نیز سمهودى در جواهر العقدين گفته

اخرج ابو الحسن بن المغازلى من طريق عبد الله بن المثنى عن عمه ثمامه بن عبد الله بن انس عن ابيه قال قال رسول الله صلى
الله عليه و سلم إذا كان يوم القيامة و نصب الصِّراط على شفير جهنم لم يجر عليه الا من معه كتاب ولا يه على بن أبى طالب
رضى الله عنه و نیز سمهودى در جواهر العقدين گفته و من طريق سماك بن حرب عن حبيش و

اخرجه ابو يعلى ايضا من حديث أبى الطفيل عن أبى ذر رضى الله عنه بلفظ انّ مثل اهل بيتى فيكم كمثل سفينه نوح من ركب
فيها نجى و من تخلف عنها غرق و انّ مثل اهل بيتى فيكم مثل باب حطّه و اخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيب عن أبى ذر
نحوه و كذا اخرجه الفقيه ابو الحسن بن المغازلى و زاد من قاتلنا فى آخر الزمان فكأنما قاتل مع الدّجال و نیز سمهودى در
جواهر العقدين گفته

عن ابن الصّهباء عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل اهل بيتى مثل
سفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق

اخرجه الطبرانی و ابو نعیم فی الحلیه و البزار و غیرهم و اخرجہ الفقیه ابو الحسن ابن المغازلی فی المناقب من طریق بشر بن المفضل قال سمعت الرشید یقول سمعت المهدي یقول سمعت المنصور یقول حدثنی ابي عن ابيه عن ابن عباس رضی اللہ عنہما بہ الا- أنه قال و من تاخر عنہا ہلک و اخرجہ ایضاً من طریق ایاس بن سلمہ بن الاکوع عن ابيه رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم مثل اهل بيتی مثل سفینہ نوح من رکبها نجی و نیز سمہودی در جواهر العقدين در قسم ثانی کتاب کہ در ان پانزده ذکر وارد نموده می فرماید السَّابِعُ أَيْ الذِّكْرُ السَّابِعُ ذَكَرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَدَّ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ أَنْ لَا يَعْذَّبَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَنْ لَا يَدْخُلَهُمُ التَّيْرَانِ وَ كَلَّفَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِادْخَالِهِمُ الْجَنَانَ وَ بَشَارَتِهِمْ بِهَا وَ

قوله يا بنی هاشم ائی سألت اللہ عزَّ و جلَّ ان يجعلکم نجباء رحماء و سألتہ ان یهدی ضالکم و یؤمن خائفکم و یشبع جائعکم و ما خصوا بها من الکرامه بالشفاعه فی القیمه قال اللہ تعالی وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى نقل القرطبی عن ابن عباس أنه قال رضی محمد صلی اللہ علیہ و سلم ان لا یدخل احد من اهل بيته النار قاله السدی انتهى و اخرجہ الفقیه ابو الحسن بن المغازلی فی المناقب عن السدی و نیز سمہودی در جواهر العقدين در قسم ثانی گفتہ التاسع أَيْ الذِّكْرُ التَّاسِعُ ذَكَرَ الدَّلَالَهٗ عَلٰی مَا شَرَعَ مِنْ حُبِّهِمْ وَ وَجوب و دهم من الکتاب العظیم قال اللہ تعالی فی سورہ حم عسق خطاباً لنبیہ صلی اللہ علیہ و سلم قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰی

قوله يا بنى هاشم انى سألت الله عزّ وجلّ ان يجعلكم نجباء رحماء و سألته ان يهدى ضالكم و يؤمن خائفكم و يشيع جائعكم و ما خصّوا بها من الكرامه بالشفاعه فى القيمه قال الله تعالى وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى نقل القرطبي عن ابن عباس انه قال رضى محمّد صلى الله عليه و سلّم ان لا يدخل احد من اهل بيته النار قاله السدى انتهى و اخرجه الفقيه ابو الحسن بن المغازلى فى المناقب عن السدى و نيز سمهودى در جواهر العقدين در قسم ثانى كفته التاسع أى الذكر التاسع ذكر الدلاله على ما شرع من حبهم و وجوب ودهم من الكتاب العظيم قال الله تعالى فى سوره حم عسق خطاباً لنبىه صلى الله عليه و سلّم قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

روى الشيخ ابو حيان من طريق واحد من حديث أبى هشام الرماني عن زادن عن على رضى الله عنه قال فينا آل حم آيه لا يحفظ مودتنا إلا كل مؤمن ثم قرأ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و قد يستشهد له أى نزول آيه الموده فى آل النبى صلى الله عليه و آله و سلّم بما

اخرجه الثعلبي فى تفسيره من طريق السدى عن ابن مالك عن ابن عباس قال و من يقترف حسنه نرد له فيها حسنا قال الموده لآل محمّد و اخرجه الفقيه ابو الحسن ابن المغازلى عن السدى و وجه الاستشهاد ان هذه الآيه باثر قوله قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و بتفسير الثانيه بذلك يفهم ان ما قبلها كذلك من اجل التناسب بل هو مقتضى ما جزم الثعلبي و البغوى ينقله عن ابن عباس فى تفسيره قوله باثر ذلك أَمْ يَقُولُونَ إِفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ فَقَالَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى الْآيَةَ قَالَ قَوْمٌ فِي نَفْسِهِمْ مَا يَرِيدُ إِلَّا ان يَحْتَنُوا عَلَى اقْرَابِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ اخبر جبرئيل النبى صلى الله عليه و سلّم انهم اتهموه فانزل أَمْ يَقُولُونَ إِفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا الْآيَةَ فَقَالَ الْقَوْمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ نَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ فَنَزَلَ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ شَهِابُ الدِّينِ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ حَجْرٍ مَكِّيٌّ كَتَبَ فِضَائِلَ شَامِخِهِ وَ مَنَاقِبَ بَادِخِهِ أَوْ از لَوَاقِحِ الْانْوَارِ عَبْدِ الْوَهَّابِ شَعْرَانِيٍّ وَ رِيحَانَةَ الْإِلْبَاءِ شَهِابِ الدِّينِ خَفَاجِيٍّ وَ نُورَ سَافِرِ عَبْدِ الْقَادِرِ بْنِ شَيْخِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعِيدَرُوسِ وَ تَحْفَهُ بِهَيْبَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حِجَازِيٍّ شَرْقَاوِيٍّ وَ غَيْرِ آَنٍ وَاضِحٍ وَ أَشْكَارِستِ دَرِ صَوَاعِقِ كَفتِهِ الْآيَةَ

ص:

اخرج ابو الحسن بن المغازلى عن الباقر رضى الله عنه انه قال فى هذه الآيه نحن الناس و الله و كمال الدين بن فخر الدين جهرمى در براهين قاطعه گفته آيت ششم از آيات فضائل اهلبيت أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بلکه حسد مى بردند يهودان بر مردمان يعنى بر جميع قبائل عرب بدانچه خداى تعالى داده است ايشان را از فضل خود كه آن بعثت رسول الله است صلى الله عليه و سلم يا آنكه مراد از ناس رسول الله صلى الله عليه و سلم و اصحاب آن حضرتست و مراد از اعطاي فضل نبوت و كتاب و نصرت و اعزازست چنانچه در تفسير بيضاوى و جامع البيان آورده يعنى حسد مى بردند بر نبوت رسول صلى الله عليه و سلم و بر اعزاز او و نصرت اصحاب رضى الله عنهم و ابو الحسن بن المغازلى از امام محمد باقر رضى الله عنه روايت کرده است كه گفت و الله كه مراد بناس درين آيت يائيم كه اهل بيت رسول خدايم و سيد محمود بن محمد بن على الشيخانى القادري در صراط سوى فى مناقب آل النبى گفته

اخرج ابو الحسن بن المغازلى من طريق عبد الله بن المثنى عن عمه ثمامه بن عبد الله بن انس عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا كان يوم القيمة و نصب الصيراط على شفير جهنم لم يخر عليه الا من معه كتاب و لايه على بن أبى طالب نیز سيد محمود شيخانى در صراط سوى گفته

عن أبى ذر رضى الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول مثل اهل بيتى فيكم مثل سفينة نوح فى قومه من ركبها

نجی و من تخلف عنها غرق او

مثل حطه لبني اسرائيل اخرج الحاکم هذا في لفظ و

في لفظ آخر الا- ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح و زاد في روايه أبي الحسن بن المغازلي و من قاتلنا في آخر الزمان فكانما قاتل مع الدجال و احمد بن الفضل بن محمد با كثير در وسيله المال في مناقب الآل گفته

اخرج الفقيه ابو الحسن بن المغازلي من طريق موسى بن القاسم عن علي بن جعفر قال سالت الحسن رضى الله عنه قول الله تعالى كَمْشَكَاهِ فِيهَا مِصْبَاحٌ قَالَ الْمَشْكُوهُ فَاطِمَةُ وَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ اِبْرَاهِيمَ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ لَا يَهُودِيَّةٍ وَ لَا نَصْرَانِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ مِنْهَا اِمَامٌ بَعْدَ اِمَامٍ يَهْدِي لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ قَالَ يَهْدِي لَوْلَايَتِنَا مَنْ يَشَاءُ وَ نِزَاحُ اِمَامِ بَنِي الْفَضْلِ بِنِ مُحَمَّدٍ بَا كَثِيرٍ دَرِ وَسِيْلَةِ الْمَالِ كَقْتَهُ

اخرج ابو الحسن بن المغازلي من طريق عبد الله بن المثنى عن عمه ثمامه بن عبد الله بن انس عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا كان يوم القيمة نصب الصراط على شفير جهنم لم يجتز عليه الا من كان معه كتاب ولايه على بن أبي طالب رضى الله عنه و مولوى ولى الله بن حبيب الله در مرآة المؤمنين گفته الآية الرابعة قوله تعالى أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

اخرج ابو الحسن المغازلي عن الامام الباقر انه قال في هذه الآية نحن الناس و خود شاه صاحب در حاشيه تعصب سيزدهم از باب يازدهم همين كتاب گفته ابن يونس كه از عمده مجتهدين شيعه است در صراط المستقيم آورده كه ابن جرير تصنيف کرده است كتاب

ص: ۲۴۶

یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب المناقب را و ابن اَبی شیبہ کتاب اخبار و فضائل آن حضرت را و ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبہ المطهرین را و ما انزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه کتاب ردّ الشّمس فی فضائل علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل بیت را و نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین را و نظری کتاب خصائص علویہ را و ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المؤمنین و یسعی کتاب المراتب ایضا و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی گفته کہ از عمر بن شاهین شنیدم کہ می گفت جمع کرده ام از فضائل علی ہزار جز انتہی نقلاً عن ترجمتہ المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری پس انصاف باید داد کہ از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست کہ متضمن فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت باشند بلکہ ہر کہ تشیع کتب شیعه نماید بیقین می داند کہ تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زہراء و حسنین ع کاسہ لیس و خوشہ چین اهل سنت اند در ہر جا از ہمین کتب نقل می آرند آری در حال ائمہ ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتملست یدل علی ذلک کتاب کشف الغمہ و الفصول المهمہ و غیرہما من کتب هذا الفن انتہی ازین عبارت ظاہرست کہ این تصانیف متضمن فضائل جناب امیر المؤمنین و اہلبیت علیہم السلام کہ ذکر کردہ تصانیف شیعه نیست بلکہ تصانیف اهل سنتست کہ شیعه را بسبب نقل از ان کاسہ لیس و خوشہ چین اهل سنت

قرار داده و حصر نقل شان در فضائل جناب امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام ازین کتب نموده و این تصانیف را موجب افتخار سنیّه و ثبوت ولای شان دانسته و ظاهرست که از جمله این تصانیفست کتاب مناقب ابن المغازلی و کتاب الاربعین موفق که او را اخطب خوارزمست پس ثابت شد که ابن المغازلی و اخطب هر دو حسب افاده خود شاهصاحب از اهل سنت اند و تصنیفشان در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مایه افتخار و استبشار و ابتهاج و استظهار سنیّه والاتبار و مثبت ولای شان با اهل بیت اطهار علیهم السلام نزد مخاطب جلیل الفخارست و نقل شیعه از کتاب ابن مغازلی و اخطب مثبت کاسه لیسّی و خوشه چینی شیعه از سنیان جمیل الاقدارست پس حیرتست که بعد اثبات این همه عظمت و جلالت برای ابن مغازلی و اخطب و تصنیف شان چگونه بجواب اهل حقّ سر از قبول روایات و احتجاج باخبار شان می توانند پیچید و چگونه توهین و تهجین این هر دو را توانند داشت و اما زعم کون الفصول المهمه من کتب الشیعه فبطلانه ممّا لا یستریب فیه عاقل لما سیظهر من حال مصنفه فیما بعد حیث ینقل عنه هذا الحدیث الشریف و در کتاب کشف الغمّه هم در اکثر موضع نقل از سنیّه نموده برای الزام و اما کتب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهما السلام که شیعه از طرق خود فضائل را در ان وارد کرده اند فراتر از حصر و احصاست شاهصاحب اگر بر ان مّطلع نشوند چه عجیبت رجوع بکتب رجالیه و کتب حدیث مثل غایه المرام و بحار الانوار باید کرد که از ان حال جمله ازین کتب واضح شود و غرابت نفی ظاهر گردد

۱۱-دیلمی

وجه یازدهم از وجوه ردّ

ص: ۲۴۸

و ابطال انكار مخاطب على تبار آنكه ابو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الديلمي الهمداني حديث تشبيه را روايت نموده چنانچه در فردوس الاخبار كه نسخه مستكتبه آن پيش فقير كثير العثار بعنايت پروردگار حاضرست گفته ابو الحمرا

من أراد ان ينظر الى آدم في وقاره و الى نوح في فهمه و الى موسى في شدّه بطشه و الى عيسى في زهده فليُنظر الى عليّ بن أبي طالب فالحمد لله الواهب للنعم العظيمه المقدار حيث ثبت بروايه شيرويه بن شهردار لهذا الحديث الشريف الواضح الاعتماد و الاعتبار ان الجاحدين المنكرين ليسوا من اهل صناعه الاخبار و أنهم متحاملون مرتبكون في التعصّب و المحايدته عن النقد و الاعتبار فاعتبروا يا أولي الأبصار و افضوا العجب من هذا الشيخ الجليل الفخار كيف انهمك في تقليد الكابلي الموضع في مهامه الجلاعه المورثه للخسار و لم يحظ بقسط من العثور و الاطلاع على افادات الاساطين الكبار الذين عليهم المدار في الاعصار و إليهم يضرب آباط الابل في نقد الآثار و شيرويه بن شهردار از اعلام معتمدين كبار و فخام مستندين على تبار و عظام محدّثين جليل الفخار و اكابر معتبرين مشهورين في الامصار و اجلّه مشايخ معروفين في الاقطار و امثال مروّجين احاديث و اخبار و افاضل خدام روايات و آثارست عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم الرافعي در كتاب تدوين گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الديلمي ابو شجاع الهمداني الحافظ من متأخري اهل الحديث المشهورين الموصوفين بالحفظ كان مانعا بما رزقه الله تعالى من ريع املاكه سمع و جمع الكثير و رحل قال

ابو سعد السمعاني و تعب في الجمع صنف كتاب الفردوس و كتاب طبقات الهمدانين و غيرهما و كان قد ورد قزوين و سمع بها الاستاذ الشافعي بن داود المقرئ سنة ثمانين و اربعمائه و سمع بهذا التاريخ سنن أبي عبد الله بن ماجه من أبي منصور المقومى و سمع ابا زيد الواقدي بن الخليل بقرائه بهذا التاريخ و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در كتاب تذكره الحفاظ كفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الديلمي المحدث الحافظ مفيد همدان و مصنف تاريخها و مصنف كتاب الفردوس سمع يوسف بن محمد بن يوسف المستملى و سفين بن الحسين بن فنجويه و عبد الحميد بن الحسن القضاعي و ابا الفضل محمد بن عثمان القومساني و ابا الفرج علي بن محمد الجريري و احمد بن عيسى الدينوري و خلائق بهمدان و عبد الواحد بن منده باصبهان و ابا منصور بن عبد الباقي العطار و ابا القاسم بن البسري و خلقا ببغداد و بقزوين و اماكن قال يحيى بن منده هو شاب كئيس حسن الخلق و الخلق ذكى القلب صلب فى السنه قليل الكلام قلت هو حسن المعرفه و غيره اتقن منه روى عنه ابنه شهردار و محمد بن الفضل الاسفرائنى و محمد بن القسم البسرى و الحافظ ابو العلاء احمد بن محمد بن الفضل و الحافظ ابو العلاء احمد بن الحسن العطار و الحافظ ابو موسى المدينى و آخرون اخبرنا محمد بن قائماز أنبأ الحسين بن المبارك و عبد الله بن عمر

قالا ثنا ابو الفتوح ثنا شيرويه بن شهردار الديلمي الحافظ انا ابراهيم بن محمد القفال انا ابراهيم بن عبد الله

بن خرشه انبأ ابو سعيد بن الاعرابي بمكّه انا احمد بن يحيى بن المنذر ثنا ابي ثنا ابو العطوف عن الزهري عن ابا سلمه اخبره عن ابي هريره سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من صام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه توفي في تاسع عشر رجب سنه تسع و خمسمائه و نيز ذهبى در سير النبلا گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو بن خسر كان المحدث العالم الحافظ المورخ ابو شجاع الديلمي الهمداني مؤلف كتاب الفردوس و تاريخ همدان ولد سنه خمس و اربعين و اربعمائه و طلب هذا الشأن و رحل فيه سمع محمد بن عثمان القومساني و يوسف بن محمد بن يوسف المستملي و سفين بن الحسين بن فنجويه و عبد الحميد بن الحسن الفقاعي و ابا نصر الزينبي و ابا عمرو بن منده و ابا الفرج على بن محمد الجريري البجلي و احمد بن عيسى الدينوري و عبد الباقي بن على العطار و ابا القاسم بن البسري و عددا كثيرا حدث عنه ولده شهردار و محمد بن فضل العطار و ابو العلاء العطار المقرئ و ابو العلاء احمد بن محمد بن الفضل و ابو طاهر السلفي و ابو موسى المديني و عدّه قال يحيى بن منده شاب كئيس حسن ذكّي القلب صلب في السنّه قليل الكلام قلت هو متوسط الحفظ و غيره ابرع منه و اتقن مات في تاسع عشر رجب سنه تسع و خمسين و له اربع و ستون سنه و نيز ذهبى در عبر در وقائع سنه تسع و خمسمائه گفته ابو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمي الهمداني الحافظ صاحب كتاب الفردوس و تاريخ همدان

و غير ذلك توفى في رجب عن اربع و سبعين سنه و غيره اتقن منه سمع الكثير من يوسف بن محمد المستملى و طبقته و رحل فسمع بيغداد من أبى القاسم بن البسرى و كان صلبا فى السنه و يافعى در مرآه الجنان در وقائع سنه تسع و خمسمائه گفته فيها ابو شجاع الديلمى الهمدانى الحافظ صاحب كتاب الفردوس و تاريخ همدان و عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى السبكي در طبقات شافعيه كبرى گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الحافظ ابو شجاع الديلمى مورخ همدان و مصنف كتاب الفردوس ولد سنه خمس و اربعين و اربعمائه و سمع ابا الفضل محمّد بن عثمان القومسانى و يوسف بن محمّد بن يوسف المستملى و ابا الفرج على بن محمّد بن على الجريرى البجلي و احمد بن عيسى بن عبّاد الدينورى و ابا منصور عبد الباقي بن على العطار و ابا القاسم بن البسرى و ابا عمرو بن منده و غيرهم ببلاد كثيره روى عنه ابنه شهردار و محمّد بن الفضل الحافظ و ابو موسى المدينى و آخرون كان يلقب الكيامات تاسع شهر رجب سنه تسع و خمسمائه و شيخ جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى الفقيه الشافعى در طبقات شافعيه گفته ابو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بالشّين المعجمه بن فناخسرو بفاء و نون و خاء معجمه و سين و راء مهملتين بعدهما واو الديلمى ذكره ابن الصّلاح فقال كان محدّثا واسع الرّحله حسن الخلق و الخلق ذكيا صلبا فى السنه قليل الكلام صنّف تصانيف انتشرت عنه منها كتاب الفردوس و تاريخ

همدان ولد سنه خمس و اربعين و اربعمائه و توفى فى رجب سنه تسع و خمسمائه و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعيه گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو بفاء و نون و خاء معجمه و سين و راء مهملتين بعدهما و او ابو شجاع الديلمى الهمدانى من ولد الضحاک بن فيروز الصّحابی ذکره ابن الصّلاح فقال كان محدثا واسع الرّحله حسن الخلق و الخلق ذكيا صلبا فى السنه قليل الكلام صنّف تصانيف اشهرت عنه منها كتاب الفردوس و كتاب فى حكايات المنامات و كتاب فى تاريخ همدان ولد سنه خمس و اربعين و اربعمائه توفى فى رجب سنه تسع و خمسمائه و على بن شهاب الدين الهمدانى در روضه الفردوس گفته اما بعد فيقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقير الى رحمه الله العليّ الكبير على بن شهاب الدين الهمدانى عفا الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنّفات الشيخ الامام العلامة قدوه المحققين حجه المحدثين شجاع المله و الدين ناصر السيئه أبى المحامد شيرويه بن شهردار الديلمى الهمدانى افاض الله على روحه سجال الرحمه الربانى الخ و سيوطى در طبقات الحفاظ گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الحافظ المحدث مفيد همدان و مصنّف تاريخها و كتاب الفردوس سمع عبد الوهاب بن منده و ابن البسرى و الطبقه و هو حسن المعرفه و غيره اتقن منه روى عنه ابنه و الحافظ ابو موسى

المديني و ابو الفتح الطائي و ابو العلاء العطار مات في تاسع رجب سنه ٥٠٩ و مناوي در فيض القدير شرح جامع صغير مي فرمايد مسند الفردوس المسمي بماثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب و الفردوس للامام عماد الاسلام ابي شجاع الديلمي الفه محذوف الاسانيد مرتبا على الحروف ليسهل حفظه و اعلم بازائها بالحروف للمخرجين كما مرّ و مسنده لولده الحافظ ابي منصور شهردار بن شيرويه خرّج سند كل حديث و سّماه ابانه الشبّهه في معرفه كيفيه الوقوف على ما في كتاب الفردوس من علامه الحروف و شيخ ابو مهدي عيسى بن محمّد در كتاب مقاليد الاسانيد بعد ذكر مسند فردوس ديلمى گفته لمحه من خبره قال الذهبى هو الامام المحدّث الحافظ شيرويه بن شهردار بن شيرويه مفيد همدان و مصنّف تاريخها و مصنّف كتاب الفردوس سمع يوسف بن محمّد بن يوسف المستملى و سفين بن الحسين بن فنجويه و عبد الحميد بن الحسن الفقاعى و احمد بن عيسى الدينورى و عبد الوهاب بن منده و ابا القاسم بن البسرى و خلقا بهمدان و اصفهان و بغداد و قزوين و اماكن قال يحيى بن منده هو شابّ كيس حسن الخلق و الخلق ذكى القلب صلب فى السّينه قليل الكلام قلت هو حسن المعرفه و غيره اتقن منه روى عنه ابنه شهردار و الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار و الحافظ ابو موسى المديني و آخرون توفّى فى تاسع رجب سنه تسع و خمسمائه رحمه الله تعالى و مخفى نماند كه كتاب فردوس الاخبار تصنيف شيرويه بن شهردار از مشاهير مقبولات

اسفار و ممدوح بمدائح بسیار و موصوف بنهایت اعتماد و اعتبارست و داخل اجازات علمای کبار و مرویات اساطین جلیل الفخارست خود دیلمی در اول فردوس الاخبار گفته ان احسن ما نطق به الناطقون و تفوه به الصادقون و و له به الوامقون حمد الله عز و جل الی ان قال امیا بعد فانی رأیت اهل زماننا هذا خاصه اهل بلدنا اعرضوا عن الحدیث و اسانیده و جهلوا معرفه الصیحیح و السقیم و ترکوا الکتب الّتی صنفها ائمه الدین قدیما و حدیثا و المسانید الّتی جمعوها فی الفرائض و السنن و الحلال و الحرام و الآداب و الوصایا و الامثال و المواعظ و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحادیث المحذوفه عنها اسانیده الّتی لم یعرفها نقله الحدیث و لم تقرأ علی احد من اصحاب الحدیث و طلبوا الموضوعات الّتی وضعها القصاص لینالوا بها القطیعات فی المجالس علی الطّرقات اثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیث و نیفا من الاحادیث الصّیغار علی سبیل الاختصار من الصّیحاح و الغرائب و الافراد و الصحف المرویه عن النّبی لعلی بن موسی الرضا و عمر بن شعیب الخ و شهردار پسر شیرویه دیلمی که محامد جلیله و مناقب جمیله او انشاء الله عنقریب بگوشت می خورد در اول مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنّف نوشته شده بنظر قاصر عثار در کتب خانه مدینه منوره علی مشرفها و آله الف الف صلاه و تحیه رسیده و از ان عبارات عدیده منتخب کردم و قبل از خطبه در ان نسخه این سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السید الکیا الحافظ زین الدین

شمس الاسلام سيّد الحفّاظ تاج الأئمّه ناصر السنّه ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الدّيلمى طوّل الله عمره و اعلى فى الدارين ذكره كفته اما بعد حمد الله عزّ و جلّ الهادى الى اقوم الطّرق و السّبل و الصلوه و السلام على نبيّه محمّد خاتم الأنبياء و الرّسل فانّ والدى الامام السعيد ابا شجاع شيرويه قدس الله روحه و نور ضريحه حين جمع الاحاديث الّتى سماها كتاب الفردوس انّما حذف منها اسانيدھا تعمّدا منه و قصدا لاسباب عدّه اولها اقتداء و اتّساء بمن تقدّمه من اهل العلم و الزّهد و العباده و ثانيها تخفيفا على الطّالبيين و تسهيدا للناظرين فيه و الحافظين له و ثالثها قلّه رغبه جيل هذا الزّمن فى المسندات و عدم تعويله على اسامى الرّجال من الرّواه و اقتصارهم على اللبّ دون القشر لا انّى اريد بقولى هذا انكار فضيله الاسناد و موضعه من الدّين إذ هو من اهمّ الامور و لولا الاسناد لما عرف الصّحيح من السيّقيم و لا الصّدق من الكذب بل يشبه الاسناد بالقشر من حيث ان القشر هو صوان اللبّ و به يحفظ و يؤمن عليه من ان يلحقه الآفات فكذلك الاسناد للحديث صوان له فاذا فاره تطرّق إليه الخلل و الفساد رحم الله ابن المبارك حيث قال الاسناد من الدّين لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء و القول فى فضيله الاسناد اكثر من ان يتضمّنه اوراق و ليس هذا موضعه و رابعها أنّه خرّجها من مسموعاته و كان رحمه الله متحقّقا متيقّنا انّ اكثرها بل عامّتها مسنده و فى مصنّفات الحفّاظ الثقات و مجموعات الأئمّه الاثبات

فعرها عن الاسناد اختصارا كما بين عذره في خطبه الكتاب و هو كتاب نفيس عزيز الوجود مفتون به جامع للغرر و الدرر النبويه و الفوائد الجمه و المحاسن الكثيره قد طنت به الآفاق و تنافست في تحفظه الزفاق لم يصنف في الاسلام مثله تفصيلا و تبويبا و لم يسبق إليه من سلافه الايام ترصيفا و ترتيبا كأن كل فصل من فصوله حقه لآلى ملئت من الدرر المنظومه و اللآلى المكنونه او جونه عطار فتقت بفارات المسك مشحونه و كم ضمّنه رحمه الله من عجائب الاخبار و غرائب الاحاديث مما لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقه كالفردوس التى وصفها الله سبحانه و تعالى فقال و فيها ما تشتهى الانفس و تلذّ الاعين فاما اليوم فقد كثرت نسخه في البلاد و اشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يبق بلده من بلاد العراق و لا كوره من اقطار الآفاق الا و علماءها مثابرون على تحصيله و أتمتها مكبون على اشتراؤه و نسخه و فملاؤها مواظبون على قراءته و حفظه يرتعون في رياض محاسنه و يجتنون من ثمار فوائده فسار مسير الشمس في كل بلده و هبّ هبوب الرّيح في البر و البحر يستحسنه الاثمّه و الحفاظ و يستفيد منه العلماء و الوعاظ و تستطيه نحارير الفضلاء و ترتضيه اكياس البلغاء لنفاستها و تبذل الملوك الرغائب في استكتابها لخزانتها و لم اسمع احدا من اهل هذا الزّمان عاب هذا الكتاب او طعن فيه بسبب حذف الاسناد بل عدّوا ذلك من احسن فوائده و اعظم منافعه لان تنقيه القشر من اللباب من شان العلماء ذوى الالباب

و عليّ بن شهاب الدّين الهمداني در روضه الفردوس گفته اما بعد فيقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقير الى رحمه الله العليّ الكبير عليّ بن شهاب الهمداني عفى الله عنه بكرمه و وقفه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنّفات الشيخ الامام العلامة قدوه المحقّقين حجه المحدثين شجاع المله و الدّين ناصر السنّه ابو المحامد شيرويه بن شهردار الديلمي الهمداني افاض الله على روحه سجال الرّحمة الرّباني وجدته بحرا من بحور الفوائد و كنزا من كنوز اللّطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النّبويه مخزونا في حدائق فصوله دقائق الآثار المصطفويّه و مع كثره فوائده و شمول موائده كاد ان ينطفئ انواره و ينطمس آثاره لما فيه من التطويل و الزّيادة و قصور الرّغبات و انخفاض الطّلبات و اعراض اكثر اهل العصر عن معرفه الكتاب و السنّه و اشتغالهم بالعلوم المزخرفه التي يتعلق بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحكايات و لو لا رجال من اهل هذا العلم في كلّ عصر و زمان بمشيّه ربّ العزّه يحومون حول حمى السنّه و يذبّون عن جناب قدسه شوائب زيغ اهل البدعه لقال من شاء ما شاء فجزا الله أئمه هذا العلم عنّا و عن المسلمين خيرا دعنتي بواعث خاطري الى استخراج لبابه و استحضار ابوابه تسهيلا لضبط الالفاظ و تيسيرا لدرك الحفّاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر اشرف جواهرها و جنيت من اغصان رياضها نفس زواهرها و سمّيت كتابي هذا روضه الفردوس و بوّته على عشرين بابا كل باب منها بروايه صحابيّ لا غير الآ الباب

الآخر فإنه يحتوى على روايات شتى و نسال الله تعالى ان يوفقنى فى اتمامه لما يحب و يرضى انه خير موفق و معين و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى در كشف الظنون گفته فردوس الاخبار بمانثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب فى الحديث لابن شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الهمدانى الديلمى المتوفى سنة اوله ان احسن ما نطق به الناطقون الخ ذكر فيه انه اورد فيه عشره آلايف حديث و ذكر انه اورد القضاءى ايضا عشره آلاف حديث و ذكر فى الفردوس روايتها و رتبها على حروف المعجم مجردة عن الاسانيد و وضع علامات مخرجه بجانبه و عدد رموزه عشرون و اقتفى السيوطى اثره فى جامعه الصغير ثم جمع ولده الحافظ شهردار المتوفى سنة ٥٥٨ ثمان و خمسين و خمسمائه اسانيد كتاب الفردوس و رتبها ترتيبا حسنا فى اربع مجلدات و سماه مسند الفردوس و ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبي در مقاليد الاسانيد گفته الفردوس للديلمى اخبرنى به قراءه عليه اى على الشيخ نور الدين على بن محمد بن عبد الرحمن الاجهورى فى حرف اللام من فصل لما خلق الله الجنه بالريحان و حفّ الريحان بالحنّا

و ما خلق الله شجره احبّ إليه من الحنّا الحديث عن عبد الله بن عمر الى تمام

حديث لما اسرى بى اتيت على قوم يزرعون فى يوم و يحصدون فى يوم كلّما حصدوا عاد كما كان قلت لجبرئيل من هؤلاء قال هؤلاء المجاهدون فى سبيل الله الحديث عن أبى هريره و إجازته لسائره كلّ ذلك من ترتيب ولده الحافظ أبى منصور

للمسند على الحروف بسنده الى الحافظ أبي الفضل الجلال السيوطي باجازته من جلال الدين بن الملّقن عن أبي اسحاق التّوخي عن التّقي سليمان بن حمزه عن الحافظ ضياء الدين محمّد بن عبد الواحد المقدّسي عن الحافظ أبي موسى المدني عن مؤلّفه فذكره و نیز اکابر ائمه سنّيه عالي تبار باحاديث فردوس الاخبار جابجا احتجاج و استناد می نمایند ابو الفضل جعفر بن تغلب الادفوی در کتاب الامتاع باحكام السّماع در مقام ردّ احتجاج محرّمین غنا بایه و استفزز من استطعت منهم بصوتک گفته و ما رشحوه به من ان ابليس اوّل من تغنى لو صحّ لم یکن فيه حجّه فما کلّ ما فعله ابليس حراما فقد روى الحافظ شجاع الدّین شیرویه فی کتابه المسّمی بالفردوس بماثور الخطاب المرتّب علی کتاب الشّهاب بسنده انّ ابليس اوّل من حدا و لیس الحدا حراما اتفاقا فان ادعوا انّ الدّلیل دلّ علی اباحه الحداء فخرج بدلیل قلنا و قد دلّ الدّلیل علی اباحه الغناء و لم یثبت من طریق صحیح المنع عنه و مخفی نماند که او قوی صاحب امتناع از اکابر علمای اعلام و اساطین فخام سنّیه است شیخ جمال الدّین عبد الرّحیم بن علی الاسنوی الشّافعی در طبقات شافعیّه گفته کمال الدّین ابو الفضل جعفر وعد الله الادفوی و هذه الاربعه كانت اعلاما علیه بوضع والده و كان يعرف بكلّ منها و لا يعرف احد من العصرین وقع له مثل ذلك و ادفو بلده فی اواخر الاعمال القوصیه قریبه من اسوان كان المذكور فاضلا مشارکا فی علوم متعدّده ادبیا شاعرا ذکيا کریمًا

طارحا للتكلف ذا مروه كبيره صنف في احكام السماع كتابا نفيسا سماه بالامتاع انبا فيه عن اطلاع كثير فانه كان يميل الى ذلك ميلا كبيرا و يحضره سمع و حدث و درس قبل موته بايام يسيره بمدرس الحديث الذي انشأه الامير جنگلي بن البابا بمسجده و اعاد بالمدرسه الصالحيه من القاهره و كان مقيما بها لم يتزوج و لم يفسر لفقدان داعيه ذلك عنده الا انه عقد على امرأه لغرض آخر مات قبيل الطاعون الكبير الواقع في سنه تسع و اربعين و سبعمائه و عمره ما بين الستين و السبعين و دفن بمقابر الصوفيه و المذى نعرفه في ادفو انها بالدال المهمله و نقل الرشاطي عن التعفوي ان المذى يلي الهمزه تاء مثناه من فوق و بعضهم قال بذال معجمه و قياس النسبه إليها ادفي و اعجب عجائب آنست كه شاهصاحب بمقابله اهل حق ببعض موضوعات بي اصل و خرافات صريح الهزل كه ديلمى در فضل ثالث جليل النبل ذكر كرده تشبث مى نمايند و تصريح صريح بودن او از مشاهير محدثين مى كنند بلكه بمزيد جسارت و خلاعت اتهام معتبر دانستن او بر شيعيان كرام مى فرمايند و قصابات سبق در ترويج ارواح مسيلمه و سجاج يا يثار چنين صدق صراح مى ربايند چنانچه در باب مطاعن بعد ذكر منامى مى فرمايند و ابو شجاع شيرويه ديلمى كه از مشاهير محدثينست و شيعه نيز او را معتبر مى دانند در كتاب منتقى از ابن عباس همين خواب را بهمين اسلوب آورده و خواب حضرت امام حسن نيز مشهور و صحيح الزوايه است ديلمى در كتاب منتقى آورده

عن حسن بن على قال ما كنت لاقاتل بعد رؤيا رايتها رأيت

رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم واضعا يده على العرش و رأيت ابا بكر واضعا يده على منكب رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و رأيت عمر واضعا يده على منكب أبي بكر و رأيت عثمان واضعا يده على منكب عمر و رأيت دما دونه فقلت ما هذا فقالوا دم عثمان بطلب الله به

و روى ابن السَّيِّمَان عن قيس بن عباد قال سمعت عليًا يوم الجمل يقول اللهم انى ابرأ إليك من دم عثمان و لقد طاش عقلى يوم قتل عثمان و انكرت نفسى و جاؤنى للبيعه فقلت الا استحيى من الله ابايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم الا استحيى من رجل تستحيى منه الملائكة و انى لاستحيى من الله ان ابايع و عثمان قتيل فى الارض لم يدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس يسألون البيعه فقلت اللهم انى مشفق مميًا اقدم عليه ثم جاءت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكأنما صدع قلبى

و روى هو ايضا عن محمد بن الحنفية ان عليًا قال يوم الجمل لعن الله قتله عثمان فى السهل و الجبل

و عنه ايضا ان عليًا بلغه ان عائشه تلعن قتله عثمان فرفع يديه حتى بلغ بهما وجهه فقال انا العن قتله عثمان لعنهم الله فى السهل و الجبل مرتين او ثلاثا و روى هو عن عبد الله بن الحسن بن الحسن و قد ذكر عنده قتل عثمان فبكى حتى بل لحيته و عن جندب قال دخلت على حذيفة فقال لى ما فعل الرجل يعنى عثمان فقلت اراهم قاتليه فمه قال ان قتلوه كان فى الجنة و كانوا فى النار انتهى پس مقام نهايت تحيرست كه شاهصاحب بمزيد جور و جفا بمقام اثبات فضل ثالث كثير الحياء

بر چنین روایات شنیعه و حکایات فظیحه که دیلمی بنا بر ابتلا بحبّ خلفا روایت کرده و شاه‌صاحب مشارکت کسی از محدّثین و لو کان واحدا با دیلمی و ابن اسمان در نقل آن سوای روایت خواب اوّل ثابت نکرده اند دست اندازند و حدیث تشبیه را که دیلمی روایت کرده و بسیاری از نحاریر مشاهیر حدّاق با او در روایت آن شریک اند بمثابة توهین نمایند که سراسر انکار بودن آن از احادیث سنیّه کنند و افاده کنند که در هیچ کتابی از کتاب اهل سنت موجود نیست و لو بسند ضعیف و نیز از قبول حدیث ولایت که دیلمی آن را بدو طریق نقل کرده و جمعی غفیر و جمعی کثیر از اساطین محدّثین ارباب صحاح و مجامیع و مسانید و مناقب و منهم الشیخ المخاطب القمقام و والده العلام در روایت آن با دیلمی مشارک اند بمفاد ما تأتیهم من آیه من آیات ربهم إلا کائنوا عنها معرضین اعراض سازند بلکه گردن کبر بابطال و قدح و جرح آن بمصداق و جادلوا بالباطل لئیدحضوا به الحقّ افرازند قال الله تعالی و من أضدق من الله قیلاً و ان یروا کلم آیه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً و از غرائب دهور آنست که سیف الله ملتانی حامی مخاطب لا ثانی بصراحت تمام تکذیب مخاطب قمقام در تمام این افاده محیره افهام می نماید یعنی مخاطب اظهار می فرماید که دیلمی از مشاهیر محدّثینست یعنی نزد سنیّه و شیعه هم او را معتبر می دانند یعنی نزد شیعه و سنی هر دو معتبرست و ملتانی بعکس آن افاده می کند که احادیث دیلمی نزد شیعه و سنی هر دو معتبر نیست و هذه عباره الملتانی فی تمویه السیفیه الذی سماه تنبیه السیفیه قوله پس انصاف

نمایند که راکب سفینه عترت شیعیان اند که در وقت خوف تقیه می نمایند با مخالفین که تقیه را حرام می دانند الخ انصاف باید کرد که احادیث فردوس دیلمی نزد اهل سنت هم معتبر نیست چه جائی آنکه نزد شیعه معتبر باشد الخ فانظر رحمک الله الی هذا التناقض الظاهر و التکاذب الواضح بین الاصل و الفرع المقطوع و تعجب من هذا التعاند الفاحش و التناکر اللائح بین التیابغ و المتبوع و بطلان روایاتی که شاهصاحب برای اثبات فضیلت ثالث از دیلمی و غیر او نقل فرموده اند از ملاحظه کتاب مستطاب تشیید المطاعن ظاهر و باهرست من شاء فلیرجع إلیه

۱۲-عاصمی

وجه دوازدهم از وجوه ردّ و ابطال انکار مخاطب با کمال آنکه ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی این حدیث شریف را بالفاظ متنوعه و اسانید متعدده روایت کرده چنانچه در زین الفتی فی شرح سوره هل اتی که در اوّل آن گفته اما بعد فقد سالنی بعض من اوجبت الموده فی الله سبحانه حقّه و ذمامه و الزمت نفسی اتحافه اکرامه ان اذکر نکتا من شرح سوره الانسان و اجعل ذلك إلیه من غرر الصنائع و الاحسان بعد ما رآنی لخصت بعض فوائد سوره الرحمن و استخرجت اصولا فی علوم القرآن ثم راجعنی فیہ مرّه بعد اخری لیکون ذلك له عظه و ذکرى فرایت الاشتغال باسعافه اولی و احری مراعاہ لحقوقه و حقوق اسلافه و مبادره الی انعامه و اتحافه و محاماه علی اولیائه و اخلافه فابتدأت بعد الاستخاره معتصما بالله سبحانه فانه نعم المولی و نعم النصیر و راغباً إلیه فیما وعد من برّ اجر

فإن ذلك عليه يسير و هو على ما يشاء قدير و لقد كان من اوكد ما دعانى إليه و اشد ما حدانى عليه بعد الذى قدّمت ذكره و بينت امره ظنّ بعض الجهلاء الاغثام و الغفله الذين هم فى البلاده انعام بنا معاشر الكرام و جماعه اهل السنّه و الجماعه بالاحكام انا نستجيز الوقيعه فى المرتضى رضوان الله عليه و جباه خير ما لديه و فى اولاده ثم فى شعبه و احفاده و كيف نستجيز ذلك و هو الذى

قال النبىّ صلى الله عليه و سلّم من كنت مولاه فعلىّ مولاه و هذا حديث تلقته الأئمّه بالقبول و هو موافق للاصول مى فرمايد قد كُنّا وعدنا ان نذكر طرفا من ذكر مشابه المرتضى رضوان الله عليه و اشرنا إليه حيث ذكرنا افتتاح الله سبحانه هذه السوره بحديث آدم عليه السّلام إذ فى المرتضى رضوان الله عليه مشابهه من ابينا آدم عليه السّلام ثم من بعض الأنبياء عليهم السّلام بعده فأولهم آدم عليه السّلام ثم نوح الصّفىّ عليه السّلام ثم ابراهيم الخليل عليه السّلام ثم يوسف الصّدّيق عليه السّلام ثم موسى الكليم عليه السّلام ثم داود ذو الآيه عليه السّلام ثم سليمان الشّاكر عليه السّلام ثم أيوب الصّابر عليه السّلام ثم يحيى بن زكريّا عليه السّلام ثم عيسى الزّوج عليه السّلام ثم محمّد المصطفىّ عليه السّلام و انا افرد لكل واحد منهم فصلا مشتملا على ما فيه لينظر فيه العاقل فيستدلّ به على ما وراءه و الله الموفق للصّواب و الذى يؤيّد ما ذهبنا إليه من ذكر المشابه

حديث اخبرنيه

ص: ٢٤٥

جدى احمد بن المهاجر رحمه الله قال حدثنا ابو جعفر الرازى مستملى ابي يحيى البزار قال حدثنا مسلم عن عبيد الله بن موسى العيسى عن ابي عمر الازدى عن ابي راشد الحبرانى عن ابي الحمراء عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال من اراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى ابراهيم فى حلمه و الى موسى فى بطشه فلينظر الى على بن ابي طالب

و اخبرنا محمد بن ابي زكريا الثقه قال اخبرنا ابو الحسين محمد بن احمد بن جعفر الخورى قال حدثنا ابو جعفر محمد بن احمد بن سعيد الرازى و اخبرنى شيخى احمد بن محمد رحمه الله قال اخبرنا ابو احمد ابراهيم بن على الهمدانى قال حدثنا ابو جعفر الرازى و سياق الحديث لابي الحسين قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن مسلم قال حدثنا عبيد الله بن موسى العيسى قال حدثنا ابو عمر الازدى عن ابي راشد الحبرانى عن ابي الحمراء عن النبى صلى الله عليه وسلم قال من اراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى ابراهيم فى حلمه و الى يحيى بن زكريا فى زهده و الى موسى بن عمران فى بطشه فلينظر الى على بن ابي طالب

و اخبرنا محمد بن يحيى الثقه قال اخبرنا ابو سهل العاصمى ببلخ بقراتى عليه قال حدثنا ابو بكر بن طرخان قال حدثنا محمد بن مالك بن هانى المكتب الكندى قال حدثنا احمد بن اسد قال حدثنا عبيد الله بن موسى عن ابي عمر الازدى عن ابي راشد عن ابي الحمراء قال كنا جلوسا مع النبى صلى الله عليه وسلم فاقبل على بن ابي طالب فقال النبى صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى آدم فى علمه و نوح فى فهمه

و ابراهيم في حلمه فليظن الى علي بن ابي طالب

و اخبرني جدّي احمد بن المهاجر رحمه الله قال اخبرنا ابو علي الهروي عن ابي عروه قال حدّثنا الحسن بن عرفه العبدى قال حدّثنا عمر يعنى ابا حفص الابار عن الحكم بن عبد الملك عن حارث بن حصيره عن ابي طارق عن ابي ربيعه بن ناقد عن علي بن ابي طالب قال قال لي رسول الله صلى الله عليه و سلم فيك مثل عيسى بن مريم ابغضته يهود حتى بهتوا أمه و احبته النصارى حتى انزلوه بالمنزل الذى ليس به ثم قال علي بن ابي طالب يهلك في رجلان محب مطر يعرّفنى بما ليس فيّ و مبغض مفتر يحمله شناني على ان يبهتنى فدلت هذه الاخبار على حسن مذهبنا في ذكر المشابه و على انا اقتدينا في ذلك بالرسول عليه السلام و كفانا ذلك شرفا و قدوه إذ جعله الله تعالى للمسلمين وزرا و اسوه فلا يظنن جاهل غبيّ او ناصب غويّ انا ارتكبنا مطايا العدوان و اعتدينا في طريقنا هذا بعد هذا البيان و الله المستعان من شرّ الزمان و عليه التكلان في مصارع الحدّثان و نيز در زين الفتى گفته

اخبرنا الحسين بن محمّد البسى قال حدّثنا عبد الله بن ابي منصور قال حدّثنا محمد بن بشر قال حدّثنا محمد بن عبد الله بن المثنى الانصارى قال حدّثني حميد عن انس قال كنّا في بعض حجرات مكّه نتذاكر عليّا فدخل علينا رسول الله صلى الله عليه فقال ايها الناس من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في شدّته و الى عيسى في زهادته و الى محمّد و بهائه و الى جبرئيل و امانته و الى الكوكب الدرّيّ و الشمس

ص: ٢٤٧

الضحي و القمر المضيء فليتطاول و لينظر الى هذا الرجل و اشار الى علي بن أبي طالب فهذا العاصي لاساس اثبات هذه الفضيله الجليله راسم و لنواصي المستبصرين بسمه المعرفه و اسم و لبناء الانكار الجالب للخسار هادم و بمطرقه الحق راض لرأس كل متعصب غاشم و لاشراك الاضلال و التسويل و الازلال و التلميح هاشم و بالعجز عن التفوه بينت شفه لكل مجادل متحامل و اصم و مثبت ان الجاحد المتواقح على الماء راقم

۱۳-نظري

وجه سيزدهم از وجوه ابطال نفی و انکار مخاطب با کمال آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النظری این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب خصائص علویّه علی ما نقل عنه گفته

عن أبي الحمراء مولى رسول الله صلى الله عليه و سلم قال كنا حول النبي صلى الله عليه و سلم فطلع علي بن أبي طالب رضى الله عنه فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم من سرّه ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في خلته فلينظر الى علي بن أبي طالب انتهى فهذا ابو الفتح النظري الماهر فتح باب الحق الظاهر بروايه هذا الحديث الشريف الذي هو لظهر كل معاند مكابر كاسر فلم يبق لاحد من ارباب الانصاف مجال للهمز و مساغ للطعن و الطنز بعد سماع روايه النظريّ البري من الغمز و نظري از اکابر علماء امجاد و اجله فضلاء نقادست عبد الكريم سمعاني در انساب در نسبت نظري گفته ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النظري افضل من بخراسان و العراق في اللغه و الادب و القيام بصنعه الشعر قدم علينا بمرو سنة احدى و عشرين و قرأت عليه طرفا صالحا

من الادب و استفدت منه و اعترفت من بحره ثم لقيته بهمدان ثم قدم علينا ببغداد غير مره في مده مقامى بها و ما لقيته الا و كتبت عنه و اقتبست منه سمع باصبهان ابا سعد المطرز و ابا على الحداد و عاصم بن نصر الرخى و ببغداد ابا القاسم بن بيان الرزاز و ابا على بن نيهان الكاتب و طبقتهم سمعت منه اخيرا بمر و الحديث ازین عبارت واضح و لائحست كه نظری شیخ و استاد سمعانیست و او افضل اهل خراسانست در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی برو ادب خوانده و ازو استفاده نموده و نیز ظاهرست كه سمعانی گاهی باو ملاقات نه کرده مگر اینکه ازو کتابت و اقتباس نموده و آخر بمر و ازو سماع حدیث فرموده و كفى بذلك دلاله على علو قدره و سمو فخره و عظمه شانہ و رفعه مكانه و ابن النجار عالی تبار بمدح نظری در تاریخ بغداد علی ما نقل السید علی بن طاوس طاب ثراه فی کتاب الیقین گفته كان نادره الفلك و نابغه الدهر و فاق اهل زمانه فی بعض فضائله و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافى بالوفیات گفته محمد بن علی بن ابراهیم بن أبی الفتح الكاتب النطنزی كان من بلغاء اهل النظم و النثر سافر البلاد و لقی الاكابر و كان كثير المحفوظ محب العلم و السنه و مكثر الصدقه و الصیام و نادم الملوك و السیلاطین و كانت له وجاهه عظیمه عندهم و كان تباها علیهم متواضعا لاهل العلم سمع الحدیث الكثير باصبهان و خراسان و بغداد و لم يتمتع بالروایه

۱۴- نظم حکیم سنائی

وجه چهاردهم آنکه ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی بعض مضمون

ص: ۲۶۹

این حدیث شریف نظم نموده و آن دلالت صریحه بر ثبوت این حدیث دارد چنانچه در کتاب حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه بمدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته عالمی بود همچو نوح استاخ عالمی بود همچو روح فراخ دل او عالم معانی بود لفظ او آب زندگانی بود فهذا الحکیم السنائی قد أثبت بنظمه البلیغ الفصیح صحه حدیث التشبیه حتما و جزما بلا تشکیک و اطلاق فاضرم نار الجوی و الکمد فی قلوب الجاحدین المقتفین لآثار الدین قالوا فی حق الوحی الصادق إن هذا إلا اختلاق و مخفی نماند که بضیاء مفاخر و سناء ماثر حکیم سنائی آفاق و اکناف موتلق و متاخرج و بنفحات محاسن و مکارم او ارجا و اطراف متاخرج و بحار اسفار اعلام کبار بسیول مدائح او متموجست عبد الرحمن بن احمد جامی در نفحات الانس گفته حکیم سنائی غزنوی قدس سره کنیت و نام وی ابوالمجد محدود بن آدمست وی با پدر شیخ رضی الدین علی لا ابناء عم بودند از کبرای شعرای طائفه صوفیه است و سخنان ویرا باستشهاد در مصنفات خود آورده اند و کتاب حدیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان اذواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهانی ساطع ست از مریدان خواجه یوسف همدانیست و سبب توبه وی آن بود که سلطان محمود سبکتگین در فصل زمستان بعزیمت گرفتن بعضی از دیار کفار بیرون آمده بود از غزنین و سنائی در مدح وی قصیده گفته بود می رفت که بعرض رساند بدر گلخنی رسید که یکی از مجذوبان از حد تکلیف بیرون رفته که مشهور بود بلای خوار زیرا که پیوسته لای شراب خوردی در آنجا بود آوازی شنید که با ساقی خود می گفت که پر کن قدحی بکوری چشم محمود سبکتگین تا بخورم ساقی گفت محمود مردی غازیست و باو شاه اسلام

گفت مرد کی بس ناخوشنودست آنچه در تحت حکم وی درآمده است در حیز ضبط در نیاورده می رود که مملکت دیگر گیرد یک قده گرفت و بخورد باز گفت پر کن قدحی دیگر بکوری سنائی شاعر ساقی گفت سنائی مرد فاضل و لطیف طبع است گفت وی اگر لطیف طبع بودی بکاری مشغول بودی که ویرا بکار آمدی گزافی چند در کاغذی نوشته که بهیچ کار وی نه می آید و نمی داند که ویرا برای چه کار آفریده اند سنائی چون آن را شنید حال بر وی متغیر گشت و به تنبیه آن لایخوار از مستی غفلت هوشیار شد و پای در راه نهاده بسلوک مشغول شد در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سره مذکورست که خواجه حکیم سنائی در وقتی که محتضر بود در زیر زبان چیزی می گفت حاضران گوش پیش دهانش بردند این بیت می خواند باز گشتم زانچه گفتم زانکه نیست در سخن و در معنی سخن عزیزی آن را شنید گفت عجب حالیست که در وقت بازگشتن از سخن نیز بسخن مشغول بوده است وی همواره منزوی و منقطع می بود و از مخالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت آن بود که بزیارت و ملازمت وی رود شیخ مکتوبی بوی نوشته مشتمل بر نسبی لطائف الی ان قال تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه خمس و عشرين و خمسمائه بوده است و بعضی تاریخ وفات را همین نوشته اند و الله تعالی اعلم و از افاده خود مخاطب ماهر نیز کمال جلال و عظمت و مقبولیت نزد سنیه ظاهرست چنانچه در باب دوم همین کتاب تحفه گفته کید سی و ششم آنکه یک دو بیت در اشعار کبراء سنیان الحاق نمایند بمضمونی که صریح در تشیع باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهمان

وزن و قافیه و لغت مصنوع و منحوت سازند و گویند اهل سنت بنا بر خفت و خجالت خود این ابیات را حذف و اسقاط نموده اند و این ماجرا اکثر نسبت بمقبولان اهل سنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی و شمس تبریز و حکیم سنائی و مولانا روم و حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دهلوی و امثال ایشان رو داده و با شعار امام شافعی نیز قدمای ایشان سه بیت الحاق کرده اند اشعار امام شافعی این ست یا را کبا قف بالمحصّب من منی و اهتف بساکن خیفها و التّاهض سحرا إذا فاض الحجیج الی منی فیضا کملتطم الفرات الفائض ان کان رفضا حبّ آل محمّد فلیشهد الثقلان أنّی رافضی و غرض امام شافعی ازین ابیات مقابله نواصبست که بسبب حب اهل بیت مردم را نسبت برفض می کردند و حالا در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صریح در تشیع اند نیز بآنها ملحق ساخته نقل کرده اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک جسته قف ثم ناد فأنّی لمحمد و وصیّه و بنیه لست بباغض اخیرهم أنّی من النفر الّذی بولاء اهل البیت لیس بناقض و قل این ادیس بتقدیم الّذی قدمتموه علی علیّ ما رضی و این کید ایشان بغایت پوچ ست زیرا که بنای کار این بزرگواران و شریعت و طریقت این نامداران از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست بیک دو شعر کذائی ایشان را شیعی گمان کردن از اطفال مکتب هم نه می آید

۱۵- شهردار دیلمی

وجه پانزدهم از وجوه ابطال نفی و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه در کتاب مسند الفردوس گفته

اخبرنا أبی حدّثنا مکی بن دکین القاضی حدّثنا

ص: ۲۷۲

علی بن محمّد بن یوسف حدّثنا الفضل الکندی حدّثنا عبد الله بن محمّد بن الحسن مولی بنی هاشم بالكوفه حدّثنا علی بن الحسین حدّثنا احمد بن أبی هاشم النوفلی حدّثنا عبد الله بن عبید الله بن موسی حدّثنا کامل ابو العلاء عن أبی اسحاق السّیعی عن أبی داود عن نفع عن أبی الحمراء مولی النّبی صلی الله علیه و سلّم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم من أراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی موسی فی شدّته و الی عیسی فی زهده فلینظر الی هذا المقبل فاقبل علی و ینظر روایه شهردار لهذا الحدیث من عباره اخطب خوارزم ایضا فانتظر فالحمد لله اللطیف القدير حيث ثبت هذا الحدیث الشریف الشهیر بروایه هذا التحریر الکبیر و وضح أنّ المبطلین و الرادّین أنّما اغتالهم وساوس الغرور المستکبر علی العلیم الخبیر حيث اقدموا علی تکذیب مثل هذا الحقّ المستنیر و ابو منصور شهردار از ائمه کبار و مشاهیر حفّاظ جلیل الاخطار و اجلّه محدّثین عظیم الاقدار و موصوف بغایت اعتماد و اعتبارست و فضل و جلالت او کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکار و محامد و مدائح او شائع و ذائع در اقطار و امصار و مذکور و مدوّن در کتب و اسفار ذهبی در عبر در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه گفته شهردار بن الحافظ شیرویه بن شهردار الدیلمی المحدث ابو منصور قال ابن السمعانی کان حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفا سمع اباه و عبدوس بن عبد الله و مکى السّیّار و طائفه و اجاز له ابو بکر بن خلف الشّیرازی و عاش خمسا و سبعین سنه و عبد الوهّاب بن علی السّبکی در طبقات شافعیه

كبرى كفته قال ابن السمعاني كان حافظا عارفا بالحديث فهما عارفا بالادب ظريفا خفيفا لازما مسجده متبعا اثر والده في كتابه الحديث و سماعه و طلبه رحل الى اصبهان مع والده ثم الى بغداد و سمع اياه و ابا الفتح عبدوس بن عبد الله و مكّي بن منصور الكرخي و احمد بن نصر الاعمش الخ و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن عليّ الاسنوي در طبقات شافعيه بعد ذكر ترجمه شيرويه ديلمى كفته و اميا ولده فيقال له شهردار و يكتنى ابا منصور كان محدثا عارفا بالادب ظريفا لازما مسجده خرّج اسانيد لكتاب والده المسمّى بالفردوس و رتبه ترتيبا حسنا و يسمّى الفردوس الكبير و ولد سنه ثلث و ثمانين و اربعمائه قاله ابن الصّلاح و لم يذكر له وفاه و تقى الدين ابو بكر بن احمد الاسدى در طبقات شافعيه كفته شهردار بن شيرويه بن شهردار بن شيرويه ابو منصور بن أبى شجاع الدّيلمى كان محدثا عارفا بالادب ظريفا خرّج اسانيد لكتاب والده المسمّى بالفردوس فى ثلث مجلّدات و رتبه ترتيبا حسنا و يسمّى الفردوس الكبير ولد سنه ثمان و ثلاثين و اربعمائه و توفّى فى رجب سنه ثمان و خمسين و خمسمائه و ابو مهدي عيسى بن محمّد الثعالبي در مقاليد الاسانيد كفته نبذه من خبره قال الذهبى هو الامام الحافظ ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى ينتهى نسبه الى فيروز الدّيلمى الضحّاك قال ابن السمعاني كان ابو منصور حافظا عارفا بالحديث فهما عارفا بالادب ظريفا خفيفا ملازما مسجده متبعا اثر والده فى كتابه الحديث و سماعه و طلبه رحل

الی اصبهان مع والده سنه خمس و خمسمائه ثم رحل الی بغداد سنه سبع و ثلاثین سمع اباه و مکی ابن منصور الکرخی و ابا محمّد الدّونی و ابا بکر بن زنجویه و له إجازة من أبی منصور بن الحسین المقرئ کان یجمع اسانید کتاب الفردوس لوالده و رتبه ترتیباً عجیباً حسناً و قد فرغ منه و هدّبه و نقّحه روی عنه ابنه ابو مسلم احمد و طائفه توفی سنه ثمان و خمسین و خمسمائه رحمه الله و خود شاهصاحب در بستان المحدثین بعد ذکر دیلمی باخذ و انتحال عبارت مقالید حسب داب خود گفته و پسر او شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی کنیت او ابو منصور در معرفت حدیث و فهم آن از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حقّ او بفهم و معرفت گواهی داده و علم ادب را نیز خوب می دانست و مرد سبک روح و عابد بود و در مسجد خود ملازمت داشت و غالباً بشغل استماع حدیث و نوشتن آن می گذرانید و در طلب علم حدیث با والد خود شریک بود در سفر اصفهان سال پانصد و پنج همراه او بود بیغداد خود رفته در سال سی و هفت بعد از موت پدر خود از اساتذّه بسیار تحصیل کرده چنانچه از مکی بن منصور الکرخی و ابو محمّد الدّونی و ابو بکر بن زنجویه و از بعضی محدّثان اجازت حاصل کرده و ترتیب کتاب فردوس برین وضع او داده و اسانید این کتاب را بمحنت تمام جمع کرده و چون از تنقیح و تهذیب او فارغ شد پسر او ابو مسلم احمد بن شهردار دیلمی و جماعت دیگر از شاگردان او از وی روایت کردند وفات شهردار در سال پانصد و پنجاه و هشتست و نسب این خاندان بفیروز دیلمی می رسد که قاتل اسود عنسی بود در حق او جناب رسالت ص فرموده فاز فیروز و او صحابیست

۱۶-أخطب خوارزم

وجه شانزدهم از وجوه اثبات حدیث تشبیه و ابطال انکار مخاطب وجه آنکه

ابو المويد موفّق بن احمد بن أبى سعيد اسحاق المعروف باخطب خوارزم اين حديث شريف را بطرق متعدده روايت نموده چنانچه در كتاب المناقب بعد نقل حديثى باين اسناد اخبرنا الشيخ الزاهد الحافظ ابو الحسن على بن احمد العاصمى الخوارزمى قال اخبرنا شيخ القضاة اسماعيل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بكر احمد بن الحسين البيهقى الخ گفته و بهذا الاسناد

عن احمد بن الحسين هذا قال اخبرنا ابو عبد الله الحافظ فى التاريخ قال حدثنا ابو جعفر محمد بن احمد بن سعيد قال حدثنا محمد بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن موسى العيسى قال حدثنا ابو عمر الازدى عن أبى راشد الجبرانى عن أبى الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى يحيى بن زكريا فى زهده و الى موسى بن عمران فى بطشه فلينظر الى على بن أبى طالب قال احمد بن الحسين البيهقى لم يكتبه الا بهذا الاسناد و الله اعلم و نيز در كتاب المناقب بعد نقل حديثى از شهردار ديلى گفته

اخبرنى شهردار هذا إجازة اخبرنى أبى حدثنا مكى بن دكين القاضى حدثنا على بن محمد بن يوسف حدثنا الفضل الكندى حدثنا عبد الله بن محمد بن الحسين مولى بنى هاشم بالكوفة حدثنا على بن الحسين حدثنا احمد بن أبى هاشم النوفلى حدثنا عبيد الله بن موسى حدثنا كامل ابو العلاء عن أبى اسحاق السبيعى عن أبى داود عن نفيح عن أبى الحمراء مولى النبى صلى الله عليه و سلم قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى موسى فى شدته و الى عيسى فى زهده فلينظر الى هذا المقبل

اخبرني شهردار هذا إجازة قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني إجازة عن الشريف أبي طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفرى باصبهان عن الحافظ أبي بكر احمد بن موسى بن مردويه بن فورك الاصبهاني قال حدّثنا محمد بن احمد بن ابراهيم قال حدّثنا الحسين بن عليّ الحسين السّلوى قال حدّثني سويد بن مسعر بن يحيى بن حجّاج النهدي قال حدّثنا أبي قال حدّثنا شريك عن أبي اسحاق عن الحارث الاعور صاحب رايه عليّ قال بلغنا أنّ النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم كان فى جمع من اصحابه فقال اريكم آدم فى علمه و نوحا فى فهمه و ابراهيم فى حكّمته فلم يكن باسرع من ان طلع عليّ فقال ابو بكر يا رسول الله أقست رجلا بثلاثه من الرّسل بخ لهذا الرّجل من هو يا رسول الله النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم الا تعرفه يا ابا بكر قال الله و رسوله اعلم قال ابو الحسن عليّ بن أبي طالب قال ابو بكر بخ لك يا ابا الحسن و اين مثلك يا ابا الحسن انتهى فهذا ابو المويّد موفق بن احمد ايد الحقّ تايدا و وفق لنصره الصّدق و سدّد لذلك تسديدا حيث روى هذا الحديث الشريف من ثلث طرائق عن خير الخلائق عليه و آله الف سلام و تحيّة ما ذرّ شارق و عدّه من المناقب الفاخره و الفضائل الباهره التى قال فى صدر كتابه فى حقّها انها يسير من كثير فهتك ملاءه الكذب و المين و اقحم المنكرين فى سكرات الحين و ابان أنّ جحودهم عين الشطط و الشين و أنّه ناش من تسلط الهوى و الرّين

و اخطب خوارزم از عمائد فقها و اجله نبها و اعظم فضلا و افاحم كملاء و از ثقات مشاهير و اثبات نحارير و صدور اكابر و معروفين ذوى المفاخر و معتمدين ارباب الماثرست و اساطين اعيان و مهرة عالیشان مثل عماد الدين ابو عبد الله محمّد بن محمّد الكاتب الاصفهاني و ابو الفتح ناصر بن أبى المكارم عبد السيد بن على المطرزي و محمّد بن محمود بن الحسن بن هبه الله بن المحاسن المعروف بابن النجار و ابو الوليد محمّد بن محمود بن محمّد الخوارزمي و ابو الصفا صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدى و ابو الوفا عبد القادر بن محمّد بن محمد بن نصر الله بن سالم القرشى و تقى الدين ابو الطيب محمد بن أبى العباس احمد بن على الفاسى المكى و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطى و شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل و محمود بن سليمان الكفوى او را بمحامد عظيمه و مناقب فخيمه و فضائل باهره و مدائح فاخره ستوده اند و جمعى از اعلام احبار و افاضل عالى تبار از اخطب خوارزم در كتب خود نقلها آورده اند مثل محمد بن يوسف الكنجى و محمد بن يوسف بن محمود بن الحسن الزرندى و محمد بن ابراهيم بن على المعروف بابن الوزير الصنعانى و نور الدين على بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ المالكى و ابو الحسن على بن عبد الله السمهودى الحسنى و شهاب الدين احمد بن حجر الهيتمى المكى و كمال الدين بن فخر الدين الجهرمى و احمد بن الفضل بن محمد باكثر و عبد الله بن محمد المطيرى و مولوى ولى الله بن حبيب الله اللكهنوى و مولوى حيدر على المعاصر اما مدح و ثنائى عماد الدين كاتب محمد بن محمد بن محمد اصبهانى اخطب خوارزم را پس در كتاب خريده القصر و جريده اهل العصر على ما نقل عنه گفته خطيب خوارزم ابو المويد الموفق بن احمد بن محمد المكى الخوارزمى من الافاضل الاكابر فقها و ادبا

و الاماثل الاكارم حسبا و نسبا و فضل و فقاها و نبالت و مهارت و حذاقت و وثوق و اشتهار و اعتماد و اعتبار عماد كاتب
عالی فخار مستغنی از تبیین و اظهارست و بعضی از فضائل او بر ناظر و فیات الأعیان ابن خلکان و عبر و دول الاسلام ذهبی و
مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء و تتمه المختصر ابن الوردی و مرآه الجنان یافعی و طبقات شافعیه اسنوی و طبقات شافعیه
سبکی و طبقات شافعیه اسدی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان مخفی نیست اما مدح و ثناء ابو الفتح ناصر بن عبد السید
مطرزی حنفی اخطب خوارزم را پس بر متبّع ایضاح شرح مقامات حریری تصنیف مطرزی مخفی نیست که گاهی او را بامام
اجلّ علامه وصف می نماید و گاهی بمولای الصدر السعید الشهید صدر الصدور و گاهی بصدر الائمه و اخطب خطباء
خوارزم ملقب می نماید و گاهی مولای الصدر العلامة و گاهی مولای الصدر الکبیر در حق او اطلاق می کند و جایجا استناد
و استدلال و احتجاج بروایت و افادات او می نماید در ایضاح گفته فمما يدل علی زهده ای اویس القرنی ما اخبرنی به الامام
الاجلّ العلامة ابو المؤید موفق بن احمد المکی قال اخبرنا الشيخ ابو الغنائم محمّد بن علی النرسی المعدّل انا الشریف ابو عبد
الله محمّد بن علی بن عبد الرحمن العلوی الحسینی انا احمد بن علی بن العطار المقری قراءه ثنا علی بن احمد بن عمر و ثنا
محمّد بن منصور المقری ثنا محمّد بن علی بن خلف ثنا حسین الاشقر ثنا مخدّ بن الحسين عن رجل عن اسید بن عمرو قال
کان اویس القرنی إذا امسى اخذ قطيفه فغطى بها راسه و رجلیه و تصدّق بفضلهما و ينظر الى قوته فيعزله و يتصدّق بفضله و يقول

اللهم من كان امسى عاريا او جائعا فليس له عندى فضل و نیز در ایضاح گفته و مما يدل على كثره عبادته ما اخبرنى به مولاي
ايضا بهذا الاسناد الى محمد بن منصور ثنا عبد الله بن ابي زياد ثنا سيار ثنا جعفر بن سليمان عن ابراهيم بن عيسى السكري قال
قال اويس القرني لاعدن الله في الارض كما تعبد الملائكة في السماء فكان إذا استقبل الليل قال يا نفس الليله القيام فيصف
قدميه حتى يصبح ثم يستقبل الليله الثانيه فيقول يا نفس الليله الركوع فلا يزال راكعا حتى يصبح ثم يستقبل الليله الثالثه فيقول يا
نفس الليله السجود فلا يزال ساجدا حتى يصبح و نیز در ایضاح گفته و اما قوله و احد جناحي الدنيا فقد اخبرنى مولاي الصدر
السعيد الشهيد صدر الصدور ابو المؤيد موفق بن احمد المكي إجازة انا الشيخ ابو الغنائم محمد بن علي النرسی المعدل انا
الشریف ابو عبد الله محمد بن علي بن عبد الله العلوي الحسيني انا علي بن الفضل الدهقان انا محمد بن زيد الرطاب قال قال
ابراهيم بن محمد الثقفي و سمعنا اهل البصره افتخروا بما يذكر عن ابي هريره ان الدنيا مثلت على صورته طائر فالبصره و مصر
جناحان فاذا خربا وقع الامر الخ و نیز در ایضاح گفته حدّثنا صدر الأئمة اخطب خطباء خوارزم موفق بن احمد المكي تم
الخوارزمي قال اخبرني السيد الامام المرتضى ابو الفضل الحسيني في كتابه اتى من مدينه الرى جزاه الله عنى خيرا اخبرنا السيد
ابو الحسن على بن ابي طالب الحسيني الشيباني بقراءتى عليه اخبرنى الشيخ العالم ابو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عيسى
التمار الرازى اخبرنا الشيخ العالم

ابو سعید محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری اخبارنا محمد بن علی بن جعفر الادیب بقراءتی علیه

حدّثنی المعافا بن زکریا ابو الفرج عن محمد بن احمد بن اَبی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی القطان عن جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلم لو انّ الرّیاض اقلام و البحر مداد و الجنّ حساب و الانس کتاب ما احصوا علی بن اَبی طالب و نیز در ایضاح گفته

اخبرنی مولای الصدر عن فخر خوارزم انه قال فی قولهم نهی النبی صلّی الله علیه و سلم عن قیل و قال هو من قولهم قیل کذا و قال فلان کذا الخ و نیز در ایضاح گفته اخبرنی مولای الصدر العلّامه قال قال فخر خوارزم ضرب المزامیر مثلا لحسن صوت داود و حلاوه نغمته الخ و نیز در ایضاح گفته سمعت مولای الصدر الکبیر العلّامه یقول سمعت فخر خوارزم یقول لما کان لیلہ ولد فیها رسول الله ارتجس ایوان کسری فسقطت منه اربع عشره شرفه و خمدت نار فارس و غاصت بحیره ساوه الخ و نیز در ایضاح گفته و قوله اضاعونی و ائی فتی اضاعوا تضمین و هو لامیه ابن اَبی الصیلت و تمامه لیوم کریهه و سداد ثغر و یروی أنّه کان لابی حنیفه جار فاسق یتغنی كثيرا بهذا البیت فاتفق ان خرج ذات لیلہ سکران فاخذہ العسس و حبس فلما سمع ذلك ابو حنیفه نهض إلیه مسرعا من الغد و تکلم فیہ حتی اطلق من الحبس فلما ادخله منزله قال هل اضعناک فاخذ بیده و تاب ببرکات سعیه و سمعت هذه الحکایه علی مولای الصّدر فی مناقب اَبی حنیفه باسناده الی

أبي يوسف بلفظ قريب مما ذكرت و مدائح عظيمه و محامد فخيمه و مناقب جليله و فضائل جميله مطرزی نحریر بر متتبع و ناظر وفيات الأعيان ابن خلکان و مرآه الجنان يافعی و كتائب اعلام الاخيار كفوى و اثمار جتيه على قارى و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان معاصر محتجب نيست اما مدح و ثنا و وصف و اطراى عالم جليل الفخار ابن النجار اخطب خوارزم را پس در تذييل خود بر تاريخ بغداد على ما نقل عنه السيد الجليل على بن طاوس طاب ثراه فى كتاب اليقين گفته موفق بن احمد المكي كان خطيب خوارزم و كان فقيها فاضلا ادبيا شاعرا بليغا من تلامذه الزمخشري و ابن النجار از اساطين كبار و ائمه على نجار و جهابذه والا تبارست و مناقب و محامد او سابقا در مجلد طير مذکور شد اما تبجيل و تعظيم و تكريم و تفخيم ابو المويد محمّد بن محمود خوارزمى اخطب خوارزم را و احتجاج و استدلال و استناد بروايات و افادات او پس در جامع مسانيد أبى حنيفه بعد ذكر قول منسوب بشافعى الناس عيال أبى حنيفه فى الفقه گفته و قد نظم هذا المعنى اخطب الخطباء شرقا و غربا ابو المويد المكي الخوارزمى على ما انشدنى الصّيدر الكبير شرف الدّين احمد بن موفق المكي الخوارزمى قال انشدنى الصّيدر العلامة اخطب خطباء الشرق و الغرب صدر الأئمة ابو المؤيد موفق بن احمد المكي الخوارزمى لنفسه فى عدة ابیات له يمدح بها ابا حنيفه رض أئمه هذه الدنيا جميعا بلا ريب عيال أبى حنيفه و نیز خوارزمى در جامع مسانيد گفته انشدنى الصدر الكبير شرف الدّين احمد بن مؤيد بن موفق المكي الخوارزمى قال انشدنى جدّى البدر العلامة اخطب خطباء الشرق و الغرب ابو المؤيد موفق بن احمد المكي الخوارزمى رحمه الله لنفسه

ایا جبلی نعمان ان حصاکما لتحصی و لا تحصی فضائل نعمان جلائل کتب الفقه طالع تجد بها دقائق نعمان شقائق نعمان و نیز ابو المؤید در جامع مسانید گفته و انشدنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن المؤید المکی الخوارزمی قال انشدنی الصدر العلامه صدر الأئمه ابو المؤید الموفق بن احمد المکی لنفسه رسول الله قال سراج دینی و امّتی الهداه ابو حنیفه غدا بعد الصّی حابه فی الفتاوی لاحمد فی شریعتہ خلیفه سدی دیباج فتیاه اجتهاد و لحمته من الرّحمن خیفه و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته انشدنی الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن مؤید قال انشدنی الصدر العلامه صدر الأئمه ابو المؤید الموفق بن احمد المکی الخوارزمی لنفسه غدا مذهب النعمان خیر المذاهب کذا القمر الوضّاح خیر الکواکب تفقه فی خیر القرون مع التقی فمذهبه لا شک خیر المذاهب و نیز در جامع مسانید گفته و قد ذکر خطیب خطباء خوارزم صدر الأئمه ابو المؤید موفّق بن احمد المکی فی مناقب أبی حنیفه رضی الله عنه سبعمائه و ثلاثین رجلا من مشایخ المسلمین فی الآفاق و اقطار الارضین ممّن رووا عنه رضی الله عنه و نیز ابو المؤید در جامع مسانید گفته و اما النوع السّادس من مناقبه ای مناقب أبی حنیفه و فضائله الّتی تفرّد بها التّلمیذ عند اربعه آلاف من شیوخ أئمّه التابعین دون من بعده فالدلیل علیه ما اخبرنا جماعه من ثقات المشایخ عن الصدر العلامه اخطب خطباء خوارزم صدر الأئمه أبی المؤید موفّق بن احمد المکی عن أبی حفص عمر بن الامام أبی الحسن علی الزمخشری عن والده رحمه الله أنّه قال

وقعت منازعه بين اصحاب الامام الاعظم أبي حنيفة و اصحاب الامام المعظم الشافعي رض فضل كل طائفه صاحبها الخ و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته النوع السابع من مناقبه أي مناقب أبي حنيفة التي تفرد بها أنه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد من بعده و الدليل عليه ما ذكره صدر الأئمة ابو المؤيد موفق بن احمد المكي قال اخبرني الامام العلامة ركن الاسلام ابو الفضل عبد الرحمن بن اميرويه قال انا قاضي القضاة ابو بكر عتيق بن داود اليماني في ترجيح مذهب أبي حنيفة رضي الله عنه على سائر المذاهب في كلام طويل فصيح بليغ الى ان قال هو امام الأئمة سراج الامه ضخم الدسيعة السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ائده الله تعالى بالتوفيق و العصمه فجمع له من الاصحاب و الأئمة عصمه منه تعالى لهذه الامه ما لم يجتمع في عصر من الاعصار في الاطراف و الاقطار و نیز خوارزمی در جامع مسانید گفته الباب الاول في ذكر شيء من فضائله التي تفرد بها اجماعا فنقول و بالله التوفيق مناقبه و فضائله كالحصى لا تعدّ و لا تحصى و لا يمكن ان تستقصى لكن من فضائله خاصه التي تفرد بها و لم يشاركه اجماعا من بعده فيها يمكن احصاؤها و ضبطها في انواع عشره الاول في الاخبار و الآثار المرويّه في مدحه دون من بعده الثاني في أنه ولد في زمان الصحابه و القرن الذي شهد مع رسول الله صلى الله عليه و سلم دون من بعده الخ و در بيان نوع اول گفته اما الاول فقد اخبرني الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مؤيد بن موفق بن احمد المكي الى ان قال

وقد انبأني الصِّدْر الكبير شرف الدِّين احمد بن مؤيِّد بن موفق بن احمد المكي الخوارزمي عن جده صدر الأئمّه أبي المؤيِّد الموفق بن احمد المكي عن عبد الحميد بن احمد البراتقيني عن الامام محمّد بن اسحاق السِّراجي الخوارزمي عن أبي جعفر عمر بن احمد الكرابيسي عن أبي الفتح محمّد بن الحسن الناصحي عن الزاهد أبي محمّد الحسن بن علي بن محمّد عن أبي سهيل عبد الحميد بن محمّد الطّوّافي عن ابيه عن أبي القاسم يونس بن الطاهر البصري عن أبي النصر احمد بن الحسين الاديب عن أبي سعيد احمد بن محمّد بن بشر عن محمّد بن يزيد عن سعيد بن بشر عن حمّاد عن رجل عن نافع عن ابن عمر رضی اللّٰه عنه تبارك و تعالی و تقدس قال قال رسول اللّٰه صَلَّى اللّٰه عليه و سلّم يظهر من بعدی رجل يعرف بابی حنیفه یحیی اللّٰه سنّتی علی یدیه و بعد این روایت مجعوله مفتعله روایات عدیده مختلقه باسناد اخطب در مدح ابي حنیفه نقل کرده ازین عبارات عدیده ظاهرست که ابو المویّد خوارزمی بافادات و روایات موفق بن احمد که اخطب خوارزمست برای اثبات فضل ابو حنیفه احتجاج و استدلال می نماید و جابجا مدح و ثنا و وصف اخطب بمدائح جلیله و مناقب جمیله وارد می فرماید و ابو المؤيِّد محمّد بن محمود باوصاف عظیمه و مناقب فخیمه محمودست و محامد سنیّه و مفاخر بهیّه و مآثر علیّه و مناقب وضیّه او در کتب أئمّه اعلام مسرود و نقل از ابو المؤيِّد و استناد بافادات جابجا در کتب اکابر سنیّه موجود محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار گفته الشیخ الامام ابو المؤيِّد محمّد بن محمود بن محمد بن الحسن الخوارزمی الخطیب ولد سنه ثلاث و ستمائه و تفقه علی منشی النظر الاستاد نجم المله و الدِّین

طاهر بن محمد الحفصی سمع بخوارزم و قدم بغداد و سَمِعَ بِهَا وَ حَدَّثَ بِدِمَشْقَ وَ وَلى قِضَاءَ خَوَارِزْمَ وَ خَطَابَتَهَا بَعْدَ اخْتِارِ التَّنَارِ لَهَا ثُمَّ تَرَكَهَا وَ قَدِمَ بَغْدَادَ حَاجًّا ثُمَّ حَجَّ وَ جَاوَرَ وَ رَجَعَ عَلَى طَرِيقِ دِيَارِ مِصْرَ وَ قَدِمَ دِمَشْقَ ثُمَّ عَادَ إِلَى بَغْدَادَ وَ دَرَّسَ بِهَا إِلَى أَنْ مَاتَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ وَ عَبْدِ الْقَادِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي جَوَاهِرِ مَضِيَّتِهِ كَقَوْلِهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ الْإِمَامِ أَبُو الْمُؤَيَّدِ الْخَوَارِزْمِيُّ الْخَطِيبُ مَوْلِدُهُ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ تِسْعِينَ وَ خَمْسِمِائَةٍ تَفَقَّهَ عَلَى الْإِمَامِ طَاهِرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَفْصِيِّ سَمِعَ بِخَوَارِزْمَ وَ قَدِمَ بَغْدَادَ وَ سَمِعَ بِهَا وَ حَدَّثَ بِدِمَشْقَ وَ وَلى قِضَاءَ خَوَارِزْمَ وَ خَطَابَتَهَا بَعْدَ اخْتِارِ التَّنَارِ لَهَا ثُمَّ تَرَكَهَا وَ قَدِمَ بَغْدَادَ حَاجًّا ثُمَّ حَجَّ وَ جَاوَرَ وَ رَجَعَ عَلَى طَرِيقِ دِيَارِ مِصْرَ وَ قَدِمَ دِمَشْقَ ثُمَّ عَادَ إِلَى بَغْدَادَ وَ دَرَّسَ بِهَا وَ مَاتَ بِهَا سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ وَ مُصْطَفَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُسْطَنْطِينِيِّ فِي كَشْفِ الظُّنُونِ كَقَوْلِهِ مَسْنَدُ الْإِمَامِ الْأَعْظَمِ أَبِي حَنِيفَةَ نِعْمَانَ بْنِ ثَابِتِ الْكُوفِيِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ خَمْسِينَ وَ مِائَةٍ رَوَاهُ حَسَنُ بْنُ زِيَادِ اللَّؤْلُؤِيِّ وَ رَتَّبَ الْمَسْنَدَ الْمَذْكُورَ الشَّيْخُ قَاسِمُ بْنُ قَطْلُوبِغَا الْحَنْفِيُّ بِرِوَايَةِ الْحَارِثِيِّ عَلَى أَبْوَابِ الْفِقْهِ وَ لَهُ عَلَيْهِ الْإِمَالِي فِي مَجْلَدَيْنِ وَ مُخْتَصَرُ الْمَسْنَدِ الْمَسْمُومِ بِالْمَعْتَمَدِ لِجَمَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقُونَوِيِّ الدَّمَشْقِيِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ ٧٧٠ سَبْعِينَ وَ سَبْعِمِائَةٍ ثُمَّ شَرَحَهُ وَ سَمَّاهُ الْمَسْتَنْدَ وَ جَمَعَ زَوَائِدَهُ أَبُو الْمُؤَيَّدِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ الْخَوَارِزْمِيِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ خَمْسٍ وَ سِتِّينَ وَ سِتِّمِائَةٍ أَوَّلُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِيِّ سَقَانَا بِطَوْلِهِ مِنْ أَصْفَى شَرَائِعِ الشَّرَائِعِ الْخِمْ وَ نِيزَ فِي كَشْفِ الظُّنُونِ بَعْدَ ذِكْرِ اخْتِصَارِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ عَيْسَى أَوْغَانِي جَامِعِ مَسَانِيدِ خَوَارِزْمِي رَأَى كَقَوْلِهِ وَ اخْتَصَرَهُ إِيضًا الْإِمَامُ أَبُو الْبَقَاءِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الضِّيَاءِ مُحَمَّدُ الْقُرَشِيُّ الْعَدَوِيُّ الْمَكِّيُّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ أَوَّلِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْخِمْ

فهذا مختصر مسند الامام الاعظم الّذى جمعه الامام ابو المؤيّد الخوارزمى حذفت الاسانيد منه و ما كان مكرّرا عنه و سمّيته المستند فى مختصر المسند و تاج الدّين دهان در كفايه المتطلّع كفته كتاب جمع المسانيد للامام الاعظم أبى حنيفه نعمان بن ثابت الكوفى رضى الله تعالى عنه تاليف العلامه الخطيب قاضى القضاة أبى المؤيّد محمّد بن محمود بن محمّد الخوارزمى رحمه الله تعالى يرويه عن الفقهاء الحنفيين الخ اما مدح و ثنای عبد القادر بن محمد حنفى اخطب خوارزم رايى در كتاب جواهر مضيّه فى طبقات الحنفية كه ذكر آن در كشف الظنون باين نهج نموده طبقات الحنفية اول من صنّف فيه الشيخ عبد القادر بن محمّد القرشى المتوفى سنه ۷۷۵ خمس و سبعين و سبعمائه صاحب الجواهر المضيئه فى طبقات الحنفية كما قال فى خطبته و لم ار احدا جمع طبقات اصحابنا و هم امم لا يحصون فجمعها بامداد الشيخ قطب الدّين عبد الكريم الحلبي و أبى العلاء البخارى و أبى الحسن السّيبكى و أبى الحسن على الماردينى فصار شيئا كثيرا من التراجم و الفوائد الفقهيّه مى فرمايد الموفق بن احمد بن محمّد بن المكى خطيب خوارزم استاذ ناصر بن عبد الله صاحب المغرب ابو المؤيّد مولده فى حدود سنه اربع و ثمانين و اربعمائه ذكره القفطى فى اخبار النجاه اديب فاضل له معرفه فى الفقه و الادب و روى مصنفات محمّد بن الحسن عن عمر بن محمد بن احمد النسفى و مات رحمه الله تعالى سنه ثمان و ستين و خمسمائه و اخذ علم العربيّه عن الزّمخشرى و عبد القادر صاحب فضل زاهر و نبل ماهر و حائز جلائل مآثر و حاوى معالى مفاخرست محمود بن سليمان كفوى در كتائب اعلام الاخيار كفته المولى الفاضل و التحرير الكامل عبد القادر

بن محمد بن نصر الله بن سالم أبي الوفا القرشي كان عالما فاضلا جامعا للعلوم له مجموعات و تصانيف و تواريخ و محاضرات و تواليف ولد سنة ست و سبعين و سبعمائه و اخذ العلوم عن جماعه كثيره منهم علاء الدين التركمانى و والده قاضى القضاء شمس الدين و فخر الدين عثمان الماردينى التركمانى والد علاء الدين التركمانى و هبه الله التركمانى و غير ذلك و سمع و حدث و افتى و درس و صنّف كتاب العنايه فى تحرير احاديث الهدايه و الطرق و الوسائل فى تخريج احاديث خلاصه الدلائل و يسميه ايضا المجموع و شرح معانى الآثار للطحاوى و كتاب الدرر المنيفه فى الردّ على ابن أبى شيبه عن الامام أبى حنيفه و كتاب ترتيب تهذيب الاسماء و اللغات و كتاب البستان فى فضائل النعمان و كتاب الجواهر المضيئه فى طبقات الحنفيه و مختصر فى علوم الحديث و مسائل مجموع فى الفقه و قطعه من شرح الخلاصه فى مجلدين و تفسير آيات و فوائد و سمع منه و اخذ المولى الفاضل قاسم بن قطلوبغا صاحب تلخيص التراجم مات سنة خمس و سبعين و سبعمائه رحمه الله تعالى و عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى در حسن المحاضره فى اخبار مصر و القاهره كفته عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سلام محيى الدين ابو محمد بن أبى الوفا القرشى درس و افتى و صنّف شرح معانى الاثار و طبقات الحنفيه و شرح الخلاصه و تخريج احاديث الهدايه و غير ذلك ولد سنة ست و سبعين و ستمائه و مات فى ربيع الاوّل سنة خمس و سبعين و سبعمائه و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء كفته عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سلام محيى الدين ابو محمد بن أبى الوفا القرشى درس كفت

و فتوی داد و تصنیف کرد و شرح معانی الآثار و شرح خلاصه نوشت طبقات الحنفیه و تخریج احادیث الهدایه و غیر ذلك از تالیف اوست مات فی سنه خمس و سبعین و سبعمائہ و علامہ قفطی کہ عبد القادر افادہ کردہ کہ او اخطب را در اخبار النحاه ذکر نموده نحریر عظیم القدر و جہد جلیل الفخر و عالم جم الفضل و فاضل کثیر النبلس سیوطی در حسن المحاضرہ گفتہ القفطی الوزير جمال الدین علی بن یوسف بن ابراہیم الشیبانی وزیر حلب صاحب تاریخ النحاه و تاریخ الیمن و تاریخ مصر و تاریخ بنی بویہ و تاریخ بنی سلجوق ولد بقفط سنہ ثمان و ستین و خمسمائہ و مات بحلب سنہ ست و اربعین و ستمائہ و نیز سیوطی در بغیہ الوعاه گفتہ علی بن یوسف بن ابراہیم بن عبد الواحد بن موسی بن احمد بن محمّد بن اسحاق بن محمّد بن ربیعہ بن الحارث ابو الحسن القفطی يعرف بالقاضی الاکرم صاحب تاریخ النحاه قال یاقوت ولد فی ربیع سنہ ثمان و ستین و خمسمائہ بقفط و کان جم الفضل کثیر النبیل عظیم القدر إذا تکلم فی فن من الفنون کالنحو و اللغہ و القراءہ و الفقہ و الحدیث و الاصول و المنطق و الریاضیہ و النجوم و الهندسہ و التاریخ و الجرح و التعدیل قام بہ احسن قیام کان سمح الکفّ طلق الوجه صنّف الاصلاح للخلل الواقع فی الصحاح للجوهری الضاد و الظاء تاریخ النحاه تاریخ مصر المحلّی فی استیعاب وجوه کلاً اما مدح و ثنای حافظ تقی الدین ابو الطیب محمد بن احمد الفاس اخطب خوارزم را پس در کتاب العقد الثمین فی تاریخ بلد اللہ الامین گفتہ الموفق بن احمد بن محمد المکی ابو المویّد العلامہ خطیب خوارزم کان ادیباً فصیحاً مفوها خطب بخوارزم دہرا

و انشأ الخطب و اقرأ الناس و تخرّج به جماعه و توفي بخوارزم في صفر سنة ثمان و ستين و خمسمائه ذكره هكذا الذهبي في تاريخ الاسلام و ذكره الشيخ محيي الدين عبد القادر الحنفي في طبقات الحنفيّه و قال ذكره القفطي في اخبار النحاه اديب فاضل له معرفه بالفقه و الادب و روى مصنّفات محمّد بن الحسن عمر بن محمّد بن احمد عن النّسفي انتهى نقلا- عن نسخه بخط العرب وقعت الى العبد العميد بلطف الرّبّ المجيد بعد الفحص المديد و الطلب الشّديد و فضل و جلاله و حذق و نباله و تبحر و اتقان و براعت و علو شان و مهارت علامه فاسي بالاتر از انست كه محتاج بكشف قناع باشد شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوى و شافعي در ضوء لامع لاهل القرن التاسع كه نسخه آن كه مزينست بخط مصنّف نزد اين خاكسار حاضرست گفته محمّد بن احمد بن علي بن أبي عبد الله محمّد بن عبد الرحمن بن محمّد بن احمد بن علي بن عبد الرحمن بن سعيد بن عبد الملك التقى ابو عبد الله و ابو الطيّب و بها اشتهر ابن الشهاب أبي العباس بن أبي الحسن الحسنى الفاسي المكيّ المالكي شيخ الحرم و الماضى ابوه و يعرف بالتقى الفاسي ولد في ربيع الاول سنة خمس و سبعين و سبعمائه بمكه و نشأ بها و بالمدينه لتحوّله إليها مع أمّه فى سنة ثلاث و ثمانين وقتا الى ان قال و عنى بعلم الحديث اتمّ عنايه و كتب الكثير و افاد و انتفع الناس به و اخذوا عنه و درس و افتي و حدث بالحرمين و القاهره و دمشق و بلاد اليمن بجمله من مروياته و مؤفاته سمع منه الأئمّه و فى الاحياء بمكه جماعه ممن اخذ عنه قال شيخنا فى معجمه حدثنى من لفظه باحاديث

و اجاز لاولادى و لم يخلف بالحجاز مثله و قرض له شيخنا غير ما تصنف و كان هو يعترف بالتلمّذ لشيخنا و تقدّمه على سائر الجماعه حتى شيخهما العراقى كما ثبت ذلك فى الجواهر و خرّج له الجمال بن موسى معجما مات قبل اكماله و كان ذا يد طولى فى الحديث و التاريخ و السّير واسع الحفظ و اعتنى باخبار بلده فاحيى معالمها و اوضح مجاهلها و جدّد مآثرها و ترجم اعيانها فكتب بها تاريخا حافلا سمّاه شفاء الغرام باخبار البلد الحرام فى مجلّدين جمع فيه ما ذكره الازرقى و زاد عليه ما تجدّد بعده بل و ما قبله و اختصره مرارا و عمل العقد الثمين فى تاريخ البلد الامين فى اربع مجلدات ترجم فيه جماعه من حكام مكه و ولاتها و قضاتها و خطبائها و ائمتها و مودنيها و جماعه من العلماء و الرّواه من اهلها و كذا من سكنها سنين او مات بها و جماعه لهم مآثر فيها او فى ما اضيف له رتبه على المعجم ثم اختصره و كذا ذيل على سير النبلاء و على التقييد لابن نقطه و كتابا فى الآخريات سوّد غالبه و فى الاذكار و الدعوات و فى المناسك على مذهب الشافعى و مالك و اختصر حياه الحيوان للدميرى و خرّج الاربعين المتباينات و الفهرست كلاهما لنفسه و كذا خرج لجماعه من شيوخه الخ و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى در طبقات الحفاظ كفته القاسى الحافظ تقيّ الدّين محمّد بن احمد بن على بن عبد الرحمن الشريف المكى ابو الطيّب ولد سنه خمس و سبعين و سبعمائه و اجاز له ابو بكر بن احمد المحب و ابراهيم بن السّالار و رحل و برع و خرّج و اذن له الشيخ زين الدّين العراقى باقراء الحديث و درس و افتى و صنّف كتبها

تاریخ مکہ و ولی قضاء المالکیہ بہا مات فی شوال سنہ اثنتین و ثلاثین و ثمانمائہ قال ابن حجر و لم یخلف فی الحجاز مثله و شیخ قطب الدین نہروانی کہ مناقب و فضائل زاہرہ او از ریحانہ الالباء خفاجی و خلاصہ الاثر محیی ظاہرست در کتاب الاعلام باعلام بیت اللہ الحرام کہ نسخہ عتیقہ آن در خزانہ حرم مکہ زادھا اللہ تشریفا دیدم و یک نسخہ آن پیش فقیر ہم الحال حاضرست گفته اعلم ان من برکہ العلم نسبتہ الی قائلہ و ما لم یکن هناك سند بین الناقل الرّواى و من ینقل عنہ فلا اعتماد علی ذلک النقل و لا بد ان یكون رجال السّند موثوقا بہم و الا فلا اعتبار لتلک الروایہ و اقدم مورّخی مکہ ہو الامام ابو الولید محمّد بن عبد اللہ الازرقی ثم الامام ابو عبد اللہ محمّد بن اسحاق بن العباس الفاکھی المکی ثم قاضی القضاء السّید تقی الدّین محمّد بن احمد بن علی الحسنی الفاسی ثم المکی ثم الحافظ نجم الدّین عمر بن محمّد بن فہد الشافعی العلوی المکی ثم ولده الشیخ عزّ الدّین عبد العزیز بن عمر بن فہد و هذا الاخير ممّن ادركناه و لنا عنہ روایہ و اما الاولون فنذكر سندنا إلیهم لیعتمد علی نقلنا عنہم فامّا ابو الولید الازرقی فروینا مؤلفاتہ عن جماعہ اجلاء اخیار و علماء کبار منهم والدی المرحوم مولانا علاء الدّین احمد بن محمد بن قاضی بن بہاء الدین بن یعقوب الحنفی القادری الخرقانی النہروانی ثم المکی رحمہ اللہ تعالی و لیس جدّنا قاضی خان هذا صاحب الفتاوی المشہور من علماء مذهبنا بل هذا غیر ذلک من علماء نہروانہ رحمہم اللہ قال اخبرنی بہا العز عبد العزیز بن فہد عن والده الحافظ نجم الدّین عمر بن فہد عن شیخہ قاضی القضاء السّید تقی الدّین محمّد بن احمد بن علی الفاسی المورّخ الخ و تاج الدّین دہان مکی حنفی در

كفايه المتطلع كفته تواريخ مکه المشرفه لقاضى القضاء الحافظ تقى الدين محمد بن احمد بن على الحسينى الفاسى المكى المالكى منها شفاء الغرام باخبار البلد الحرام و مختصراته السبعه و العقد الثمين فى تاريخ البلد الامين و مختصر الثلثه و غيرها اخبر بها عن الشيخ احمد العجلى الخ اما مدح و ثنا و وصف و اطراى سيد شهاب الدين احمد اخطب خوارزم را پس در كتاب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل كفته و لم يزل اصحاب العلم و العرفان لا يبرحون عن ظلّ موالاته فى القرون و الاعصار و ارباب الحقّ و الايقان يبوحن بفضل مصافاته فى البلدان و الامصار و يجهرون بتخصيصه بالمدائح و المناقب نثرا و نظما و يشيرون الى ماله من المدائح و المراتب ارغاما للاناف و هضما كالامام الهمام و العالم القمقام و الحبر الفاضل الزكى الحافظ الخطيب و الناقد النجيب ضياء الدين موفق بن احمد المكى فانه اندرج فى سلك مادحيه بنظام نظمه و اندمج فى فلك ناصحيه بعصام عزمه حيث قال فيه و نثر الدرر من فيه اسد الاله و سيفه و قناته كالظفر يوم صياله و الناب جاء النداء من السماء و سيفه بدم الكماه يلحّ فى التسكاب

لا- سيف الآ- ذو الفقار و لا- فتى الآعلى هازم الاحزاب ازين عبارت واضحست كه اخطب خوارزم از اصحاب علم و عرفان و ارباب حق و ايقانست كه اظهار تخصيص جناب امير المؤمنين عليه السلام بمدائح و مناقب نثرا و نظما مى كنند و باشاره سوى مدائح و مراتب آن حضرت ارغام آناف خصام و هضم اين جماعت لثام مى نمايند و اخطب امام همام و عالم قمقام و حبر فاضل زكى و حافظ خطيب و ناقد نجيبست

و بنظام خود در سلک مادحین جناب امیر المؤمنین مندرج شده و بعصام عزم خود در فلک ناصحین آن حضرت مندمج گردیده و بگفتن شعار بلاغت شعار در مدح آن حضرت نثر درر از دهان خود فرموده و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته

عن أبي سعيد رضى الله عنه قال ذكر رسول الله صلى الله عليه و اله و بارك و سلم لعلی رضوان الله تعالى عليه ما يلقى من بعده فبكى و قال اسألك بحق قرابتى و صحبتى الا دعوت الله تعالى ان يقبضنى قال صلى الله عليه و آله و بارك و سلم يا على تسألنى ان ادعو الله لاجل مؤجل فقال يا رسول الله على ما اقاتل القوم قال صلى الله عليه و آله و بارك و سلم على الاحداث فى الدين

و عن أبي سعيد رضى الله تعالى عنه عن على كرم الله تعالى وجهه قال عهد الى رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم ان اقاتل النياكثين و القاسطين و المارقين فقبل له يا امير المؤمنين من الناكثون قال كرم الله تعالى وجهه الناكثون اهل الجمل و القاسطون اهل الشام و المارقون الخوارج رواهما الصالحانى و قال رواهما الامام المطلق روايه و درايه ابو بكر بن مردويه و خطيب خوارزم الموفق ابو المؤيد ادام الله جمال العلم بماثور اسانيدهما و مشهود مسانيدهما ازین عبارت ظاهرست كه اخطاب خوارزم مثل حافظ ابن مردويه امام مطلقست از روى روايت و درايتمى باشد كه جمال علم بماثور اسانيد و مشهور مسانيد او حاصلست و شهاب الدين ادامت اين جمال از ربّ ذو الجلال مطلوبست اما مدح و ثنائى جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر سيوطى اخطاب خوارزم را پس در بغيه الوعا

فی طبقات اللغویین و النحاه گفته الموفق بن احمد بن أبی سعید اسحاق ابو المؤید المعروف باخطب خوارزم قال الصفدی كان متمكنا فی العربیه غزیر العلم فقیها فاضلا ادیبا شاعرا قرأ علی الزمخشری و له خطب و شعر قال القفطی و قرأ علیه ناصر المطرزی ولد فی حدود سنه اربع و ثمانین و اربعمائه و مات سنه ثمان و ستین و خمسمائه و فضائل شامخه و مناقب باذخه معالی زاهره و محامد فاخره علامه سیوطی که مجدد دین سنیه در مائه تاسعه ست بالاتر از انست که استیفای آن توانکرد و نبذی از ان در مجلد حدیث ولایت بحمد الله شنیدی اما مدح و ثنای محمود بن سلیمان کفوی اخطب خوارزم را پس در کتابت اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار که در اول آن گفته و بعد فان سنه الله الجلیله الجاریه فی بریتة و نعمته اللطیفه الجاریه علی خلیقته ان یحدث فی کل عصر من الاعصار طائفه من العلماء فی المدائن و الامصار یتجاولون تجاول فرسان الطراد فی مضمار النظر و یتجاولون تصاول آساد الجلاد فی معرک التنظار لله درهم لا زال کرهم و فرهم فجعل توفیقه رفیقهم و سهل الی اقتباس العلم طریقهم بحیث یجمع فی کل منهم العلم و العمل و یشاهد فیهم حلاوه الفهم و الاصل فیفوض إلیهم خدمه القضاء و الفتوی و یفاض علیهم نعمه الدنیا و العقبی إذ یتم بحکمهم و علمهم حکم الدین و مهام الامه و ینتظم برایهم و قلمهم مصلحه الخاصه و العامه فان لله تعالی فی قضائه السابق و قدره اللاحق وقائع عجیبه ترد فی اوقاتها و قضایا غربته

تجرى الى غاياتها و لولا- وجود تلك الطائفه العليه المتحليه بالفضائل الجليله من يقوم بكشف قناع هذه الوقائع و من يلتزم بحل مشكلات هذه البدائع و هذا هدايه من الله تعالى و الحمد لله الذى هدانا لهذا ثم الحمد لله على ما اسخ من نعمائه المتوافره و آلائه المتكاثره على هذا العبد الذليل الفقير الى رحمه الله الجليل القدير خادم ديوان الشرع المصطفوى محمود بن سليمان الشهير بالكفوى بصره الله بعيوب نفسه و ختم له بالخير آخر نفسه و جعل يومه خيرا من أمسه حيث وفقه فى العقائد احقها و اتقنها و يسره من المذاهب اصوبها و اوزنها و اعطاه من العلوم اشرفها و اولاه من الفنون الطفها و من لطائف تلك النعم الجليله و جلائل هاتيك الآلاء الجزيله ما ساقه الى جمع اخبار فقهاء الاعصار من ذوى الفتيا و قضاة الامصار من لدن نبينا محمد صلى الله عليه و سلم الى مشايخنا فى تلك الاوان حسب ما قضا و افتوا و افادوا و استفادوا فى دور من ادوار الزمان الخ و مصطفى بن عبد الله قسطنطينى در كشف الظنون ذكر ان باين نهج نموده كتائب اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار للمولى محمود بن سليمان الكفوى المتوفى سنة ٩٩٠ تسعين و تسعمائه مى فرمايد الموفق بن احمد بن محمد المكى خطيب خوارزم استاذ الامام ناصر بن عبد السيد صاحب المغرب ابو المؤيد مولده فى حدود سنة اربع و ثمانين و اربعمائه كان ادبيا فاضلا له معرفه تامه بالفقه و الادب اخذ عن نجم الدين عمر النسفى عن صدر الاسلام أبى اليسر البزدوى عن يوسف السيارى عن الحاكم النوقدى عن أبى جعفر الهندوانى

عن أبي بكر الاعمش عن أبي بكر الاسكاف عن أبي سليمان الجوزجاني عن محمّد عن أبي حنيفة و اخذ علم لعريه عن الزمخشري و اخذ عنه الفقه و العربيه ناصر بن عبد السّيد صاحب المغرب مات سنه ثمان و تسعين و خمسمائه و محتجب نماذ كه محمود بن سليمان عالم جليل الشأن ست و كتاب او از مشاهير كتبيست و ائمه سنه جابجا در كتب خود نقل از ان مي نمايند ابو مهدي عيسي در كتاب مقاليد الاسانيد بترجمه زين الدين عراقي گفته و قال الكفوي في كتابه اجتماع على راس القرن الثامن رؤس افراد كل واحد منهم بفضل فاق فيه اقرانه فابن الملقن بكثره التصانيف و المجد اللغوي باللغه و الزين العراقي بعلم الحديث و الشمس محمّد بن حمزه الفناري بالاطلاع على العلوم العقليه و الشيخ عبد الله بن عرفه في فقه المالكيه و سائر العلوم قال و اعظمهم الفناري و نیز ابو مهدي عيسي در مقاليد الاسانيد بترجمه تفتازاني گفته و قال الكفوي في كتابه كان من كبار علماء الشافعيه و مع ذلك فله آثار جليله في اصول الحنفيّه توفي بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثاني و العشرين من محرم سنه اثنتين و تسعين و سبعمائه و نقل الى سرخس و دفن بها في جمادى الاولى من السّنه و كتب على صندوق قبره الايتها الزوّار زوروا و سلّموا على روضه الحبر الامام المحقّق و نیز ابو مهدي عيسي در كتاب مقاليد الاسانيد بترجمه طحاوي گفته و قال الكفوي في طبقات الحنفيّه كتاب احكام القرآن يزيد على عشرين جزء و له كتاب مشكل الآثار و شرح الجامع الكبير و شرح الجامع الصغير و كتاب الشروط الكبير و الشروط الصغير و الاوسط و السجلات و الوصايا و الفرائض

و تاریخ کبیر و کتاب مناقب اَبی حنیفه رحمه الله تعالی و النوادر الفقهیه و له النوادر و الحکایات و کتاب اختلاف الروایات علی مذهب الکوفیین و غلام علی آزاد در سبحه المرجان گفته قال مولانا محمود بن سلیمان الشهیر بالكفوی فی کتابه المسمى بكتائب اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار روى ان الشيخ الامام العالم الربّاني و العارف بالاحكام و المعاني الحسن بن محمّد بن حسن بن حيدر الصّنعاني كان من نسل عمر بن الخطّاب رضی الله عنه الخ و شاه ولی الله در رساله انتباه فی سلاسل اولياء الله گفته و غجدوان بغین معجمه مکسوره و سکون جیم نام موضعیت از توابع بخارا هذا هو المشهور و کفوی در طبقات حنفیه گفته است بضمّ الغین المعجمه و سکون الجیم و ضم الدال المهمله قریه کبیره علی سته فراسخ من بخارا و مخاطب در کتاب بستان المحدثین بترجمه ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه الطحاوی گفته و کفوی در طبقات الحنفیه نوشته است که کتاب احکام القرآن زیاده بر بیست جزوست و مولوی حیدر علی در ازاله الغین در ذکر علمای سنیّه که لاعن یزیداند گفته از آنجمله محمود بن سلیمان کفوی که در کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار بعد تذکار این ابرار می فرماید و الحقّ ان لعن یزید بناء علی اشتها کفره و تواتره و ظاهر سره علی ما عرف تفاصيله الخ اما نقل محمد یوسف کنجی از اخطب خوارزم پس در کتاب کفایه الطالب گفته

اخبرنا المقرئ ابو اسحاق بن برکه الکتبی فی مسجده بمدينه الموصل عن الحافظ أبي العلاء الحسن بن احمد بن الحسن الهمدانی عن أبي الفتح عبدوس عن الشريف أبي طالب المفضّل بن محمّد بن طاهر الجعفری فی داره باصبهان اخبرنا الحافظ

ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه بن فورك اخبرنا احمد بن محمد بن السرى حدّثنا المنذر حدّثنى أبى حدّثنى عمى الحسين بن سعيد عن ابيه عن اسماعيل بن زياد البزاز عن ابراهيم بن مهاجر حدّثنى يزيد بن شراحيل الانصارى كاتب على ع قال سمعت عليا يقول حدّثنى رسول الله صلى الله عليه و سلم و انا مسنده الى صدرى فقال أى على الم تسمع قول الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ انت و شيعتك و موعدى و موعدكم الحوض إذا جاءت الامم للحساب تدعون غرًا محجلين قلت هكذا ذكره الحافظ ابو المؤيد موفق بن احمد بن المكي الخوارزمى فى مناقب على ازين عبارت واضحست كه كنجى اخطب را بوصف حافظ مى ستايد و جلالت و عظمت شان حافظ بر ممارسين فن درايت و رجال مخفى نيست كما سبق و نيز محمد بن يوسف بن محمد الكنجى در كفايه الطالب گفته و بهذا الاسناد

عن ابن شاذان قال حدّثنى ابو محمّد الحسن بن احمد المخلدى من كتابه عن الحسين بن اسحاق عن محمّد بن زكريا عن جعفر بن محمّد عن ابيه عن على بن الحسين عن ابيه عن على بن أبى طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انّ الله تعالى جعل لآخى على فضائل لا تحصى كثره فمن ذكر فضيله من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تاخر و من كتب فضيله من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابه رسم و من استمع فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التى اكتسبها بالاستماع و من نظر الى فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التى اكتسبها بالنظر ثم قال النظر

الى وجه على عباده و ذكره عباده و لا يقبل الله ايمان عبد الا بولايته و البراءه من اعدائه قلت ما كتبناه الا من حديث ابن شاذان رواه الحافظ الهمداني و تابعه الخوارزمي اما نقل محمد بن يوسف زرندي از اخطب خوارزم پس در كتاب نظم درر السيمطين گفته انشد الخطيب ضياء الدين اخطب خوارزم الموفق بن احمد المكي ره اسد الاله و سيفه و قناته كالظفر يوم صياله و التاب جاء النداء من السماء و سيفه بدم الكماه يلح في التسكاب

لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على هازم الاحزاب اما نقل محمد بن ابراهيم بن على اليماني الصنعاني از اخطب خوارزم پس در كتاب خود مسمى بالروض الباسم في الذب عن سنه ابي القاسم كه نسخه عتيقه آن وقت رجوع از حج در حديده خريد كردم گفته و تولى حمل الراس اى راس الحسين ع بشر بن مالك الكندي و دخل به على ابن زياد و هو يقول املا ركابي فضه ذهابا انا قتلت الملك المحجبا قتلت خير الناس اما و ابا و لقد صدق هذا القائل الفاسق في الحديث و تقرظ هذا السيد الذبيح و لقي الله بفعله القبيح و امر عبيد الله بن زياد من فور راس الحسين ع حتى ينصب في الرمح فتحاماه الناس فقام طارق بن المبارك فاجابه الى ذلك و فعله و نادى في الناس و جمعهم في المسجد الجامع و صعد المنبر و خطب خطبه لا يحل ذكرها ثم دعا عبيد الله بن زياد جرير بن قيس الجعفي فسلم إليه راس الحسين و روس اهله و اصحابه فحملها حتى قدموا دمشق و خطب جرير خطبه فيها كذب و زور ثم احضر الراس موضعه بين يدي يزيد فتكلم بكلام قبيح قد ذكره الحاكم و البيهقي و غير واحد من اشياخ

اهل النقل بطريق ضعيف و صحيح و قد ذكره اخطب الخطباء ضياء الدين ابو المؤيد موفق الدين بن احمد الخوارزمي في تاليفه في مقتل الحسين و هو عندى في مجلدين و جلالت شان و علو مقدار و سمو فخار و غايت اعتماد و اشتهاار و نهايت وثوق و اعتبار محمد بن ابراهيم المعروف بابن الوزير بر متبعين كتب أئمه نحارير مخفى نيست و سخاوى در ضوء لامع گفته محمد بن ابراهيم بن على المرتضى بن الهادى بن يحيى بن الحسين بن القاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن على بن أبى طالب العزّ ابو عبد الله الحسنى اليمانى الصّنعانى اخو الهادى الاتى ولد تقريبا سنه خمس و ستين و سبعمائه و تعانى النظم فبرع فيه و صنّف فى الرّد على الزيديه العواصم و القواصم فى الذبّ عن سنّه أبى القاسم و اختصره فى الرّوض الباسم عن سنّه أبى القاسم و غيره و ذكره التّقى بن فهد الهاشمى فى معجمه الخ اما نقل نور الدين على بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصّبّاغ از اخطب خوارزم پس در كتاب فصول مهمه بمعرفه الأئمه گفته عن كتاب الآل لابن خالويه و

رواه ابو بكر الخوارزمى فى كتاب المناقب عن بلال بن حمامه قال طلع علينا رسول الله صلّى الله عليه و سلّم ذات يوم متبسّما ضاحكا و وجهه مشرق كدائره القمر فقام إليه عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا النور قال بشاره اتنى من ربّى فى اخى و ابن عمى و ابنتى فان الله زوج عليّيا من فاطمه و امر رضوان خازن الجنان فهزّ شجره طوبى فحملت رقاقا يعنى صكاكا بعدد محبى اهل البيت و انشأ تحتها ملائكه من نور و دفع الى كل ملك صكا فاذا استوت القيامه باهلها نادى الملائكه فى الخلائق فلا يبقى محبّ لاهل البيت الا دفعت إليه صكا فيه

فكاكه من النار فصار حب اخي و ابن عمي و ابنتي فكاك رقاب رجال و نساء و نیز در فصول مهمه گفته

عن مناقب ضياء الدين الخوارزمي عن ابن عباس قال لما آخى رسول الله صلى الله عليه و سلم بين اصحابه من المهاجرين و الانصار و هو انه صلى الله عليه و سلم آخى بين ابي بكر و عمر رضی الله عنهما و آخى بين عثمان و عبد الرحمن بن عوف و آخى بين طلحه و الزبير و آخى بين ابي ذر الغفاري و المقداد رضوان الله عليهم اجمعين و لم يواخ بين علي بن ابي طالب و بين احد منهم خرج علي مغضبا حتى اتى جدولا من الارض و توسد ذراعه و نام فيه تسفي الريح عليه التراب فطلبه النبي صلى الله عليه و سلم فوجده على تلك الصيفه و كره برجله و قال له قم فما صلحت ان تكون الا ابا تراب اغضبت حين آخيت بين المهاجرين و الانصار و لم أواخ بينك و بين احد منهم اما ترضى ان تكون مني بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي الا من احبك فقد حف بالامن و الايمان و من ابغضك اماته الله ميتة جاهليته و نیز در ان گفته و من كتاب المناقب لابي المؤيد

عن ابي برزه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم و نحن جلوس ذات يوم و الذي نفسى بيده لا تزول يوم القيمة حتى يسأل الله تبارك و تعالى الرجل عن اربع عن عمره فيما افناه و عن جسده فيما ابلاه و عن ماله مما كسب و فيما انفق و عن حينا اهل البيت فقال له عمر ما آيه حبكم فوضع يده على راس علي و هو جالس الى جانبه و قال آيه حبي حب هذا من بعدي اما نقل ابو الحسن علي بن عبد الله السمهودي الحسنی از اخطب خوارزم پس در جواهر العقدين اولاً از زرندی نقل کرده كه او بعد ذكر

حديث من كنت مولاه فعلى مولاه گفته

قال الامام الواحدى هذه الولايه الذى اثبتها النبى صلى الله عليه و سلم مسؤل عنها يوم القيمه و

روى فى قوله تعالى وَ قَفُوهُمْ إِتِّهْمُ مَسْئُلُونَ أَى عن ولايه على و اهل البيت لأن الله امر نبیه صلى الله عليه و سلم ان يعرف الخلق أنه لا يسألهم عن تبليغ الرساله اجر الا المودّه فى القربى و المعنى انهم يسألون هل و الوهم حق الموالاه كما اوصاهم النبى صلى الله عليه و سلم أم اضاعوها و اهملوها فيكون عليهم المطالبه و التبعه و خود سمهودى بعد نقل اين عبارت متصلا بان گفته و يشهد لذلك ما اخرجه ابو المؤيد فى كتاب المناقب فيما

نقله ابو الحسن على السفاقسى ثم المكى فى الفصول المهمه عن أبى برزه رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم و نحن جلوس ذات يوم و الذى نفسى بيده لا تزول قدم عن قدم يوم القيمه حتى يسأل الله تعالى الرجل عن اربع عن عمره فيما افناه و عن جسده فيما ابلاه و عن ماله مما اكتسبه و فيما انفقه و عن حبننا اهل البيت فقال له عمر رضى الله عنه يا نبى الله ما آيه حنكم فوضع يده على راس على و هو جالس الى جانبه و قال آيه حننى حب هذا من بعدى الخ و نيز سمهودى در جواهر العقدين گفته فى كتاب الآل لابن خالويه و

رواه ابو بكر الخوارزمى فى كتاب المناقب عن بلال بن حمامه رضى الله عنه قال طلع علينا رسول الله صلى الله عليه و سلم ذات يوم متبسا ما ضاحكا و وجهه مشرق كدائره القمر فقام إليه عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه فقال يا رسول الله صلى الله عليه و سلم ما هذا النور قال بشاره اتتنى من ربى فى اخى و ابن عمى و ابنتى بان الله تعالى زوج

عليًا من فاطمه و امر رضوان خازن الجنان فهزّ شجره طوبى فحملت رفاقا يعنى صكاكا بعدد محبى اهل البيت و انشأ تحتها ملائكه من نور و دفع الى كل ملك صكا فاذا استوت القيامه باهلها نادى الملائكه فى الخلائق فلا يبقى محب لاهل البيت الا دفعت إليه صكا فيه فكاكه من النار فصار اخى و ابن عمى و ابنتى فكاك رقاب رجال و نساء من امتى من النار اما نقل شهاب الدّين احمد بن حجر الهيتمى المكى از اخطّب خوارزم پس در كتاب صواعق محرقة گفته

اخرج ابو بكر الخوارزمى انه صلّى الله عليه و سلّم خرج عليهم و وجهه مشرق كدائره القمر فسأله عبد الرحمن بن عوف فقال بشاره اتنى من ربى فى اخى و ابن عمى و ابنتى بانّ الله زوج عليًا من فاطمه و امر رضوان خازن الجنان فهزّ شجره طوبى فحملت رفاقا يعنى صكاكا بعدد محبى اهل البيت و انشأ تحتها ملائكه من نور دفع الى كل ملك صكا فاذا استوت القيامه بأهلها نادى الملائكه فى الخلائق فلا يبقى محب لاهل البيت الا دفعت إليه صكا فيه فكاكه من النار فصار اخى و ابن عمى و ابنتى فكاك رقاب رجال و نساء من امتى من النار اما نقل كمال الدّين بن فخر الدّين جهرمى از اخطّب خوارزم پس در كتاب براهين قاطعه ترجمه صواعق محرقة گفته ابو بكر خوارزمى روايت کرده كه رسول الله صلّى الله عليه و سلم روزى بيرون آمد و روى مبارك آن حضرت نورانى بود مثل دائره قمر يعنى مستبشر و خوش حال بود انگاه عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه از سبب اين پرسيد رسول الله صلّى الله عليه و سلم فرمود كه بشارتى بمن رسیده است از جانب پروردگار من در باب برادر و ابن عم من و در باب دختر من كه خدای عزّ و جلّ تزويج نمود على را بفاطمه

رضی اللہ عنہا و رضوان خازن جنان را امر فرمود تا درخت طوبی را جنبانید انگاہ آن درخت نوشته چند بار آورد بعدد دوستان اہلیت و در زیر آن درخت فرشتہا از نور آفرید و بدست ہر فرشتہ یکی از آن نوشته ہا داد پس چون قیامت قائم شود آن فرشتہا در میان خلایق منادی کنند و ہیچکس از دوستان اہل بیت نماند مگر آنکہ آن نامہ از ادای و از آتش دوزخ بدست وی دہند پس برادر و ابن عم و دختر من باعث خلاصی بسیاری از مردمان و زنان امت من خواہند بود از آتش دوزخ اما نقل احمد بن الفضل بن محمد باکثیر از اخطب خوارزم پس در کتاب وسیلہ المآل گفتہ

روی ابو بکر الخوارزمی عن أبي القاسم بن محمد أنه قال كنت بالمسجد الحرام فرأيت الناس مجتمعين حول مقام ابراهيم الخليل على نبينا و عليه افضل الصلوة و السلام فقلت ما هذا فقالوا راهب قد اسلم و جاء الى مكه و هو يحدث بحديث عجيب فاشرفت عليه فاذا هو شيخ كبير عليه جبّه صوف و قلنسوه صوف و عظيم الجته و هو قاعد عند المقام يحدث الناس و هم يستمعون إليه قال بينما انا قاعد في صومعتي في بعض الايام إذا شرفت منها اشرافه فاذا بطائر كالتسر الكبير قد سقط على صخره على شاطئ البحر فتقايأ فرمى من فيه بربع انسان ثم طار و غاب يسيرا ثم عاد فتقايأ ربا آخر ثم طار فذنت الاجزاء بعضها من بعض فالتامت فقام منها انسان كامل و انا اتعجب مما رأيت فاذا بالطائر قد انقضّ عليه فاخطف ربه ثم طار ثم عاد فاخطف ربا آخر و هكذا يفعل الى ان اختطفه جميعه فبقيت اتفكر و اتحسّر من عدم سؤالي له عن قصّته فلما كان اليوم الثاني فاذا انا بالطائر قد اقبل

و فعل كفعله بالامس فلمّا التأمّت الاجزاء و صارت شخصا كاملا نزلت من صومعتى مبادرا إليه و سألته باللّه من انت يا هذا فسكت فقلت بحق من خلقك الآء ما اخبرتنى من انت فقال انا ابن ملجم قلت فما قصّيتك مع هذا الطائر قال انّى قتلت على بن أبى طالب فوكل اللّه بى هذا الطائر يفعل بى ما ترى كلّ يوم فخرجت من صومعتى و سألت عن على بن أبى طالب من هو فقيل لى أنّه ابن عمّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم فاسلمت و اتيت ماتاى هذا الى بيت اللّه الحرام قاصدا للحجّ و زياره النّبىّ صلّى اللّه عليه و سلّم و نيز در وسيله المآل كفته اخرج ابو المؤيد فى كتاب المناقب فيما نقله ابو الحسن على السفاقسى ثم المكى فى الفصول المهمّه عن أبى برزه رضى اللّه عنه قال قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم و نحن جلوس ذات يوم و الذى نفسى بيده لا تزول قدم عن قدم يوم القيمة حتى يسأل اللّه الرّجل عن اربع عن عمره فيما افناه و عن جسده فيما ابلاه و عن ماله ممّا اكتسبه و فيما انفقّه و عن حبّ اهل البيت فقال عمر رضى اللّه عنه ما آيه حبّكم فوضع يده على رأس علىّ و هو جالس الى جانبه و قال آيه حبّى حبّ هذا من بعدى اما نقل عبد اللّه بن محمد المطيرى از اخطب خوارزم پس در كتاب رياض زاهره فى فضل آل بيت النّبى و عترته الطاهره كفته الحديث الرابع و الستون من كتاب الآل لابن خالويه

ورواه ابو بكر الخوارزمى فى كتاب المناقب عن بلال بن حمامه رضى اللّه عنه قال طلع علينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم ذات يوم متبسّما ضاحكا و وجهه مشرق كدائره القمر فقام إليه عبد الرحمن بن عوف

فقال يا رسول الله ما هذا النور قال بشاره اتنتى من ربى فى اخى و ابن عمى و ابنتى فانّ الله زوج عليا من فاطمه رضى الله عنها و امر رضوان خازن الجنان فهزّ شجره طوبى فحملت رقاقا يعنى صكاكا بعدد محبى اهل البيت و انشأ تحتها ملائكة من نور و دفع الى كل ملك صكّا فاذا استوت القيمه باهلها نادى الملائكة فى الخلائق فلا يبقى محبّ لاهل البيت الا دفعت إليه صكّا فيه فكاكه من النار فصار اخى و ابن عمى و ابنتى فكاك رقاب رجال و نساء من امتى من النار اما نقل مولوى ولى الله بن حبيب الله اللكهنوى از اخطب خوارزم پس در كتاب مرآه المؤمنين گفته

اخرج ابو بكر الخوارزمى انه صلّى الله عليه و سلّم خرج عليهم و وجهه مشرق كدائره القمر فساله عبد الرحمن بن عوف فقال بشاره اتنتى من ربى فى اخى و ابن عمى و ابنتى بانّ الله زوج عليا من فاطمه و امر رضوان خازن الجنان فهزّ شجره طوبى فحملت رقاقا يعنى صكاكا بعدد محبى اهل البيت و انشأ تحتها ملائكة من نور و دفع الى كل ملك صكّا فيه فكاكه من النار فصار اخى و ابن عمى و ابنتى فكاك رقاب رجال و نساء من النار قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم لا يحبنا اهل البيت الا مؤمن تقى و لا- يبغضنا الا- منافق شقى و بالا-تر از همه آنست كه خود مخاطب عالیشان با اين همه مجازفت و عدوان و ابا و استنكاف از قبول روايات فضائل جليله الشأن نقل اهل سنت از اخطب خوارزم ثابت کرده و حمايت روايت او مثل روايت ديگر اساطين سنیه در باب كسر اصنام و براءت آن از فقره كه سبب رد و ابطال بزعم او تواند شد

واضح ساخته چنانچه در کید هشتاد و چهارم می گوید و قصه برآمدن امیر المؤمنین بر شانه آن جناب بنوعی که روایت کردند هر چند زبان زد عوامست لیکن در احادیث صحیح اهل سنت یافته نه می شود انتهى و در حاشیه می فرمایند و اهل سنت این قصه را از کتاب اخطب خوارزمی و زعفرانی در کتاب الالقاب و شیرازی و ابن منده و ابن مردویه و ثعلبانی و جرجانی روایت می کنند لیکن در ان روایات این لفظ واقع نیست که تو بار مرا نتوانی برداشت و الله اعلم بحقیقه الحال و نیز شاه صاحب در حاشیه باب یازدهم چنانچه سابقا شنیدی فرموده اند ابن یونس که از عمده مجتهدین شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب المناقب و ابن ابی شیبه کتاب اخبار و فضائل آن حضرت را و ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبه المطهرین را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المؤمنین و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه کتاب رد الشمس فی علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل البیت را و نسائی کتاب مناقب امیر المؤمنین را و نظری کتاب خصائص علویه را و ابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المؤمنین و یسمی کتاب المراتب ایضا و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که می گفت جمع کرده ام از فضائل علی هزار جزو انتهى نقلا عن ترجمه المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت باشند بلکه که هر تتبع کتب شیعه نماید بیقین می داند

که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زهراء و حسنین ع کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت اند در هر جا از همین کتب نقل می آرند اری در حال ائمه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتملست یدل علی ذلك کتاب کشف الغمه و الفصول المهمه و غیرهما من کتب هذا الفن انتهی ازین عبارت ظاهرست که شاه صاحب بعد ذکر عبارت انوار العرفان که مشتمل است بر ذکر تصنیف موفق مکی که همین اخطب خوارزمست کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین مثل اشتمال آن بر ذکر تصانیف دیگر اساطین فخام و ائمه اعلام سنیه افاده می فرمایند که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و حضرت زهراء و حسنین علی جمیعهم افضل التحیه و السلام کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت اند و در هر جا از همین کتب نقل می آرند پس معلوم شد که حسب اعتراف شاهصاحب اخطب خوارزم مثل دیگر ائمه و اساطین مذکورین از اهل سنتست که علمای شیعه بسبب نقل از و و امثال او بزعم شاهصاحب کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت گردیدند و مورد طعن معکوس و تشنیع منکوس و تعریض مدسوس و عیب منحوس و غمز مغشوش و لمز مخدوش حضرت مخاطب دقیق النظر شدند و هر چند بحمد الله و حسن توفیقه بعد سماع افاده شاهصاحب احدیرا از مشککین و مجادلین جای دم زدن باقی نماند و افحام و اسکات و تقریع و تبکیت بمقام بس عالی رسید لیکن ازین همه سخن نغزتر آنست که بحمد الله مدح و جلالت و عظمت و اعتبار و اعتماد اخطب خوارزم از کلام عمده المتعصبین و رئیس المجادلین و فخر المتعنتین مولوی حیدر علی معاصر که مرتبه او را در تحقیق و تنقید و احاطه جوانب و اطراف و خوض در دقائق و تمیز حقائق بالاتر از مرتبه شاهصاحب می نهند بسبب آنکه

شاهصاحب در عار استراق و انتحال گرفتاراند و معاصر مذکور خود را ازین نقیصه دور و در می کشد کما یظهر من صدر منتهی الکلام ثابت می نمایم پس باید دانست که معاصر مذکور در ازاله الغین گفته فکیف که از کتاب عقود الجمان فی مناقب اَبی حنیفه النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصّالحي الشافعی مصنف کتاب ضخیم یعنی سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد که در ترجمه او نزیل برقوقیه نیز ثبت می کنند جزاه الله تعالی باحسن اعماله هم تبحر ابو حنیفه در علوم عربیه و دیگر فنون نیز بظهور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب نیز بوضوح می پیوندد چنانچه عبارتش بعینها ملحوظ شود قال بعض من صَنَّف فی المناقب کان ابو حنیفه رحمه الله اخذ من العلوم باوفر نصیب اما علم الکلام فقد تقدّم أنه بلغ فيه مبلغا یشار إليه بالاصابع و ناهیک به انه سلّم إليه علم النظر و القیاس و اصابه الرأی حتی قالوا فيه ابو حنیفه امام اهل الرأی و اما علم الادب و النحو فبلغ فيه الغایات و لا التفات الی ما قاله بعض اعدائه فقد ذکر الملك المعظم عیسی بن ایوب فی الردّ علیه من المسائل الفقهيّه التي بنى ابو حنیفه اقواله فيها على علوم العربیه ما لو وقفت علیه لرأيت العجب العجائب من تمكنه فی هذا العلم و حسن استنباطه و اما الشعر فقدروا عنه من نظمه اشياء عظیمه قلت و سیاتی جمله منها فی باب حکمه و اما القراءه فقد اقروا بتالیف قرأت انفراد بها و رووها عنه بالاسانید و هی مذکوره مشهوره فی کتب التفاسیر و غیرها و ممن افردھا

ابو القاسم

الزمخشري وغيره قلت و سيأتي على ذلك في بابه فتنا على من زعم أنه كان لا يحفظ القرآن و قد صح عنه أنه كان يختم في شهر رمضان ستين ختمه قلت و قرأ القرآن كله في ركعه واحده كما سيأتي في بابه و لابي المؤيد الموفق بن احمد ره اشعار لابي حنيفه ذي الفخار قراءه مشهوره مسحوله غراء عرضت على القراء في ايامه فتعجبت من حسنها القراء لله در أبي حنيفه أنه خضعت له القراء و الفقهاء خلف الصحابه كلهم في علمهم فتضالت لجلاله الخلفاء سلطان من في الارض من فقهاؤها و هم إذا افتوا له اصداء و كان اصداء جمع صدى بالقصر و هو الذي يجيبك بمثل صوتك في الجبال و غيرها اشاره الى ان الاصل منه نشا و عنه اخذ لانه كان كافل الفقهاء و مربيهم لانهم عياله كما نص عليه الامام الشافعي رح و حكي الطحاوي ان خاله المزني كان يديم النظر في كتب الامام أبي حنيفه و كان ذلك سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب أبي حنيفه كما روى ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد و اما الحديث فقد قال ابو يوسف ريح ما رأيت احدا اعلم بنفس الحديث من أبي حنيفه و قد علمت انه رأى خلائق من المحدثين و قال ايضا كان ابو حنيفه امهر بالحديث الصحيح منى و انكر ابن المبارك على من قال أنه ليس يعرف الحديث كما سيأتي بيان ذلك في محله و كان رح بصيرا بعلل الاحاديث و بالتعديل و التجريح مقبول القول في ذلك و روى ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل

من جامعه عن الحمانی قال سمعت ابا حنیفه یقول ما رأیت اکذب من جابر الجعفی و لا افضل من عطا بن أبی رباح و روی البیهقی فی المدخل عن عبد الحمید قال سمعت ابا سعید الصّنعانی یقول سألت الامام ابا حنیفه ما تقول فی الاخذ عن الثوری قال اکتب عنه فأنه ثقہ ما خلا احادیث أبی اسحاق عن جابر و احادیث جابر الجعفی و روی الخطیب عن سفین بن عیینہ قال اول من اقعذنی للحدیث ابو حنیفه ان هذا اعلم الناس بحدیث عمر بن دینار و اجتمعوا علی فحدّثهم فناهیک بمن یستامر فی الحدیث الثوری و یجلس ابن عیینہ و سیاتی لهذا مزید بیان و انشد ابو المؤید رحمہ اللہ تعالیٰ نعمان قد نشر العلوم باسرها علا منها ذری الاطواد ثم انتهى منها الی الفقه الّذی قد راح فی الاغوار و الانجاد ثم انتهى من بعده یفتی الوری حقًا برغم ساطس الحساد لقد ارتقی فی فقهہ فی قلہ مذهب مصاعدها قوی الحساد فوق الضلال حدوا الیہ مطیہم فهداهم و لكل قوم هاد بعد ازین نصوص قاطعه کہ از فقهای متبحرین و ائمّه محدثین درباره اعلمیت ابو حنیفه و مزید اتصاف او بعلوم دینیہ منقول افتاده هیچکس را ریبی ماند کہ قادحین را جز جهل و حسد چیزی دیگر باعث شده باشد انتهى ازین عبارت ظاهرست کہ فاضل معاصر برای اثبات تبحر ابو حنیفه در علوم عربیت و دیگر فنون از علامه محمّد بن یوسف دمشقی الصالحی نقل کرده کہ او از بعض مصنفین عبارتی نقل کرده کہ در ان دو جا از ابو المؤید موفق کہ همین اخطب خوارزمست اشعار عدیده در مدح أبی حنیفه مذکورست پس کمال اعتماد و اعتبار و نهایت وثوق و اشتہار اخطب خوارزم و بودن او بمحل

استناد و اعتماد و اتصاف او بسنیت و سلامت اعتقاد ظاهر و باهر گردید که مثل علامه محمد بن یوسف شامی استناد و تمسک باشعار بلاغت شعار اخطب عالی الفخار برای اثبات مدح ابي حنیفه وارد می کند و فاضل معاصر تحریر که محقق معدوم النظیرست نیز بکمال ابتهاج و نشاط و استبشار و نهایت سرور و انبساط و افتخار آن را ذکر می کند و بقول خود بعد ازین نصوص که از فقهای متبحرین و ائمه محدثین الخ بودن اخطب خوارزم از فقهای متبحرین و ائمه محدثین ثابت می گرداند فَلِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَىٰ ذٰلِكَ وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

۱۷- أبو الخیر طالقانی

وجه هفدهم از وجوه رد و ابطال نفی مخاطب با کمال حدیث تشبیه را آنکه ابو الخیر رضی الدین احمد بن اسماعیل بن یوسف الطالقانی القزوینی الحاکمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه محبّ الدین احمد بن عبد الله الطبری در ریاض النضره گفته ذکر شبهه بخمسه من الانبیاء علیهم السلام

فی مناقب لهم عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى يحيى بن زكريا في زهده و الى موسى بن عمران في بطشه فلينظر الى علي بن ابي طالب اخرجه القزويني الحاکمی و نیز محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی گفته

عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى يحيى بن زكريا في زهده و الى موسى في بطشه فلينظر الى علي بن ابي طالب اخرجه ابو الخیر الحاکمی فهذا احمد بن اسماعيل الحبر الجليل و البحر النبيل قد هتك ستر الجحود

والتسويل و شق عصى الخدع و التزوير و التهويل و ابان سبيل الحق الجميل و اقام عليه احسن دليل و ذر القذى فى عين كل منكر محيل و مخفى نماند كه ابو الخير حاكمى طالقانى از نبلاى محدثين و كمالى مفسرين و اعظم معروفين معتمدين و افاحم مشهورين مستندين و اجله مقبولين و امثال ممدوحينست عبد الكريم بن محمد رافعى در كتاب التدوين فى ذكر اهل العلم بقروين كه نسخه عتيقه آن بحمد المنعم المعين پيش اين عبد شجين حاضرست گفته احمد بن اسماعيل بن يوسف بن محمد بن العباس ابو الخير الطالقانى القروينى امام كثير الخير و البركه نشأ فى طاعه الله تعالى و حفظ القرآن و هو ابن سبع على ما بلغنى و حصل بالطلب الحثيث العلوم الشرعيه حتى برع فيها روايه و درايه و تعليما و و تذكير او تصنيفا و عظمت بر كته و فائده و كان مديما للذكر و تلاوه القرآن فى مجيئه و ذهابه و قيامه و قعوده و عاثة احواله و سمعت غير واحد ممن حضر عنده بعد ما قضى نجه عند تعييته للمغتسل و قبل ان ينقل إليه ان شفتيه كانتا تتحرّكان كما كان يحركهما طول عمره بذكر الله تعالى و كان يقرأ عليه العلم و هو يصلّى و يقرأ القرآن و يصغى مع ذلك الى القراءه و قد يتبه القارى على زلته و صنّف الكثير فى التفسير و الحديث و الفقه و غيرها مطوّلا و مختصرا و انتفع بعلمه اهل العلم و عوام المسلمين و سمع الكثير بقروين و نيسابور و بغداد و غيرها و فهرست مسموعاته متداول و تكلم بعض المجازفين فى سماعه من أبى عبد الله محمد الفراوى بظنّ فاسد وقع لهم و قد شهادات سماعاته منه لكتب فمنها الوجيز للواحدى سمعه منه بقراءه

الحافظ عبد الرزاق الطبسى فى ستة مجالس وقعت فى شعبان و رمضان سنة ثلثين و خمسمائه نقلت معناه من خط الامام أبى البركات الفراوى و ذكر أنه نقله من خط تاج الاسلام أبى سعد السمعانى و سماع منه الترغيب لحميد بن زنجويه بقراءه تاج الاسلام أبى سعد فى ذى الحجة سنة تسع و عشرين و خمسمائه و سماع من الفراوى جزء من حديث يحيى بن يحيى بروايته عن عبد الغافر الفارسى عن أبى سهل بن احمد الاسفرائنى عن داود بن الحسين البيهقى عن يحيى بن يحيى بقراءه الحافظ أبى القاسم على بن الحسن بن هبه الله الدمشقى سنة تسع و عشرين و خمسمائه و سماع منه الاربعين تخريج محمّد بن ايزديار الغزنوى من مسموعاته بقراءه السيّد أبى الفضل محمّد بن على بن محمّد الحسينى فى رجب سنة تسع و عشرين نقلت السماعين من خط مذکور بن محمّد الشيبانى البغدادى و رأيت بخط تاج الاسلام أبى سعد السمعانى أنه رحمه الله سماع من الفراوى دلائل النبوه و كتاب البعث و النشور و كتاب الاسماء و الصّفات و كتاب الاعتقاد كلّها من تصانيف أبى بكر الحافظ البيهقى بروايته عن المصنّف فى شهر سنة ثلثين و خمسمائه بقراءه تاج الاسلام و وجد مع علمه و عبادته الوافرين القبول التام عند الخواص و العوامّ و ارتفع قدره و انتشر صيته فى اقطار الارض و تولّى تدريس النظاميه ببغداد قريبا من خمسه عشر سنة مكرما فى حرم الخلافة مرجوعا إليه فاضلا مقبولا فتواه فى مواقع الاختلاف و هو رحمه الله خال والدتى و جدّى لأمى من الرضاع و لبست من يده الخرقه بكره يوم الخميس الثانى من شهر الله

رجب سنه اثنتين و ثمانين و خمسمائه بهمدان و شيخه فى الطريقه الامام ابو الاسعد هبه الرحمن بن عبد الواحد القشيري ليس الخرقه بيده بنيسابور فى رباط جدّه الاستاذ أبى على الدّقاق بمشهد الامام محمد بن يحيى رحمهم الله و سمعت منه الحديث الكثير و كان يعجبه قراءتى و يامر الحاضرين بالإصغاء إليها و كان رحمه الله ماهرا فى التفسير حافظا لاسباب النزول و اقوال المفسيّرين كامل النظر فى معانى القرآن و معانى الحديث الخ و شمس الدّين محمّد بن احمد الذهبى در عبر فى خبر من غير در سنه تسعين و خمسمائه كفته و فيها توفى القزوينى العلامه رضى الدّين ابو الخير احمد بن اسماعيل بن يوسف الطالقانى الفقيه الشافعى الواعظ ولد سنه اثنتى عشره و خمسمائه و تفقّه على الفقيه ملكداد العمركى ثم بنيسابور على محمد بن يحيى حتى فاق الاقران و سمع من الفراوى و زاهر و خلق ثم قدم بغداد قبل السّتين و درس بها و وعظ ثم قدمها قبل التسعين و درس بالنظاميه و كان اماما فى المذهب و الخلاف و الاصول و التفسير و الوعظ و روى كتب كبارا و نفق كلامه على الناس لحسن سمته و حلاوه منطق و كثره محفوظاته و كان صاحب قدم راسخ فى العباده عديم النظير كبير الشأن رجع الى قروين سنه ثمانين و لزم العباده الى ان مات فى المحرّم رحمه الله و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعى در مرآه الجنان در سنه المذكوره كفته و فيها توفى الفقيه العلامه الشافعى القزوينى الواعظ ابو الخير احمد بن اسماعيل الطالقانى قدم بغداد و درس بالنظاميه و كان اماما فى المذهب و الخلاف و الاصول و الوعظ و روى كتب كبارا

و نفق كلامه لحسن سمته و حلاوه منطقه و كثره محفوظاته و كان صاحب قدم راسخ فى العباده كبير الشأن عديم النظير رجع الى قزوين سنه ثمانين و لزم العباده الى ان مات فى محرّم السنه المذكوره رحمه الله و شيخ شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد الجزرى در طبقات القرا گفته احمد بن اسماعيل بن يوسف بن محمد بن العباس ابو الخير الحاكمى الطالقانى الشافعى القزوينى مقراء متصدّر صالح خير له معرفه بعلوم كثيره و له كتاب التبيان فى مسائل القرآن ردًا على الحلويّه و الجهميّه اقراء الغايه لابي مهراّن عن زاهر بن طاهر الشحامى و قرأ بالزوايات على ابراهيم بن عبد الملك القزوينى صاحب ابن معشر قرأ عليه ابنه محمّد بن مسعود ابن أبى الفوارس القزوينى و الياس بن جامع و عبدان بن سعيد القصرى توفى فى المحرّم سنه تسعين و خمسمائه عن نحو تسعين سنه و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى در طبقات شافعيه گفته الشيخ ابو الخير احمد بن اسماعيل بن يوسف القزوينى الطالقانى كان عالما بعلوم متعدّده قرأ على محمّد بن يحيى ثم صار معيده على ملكداد بن على القزوينى السابق ذكره فى الاصل و سمع و حدث ولد بقزوين سنه ثنتى عشره و خمسمائه او احدى عشره ذكره الرافعى فى الامالى فقال كان اماما كثير الخير وافر الحظّ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشرا بالتعليم و التذكير و التصنيف و كان لسانه لا- يزال رطبا من ذكر الله تعالى و من تلاوه القرآن و كان يعقد مجلس الوعظ للعامه فى ثلثه ايام من الاسبوع منها يوم الجمعة فتكلّم يوما فيها على عادته و كان اليوم الثانى عشر من

المحرم سنة تسعين و خمسمائه و استطرد الى قوله تعالى وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ و ذكر ان رسول الله صلى الله عليه و سلم ما عاش بعد نزول هذه الآية الا سبعة ايام فلما نزل من المنبر حمم و لم يعيش بعدها الا سبعة ايام فانه مات يوم الجمعة و دفن يوم السبت و ذلك من عجيب الاتفاقات و كانه اعلم بالحال فانه حان وقت الارتحال قال و لقد خرجت من الدار بكره ذلك اليوم على قصد التعزیه و انا فى شانہ متفكر و مما اصابه منكسر إذ وقع فى خاطرى من غير نيته و فكر رويته بيت من شعر و هو بكت العلوم بويلها و عويلها لوفاه احمدها ابن اسماعيلها كان قائلا- يكلمنى بذلك ثم اضفت إليه ابياتا بالرويه انتهى كلام الرافعى و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعيه كفته احمد بن اسماعيل بن يوسف بن محمد بن العباس رضى الدين ابو الخير القزوينى الطالقانى ولد سنة اثنتى عشره او احدى عشره و خمسمائه قرأ على محمد بن يحيى و صار معيد درسه على ملكداد القزوينى و قرأ بالروايات على ابراهيم بن عبد الملك القزوينى و صنف كتاب البيان فى مسائل القرآن ردًا على الحلويه و الجهميه و صار رئيس الاصحاب و قدم بغداد فوعظ بها و حصل له قبول تام و كان يتكلم يوما و ابن الجوزى يوما و يحضر الخليفه وراء الاستار و يحضر الخلائق و الامم و لى تدریس النظاميه ببغداد سنة تسع و ستين أبى سنة ثمانين ثم عاد الى بلده ذكره الامام الرافعى فى الامالى و قال كان اماما كثير الخير وافر الحظ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشر بالتعليم و التذكير و التصنيف و قال الحافظ عبد العظيم المنذرى

و حكى عنه غير واحد انه كان لسانه لا يزال رطبا من ذكر الله تعالى و من تلاوه القرآن توفى في المحرم سنة تسعين و خمسمائه و قيل سنة تسع و ثمانين قال السبكي في شرح المنهاج و ذكر ابو الخير في كتابه حقائق القدس لرمضان اربعة و ستين اسما و عبد الوهاب بن علي سبكي در طبقات شافعيه گفته احمد بن اسماعيل بن يوسف بن محمد بن العباس الشيخ ابو الخير القزويني الطالقاني الشيخ الامام الصوفي الواعظ الملقب رضى الدين احد الاعلام ولد في سنة اثنتى عشره و خمسمائه بقزوين و قيل سنة احدى عشره و تفقه على محمد بن يحيى و سمع الكثير من ابيه و أبى عبد الله محمد بن الفضل الفراوي و زاهر الشحامى و عبد المنعم بن القشيري و عبد الغافر الفارسي و عبد الجبار الخوارى و هبه الله بن البسرى و وجيه بن طاهر و أبى الفتح بن البطي و غيرهم بنيسابور و بغداد و غيرهما روى عنه ابن القرشى و محمد بن على بن أبى النهدي الواسطي و الموفق عبد اللطيف بن يوسف و الامام الرافعى و غيرهم درس ببلده مدّه ثم ببغداد ثم عاد الى بلده ثم الى بغداد و درس بالنظاميه و حدث بكبار الكتب كتاريخ الحاكم و سنن أبى داود و صحيح مسلم و مسند اسحاق و غيرها و املى عدّه مجالس قال ابن النجار كان رئيس اصحاب الشافعى و كان اماما فى المذهب و الخلاف و الاصول و التفسير و الوعظ و الزهد و حدث عنه الامام الرافعى فى اماليه و قال فيه امام كثير الخير موفر الحظ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشرا بالتعليم و التذكير و التصنيف و كان لسانه لا يزال رطبا من ذكر الله و تلاوه القرآن و ربما قرئ عليه

الحديث و هو يصلى و يصغى الى ما يقول القارى و يتبّه إذا زل قلت و اطال ابن النجار فى ترجمته و الثناء على علمه و دينه و روى باسناده حكاية مبسوطه ذكر أنّه عبّر بها من العجمى الى العربيه حاصلها أنّ الطالقانى حكى عن نفسه أنّه كان بليد الذّهن فى الحفظ و أنّه كان عند الامام محمد بن يحيى فى المدرسه و كان من عاده ابن يحيى ان يستعرض الفقهاء كل جمعه و ياخذ عليهم ما حفظوه فمن وجده مقصّيرا اخرجه فوجد الطالقانى مقصّيرا فاخرجه فخرج فى الليل و هو لا يدرى اين يذهب فنام فى اتون حَمَام فرأى النَّبىَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فتفل فى فمه مرتين و امره بالعود الى المدرسه فعاد و وجد الماضى محفوظا و احتدّ ذهنه جدا قال فلَمَّا كان يوم الجمعة و كان من عاده الامام محمّد بن يحيى ان يمضى الى صلاه الجمعة فى جمع من طلبته فيصلى عند الشيخ عبد الرحمن الاسكاف الزاهد قال فمضيت معه فلَمَّا جلس مع الشيخ عبد الرحمن تكلم الشيخ عبد الرحمن فى شيء من مسائل الخلايف و الجماعه ساكتون تادّبا معه و لصغر سنى و حدّه ذهنى اعترض عليه و أنازعه و الفقهاء يشيرون اليّ بالامسك و انا لا التفت فقال لهم الشيخ عبد الرحمن دعوه فإنّ هذا الّذى يقوله ليس هو منه أنما هو من الّذى علّمه قال و لم يعلم الجماعه ما أراد و فهمت و علمت أنّه مكاشفه قال ابن النّجار و قيل أنّه كان مع كثره اشتغاله بدوام الصيام يفطر كل ليله على قرص واحد و حكى أنّه لما دعى الى تدريس النظاميّه جاء بالحلقه و حوله الفقهاء و هناك المدرسون و الصّدور و الأعيان فلَمَّا استقر على كرسيّ التدريس و دعا دعاء الختمه التفت الى الجماعه قبل الشروع فى القاء الدّرس و قال من أىّ

كتب درس التفاسير تحبون ان اذكر فعينوا كتابا فقال من اى سورة تريدون فعينوا و ذكر لهم ما ارادوا و كذلك فعل فى الفقه و الخلاف لم يذكر الا ما عين الجماعه له فعجبوا لكثرة استحضاره قال ابن النجار حدثنى شيخنا ابو القاسم الصوفى قال صلى شيخنا القزوينى بالناس التراويح فى لىالى شهر رمضان و كان يحضر عنده خلق كثير فلما كان ليله الختم دعا و شرع فى تفسير القرآن من اوله و لم يزل يفسر سوره حتى طلع الفجر فصلّى بالناس صلاه الفجر بوضوء العشاء و خرج من الغد الى المدرسه النظاميه و كان نوبته فى الجلوس بها فلما تكلم فى المنبر على عادته و كان فى المجلس الامير قطب الدين قىماز و الأعيان فذكر لهم ان الشيخ ليلتذ فسر القرآن كله فى مجلس واحد فقال قطب الدين الغرامه على الشيخ واجبه فالتفت الشيخ و قال ان الامير اوجب علينا شيئا فان كان لا يشق عليكم و فينا به فقالوا لا بل نؤثر ذلك فشرع و فسّر القرآن من اوله الى آخره من غير ان يعيد كلمه مما ذكر ليلا فابلس الناس من قوه حفظه و غزاره علمه قال ابو احمد بن سكينه لما اظهر ابن الصاحب الرضى ببغداد جاءنى القزوين ليلا فودعنى و ذكر انه متوجه الى بلاده فقلت انك ههنا طيب و تنفع الناس فقال معاذ الله ان اقيم ببلده يجهر فيها بسب اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم خرج من بغداد الى قزوين و كان آخر العهد به قلت اقام بقزوين معظما محترما الى ان توفى بها قال الرافعى فى الامالى كان يعقد المجالس للعامه ثلاث مرات فى الاسبوع احداها صبيحه يوم الجمعه فتكلم على عادته

يوم الجمعة ثاني عشر المحرم سنة تسعين و خمسمائه فى قوله تعالى فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ ذَكَرَ أَنَّهَا مِنْ أَوَّخِرِ مَا نَزَلَ وَ عَدَّ الْآيَاتِ الْمَنْزَلَةَ آخِرًا مِنْهَا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ وَ مِنْهَا سُورَةُ النَّصْرِ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُزْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ وَ ذَكَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَا عَاشَ بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا سَبْعَةَ أَيَّامٍ قَالَ الرَّافِعِيُّ وَ لَمَّا نَزَلَ مِنَ الْمَنْبَرِ حَمَّ وَ مَاتَ فِي الْجُمُعَةِ الْآخِرَى وَ لَمْ يَعِشْ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا سَبْعَةَ أَيَّامٍ قَالَ وَ ذَلِكَ مِنْ عَجِيبِ الْإِتِّفَاقَاتِ قَالَ وَ كَانَهُ اعْلَمَ بِالْحَالِ وَ أَنَّهُ حَانَ وَقْتُ الْإِرْتِحَالِ وَ دَفِنَ يَوْمَ السَّيِّبَةِ قَالَ وَ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنَ الدَّارِ بِكَرِهِ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَلَى قَصْدِ التَّعْزِيهِ وَ أَنَا فِي شَانِهِ مُتَفَكِّرٌ وَ مِمَّا أَصَابَهُ مِنْكَسِرٌ إِذْ وَقَعَ فِي خُلْدِي مِنْ غَيْرِ نِيَّةٍ وَ فِكْرٍ رُوِيَ بِكَتِّ الْعُلُومِ بُوَيْلَهَا وَ عُوَيْلَهَا لَوْفَاهُ أَحْمَدُهَا ابْنُ إِسْمَاعِيلِهَا كَأَنَّ أَحَدًا يَكَلِّمُنِي بِذَلِكَ ثُمَّ أَضْفَتُ إِلَيْهِ آيَاتًا بِالرُّوْيَةِ ذَهَبَتْ عَنِّي أَنْتَهَى وَ اللَّهُ اعْلَمَ وَ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ دَاوُدَ مَالِكِي تَلْمِيذُ سِيوْطِي دَرِ طَبَقَاتِ الْمَفْسَرِينَ كَفَّتَهُ أَحْمَدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يُوْسُفَ ابْنِ الْخَيْرِ الطَّالِقَانِي الْقَزْوِينِي الشَّافِعِي رَضِيَ الدِّينُ أَحَدُ الْأَعْلَامِ قَالَ ابْنُ النَّجَّارِ كَانَ رَئِيسَ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ وَ كَانَ أَمَامًا فِي الْمَذْهَبِ وَ الْخِلَافِ وَ الْأَصُولِ وَ التَّفْسِيرِ وَ الْوَعْظِ كَثِيرِ الْمَحْفُوظِ أَمَلِيَ الْحَدِيثَ وَعَظَ وَ سَمِعَ الْكَثِيرَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَاوِي وَ زَاهِرِ الشُّحَامِيِّ وَ هَبَةَ اللَّهُ السَّنْدِي وَ أَبِي الْفَتْحِ بْنِ الْبَطِّي وَ تَفَقَّهَ عَلَى مَلِكْدَادٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَكِّي وَ دَرَسَ بِلَدِهِ وَ بِيغْدَادٍ وَ حَدَّثَ بِالْكَتَبِ الْكِبَارِ وَ وُلِّيَ تَدْرِيسَ النِّزَامِيَّةِ وَ كَانَ كَثِيرَ الْعِبَادَةِ وَ الصَّيْلَمُوهِ دَائِمَ الذِّكْرِ دَائِمَ الصُّومِ لَهُ

فی کل یوم ختمه و قال ابن المدینی کان له ید باسطه فی النظر و اطلاع علی العلوم و معرفه الحدیث و قال الموفق بن عبد اللطیف البغدادی کان یعمل فی الیوم و اللیل ما یعجز المجتهد عن عمله فی شهر ولد سنه اثنتی عشره و خمسمائه و مات فی المحرم سنه تسعین اگر بعد سماع این همه فضائل فاخره و مدائح زاهره طالقانی که محیر عقول و الباب و مورث عجب عجاست نیز روایت او در فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول طبائع بدائع اولیای مخاطب محذوم الفحول نشود بلکه برای تصدیق افاده متینه و تحقیق مقاله رزینه طالقانی را از اهل سنت و جماعت و ارباب فضل و براءت خارج سازند و او را بزمرة مبتدعین و هالکین اندازند کرا تاب و طاقتست که دست از اتباع و تقلید و اقتفای اثر حمیدشان بردارد یا دست رد بر سینه حقائق گنجینه شان گذارد که حامی کامل علی الاطلاق اند و مؤید مقتدای افاق هر چه از زبان گهرشان شان برآمد لائق آفرین و تحسین ست نه سزای توهین و تهجین

۱۸- عمر ملا اردبیلی

وجه هیجدهم از وجوه ابطال مزعوم مخاطب آنکه شیخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملا اردبیلی حدیث تشبیه را در کتاب وسیله المتعبدين روایت نموده چنانچه حسن بن محمد بن علی السهمی الحلی طاب ثراه در کتاب انوار بدریه فرموده و مما اخرجه ایضا فی خصائصه أی خصائص علی صاحب الوسيله

عن ابن عتیاس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن أبي طالب و روایت نمودن عمر ملا- این حدیث شریف را از عبارت محب طبری هم ظاهر خواهد شد

انشاء الله تعالى فهذا الحضر الملاّ الملى بالفضل و البراعه الماهر الحاذق فى الصّناعه القارع من الكمال ثلّاعه روى الحديث الشريف المشهور بين أئمّه السنّه و الجماعه فسوّده وجوه المنكرين المنهمكين فى الفضاغه الغير المجتوين لابتداء صنوف الشناعه و محتجب نماند كه ملاّ عمر بن محمّد از اجلّه صالحين مشهورين و اكابر مشايخ معروفين ست و تعيّد بعيّد ولادت سراپا سعادت جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلّم اولاً او بعمل آورده و بسيارى از اساطين فخام و ائمه اعلام سنّيه باو درين باب اقتدا کرده اند مولوى سلامت الله در اشباع الكلام فى اثبات عمل المولد و القيام گفته و علامه محمّد بن يوسف شامى رحمه الله عليه در سبل الهدى و الرّشاد فى سيره خير العباد كه مشهور بسيرت شاميست آنچه در اثبات عمل مولد شريف رقم زده اند قدرى از آن هم بحيازه التقاط مى رسد الباب الثانى عشر فى اقاويل العلماء فى عمل المولد الشريف و اجتماع الناس له و ما يحمّد من ذلك و ما يذمّ قال الحافظ ابو الخير السيّخاوى فى فتاواه عمل المولد الشريف لم ينقل عن احد من السّلف الصالح فى القرون الثلثه الفاضله و أنّما حدث بعدها ثمّ لا زال اهل الاسلام فى سائر الاقطار و المدن الكبار يحتفلون فى شهر مولده صلّى الله عليه و سلّم بعمل الولايم البديعه المشتمله على الامور البهيجه الرفيعه و يتصدّقون فى لياليه بانواع الصّدقات و يظهرون السرور و يزيّدون فى المبرّات و يعتنون بقراءه مولده الكريم و يظهر عليهم من بركاتّه فضل عظيم الى ان نقل فى الاشباع عن السّيره الشاميه قال الامام الحافظ ابو محمّد عبد الرّحمن بن اسماعيل المعروف بابى شامه فى كتابه الباعث

على انكار البدع و الحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه الله تعالى المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنه او اثرا و اجماعا فهذه البدعه هي الضلاله و الثاني ما احدث من الخير لا خلاف فيه لاحد من هذا فهي محدثه غير مذمومه قال عمر رضى الله عنه فى قيام رمضان نعمت البدعه هذه يعنى أنها محدثه لم تكن و إذا كانت فليس فيها ردّ لما مضى فالبدع الحسنه متفق على جواز فعلها و الاستحباب لها و رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها و هى كلّ مبتدع موافق لقواعد الشرعيّه غير مخالف لشيء منها و لا يلزم من فعله محذور شرعى و ذلك نحو بناء المنابر و الرّبط و المدارس و خانات السبيل و غير ذلك من انواع البرّ التي لم تعهد فى الصدر الأوّل فأنه موافق لما جاءت به السنّه من اصطناع المعروف و المعاونه على البرّ و التقوى و من احسن البدع ما ابتدع فى زماننا هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينه اربل كلّ عام فى اليوم الموافق ليوم مولد النّبى صلّى الله عليه و سلّم من الصّدقات و المعروف و اظهار الزّينه و السّرور فإنّ ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء يشعر بمحبّه النّبى صلّى الله عليه و سلّم و تعظيمه و اجلاله فى قلب فاعله و و شكر الله تعالى على ما منّ به من ايجاد رسوله الذى هو رحمه للعالمين صلّى الله عليه و سلّم و كان أوّل من فعل بالموصل عمر بن محمّد الملائه الصّالحين المشهورين و به اقتدى فى ذلك صاحب اربل و غيره رحمهم الله تعالى الى ان قال فى الاشباع و ازينجاست قول شيخ نصير الدّين كه اتفاق درين روز و اظهار

سرور بفرح دخول آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ در وجود و اتِّخَاذِ سَمَاعِ خَالِي از مستنكرات شرعيّه و انشاد امور مشوقّه آخرت اين اجتماع حسن موجب ثواب قاصد عامل آنست بعد از اين آنچه از امام حافظ ابو محمد عبد الرحمن المعروف بابو شامه منقولست دليل قاطع و برهان ساطع براي دفع انكار منكرينست كه از تصريح امام شافعي عليه الرّحمة نيز تقسيم بدعت بحسنه و سيئه ثابت و متحقق و بعد از اين آنچه گفته كه از احسن بدعاتست آنچه در مدينه اربل هر سال موافق روز ولادت انحضرت صلى الله عليه و سلم از صدقات و اظهار زينت و سرور و احسان با فقرا معمول و مرسومست كه اين همه مشعر به محييت آن حضرت عليه الصّيلوه و التّحيه و تعظيم و تكريم در دل فاعل و تأديه شكر ايجاد رسول مقبول صلى الله عليه و سلمست و اول کسی كه ابتدا به اين فعل در موصل كرد شيخ عمر بن محمدست كه يكي از صلحاي مشهور بوده و صاحب اربل و غير آن اقتدا فعل باين بزرگ نموده اند بايد دانست كه اين قول مشعر بآنست كه ابتدای اين عمل از شيخ عمر بن محمدست در موصل و صاحب اربل و غير آن مقتدى باين شيخ بوده اند و از كلام ديگر اجلّه خاصّه مولانا جلال الدين سيوطي چنانكه تصريحش گذشت چنان مستفاد مي شود كه بادي اين فعل حسن صاحب اربل ملك مظفرست كه شيخ وقت ابو الخطاب بن دحيه تصنيف مجلد در بيان مولد براي او فرموده و آن سلطان زمان بجلد وي آن هزار دينار بشيخ ممدوح انعام نموده بلكه خود در كلام صاحب سيرت تهافت و تعارض صريح موجودست كه اول خودش نوشته است كه اول کسی كه احداث اين عمل از ملوك كرد صاحب اربلست و بعد از ان گفته كه فاضل اول اين فعل در موصل عمر بن محمّدست و صاحب اربل و غير آن مقتدى بشيخ ممدوح

بوده اند و جواب این شبهه آنست که مراد از اولیّت صاحب اربل درین عمل خیر اولیّت اضافی نسبت به ملوکست یعنی در سلاطین زمان اول کسی که ابتدا باین عمل کرد صاحب اربلست و مراد از اولیّت این فعل در موصل که فاعل آن عمر بن محمدست اولیّت حقیقی پس اقتدای صاحب اربل و غیر آن از ملوک و دیگر عوام و خواص بشیخ ممدوح صحیح و درست است و لهذا در بیان استنباط قول اول از رساله سیوطی که مبدأ کلامست یعنی و اول من احدث فعل ذلک مقید بقید ملوک و سلاطین کرده شد و قید ملوک در عبارت اول صاحب سیرت خود موجودست و آنچه از شیخ امام علامه صدر الدین منقولست نیز مقید بآنست که این عمل مولد اگر چه بدعتست لیکن بدعت حسنه که مشتمل بر محاسن و خالی از ضد آنهاست بعد ازین نقل فتوای شیخ خود و بیان تخریج اصل دیگر روایت بیهقی از انس در خصوص تکرار عقیقه و نقل عبارت شرح سنن ابن ماجه مصرح به اینکه عمل مولد از بدع حسنه است بشرطی که خالی از منکرات شرعیّه باشد بوضعی که مشید ارکان استحسان و استحباب عمل مولدست محتاج بیان نیست بالجمله از تصریح صاحب سیرت شامی که اقوال علمائی سلف صالحین را در بیان عمل مولد جمع نموده باوج تحقیق فائز که حافظ ابو الخیر سخاوی و حافظ ابو الخیر جزری و حافظ ابو شامه و علامه ابن طغریل صاحب درّ منتظم و شیخ ابن فضل و یوسف حجار و علامه ابن البطّاح و امام جمال الدین و امام ظهیر الدین و شیخ نصیر الدین و امام حافظ ابو محمد و شیخ عمر موصلی و ملک عالم عادل صاحب اربل و امام علامه صدر الدین و علامه جلال الدین سیوطی صاحب فتوی و شارح سنن ابن ماجه این جمله سلف صالحین قائل باستحسان و استحباب

عمل مولد شریف بوده اند و پوشیده نخواهد بود که صاحب سیرت شامی در تحقیق فائز بمرتبه ایست که منکرین عمل مولد هم تشبّث بذیل کلامش نموده اند پس این توضیح و تفصیل که فی الجملة شائبه از تکرار هم داشته است برای ارغام آناف منکرین در کارست انتهی ما فی الاشباع و کتاب سیرت ملاً عمر از مشاهیر کتبست چنانچه خود شاهصاحب در رساله اصول حدیث گفته اند و آنچه متعلق بوجود با جود پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام و آل عظام اوست از ابتدای تولد آن جناب تا غایت وفات آن را سیرت نامند سیرت ابن اسحاق و سیرت ابن هشام و سیرت ملا عمر و دیگر کتب بسیار درین باب مصنّف شده و بالفعل نسخه صحیحه روضه الاحباب میر جمال الدین محدّث حسینی اگر بهمرسد که خالی از الحاق و تحریف باشد بهتر از همه تصانیف این بابست و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حطه ما فی ذکر الصّحاح السنّه گفته و اما احادیث التواریخ و السّیر فهی قسمان قسم يتعلّق بخلق السّماء و الارض و الحيوانات و الجن و الشّیاطین و الملائکه و الأنبیاء الماضین و الامم السّابقین و یسمی بدأ الخلق و قسم يتعلّق بوجود النّبی صلی الله علیه و سلم و اصحابه الکرام و آله العظام من بدأ ولادته الی وفاته و یسمی سیره کسیره ابن اسحاق و سیره ابن هشام و سیره ملاً عمر و الکتب المصنّفه فی هذا الباب ایضا کثیره جدّاً قلت و حملتها مذکوره فی کشف الظنون انتهی و خواجه نصر الله کابلی بروایت ملاً برای اثبات وجوب حبّ ثلاثه استدلال و احتجاج نموده چنانچه در صواقع بجواب آیه موّدت گفته و لأنّ نفی وجوب محبّه غیر علی

فقد روى الحافظ ابو طاهر السلفى فى مشيخته عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم حبّ أبى بكر و شكره واجب على كلّ امتى و اخرج ابن عساكر عنه نحوه و من طريق آخر عن سعد بن سهل الساعدى

و اخرج الحافظ عمر بن محمّد بن خضر الملائى فى سيرته عن النبى صلى الله عليه و سلم أنّه قال انّ الله فرض عليكم حبّ أبى بكر و عمر و عثمان و علىّ كما فرض عليكم الصلوه و الزكوه و الصوم و الحجّ و خود شاهصاحب هم بتقليد كابلوى برين روايت منحوته دست انداخته اند چنانچه در جواب آيه مودت گفته جواب ديگر لا- تسلم كه وجوب محبت منحصرست در چهار شخص مذكور بلكه در ديگران نيز يافته مى شود

روى الحافظ ابو طاهر السلفى فى مشيخته عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم حبّ أبى بكر و شكره واجب على كلّ امتى

و روى ابن عساكر عنه نحوه و من طريق آخر عن سهل بن سعد الساعدى و اخرج الحافظ عمر بن محمّد بن خضر الملائى فى سيرته عن النبى صلى الله عليه و سلم أنّه قال انّ الله تعالى فرض عليكم حبّ أبى بكر و عمر و عثمان و علىّ كما فرض عليكم الصلوه و الزكاه و الصوم و الحج

و روى ابن عدى عن انس عن النبى صلى الله عليه و سلم أنّه قال حبّ أبى بكر و عمر ايمان و بغضهما نفاق

و روى ابن عساكر عن جابر عن النبى صلى الله عليه و سلم قال حبّ أبى بكر و عمر من الايمان و بغضهما كفر

و روى الترمذى أنّه اتى بجنازه الى رسول الله صلى الله عليه و سلم فلم يصلّ عليه

و قال أنّه كان يبغض عثمان فابغضه الله و هر چند اين روايات در كتب اهل سنتست ليكن

چون شیعه را درین مقام الزام اهل سنت منظورست بدون ملاحظه جمیع روایات ایشان این مقصود حاصل نمی شود و بیک روایت ایشان الزام نمی خورند انتهی و دیگر اکابر سنیه نیز از ملا- جابجا نقل می کنند چنانچه از ملا-حظه ریاض النضره ظاهرست و نور الدین سمهودی در جواهر العقدين گفته

عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبنا اهل البيت الا مؤمن تقى و لا يبغضنا الا منافق شقى
اخرجه الملا قاله المحب و نیز سمهودی در جواهر العقدين گفته

اخرج ابو سعيد و الملا- فى سيرته حديث استوصوا باهلى خيرا فائى اخاصمكم عنهم غدا و من اكن خصيمه اخصمه و من اخصمه دخل النار

و حديث من حفظنى فى اهل بيتى فقد اتخذ عند الله عهدا و اخرج الاوّل فقط

حديث انا و اهل بيتى شجره فى الجنه و اغصانها فى الدنيا فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا

و اخرج الملا- حديث فى كل خلف من امتى عدول من اهل بيتى ينفون عن هذا الدين تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تاويل الجاهلين الا و ان ائمتكم و فدكم الى الله عزّ و جلّ فانظروا من توفدون و محتجب نماند كه ملك نور الدين كه حسب تصريح صاحب كشف الظنون معتقد ملا- عمر بوده و حسب تصريح حافظ ابو شامه اقتدا بملا در عمل مولد نموده از اجله اعظم سلاطين و ممدوح اكابر و اعظم اساطين سنیه است ابن اثير در كامل در سنه تسع و ستين و خمسمائه گفته ذكر وفاه نور الدين محمود بن زنكى رحمه الله فى هذه السنه توفى نور الدين محمود بن زنكى بن اقسنقر صاحب الشام و ديار الجزيره و مصر يوم الاربعاء حادى عشر شوال بعله الخوانيق و دفن بقلعه دمشق و نقل منها

الى المدرسه التي انشأها بدمشق عند سوق الخواصين و من عجيب الاتفاق أنه ركب ثانی شؤال و الى جانبه بعض الأمراء الاخيار فقال الامير سبحان من يعلم هل نجتمع هنا فى العام المقبل أم لا فقال نور الدين لا تقل هكذا بل سبحان من يعلم هل نجتمع بعد شهر أم لا فمات نور الدين رحمه الله بعد احد عشر يوما و مات الامير قبل الحول فاخذ كل منهما بما قاله الى ان قال و كان قد اتسع ملكه جدًا و خطب له بالحرمين الشريفين و باليمن لما دخلها شمس الدوله بن ايوب و ملكها و كان مولده سنه احدى عشره و خمسمائه و طبق ذكره الارض بحسن سيرته و عدله و قد طالعت سير الملوك المتقدمين فلم ار فيها بعد الخلفاء الراشدين و عمر بن عبد العزيز احسن من سيرته و لا اكثر تحريًا منه للعدل و قد اتينا على كثير من ذلك فى كتاب الباهر من اخبار دولتهم و لنذكر ههنا نبذه لعله يقف عليها من له حكم فيقتدى به فمن ذلك زهده و عبادته و علمه فانه كان لا يأكل و لا يلبس و لا يتصرف الا فى الذى يخصه من ملكه كان له قد اشتراه من سهمه من الغنيمه و من الاموال المرصده لمصالح المسلمين و لقد شكت إليه زوجته من الضائقه فاعطاها ثلاث دكاكين فى حمص كانت له يحصل له منها فى السنه نحو العشرين دينارًا فلما استقلتها قال ليس لى الا هذا و جميع ما بيدى انا فيه خازن للمسلمين لا اخونهم فيه و لا اخوض نار جهنم لاجلك و كان يصلى كثيرا بالليل و له فيه اوراد حسنه و كان كما قيل جمع

الشجاعه و الخشوع لربّه ما احسن المحراب فى المحراب و كان عارفاً بالفقه على مذهب أبى حنيفه ليس عنده فيه تعصّب و سمع الحديث و اسمعه طلباً للاجر و اّما عدله فأنّه لم يترك فى بلاده على سعتها مكسا و لا عشرا بل اطلقها جميعها فى مصر و الشام و الجزيره و الموصل و كان يعظم الشريعه و يقف عند احكامها و احضره انسان الى مجلس الحكم فمضى معه إليه و ارسل الى القاضى كمال الدّين بن الشهرزورى فقال قد جئت محاكما فاسلك و معى ما تسلك مع الخصوم و ظهر له الحقّ فوهبه الخصم اللّذى احضره و قال اردت ان اترك له ما يدّعيه انما خفت ان يكون الباعث لى على ذلك الكبر و الانفه من الحضور الى مجلس الشريعه فحضرت ثم وهبته ما يدّعيه و بنى دار العدل فى بلاده و كان يجلس هو و القاضى فيها ينصف المظلوم و لو أنّه يهودى من الظالم و لو أنّه ولده او اكبر امير عنده الى ان قال فى الكامل و كان يكرم العلماء و اهل الدّين و يعظّمهم و يقوم إليهم و يجلسهم معه و ينسط معهم و لا- يردّ لهم قولا- و يكاتبهم بخطّ يده و كان وقورا مهيبا مع تواضعه و بالجمله فحسناته كثيره و مناقبه غزيره لا يحتملها هذا الكتاب و ذهبى در عبر در سنه المذكوره كفته السّليطان نور الدّين الملك العادل ابو القاسم محمود بن اتابك زنكى بن اقسنقر تملك حلب بعد ابيه ثم اخذ دمشق فملكها عشرين سنه و كان مولده فى شوال سنه احدى عشره و خمسمائه و كان اجلّ ملوك زمانه و اعدلهم و ادينهم و اكثرهم جهادا و اسعدهم فى دنياه و آخرته هزم الفرنج غير مرّه و اخافهم و جرّعهم المدّ و فى الجمله

محاسنه ايبين من الشَّمس و احسن من القمر و كان اسمر طويلا مليحا تركي اللّحيه نقي الخدّ شديد المهابه حسن التّواضع ظاهر اللّسان كامل العقل و الرّأى سليما من التّكبر خائفا من الله قلّ ان يوجد في الصّالحاء الكبار مثله فضلا عن الملوك ختم الله له بالشّهاده و نوله الحسنى ان شاء الله و زياده فمات بالخوانيق في حادى عشر شوّال

١٩-صالحانى

وجه نوزدهم از وجوه ابطال مزعوم مخاطب با كمال آنكه نور الدّين ابو حامد محمود بن محمد الصالحانى حديث تشبيه را روايت نموده چنانچه سيّد شهاب الدّين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته

عن الحارث الاعور صاحب براهيه امير المؤمنين كرم الله وجهه قال بلغنا انّ النّبىّ صلّى الله عليه و على آله و بارك و سلّم كان فى جمع من الصّالحابه فقال اريكم آدم فى علمه و نوحا فى فهمه و ابراهيم فى علمه فلم يكن باسرع من ان طلع على كرم الله تعالى وجهه فقال ابو بكر رضى الله عنه يا رسول الله قست رجلا بثلاثه من الرسل بخ بخ لهذا من هو يا رسول الله قال النّبىّ صلّى الله عليه و على آله و بارك و سلّم يا ابا بكر الا تعرفه قال الله تعالى و رسوله اعلم قال صلّى الله عليه و على آله و بارك و سلّم ابو الحسن على بن أبى طالب قال ابو بكر رضى الله تعالى عنه بخ بخ لك يا ابا الحسن رواه الصّالحانى و فى اسناده ابو سليمان الحافظ انتهى فهذا الصّالحانى الصّالح ذو المتجر الرابع المستغنى عن مدح مادح و الذى هو فى بحر الفضل و الكمال سابق و لزناد الكمال و البراعه قادح قد روى هذا الحديث الشريف الى رغم

كل معاند قادح اظهر الحق الواضح و الصدق اللائح فلم يبق مجال لارتياح مجادل غير ناصح و لا مساغ لتشكيك متحامل في البهت كادح فوجه كل منكر جاحد مسود كالح و رده و ابطاله تعصب فاضح و ليس الا كنباح نابح فالحمد الجميل لله الذي هو لكل فضل مانح و ابو حامد محمود صالحاني از اجله محمودين صالحين جانب ثاني و اكابر معروفين حائزين ملكات نوع انساني و جلالت و نبالت و رياست و مهارت او معلوم هر قاصي و دانيست سيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل كفته قال الامام العالم الاديب الاريب بسجايا المكارم الملقب بين الاجله الأئمه الاعلام بمحيي السنه و ناصر الحديث و مجدد الاسلام العالم الزباني و العارف السبباني سعد الدين ابو حامد محمود بن محمد بن حسين بن يحيى الصالحاني في عباراته الفائقه و اشاراته الرائقه من كتابه شكر الله تعالى مسعاه و اكرم بفضلله مشواه و اجزل له من ثوابه اصبح رضى الله عنه و نيز در توضيح الدلائل كفته عن محمد بن على بن الحسين عن ابيه عن جدّه قال قال رسول الله صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم كنت انا و على نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق الله تعالى آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما في صلب عبد الله و قسما في صلب ابي طالب فعلى منى و انا منه لحمه لحمى و دمه دمي و من احبه فبحبى احبه و من ابغضه فببغضى ابغضه و

عن جابر رضى الله تعالى

عنه انّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ بَارَكَ وَ سَلَّمَ كَانَ بِعَرَفَاتٍ وَ عَلَى كَرَمِ اللهِ وَجْهَهُ تَجَاهَهُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ اِدْنِ مِنِّي ضَعْ خُمُوكَ فِي خُمُوسِي يَا عَلِيُّ خَلَقْتَ اَنَا وَ اَنْتَ مِنْ شَجَرِهِ اَنَا اَصْلُهَا وَ اَنْتَ فِرْعَوْنُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ اغْصَانُهَا مِنْ تَعْلُقٍ يَبْعُضُ مِنْهَا اَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ رَوَى الْحَدِيثَ الْاَوَّلَ سَعْدُ الدِّينِ اَبُو حَامِدٍ مَحْمُودُ بْنُ مُحَمَّدٍ الَّذِي سَافَرَ وَ رَحَلَ وَ اَدْرَكَ الْمَشَايخَ وَ سَمِعَ وَ اسْمَعَ وَ صَنَّفَ فِي كُلِّ فَنٍّ وَ رَوَى عَنْهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ وَ صَحَبَ بِالْعِرَاقِ اَبَا مُوسَى الْمَدِينِيَّ الْاِمَامَ وَ مِنْ فِي طَبَقَتِهِ بِاسْنَادِهِ اِلَى الْاِمَامِ الْحَافِظِ اَبِي بَكْرٍ بْنِ مَرْدُويهِ بِاسْنَادِهِ مَسْلُوسًا مَرْفُوعًا وَ الْحَدِيثَ الثَّانِيَّ اِلَى الْاِمَامِ الْحَافِظِ الْوَرَعِ اَبِي نَعِيمِ الْاَصْفَهَانِيَّ وَ رَوَى الْاَوَّلَ اَيْضًا الْاِمَامُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ يُوْسُفَ الْاَنْصَارِيَّ الزَّرَنْدِيَّ الْمَحَدِّثَ بِالْحَرَمِ الشَّرِيفِ النَّبَوِيِّ الْمَحْمُودِيَّ بِرِوَايَةِ اِبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا وَ نِيْزَ دَرُ تَوْضِيْحِ الدَّلَائِلِ دَرُ ذِكْرِ اسْمَاءِ جَنَابِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ وَ مِنْهَا مَقِيْمُ الْحَجَّةِ

عَنْ اِبْنِ مَسْعُوْدٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ بَارَكَ وَ سَلَّمَ اَنَّهُ لَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى اَدَمَ وَ نَفَخَ فِيْهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ اَدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ فَاَوْحَى اللهُ تَعَالَى اِلَيْهِ وَ بَشَرَهُ بِالْمَغْفِرَةِ

وَ فِيْ هَذَا الْحَدِيثِ اَنَّ اللهَ تَعَالَى قَالَ يَا اَدَمُ ارْفَعْ رَاسَكَ فَانظُرْ فَرَفَعَ رَاسَهُ فَاِذَا مَكْتُوبٌ عَلَيَّ الْعَرْشُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ عَلَيَّ مَقِيْمُ الْحَجَّةِ وَ مِنْ عَرَفَ حَقَّ عَلِيٍّ زَكَاَ وَ طَالَبَ وَ مَنْ اَنْكَرَ حَقَّهٗ لَعَنَ وَ خَابَ اِقْسَمْتَ بِعِزَّتِي وَ جَلَالِي اِنْ اَدْخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ اَحْبِهِ وَ اِنْ عَصَانِيَّ وَ اِقْسَمْتَ بِعِزَّتِي وَ جَلَالِي اِنْ اَدْخَلَ النَّارَ مِنْ عَصَاهُ وَ اِنْ اطَاعَنِيَّ

رواه محیی السَّیِّئَه الصَّالِحَانِی مِنْ كِتَابِ الْاَرْبَعِیْنَ فِی مَنَاقِبِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ تَصْنِیْفِ اِخْطَبِ الْخُطْبَاءِ اَبِی الْمُؤَيَّدِ الْمُؤَفَّقِ بِنِ اَحْمَدِ الْمَكِّي ثُمَّ الْخَوَارِزْمِي وَ نِیْزِ دَرِ تَوْضِیْحِ الدَّلَائِلِ كَقْتَه قَوْلَه تَعَالَى وَ كَفَى اَللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ بِالْاِسْنَادِ الْمَذْكُورِ عَنِ سَفِينِ الثَّوْرِي عَنِ زَيْدِ عَنِ مَرْه وَ كَانَ مَرْضِيًّا قَالَ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ يَقْرَأُ هَذَا الْحَرْفَ وَ كَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلَى بِنِ اَبِي طَالِبٍ وَ فِي رِوَايَه الْاَعْمَشُ عَنِ اَبِي وَاثِلٍ قَالَ كَانَ عَبْدُ اللهِ بِنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ الَّتِي فِي الْاِحْزَابِ وَ كَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بَعْلَى بِنِ اَبِي طَالِبٍ وَ كَانَ اللهُ قَوِيًّا عَزِيْزًا رِوَاهُمَا الْاِمَامُ الصَّالِحَانِی وَ تَسْنَنُ صَالِحَانِی وَ مَقْبُولِيْتِ رِوَايَتِ اَوْ وَ تَادَّبِ اَوْ بَادِبِ جَمِيْلِ تَعْظِيْمِ وَ تَبْجِيْلِ جَنَابِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزِ افَادَهٗ شَاهِ سَلَامَهٗ اللهُ مَعَاصِرِ كِهْ اَزِ اَجَلَهٗ وَ اَكْبَرِ مِتْكَلْمِيْنَ ذَوِي الْمَفَاخِرِ نِیْزِ ظَاهِرِسْتِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلٰی مَنْ رَاجَعَ مَعْرَكَهٗ الْاَرَءَاءِ

۲۰- نظم عطار

وجه بستم از وجوه نفي ردّ و انكار مخاطب جليل الفخار آنكه فرید الدین محمد العطار النیسابوری حدیث تشبیه را در نظم بلیغ خود بقطع و حتم و یقین و جزم ثابت نموده چنانچه در مصیبتنامه گفته ای پسر تو بی نشانی از علی عین و لام و یا بدانی از علی از دم عیسی کسی گر زنده خاست او بدم دست بریده کرد راست مصطفی گفتش توئی آدم بعلم نوح فهم آنگاه ابراهیم حلم همچو یحیی زهد و موسی بطش کیست گر نمی دانی شجاع دین علیست پس محمد چون جمال دوست دید هر کمالی را که آن اوست دید گفت با او سی هزار و شش هزار جمله اسرار سرش بی شمار سی هزار اسرار گفته این بگو سی هزار دیگرش گفت این بگو بر علی سی دگر کن

اشکار کو درین اسرار یابی پایدار چون محمد باز جای خود رسید هر دو علم اندر درون خویش دید محو گشته فانی مطلق شده در بحار علم مستغرق شده خویش را کل دید کل را خویش دید همچنان کز پس بدید از پیش دید سی هزار اسرار از سر کلام در میان آورد از بهر نظام سی هزار اسرار با حیدر بگفت باز حیدر رفت تا چه باز گفت صاحب و زوج بتول و مرتضاست بر یقین او پیشوای اولیاست در دل او بود مکنونات غیب زان برآورد او ید بیضا از جیب راز خود با هیچکس هرگز نگفت در شبانروزی یکی ساعت نخفت موج می زد در دلش دریای راز بود او سر حقیقی بی مجاز گر نه او بودی نه بودی واصلی کار ما بودی همه بیحاصلی و نیز عطار در اسرارنامه گفته امیر المؤمنینست جان آدم امیر المؤمنینست عیسی مریم امیر المؤمنین باب نبوت امیر المؤمنین نور ولایت امیر المؤمنین دان باب حکمت امیر المؤمنین با نوح همدست فهذا فرید الدین العطار فرید الاعصار و وحید الادوار الذی تعطرت بفوائح مدائحه اسفار الکبار و اطبقت علی اکرامه و تفخیمه و تبجیله و تعظیمه کلمه الاحبار اثبت الحدیث الشریف قطعا و حتما علی رغم اهل الجحود و الانکار و قد وسم و جوههم بسمه الصیغار و الخسار و جلب علیهم انکر الدمار و افحش البوار و اثبت انهم اختاروا النار علی العار بل جمعوا بین العار و النار بانکار مثل هذا الحدیث الثابت الشهیر غایه الاشتهار و اسهروا بالعناد و اللجاج نهایه الاستهتار اما اینکه شیخ فرید الدین عطار از اکابر علمای عالی تبار و اجله کملاهی جلیل الفخارست

نور الدین عبد الرحمن بن احمد الدشتی الجامی در نفحات الانس گفته شیخ فرید الدین نیشاپوری عطار قدس سره وی مرید شیخ مجد الدین بغدادیست در دیباچه کتاب تذکره الأولیاء که بوی منسوبست می گوید که یک روز پیش امام مجد الدین بغدادی در آمدم و ویرا دیدم که می گریست گفتم خیرست گفت زهی سپه سالاران که درین امت بوده اند بمثابه انبیا علیهم السلام که

علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل پس گفت از ان می گریم که دوش گفته بودم که خداوندا کار تو بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاققت ندارم می گریم که مستجاب شود و بعضی گفته اند که وی اویسی بوده است در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سره مذکورست که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد الی ان قال و گفته اند که مولانا جلال الدین رومی قدس سره در وقت رفتن از بلخ و رسیدن به نیشابور به صحبت وی در حال کبر سن رسیده است و کتاب اسرارنامه بوی داد و وی دائماً آن را با خود می داشته و در بیان حقائق و معارف اقتدا بوی دارد چنانکه می گویند گرد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوش و در موضعی دیگر گفته عطار روح بود سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدم و آن قدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچیکی ازین طائفه یافت نمی شود جزاه الله سبحانه عن الطالبین خیر الجزاء و من انفاسه الشریفه ای روی در کشیده بازار آمده خلقی باین طلسم گرفتار آمده الی ان قال الجامی حضرت شیخ در تاریخ سنه سبع و عشرين و ستمائه بر دست کفار تتر شهادت

یافته و سن مبارک وی در آن وقت می گویند که صد و چهارده سال بوده و قبر وی در نيسابورست رحمه الله تعالى انتهى و دولت شاه بن علاء الدوله بختيشاه در تذکره الشعرا گفته ذکر سلطان المحققين شيخ فرید الدین عطار قدس سره و هو محمد بن ابراهيم العطار النيسابوری مرتبه او عالیست و مشرب او صافی و سخن او را تازیانه اهل سلوک گفته اند و در شریعت و طریقت یگانه بود و در شوق و نیاز و سوز و گداز شمع زمانه مستغرق بحر عرفان و غواص دریای ایقانست شاعری شیوه او نیست بلکه سخن او واردات غیبست و این سخن را بدو منسوب کردن عیبست اصل شیخ از قریه کرکن من اعمال نيسابور و شیخ عمر دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت ولادت مبارکش در روزگار سلطان سنجر بن ملکشاه بوده در ماه شعبان المعظم سنه ثلث عشره و خمسمائه هشتاد و پنج سال در شهر نيسابور بوده و بست و نه سال در شهر شاذیایخ و بعد از قتل شیخ به سه سال شهر شاذیایخ خراب شد و شیخ بسیاری از اکابر و مشایخ را در یافته و با عارفان صحبت داشته و چهار صد جلد کتاب اهل طریقت را مطالعه نموده و جمع کرده و در آخر حال بمرتبه عالم فنا رسیده و منزوی و معتکف شده و عزیزی در باب زلزله که در نيسابور بکرات واقع شده گفته اندر سه زمان زلزله نازل گشت بد پانصد و آنکه شد شهر چو دشت و آن زلزله بار دوم ششصد و سی دان زلزله بار سوم هشتصد و هشت الی ان قال مدّت هفتاد سال بجمع نمودن حکایات صوفیه و مشایخ مشغول بودی و هیچ کس را از اهل طریقت این ماده میسر نشده و بر رموز و اشارات و حقائق و دقائق مثل عطار صاحب وقوف نگذشته و در نهایت بحری بود زاخر و همّت او مصروف بر نفی خاطر در گوشه ای نشسته و در بروی غیر بسته هزاران ابکار اسرار در خلوت سرای او جلوه ساز بودند

و در شبستان او عروسان حقائق و دقائق محرم راز و اشعار او از ان مشهورترست که درین کتاب شرح توان داد و رموز و اشارات او از ان عالی تر که شمه از ان در حیز کتابت توان آورد الخ و از عبارت خود مخاطب که سابقا گذشته بودن شیخ فرید عطار از کبر او مقبولین اهل سنت و بودن او از جمله بزرگوارانی که بنای کارشان و نامدارانی که شریعت و طریقتشان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست ظاهر و واضحست

۲۱- ابن طلحه

وجه بست و یکم از وجوه اثبات حدیث تشبیه و ابطال انکار مخاطب نبیه آنکه ابو سالم محمّد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی الملقب بکمال الدین این حدیث شریف را بروایت بیهقی آورده و در تبیین معنای آن داد بلاغت و فصاحت داده حیث قال فی مطالب السؤل فی فضائل علیّ علیه السلام من ذلك ما

رواه الامام البيهقي في كتابه المصنّف في فضائل الصّحابة يرفعه بسنده الى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم أنّه قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى عليّ بن أبي طالب فقد اثبت لنبیّ صلّى الله عليه و سلّم لعليّ رضی الله عنه بهذا الحديث علما يشبه علم آدم و تقوى تشبه تقوى نوح و حلما يشبه حلم ابراهيم و هيبة تشبه هيبة موسى و عبادته تشبه عبادته عيسى و في هذا تصريح لعليّ رضی الله عنه بعلمه و تقواه و حلمه و هيئته و عبادته و بعلو هذه الصّفات الى اوج العلی حيث شبهها بهؤلاء الأنبياء المرسلين صلوات الله عليهم اجمعين من له الصّفات المذكوره و المناقب المعدوده فهذا ابو سالم محمّد بن طلحه النصیبی السالم الصالح قد نصب نفسه لانصاب كل ناصب

معاند جارج و انتدب للذبّ عن ذمار الحقّ و قطع لسان كل مكابر قادح حيث اثبت الحديث الشريف حتما و اظهر كونه مثبتا لجلال المدائح فلا يصغى بعد ذلك الى صياح صائح و نباح نابح و لا يجترئ على الانكار و الردّ الاّ الجلع المتواضح و العنود الكنود الذى هو فى بحر العدوان سابق و بهته و كذبه و فريته و جماحه ظاهر واضح و مرآه و تحامله و تعصّبه و شماسه جلى لائح و محتجب نماند كه محمّد بن طلحه از اجله صدور و اركان و اساطين معتمدين اعيان و فقهاى متبحرين والاشان و محققين منقدين عالى مكان ست و مناقب فخيمه و فضائل عظيمه و محامد جميله و مدائح جليله او حاجت اظهار و بيان ندارد و از جمله مادحين ابن طلحه محمّد عبد الله بن اسعد اليافعى ست كه در مرآه الجنان در سنه اثنتين و خمسين و ستمائه گفته و الكمال محمد بن طلحه النصيبى المفتى الشافعى و كان رئيسا محتشما بارعا فى الفقه و الخلاف و لىّ الوزراء مرّه ثم نهد و جمع نفسه توفى بحلب فى شهر رجب و قد جاوز السبعين و له دائره الحروف قلت و ابن طلحه المذكور لعله الذى روى السيد الجليل المقدار الشيخ المشكور عبد الغفار صاحب الروايه فى مدينه قوص اخبرنى الرضى بن الاصمع قال طلعت جبل لبنان فوجدت فقيرا فقال لى رايته البارحه فى المنام قائلا يقول لله دركك يا ابن طلحه ماجد ترك الوزراء عامدا فتسلطنا لا تعجبوا من زاهد فى زهده فى درهم لّما اصاب المعدنا قال فلّما اصبحت ذهبت الى الشيخ ابن طلحه فوجدت السلطان الملك الاشرف على بابيه

و هو يطلب الاذن عليه فقعدت حتى خرج السيّد لطان فدخلت عليه فعرفته بما قال الفقير فقال ان صدقت رؤياه فانا اموت الى احد عشره يوما و كان كذلك قلت و قد يتعجب من تعبيره ذلك بموته و تاجيله بالاّيام المذكوره و الظاهر و الله اعلم أنّه اخذ ذلك من حروف بعض كلمات النّظم المذكور و اظنّها و الله اعلم قوله اصاب المعدنا فانّها احد عشر حرفا و ذلك مناسب من جهه المعنى فانّ المعدن الّذى هو الغنى المطلق و الملك المحقق ما يلقونه من السيّد عاده الكبرى و النّعمه العظمى بعد الموت و فضائل كثيره و محامد غزيره علامه يافعى از طبقات شافعيه عبد الرحيم اسنوى و درر كامنه ابن حجر عسقلانى و طبقات شافعيه تقى الدّين اسدى و طبقات الخواص احمد بن احمد بن عبد اللطيف الشرجى اليمانى و نفحات الانس عبد الرحمن جامى و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست بنابر اختصار اكتفا و اقتصار بر بعض عبارات مى رود جمال الدّين عبد الرّحيم بن الحسن بن على الاسنوى الشافعى در طبقات شافعيه گفته عبد الله بن اسعد اليمنى ثمّ المكى الملقب عفيف الدّين المشهور باليافعى بيباء نقطتين من تحت و بالفاء و العين المهمله و يافع قبيله باليمن من قبائل حمير كان اماما يسترشد بعلومه و يقتدى و علما يستضاء بانواره و يهتدى ولد قبل السبعمائه و بلغ بالاحتلام سنه احدى عشره و كان فى ذلك السنّ ملازما لبيته تاركا لما يشتغل الاطفال به من اللّعب فلما راى والده آثار الفلاح عليه ظاهره بعث به الى عدن فقرأ القراءه و اشتغل بالعلم

و حَجَّ الفرض سنه اثنتى عشره و عاد الى بلده و حَبَّبَ اللهَ إليه الخلوه و الانقطاع و السياحه فى الجبال و صحب شيخه الشيخ على المعروف بالطواشى و هو الذى سلكه الطريق قال و ترددت هل انقطع الى العلم او العباده و حصل لن بسبب ذلك هم كبير و فكر شديدا ففتحت كتابا على قصد التبرك و التفاوض مما يطلع لى فرأيت فيه ورقه لم ارها فيه قبل ذلك مع كثره نظرى فيه و فيه هذه الابيات كن عن همومك معرضا و كل الامور الى القضاء فلربما اتسع المضيق و ربما ضاق الفضاء و لرب امر متعب لك فى عواقبه الرضا الله يفعل ما يشاء فلا تكن متعزضا قال فسكن ما عندى و شرح الله صدرى لملازمه العلم ثم عاد الى مكه سنه ثمان عشره و جاور بها و تزوج و قرأ الحاوى الصغير على القاضى نجم الدين الطبرى و اقام بها مده ملازما للعلم ثم ترك التزوج و تجرد نحو عشر سنين و ترددت فى تلك المده بين الحرمين الشريفين و رحل الى الشام سنه اثنتين و ثلثين و زار المقدس و الخليل و اقام بالخليل نحو مائه يوم ثم قصد الديار المصريه فى تلك السنه مخفيا امره فزار الامام و غيره من المشاهير الى ان قال و عكف على التصنيف و الإقراء و الاسماع و صنّف تصانيف كثيره فى انواع من العلوم الا ان غالبها صغير الحجم معقود لمسائل مفرده و من تصانيفه قصيده تشتمل على قريب من عشرين علما على ما ذكر الآ- ان بعضها متداخل كالصريف مع النحو و القوافى مع العروض و نحو ذلك و كان يصرف اوقاته فى وجوه البر

و اغلبها في العلم و الصدقه مع الاحتياج متواضعا مع الفقراء مترفعا على اغنياء الدنيا معرضا عما في ايديهم نحيفا ربه من الرجال مرييا للطلبه و المريدين فنعم بهم غراب التفريق و شئت شملت سالكي الطريق فتنكرت طباعه و بدت اوجاعه فشكى راسه الما و جسمه سقما و اقام اياما قلائل و توفي و هو إذ ذاك فضيل مكه و افضلها و عالم الاباطح و عاملها الخ و از جمله مادحين ابن طلحه شيخ جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن علي الاسنوي الفقيه الشافعيست چنانچه در طبقات فقهای شافعيه گفته ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشي النصيبي الملقب كمال الدين كان اماما بارعا في الفقه و الخلاف عارفا بالاصلين رئيسا كبيرا معظما ترسل عن الملوك و اقام بدمشق بالمدرسه الامينيه و اجلسه الملك الناصر صاحب دمشق لوزارته و كتب تقليده بذلك و تنصّل منه و اعتذر و لم يقبل منه فباشرها يومين ثم ترك امواله و موجوده و غير ملبوسه و ذهب فلم يعرف موضعه سمع و حدث و توفي في حلب في السابع و العشرين من رجب سنه اثنتين و ستين و خمسمائه و قد جاوز السبعين ذكره في العبر مختصرا و عبد الرحيم اسنوي مادح ابن طلحه صاحب نبل باهر و فضل فاخر و حاوي جلائل مآثر و حائز معالي مفاخرست تقي الدين ابو بكر بن احمد بن قاضي شهبه در طبقات شافعيه گفته عبد الرحيم بن الحسن بن علي بن عمر بن علي بن ابراهيم الامام العلامه منقح الالفاظ محقق المعاني ذو التصانيف المشهوره المفيده جمال الدين ابو محمد القرشي الاسنوي الاموي

المصرى ولد باسنا فى رجب سنه اربع و سبعمائه و قدم القاهره سنه احدى و عشرين و سبعمائه و سمع الحديث و اشتغل فى انواع العلوم و اخذ الفقه عن الزنكلونى و السِّنْباطى و السبكى و جلال الدين القزوينى و الوجيزى و غيرهم و اخذ النَّحو عن أبى حيان و قرأ عليه التسهيل قال المذكور فى الطبقات و كنت ابحت على الشيخ فلان الى آخر النَّسبه ثم قال لى لم اشِيخ احدا فى سنك و اخذ العلوم العقليّه عن القونوى و التستري و غيرهما و انتصب للاقراء و الافاده من سنه سبع و عشرين و درس بالاقبغاويه الملكيه و الفارسيّه و الفاضليّه و درس التفسير بجامع ابن طولون و ولى وكاله بيت المال ثم الحسبه ثم تركها و عزل من الوكاله و تصدّى للاشتغال و التصنيف و صار احد مشايخ القاهره المشار إليهم و شرع فى التصنيف بعد الثلاثين ذكره تلميذه سراج الدين بن الملقن فى طبقات الفقهاء و قال شيخ الشافعيه و مفتيهم و مصنّفهم و مدرّسهم ذو الفنون الاصول و الفقه و العربيّه و غير ذلك و قال الحافظ ولىّ الدين ابو زرعه فى وفياته اشتغل فى العلوم حتّى صار اوحد زمانه و شيخ الشافعيّه فى اوانه و صنّف التّصانيف النافعه السّيّئه كالمهمّيات و فى ذلك يقول والدى من ابيات ابدت مهمّاته إذ ذاك رتبته أنّ المهمّات فيها يعرف الرّجل و تخرج به خلق كثير و اكثر علماء الدّيار المصريّه طلبته و كان حسن الشّكل حسن التصنيف لّين الجانب كثير الاحسان للّطلبه ملازما للافاده و التّصنيف و افرد له الوالد ترجمه و حكى عنه فيها كشف ظاهر توفّى فجأه

فى جمادى الآخرة سنة اثنتين و سبعين و سبعمائه و دفن بترتبه بقرب مقابر الصوفيه و من تصانيفه جواهر البحرين فى تناقض
البحرين فرغ منه فى سنة خمس و ثلثين و التنقيح على التصحيح فرغ منه فى سنة سبع و ثلثين و شرح المنهاج البيضاوى و هو
احسن شروحه و انفعها فرغ منه فى آخر سنة اربعين و الهدايه فى اوهام الكفايه فرغ منه سنة ست و اربعين و المهمات فرغ منها
سنة ستين و التمهيد فرغ منه سنة ثمان و ستين و طبقات الفقهاء فرغ منه سنة تسع و ستين و طراز المحافل فى الغاز المسائل فرغ
منه فى سنة سبعين و من تصانيفه ايضا كافي المحتاج فى شرح المنهاج للنووى فى ثلث مجلّادات وصل فيه الى المساقاه و هو
شرح حسن مفيد منقح انفع شروح المنهاج و الكوكب الدرّى فى تخريج مسائل الفقه على النحو و تصحيح التنبيه و الفتاوى
الحمويه هذه تصانيفه المشهوره و له اللوامع و البوارق و الجوامع و الفوارق و مسوده فى الاشباه و النظائر و شرح عروض ابن
الحاجب و قطعه من مختصر الشرح الصغير قيل انه وصل فيه الى البيع و شرح التنبيه كتب منه نحو مجلد و كتاب البحر المحيط
كتب منه مجلّدا و ابن حجر عسقلانى در درر كامنه كفته عبد الرّحيم بن الحسن بن على بن عمر بن على بن ابراهيم الاموى
الاسنوى نزىل القاهره الشيخ جمال الدّين ابو محمّد ولد فى العشر الاخير من ذى الحجه سنة اربع و سبعمائه على ما ذكر هو فى
الطبقات الشّافعيه له باسنا من صعيد مصر الى ان قال العسقلانى قد افرد له شيخنا العراقى ترجمه ذكر فيها كثيرا من فضائله

و مناقبه و من نظمه ايضا و بالغ في الثناء عليه و كان هو يحبّ شيخنا و يعظّمه و ذكره في الطّبقات الشافعيه في اثناء ترجمه ابن سيّد النَّاس و وصفه بأنّه حافظ عصره و ذكره في موضع آخر من المهمّات قال ابن حبيب امام يَم علمه عجاج و ماء فضله ثجاج و لسان قلمه عن المشكّلات فجاج كان بحرا في الفروع و الاصول محققا لما يقول من المنقول تخرج به الفضلاء و انتفع به العلماء و ذكر ان فراغه من تصنيف جواهر البحرين سنة ٧٣٥ و من المهمّات سنة ستين و قرأت بخط القاضي تقي الدّين الاسدي تصدّى للاشتغال من سنة سبع و عشرين و شرع في التّصنيف بعد الثّلاثين و له شرح للمنهاج مهذب منقح و هو انفع شروح المنهاج مع كثرتها قال شيخنا ابن الملقن الشيخ جمال الدّين شيخ الشافعيّه و مفتيهم و مصنّفهم و مدرّسهم ذو الفنون و قال شيخنا العراقي اشتغل في العلوم حتّى صار اوحد اهل زمانه و شيخ الشافعيّه في اوانه و صنّف التّصانيف النافعه السّائره و تخرج به طلبه الدّيار المصريّه و كان حسن الشكل و التّصنيف لئِن الجانب كثير الاحسان الخ و سيوطى در حسن المحاضرته بعد ترجمه محمد بن ضياء الدّين احمد بن عبد القويّ الاسنويّ كفته اخوه الشيخ جمال الدّين عبد الرّحيم شيخ الشافعيّه و صاحب التّصانيف السّائره ولد سنة اربع و سبعمائه و اخذ عن التّقيّ السّيبكيّ و الزنكلونيّ و القونويّ و أبي حيّان و غيرهم و برع في الاصول و العربيّه و العروض في الفقه فصار امام زمانه و انتهت إليه رياسه الشافعيّه الى ان قال مات في جمادى الاولى سنة سبع و سبعين و سبعمائه و رثاه

البرهان القيراطى بقوله نعم قبضت روح العلى و الفضائل بموت جمال الدين صدر الافاضل الخ و مولوى صديق حسن خان در اتحاف النبلاء گفته عبد الرحيم الاسنوى شيخ شافعيه و صاحب تصنيف سائره است در سنه اربع و ستمائه متولد شده و از تقى سبكي و زنكلونى و قونوى و أبى حيان و غيرهم اخذ نموده و در اصول و عرييت و عروض بارع شده و در فقه متقدم گرديده امام زمانه شد و بوى رياست شافعيه انتها پذيرفت الخ و از جمله مادحين ابن طلحه تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه است چنانچه در طبقات شافعيه گفته محمد بن طلحه بن محمد بن الحسن الشيخ كمال الدين ابو سالم الطوسى القرشى العدوى النصيبى صنف كتاب العقد الفريد احد الصدور و الرؤساء المعظمين ولد سنه اثنتين و ثمانين و خمسمائه و تفقه و شارك فى العلوم و كان فقيها بارعا عارفا بالمذهب و الاصول و الخلاف ترسل عن الملوك و ساد و تقدم و سمع الحديث و حدث ببلاد كثيره فى سنه ثمان و اربعين و ستمائه كتب التقليد بالوزاره فاعتذر و تنصل فلم يقبل منه فتولأها يومين ثم انسل خفيه و ترك الاموال و الموجود و لبس ثوبا قطيئا و ذهب فلم يدر اين ذهب و قد نسب الى الاشتغال بعلم الحروف و الاوافق و أنه يستخرج من ذلك اشياء من المغيبات و قيل أنه رجع عنه قال السيد عز الدين افتى و صنف و كان احد العلماء المشهورين و الرؤساء المذكورين و تقدم عند الملوك و ترسل عنهم ثم تزهد فى آخره و ترك التقدم فى الدنيا و اقبل على ما يعنيه و مضى على سداد و امر جميل توفى بحلب فى رجب

سنه اثنتین و خمسين و ستمائه و دفن بالمقام و ابو بكر اسدى امام بارع و فاضل كامل صاحب فضل رائع و نبل ناصع و متقن فائق و منقذ حاذق ست عبد الغفار بن ابراهيم العلوى العكى العدثانى الشافعى در عجاله الرّاکب گفته فصل ذکرنا فيه جماعه من اهل المائه التاسعه و افرادا من اهل المائه العاشره فمنهم قاضى القضاة تقى الدّین ابو بكر بن احمد الاسدى الدمشقى الشهير بابن قاضى شهبه صاحب الطّبقات الّتى نقلنا تراجم الأئمّه المذكورين منها كان اماما فاضلا بارعا متقنا و بنو شهبه لهم اصاله من العلم و الرّياسه وليّ القضاء منهم جماعه و كان للمذكور مصنّفات مفیده منها شرحان على منهاج النّواوى و معلّقات على مهمّات الاسنوى و طبقات الشافعيّه انتهى نقلا- عن نسخه كانت فى خزانه كتب حرم مكّه المعظمه رأيتها لما فزت بالحج و ابو اليمن مجير الدّین عبد الرّحمن العليمى در انس جليل بتاريخ القدس و الخليل در ترجمه مجد الدّین طاهر بن نصر الله بن جهيل الحلبيّ الشافعيّ گفته قال العلامه قاضى القضاة تقى الدّین بن شهبه فى ترجمته فى طبقات الشافعيه هو اوّل من درّس بالمدرسه الصّياحيّه بالقدس الشريف هو والد بنى جهيل الفقهاء الدمشقيين توفى بالقدس فى سنه ست و تسعين و خمسمائه عن اربع و ستين سنه رحمه الله تعالى و شمس الدّین سخاوى ابو بكر اسدى را در ترجمه پسرش كه او هم مثل پدر خود از اجله و اعلام كبار و مشهور بغايت اعتماد و اعتبار ست ذكر نموده و او را بوصف فقيه الشام ستوده چنانچه در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته محمّد بن أبى بكر بن احمد بن محمّد بن محمّد بن عبد الوهاب الفقيه

البدر ابو الفضل بن فقيه الشام التقيّ الاسديّ الدمشقيّ الشافعيّ و يعرف كسلفه باين قاضى شهبه ولد فى طلوع فجر الاربعاء ثانى صفر سنه ثمان و تسعين و سبعمائه و نشاء فحفظ كتبها المنهاج لرؤيا رآها ابوه و تفقّه بابيه و غيره و اسمعه ابوه على عائشه ابنه ابن عبد الهادى الشهاب ابن حجّى و ابن الشرائحى و غيرهم فيما قاله ابن عذيبه و قرأ على شيخنا فى سنه ست و ثلاثين بدمشق الاربعين المتبائنات له و ارتحل الى القاهره بعد ابيه و حضر مجلس شيخنا و تناظر هو و البرهان ابن ظهيره بين يديه فكان الظفر للبرهان و استنابه السيّفى و برع فى الفقه استحضارا و نقلا و شرح المنهاج بشرحين يسمّى اكبرهما ارشاد المحتاج الى توجيه المنهاج و الآخر بدايه المحتاج و عمل سيره نور الدين الشهيد و صنّف غير ذاك و تصدّى للاقراء فانتفع به الفضلاء و درس بالظاهريه و الناصريه و التقويّه و المجاهديّه الجوائيه و الفارسيّه و كذا فى الشاميّه البرائيه نيابه عن النجم بن حجّى و وليّ افتاء دار العدل و ناب فى القضاء من سنه تسع و ثلاثين حتّى مات و صار باخره فقيه الشام بغير مدافع عليه بدار الفتيا و المهمّ من الاحكام و عرض عليه قضاء بلده فابى لقيته بدمشق و سمعت كلامه و كان من سروات رجال العالم علما و كرما و اصاله و عراقه و ديانه و مهابه و حزانه و لطافه و سوددا و للشاميين به غايه الفخر مات فى ليله الخميس ثانى عشر رمضان سنه اربع و سبعين و دفن من الغد بمقبره الباب الصغير عند اسلافه بعد الصلوه عليه بعده اماكن و كانت جنازته

حافله و كثر الثناء عليه و لم يخلف بدمشق في محاسنه مثله رحمه الله تعالى و ايانا و از جمله مادحين ابن طلحه عبد الغفار بن ابراهيم العلوي العكبي العدثاني الشافعيست چنانچه در عجاله الرّاكب و بلغه الطالب گفته محمد بن طلحه كمال الدين ابو سالم القرشي العدوي النصيبي مصنف كتاب العقد الفريد كان احد العلماء المشهورين و محمد بن يوسف كنجي هم ابن طلحه را بمدح عظيم و مزيد تبجيل و تفخيم ياد کرده چنانچه در كفايه الطالب در اسناد روايت اول ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه و سلم من الوحي ذكر او باين عنوان نموده حجه الاسلام شافعي الوقت ابو سالم محمد بن طلحه النصيبي و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني هم ابن طلحه را بمدح و ثنا ذكر کرده چنانچه در مفتاح النجا در ذكر اولاد جناب امام حسن عليه السلام گفته و قال الشيخ العالم محمد بن طلحه الشامي كانوا خمسة عشر نفرا و عدّ سوى الاربعه الاولى قاسما و حسينا و محمدا و ابا بكر و حمزه و جعفر و طلحه و اسماعيل و يعقوب و عبد الرحمن و عبد الله الثاني و محمد محبوب عالم كه از اكابر اوليا و عرفا و مشاهير علما و فضلاي سنیه است در تفسير خود كه مشهورست بتفسير شاهي و جناب شاهصاحب ذكر آن در باب سوم کرده اند و افاده نموده كه روايات حضرت امام حسن عسكري عليه السلام و ديگر ائمه عليهم السلام درين تفسير مجموع و مضبوطست و فاضل رشيد در ايضاح بمملو بودن تفسير مذکور بروايات و آثار حضرت امام رضا عليه السلام استدلال بر استحاله اعتقاد سنیه با اتحاد اعتقاد آن حضرت با اعتقاد اهل حق و رشاد نموده و ناهيك به دليلا واضحا على مزيد اعتباره و غايه اعتماده عند السنیه از مطالب

السُّئُول نقلهای بسیار آورده و عبارت شاهصاحب که حواله بآن کرده ایم در باب سوم این کتاب در ذکر کتب اهل حق اینست و اما تفاسیر پس از آن جمله است تفسیری که منسوب می کنند بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه باسناده و رواه عنه غیره باسناده مع زیاده و نقصان و اهل سنت نیز از حضرت امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر روایت دارند چنانچه در درّ منشور مبسوط اند و در تفسیر شاهی مجموع و مضبوط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت می کنند هرگز با آن مطابق نمی شود انتهى ازین عبارت لائحتست که روایاتی که از ائمه علیهم السّلام در تفسیر شاهی مجموع و مضبوطست از روایات معتبره و اخبار معتمده اهل سنتست که شاهصاحب بمبالغه در نفی مطابقت روایات اهل حق بآن روایات بطلان روایات اهل حق در اذهان معتقدین خود راسخ می سازند و فاضل رشید در ایضاح گفته و چگونه از اهل سنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه با جناب امام رضا رضی الله عنه متوهم شود حال آنکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و معتقد فیه ایشان بودند کما یدلّ علیه ما مرّ نبذ من فضائله الجلیه الّتی کاد ان لا یکون له نسبه الذّره الی البیضاء و القطره الی الدّماء و اکثر ائمه حدیث اهل سنت از جناب امام علیه السلام روایت دارند چنانچه صاحب مفتاح النّجاه در ترجمه آن جناب می فرماید روی عنه اسحاق بن راهویه و یحیی بن یحیی و عبد الله بن عیاش القزوینی و داود بن سلیمان و احمد بن حرب و محمّد بن اسلم و خلق غیرهم روی له ابن ماجه انتهى ما اردنا نفله و مثل شقیق بلخی که از اعظام صوفیه اهل سنتست از جناب امام استفاده دارد و مثل معروف

کرخی از موالی آن جناب باشد و کتب تفسیر اهل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر شاهی و غیرهما از روایات و آثار آن جناب مملو باشد و ظاهرست که هر گاه جناب امام رضا باعتقاد اهل سنت من جمله ائمه ایشان باشد و از روایات و آثار ایشان کتب دینی اهل سنت مملو باشد باز توهم اعتقاد اهل سنت با اتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام علیه السلام از واقع بعیدتر و حیرت افزای اهل نظر انتهی ازین عبارت واضحست که فاضل رشید بمملو بودن تفسیر شاهی و امثال آن بروایات امام رضا علیه السلام استدلال کرده بر امتناع و بطلان توهم اعتقاد اهل سنت با اتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام رضا علیه السلام پس ثابت شد که روایات تفسیر شاهی روایات معتبره و اخبار معتمده نزد اهل سنت است نه روایات واهی بی اصل و هر گاه این را دانستی پس جمله از مقامات که در ان نقل از مطالب السؤل در تفسیر شاهی واقع است باید شنید پس باید دانست که در تفسیر شاهی مذکورست فی مطالب السؤل قصه سوده بنت عماره الهمدانیه لما قدمت علی معاویه بعد موت علی کرم الله تعالی وجهه الخ و نیز در تفسیر شاهی مذکورست فی مطالب السؤل ما

نقله الامام البیهقی باسناده عن الشافعی عن یحیی بن سلیم عن الامام جعفر بن محمد عن عبد الله بن جعفر رضی الله تعالی عنهم عن امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه انه قال یوما اعجب ما فی الانسان قلبه فیہ مواد من الحکمه و اضداد لها من خلافها فان سنح له الرجاء ولّهُ الطمع الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السؤل قال علی کرم الله تعالی وجهه و انظروا

الى الدنيا نظر الزّاهدين فيها فأنّها و الله عن قليل تشقى المترف و تحرّك السّياكن و تزيل الثّاوى الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السّئول قال علیّ کرم الله تعالی وجهه الجنّه الّتی اعدّها الله تعالی للمؤمنین خطّافه لابصار الناظرین فیها درجات متفاوتات و منازل متعالیات الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السّئول قال علیّ کرم الله تعالی وجهه فی کلام طویل یذمّ المفتین بغير علم إلههم واحد و نبیهم واحد و کتابهم واحد الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السّئول فی مناقب آل الرسول صلّی الله تعالی علیه و آله و سلّم قال له بعض من حضر لديه من الواردين متى كان ربّنا فقال له علیّ کرم الله تعالی وجهه متى لم یکن هو کائن بلا کینونه کائن كان قبله هو قبل القبل بلا غایه و لا منتهی انقطعت الغایات دونه فهو غایه کلّ غایه وسع کلّ شیء علما و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السّئول قال علیّ کرم الله تعالی وجهه فی تمجید الله و تحمیده و توحیده و هو الّمدی لا یبلغ مدحته القائلون و لا یحصی نعماء العادّون و لا یؤدّی حقّه المجتهدون الّذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السّئول قال علیّ رضی الله تعالی عنه انظروا الى الدّنيا نظر الزّاهدين فأنّها عن قليل تزيل الساكن و تفجع المترف لا یغرنکم کثره ما یعجبکم منها لقلّه ما یصحبکم منها الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست فی مطالب السّئول فی بعض مصافاته خرج العبّاس بن ربیع بن الحرث الهاشمی فابلی و خرج إلیه من اصحاب معاویه فارس معروف یقال له عوار بن

ادهم فقال يا عباس هل لك في البراز فقال له العباس هل لك في النزول الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول فی خطبه علی بن اَبی طالب ع کَرَم اللّٰه تعالی و وجهه یصف فیها الدنیا و یحذّر منها أنّه قال اعملوا و انتم تعلمون أنّکم تارکوها فانّما هی کما نعتها اللّٰه تعالی لهو و لعب الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول قال علی کَرَم اللّٰه تعالی و وجهه اللهو یسخط الرحمن و یرضی الشیطان و ینسی القرآن علیکم بالصدّق فانّ اللّٰه مع الصّادقین و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول من کلامه رضی اللّٰه تعالی عنه کتاب کتبه الی معاویه بعد وفاه امیر المؤمنین علی کَرَم اللّٰه تعالی و وجهه و قد بایعه النّاس و هو بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله الحسن بن امیر المؤمنین الی معاویه بن صخر اّمّا بعد فانّ اللّٰه تعالی بعث محمّدا صلّی اللّٰه علیه و سلّم رحمه للعالمین الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست فی مطالب السئول فی خطبه علی رضی اللّٰه تعالی عنه یصف فیها الدنیا و یحذّر منها سلطانها دول و عیشها رنق الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول قال علی رضی اللّٰه تعالی عنه أنّ الدنیا قد ادبرت و آذنت بوداع و أنّ الآخرة قد اقبلت و آذنت باطلاع الخ و ابن طلحه سوای مطالب السئول تصانیف دیگر هم دارد که بعضی آن را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ذکر کرده چنانچه در کشف الظنون گفته العقد الفرید للملک السّعیّد لابی سالم محمّد بن طلحه القرشیّ النصیبیّ الوزير المتوفّی سنه ۶۵۲

اثنین و خمسين و ستمائه اوله الحمد لله الحامی حوزہ بلائده بملوک جعله على اربعه قواعد الاول فى مهميات الاخلاق و الصيغات الثانى فى السلطنه و الولايات الثالث فى الشرائع و الديانات الرابع فى تكميل المطلوب بانواع من الزيادات و نیز در كشف الظنون گفته نفايس العناصر لمجالس الملك الناصر اعنى صلاح الدين و هو كتاب مشتمل على مقدمه و قواعد لمحمد بن طلحه النصيبى المتوفى سنة ٦٥٢ اثنین و خمسين و ستمائه ذكر انه اشار إليه بتأليفه فالله و رتبته على مقدمه و اربع قواعد المقدمه فى الغرض المطلوب منه القاعده الاولى فى الاخلاق و الثانیه فى السلطنه و الثالثه فى الشروط و الرابعه فى تكميله المطلوب

٢٢-کنجی

وجه بست و دوم از وجوه اثبات حدیث تشبیه و ابطال مزعوم مخاطب وجه آنکه محمد بن یوسف الکنجی الشافعی بابی خاص برای این حدیث شریف منعقد نموده و عنوان صدق بیان برای آن نوشته و بعد روایت ان بسند متصل در تبیین دلالت آن بر کمال فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و فصیح و نهایت طریف و ملیح بسط تحریر کشیده چنانچه در کفایه الطالب فى مناقب امیر المؤمنین علی بن أبی طالب گفته الباب الثالث و العشرون فى تشبیه النبى صلی الله علیه و سلم علی بن أبی طالب بآدم فى علمه و أنه شبهه بنوح فى حکمته و شبهه بابراهيم خليل الرحمن فى حلمه

اخبرنا ابو الحسن بن المقير البغدادی بدمشق سنه ٦٣٤ اربع و ثلثین و ستمائه عن المبارک بن الحسن الشهرزورى اخبرنا ابو القاسم بن البسرى اخبرنا ابو عبد الله العکبرى اخبرنا ابو ذر احمد بن محمد الباغندی حدثنا أبی عن

مسعر بن يحيى النهدي حدثنا شريك عن أبي اسحاق عن ابيه عن ابن عباس قال بينما رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم جالس في جماعه من اصحابه إذ اقبل عليّ فلما بصر به رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في حكمته و الى ابراهيم في حلمه فلينظر الى عليّ بن أبي طالب قلت تشبيهه لعليّ بآدم في علمه لأن الله علم آدم صفه كل شيء و لا حادثه و لا واقعه الا و عند عليّ فيها علم و له في استنباط معناها فهم و شبهه بنوح في حكمته و في روايه في حكمه و كأنه اصحّ لأنّ عليّ كان شديدا على الكافرين رءوفا بالمؤمنين كما وصفه الله تعالى في القرآن بقوله وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ و اخبر الله عز و جلّ عن جراه نوح على الكافرين بقوله لا تَدْرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً و شبهه في الحلم بابراهيم خليل الرحمن كما وصفه الله عزّ و جلّ بقوله إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ فكان متخلقا باخلاق الانبياء متصفا بصفات الاصفياء فهذا الكنج النحرير اثبت هذا الحديث الشهير و ابان لقم الحق للناقد البصير و اوضح سنن الصدق للمتدرب الخبير و استاصل شافه لجاج كل ذي و غر غرير و هدم اساس عناد كل ذي و حر قصير و لا يتبتك مثل خبير و كنجي از مشاهير حفاظ فضلا و ثقات ايقاظ علما و اثبات كملا و معاريف نجبا و صاحب فضل وافر و نبل ماهرست نور الدين علي بن محمد بن احمد المالكي المعروف بابن صباغ در فصول مهمه في معرفه الأئمه از كتاب او كفايه الطالب نقل نموده و او را بلفظ امام حافظ ستوده چنانچه گفته و من كتاب كفايه الطالب في مناقب علي بن أبي طالب

تالیف الامام الحافظ اَبی عبد الله محمّد بن یوسف الکنجی الشافعی عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما انّ سعید بن جبیر کان یقوده الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشافعیّت او مثل ابن الصبّاح نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته کفایه الطالب فی مناقب علی بن اَبی طالب للشیخ الحافظ اَبی عبد الله محمّد بن یوسف بن محمّد الکنجی الشافعی المتوفی سنه ۶۵۸ و نیز در کشف الظنون گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ اَبی عبد الله محمّد بن یوسف الکنجی المتوفی سنه ۶۵۸ ثمان و خمسین و ستمائه و لقب حافظ که ابن صباغ و صاحب کشف الظنون محمد بن یوسف کنجی را بان ملقب ساخته اند لقب عظیم و مدح فخیم ست سابقا عظمت و جلالت این لقب در ترجمه ابن مردویه شنیدی و ذهبی در تذکره الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب محدث جرجریا گفته و الحافظ اعلی من المفید فی العرف کما انّ الحجه فوق الثقه و لقب شیخ که صاحب کشف الظنون کنجی را ستوده نیز از القاب جلیله و صفات جمیله است که در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را می گویند چنانچه حاجی محمّد بلخی خلیفه سید علی همدانی در شرح شمائل ترمذی گفته قال الشیخ الحافظ گفت شیخی که حافظ ست و شیخ در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را می گویند و حافظ کسی را می گویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث از روی متن و اسناد و مخفی نماند که صاحب کشف الظنون از احله مشاهیر و اکابر نحاریست و اعظم سنیه بافادات او جایجا تمسک می نمایند غلام علی آزاد که فضائل و مناقب او از اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان و غیره ظاهرست در سبحة المرجان فی آثار هندوستان گفته الفصل الثانی فی ذکر العلماء اعلی الله مراتبهم قال صاحب

كشف الظنون و هو الفاضل الحاجّ المعروف بالكاتب الجلبّي الاستنبولي المتوفّي سنة سبع و ستّين و الف و من الغريب الواقع أنّ علماء المله الاسلاميّة في علوم الشرعيّه و العقليّه اكثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوى حيدر على نيز تمسّك بافادات صاحب كشف الظنون نموده چنانچه در منتهى الكلام نيز تمسّك بافادات صاحب كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون بوضوح گفته و از افادات صاحب كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون بوضوح مى انجامد كه جمعى از متبحرين بتخريج احاديث كتاب مذکور كمر همت بر میان جان بسته اند حيث قال و خرّج احاديث الهدايه فقط مع اسانيدھا حافظ عصره و وحيد دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانى المحدث الحافظ المتوفّي سنة اثنتين و خمسين و ثمانمائه فى مؤلف متوسّط الحجم سمّاه بالدرايه فى منتخب احاديث الهدايه و ذكر فيه انه استوعب ما وجده فيه من الاحاديث و الاثار و نظر فى اسانيدھ و كان شافعى المذاهب منصفاً قليل الاعتراض بين دليل مذهبه و دليل مذهب الحنفيّه و ذكر ما وقع فيه الخلاف بين الأئمّه الكرام الاسلاف من غير اعتراض و لا تشنيع بل بطريق الانصاف و بوجه ابوابا و ذكر فى كلّ باب ما يناسبه من الآثار الى غير ذلك و هذا مؤلف مقبول و علّق المولى ابو السعود بن محمّد العمادى عليه حاشيه ذكر فيها جلّ الاحاديث الّتى اخذ بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنيفه النعمان العلم الربّانى فرغ من تاليفها سنة اثنتين و تسعمائه و لقد اجاد فيها و افاد و سلك طريق السداد من غير تعنّت و عنادا . و قال فيه ايضاً و خرّج احاديثه الشيخ محبى الدين عبد القادر

محمد القرشي المصري المتوفى سنة سبع و ثلاثين و سبعمائه في مؤلف لطيف سماه التفریعات لاحادیث الهدایه البینات و اشتهر اسمه بالعیایه فی معرفه احادیث الهدایه انتهى و قال فیہ ایضا و خرّج احادیثه محیی الدین عبد القادر القرشی المتوفى سنة ۷۷۵ خمس و سبعین و سبعمائه فی مؤلف ضخّم الحجم سماه العنایه و نیز در منتهی الکلام گفته اما رابعا پس از آنکه درین ایام خجسته آغاز و فرخنده انجام چندی دیگر از مجلّات شروح صحیح بخاری که در صحّت و اعتبار آن هرگز ریوی پیرامون خواطر محدثین نمی گردد خاصّه مجلدی از شرح کرمانی بمحض تائید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر الجزاء و اوصله الی احسن ما تمناه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بر آن علامات توثیق نوشته اند هر گاه بمطالعه آن مشرف شدم معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مستوی باعلام السنن بتصریح صاحب کشف الظنون بر دیگر شروح متقدمست و وفاتش در سنه سه صد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده مطمح نظر دارد و در مقامات متعدده عبارات او را بطور سند می آرد عبارت مقام اول که متعلق بغرضت آنکه قال الخطابی لم یرد بقوله مرتدین الزده عن الاسلام و لذلك قیده علی اعقابهم و معناه التخلّف عن الحقوق الواجبه کقوله ارتدّ فلان علی عقیبه إذا رجع الی وراءه و لم یرتدّ بحمد الله احد من اصحابه انما ارتدّ قوم من جفاه الاعراب الذین دخلوا فی الاسلام رغبه و رهبه کعیینه بن حصین و نحوه انتهى و عبد الله بن محمّد المطیری هم تمسک بافادات گنجی نموده و او را بلقب شیخ یاد نموده چنانچه در ریاض زاهره

فى فضل آل نبى و عترته الطاهره گفته قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى فى كتابه البيان فى اخبار صاحب الزمان من الدلاله على كون المهدي حيا باقيا من غيبته الى الآن و انه لا امتناع فى بقاءه بقاء عيسى بن مريم و الحضر و الياس و ابليس اللعين من اعداء الله تعالى و هؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالكتاب و السنه و نیز مطيرى در رياض زاهره گفته و جمع الحافظ ابو نعيم اربعين حديثا فى المهدي و صنف الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى فى ذلك كتابا سماه بالبيان فى اخبار صاحب الزمان

۲۳- محب طبرى

وجه بست و سوم از وجوه ابطال انكار مخاطب جليل الفخار آنكه محب الدين احمد بن عبد الله بن محمد طبرى حديث تشبيه را روايت نموده چنانچه در رياض النضره فى فضائل العشره كه در اول آن گفته اما بعد فان الله عز و جل قد اختار لرسوله صلى الله عليه و سلم اصحابا فجعلهم خير الانام و اصطفى من اصحابه رضى الله تعالى عنهم جمله العشره الكرام فرضيهم لعشرته و موالاته و فضلهم بالانضمام إليه مدّه حياتة و انعم عليهم بما اولاهم من اصناف موجبات كريم كرمه و اسعدهم بما سلف لهم فى سابق قديم قدمه و اشقى قوما بارتكاز اهويتهم فى الخوض فى امرهم فيما لا يعينهم و اجترائهم على الاقدام على التتقص بهم و وصفهم بما ليس فيهم الى ان قال فما للجاهل الغبى و لهم و قد اخبر رسول الله صلى الله عليه و سلم انه سيغفر لهم و ما للمتعمى و تاويل ما ورد فى شانهم و تحريفه بعد

قوله صلى الله عليه و سلم لو انفق احدكم مثل احد ذهبا ما بلغ مدّ احدهم و لا نصيفه فالحمد لله ان

عصمنا من هذه الورطه العظيمة و وفقنا بحبّ جملتهم الى سلوك الطريقه المستقيمه ثم الحمد لله ان الهم جمع هذا المؤلف في مناقبهم و الاعلام بما وجب من التعريف بشرف قدرهم و علو مراتبهم و تدوين بعض ما روى من عظيم ماثرهم و ابراز طرف ما ذكر من عميم مذاخرهم من كتب ذوات عدد على وجه الاختصار و حذف السند ليسهل على الناظر تناوله و يقرب على الطالب فيه ما يحاوله عازيا كل حديث الى الكتاب المخرج منه متبها على مؤلفه و من اخذ عنه تفصييا عن عهده الارتياح في النقل و اعتمادا على اولى الشيايقه من اهل العلم و الفضل مبتديا بذكر ما شملهم على طريقه التضمن ثم بما اختص بهم على وجه المطابقه و التعيين ثم بما ورد فيما دون العشره و ان انضم إليهم من ليس منهم ثم بما اختص بالاربعه الخلفاء و لم يخرج عنهم ثم بما زاد على الاربعه على واحد ثم بما ورد في فضائل كل واحد واحد و ادرجت جمله ذلك في قسمين در مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام مى فرمايد ذكر شبهه أى شبه على عليه السلام بخمسه من الأنبياء عليهم السلام فى مناقب لهم

عن أبى الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى ابراهيم فى حلمه و الى يحيى بن زكريا فى زهده و الى موسى بن عمران فى بطشه فلينظر الى على بن أبى طالب اخرج القزوينى الحاكمى

و عن ابن عباس رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال من أراد ان ينظر الى ابراهيم فى حلمه و الى نوح فى حكمه و الى يوسف فى جماله فلينظر الى على بن أبى طالب اخرج الملاء فى سيرته فهذا المحب الطبرى قد سل الطبر لجز راس كل منكر متكبرا شر

و اظهر ان الجاحد اوقح من نكث و غدر و اصفق من اخفر فصدق عليه قوله تعالى إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَاتَلَ ثُمَّ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَىٰ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ سَأُضْلِيهِ سَقَرَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تَبْقَىٰ وَ لَا تَذَرُ لَوْ أَخَذَهُ لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ وَ باید دانست که کتاب ریاض النضره فی فضائل العشره از کتب مشهوره معتبره و اسفار معروفه معتمده است مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن باین نهج نموده ریاض النضره فی فضائل العشره لمحَبِّ الدِّین احمد بن عبد الله بن محمَّد الطَّبْرِي الشَّافِعِي المَكِّي سنه ۶۹۴ اربع و تسعين و ستمائه اوله الحمد لله العذی يختص برحمته من یشاء الخ ذکر آنه جمع ما یروی فیهم فی مجلد بحذف الاسانید من کتب عیدیه و شرح غریب الحدیث فی خلايله عازیا کل حدیث الی کتاب و قدّم مقدّمه فی اسماء و کنی و ذکر اول الاحادیث الجامعه ثم ما اختص بالاربعة ثم سماه كما ورد و اورد فضل کل واحد و ادرج جمله ذلك فی قسمین الاول فی مناقب الاعداد و الثانی فی مناقب الآحاد و منه انتقی الشیخ زین الدین عمر بن احمد الشَّمَاع الحلبی المتوفی سنه ۹۳۶ ست و ثلثین و تسعمائه کتاب مسمی بالدر الملتقط و حسین بن محمد بن حسن دیاربکری ریاض النضره را از کتب معتبره که ماخذ کتاب او که آن را تحفه اخوان برره گردانیده می باشد شمرده چنانچه در خمیس فی احوال النفس النفیس گفته اما بعد فیقول المستوهب من الله ذی المنن العبد الضعیف حسین بن محمد بن الحسن الدیاربکری غفر الله له و لوالدیه و نولهم کرامه لدیه هذه مجموعه فی سیر سید المرسلین و شمائل خاتم النبیین

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عَلَى آلِهِ وَ اصحابه اجمعين انتخبتهما من الكتب المعتمده تحفه للاخوان الكرام البرره و هى التفسير الكبير و الكشاف الى ان قال و ذخائر العقبي لمحَبِّ الدِّين الطبرى و السَّمط الثمين له و خلاصه السَّير له و الرِّياض النضره له الخ و خود مخاطب در رساله اصول حديث ذكر رياض النضره نموده چنانچه گفته و احاديث مناقب و مثالب را علم مناقب گویند درین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد بان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشره المبشره که تصنیف محَبِّ طبريست مسمى برياض النضره فى مناقب العشره و ذخائر العقبي فى مناقب ذوى القربى و نیز مخاطب نبیل در مقام اثبات رضای حضرت فاطمه از أبی بکر خلافا لما فى صحيح البخارى و غيره دست بروایت رياض النضره و امثال آن زده چنانچه بجواب هجران حضرت فاطمه عليها السلام أبی بکر را بسبب منع فدك در همین كتاب تحفه گفته انا روايات اهل سنت پس در مدارج النبوه و كتاب الوفاء بيهقى و شرح مشكاه موجودست بلکه در شرح مشكاه شيخ عبد الحق نوشته ست كه ابو بكر صديق بعد ازین قضیه بخانه زهراء رضی الله عنها رفت و در گرمی آفتاب بر در بایستاد و عذر خواهی کرد و حضرت زهراء راضی شد و در رياض النضره نیز این قصه بتفصیل مذکورست و در فصل الخطاب بروایت بيهقى از شعبی نیز همین قصه مرویست و ولی الله والد ماجد مخاطب از رياض النضره در ازاله الخفا جابجا نقل می کند و استدلال و احتجاج بروایات آن می نماید چنانچه در مناقب أبی بکر گفته و از آنجمله آنست كه چون آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در موسم حج خود را بر احياء عرب عرض کردند تا کدام يك از ایشان بسعادت نصرت فائز شوند صديق اكبر در هر عرضه رفيق انحضرت

صلی الله علیه و سلم و متولی جواب سؤال بوده است در ریاض نضره این قصه‌ها بروایت حضرت مرتضی مذکورست و نیز در ازاله الخفا گفته از آنجمله آنست که چون نازل شد فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ آن حضرت صلی الله علیه و سلم خواستند که در جماعت قریش اظهار توحید و ابطال شرک فرمایند حضرت صدیق التماس نمود که تعصب قریش بمرتبه ایست که بمجرد سماع این کلمات باید خواهند برخاست این خطبه را بمن باید گذاشت بعد از ان حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه عجیبه برخواند و کفار باین سبب چه ایذاها که ندادند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم از دست آنها خلاصی یافت و این قصه در ریاض النضره بطول هر چه خوبتر مذکورست و این اول خطبه بود که در اسلام خوانده شد و خواندن این قصه ماجریات عشق را شرح می دهد و نیز در ازاله الخفا در مناقب عمر گفته و از آنجمله رعایت صله اقارب آن حضرت صلی الله علیه و سلم ببالغ وجود می فرمود فی الریاض عن الزهری قال کان عمر إذا اتاه مال العراق او خمس العراق لم یدع رجلا من بنی هاشم عزبا الا زوجه و لا رجلا لیس له خادم الا خادمه و نیز در ازاله الخفا در مناقب عمر گفته و از آنجمله آنکه تفحص خانهای مسلمان می کرد اگر در تدبیر منزلی خللی می دید اصلاح آن می فرمود فی الریاض النضره ان رجلا من الموالی خطب الی رجل من قریش اخته و اعطاها مالا جزیلا فابی القرشی من تزویجها فقال عمر ما منعک ان تزوجه فان له صلاحا و قد احسن عطیه اختک فقال القرشی یا امیر المؤمنین ان لنا حسبا لیس لها بکفو فقال عمر لقد جاءک بحسب الدنيا و الآخره اما حسب الدنيا فالمال و اما حسب الآخره فالتقوی زوج الرجل ان کانت المرأه راضیه فراجعها اخوها فرضیت فزوجها منه و فاضل معاصر

مولوی حیدر علی در منتهی الکلام بعد نقل روایتی از ما ثبت بالسینه گفته و مشاهده روایات صاحب ریاض النضره فی مناقب العشره از اهل بیت نبوی تاکید مبانی این مدعا می کند و نیز در منتهی الکلام ریاض النضره را مثل صحیح بخاری شاهد عادل قرار داده چنانچه گفته بالجمله مبنای این همه تاویل و توجیه که ذکر کردیم بر آنست که رقت صدیق رضی الله عنه از روایات فریقین در ما سبق بوضوح انجامیده و مجدداً آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بگام می گفتند چنانچه مطالعه صحیح بخاری و دیگر کتب احادیث مثل ریاض النضره شاهد عدل بر آنست و نیز در منتهی الکلام گفته و اگر از دیگر کتب اهل حق که تالیف آن برای مناقب اصحاب و اهل بیت و موافقت و مصافات میانه ایشان خاصه واقع شده مانند کتاب الموافقه و ریاض النضره و تالیفات محدثین حدّاق و حفاظ جمع روایات صورت بندد کتابی ضخیم پیش از هزار جزو می باید پرداخت نیز محبّ طبری در ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی که در اوّل آن گفته اما بعد فانّ الله تعالی قد اصطفی محمداً ص علی جمیع من سواه و خصّه بما انعمه به من فضله الباهر و جباه و اعلی منزله من ائتمی الیه سببا او نسبه و رفع مرتبه من انطوی علیه نصره و صحبه و الزم موّده قریباً کافّه بریته و فرض محبّه جمیع اهل بیته المعظم و ذریته لا جرم سنج بالخاطر تدوین ما ورد فی مناقبهم و تبیین ما روی فی شریف قدرهم و علو مراتبهم و تتبع ما نقل فی عظیم فخرهم الفاخر و جمع ما ظفرت به من عمیم فضلهم الباهر و لم لا و هم هاله قمر الکون و طفاوه شمس البریه و اغصان دوحه الشرف و فروع اصل الانوار النبویه اعاد علینا من علوم

سنا برکتهم كما اعادنا من جهل علو درجتهم و غمر في غفرانه ذنوبنا بحرمتهم كما غمر باحسانه قلوبنا بمحبتهم و احسن ما لنا بجاههم عليه كما علق اعمالنا بالتوسل إليه و سميته كتاب ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى من كتب ذوات اعداد على وجه الاختصار و حذف الاسناد عازيا كل حديث الى كتابه تفصيا عن عهده الارتياح و تسهلا على طلابه و الله اسال ان يجعل ذلك وسيلة الى جنات النعيم و ذريعه الى درك الفوز العظيم و تحقيق الامل فيه لديه فانه ولي ذلك و القادر عليه و رتبته على قسمين قسم يتضمن ما جاء فيهم على وجه العموم و الاجمال و قسم يتضمن ذلك على وجه التخصيص و تفصيل الاحوال روايت نموده چنانچه می فرماید ذکر شبه علی رضی الله عنه بخمسه من الأنبياء

عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى يحيى بن زكريا في زهده و الى موسى في بطشه فلينظر الى علي بن أبي طالب اخرج ابو الخير الحاکمی

و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن أبي طالب اخرج الملاء في سيرته و مخفى نماذ كه ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى از كتب شهيره ممدوحه و مؤلفات حميده مقبوله است مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون گفته ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى مجلد لمحّب الدّين احمد بن عبد الله الطبري المتوفى سنة ۶۹۴ اربع و تسعين و ستمائه و مولوى صديق حسن خان در اتحاف النبلاء گفته ذخائر العقبي

فی مناقب ذوی القربی مجلیدیست از محبّ الدّین احمد بن عبد اللّٰه الطبری المتوفّی سنه ۶۹۴ اربع و تسعین و ستمائه و کامش از نامش پیداست و محمّد بن علی بن محمّد شوکانی در اتحاف الکابر باسناد الدفاتر گفته ذخائر العقبی فی فضائل ذوی القربی للطبری ارویه بالاسناد المتقدّم فی تفسیر الثعلبی و محمّد عابد بن علی السندی در حصر الشارد گفته و اما ذخائر العقبی فی فضائل ذوی القربی فارویه بالسند المتقدّم فی انوار التنزیل الی الحافظ ابن الریبع عن الزّین الشّرجی عن نفیس الدّین سلیمان بن ابراهیم بن عمر العلوی عن ابيه عن احمد بن أبی الخیر بن منصور الشماخی عن مؤلّفها أبی العباس محبّ الدّین احمد بن عبد اللّٰه بن محمّد بن أبی بکر الطبری و حسین بن محمد بن حسن دیاربکری آن را از کتب معتبره شمرده کما سبق و محمد بن اسماعیل الامیر ذخائر العقبی را اجل معتمد خود دانسته چنانچه در روضه ندیه گفته و بعد فان من اشرقت علی ذهنه شمس الآثار النبویه فسرح طرف فکره فی ریاض حدائقها الوردیه اهتدی بما فاض من مصباح مشکاه النبوه من انوار معارفها الّتی هی للعارفين مجلّوه الی معرفه ما فضل اللّٰه به بعض عباده علی الجماهير و خصّ بعض افرادهم بما لم ینله الجّم الغفیر کما خصّ امیر المؤمنین ابا الحسن کرم اللّٰه وجهه بفضائل قد عرفها کل ذی عقل فضلا عن شارف علی العلم او سلك نهجه و أنّه لما کان حبه علامه اهل الايمان کما ثبتت به صحاح الاخبار عند أئمه ذلك الشّأن و کان مدحه مما تحلی به صحائف الحسنات و ینال به رفیع الدرجات احببت ان اعدّ من مادحی ذلك الجناب و ان اتسلق إلیه بایات لانال جزیل الثواب فتطفلت بایات اشتملت علی قطره

من فضائله بل احقر من القطره و هيهات ان يحدث ناظم او ناثر باحصائها فكره فقد ثبت عن أئمه الآثار انه لم يرد في حق احد من الصيحه رضى الله عنهم بالاسانيد الخيار اكثر ما ورد في حق امام الابرار فاحصاؤها بعجز عنه بطون الاسفار الى ان قال و اجل معتمدى ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى لامام السنيته و حافظها محب الدين احمد بن عبد الله الطبرى رح و جمع الجوامع للامام الحافظ جلال الدين السيوطى رحمه الله و ربما انقل عن غيرها من كتب الحديث و نقلت شيئا يسيرا من محاسن الازهار للعلامه الفقيه الشهيد حميد بن احمد المحلى رحمه الله و سميته الروضه النديه شرح التحفه العلويه و من الله نستمد الهدايه فى كل بدايه و نهايه و خود مخاطب ذخائر العقبي در رساله اصول حديث ذكر نموده چنانچه گذشته و بالاتر از همه آنست كه احمد بن الفضل بن محمّد با كثير در وسيله المآل فى عدّ مناقب الآل كفته و قد اكثر العلماء فى هذا الشأن و جمعت من جواهر مناقبهم الشريفه ما يجمّل به جيد الزمان و من آخره اجمعت فى ذلك التاليف و انفع ما نقلت منه فى هذا التصنيف كتاب جواهر العقدين فى فضل الشرفين لعلامه الحرميين السيّد على السيمهودى تغمّده الله برحمته فمن ذخائر العقبي فى فضل ذوى القربى يحق له ان يكتب بماء العين لعلامه الحجاز الشريف محقق دهره و حافظ عصره المحب الطبرى لا زال الثناء عليه يحيى ذكره و قدس الله سره و كتاب استجلاء ارتقاء الغرف يحبّ اقرباء الرسول ذوى الشرف لحافظ عصره السخاوى نور الله ضريحه و احل فى غرف الجنان روحه و كتاب حسن السريره فى حسن السيره لصاحبنا

و عمدتاً سیبویه زمانه مفرد وقته و او انه محقق العصر نادره الدّهر خلاصه ذوی الفخر الغنی عن الاطناب بتعداد الالقاب و الصّیفات بما خصّه الله تعالی به من نعوت الکمال و جزیل الهبات مولانا الامام العلامه عبد القادر بن محمّد الطّبری الحسینی الخطیب الامام بالمسجد الحرام لا- زالت المشکلات تنجلی بوجوده و لا- برح جید العلوم يتحلّى بجواهر عقوده ازین عبارت ظاهرست که حقیق آنست که نوشته شود ذخائر العقبی بماء عین و نیز ذخائر العقبی از جمله مصنفات علماست که جمع کرده اند در ان از جواهر مناقب اهلبیت علیهم السلام آنچه تجمیل جید زمان بان حاصل شود و باید دانست که محبّ الدّین طبری عالم جلیل القدر و محدّث عظیم الفخار و عارف آثار و خبیر اخبار و امام صالح و زاهد کبیر الشان و مدرّس منیع المرتبه و مفتی رفیع المکانست آنفا دریافتی که محمد بن اسماعیل او را بامام السنّه و حافظ ان ملقب نموده و احمد بن الفضل باکثیر او را علامه حجاز شریف و محقق دهر و حافظ عصر خود دانسته و فقره بلیغه لا یزال الثناء یحیی ذکره و قدس الله سره در مقام دعا در حق او بر زبان آورده و ذهبی در تذکره الحفاظ گفته المحبّ الامام المحدّث المفتی فقیه الحرم محبّ الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمّد بن أبی بکر الطّبری ثم المکی الشافعی مصنّف الاحکام ولد سنه خمس عشره و ستمائه و سمع من أبی الحسن بن المقیر و ابن الحمیری و شعیب الزعفرانی و عبد الرحمن بن أبی حرمی و جماعه و تفقه و درس و افتی و صنّف و کان شیخ الشافعیّه و محدّث الحجاز روی عنه الدمیاطی من نظمه و ابو الحسن بن العطار و ابو محمد بن البرزالی و آخرون و کان اماماً صالحاً زاهداً کبیر الشان روی عنه ایضاً ولده قاضی مکّه جمال الدّین محمّد و حفیده الامام مجد الدّین

قاضی مکہ و کتب الیٰ بمرویاتہ توفی فی جمادی الاولیٰ سنہ اربع و تسعین و ستمائہ و نیز ذہبی در معجم مختص گفته احمد بن عبد اللہ بن محمد الامام الحافظ المفتی شیخ الحرم محبّ الدّین ابو العیّاس الطّبری ثم المکی الشافعی مصنّف الاحکام الکبریٰ کان عالما عاملا جلیل القدر عارفا بالآثار و من نظر فی احکامہ عرف محلّہ من العلم و الفقه عاش ثمانین سنہ و کتب الیٰ بمرویاتہ توفی فی سنہ ثلاث و سبعین و کان جد ابیہ الشیخ ابو بکر بن محمّد بن ابراهیم الطبرستانی هو الّمدی جاوز فی حدود الثمانین و خمسمائہ فجاءہ سبعة اولاد و تناسلوا و فیہم علماء و فضلاء و کان للمحبّ ولد و هو الفقیہ جمال الدّین محمّد سمعہ من ابن الحمیری و اجاز لی مرویّاتہ مع والده و مات عام موت الوالد نعم و المحبّ سمع من أبی الحسن بن المقیر و شعیب الزعفرانی و بہاء الدّین بن الحمیری و طائفہ اخذ عنہ اولادہ و ابو الحسن بن العطار و ابو محمّد البرزالی و جماعہ توفی فی رمضان سنہ ۶۹۴ و قیل بل فی جمادی الاخریٰ منها و نیز ذہبی در عبر فی خبر من غیر در سنہ اربع و تسعین و ستمائہ گفته و المحبّ الطّبری شیخ الحرم ابو العباس احمد بن عبد اللہ بن محمّد بن أبی بکر بن محمّد بن ابراهیم المکی الشافعی الحافظ ولد سنہ خمس عشرہ و ستمائہ و سمع من ابن المقیر و جماعہ و صنّف کتابا حافلا فی الاحکام فی عدہ مجلّدات توفی فی ذی القعدہ و نیز ذہبی در دول الاسلام در سنہ مذکورہ گفته و شیخ الحرم الحافظ الفقیہ محبّ الدّین احمد بن عبد اللہ الطبری مصنّف الاحکام عن سبع و سبعین سنہ و عمر بن مظفر الشہیر بابن الوردی در تتمہ المختصر فی اخبار البشر در سنہ مذکورہ گفته و شیخ الحرم الحافظ

محبّ الدّين احمد بن عبد الله الطبري مصنّف الاحكام و له تسع و سبعون سنه و عبد الرّحيم بن الحسن الاسنوي در طبقات شافعيّه گفته محبّ الدّين ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمّد الطبري ثمّ المكيّ شيخ الحجاز كان عالما عاملا جليل القدر عالما بالآثار و الفقه اشتغل بقوص على الشيخ مجد الدّين القشيري و شرح التّبيه و ألف كتابا في المناسك و كتابا في الالغاز و كتابا نفيسا في احاديث الاحكام ولد يوم الخميس سابع عشر من جمادى الآخره سنه خمس عشره و ستمائه و توفّي في سنه اربع و تسعين و قيل في ذى القعدة و قيل غير ذلك و عبد الوهاب بن على السّبيكي در طبقات شافعيه گفته احمد بن عبد الله بن محمّد بن أبى بكر بن محمّد بن ابراهيم الحافظ ابو العباس محبّ الدّين الطّبري ثمّ المكيّ شيخ الحرم و حافظ الحجاز بلا مدافعه مولده سنه خمس عشره و ستمائه في جمادى الآخره سمع ابن المقير و ابن الحميري و غيرهما روى عنه البرزالي و غيره و تفقه بقوص على الشيخ مجد الدّين القشيري والد شيخ الاسلام تقى الدّين و صنّف التصانيف الجيّد منها في المذهب و الاحكام الكتاب المشهور المبسوط دلّ على فضل كبير و له مختصر في الحديث ايضا رتبه على ابواب التّبيه و له كتاب في فضل مكّه حافل و له شرح على التّبيه مبسوط فيه علم كثير استدعا المظفر صاحب اليمن لسمع منه الحديث فتوجه إليها من مكّه و اقام عنده مدّه و في تلك المدّه نظم قصيده التشوّق الى مكّه الخ و خليل بن ايّك صفدى در وافى بالوفيات گفته احمد بن عبد الله بن محمّد بن أبى بكر بن محمّد بن ابراهيم شيخ الحرم محبّ الدّين ابو العباس الطّبري المكيّ الشافعيّ الفقيه الزّاهد المحدث

ولد سنة خمس عشره و سماع من ابن المقير و شعيب الزعفراني و ابن الحميري و المدني و عبد الرحمن بن أبي حرمي العطار و جماعه و درس و افتي و كان شيخ الشافعيه و محدث الحجاز و صنف كتابا كبيرا الى الغايه في الاحكام في ست مجلدات و تعب عليه مدّه الخ و عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي در طبقات الحفاظ گفته المحب الطبري الامام المحدث فقيه الحرم ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن أبي بكر المكي الشافعي مصنف الاحكام الكبرى و شيخ الشافعيه و محدث الحجاز ولد سنة ٦١٥ و سماع من ابن المقير و ابن الحميري و شعيب الزعفراني و كان اماما زاهدا صالحا كبير الشأن مات في جمادى الآخره سنة ٦٩٤ و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل بعد ذكر روايتي كه آخرش اين ست و كان علي عليه السلام و الرحمه و الرضوان اصغر من جعفر بعشر سنين و كان جعفر اصغر من عقيل بعشر سنين گفته رواه شيخ الحرم و الامام المحترم الحافظ المحدث المفتي الفقيه البارع الورع المدرس النبيه مقدم الشافعيه في الحجاز و كان ذا جاه عظيم و اعتزاز ذو التصانيف الكثيره و الفضائل الشهيره محب الدين ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن أبي بكر المكي الطبري في كتابه ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى و عبد الغفار بن ابراهيم العكي العدثاني الشافعي در عجاله الراكب گفته احمد بن عبد الله شيخ الحرم محب الدين الطبري المكي درس و افتي و من تصانيفه الاحكام المبسوط و رتب كتاب جامع الاسانيد و شرح التنبيه و ألف كتابا في المناسك و كتابا في الالفاظ و الرياض النضره في فضائل العشره و السمط الثمين في فضائل امهات المؤمنين و ذخائر العقبي في فضائل ذوى القربى

و محمد بن اسماعيل الامير در آخر روضه نديّه گفته و لعله يقول قائل قد اكثرتم من النقل عن الطبري و من الطبري و يشقاق الى معرفه شيء من اوصافه ليكون اقتر لعينه في قبول ما اسند إليه قال الحافظ الذهبي في تذكره الحفاظ ما لفظه المحب الطبري هو الامام المحدث الفقيه فقيه الحرم محب الدين ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن أبي بكر الطبري ثم المكي الشافعي مصنف الاحكام الكبرى ولد سنه خمس عشره و ستمائه و سمع من أبي الحسن بن المقير و ابن الحميري و شعيب الزعفراني و عبد الرحمن بن أبي حرمي و جماعه و تفقه و درس و افتى و صنف و كان شيخ الشافعيه و محدث الحجاز و روى عنه الدمياطي من نظمه و ابو الحسن بن العطار و ابو محمّد البرزالي و آخرون و كان اماما صالحا زاهدا كبير الشأن روى عنه ايضا ولده قاضي مكّه جمال الدين محمّد و حفيده الامام نجم الدين قاضي مكّه و كتب اليّ بمروياته توفي في جمادى الآخره سنه اربع و تسعين و ستمائه و احمد بن عبد القادر عجيلي در ذخيره المآل في شرح عقد جواهر اللاك گفته هذا الذي قرره الاجلّه و المقتضى و لازم الادله و ذلك انّ اجلّه العلماء لما صرحت لهم الادله بهذه الخصوصيات لاهل البيت الشريف قرروا ذلك و حرروه مثل السيد على السيمهودي امام اهل السينّه في جواهره و الحافظ الطبري الشافعي في ذخائره و الحجّه الزرندي الشافعي في معالمه و شيخ الاسلام ابن حجر الشافعي في صواعقه و جلال الدين السيوطي الشافعي في الثغور الباسمه في مناقب السيده فاطمه و احياء الميت في ذكر اهل البيت و السمطين في السبطين و اسنى المطالب في فضائل على بن أبي طالب

۲۴- سيد على همداني

وجه بست و چهارم از وجوه

ص: ۳۷۴

ابطال ردّ و انکار مخاطب عمده الاخبار آنکه سید علی بن شهاب الهمدانی حدیث تشبیه را بوجه اوفی و ابلغ و اعلی و اسبغ و اسنی و اکمل و ابهی و اجمل که از ان اجتماع نود خصلت از خصال جمیله و خلال جلیله انبیای کرام علیهم السلام در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه آلاف التحیه و السلام من الله الملك العلام ظاهر و باهرست روایت نموده چنانچه در کتاب مودّه القربی که عظمت و جلالت مرویات آن از خطبه اش ظاهرست که آن را از جواهر اخبار و لآلی آثار دانسته و از حق تعالی امید نموده که آن را وسیله او باهلیت علیهم السلام و نجات او بسبب این حضرات گرداند و نیز دعای حفظ خود از خبط و خلل در قول و عمل و عدم تحویل بسوی ما لم ینقل نموده حیث قال الحمد لله علی ما أنعمنی اولى النعم و الهمنی مودّه حبیبه جامع الفضائل و الکرّم الذی بعثه الله رسولا الی کافّه الامم محمّد الامی العربی صلی الله علیه و سلّم و بعد فقد قال الله تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

و قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم احبوا الله لما ارفدکم من نعمه و احبونی لحبّ الله و احبوا اهل بیتی لحبّی فلما کان موده آل النبی مسئولا عنها حیث امر الله تعالی حبیبه العربی بان لا- یسأل عن قومه سوی المودّه فی القربی و انّ ذلك سبب النجاه للمحبّین و موجب وصولهم إلیه و الی آله علیهم السلام كما

قال علیه السلام من احبّ قوما حشر فی زمرتهم و ایضا

قال علیه السلام المرء مع من احبّ فوجب علیّ من طلب طریق الوصول و منهج القبول محبّه الرسول و مودّه اهل بیت البتول و هذه لا تحصل الا بمعرفه فضائله فضائل آله علیهم السلام و هی موقوفه علی معرفه ما ورد

فيهم من اخباره عليه السلام و لقد جمعت الاخيار في فضائل العلماء و الفقراء اربعينات كثيره و لم تجمع في فضائل اهل البيت الأ- قليلا- فلذا و انا الفقير الجاني على العلوى الهمداني اردت ان اجمع في جواهر اخباره و لآلى آثاره مما ورد فيهم مختصرا موسوما بكتاب الموده في القربى تبركا بالكلام القديم كما في مامولى ان يجعل الله ذلك و سئلتى إليهم و نجاتى بهم و طويته على اربعة عشر موده و الله يعصمنى من الخبط و الخلل فى القول و العمل و لم يحول قلمى الى ما لم ينقل بحق محمّد و من اتبعه من اصحاب الدول مى فرمايد

عن جابر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى اسرافيل فى هيئته و الى ميكائيل فى رتبته و الى جبرئيل فى جلالته و الى آدم فى سلمه و الى نوح فى حسنه و الى ابراهيم فى خلته و الى يعقوب فى حزنه و الى يوسف فى جماله و الى موسى فى مناجاته و الى ايوب فى صبره و الى يحيى فى زهده و الى عيسى فى سننه و الى يونس فى ورعه و الى محمّد فى جسمه و خلقه فلينظر الى على فان فيه تسعين خصله من خصال الأنبياء جمع الله فيه و لم تجمع فى احد غيره و عدّ جميع ذلك فى كتاب جواهر الاخبار انتهى فهذا مقتدى القاصى و الدّاتى شهاب الدّين الهمداني قد رجم كل معاند خائب بالشهاب الثاقب و جلب الهّم الواصب و الغم الناصب على كل جاحد ناصب و اوضح الحق الصّائب و اورى لاحراق كل مبطل مدغل القبس اللّاهب و اقحمه فى اضيق المسالك و سدّ عليه المهارب و اعمى عليه المذاهب و رماه بزعرع حاصب و جرّ راسه بصارم قاضب و محتجب نماند كه سيّد على همداني نزد سنيّه از اكابر اساطين و اجله معتمدين و اعظام

اولیای عارفین و افاخم مشایخ مکرمینست نور الدین جعفر بدخشانی در کتاب خلاصه المناقب گفته در بیان بعضی از فضائل ان عروه وثقی شاهباز با پرواز از آشیان هما شاهسوار میطان عروجی شمس سماء قدسی نور فضای قدوسی کیمیای وجود دانای مختار خیار حضره الرحمن الشکور الفخور بجناب الدیان قره عین محمد رسول الله ثمره فواد المرتضی و البتول المطلع علی حقائق الاحادیث و التفاسیر الممعن فی السرائر بالبصیره و التبصیر المرشد للطالین فی الطریق السبحانی الموصل للمتوجهین الی الجمال الرحمانی العارف المعروف بالسید علی الهمدانی خصه الله اللطیف باللطف الصمدانی و رزقنا الاستناره الدائمه من النور الحقانی الخ و عبد الرحمن بن احمد الجامی در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس گفته میر سید علی بن شهاب الدین بن محمد الهمدانی قدس سره جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی ویرا در علوم باطن مصنفات مشهورست چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمزیه فارضیه و غیر آن وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی بود و اما کسب طریقت پیش صاحب السربین الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد و چون تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین کرد و گفت فرمان چیست وی توجه کرد و فرمود فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بگردی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافت و چهار صد ولی را در یک مجلس دریافت و محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته لسان العصر سید الوقت المنسلخ عن الهياكل الناسوتیه و المتوسل الی السبحات اللاهوتیه الشیخ العارف

الزباني و العالم الصمداني مير سيد علي بن شهاب بن محمد بن محمد الهمداني قدس الله تعالى سره كان جامعاً بين العلوم الظاهرة و الباطنه و له مصنّفات كثيره في علم التصوّف مثل كتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحکم و شرح قصيده حمزيه فارسيه و غيرها قال المولى العارف الزباني عبد الرحمن الجامي في نفحاته وى مرید شيخ شرف الدين محمود بن عبد الله المزدقاني بود اما كسب طريقت پيش صاحب السر بين الاقطاب تقى الدين على دوستى كرد و چون شيخ تقى الدين على از دنيا برفت باز رجوع بشيخ شرف الدين محمود كرد گفت فرمان چيست گفت فرمان آنست كه در اقصای بلاد عالم بكردى سه نوبت ربع مسكون را سير كرد و صحبت هزار و چهار صد ولى دريافت و چهار صد را در يك مجلس دريافت بسادس ذى حجه سنه ست و ثمانين و سبعمائه نزديك بولايت كير و سواد فوت شد و از آنجا بختلانش نقل كردند الى ان قال و كان السيد على الهمداني جمع الاوراد و اختارها من المشايخ الذين كانوا في عصره و تشرف بصحبتهم و باس اياديهم الشريفه و اقتبس من انوارهم القدسيه و انتخبها من جوامع كلماتهم الانسيه و سماها الاوراد الفتحيه و هي اليوم اوراد الاخوان الكبرويه و الشيخ الجليل السيد على الهمداني اخذ الطريقه عن تقى الدين على دوستى و الشيخ محمود المزدقاني و هما عن علاء الدوله السيماني ثم قال سمعت شيخنا و سيدنا المولى العارف الزباني الشيخ محمد بن يوسف العركنى السمرقندى يحكى عن شيخه المخدمى عبد اللطيف الجامى عن شيخه المخدم الاعظم حاجى محمد الخبوشانى عن شيخه شاه بيدارى عن شيخه

محمّد الملقب بالرّشيد عن شيخه السيّد الامير عبد الله بردشبادي عن شيخه المرشد الكامل و الشيخ المكمّل اسحاق الختلائي عن قدوه العارفين دليل السالكين منبع المعارف الربّانيّه معدن اللطائف السّبحانيه السيّد عليّ الهمدانيّ انه لما جمع الاوراد الفتحية و انتخبها من جوامع كلماتهم القدسيّه على حسب ملكاتهم الانسيّه راى في منامه انّ الملائكة يقرءونها في شعبه جار كاه و يطوفون حول العرش و في ايديهم طبق من نور مملوّ من اللآلى و الجواهر ينثرون ثم قال الشيخ محمّد السمرقندي و لهذا مشايخنا كانوا يقرءون في شعبه جار كاه و من تصانيفه ذخيره الملوك و هو كتاب لطيف و انشاء شريف مشتمل على لوازم قواعد السلطنه الصورى و المعنويّ و مبنى على ذكر احكام الحكومه و الولايه و تحصيل السعاده الدنيوى و الاخرويّ مرتب على عشره ابواب و مجد الدين على بن ظهير الدّين محمد بدخشاني در جامع السلاسل گفته ذكر طبقه همدانيّه على ثاني امير سيّد عليّ همداني قدس الله سرّه على ثاني لقب اوست و مشايخ زمان در توصيف او چنين نوشته اند سلطان الأولياء برهان الاصفياء قدوه العارفين زبده المحققين مستجمع الاسماء و الصّفات جامع جميع التجليات محى الشريعة و الطريقه و الحقيقه ختم المتقدمين زبده المتأخرين وارث الانبياء و المرسلين مرشد الاولياء الى طريق الحق و اليقين مركز دائره الوجود الهادى الى المقصود قطب الاقطاب الكامل المكمّل الصمداني على ثاني امير كبير سيد عليّ همداني ايشان سر حلقه مشايخ طبقه همدانيه اند و سر دفتر اصحاب شيخ شرف الدّين محمود مزدقاني اند مخدومي الاعظم

یعنی شیخ حاجی محمد خوشانی در رساله خود در خاتمه در ذکر نسبت ایشان چنین آورده اند ذکر نسبت سیدنا و سندنا عمده الواصلین زبده الکاملین و اکملهم اعنی الامیر الکبیر سید علی همدانی المعروف بعلی ثانی قدس الله تعالی سرّه و افاض علینا بزه الخ و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته

عن عبد الله بن سلام رضی الله تعالی عنه فی قوله وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ بَارَكَ وَ سَلَّمَ فَقَالَ انما ذلك علی بن أبی طالب آورده الشيخ الامام العارف الزبانی السید شرف الدین علی الهمدانی فی کتابه و قال رواه الثعلبی و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته

عن أبی هریره رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ بَارَكَ وَ سَلَّمَ لما اسرى بي ليله المعراج اجتمع على الأنبياء في السماء فوحى الله اليّ سلهم يا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا اله الا الله و على الاقرار بنبوتك و الولايه لعلی بن أبی طالب آورده الشيخ العالم العارف الزبانی السید شرف الدین علی الهمدانی فی بعض تصانیفه و قال رواه الحافظ ابو نعیم و حسین بن معین الدین المیبدی در فواتح گفته و حضرت سلطان المحققین علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سرّه در حلّ فصوص می فرماید خاتم ولایت مقیده محمد بمرتبه قلب محمد رسید و خاتم ولایت مطلقه بمرتبه روح و خاتم ولایت عامه عیساست علی نبینا و علیه السّلام و شیخ احمد قشاشی که از مشایخ اجازة والد ماجد مخاطبست کما فی رساله اصول الحدیث للمخاطب و مناقب و مفاخر او از خلاصه الاثر ظاهر و واضحست در کتاب سمط مجید گفته شجره خلافه المشایخ الهمدانیه اتباع الشيخ سیدی علی الهمدانی الموحّد الفردانی قدس الله اسرارهم

تلقی الفقیر المسکین من ولیہ و نقطہ دائرہ الوجود سیدنا احمد بن الشناوی و هو من السید الامجد صبغہ اللہ و هو من العالم
الربانی وجیہ الدین و هو من جمال المملکہ الغوثیہ السید محمد غوث و هو من سلطان الموحّدين الحاج حضور و هو من ابي
المعالی هدايه اللہ سرمست و هو من الشيخ عبد اللہ الشناوی و هو من شيخ الشيوخ السید علی الهمدانی و نیز در سمط مجید
گفته قد سبق اتصال سند التلقين بالسید علی الهمدانی قدس سرّه و هو اخذ عن الشيخ شرف الدین محمود بن عبد اللہ
المزدقانی و قد ساح الهمدانی الربع المسکون ثلاث مرات بامر شيخه المزدقانی و قد اوضحت هذا فی سياحته و صحب الفا و
اربعمائه ولی علی ما فی نفحات الانس للجامی قدس سرّه و شاه ولی اللہ در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء اللہ گفته انبأنی سیدی
الوالد إجازة قال انبأنی الشيخ عظمه اللہ الأكبر آبادی إجازة عن ابيه عن جدّه عن الشيخ عبد العزيز الدهلوی أنه قال منقولست از
حضرت مولانا نور الحق و الدین جعفر نور اللہ مرقدہ قلت و مولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفه امیر سید علی ہمدانی
بودند کہ کیفیت اوراد و وظائف اوقات سلسله الکامل المحقق الصیدمَدانی علی الثانی امیر سید علی ہمدانی قدس اللہ سرّه
العزیز انست کہ چون سپیدی صبح صادق بدمد دو رکعت نماز سنت بامداد بگزارد و چون سلام دهد این تسبیح را صد بار
بخواند کہ سبحان اللہ و بحمدہ سبحان العظیم و بحمدہ استغفر اللہ الی ان قال و چون سلام دهد یعنی سلام فریضه صبح باوراد
فتحیه خواندن مشغول شود کہ از برکات انفاس ہزار و چہار صد ولی کامل جمع شدہ است و فتح ہر یک از ان در کلمہ بودہ
است ہر کہ از حضور

ملازمت نماید برکت و صفاء آن را مشاهده خواهد نمود و از ولایت هزار و چهار صد ولی نصیب یابد و الله ولی التوفیق اکنون اگر فضائل و خواص این اوراد گفته شود بتطویل انجامد چرا که آن حضرت مدت عمر خود معموره عالم را سه نوبت سیر کرده اند و هزار و چهار صد ولی کامل را دریافته اند و چهار صد را از ایشان در یک مجلس سلطان محمد خدا بنده دیده اند و از هر ولی در وقت وداع دعائی و رقعہ التماس نموده اند و آن رقعها را بر جامه خود مرقع کرده اند و آن ادعیه و اذکار را که بی اختیار بر زبان ایشان جاری می شد جمع ساخته اند این اوراد شده است منقولست از همان حضرت که چون دوازدهم بار زیارت کعبه رفتم بمسجد اقصی رسیدم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را در واقعه دیدم که بجانب این درویش می آیند برخاستم پیش رفتم و سلام کردم از آستین مبارک خود جزوی برون آورده این درویش را فرمود خذ هذه الفتحة یعنی بگیر این فتحیه را چون از دست مبارک حضرت صلی الله علیه الصلوه و السلام گرفتم و نظر کردم همین اوراد بودند بدین اشاره اوراد فتحیه نام کرده شده و الله الهادی الی صراط مستقیم فذكر الاوراد الفتحیه بتمامها و وجدت بخط الوالد قدس سره ختم میر سید علی همدانی اول نیم شب برخیزد و وضو تازه بکند و دو رکعت نفل ادا نماید در هر رکعتی بعد الحمد پانزده بار سوره اخلاص بعد از سلام هزار بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن هزار بار بخواند یا خفی الالطاف ادرکنی بلطفک الخفی بعد از آن هزار و یک بار یا بدوخ بخواند و سر بگریبان فرو برد و مراقبه کند به ببیند از عالم غیب چه چیز مشاهده می شود بعد فراغ دو گانه

۲۵- «ذکر امیر ملا نظم عطار»

وجه بست و پنجم از وجوه ردّ و ابطال مزعوم مخاطب عمده القروم آنکه نور الدین جعفر بن سالار المعروف بامیر ملا خلیفه سید علی همدانی اشعار ابدار فرید عطار را که در ان اثبات حدیث تشبیه نموده در مقام اثبات مدائح زاهره و مناقب باهره جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه در خلاصه المناقب گفته شیخ عطار فرمایند قدس سرّه ای پسر توبی نشانی از علی عین و لام و یا بدانی از علی از دم عیسی کسی گر زنده خاست او بدم دست بریده کرد راست مصطفی گفتست چون آدم بعلم نوح فهم آنکه بود ابراهیم حلم یا چو یحیی زهد و موسی بطش کیست گر نمی دانی شجاع دین علیست فهذا عالم بدخشان و عارفهم العلی الشان اثبت هذا الحدیث الشریف المقبول عند الاساطین الأعیان فاطهر الحق فی کمال الوضوح و العیان و دمر علی تلمیعات اهل العدوان و اردی وساوس اهل الشنثان و امیر ملا بن سالار از اکابر علمای مشهورین فی الاکناف و الامصار و اجله فضلائی معروفین فی الارحاء و الاقطارست و فضائل عالیه و مناقب سامیه و محامد باذخه و مدائح شامخه او بر السنه سنیه مذکور و در دفاتر مشهوره ایشان ماثور و مسطورست آنفا تعظیم و تبجیل او از رساله انتباه شاه ولی الله دریافتی و مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل که در اول آن می گوید اما بعد می گوید تراب اقدام اهل الله مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله بدخشانی قدس سرّه و طاب مضجعه چون اکثر تصنیفات و تالیفات سلف چون سیر العارفین و رشحات و کتب دیگر و رسائل که هر یک از مصنفات بذکر مشایخ سلاسل و پیران ارادت خود منسوب گردانیده اند و از احوال و اقوال سلاسل

دیگر یاد فرموده اند مقصد طالبان و معتقدان از تصانیف و تالیفات ایشان بالکل حاصل نمی شد بنا بر این بقدر وسع امکان سعی نموده از کتب معتبره چون شواهد النبوه و کشف المحجوب و تذکره الأولیاء و نفحات الانس و فوائد الفواد که از ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاست که آن را حسن دهلوی جمع کرده است و مفتاح الطالبین از تصنیف آن خاصه معبود شیخ محمود که از اجلّه خلفای حضرت شیخ حسین خوارزمیست و جاده العاشقین از تصنیف شیخ شرف الدین بن شیخ حسین مذکور قدس اسرارهم و سیر العارفين و رشحات و گلزار ابرار و رسائل دیگر استخراج نموده هر یک از سلاسل را که در ولایت ماوراء النهر و بدخشان و هندوستان اشتها داشت ترتیب داده مسمی بجامع السلاسل آمد و بر سه باب بنا بنهاد می فرماید امیر ملا بن سالار نور الدین جعفر لقب اوست قدس الله تعالی اسرارهم وی از مشایخ نامدار دیار بدخشست و بعد از خواجه بزرگ یعنی خواجه اسحاق خلیفه دوم علی ثانی امیر سید علی همدانیست نسب سیادت وی به بست واسطه بامام موسی کاظم می رسد باین نمط امیر ملا بن سالار بن محمد بن جعفر بن خالد بن ابو طالب بن حسین بن محمود بن صالح بن ابراهیم بن عین الجلیل بن علی بن سلیمان بن جعفر بن رامی السباع بن اسماعیل بن ابراهیم بن محاب بن سعد بن عبد الله بن امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنهم جامع بوده میان علم ظاهر و باطن از طفولیت آثار بزرگی از روی مبارک وی لائح و هویدا بوده است چنانچه خود می فرموده اند که در اثنای صغر بر هیچ در و دیوار و سنگ و چوب و کوه و دشت نمی گذشتم الا که مرا بکسب علوم تحریر می کردند و می گفتند که بخوان چون از تحصیل علوم بالکل فراغ یافتم منتظر مرشد کامل می بودم درین ضمن بهر مشایخ عصر خود که می رسیدم

و حالت هر یک را می دریافتم او را ازین طریق بیگانه می دیدیم روزی در مراقبه مرا غیبتی دست داد در غیبت چنین نمودند که در فلان وقت درویشی بلباس سیاه و علم سیاه برین سرزمین در فلان دشت نازل شود منتظر می بودم چون آن وقت رسید برادر بزرگ خود را بان دشت فرستادم آن درویش که مرا در واقعه نموده بودند قطب حَقّانی علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس سرّه بوده اند فی البدیّه او را تصرف نموده بارادت خود مشرف ساختند چون برادرم آن مژده آورد و بیان احوال نمود در مراقبه شدم و متوجه احوال امیر کبیر گشتم دیده شد که قیامت قائم شده است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حوض کوثر استاده مردم را آب می دهد من پیش شده بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتم و التماس آب نمودم اشارت بجانب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرمودند چون حاضر شدم مرا محقق شد که چون اسم شریف امیر کبیر نیز علیست این اشارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امرست مرا بارادت او همان لحظه متوجه ملازمت گشتم و بشرف انابت مشرف شدم و دوازده سال بخدمت شایسته مداومت نمودم درین دوازده سال همیشه کلوخ استنجا درویشان را به پیشانی سوده همواره می کردم آنچه یافتم ازین خدمت یافتم او را خوارق بسیارست نقلست که چون علی ثانی در ولایت سواد وفات یافت وصیت فرمود که تا فرزندم نور الدین جعفر حاضر شود نعش مرا برندارند و امیر جعفر در آن وقت در روستاق که قریه ایست از قرای بدخشان تشریف داشت خلفا گفتند که بعید می نماید که امیر جعفر از روستاق بیاید و از ان پس باتفاق او نعش برداشته شود زیرا چه مسافت بسیارست باید برداشت هر چند خلفا سعی نمودند صندوق برداشته نشد این چنین سه نوبت سعی بلیغ نمودند چون علاج پذیر نگشت ناچار جای گذاشته بنشستند ناگاه از غیب

ندای بگوش ایشان رسید که بردارید چون دست بصندوق بردند باندک حرکتی برداشته شد براه کافرستان از بدخشان گذرانیده مرقد شریف او را بختلان مدفون ساختند چون امیر جعفر را با خلفا ملاقات افتاد و زبان طعن بر وی دراز کردند که در مسافرت و مشقت همه وقت در حیات و ممات ما در خدمت پیر بودیم چون ملامت از حد گذشت فرمود آنچه از من آمد شما مقصّر بودید چون سه نوبت صندوق مرقد شریف او را سعی نمودید و نتوانستید برگرفت من بودم که گفتم بردارید و برداشته تا به اینجا آوردم وفات وی بعد از خواجه بزرگ خواجه اسحاق بوده و الله اعلم بالصواب خانقاه و مرقد مبارک او در روستاقت و نیز در جامع السیلاسل گفته شیخ سعید حبیبی رضی الله عنه وی از اصحاب رسولت صلی الله علیه و سلم حضرت مخدومی الاعظم شیخ حاجی محمد خوشانی قدس سرّه در آنجا که بیان پیران خرقه علی ثانی امیر سید علی همدانی کرده اند که حضرت امیر از سی و دو اولیاء الله خرقه خلافت داشتند و سر دفتر آنها شیخ سعید الحیبی بودند باین لفظ نوشته اند که شیخ سعید الحیبی الذی هو من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و نور الدین جعفر مشهور بمیر ملاّ بن سالار که از خلفای علی ثانی امیر سید علی همدانیست در کتاب خلاصه المناقب آورده است که حضرت امیر بصحبت شریف شیخ سعید حبیبی رسیده اند و می فرمودند که شیخ ابو سعید حبیبی هر زمان بصورت دیگر دیده می شدی و با هر زائری یک بار صحبت داشتی نخست اگر خادم در یک روز بکرات در آمدی شیخ را بصورت دیگر دیدی تا بعضی را با خادمی از خدام شیخ ملاقات حاصل آمد از وی پرسید که شیخ را در کدام صورت دیده گفت تو باختلاف

صور شیخ اطلاع داری گفت آری مدنی شیخ را پس خدمت کردم بصور مختلف دیده شد فروز آنکه عارف رنگ معروفست و بس رنگ معروفی نه پیشست و نه پس در اوان صحبت از شیخ شنوده شد که فرمود یا سید وقتی که آمنه را بعد الله می دادند من در انکه حاضر بودم چون از صحبت شیخ بیرون آمدم از اکابر آن دیار پرسیدم سن شیخ چند باشد فرمودند از ابا و اجداد خود شنودیم که شیخ سعید جیشی عمر طویل دارد اما نمی دانم که چند سال بود من بقا دارم بقا چونکه دارم این بقاها از لقا بس خدمت خواجه بزرگوار از حضرت امیر التماس نمودند که حساب باید کردن از زمان ولادت مصطفی صلی الله علیه و سلم تا اکنون چند سالست بعد از التفات خاطر امیر فرمود که باید هشتصد و سی سال باشد از زمان ولادت آن سرور صلی الله علیه و سلم

۲۶- سید شهاب الدین احمد

وجه بست و ششم از وجوه ابطال رد و انکار مخاطب عمده الاخیار آنکه سید شهاب الدین احمد این حدیث شریف را روایت نموده و بابی خاص برای این حدیث و امثال آن که از ان حیازت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خصائص اعظم انبیا و فوز آن حضرت بخصال کمال اکارم اصفیا ظاهر و باهرست منعقد فرموده چنانچه در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل که بنسخه عتیقه آن در نجف اشرف وارسیدم و منتخبات عدیده از ان برچیدم و سابقا آن را درین بلد دیده بودم می فرماید الباب الثامن عشر فی انه حاز خصائص اعظم الانبیاء و فاز ثانیاً خصال کمال اکارم الاصفیاء

عن أبي الحمراء رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی اله و بارک و سلم من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح

فى فهمه و الى ابراهيم فى حلمه و الى يحيى بن زكريا فى زهده و الى موسى فى بطشه فلينظر الى على بن أبى طالب رواه الطبرى و قال اخرجه ابو الخير الحاكى

و عن ابن عباس رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهيم فى خلته و الى نوح فى حكمته و الى يوسف فى جماله فلينظر الى على بن أبى طالب رواه الطبرى و قال اخرجه الملاء فى سيرته فهذا شهاب الدين صاحب توضيح الدلائل اثبت الحديث الشريف جريا على سنن المحققين الامائل فاوضح الحق و نصر الصدق المقبول عند كل ماهر كامل و قسم ظهر كل مكابر مجادل و جزم جبل كيد كل مماذق خاتل و خرم شرك ازال كل مسؤل خاذل و از صدر كتاب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل كمال اعتماد و اعتبار و قبول و اشتهاار اخبار و آثار ان ظاهرست چنانچه گفته و خرجت من كتب السنه المصونه عن الهرج و دواوينها و انتهجت فيه منهج من لم ينتهج العوج عن قوانينها احاديث حدث حديثها عن حدث الصديق فى الاخبار و مسانيد ما حدث وضع حديثها بغير الحق فى الاخبار و نیز در توضيح الدلائل گفته فيا اهل الانتصاب و جيل سوء الاصطحاب و يا شر القبيل لا تغلوا فى دينكم غير الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا كثيرا و ضلوا عن سواء السبيل ان تجدوا فى الكتاب ما وجدتم على وجدانكم مخالفا لامر الخلافه او ترونه على رأيكم مناقضا للاجماع على تفضيل الصديق منبع الحلم و الزافه فلا تواضعوا رجما بالغيب فى الحكم تحكما بوضع اخبار اخبر بها نحارير علماء السنه فى فضائل مولانا المرتضى

و لا تسارعوا نبذا فى الجيب الى القائها قبل تلقيها فانها تلاقى قبول مشاهير عظماء الامه من كل من اختار الحق و ارتضى الى ان قال و الغرض فى هذا الباب من تمهيد هذه القواعد ان لا يقوم احد بالرد لاجبار هذا الكتاب فان معظمتها فى الصحاح و السنن و مروياتها ماثورات اهل الصيلاح فى السنن و نيز شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل كفته و اعلم ان كتابى هذا ان شاء الله تعالى خال عن موضوعات الفريقين حال بتحزى الصدق و توخى الحق و تنحى مطبوعات الطريقين

٢٧- شهاب الدين دولت آبادى

وجه بست و هفتم از وجوه ابطال رد و انكار مخاطب والا- تبار آنكه ملك العلماء شهاب الدين بن شمس الدين الزاولى الدولتآبادى بصحت حديث تشبيه و ديگر احاديث كه اهل حق بان احتجاج مى كنند مثل حديث طير و حديث سد ابواب و غير آن تصريح صريح نموده چنانچه در كتاب هدايه السعدا كه در تفسير شاهى از ان نقلها مى آرد گفته اعلم ان احاديث فضيله على كرم الله وجهه من الصحاح و لكن احتجاجهم على الخطاء احتج الشيعة بخبر الطير و تمام الخبر ذكرناه فى الجلوه الحاديه عشر من الهدايه التاسعه الى ان قال و احتجوا بخبر

و من اراد ان ينظر الى آدم فى علمه الى آخره و بالآيات قال الله تعالى النوح عبداً شكوراً و قال لعلى و كان سميعكم مشكوراً و قال فى ابراهيم الذى وفى و قال فى على يوفون بالندر و قال فى ايوب انا و جدناه صابراً و قال فى على و جزاهم بما صبروا و قال فى سليمان و آتيناهم ملكاً عظيماً و قال فى على و اذا رأيت ثم رأيت نعيماً و ملكاً كبيراً و قالوا جعله الله و النبى صلى الله عليه و سلم مساوياً فى وصف الأنبياء و الأنبياء افضل من

الصَّحَابَهُ اَجْمَاعًا وَ الْمَسَاوِي لِلْاَفْضَلِ اَفْضَلُ وَ قَالَ اَهْلُ السَّيِّئَةِ بِاَنَّهٗ تَشْبِيهٌ وَ هُوَ الْحَاقُّ الْاَصْلُ بِالْفِرْعِ لِمَشَارَكْتِهِ اِيَّاهُ فِي اَمْرٍ وَ لَا يَدُلُّ التَّشْبِيهَ عَلٰى الْمَسَاوَاهُ وَ بَعْدَ فَاوَسَلِهِ يَسِيْرَهُ كَقَوْلِهِ اَنْجَبَهُ شِيْعَهُ بِاَحَادِيْثِ اِحْتِجَاجِ مِي كُنْتُمْ اَحَادِيْثَ صَحِيْحَتِ اِحْتِجَاجِ وَ قِيَاسِ اِيْشَانِ خِلَافَتِ دَلِيْلُ شِيْعِهِ اَنْتَ كِهْ عَلِيٌّ رَا اَهْلُ سَلُوْكَ اَزْ خَوَاجِهْ بَصْرِيٌّ تَا غَايَتِ مَرِيْدَانِ وَ خَلِيْفَكَانِ وَ مَشَايِخِ بَا كِرَامَتِ اَنْدِ وَ كِرَامَتِ مَرِيْدِ كِرَامَتِ وَ فَضْلِ پِيْرَسْتِ چِنَانِچِهْ كِرَامَتِ ولى معجزه و فضل نبی است و گویند فضل مردم بعقلست یا بنقل از روی عقل فضل بعلم و زهد و شجاعت و سخاوتست و آن همه در علی بود اما علم حضرت امیر المؤمنین علی اندر صغر در پرورش مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و در کبر داماد شد و می فرمود اگر فراموش شود توریت و انجیل و زبور و فرقان هر آئینه بیان کنم توریت در اهل توریت و انجیل در اهل انجیل و زبور در اهل زبور و فرقان در اهل فرقان و هر آئینه می دانم هر آیتی که نازل شده است در چه بابست علم تفسیر شاه مفسران ابن عباس رضی الله عنهما دقائق تفسیر از شاه گرفته و علم فقه امام اعظم ابو حنیفه کوفی و امام مالک از امام جعفر صادق گرفته و امام احمد بن حنبل و شافعی از ایشان گرفته پس مردمان در علم فقه شاگرد شاگرد امام جعفراند رضی الله عنه و علم سلوک و تصفیه باطن و آداب ارادت و کلاه و خرقه خواجه حسن بصری و خواجه کمیل از حضرت شاه گرفته پس جملگی طبقات مشایخ مرید شاه اند و علم نحو و اصول و کلام و منطق و شعر و فصاحت و نجوم و حساب و رمل از شاه ظاهر شد پس هر که امروز می خواند شاگرد شاه است و شیعه و خوارج و معتزله در علم خود را بشاگردی شاه نسبت می کنند پس این علم همه علم شاهست و علم شاگرد فضل استادست اما کرامات شاه چنانکه کندیدن در خیبر و فرمود و الله این در را من نکندیدم خدا کندیده و نحو ذلک

و کرامات مشایخ طبقات که مرید شاه اند چنان مشهورست که انکار مشایخ ندارد و اما زید چنان بود که شبها خواب نداشت و تا سه روز و هفت روز طعام نمی خورد و اربعین داشت و امروز مرید میدان او اربعین می دارند و زهد می کنند اما شجاعت چنانکه در قصه‌ها آمده اگر چه اخبار آحادست اما تواتر معنویست محل انکار نیست اما سخاوت یک سائل نان خواست یک قطار شتران پر مال و زر بخشید و وقت قحط سه قرص سه روز مسکین و یتیم و اسیر را داد و خود و بی بی فاطمه رضی الله عنها گرسنه روزه داشتند اما فضل از روی اولاد باتفاق اهل سنت فرزندان او یعنی حسن و حسین از همه فرزندان خلفا افضلند اما از روی نقل مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود در خبر طیر احب الخلق یعنی دوست تر مردمان و در خبر خبیر فرمود خدا و رسول دوست می دارد علی را و علی دوست می دارد خدا و رسول را کزار غیر فزارست یعنی حمله بتکرار می کند و از جنگ روی نمی گرداند و در خبر سیادت یعنی علی کرم الله وجهه سیدست و در خبر ذی ثدی یعنی مردی پستان مانند زن داشت او حضرت رسالت را قدح گفت مصطفی فرمود بکشد او را بهترین مردمان پس او را علی کشت و در خبر فاطمه رضی الله عنها فرمود حضرت عزت بر خلق نظر فرمود پدر ترا در انبیا برگزید و شوهر ترا در اولیا برگزید و فرمود شوهر تو بهترین امتست و فرمود هر که خواهد آدم را در علم و ابراهیم را در حلم و موسی را در هیبت و عیسی را در عبادت ببیند گو علی را ببیند یعنی علی را با انبیا مشابه کرد و حضرت عزت نیز بوصف انبیا خواند نوح را عَبْدًا شَكُورًا خواند علی را مشکورا ابراهیم را وفی علی را یوفون ایوب را صابر علی را بما صبروا و سلیمان را ملکا عظیما علی را ملکا کبیرا خواند چنانچه

عیسی را مائده منزل شد علی را در مسجد بصره مائده فرود آمد و آن مسجد را هنوز مسجد مائده می خوانند کذا فی الخزانة الجلالیه و عیسی را از بهر معجزه و علی را از بهر کرامت مائده آمد و خبر جنب یعنی فرمود یا علی روا نیست که کسی در مسجد آید و او جنب باشد مکر که من و تو که جنب در آئیم زیرا چه از یک نوراند اهل سنت می گویند در حق همه صحابه و عرب فضائلست و هیچکس از صحابه و تابعین علی را بر ابو بکر و عمر فضل نداده هر که فضل دهد مبتدع باشد و مبتدع آن را گویند که سنتی از خود بنیاد کند چنانچه ریش تراشیدن و جعد کردن مردان را و نحو ذلك فهذا ملک العلماء الزاولی ازال الهواجس و ازاح الوسوس و صحیح الحدیث الشریف الکاثر لظهر کل مجادل خائس و اثبت الحق الحقیق بالاتباع و الاقتفاء لمبتغی حقائق النفائس و ادحض الباطل المطرود عند کل ناقد سائس و زعزع ارکان الانکار و الجحود المقصوب المدحور عند من هو فی خلال دیار التحقیق جائس

۲۸- ابن الصباغ

وجه بیست و هشتم از وجوه ردّ و ابطال نفی و انکار مخاطب با کمال آنکه شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المالکی المکی این حدیث شریف را روایت نموده و آن را دلیل محاسن جمیله آن حضرت و اتصاف آن حضرت بهر فضیلت گردانیده چنانچه در فصلی از فصول مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن را معنون نموده باین عنوان در تعداد مناقب حسنه گفته الخامسة عشر محاسنه الجمیله و اتصافه بکل فضیله فمن ذلك ما

رواه البيهقي في كتابه الذي صنّفه في فضائل الصحابه يرفعه بسنده الى رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انه قال من اراد ان ينظر الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن أبي طالب

فهذا ابن الصِّبَاغِ المصْبُوغِ يدها بالبراعه المقبول الذى اساطين اهل السِّينَه و الجماعه قد روى الحديث الشريف مثبتا به نهايه الفضل الزاهد لمن جمعت فيه فضائل الأوائل و الاواخر عليه آلاف سلام الملك الغافر فويل ثم ويل للجاحد المكابر و سحقا ثم سحقا للمبطل الواغر و نیز از صدر كتاب فصول مهمه كمال جلاله و عظمت و متانت و رزانت و حصافت و حصانت مرويات آن كتاب ظاهر و باهرست چنانچه در صدر ان مذکورست و بعد فعن لى ان اذكر فى هذا الكتاب فصولا مهمه فى معرفه الأئمه اعنى الأئمه الاثنى عشر الذين أولهم على المرتضى و آخرهم المهدي المنتظر يتضمن شيئا من ذكر مناقبهم الشريفه و مراتبهم العاليه المنيفه و معرفه اسمائهم و صفاتهم و آبائهم و امهاتهم و مواليدهم و وفاتهم و ذكر مدّه اعمارهم و حجّابهم و شعرائهم خاليا عن الاطناب الممل و التقصير المخلّ آخذا عن الاكثار المسئم الى الايجاز المفهم و لن يعرف شرفه الا من وقف عليه فعرفه و عقدت لكلّ امام منهم فصلا يشتمل كل فصل من الثلثه الفصول الى ان قال و سمّيته بالفصول المهمه فى معرفه الأئمه اجبت فى ذلك سؤال بعض الاعزّه من الاصحاب و الخالص من الاحباب بعد ان جعلت ذلك لى عند الله ذخيره و رجاء فى التكفير لما اسلفته من جريره او اقترفته من صغيره او كبيره و ذلك لما اشتمل عليه هذا الكتاب من ذكر مناقب اهل البيت الشهيره و ما أثرهم الاثيره و لربّ ذى بصيره قاصره و عين عن ادراك الحقائق حاسره يتامل ما ألفته و يستعرض ما جمعته و لخصته فيحمله

طرفه المريض و قلبه المهيض على ان ينسبني في ذلك الى الترفيض الخ ازین عبارت ظاهرست که ابن صَبَّاح درین کتاب مناقب شریفه و مراتب علیه منیفه ائمه اثنا عشر علیهم السلام ذکر کرده و آن مشتمل ست بر مناقب شهیره و ماثر اثیره این حضرات علیهم السلام و نه می داند شرف آن را مگر کسی که واقف شود بر آن و بشناسد آن را اما اینکه ابن الصَّبَّاح از اکابر علمای مشاهیر و اعظم فضلالی نحاریست پس متتبع مخفی نیست احمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی که محامد علیه و مفاخر سنیه او در ما بعد انشاء الله تعالی از زبان مولوی صدیق حسن خان و غیر او خواهی شنید در ذخیره المال بعد مسئله خنثی که علامت مرد و زن هر دو داشته باشد گفته قلت و هذه المسئلة وقعت فی زمننا هذا ببلاد الحیره علی ما اخبرنی به سیدی العلامه نور بن خلف الحیرتی و ذکر لی انّ الخنثی الموصوفه توفیت عن ولدین ولد لبطنها و ولد لظهرها و خلفت ترکه کثیره و انّ علماء تلك الجهة تحيروا فی الميراث و اختلف احکامهم فمنهم من قال يرث ولد الظهر دون ولد البطن و منهم من قال بعكس هذا و منهم من قال يقتسمان التركة و منهم من قال توقف التركة حتى يصطلح الولدان علی تساوا أو علی مفاضله و اخبرنی انّ الخصام قائم و التركة موقوفه و انه خرج لسؤال علماء المغرب خصوصا علماء الحرمین عن ذلك و بعد الاتفاق به بستین وجدت حکم امیر المؤمنین فی کتاب الفصول المهمه فی فضل الأئمه تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهیر بابن الصَّبَّاح من علماء المالکیه انتهی ازین عبارت ظاهرست که ابن الصَّبَّاح شیخ و امام و از علمای مالکیه است و از عبارت شرح شمائل علی قاری دریافتی که شیخ استاد کامل را می گویند و عبد الله بن محمد المطیری شهره المدنی الشافعی مذهباً الاشعری اعتقاداً النقشبندی طریقه در خطبه

کتاب الزیاض الزاهره فی فضل آل بیت النبى و عترته الطاهره که در سنه ثلث و ثمانین و مائتین و الف در ارض مقدس غری علی الرّاقد فیها الف الف تحیه بآن برخوردارم گفته الحمد لله رب العالمین و الشکر للملهم بالهدى الى صراط المتقین و الصلوه و السلام علی سیدنا و نبینا محمّد عبده و رسوله الذى یصلی علی خلفه عجماً و عرباً و انزل علیه قُلْ لا اَسئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی و علی اله و اصحابه نجوم الاقتداء و بدور الاهتداء صلاه و سلاماً یدومان بدوام المنزه وجوده عن الانتهاء و الابتداء اما بعد فیقول العبد الفقیر الى الله تعالى عبد الله بن محمّد المطیری شهره المدنی حالا هذا کتاب سمیته بالزیاض الزاهره فی فضل آل بیت النبى و عترته الطاهره جمعت فیها ما اطلعت علیه ممّا ورد فی هذا الشأن و اعتنی بنقله العلماء العاملون الأعیان و اکثره من الفصول المهمّه لابن الصّبّاغ و من الجوهر الشفّاف للخطیب الخ و فاضل رشید کتاب فصول مهمّه ابن الصّبّاغ راز کرده در مقام ذکر تصانیف اهل سنت در فضائل اهل بیت علیه السلام که بسبب آن اثبات ولای سنّیه با این حضرات و دفع نسبت ناصبیت و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته و ان کان ذلك کخدع السّراب كما لا یخفى علی من راجع ما ذکرته فی مجلد حدیث الغدیر فی قدح الجاحظ المرتاب و ردّ حمایه الرشید ایاه بمثل هذا التمسک المورث للعجب العجائب قال فی ایضاح لطافه المقال و شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصّبّاغ المکی در فصول مهمّه فی معرفه الأئمّه نیز از کتب اهل سنت فضائل آن حضرت نقل کرده انتهى و نیز مخفی نماند

که اساطین محققین سنیه و افاحم معتمدین شان در مصنفات دینیه و اسفار یقینیه خود از ابن الصبّاح نقل می نمایند و باقوال و افادات او تمسک و تشبث می فرمایند نور الدین علی بن عبد الله السمهودی در جواهر العقدين بعد ذکر روایتی از تذکره ابن حمدون گفته و لعل هذا هو السبب فيما ذكره في الفصول المهمه عن عبد الله الزاهد من ان عبد الملك بن مروان كتب الى الحجاج بن يوسف اميا بعد فانظر دماء بني عبد المطلب فاجتنبها فأتى رأيت الى أبي سفين لما اولغوا فيها لم يلبثوا الا قليلا و السلام الخ و نیز سمهودی در جواهر العقدين گفته

قوله و انى سائلكم غدا عنهم تقدم بشاهده في الذكر الرابع و سبق في رابع تنبيهاته قول الحافظ جمال الدين الزرندي عقب

حديث من كنت مولاة فعلى مولاة قال الامام الواحدى هذه الولاية اثبتها النبي صلى الله عليه و سلم مسئول عنها يوم القيمة و

روى في قوله تعالى وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ أى عن ولايه على و اهل البيت لأن الله امر نبيه صلى الله عليه و سلم ان يعرف الخلق انه لا- يألهم عن تبليغ الرساله اجرا الا الموده في القربى و المعنى انهم يسألون هل و الوهم حق الموالاه كما اوصاهم النبي صلى الله عليه و سلم أم اضاعوها و اهملوها فيكون عليهم المطالبه و التبعه انتهى و يشهد لذلك ما اخرجه ابو المؤيد في كتاب المناقب فيما نقله ابو الحسن على السفاقي ثم المكي في الفصول المهمه

عن أبي هريره رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم و نحن جلوس ذات يوم و الذى نفسه بيده لا يزول قدم عن قدم يوم القيمة حتى يسأل الله تعالى الرجل عن اربع عن عمره فيما افناه و عن جسده

فيما ابلاه و عن ماله مما اكتسبه و فيما انفقه و عن حَبْنَا اهل البيت فقال له عمر رضى الله عنه يا نبي الله ما آيه حَبْكُم فوضع يده على راس عليّ و هو جالس الى جانبه فقال آيه حَبْنَا حَبّ هذا من بعدى الخ و على بن ابراهيم الحلبى در انسان العيون فى سيره الامين المامون در ذكر هجرت گفته و فى الفصول المهمه

انه صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ و صَيَّرَ عَلِيًّا رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ بِحِفْظِ ذِمَّتِهِ و اداء امانته ظاهرا على اعين الناس و امره ان يتناع رواحل للفواطم فاطمه بنت النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و فاطمه بنت الزَّيْبِرِ بن عبد المطلب و لمن هاجر معه من بنى هاشم و من ضعفاء المؤمنين و شراء عَلِيِّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ الرّواحل مخالفا لما ياتى فى الاصل

أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ارسل الى عَلِيِّ حَلِه و ارسل يقول تشقها خمرا بين الفواطم و هى فاطمه ابنة حمزه و فاطمه بنت عتبه و فاطمه أُمّ عَلِيٍّ و فاطمه بنته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و ارساله لتلك الحله كان بعد وصوله الى المدينة فليتأمل قال فى الفصول المهمه و

قال له أى لعليّ إذا برمت ما أمرتك به كن على اهبة الهجره الى الله و رسوله و يقدم كتابى عليك و إذا جاء ابو بكر توجهه خلفى نحو بئر أم ميمون و كان ذلك فى فحمة العشاء و الرصد من قريش قد احاطوا بالدار ينتظرون ان تنتصف الليله و تنام الناس و دخل ابو بكر على عليّ و هو يظنه أى و ابو بكر يظنّ عليا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فقال له عليّ انّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ خرج نحو بئر أم ميمون و هو يقول لك ادركنى فلحقه ابو بكر و مضيا جميعا

متسايران حتى اتيا جبل ثور فدخلا الغار فليتأمل الجمع بينه و بين ما تقدم و نیز در انسان العيون كفته و فى الفصول المهمه لما اتصل خبر مسيره صلى الله عليه و سلم الى المدينه و ذلك فى اليوم الثانى من خروجه صلى الله عليه و سلم من الغار جمع الناس ابو جهل و قال بلغنى ان محمدا قد مضى نحو يثرب على طريق الساحل و معه رجلان اخران فايكم ياتينى بخبره فوثب سراقه فقال انا لمحمدا يا ابا الحكم ثم انه ركب راحلته و استجنب فرسه و اخذ معه عبدا له اسود و كان ذلك العبد من الشجعان المشهورين فسارا فى اثر النبى صلى الله عليه و سلم سيرا عنيفا حتى لحقا به فقال ابو بكر يا رسول الله قد دهينا هذا سراقه قد اقبل فى طلبنا و معه غلامه الاسود المشهور فلما ابصرهم سراقه نزل عن راحلته و ركب فرسه و تناول رمحه و اقبل نحوهم فلما قرب منهم

قال النبى صلى الله عليه و سلم اللهم اكفنا امر سراقه بما شئت و كيف شئت و انى شئت فغابت قوائم فرسه فى الارض حتى لم يقدر الفرس ان يتحرك فلما نظر سراقه الى ذلك هاله ورمى نفسه عن الفرس الى الارض ورمى رمحه و قال يا محمدا انت انت و اصحابك اى انت كما انت اى امن و اصحابك فادع ربك يطلق لى جوادى و لك عهد و ميثاق ان ارجع عنك فرفع النبى صلى الله عليه و سلم يديه الى السماء و قال اللهم ان كان صادقا فيما يقول فاطلق له جواده قال فاطلق الله تعالى له قوائم فرسه حتى وثب على الارض سليما اى و لعل هذا فى المره الثانيه او المره الاخيره من السبع على ما تقدم و تقدم ان الاقتصار على القوائم لا ينافى الزيادة عليها فلا يخالف ما سبق

فی هذه الروایه و رجع سراقه الی مکّه فاجتمع النَّاسُ فانکر انه رای محمّدا فلا زال به ابو جهل حتی اعترف و اخبرهم بالقصّه و فی ذلك یقول سراقه مخاطبا لابی جهل ابا حکم و اللّٰه لو کنت شاهدا لامر جوادى إذ تسوخ قوائمه علمت و لم تشکک بانّ محمّدا رسول بیرهان فمن ذا یقاومه و عبد الرحمن بن عبد السّلام الصّفوری در نزّهه المجالس گفته رایت فی الفصول المهمّه فی معرفه الائمه بمکه المشرفه شرفها اللّٰه تعالی لابی الحسن المالکی انّ علیا ولدته أمّه بجوف الکعبه شرفها اللّٰه تعالی الخ و محمّد محبوب عالم بن جعفر بدر عالم در تفسیر خود که مشهورست بتفسیر شاهی در تفسیر آیه و اعلموا أنّما أموالکم و اولادکم فتنه گفته فی الفصول المهمّه انّ رجلا- اتی به الی عمر بن الخطّاب رضی اللّٰه تعالی عنه و کان صدر منه انه کان بجماعه من النَّاس و قد سالوه کیف اصیحت قال اصیحت احبّ الفتنه و اکره الحقّ و اصدق اليهود و النّصارى و او من بما لم اره و اقرّ بما لم یخلق

فرغ الی عمر رضی اللّٰه تعالی فارسل عمر الی علیّ کرم اللّٰه وجهه فلما جاءه خبره بمقاله الرّجل فقال صدق الرّجل یحبّ الفتنه قال اللّٰه تعالی أنّما أموالکم و اولادکم فتنه و یکره الحق یعنی الموت قال اللّٰه تعالی و جاءت سیکره الموت بالحقّ و یصدق اليهود و النّصارى قال اللّٰه تعالی قالت الیهود لیسّ النّصارى علی شئ و قالت النّصارى لیسّ الیهود علی شئ و یؤمن بما لم یر یعنی یؤمن باللّٰه عزّ و جل و یقر بما لم یخلق یعنی السّاعه فقال عمر رضی اللّٰه تعالی عنه اعوذ باللّٰه من معضله لا علی لها و نیز در تفسیر شاهی در تفسیر قلّ کلّ یعمل علی شاکلتّه مذکورست فی الفصول المهمّه قال محمّد الجواد

رضی اللہ تعالیٰ عنہ الناس اشکال و کل يعمل علی شاکلته و الناس اخوان فمن كانت اخوته فی غیر ذات اللہ فانها تعود عداوه و ذلك قوله تعالیٰ الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ و نیز در تفسیر شاهی در تفسیر قوله تعالیٰ إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مذکورست فی الفصول المهمه

اقبل المامون علی أبي جعفر رضی اللہ عنهما و قال تزوجک ابنتی أم الفضل و ان رغم لذلك انوف قومی فاخطب لنفسک فقد رضیتک لنفس ابنتی فقال ابو جعفر رضی اللہ تعالیٰ عنہ الحمد لله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا لوحدانیه و صلی اللہ علی سیدنا محمد سید بریتہ و الاصفیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل اللہ علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال اللہ تعالیٰ وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و نیز در تفسیر شاهی در تفسیر آیه وَ جَاءَتْ سَيِّكْرُهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ مسطورست فی الفصول المهمه ان رجلا اتى به الى عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ و كان صدر منه انه كان بجماعه من الناس و قد سالوه كيف اصبحت الخ و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دهلوی که معاصر مخاطب ماهرست و از نبیره های شیخ عبد الحق دهلویست کتاب فصول مهمه را ماخذ کتاب خود قرار داده و جابجا از ان نقل نموده چنانچه در سعاده الکونین فی بیان فضائل الحسنین گفته که این رساله ایست مسمی بسعاده الکونین فی بیان فضائل الحسنین مشتمل بر فضائل شریفه و مناقب منیفه حسن و حسین سبطین رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم و انتخاب نمودم این را از صواعق محرقه و ترجمه وی

و تهذیب و تاریخ الخلفاء شیخ جلال الدین سیوطی و تاریخ ابی حاتم محمد بن حبان البستی و رساله ما ثبت بالسنة و رساله احوال ائمه اثنا عشر تالیف علامه فهامه ابوالمجد شیخ عبدالحق دهلوی و رساله مناقب السادات تالیف قاضی شهاب الدین دولت آبادی و ترجمه متعارف طبری و فصول المهمه فی مناقب الأئمه و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا تالیف میرزا محمد معتمد خان مورخ و رساله عبهری و تذکره قرطبی و رساله نور العین فی اسرار شهاده الحسنین تالیف علامه فهامه مولانا عبد العزیز سلمه الله و چون رساله مفتاح النجا حاوی اکثر احوال شریف حسنین را بود آن را ترجمه نمودم و آنچه که مناسب آن از کتب و رسائل مذکوره دانستم بمناسب مقام و اقتضای مرام اضافه نمودم و نام آن کتاب را در آوردم پس آنچه که احوال بی نام کتابست از مفتاح النجاست و هر چه که بقید نامست از آن کتابست که نام او را در آنجا آورده و در بعضی محال بحسب تقاضای محل از دیگر کتب و رسائل مذکوره و نیز آورده و نیز در سعاده الکونین در ذکر امام حسن علیه السلام گفته اما خلق شریف وی یعنی الحسن علیه السلام آنست که در فصول مهمه و غیره آورده که او را شش بار زهر دادند پنجبار کار نکرد و بار ششم چون کار کرد برادر وی حسین رضی الله عنه بیالین وی آمد و عرض نمود که ای برادر اگر زهر دهنده را تو می دانی ما را نشان ده تا اگر ترا زهر کار کند از وی انتقام گیرم الخ و نیز در سعاده الکونین گفته فصل در بیان کلمات قدسی آن جناب یعنی الحسن علیه السلام و بعضی نصائح وی رضی الله عنه منقول از مفتاح النجا و فصول مهمه سؤال کرد بمردمان که بخل کرامی گویند فرمود که بخل آن را گویند که آنچه صرف نموده آن را تلف داند و آنچه که جمع نموده آن را شرف داند الخ و نیز در سعاده الکونین گفته و در فصول مهمه آورده که حافظ ابو نعیم روایت کرده از علی مرتضی که وی

رضی اللہ عنہ از امام حسن پرسید که ای پسر من سداد چیست در جواب گفت که سداد دور کردن بدیست از حسن خلق و نیز در سعاده الکونین گفته و در فصول مهمه آورده فرمود یعنی الحسن علیه السلام که آدم بکسی ملاقات نسازد مگر برای چهار چیز الخ و نیز در سعاده الکونین گفته بدانکه وی رضی اللہ عنہ یعنی الحسن علیه السلام مهتر و بهتر مردمان زمان از روی کرامت و زهد و سکینه و وقار و دیگر مفاخر که مناسب خاندان رسالتست موصوف بود و دیگر آن را نیز تخصیض بر افعال حسنه و منع از افعال قبیحه می فرمود چنانکه در فصول آورده که می فرمود که از دنیا و فریب آن هوشیار باش و تمثیل باین بیت فرمود یا اهل لذات دنیا لا- بقاء لکم و الاغترار بظلم زائل حمق و نیز در سعاده الکونین گفته و نقش انگشتی وی یعنی الحسن علیه السلام

لکلّ اجل کتاب بود هکذا فی الفصول المهمّه و نیز در سعاده الکونین گفته در فصول المهمه آورده که اهل اخبار اتفاق دارند که وی رضی اللہ عنہ یعنی الحسن علیه السلام در مهمان نوازی و غریب پروری و اغاثت مظلوم و ایصال رحم و انعام فقرا و مساکین مشهور افاق بود و بر ضعیفان و مسکینان و برهنه تنان و حاجتمندان را از نقد و پارچه امداد و اعانت فرمودی الخ و نیز در سعاده الکونین گفته و در فصول المهمه آورده که مردمان از علی بن الحسین پرسیدند که چه شد پدرت را که اولادکم آورد فرمود این قدر که آورد عجبست او را وقت کجا بود با زنان صحبت دارد در روز و شب هزار رکعت نماز گزاردی انتهی و علاوه برین در سعاده الکونین در مقامات بسیار نقل از فصول مهمّه نموده کما لا یخفی علی من راجع إلیها و محتجب نماند که مولوی اکرام الدّین از علمای اعلام و فضلالی فخام سنیه است مولوی حیدر علی فیض آبادی مولوی اکرام الدّین مذکور را در جمله علمای سنیه که لاعن یزیداند

ذکر کرده و بر ولی الله و فرزند ارجمند او یعنی مخاطب هوشمند و تلمیذ رشید او و بحر اجاج سته که نهایت نازش و افتخار بر تلفیقات و تزویقات شان دارد و آن را اعلاق نفیسه و جواهر ثمینه می انگارد مقدم می گذارد و کتاب سعاده الکونین او را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن که مفید اعتبار کتب مذکوره بالا اولاست نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی در دعوی خود شمرده چنانچه در ازاله الغین در ذکر لاعنین یزید بعد یاد نمودن اسماء جمعی از علمای خود می گوید و از آنجمله است شیخ عبد الحق دهلوی و از آنجمله است فرزند ارجمند او نور الحق دهلوی و از آنجمله است مولوی اکرام الدین دهلوی و از آنجمله است حضرت اسوه المحدثین المتبحرین قدوه العرفاء السالکین شاه ولی الله دهلوی و از آنجمله است حجه الله علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانی که قلوب مخالفین بکنهش می رسد نهاده است و از آنجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و از ان جمله بحر العلوم العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و آباءه الصیاحین علی رؤس الطالبین چنانچه کتاب صواعق محرقة و شرح قصیده همزیه و مفتاح النجا و کتاب مناقب السادات و شرح عقائد نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعاده الکونین فی فضائل الحسنین و کتاب حجه الله البالغه و کتاب ازاله الخفا عن خلفه الخلفاء حیث قال فیہ مصنفه کما نقل عنه ایضا الله دره فرقه ثالثه خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان که شرارت و خبث باطنی

آنها اظهر من الشمس و ابين من الامسست و نصوص صحيحه دربارہ سوء حال و خزی و نکال آنها به ثبوت پیوسته آنها بلا شبهه مطعون و مجروح اند بلکه از دائره ايمان بیرون اند و با منافقان محشور و مقرون و تالیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب عزه الراشدین و ذله الضّالین و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزگی توان شمرد انتھی ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر بکتاب سعاده الکونین احتجاج و استدلال بر مطلوب خود می نماید و بر ذکر دیگر کتب معتبره آن را مقدم می گذارد و آن را مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد مزگی می داند و نیز در ازاله الغین بعد کلامی گفته و اگر برین قدر اکتفا نکنی و تصریح این امر را بخلاف مودای

انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام می خواهی اینک بر رساله سعاده الکونین فی بیان فضائل الحسنین رجوع کن تا دریابی که مولوی محمد اکرام الدّین بن محمد نظام الدّین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبائح یزید پلید این ست که نزد ارباب تحقیق از اهل سنّت و جماعت فقط از قتل نمودن امام همام کافر شده قطع نظر ازین معاصی بالجمله وی مبعوض ترین مردم و مقبوح ترین خلائق نزد علمای سنّت و جماعتست و این کار ناشایسته که وی ملعون کرده هیچکس درین امت نکرده لعنت خدا باد بر وی و بر پیروان وی و یارانش و مددکاران وی و لشکر او از خدا و فرشته ها و سائر مردمان هر زمان و هر لمحّه و آنچه که از علمای ما ذکر لعن و طعن برای ملعون و مطعون در کتب خود کرده اند اگر در این جا مذکور نماید این مختصر بطول انجامد انتھی و شیخ حسن عدوی حمزوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که در اوّل آن گفته اما بعد فیقول ذو التقصیر و المساوی حسن العدوی الحمزوی قد سالنی بعض الاخوان اصلح اللّٰه لی و لهم الحال و الشّان جمع کلیمات تتعلق بالموتی حال

احتضارهم و بعد الموت من سؤال و خلافه و كيفيه الزياره المطلوبه لا سيّما اهل البيت فاجبته بالتسوييف لعلمى بقصورى عن ذلك المرام فاكثر على الطّلب المره بعد المره فقلت له الفقير يعترف بقصور حجاه و سماعك بالمعيدى خير من ان تراه فابى الآ الاجابه فامّ لسان القلم الى الكتابه فقلت و بالله التّوفيق الى سلوك طريق التحقيق اعلم أنّه يتعلق بالشخص المريض امور قبل خروج روحه و بالميت قبل دفنه و فى قبره و فى كيفيه زيارته و فى حال قيامه من قبره و غير ذلك الى ان يصل الى دار المقامه و رتبته على سبعة ابواب و خاتمه و سمّيته مشارق الانوار فى فوز اهل الاعتبار و اسأل الله سبحانه و تعالى ان يجعله خالصا لوجهه بجاه سيّدنا محمّد و آله و اصحابه و حزبه مى فرمايد و

فى الفصول المهمّه فى فضائل الأئمّه لابن الصّيباغ ان الحسن بن الحسن بن على خطب من عمّه الحسين احدى بنتيه فاطمه و سكينه و وقال اختر لى احدهما فقال الحسين قد اخترت لك بنتى فاطمه فهى اكثرهما شبيها بامّى فاطمه بنت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم امّا فى الدّين فتقوم اللّيل كلّه و تصوم النهار و امّا فى الجمال فتشبه الحور العين و امّا سكينه فغالب عليها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل الخ و نيز حسن عدوى در مشارق الانوار فى فوز اهل الاعتبار كفته اعلم انّ حبّ آل البيت من اعظم الوسائل الى الله و التودّد

إليهم يزكى النفس و يذهب الباس و يدنى العبد من مولاه أ ليس و هم سلاله سيّد الخلق على الاطلاق العذّين اماطت لهم الحضرة العليّه جلايبب الانوار فغرقوا فى بحار الاشواق و شاهدوا الحقّ فاثمرت رياض عزهم اليانعه و التزموا الصّدق فساغ لهم التصرف بما شاء و اوعدت فضائلهم ذائعه شائعه سيّما غرّه وجه الزّمان و رفيعه القدر و الشّأن من تمسّكت البركات باذيال طلعتها البهيّه و تمسّكت النفحات بشذا عرف بهجتها السيّتيه ذات الحسن و الجمال و البهجه و الجلال المنصرفه فى الملكوت بامر الله كما تشاء المنقذه الملهوف إذا هو من كؤوس غياهب صروف الدّهر قد انتشا من عجزت عن حصر فضائلها السن الاقلام و اعترفت الأولياء بانّها سيّدتهم على التّمام السيّده فاطمه بنت الامام الاعظم ولى نعمتنا الحسين بشهاده ما تقدّم لك من البرهان الا-جهورى و صاحب الفصول المهمّه و مدائح و محاسن حسن حمزاوى عالى تبار و محامد و مناقب كتاب مشارق الانوار از تقریظات علمای كبار مصر كه در آخر نسخه مطبوعه مشارق مذکورست هویدا و آشکارست و خود مصنف در آخر این نسخه این عبارت نوشته بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك اللهم يا من فتحت بمشارق انوار نبّيك معضلات العلوم و منحت بنفحات ارشاده من فيض الفضل ذوى المعارف و الفهوم و نصلى و نسلم على صفوه خلقك سرّك الجامع الدال عليك و رسولك الاعظم القائم لك بين يديك الذى ابرزت نور جماله جميع الخلق و الاكوان و على اله و اصحابه الذين اشرق بمشارق انوارهم كل قاص و دان و بعد فيقول جامعه اسير ذنبه

و راجى عفو ربِّه الفقير حسن العدوى الحمزاوى غفر الله له و لأحبابه المساوى لما كان من اعظم المنن الربّانيه و المواهب الرحمانيه تبليغ السّنه المحمديّه لنيل مبلغها الدرجه العليّه مثل اجر من عمل بها من سائر الامّه المحمديّه تفضّلا من ذى المواهب اللدنيّه من الرّحمن و تكرم على العبد الدّليل و وفق و تفضّل لجمع هذا الكتاب الّذى حوى من حسن السّنه و صحيح الاخبار ما ينوف عن ثلاثه آلاف خلاف الاثار لا سيّما و قد وّشّح بذكر ما لآل البيت من الماثر و رشح بذكر نسبهم و محالهم و مآلهم من المفاسخ و كان ذلك هو الغرض الحامل لى أوّلا على تصنيفه و كنت اقدم رجلا و أوّخر اخرى مع تسويّف الوعد بتأليفه زياده عن نحو نصف سنه لما ارى فى نفسى من القصور و أنّى لست اهلا لان يكون منّى تأليف و ظهور و لكن لما كنت مولع القلب بزياره آل بيت المصطفى فكان عين الظهور فى حب الخفا و ذلك انى لما توقفت منع من طلب منّى تأليف هذا الكتاب لبيان كيفيه الزياره و ما يطلب من الآداب و كان الطالب لذلك لاهل البيت من اعيان الاحباب و من المتوسّدين آناء الليل و اطراف النّهار بهاتيک الاعتاب اذن لى منا ما من كريمه الدارين بالشّروع فيه اجابه للطالب فشرعت فيه محبّا ان كون منتظما فى سلك خدام حديث رسول الله و اهل هذه المناقب فلعلّ و عسى بالحبّ و التشبه يكرم الطفيلى فى ساحه الكرام لما ورد من تشبّه بقوم فهو منهم كما نقله الحافظ ابن حجر فى كتابه بلوغ المرام و لما من الله باتمامه شغفت به قلوب المحبّين و الاخوان و انتشر فى سائر الاقطار و البلدان غير أنّه من كثره تداول ايدى الكتاب نقصوا من الفاظ الحديث ما يخل بالمعانى فكنت

فى حزن من عدم تمام بلوغ الامانى فاتفق فى سنه اثنتين و سبعين فى شهر ربيع الآخر ان قدم الى مصر الاوحد الهمام العلامه السّيد ابو النصر اليافى الخلونى من الشّام لزياره اهل بيت النّبى عليه الصّيلوه و السّلام و مريدا التوجّه الى بيت الله الحرام و لم يكن بينى و بينه معرفه و لا- سماع قبل هذا الاوان فاتفق ان راي الكراس الاول من مشارق الانوار ييد بعض الاخوان فاخذاه و طالعه و امعن فيه النظر و اعطاه لصاحبه بعد المطالعه و بعد ذلك بنحو ثلثه ايام جلس بالمقام الحسينى و شرذمه من اعيان العلماء معه يحدّثهم و البشر يتلأأ- من وجهه نورا حيث اكرمه الله بضيافته للامام الحسين و زاده حورا برويته مناما سيد الانام عليه الصّيلوه و السلام جالسا مع ولده الحسين فى هذا المقام و الامام الحسين جالس متواضع بين يديه و بيده الكراس الّذى طالعه من مشارق الانوار يتلوه و افضل الخلق على الاطلاق يقول مقبول فلما اخبر الاستاذ الرائى من معه من الافاضل الفحول افادوه انّ هذا الكتاب تاليف جديد و صاحبه موجود الآن فحضر عندى بعض الاحبّه ممن كان جالسا مع الاستاذ من الاخوان و بشرنى بتلك الرّؤيا فحصل عندى من السّرور ما لا استطيع ان اكيّفه من الحبور فقامت مسرعا الى لقاء هذا الاستاذ فى المقام فقبت يده و سمعت منه ما راي تلذذا بسماع رويه سيد الانام و كان إذ ذاك استاذنا الدّهى جالسا فى المقام فاخبرته بما حدثنى به هذا الامام فزادنى سرورا بانّه يصير لهذا الكتاب شان كبير إذ هو بالقبول حقيق و جدير فما كان بعد ثلثه اشهر الاّ و تحقق مدلول الرّؤيا بصدور امر الداورى الاعظم و الخديوى المبجل

المفخّم للمحافظة بان يطبع خمسمائه نسخه من هذا الكتاب مع كتابي الارشاد و النفحات لكثرة الطلاب و بعد تمام الطبع للكتب الثلثة تناولها اهل المدن و الاقطار بالقبول و كان ذلك سرّ قول المصطفى عليه السّلام مقبول مقبول و لما فرغت الطبعه الاولى و كثر الطلب المشارق الانوار من بعض المدن و الاقطار شرعت بان يطبع منه الف نسخه حبّاً في نشره و قد هيأت اسبابه و لاحت علامات بشره فطبعت و تمّت بحمد الله في هذا اليوم العظيم تفضّلاً من اللّطيف الخبير العليم و لمّا كان الاستاذ ابو النّصر مشغوفاً بحبّ هذا الكتاب لما رآه يتلى بين يدي المصطفى في ذلك المقام المهّاب انشأ قصيده مشحونه بمدح المؤلّف و التاليف فجاءت على نمط حسن و وجه لطيف فاحببت ان اضعها الان في الطبعه الثّانيه خاتمه للكتاب ترغيباً لطالبيه و تذكراً لاولي الالباب و الله ارجو ان يمنّ بتمام القبول إذ هو خير مسؤل و مأمول و

قد قال عليه الصّيلوه و السّلام المؤمن من سرّته حسنته و ساءته سيئته و عطايا الرّحمن لا تتوقف على طاعه و لا احسان فنسألك اللهم ان تجعل سيئاتنا من احببت و لا- تجعل حسناتنا حسنات من ابغضت و هي هذه شمس المعارف من ورا الاستار بزغت بفضل مشارق الانوار و غدت بحلى الحسن تجلى و البها عالى ذوى الالباب و الابصار تسقى لمن يهوى جمال وصالها من راحها المختوم بالاسرار و تفيض من بحر المواهب حكمه و بدائعا لروائق الافكار فيها انتشق يا صاح من نفحاتها من طيب الانفاس فى الاسحار لكنّها محجوبه اسرارها عن سائر النّقاد

و الاعيار ما افتضّ مسك ختامه غير الّذى لمحتّه اهل البيت بالانظار فلقد دعاه الحبّ صدقا فيهم فلذّاك اضحى منهم بجوار حسن الفعال صفاته و ملكيته و النفس منه زكيه الاعطار استاذنا العدوّى حجّه مالك صدر الشريعه بل امير وقار ذو همّه عليا يجلّ قليلها عن ان يحاط به و ليث ضارى شيخ الشريعه و الحقيقه كيف لا و لقد كسى من سنّه المختار حلل المحبّه و المودّه و الثنا ابدا و زين بالعتاء المدرار بحر من العلم الّلدنّى فيضه من عالم الارواح و الاسرار لله جامع ازهر فلقد حوت روضاته من طيب الازهار لا عز و للعدوى ان يبدى لنا ما عنه قد قصرت يد الاحبار فوداد آل البيت دو ما شانه فاضت عليه مواهب الغفار ابدت لنا المكنون تحقيقاته و بها ازال غشاوه الابصار قد شوق الاحباب فى آل الّذى منه فخار الرّسل و الاحبار و افادنا طرق الوصول إليهم انعم بها من نعمه و فخار نفحاته ابدت لنا سرّا غدا فى يوم عاشوراء و الذاكار قل للّذى قد جاء ينكر فضله قصير فذّاك يجلّ عن انكار من اين للخفّاش يبصر للسّيّنا و يرى ضياء مشارق الانوار هذا مقام دونه نجم السّهى و ينال بالتوفيق و الانظار ما ذا اقول بمدحه و كماله قد جلّ عن نظمى و عن اشعارى لا زال نورا تستضى به الورى متعاقبا بتعاقب الاعصار ما دام ربّ العالمين مرقيًا لحبيبه المخصوص بالاسرار فعليه منى الف الف تحيه و الامل مع اصحابه الاخيار و التّابعين و كلّ من لاذوا بهم حبّا لآل السيّد المختار ما قال منشيها لها ارّخ و دم بالطبع فاق مشارق الانوار و قال بعض المحيّن السيّد احمد الاييارى أ عروس فكرام شمس نهار و انيس لفظ أم نفيس درارى و كمال حسن نفائس فكريّه أم ذا جمال عرائس الابكار

و سنا الفضائل اشرفت انواره أم لاح ضوء مشارق الانوار بهر العقول جمالها و كمالها فزهت بحسن الطبع ذات وقار اياتها شهدت لها بفضائل جلت و سل من سامع أو قارى اثنت على العدوى باريها بما هو اهله قد جل صنع البارى جمع الفضائل و المعالى و التقى فغدا وحيدا ليس فيه ممارى و له تآليف إذا ما شمتهما نزهت وحدته عن الانظار لا سيما هذا الكتاب فإنه طبعاً أرق من النسيم السارى اثنى على آل النبى بما لهم فى الدين و الدنيا من الآثار و مزار فاطمه به بنت الحسين بدا لنا كالشمس وسط نهار و الفاضل الصيبان غير مصرح فى كتبه ابدا بذكر مزار و لذاك مذ نظر العزيز نصوصه قد شاد مسجدها بكل فخار ان كان فى الدنيا مؤلفه انتمى لا شك فى الاخرى يفز بجوار فالله عوده الجميل بحبه آل النبى الطيب المختار صلى عليه الله فى ملاء العلاء و الآل و الاصحاب و الاخيار ما قال الاييارى فيه مورخا اكرم بطبع مشارق الانوار

۲۹- حسين ميدي

وجه بست و نهم از وجوه ابطال ردّ و انكار مخاطب جليل الفخار آنکه مير حسين بن معين الدين الميذى حديث تشبيه را در فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام وارد نموده چنانچه در فواتح گفته بيهقى از رسول الله روايت کند که فرمود

من أراد ان ينظر الى نوح فى تقواه و الى ابراهيم فى حلمه و الى موسى فى هيئته و الى عيسى فى عبادته فلينظر الى على بن أبى طالب فهذا الميذى المذى بدّ على مشاهير الامثال و على افادته اّكل معاريف الافاضل و بنمير تحقيقاته ارتوى العالّ و الناهل روى الحديث الشريف حمايه للحق الفاضل

و نکایه لقلب کل لجوج مجادل فما يروج الجحود و الانكار مع هذا الوضوح و الاشتهار الاعلى كل متعنت ذاهل او متعصب غافل و مخفی نماند که میر حسین میبذی صاحب فواتح از مشهورین علمای اهل سنت و اکابر فضلاى ایشانست و اجله ائمه سنیه و مشاهیر مقتدایان ایشان تعظیم و تبجیل او می کنند و او را بلفظ مولانا یاد می کنند و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که بتصریح مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون از کتب معتبره است حیث قال حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر و هو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده المسمی بروضه الصفا و زاد علیه الی ان قال و هو فی ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعہ المعتبره الا انه اطال فی وصف ابن حیدر کما هو مقتضی حال عصره و هو معذور فیہ تجاوز الله سبحانه و تعالی عنه و نیز اعتبار و اعتماد آن از افادات خود شاهصاحب بجواب طعن سوم و چهارم و یازدهم از مطاعن ابی بکر و افاده سهارنپوری در مرافض بجواب طعن عزل ابی بکر از ادای سوره براءت ظاهر و باهرست و نیز حسام الدین در اول مرافض آن را از کتب معتبره شمرده بمدح او گفته قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افاضل علماء عراق بل اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت می افراشت و از جمله مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدسه امیر المؤمنین تصنیفست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور همچنین آن جناب بر کافیه و هدایه حکمت و طوابع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده در ان مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصفه عرض نهاده الخ و محمود بن سلیمان کفوی در طبقات حنفیه موسوم بکتائب اعلام الاخیار

که شاه‌صاحب هم حواله بان در بستان‌المحدثین کرده اند و در کشف‌الظنون هم آن را ذکر کرده می‌گوید و فی کتاب الفواتح شرح دیوان علی لمولانا حسین بن معین‌الدین المیبدی جدّ امامنا الشّافعی محمّد بن ادریس بن عبّاس بن شافع بن ثابت بن عیید بن عبد بن هاشم بن عبد‌المطلب ثابت در روز بدر مسلمان شد الخ و نیز در کتائب گفته و فی الفواتح فی الفاتحه السّادسه ولایت چهار قسمست الخ و نیز در کتائب گفته قال المولی حسین بن معین‌الدین المیبدی فی اثناء الفاتحه الاولی من الفواتح شرح دیوان علی بن ابی طالب زنه‌ار و هزار زنه‌ار که از کلمه انکار اولیا احتراز کن الخ و نیز در کتائب گفته و رأیت فی الفاتحه السّادسه فی الفواتح شرح الدیوان المنتسب الی علی بن ابی طالب للمولی معین‌الدین المیبدی نقلا عن عروه الشّیخ علاء‌الدوله أنه قال قطب زمان ما عماد الدّین عبد‌الرحمن پارسینی بوده و پارسین دهی ست از قزوین نزدیک ابهر الخ و کاتب چلبی در کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب و الفنون در ذکر شروح کافیه گفته و شرح‌الکافیه لمولانا میر حسین المیبدی سمّاه مرضی الرّضی اوّله کَلِمَهُ اللّهِ هِيَ الْعُلُیَا فی جمیع‌الابواب الخ و نیز کاتب چلبی در کشف‌الظنون گفته دیوان علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و قد شرحه حسین بن معین‌الدین المیبدی المتوفی سنه ۸۷۰ سبعین و ثمانمائه بالفارسیه الخ و نیز کاتب چلبی در کشف‌الظنون در ذکر شارحین هدایه‌الحکمه گفته و القاضی میر حسین بن معین‌الدین المیبدی الحسینی المتوفی سنه ۸۹۳ اوّله الهدایه امر من لویه و نیز در کشف‌الظنون گفته ثمّ انّ الاسلامیین لما رأوا فی العلوم‌الحکمیّه ما یخالف الشرع

الشريف و يضعوا فَنَّا للعقائد و اشتهر بعلم الكلام لكن المتأخرين من المحققين اخذوا من الفلسفه ما لا يخالف الشرع و خلطوا به الكلام لشده الاحتياج إليه كما قال العلامة سعد الدين في شرح المقاصد فصار كلامهم حكمه اسلاميه و لم يبالوا برّد المتعصّبين و انكارهم على خلطهم لأنّ المرء مجبول على عداوه ما جهله لكنهم لمّا لم يكن اخذهم و خلطهم على طريق التّقل و الاستفاده بل على سبيل الردّ و الاعتراض و النقص و الابرام في كثير من الامور الطّبعيّه و الفلكيّه و العنصرّيّه قام اشخاص من الاسلاميين كالنّصير و ابن رشد و انتصبوا في ردّهم و تزييفهم فصار فنّ الكلام كالحكمه في النّقص و تزييف الدّلائل كما قال الفاضل القاضى مير حسين الميبدى في آخر رسالته المعروفه بجام كيتي نما فاللائق بحال الطالب ان ينظر في كلام الفريقين و كلام اهل التّصوّف و يستفيد من كلّ منهما و لا ينكر إذ الانكار سبب البعد عن الشّيء كما قال الشّيخ في آخر الاشارات و شاه ولي الله در رساله نوادر من حديث سيّد الاوائل و الاواخر نیز از فواتح ميبدى نقل می کند چنانچه قصه قتل ان حتّى كه متمثل بعبان بوده باين اسناد نقل کرده اخبرنا ابو طاهر عن ابيه قال اخبرنا الشّيخ المعمر الفاضل المحدث عبد الملك بن عبد اللّطيف النبهاني إجازة مكاتبه باجازته العامّه من المفتى قطب الدّين محمّد بن احمد النهرواني الاصل المكيّ الدّار عن والده محمّد بن احمد النهرواني عن الاستاذ المحقق جلال الدّين محمّد الدّواني الصديقي الخ وجدت بخط الشّيخ عبد الحق الدهلوي قدّس سرّه انه سمع مولانا محمّد مقيم عن الاستاذ الامير محمّد مرتضى

الشریفی بسنده بواسطه او بواسطتین عن الاستاذ مولانا محمّد المحقّق العلامه جلال الدّین محمّد الدّوّانی بمثله و وجدت فی کتاب الفواتح للمیذی عن مولانا جلال الدّین مثله

۳۰- صفوری

وجه سی ام از وجوه ابطال انکار و تمویه مخاطب نبیه آنکه عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصّیّ فوری الشّافعی حدیث تشبیه را روایت نموده و بالحثم و العزم نسبت آن بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده چنانچه در نزهه المجالس و منتخب النّفائس می فرماید و

قال النّبی صلی الله علیه و سلّم من أراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی همّته و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی زهده و الی محمّد فی بهائه فلینظر الی علی ذکره ابن الجوزی فهذا ابن عبد السّیّلام فاضلهم الهمام و سنادهم القمقام قد روى الحدیث الشّریف مثبتاً به فضل علیّ علیه السّیّلام فاحرق حشیش تعصّب کل معاند فی تیه الجحود هام و ارغم انف کل منکر اطفاء نور الحق رام و مخفی نماند که جلاله و عظمت و قوّت مطالب و مقاصد کتاب نزهه المجالس از اوّل آن ظاهرست حیث قال فیہ و اعلم وفقنی الله و ایاک لما یرضی و اعاذنی و ایاک من سوء القضاء انّی اقدم قبل الشّروع فی المقصد ما نقل عن أبی القاسم الجنید رحمه الله تعالی أنّه سئل عن حکایات الصّیّ الحین فقال هی جند من جنود الله تعالی یقوم بها احوال المریدین و یحیی بها معالم اسرار العارفین و یهیج بها خواطر المحبّین و یجرى بها دموع المشتاقین قیل فهل علی ذلك من دلیل قال نعم قوله تعالی وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهٖ فَاذْکَ فَاحْبِیْ لِقَوْلِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و سلّم عند ذکر الصّالحین تنزل الرّحمه

ان اجمع ما تيسر من اخبارهم و ما اشتمل عليه من العباده فى ليلهم و نهارهم و ان اطرز ذلك باللطائف و الفوائد السنيه و الزواجر للنفوس الغويه من المواعظ القويه مع ما اذكره من المسائل الفقهيّه و المنافع الطبيه و قطره من مناقب خير البريه من هو حى فى قبره حياه حقيقيه و ذاته فى ضريحه المكرم على العرش طريه و ازواجه و اصحابه و امته المرضيه و قد جعلته ابوابا و فصولا حوت معانى قويه و سمّيته نزهه المجالس و منتخب النفائس و ختمته بذكر الجنه رجاء ان نول إليها بالفضل و المنه و منه التوفيق و به الاعانه و نيز نهايت مدح و ثنا و وصف و اطراء كتاب نزهه المجالس و امامت و نبالت و جلاله و غزارة علم مصنف آن از تقرير فاضل محمد حسين خشاب كه در آخر نسخه مطبوعه مصرىه مذکورست واضح و لائحتست و هذه عبارته الحمد لله و الصلوه و السلام على رسول الله اما بعد فيقول المتوكل على ربه الوهاب محمد حسين الخشاب لما كان كتاب نزهه المجالس و منتخب النفائس للشيخ الامام العالم العلامة عبد الرحمن الصيغوري الشافعي تغمد الله برحمته من اجل الكتب التي يتعظ بها و يستانس بها قد تكرر طبعه لكثرة الشوق إليه لما حواه من النوادر و النفائس و المواعظ التي لم يجتمع في امثاله الا انه لم يعتن في تصحيحه فلما صار طبعه هذه المره بالمطبعه الكستليه بمحروسه مصر المحميه و الزمت بتصحيحه من ابتداء ملزمه (١٠) من الجزء الاول و من ملزمه (٧) من الجزء الثاني و وجدت في اثناء التصحيح نسخه بالخط في مجلدين فحصلت بها المقابله مع النسخه المطبوعه اولاً و ما وجد في النسخه التي بالخط من زياده يتوقف الكلام عليها يوضع منها

۳۱-وصابی

وجه سی و یکم از وجوه ابطال مزعوم غریب مخاطب لیب آنکه ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه در کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعه الخلفاء گفته و عنه ای

عن انس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَرَّهٖ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى اٰدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ اِلَى نُوْحٍ فِي فَهْمِهِ وَ اِلَى اِبْرٰهِيْمَ فِي خَلْقِهِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ اَخْرَجَهُ اَبُو نَعِيْمٍ فِي فِضَائِلِ الصِّحَابَةِ فَهَذَا الْوَصَابِيُّ اَظْهَرَ الْحَقَّ الْمَقْبُولَ لَدَى كُلِّ ذِي رَأْيٍ صَائِبٍ وَ حُدْسٍ ثَابِتٍ وَ جَلْبِ الْعَذَابِ الْوَاصِبِ عَلٰى كُلِّ مَنْكَرٍ لِلْحَقِّ مِجَانِبٍ وَ صَبِّ سَوْطِ عِقَابِ هَائِلٍ نَاصِبٍ عَلٰى كُلِّ جَاحِدٍ حَاقِدٍ خَائِبٍ وَ بَآيَدِ دَانِسٍ كِهْ كِتَابِ الْاِكْتِفَآءِ اِبْرٰهِيْمَ بِنِ عَبْدِ اللهِ يَمْنِي وَصَابِيٍّ اَزْ كِتَابِ مَعْتَمَدِهِ مَشْهُورِهِ وَ مَصْنُفَاتِ مَعْتَبَرِهِ مَعْرُوفِهِ اَسْتِ وَ اَكْبَرِ وَ اِعَظَمِ شَيْخِ سَنِيهِ وَ اَجَلِّهِ وَ اَفَاخَمِ ذَوِي الْمَرَاتِبِ السَّنِيهِ اَزَيْنِ كِتَابِ دَرِ اسْفَارِ دِيْتِيَّهٖ جَابِجَا نَقْلِ مِي نَمَايَنْدِ دَرِ تَفْسِيْرِ شَاهِي مَسْطُورِسْتِ فِي الْاِكْتِفَآءِ

عن عليّ بن أبي طالب رضي الله عنه قال وقع بيني وبين العباس مفاخره ففخر عليّ العباس بسقايه الحاجّ و عماره المسجد الحرام أنّهما له قال عليّ فقلت الا اخبرك بمن هو خير من هذا كلّ الذي قرع خراطيمكم بالسيف و قادكم الى الاسلام فعزّ ذلك عليّ العباس رضي الله عنه فانزل الله عز و جلّ أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمِنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَعْنِي عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَ نِيْزِ دَرِ تَفْسِيْرِ شَاهِي مَسْطُورِسْتِ

في الاكتفاء عن عليّ بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه قال لَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَغْزُوَ تَبُوكَ دَعَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَامْرَهُ أَنْ يَتَخَلَّفَ عَلَيَّ الْمَدِينَةَ

فقال لا اتخلف بعدك يا رسول الله فعزم عليّ لما تخلفت قبل ان اتكلم فبكيت فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم ما يبكيك يا علي قال يا رسول الله تبكيني خصال غير واحد تقول قريش غدا ما اسرع ما تخلف عن ابن عمه و خذله و تبكيني خصله اخرى كنت اريد ان تعرّض للجهاد في سبيل الله الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست و

في الاكتفاء عن حسن بن عليّ بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم اللهم اخذت مني عبيده بن الحارث يوم بدر و حمزه بن عبد المطلب يوم احد و هذا عليّ فلا تذرني فردا و انت خير الوارثين و شهاب الدين احمد بن عبد القادر الحفظي در ذخيره المال في عقد جواهر اللال در شرح شعر هذا الذي قرّره الاجلّه و المقتضى و لازم الادله گفته و ذلك ان اجلّه العلماء لما صرّحت لهم الادله بهذه الخصوصيات لاهل البيت الشريف قرروا ذلك و حرّروه مثل السيد علي الشافعي في ذخائره و الحجّه الزرندي الشافعي في معالمه و شيخ الاسلام ابن حجر الشافعي في صواعقه و جلال الدين السيوطي الشافعي في الثغور الباسمه في مناقب السيدة فاطمه و احياء الميت في ذكر اهل البيت و السمطين و اسنى المطالب في فضائل علي بن أبي طالب و من المفردات عدد كثير و لم اطلع على شيء منها ازين عبارت ظاهرست كه كتاب اسنى المطالب في فضائل علي بن أبي طالب از جمله همين كتبت كه مصتفين آن اجلّه علماوند و ايشان بسبب تصريح ادله بخصوصيات مذكوره درين شرح برای اهليت عليهم السلام تقرير و تحرير آن کرده اند و مراد از اسنى المطالب كتاب رابع ست از كتاب اکتفا تصنیف ابراهيم وصابی زیرا كه كتاب

اكتفا مشتملت بر كتب اربعة كه كتاب رابع ان موسوم باسنى المطالب فى فضائل على بن أبى طالبست چنانچه اين معنى از رجوع باصل اكتفا ظاهرست و خود شهاب الدين احمد بن عبد القادر هم در عبارت ديگر تصريح نسبت اسنى المطالب بابراهيم بن عبد الله وصابى نموده حيث قال فى كتاب ذخيره المآل فى مقام آخر اخرج صاحب اسنى المطالب فى فضائل على بن أبى طالب ابراهيم بن عبد الله الوصابى الشافعى رحمه الله

عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اعطى على خمساً احبّ الىّ من الدنيا و ما فيها اّمّا واحده فهو مكانه بين يديّ الله حتّى يفرغ من الحساب و اّمّا الثّانية فلواء الحمد بيده آدم و ولده تحته و اّمّا الثّالثة فواقف على عقر حوضى يسقى من عرف من اّمّتى و عقر الحوض آخره و اّمّا الرّابعة فسائر عورتى و مسلّمى الى ربّى و اّمّا الخامسة فلست اخشى عليه ان يرجع زانيا بعد احصان و لا كافرا بعد ايمان و از صدر كتاب الاكتفاء مزيد اعتماد و اعتبار و نهايت عظمت و جلالت مرويات آن ظاهرست حيث قال فيه اّمّا بعد فيقول افقر العبيد الى ربّه الغنى ابراهيم بن عبد الله الوصابى اليمنى الشّافعى نزيل اشرف الانام محمّد عليه افضل الصّلوه و ازكى السّلام رزقه الله العفو و الغفران بمجرّد الفضل و الاحسان أنّه كريم مّنان لما سألتى بعض اخوان الصّيفاء من اهل الصّيدق و الوفا ممن اشتهر بالخير و الورع و حسن الخلق و باتباع الكتاب و السيّنه حقّق له و صفا و بحبّ النّبىّ و آله قد شغفا ان اجمع له تاليفاً من الاحاديث النّبويّه و الاثار الّتى هى من الثقات الاثبات مرويه فى فضل الصحابه

رضى الله عنهم سيما الاربعه الخلفاء ثم من سواهم من الصحابه على ما ورد فى فضلهم خصوصا و عموما و فضل محبيهم و ذم مبغضيههم ليوضح به ان محبتهم و اقتفاء آثارهم من ازكى القرب و افضل الاعمال و ان المقتدين بهم على هدى من ربهم و مبغضيههم فى غمرات الضلال فيظهر الحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق فيحصل بذلك لقلوب المؤمنين شفاء و يكون الفجار الذين هم لفضل الصيحابه جاحدون و من السنه و الجماعه حائدون و لنص الكتاب و السنه معاندون همّا و حزنا و غيظا و اسفا و يحصل عندهم العلم اليقين ان لهم فى الآخره اشد العذاب الاليم مقرونين فى السلاسل و الاغلال فى اسوء حال طعامهم الزقوم و شرابهم الحميم فى الدرك الاسفل من النار تلسعهم الحيات و العقارب ينوحون فيها من كل جانب قائلين فما لنا من شافعين و لا صديق حميم اجبته بالاعتذار و الاعتراف بالعجز و التقصير مصرحا بعدم الاقتدار ان انال شرف ما طلب منى لقله البضاعه و قصر اليد فى الصيناعه و لم يكن ذلك الا- ميا يسوفنى فلم يقبل الاعتذار منى فاستخرت الله تعالى فى ذلك مرارا فرايت بعد الاستخاره ان اجابته واجبه على لان يد نعمته الوسطى من الله تعالى فشرح الله صدرى لما طلب منى فاحببته الى سؤاله لما رايت من عزمه و اقباله مستعينا بالله الملك القدير الذى إذا شاء جعل الحزن سهلا مستمدا من اسمه العليم الخبير انه ولى كل نعمه و دافع كل نقمه فنعم المولى و نعم النصير فسهل الله ذلك بمنه و فضله فجمعت هذا الكتاب فى شرف مناقبهم و عظيم قدرهم و علو مراتبهم و تدوين بعض ما روى من فضلهم

و لبيان ما ذكر من عميم مفاخرهم من كتب عديده على وجه الاختصار و حذف السِّند ليسهل على الناظر تناوله و يقبل على الطَّالِب فيه ما يحاوله عازيا كل حديث الى الكتاب المخرج منه متبها على مؤلفه تخلُّصا عن عهده الارتياح في النقل و اتباعا لاولى السِّابقيه من اهل العلم و الفضل راغبا في الثَّواب من الله الملك الوهاب و سمَّيته الاكتفاء في فضل الاربعه الخلفاء رضى الله تعالى عنهم و عن بقيه الصَّحابه اجمعين

۳۲- جمال الدين محدث

وجه سى و دوم از وجوه ابطال و توهين مزعوم مخاطب رزين آنکه جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازى التيسابورى المعروف بجمال الدين المحدث که از مشايخ اجازه فاضل مخاطبست حديث تشبيه را روايت نموده چنانچه در اربعين مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام که از خطبه آن ظاهرست که اين احاديث را از کتب معتبره جمع کرده گفته

عن أبى الحمراء قال قال لى رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و فى روايه الى نوح فى تقواه و الى يحيى بن زكريا فى زهده و الى موسى بن عمران فى بطشه و فى روايه و الى موسى فى هيئته و الى عيسى فى عبادته فلينظر الى على بن أبى طالب فهذا جمال الدين شيخ المخاطب الناقد يروج الحق و يزهق الباطل الخامد حيث يروى الحديث الشريف على رغم كل مبطل جاحد و يقرح قلب كل مدغل حاقد و يقذى عين كل كاشح حاسد و يوجع قلب كل متحامل معاند و يكسد سوق كل مماذق للحشو الرث حاشد و يدمر على تزويق كل ملفق للغث الكاسد و مخفى نماذك جمال الدين محدث از مهرة حذاق و اكابر منقدين سباق

و اجله مشاهیر آفاق و در مرجعیت اکابر عظام انام یکتا و طاق و شیخ اجازه اساطین جهابذه حائزین براعت و افلاق بوده و بافادات و روایات او افاحم محققین و اعظم منقّدین جابجا در اسفار دیتیه تمسک و تشبث می نمایند غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه سده سته اش ملاذ طوائف اکابر و اشرافست و عتبه علیه اش مجمع اعظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر منیر مهر تنویرش مطرح اشعه انوار اسرار کتب الهی و صحیفه خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقائق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینه سینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون تیر شمائل نبوی از مشارق جمال خجسته یالش طالع و شعسه آثار فضائل مرتضوی از مطالع خصائص علم و کمالش لامع رای عالم آرائش کشف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکلگشایش حلال معضلات مواقف تاویل زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار تدقیق جمال دین مزین ز اهتمامش علوم شرع حاصل از کلامش ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل ز هر فن و آن حضرت مانند عم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سائر اقسام علوم دیتیه و انواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در گنبدی که حالا مقبره حضرت خاقان منصورست و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هر هفته یک نوبت در مسجد جامع دار السلطنه هراه بقلم هدایت ازلی رقم ارشاد نصیحت بر الواح خواطر اعظم اشراف و اکابر می نگاشتند

اما الحال بنا بر حبّ عزلت و گوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را متفرق طاعات و عبادات ساخته باذخار ثوبات اخروی مشغولی می فرمایند سلاطین انام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد و ملازمت آن حضرت را بر ذمه همت واجب می دانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشفاق مبذول می دارند بدانچه می توانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضه الاحباب فی سیره النبی و الال و الاصحاب در اقطار آفاق اشتها تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتاب افادت مآب را در آینه خیال محال می شمارد و دلدار شد امجد آن حضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرکشاه مشهور شده اند ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار الله برهانه در مقبره منوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده قیام می نمایند و زمره از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آن حضرت مستفید و بهره مند می گردند و ملا علی قاری در مرقاه شرح مشکاه گفته لما کان کتاب مشکاه المصابیح الّذی الّفه مولانا الحبر العلامه و البحر الفهّامه مظهر الحقائق موضح الدقائق الشیخ التّقی النّقی ولی الدّین محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی اجمع کتاب فی الاحادیث النبویّه و انفع لباب من الاسرار المصطفویّه و لله در من قال من ارباب الحال لئن کان فی المشکوه یوضح مصباح فذلک مشکاه و فیها مصابیح و فیها من الانوار ما شاع نفعها لهذا علی کتب العلوم تراجیح ففیهِ اصول الدّین و الفقه و الهدی حوائج اهل الصّدق منه مناجیح تعلق

الخاطر الفاتر بقراءته و تصحيح لفظه و روايته و الاهتمام ببعض معانيه و درايته رجاء ان اكون عاملا بما فيه من العلوم فى الدنيا و داخلا- فى زمرة العلماء العاملين فى العقبي فقرأت هذا الكتاب المعظم على مشايخ الحرم المحترم نفعنا الله بهم و ببركات علومهم منهم فريد عصره و وحيد دهره مولانا العلامة الشيخ عطيه السلمى تلميذ شيخ الاسلام و مرشد الانام مولانا الشيخ أبى الحسن البكرى و منهم زبده الفضلاء و عمده العلماء مولانا السيد زكريا تلميذ العالم الزباني مولانا اسماعيل الشيروانى من اصحاب قطب العارفين و غوث السالكين خواجه عبيد الله السمرقندى احد اتباع خواجه بهاء الدين النقشبندى رُوح الله روحهما و رزقنا فتوحهما و منهم العالم العامل و الفاضل الكامل العارف بالله الولى مولانا الشيخ على المتقى افاض الله علينا من قدره العلى لكن لكون هؤلاء الاكابر غير حفاظ الحديث الشريف و لم يكن فى ايديهم اصل صحيح يعتمد عليه العبد الضعيف و الشراح ما اعتنوا الا بضبط بعض الكلمات و كانت البقية عندهم من الواضحات ما اطمأن قلبى و لا انشرح صدرى الا بان جمعت النسخ المصححة المقرّوة المسموعة المصرّحة التى تصلح للاعتماد و تصح عند الاختلاف للاستناد فمنها نسخه هى اصل السيد اصيل الدين و السيد جمال الدين و نجله السيد ميركشاه المحدثين المشهورين ازين عبارت ظاهرست كه سيد جمال الدين محدث از محدثين مشهورينست و افضل و ارجح و اوثقست از جمعى از ائمه و اساطين سنّيه مثل علامه شيخ عطيه سلمى كه او را بفريد عصر و وحيد دهر ستوده و سيد زكريا كه او را بزبده الفضلاء و عمده العلماء

وصف کرده شیخ علی متقی که او را بعالم عامل و فاضل کامل عارف بالله الولی ملقب ساخته و نیز بعد فاصله یسیره از عبارت سابقه در اول مرقاته گفته ثم انی قرأت ایضا بعض احادیث المشکوهه علی منبع بحر العرفان مولانا عطاء الله شیرازی الشهیر بمیر کلان و هو قرأ علی زبده المحققین و عمدہ المدققین میرکشاه و هو علی والده السید السید مولانا جمال الدین المحدث صاحب روضه الاحباب و هو علی عمه السید اصیل الدین شیرازی روی انه ادرك من اکابر العلماء احدا و ثمانین منهم مولانا الشیخ محمد بن محمد بن الجزری و الشیخ مجد الدین الفیروزآبادی و العلامه السید الشریف الجرجانی و سمع منه مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی قدس سره السامی و غیره توفی سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه قال اروی کتاب المشکوهه عن مولانا شرف الدین الجرهمی و هو یروی عن خواجه امام المله و الدین علی بن مبارک شاه الصدیقی و هو یروی عن المؤلف و هذا الاسناد لا یوجد علی منه للاعتماد و نیز در مرقاته در شرح

حدیث لا تدخلون الجنة حتی تومنوا و لا تومنوا حتی تحابوا گفته اما نسخ المشکوهه المصححه المعتمده المقرّوه علی المشایخ الکبار کالجزری و السید اصیل الدین و جمال الدین المحدث و غیرها من النسخ الحاضره فکلها بحذف النون و محمد بن علی بن منصور الشنوانی در درر سینه فیما علا من الاسانید الشنوانیه که در اول آن گفته اما بعد فیقول فقیر رحمه ربّه و اسیر و صمه ذنبه المرتجی من الله سبحانه و تعالی فی الخیرات نیل الامانی محمد بن الشیخ علی بن الشیخ منصور الشنوانی خادم

العلم و الفقر بالجامع الازهر و الحرم المصرى الانور زاد الله اهله كمالا و وقارا و عزًا و شرفا و فخارا لما كانت العلوم اشرف ما يعتنى بتحصيلها و اهم غرض مقصود تشدّ الرّحال لاجلها و لا يتم لقاصدها الغرض و التأييد الا بتحصيل معرفه طرق الاسانيد فاذا اهتدى لذلك شمر عن ساعد الاجتهاد و قوى على طلب ما اتّصل به الاسناد سيّما إذا كان السّند عاليا و عن القطع و الفصل خاليا إذ علو السّند من المرجّحات لما فيه من القرب بافضل المخلوقات و قد سنع للخاطر العاطل و الفكر الّذى عن صوب الصّواب خائل الا بتوفيق الملك العادل فهو الهادى الى كلّ خير كامل ان اذكر فى رساله ما اخذته درايه عن المحقّقين و ما اجزت به من تصانيف الافاضل المعترين و ذلك بالتماس بعض التلامذه النجباء و الجهابذه الادباء و سميتها الدرر السّنيه فيما علا من الاسانيد الشنوانيه در سند كتاب مشكاه مى فرمايد قال الملاً ابراهيم سمعت طرفا منه على شيخنا العارف بالله صفى الدّين احمد بن محمّد المدنى فى آخر ذى القعده سنه ٧١ بمنزله بظاهر المدينه المنوره زيدت شرفا و اجازنى بسائره عن شيخه العارف بالله ابو المواهب احمد بن على العيسى الشناوى المدنى عن الشّيخين السيّد غضنفر بن السيّد جعفر النهروانى ثم المدنى و عبد الرّحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد الهاشمى المكى فالاول عن شيخ الحرم المكى فى القرن العاشر محمّد سعيد المشهور بمير كلان بن مولانا خواجه سماعا من لفظه عن نسيم الدّين ميركشاه قراءه عليه عن والده المحدث السيّد جمال الدّين عطاء الله بن غياث الدّين فضل الله بن

عبد الرحمن قراءه عليه عن عمه السيد اصيل الدين عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد اللطيف بن جلال الدين يحيى الشيرازي قراءه عليه عن المحدث البارع المسند شرف الدين عبد الرحيم بن عبد الكريم الجرهى الصديقى الخ و خود مخاطب در رساله اصول حديث گفته مشكاه المصاييح حضرت شيخ ابو طاهر از شيخ ابراهيم كردى و ايشان از شيخ احمد قشاشى و ايشان از شيخ احمد بن عبد القدوس شناوى و ايشان از سيد غضنفر بن سيد جعفر نهروانى و ايشان از شيخ محمد سعيد معروف بمير كلان كه در وقت خود شيخ مكه بودند و ايشان از سيد نسيم الدين ميركشاه و ايشان از والد بزرگوار خود سيد جمال الدين عطاء الله بن سيد غياث الدين فضل الله بن سيد عبد الرحمن و ايشان از عمّ على مقدار خود سيد اصيل الدين عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد اللطيف بن جلال الدين يحيى الشيرازى الحسينى و ايشان از مسند وقت و محدث عصر شرف الدين عبد الرحيم بن عبد الكريم الجرهى الصديقى و ايشان از علامه عصر امام الدين مباركشاه ساوجى صديقى و ايشان از مؤلف الكتاب ولى الدين محمد بن عبد الله بن الخطيب التبريزى و شيخ ابو على محمد الملقب بارتضاء العمرى الصفوى الجوفاموى در رساله مدارج الاسناد گفته مشكاه المصاييح للخطيب التبريزى عن شيخنا المذكور بسنده الى الشيخ بن سالم البصرى عن الشيخ ابراهيم الكردى الكورانى عن الشيخ احمد القشاشى عن ابي المواهب احمد الشناوى عن الشيخين عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد الهاشمى المكى و السيد غضنفر بن السيد جعفر النهروانى اما الاول فيروى عن عمه المحدث الرحال جار الله

عبد العزيز بن فهد عن شهاب الدين احمد بن عمر بن عبد الله الشرعي الهمداني عن الشريف عبد الرحمن بن عبد الله بن محمد الحسيني الشافعي الايجي عن الاستاد المحقق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم الصديقي عن الدواني عن والده عن المحدث البارع السيد شرف الدين عبد الرحيم بن عبد الكريم الجرهى و اما الثانى فيروى عن شيخ الحرم محمد سعيد المشهور بمير كلان بن مولانا خواجه نسيم الدين ميركشاه عن والده المحدث السيد جمال الدين عطاء الله بن غياث الدين فضل الله بن عبد الرحمن عن عمه السيد اصيل الدين بن عبد الرحمن الشيرازى الحسينى عن المحدث شرف الدين عبد الرحيم الجرهى قال الجرهى اخبرنا به علامه امام الدين على بن مباركشاه الصيديقى الساجى عن مؤلفه الامام ولى الدين محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى المتوفى فى اوسط المائه الثامنه الهجرية و شيخ عبد الحق دهلوى در اسماء رجال مشكاه كفته قال الامير جمال الدين المحدث عن الشيخ الامام عبد الله اليافعى انه ذكر فى تاريخه ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائى صاحب المصنفات و مقتدى زمانه سكن مصر ثم جاء بدمشق فقال له اهل تلك الناحيه يوما فى المسجد ما تقول فى معاويه و ما ورد فى فضله فاجاب اما يرضى معاويه ان يخرج عنى راسا برأس حتى يفضل و مولوى صديق حسن خان معاصر در حطه فى ذكر الصيحاء السئته كفته و كتاب روضه الاحباب السيد جمال الدين المحدث احسن السير لكن ان تيسرت نسخه صحيحه منه خاليه عن اللاحق و التحريف و مدارج الشيخ عبد الحق الدهلوى و السير الشاميه و المواهب اللدنيه من مبسوطات السير

٣٣- أحمد با كثير

وجه سى و سوم

ص: ٤٢٨

از وجوه ابطال ردّ و انکار مخاطب عالی تبار آنکه احمد بن الفضل بن محمّد باکثیر المکی الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در وسیله المآل فی عدّ مناقب الآل گفته

عن أبي الحمراء رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى يحيى بن زكريا في زهده و الى موسى في بطشه فلينظر الى علي بن أبي طالب اخرجہ ابو الخير الحاکمی

و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله فلينظر الى علي بن أبي طالب اخرجہ المآل في سيرته فهذا احمد باکثیر البدر المنير و البحر الغزير العالم التحرير و الحازم الشهير و الجهبذ الكبير و المزري فوائده على الروض النضير و السحاب المطير و الدرّ النثير قد روى الحديث الشريف من طريقين مطيحا خذع كل مريب غزير منكسا راس كل مجادل متحامل للفتنه مثير و مخجلا كل مكابر لوساوس الشيخ النجدي مدير و مخفي نماند که از ملاحظه صدر کتاب وسیله المآل نهایت عظمت و جلالت و علو مرتبت و سمو منزلت و مقبولیت و معروفیت احادیثی که در ان ذکر کرده ظاهر و واضح و باهر و لائحتست حیث قال و قد اکثرت العلماء فی هذا الشأن و جمعت من جواهر مناقبهم الشریفه ما یجمل به جید الزمان و من احسن ما جمعت منه فی ذلك التالیف و انفع ما نقلت منه فی هذا التصنیف کتاب جواهر العقدين فی فضائل الشرفین لعلامه الحرمین السیّد علی السیّد مهودی تغمّده الله برحمته فمن ذخائر العقبی فی فضل ذوی القربی الذی یحق له ان یکتب

بماء العين لعلّامه الحجاز الشّريف محقّق دهره حافظ عصره المحبّ الطبريّ لا زال الثّناء عليه يحيى ذكره و قدّس الله سرّه و كتاب استجلا ارتقاء الغرف بحبّ اقرباء الرّسول ذوى الشرف لحافظ عصره السيّخاوى نور الله ضريحه و احلّ فى غرف الجنان روحه و كتاب حسن السّيريره فى حسن السّيره لصاحبنا و عمدتنا سيويه زمانه و مفرد وقته و اوانه محقّق العصر نادره الدّهر خلاصه ذوى الفخر الغنى عن الاطناب بتعداد الالقاب و الصّيفات بما خصّه الله تعالى به من نعوت الكمال و جزيل الهبات مولانا الامام العلامه عبد القادر بن محمّد الطّبرى الحسينى الخطيب الامام بالمسجد الحرام لا زالت المشكلات تنجلى بوجوده و لا برح جيد العلوم يتحلى بجواهر عقوده فرايت ان اجمع فى تاليفى هذا من درر الفوائد المثمنه و غرر الاحاديث الصّحيحه و الحسنه مما هو مختص بالعترة النّبويه و البضعه الفاطميّه و اذكره بلفظ الاجمال ثمّ ما ورد من مناقب اهل الكساء الاربعه نخبه الال و اصّرّح فيه بأسمائهم ثمّ ما ورد لكل واحد منهم بصريح اسمه الشّريف فجمعت فى كتابى هذا زبده ما دوّنوه و عمدته ما صحّحوه من ذلك و اتقنوه و ما رقموه فى مؤلّفاتهم و قنوه فيه مقتصر على ما يوّدّى المطلوب و يوصل إليه باحسن نمط و اسلوب سالكا فى ذلك طريق السّداد و مقتصر فيه على ما يحصل المراد تاركا للتطويل الممل سالما من نقص الاختصار المخلّ فجاى بحمد الله تعالى من احسن تاليف فى هذا الشّأن و اتقن مصنّف سلك فيه طريق الاتقان جمع مع سهوله تناوله البديع حسن البيان و حوى مع تناسب مسائله

و تناسق رسائله عذوبه المورد للظمان و تتبعته فيه غالب ما صحّ نقله من الاحاديث و يعمل بمثله في الفضائل و يحتجّ به في القديم و الحديث و تركت ما اشتد ضعفه منها و لم نجد له شاهدا يقويه و جانبته عما تكلم في سنده و قد عدّه الحفاظ من الموضوع الذي يجب ان نتقيه و اتيت بالمشهور في كتب التواريخ عند نقل القصص و الاخبار و ربّما دعت الحاجه الى الاشاره لبعض الوقائع روما لطريق الاختصار و اكتفيت بالحواله على الكتب المؤلّفه لذلك الفنّ فانّها تغني عن التّطويل بذكره في كتابنا لقصد الايجاز مهما امكن فدونك مؤلّفا يجب رقم سطره بخالص الابريز و مصنّفا يتعين ان يقابل بالتكريم و التعزيز و يحقّ له ان يجرّ ذيل فخره على فرق كل مؤلّف سواه و يسمو على كل مصنّف بما جمع فيه و حواه إذ هو سفينه بجواهر نعوت اهل البيت قد شحنت و في بحار فضائلهم الجمّه عامت و على جودى شمائلهم استوت و استوطنت يצוע من ارجائها نشر مناقبهم العاطر و يلوح في شمائلها بدر كواكبهم الزاهر تتبعته فيه من الاحاديث ما يشرح صدور المؤمنين و تقرّ به عيون المتّقين و يضيق بسببه ذرع المنافقين ممّا تفرّق في سواه من نصوص العلماء و مؤلّفات الائمّه القداماء ثم لما كمل حسنه البهى و تهذيبه و تم بحمد الله تعالى تفصيله و تبويبه سمّيته وسيله المال في عدّ مناقب الآل لكى يطابق اسمه مسماه و يوافق رسمه المعنى الذي نويناه و المبني الذي عليه بنيانه لاني ألفته راجيا به السّلامه من ورطات يوم القيام

و الخلاص من الندامه في ذلك المقام مؤملاً من فضل الله تعالى ان احرز ببركته سائر الآمال و أفوز باسنى المطالب في الحال و المآل لان حبه هو الوسيله العظمى و تقريبهم في كلا الدارين يوصل الى كل مقام اسنى ازین عبارت ظاهرست که درین تالیف شریف درر فوائد مثنیه و غرر احادیث صحیحه و حسنه ذکر کرده و زبده آنچه تدوین کرده اند علمای کبار اعیان درین شان و جمع کرده اند از جواهر مناقب شریفه اهلیت علیهم السلام که آراسته می شود بان جید زمان و عمدۀ آنچه تصحیح کرده اند آن را علما و اتقان آن نموده اند و نوشته اند آن را در مؤلفات خود و اقتناء آن نموده اند وارد کرده و اقتصار نموده بر آنچه مؤدی و موصل باشد بمطلوب باحسن نمط و اسلوب و سلوک کرده در جمع این کتاب طریق سداد را و اقتصار کرده در ان بر چیزی که حاصل نماید مراد در او این احسن تالیفات در فضائل اهلیت و اتقن مصنفاتست که در ان بطریق اتقان رفته اند جمع کرده بوصف سهولت تناول بدیع و حسن بیان را و حاویست با وصف تناسب مسائل و تناسق رسائل عذوبت مورد را برای ظمان و تتبع نموده در ان غالب احادیث صحیحه را که عمل کرده می شود بمثل آن در فضائل و احتجاج کرده می شود بان در زمان سابق و لاحق و ترک نموده احادیث شدید الضعیف را که شاهد تقویت کننده ندارد و مجانبت نموده احادیثی را که تکلم نموده شد در سند آن و شمار کرده اند حفاظ آن را از موضوعاتی که واجبست اتقاء آن و این کتاب شریف مؤلفی است که واجبست نوشتن سطور آن بخالص ابریز و مصنفیست که لازمست مقابله آن بتکریم و تعزیر و سزاوارست که بکشد ذیل فخر خود بر جمیع مؤلفات که سوای آنست و بلند شود بر جمیع تصنیفات بسبب احادیثی که جامع و حاوی آنست زیرا که

آن سفینه ایست که بجواهر نعوت اهل بیت علیهم السلام مشحونست و در بحار فضائل جمه این حضرات مستوی و مستوطن گشته که می دمد از ارجاء آن نشر مناقب عاطر این حضرات و لائح می شود در شمائل آن بدر زاهر کواکب ایشان تتبع کرده در آن احادیثی را که شرح می نماید صدور مؤمنین و خنک می شود بآن عیون متقین و تنگ می شود بآن دل منافقین و حسن بهی و تهذیب سنی آن کامل گردیده و مصنف آن امید دارد بآن سلامت را از ورطات یوم قیام و خلاص را از ندامت این مقام و نیز امیدوارست که ببرکت این کتاب سائر آمال بدست آرد و فائز باسنای مطالب در حال و مآل گردد پس آنچه در حق شاه صاحب و کابلی و امثال ایشان که نافی و منکر این حدیث شریفند از افاده این علامه کثیر الاجاده ثابت می شود حاجت باعاده ندارد لکن ناظرین را تأمل وافی و تدبیر کافی در فقره بلیغه تتبعت فیہ من الاحادیث ما یشرح صدور المؤمنین و تقرّب به عیون المتّقین و نصیق به ذرع المنافقین باید کرد و از جسارت و انکار این حضرات عالی تبار حیرت و عجب و اعتبار باید برداشت فالحمد لله الذی شرح صدور المؤمنین و اقر عیون المتّقین و ضیق ذرع المنافقین فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ محامد سئیه و مدائح بهیه و محاسن علیّه و مفاخر و ضیّه احمد بن فضل باکثیر حاجت تبیین ندارد و محمد بن فضل الله المحبّی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته الشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی من ادباء الحجاز و فضلائها المتمکّنین کان فاضلا ادبیا له مقدار علیّ و فعل جلیّ و کان له فی العلوم الفلکیه و علم الاوافق و الزائر جاید عالیه و کان له عند اشراف مکّه منزله و شهره و کان فی الموسم یجلس فی المكان الذی یقسم فیهِ الصیر السلطانی بالحرم الشریف

بدلاً عن شریف مکّه و من مؤلّفاته حسن المال فی مناقب الآل جعله باسم الشریف ادریس امیر مکّه و من شعره قوله مصدر او معجزاً قصیده المتنبی یمدح بها السّید علی بن برکات الی ان قال و کانت وفاته فی سنه سبع و اربعین و الف بمکّه و دفن بالمعلاه

۳۴-الله دیا

وجه سی و چهارم از وجوه ردّ و ابطال مزعوم مخاطب با کمال آنکه الله و یا بن شیخ عبد الرّحیم بن شیخ بینا حدیث تشبیه را در فضائل جناب امیر المؤمنین ع آورده و قطعاً و حتماً آن را ثابت نموده چنانچه در سیر الاقطاب که فاضل معاصر مولوی حسن الزمان زان در قول مستحسن نقل می کند گفته نیز از آنجمله است که در شان آن حضرت وارد گشته و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در باب آن جناب فرموده

من أراد ان ینظر الی آدم و صفوته و الی یوسف و حسنه و الی موسی و صلابته و الی عیسی و زهده و الی محمّد و خلقه فلینظر الی علیّ بن اَبی طالب فهذا العالم الشهیر سبط الشیخ بینا البصیر قد اثبت الحدیث بالقطع و الحتم و البتّ و الجزم و جعل بین الحدیث و بین ابطال ارباب الرّین و الختم احکم السّدّ و اسدّ الرّدم و طمس بناء تزویقاتهم و تلفیقاتهم بالهدم

۳۵-میرزا محمد بدخشانی

وجه سی و پنجم از وجوه ابطال انکار مخاطب عالی وقار آنکه میرزا محمّد بن معتمد خان الحارثی البدخشی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در مفتاح النجا

اخرج البيهقي في فضائل الصّحابة عن انس قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى عليّ بن أبي طالب فهذا محمّد بن معتمد خان روى هذا الحديث الشريف مثبتا للحقّ الحقيق بالايقان مظهرا للصدق الحرّيّ بالايمان و الاذعان فزعزع دار الزّيب و الزينج الجالب للهوان و هدم بيت الجحود و الانكار الناشى من البهت و العدوان و ابطال كيد كل خادع خان و ردع وسواس كل منكر مان و نسف الزّمامد على وجوه قوم متشبثين بالعضيهه و القرفه و البهتان متمسكين بخرافات ما انزل الله بها من سلطان و مخفى نماند كه ميرزا محمد بن معتمد خان از افاحم معتبرين جليل الشأن و اعظم مستندين اعيان و اجله محققين ارکان و اکابر مشاهير سنيانست فاضل رشيد تصريح کرده كه او از علمای اهل سنتست و كتاب او را مثل كتب ديگر اساطين خود بافتخار و ابتهاج بمقابله اهل حقّ در دلایل اثبات ولای سنيّه باهليت عليهم السّلام ذکر نموده و جابجا بافادات او تمسّك و تشبث نموده چنانچه در ايضاح لطافه المقال بعد ذكر عبارت شيخ على حزين متضمن ذكر كتب مناقب اهليت عليهم السلام كه علمای سنيّه تصنيف کرده اند گفته و سواى اشخاص مذکورين علمای ديگر از عظمای اهل سنت رسائل منفرده در فضائل

اهلیت طهارت تالیف نموده اند مثل رساله مناقب السّادات از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح فی مناقب اهل البیت الاطهار از میرزا محمّد بن معتمد خان بدخشی و موده القربی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن اُبی طالب از جزری و فضائل اهلیت از بزّار و جواهر العقّدین فی فضل اهل بیت النّبی و شرفهم العلی للامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده و غیر اینها از مصنّفات و سوای ایشان از مصنّفین و هر گاه جناب بمقابله این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مؤلّفه در فضائل اهلیت از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مؤلّفات دیگر که علمای اهل سنّت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته اند خواهد پرداخت انتهى و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته میرزا محمد بدخشی در کتاب مفتاح النجا بعد نقل اعمال و خامت مآل ملعون که بعد شهادت حضرت امام حسین علیه السلام مصدر آن شده می فرماید و هذه الوقائع و ان لم تکن من غرض کتابنا لکن ذکرته لیزید لک العلم بشقاوه یزید و خذلانه الخ و مولوی حیدر علی با آن همه غلو و تعصّب نام میرزا محمد بدخشی را در ازاله الغین در جمله علمای سنّیه که لا عن یزیداند ذکر کرده و کتاب مفتاح النجا را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نموده و کتب دیگر که ذکرش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزگی در دعوی خود شمرده چنانچه در ازاله الغین در ذکر لاعنین یزید بعد یاد نمودن اسامی جمعی از علمای خود می گوید و از آنجمله است میرزا محمد بدخشی و از آنجمله است

خواجه نصیر المله و الدین مشتہر بخواجه نصر اللہ کابلی وطن و مکی و مدنی اصلاً صاحب صواعق محرقہ و بوارق موبقہ و نہج السلامہ و فضائح الروافض و فرزند دلہندش صاحب سواعق مشرقہ شرح الصواعق المحرقہ و از آنجملہ است صاحب سیف المسلول للسیئۃ العلیاء علی الہذین فرّقوا دینہم و کانوا شیعا و از آنجملہ است مولوی اکرام الدین دہلوی و از آنجملہ است حضرت اسوہ المحدثین المتبحرین قدوہ العرفاء السالکین شاہ ولی اللہ دہلوی و از آنجملہ است حجہ اللہ علی البریہ صاحب تحفہ اثنا عشریہ کہ در زمان متاخر بنیاد مناظرہ شیعہ و سنی بضوانیکہ قلوب مخالفین بکنہش می رسد نہادہ اوست و از آنجملہ است ارشد تلامذہ او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس اللہ اسرارہم و زاد اللہ انوارہم و از آنجملہ است مولانا بحر العلوم العقلیہ و الاصولیہ مولوی عبد العلی ادام اللہ فیض تصنیفاتہ و احسان تعلیمہ و آباءہ الصّیّاحین علی رؤس الطالبین انتہی ازین عبارت ظاہرست کہ فاضل معاصر میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی را از زمرہ اجلہ علمای خود ذکر می کند و بر بسیاری از اساطین و مقتدایان خود کہ نہایت نازش و افتخار بر تلفیقات و تزویقاتشان می دارد مقدّم می گذارد و نیز در ازالہ الغین بعد عبارت سابقہ مسطورست چنانچہ کتاب صواعق محرقہ و شرح قصیدہ ہمزیہ و مفتاح النّجا و کتاب مناقب السّادات و شرح عقائد نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادہ الکونین فی فضائل الحسنین و کتاب حجہ اللہ البالغہ و کتاب ازالہ الخفا عن خلفاء الخلفاء الی ان قال و تالیفات و رسائل علامہ دہلوی قدّس سرّہ العزیز و عزّہ الراشدین

و ذلّه الضالین و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزگی توان شمرد انتهى ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر بکتاب مفتاح النجا احتجاج و استدلال بر مطلب خود می نماید و بر ذکر دیگر کتب معتبره آن را مقدم می گذارد و آن را مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد مزگی می داند و خود شاهصاحب بجواب سائلی که از زمان شهرت لقب مصطفی برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و لقب مرتضی برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرده نیز ذکر میرزا محمد بن معتمد خان نموده و ارشاد کرده که رساله فضائل خلفا و رساله فضائل اهل بیت که مراد از ان همین مفتاح النجاست از عمده تصانیف اوست و هذه عباره السؤال و الجواب سؤال لفظ مصطفی در القاب آن حضرت علیه السلام و لفظ مرتضی در القاب حضرت علی کرم الله وجهه آن قدر بهر دو جناب تخصیص یافته که بحکم علم رسیده و در کتب قدیم این قدر تخصیص یافته نمی شود و معلوم نیست که از کدام زمان شهرت یافته جواب وجه تلقیب آن حضرت علیه السلام بمصطفی در مواهب لدنیّه و سیرت شامیه و شروع دلائل الخیرات همین مذکورست که

انّ الله اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل و اصطفی من ولد اسماعیل کنانه و اصطفی قریشا من کنانه و اصطفی هاشما من قریش و اصطفانی من بنی هاشم و هر چند اصطفی در حق حضرت موسی و حضرت مریم بلکه در تمامی رسل و انبیا واردست و سلام علی عباده الذین اصطفی لیکن اصطفاء خاص که مرتب بچند مرتبه واقع شده باشد مخصوص بآنجنابست و در سیرت شامیه و مواهب مذکورست که المصطفی من اشهر اسمائه صلی الله علیه و سلم اما استعمال این اسم در صدر اول کمتر بود مگر در کلام ابن مسعود در روایتی دیده شده و تلقیب حضرت علی کرم الله وجهه بمرتضی در احادیث

دیده نشده و نه در صدر اوّل این لفظ مستعمل بود در احادیث صحیحہ کنیت ایشان بابو تراب و ابو الریحانتین و تلقیب ایشان بذوالقرنین و یعسوب الدّین و صدیق و فاروق و سابق و یعسوب الامه و یعسوب قریش و بیضه البلد و امین و شریف و هادی و مهتدی و ذوی الاذن الواعی مروی و ثابتست و میرزا محمّد بن معتمد خان حارثی مورخ مشهور این شهر در رسائل فضائل خلفا و فضائل اہلبیت کہ این هر دو رساله از عمدہ تصانیف اویند تلقیب ایشان بمرتضی نیز ذکر نموده اما این وقت فقیر را یاد نیست کہ بکدام حدیث درین باب تمسّیک کرده و از حدیث انس بن مالک در قصّه تزویج حضرت سیدہ النساء و خطبه حضرت ابا بکر الصدیق و حضرت عمر فاروق ایشان را لفظی مفہوم می شود کہ مرتضی و مختار بودن حضرت امیر درین امر یعنی در تزویج حضرت سیدہ النساء رضی اللہ تعالی عنہا از ان ثابت می شود انتہی نقلا عن مجموع فتاوی المخاطب الموجود عند المولوی عبد الحی بن المولوی عبد الحلیم السہالی اللکهنوی

۳۶- محمد صدر عالم

وجه سی و ششم از وجوه ابطال انکار مخاطب طیب النجار آنکہ محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچہ در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته

اخرج ابو نعیم فی فضائل الصّیّحابه مرفوعا انّ النّبی صلی اللّٰہ علیہ و سلّم قال من سره ان ینظر الی آدم فی علمہ و الی نوح فی فہمہ و الی ابراہیم فی خلّتہ فلینظر الی علیّ بن ابي طالب فهذا صدر العالم صدرهم التّحریر و مستندهم الکبیر و معتمدہم الشّہیر المعاصر لوالد المخاطب البصیر قد اثبت الحقّ الظّاهر المستنیر و درأ فی صدور اهل الجحود و التّضجیع و التّقصیر و قطع دابر الحاسدین

ص: ۴۳۹

الحاقدين الرّادّين الصّادّين بابلغ تدبير فلله الحمد و المنه على ابتلاج نور الحقّ و السّينه حيث ثبت بروايه صدر العالم أنّ هذا الحديث الشّريف من روايات اهل السّينه و أنّها من الفضائل المقبوله الّتي اثبتها الوصيّ البشير النّذير عليه آلاف سلام الملك القدير ما طلع القمر المنير بل ثبت من المدح الفاخر الفائح منه روائح المسك و العبير الّذي خاطب به والد المخاطب هذا الصّدد الخطير أنّ الاحاديث الّتي ذكرها الصّيدر في كتابه مقبوله عند هذا العلم العديم النظير حيث اثبت لكتابه الجزاء عند العليم الخبير فثبت بحمد الله ردّ انكار المخاطب و جحوده و سماجه الطاطه و كنوده حسب افاده والده العلي الفخار و ظهر أنّ هذا الانكار كذب و خسار و بهت و بوار اما مدح والد المخاطب النّاقد لصدر العالم الماجد و كتابه الحاوي لانواع المحامد فاعلم أنّه قال في كتاب التّفهيمات الالهيه تفهيم شيخ صدر عالم رساله تصنيف کرده بودند در ان رساله واقعات چند بيان کرده که از آنجمله روايت شقّ قمرست يکي فلقه بحضرت علي کرم الله وجهه در رفت باز آن فلقه بدر کامل شده منشق گشت يکي فلقه باين رأى در رفت و از آنجمله واقعه است که حقيقت لواء در ان معلوم شد و بناى اين رساله بر بيان مناقب حضرت عليست کرم الله وجهه و در آنجا قائل بتفضيل آن جناب بر سائر صحابه شدند بفضل کلى بعد تاليف آن را باين فقير فرستاده بعد مطالعه آن اين ابیات نظم کرده شد دعاک الله يا صدر العوالى و طول الدّهر کان لك البقاء لقد اوتيت فى الآباء فخرا و بالأبناء يرتفع العلاء و جدّک آيه لا ريب فيها و بحر لا تکدره الدلاء و فى کشف المعارف کان

فردا و ما فی القوم کان له کفاء لقد کوشفت ما کوشفت حقا و فضل الله لیس له انتهاء اتاک الثلج و الاتقان لما رايت الشق و انکشف اللواء و إذا دناک سیدنا علی باکرام و علم ما یشاء تؤلف فی مناقبه کتابا و عند الله فی ذاک الجزاء و مکثر مدح مولانا علی مقل لا یكون له وفاء فما من مشهد الا و فیه له فخر کبیر و ازدهاء و ما من منهل الا و فیه له شرب عظیم و ارتواء و للقرآن تنزیل و ظهر یقاتلهم علیه الأنبیاء و للقرآن تاویل و بطن یخاصمهم علیه الأوصیاء قبول الناس للتنزیل فیه سیاسات له منها نماء فمناها ردّ تحریف و مدّ لاسباب له منها انتشاء و صلح و اختصام و ائتلاف باقوام قلوبهم هواء لهذا القسم اسرار عظام و للشیخین فیه اعتلاء و فی علم النبوه انّ هذا ملاک الامر لیس به خفاء و ما زال الصّحابه عارفیه یقینا مثل ما طلعت ذکاء فاثبت ذاک للشیخین و اختر من الاوصاف مدحا ما تشاء

۳۷- ولی الله

وجه سی و هفتم از وجوه ابطال انکار مخاطب رئیس الکبار آنکه ولی الله قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیه الدین که والد ماجد مخاطبست ظاهرست که جمیع آن دلائل و حجج که رازی در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده و خواجه نصیر الدین طوسی آن را در تجرید ذکر فرموده همه آن حجج اهل سنتست در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر جمعی که در ایام خلافت آن حضرت بودند که باصل آن معترف اند و بثبوت آن متمسک چنانچه در قره العینین بعد جواب کلام تجرید در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و بعد ازین همه جمیع آنچه متأخرین معتزله بسط نموده اند چنانکه

امام رازی در کتاب اربعین از ایشان نقل کرده و نصیر طوسی آن را اختصار نموده همه حجج ماست در افضلیت حضرت مرتضی بر جمعی که در ایام خلافت بودند و باصل آن معترفیم و بثبوت آن متمسکیم در محلّ خود نه بنسبت شیخین انتهى و ظاهرست که حدیث تشبیه هم ازین جمله است که فخر رازی در اربعین احتجاج بآن نقل کرده و محقق طوسی طاب ثراه هم آن را باختصار در تجریده ذکر فرموده و هذه عبارة الاربعین الحجّه التاسعه عشر

روی احمد و البیهقی فی فضائل الصحابه قال من أراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن أبی طالب ظاهر الحدیث یدلّ علی أنّ علیاً کان مساویاً لهؤلاء الأنبیاء فی هذه الصّیفات و لا شک ان هؤلاء الأنبیاء فی هذه الصّیفات کانوا افضل من أبی بکر و سائر الصّیحابه و المساوی للافضل افضل فیکون علی افضل منهم پس بعنایت ربّانی و تایید یزدانی باعتراف والد ماجد مخاطب مخدوم القاصی و الدّانی ثابت شد که حدیث تشبیه حدیثیست ثابت که اهل سنّت بآن احتجاج می کنند و باصل آن اعتراف دارند و بثبوت آن تمسک می نمایند حیرت که جناب شاهصاحب افادات والد ماجد خود هم حسب عادت خویش بنظر امعان ندیدند و بی محابا بسبب هیجان و غلیان مواد عناد بانکار متفوّه گردیدند فمن العجب العجیب الّذی یحار فیهِ اللّیب أنّ والد المخاطب المنیف یعترف فی القرّه بثبوت هذا الحدیث الشّریف ثمّ المخاطب مع تصریحه بأنّ مصنّف ازاله

الخفاء و هو والده آيه من آيات الله و معجزه من معجزات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و اخذه فى رسالته تفضيل الشيخين لمطالب شتى من كتاب القره مما يرتاح به ابو مره لا يصغى الى قول والده الافيق المصرح بثبوت هذا الحديث و هو ايضا فى هذا الكتاب اعنى القره فيعرض و يصد و يشيح بوجهه عنه بالمره بل يتحاشى و ينفى كونه من روايات السنييه و كونه مرويا فى كتبهم و لو باسناد ضعيف و هذا كذب طريف و بهتان سخيف لا يطور به الا من دينه طفيف و عقله خفيف فليتك ايها الشيخ المتجاسر و المتهور الحائر كنت اخذت من البحث و الفحص و لو بقسط قاصر حتى كنت تطلع على افادات والدك الماجد الكابر فلم تكن تجترء على هذا الكذب الظاهر و لكن التعصب الفاحش و حب الباطل الداهش طمس عينك و ضاعف دينك و غطى على سريرتك و غشى ضعيف بصيرتك فلا ترى الا ما يريك الكابلي المائق العثور و لا تحيط بشيء من افادات المحققين الصدور

٣٨- محمد بن اسماعيل صنعانى

وجه سى و هشتم از وجوه ابطال انكار مخاطب عمده الاخيار آنكه محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمانى الصنعانى اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه در روضه نديّه شرح تحفه علويّه گفته فائده قد شبهه اى عليا عليه السلام بخمسه من الانبياء كما قال المحب الطبرى رحمه الله ما لفظه ذكر تشبيه على رضى الله عنه بخمسه من الانبياء

عن أبى الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى ابراهيم فى حلمه و الى يحيى بن زكريا فى زهده و الى موسى فى بطشه فلينظر الى على بن أبى طالب اخرج ابو الخير الحاكى

و عن ابن عباس رضى الله

عنهما قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من أراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله فلينظر الى عليّ بن أبي طالب اخرجته الملائكة في سيرته قلت و قد شبّهه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهؤلاء الخمسة الرّسل في اكتسابه للخصال الشّريفة من خصالهم الى آخر ما سيجيء فهذا محمّد بن اسماعيل الصّنعاني قد صنع الى اهل الحق صنعا جميلا و صدع بالحقّ الظّاهر صدعا جميلا حيث روى الحديث الشّريف مثبتا به الفضل الباهر و الشّرف الفاخر لوصيّ افضل الأوائل و الاواخر فافحم كل منكر خاسر و القم الحجر في فم كل جاحد قاصر و علامه محمّد بن اسماعيل ماهر جليل و حاذق نبيل و حائر فضل جميل و حاوي فخر اثيل و مجد اصيلاست احمد بن عبد القادر حفضي شافعي در ذخيره المآل في شرح عقد جواهر اللآل كفته و اولاد الامام المتوكّل علماء جهابذه و ابرار اعظمهم ولده الامام المؤيد بالله محمّد بن اسماعيل قرأ كتب الحديث و برع فيها كان اماما في الزّهد و الورع يعتقده العامه و الخاصه و ياتونه بالتّدور فيردّها و يقول انّ قبولها تقرير لهم على اعتقادهم انّه من الصّيّه الحين و هو يخاف انّه من الهالكين و حكى بعض اولاده ان جار اللامام كان له صبيّ يلعب مع اولاد الامام عندهم في الدار و انّه انقطع عنهم اياما فجاء ابوه للسّلام على الامام يوم جمعه فسأله عن انقطاع ولده فذكر له انّه جاء إليهم في بعض الايام فدفعوه و اغلقوا الباب عند دخولهم للطعام ففاضت عينا الامام و قال لا حول و لا قوه الا بالله احوجتنا الى ذكر ما لا نحبّ افشاءه و انما سبب

ذلك انه اضربنا الجوع و لم نجد ما سوغ لنا فاكلنا ميته و هى لا تحل لولدك و قرأ و هو يصلى بالناس صلاه الصبح هل أتاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ فبكى و غشى عليه و احواله كثيره الى ان قال و من اعيان آل الامام السَّيِّدِ الْمُجْتَهِدِ الشَّهِيرِ الْمُحَدَّثِ الْكَبِيرِ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ الْأَمِيرِ مُسْنَدِ الدِّيَارِ وَ مُجَدِّدِ الدِّينِ فِي الْأَقْطَارِ صَنَّفَ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ مُؤَلَّفٍ وَ هُوَ لَا يَنْسَبُ إِلَى مَذْهَبِ بِلِ مَذْهَبِهِ الْحَدِيثِ وَ نِيزَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْقَادِرِ فِي ذَخِيرَةِ الْمَالِ كَفَّتَهُ وَ سَيِّدُنَا الْأَمَامُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلِ الْأَمِيرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخَذَ عَنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمِينَ وَ اسْتَجَازَ مِنْهُمْ وَ ارْتَبَطَ بِإِسَانِيهِمْ وَ قَرَأَ عَلَى الشَّيْخِ عَبْدِ الْخَالِقِ بْنِ الزَّيْنِ الْمَرْجَاجِيِّ وَ الشَّيْخِ عَلِيٍّ وَ اسْتَجَازَ مِنْهُ وَ اسْتَدَّ عَنْهُ مَعَ تَمَكُّنِهِ مِنْ عُلُومِ الْأَمَلِ وَ تَصَدَّقَ بِهِ وَ نِيزَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْقَادِرِ الْعَجَلِيُّ فِي ذَخِيرَةِ الْمَالِ كَفَّتَهُ وَ قَدْ ذَكَرَ السَّيِّدُ الْأَمَامُ الْمُجْتَهِدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلِ الْأَمِيرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي جَوَابِ لَهُ هَذَا الْمَعْنَى مَا لَفْظُهُ وَ يَنْبَغِي أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ قَدْ غَلَبَ الْجَهْلُ عَلَى الْعِلْمِ فَقَدْ يَرُونَ مَنْ تَرْضَى عَلَى الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ وَ الصَّيْحَابَةِ التَّابِعِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ مَبْغُضًا لِأَلِ مُحَمَّدٍ جَهْلًا وَ عَصِييَةً وَ غَمْرًا إِلَّا فَالْمُؤْمِنِ مَمُورًا بِمَوَاطِئِ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَ بِالذَّعَاءِ لِلسَّابِقِينَ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ صَفَهُ التَّابِعِينَ لَهُمْ كَمَا نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ فَانظُرْ إِلَى مَا قَالَ هَذَا الْأَمَامُ وَ هُوَ مِنْ أَكْبَرِ الْإِنِّ كَيْفَ سَمَّاهُمُ الْخُلَفَاءَ وَ وَصَفَهُمُ بِالرَّاشِدِينَ وَ هُوَ مُوَافِقٌ أَنْ تُصَدِّقَهُمْ لَيْسَ يَنْصَبُ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ لَهُ إِدْرَاكٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ

محمد الشوكاني اليمني الصنعاني كه جلائل فضائل و عوالي مناقب و محاسن و مفاخر و زواهر ماثر او از اتحاف النبلا و ابجد العلوم مولوى صدّيق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست در بدر طالع لمحاسن من بعد القرن السابع كفته السّيد محمّد بن اسماعيل بن صلاح بن محمّد بن على بن حفظ الدّين بن شرف الدّين بن صلاح بن الحسن بن المهدي بن محمّد بن ادريس بن على بن محمّد بن احمد بن يحيى بن حمزه بن سليمان بن حمزه بن الحسن بن عبد الرّحمن بن يحيى بن عبد الله بن الحسن بن القاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب رضى الله عنهم الكحلاني ثم الصنعاني المعروف بالامير الامام الكبير المجتهد المطلق صاحب التّصانيف ولد ليله الجمعة نصف جمادى الآخرة سنة ١٩٩ بكحلان ثم انتقل مع والده الى مدينه صنعاء سنة ١١٠٧ و اخذ عن علمائها كالسّيد العلّامه زيد بن الحسن و السّيد العلّامه صلاح بن الحسين الاخفش و السّيد العلّامه عبد الله بن على الوزير و القاضي العلّامه على بن محمّد العيسى و رحل الى مكّه و قرأ الحديث على اكابر علمائها و علماء المدينه و برع فى جميع العلوم و فاق الاقران و تفرد برياسه العلم فى صنعاء و تظّهر بالاجتهاد و عمل بالادله و نفر عن التقليد و زيّف مالا دليل عليه من الآراء الفقهيّه الى ان قال و له مصنّفات جليله حافله منها سبل السّلام اختصره من البدر التّمام للمغربى و منها منحه الغفّار جعلها حاشيه على ضوء النّهار للجلال و منها العدّه جعلها حاشيه على شرح العمده لابن دقيق العيد و منها شرح الجامع الصّغير

للسيوطى فى اربع مجلّدات شرحه قبل ان يقف على شرح المناوى و منها شرح التّقيح فى علوم الحديث للسّيد الامام محمّد بن ابراهيم الوزير سمّاه التّوضيح و منها منظومه الكافل لابن بهران فى الاصول و شرحها شرحا مفيدا و له مصنّفات غير هذه و قد افرد كثيرا من المسائل بالتّصنيف بما يكون جميعه فى مجلّدات و له شعر فصيح منسجم جمعه ولده العلامه عبد الله بن محمد فى مجلد و غالبه فى المباحث العلميه و التّوجع من ابناء عصره و الرّدود عليهم و بالجمله فهو من الأئمه المجدّدين لمعالم الدّين الخ و مولوى صديق حسن خان معاصر در ايجاد العلوم كفته السّيد العلامه بدر المله المنير المؤيد بالله محمّد بن الامام المتوكّل على الله اسماعيل بن صلاح الامير الصّيه نعانى اليمنى و هو الامام الكبير المحدث الاصولى المتكلم الشّهير قرأ كتب الحديث و برع فيها و كان اماما فى الزّهد و الورع يعتقدّه العامّه و الخاصّه و ياتونه بالنذور فيردّها فيقول أنّ قبولها تقرير لهم على اعتقادهم أنّه من الصّيه الحين و هو يخاف أنّه من الهالكين حكى بعض اولاده أنّه قرأ و هو يصلى بالنّاس صلاه الصّيح هل أتاك حديد الغاشيه فبكى و غشى عليه و كان والده ولى الله بلا نزاع من اكابر أئمّه اهل الزّهد و الورع استوى عنده الذهب و الحجر و خلف اولاد اهم اعيان العلماء و الحكماء اعظمهم ولده هذا قال الشّيخ احمد بن عبد القادر الحفظى الشافعى فى ذخيره المآل فى شرح عقد جواهر اللآل الامام السّيد المجتهد الشّهير المحدث الكبير السّراج المنير محمّد بن اسماعيل الامير

مسند الديار و مجدد الدين فى الاقطار صنف اكثر من مائه مؤلف و هو لا ينسب الى مذهب بل مذهبه الحديث قال اخذ عن علماء الحرمين و استجاز منهم و ارتبط باسانيدهم و قرأ على الشيخ عبد الخالق بن الزين المزجاجى و الشيخ عليه و استجاز منه و اسند عنه مع تمكنه من علوم الآل و تاصلته انتهى على ما نقله السيد حامد حسين المعاصر فى كتابه عبقات الانوار فى امامه الأئمه الاطهار و من شيوخه الشيخ عبد القادر بن على البدرى و الشيخ محمد طاهر بن ابراهيم الكردى و الشيخ سالم بن عبد الله البصرى و غيرهم و تلمذ عليه ايضا خلق كثير منهم الشيخ عبد الخالق المزجاجى الزبيدى و هو ايضا استاذة كما تقدم و ايضا ولده السيد العلامة عبد الله بن محمد الامير و غيرهما له مصنفات جليله ممتعه تنبى عن سعه علمه و غزاره اطلاعه على العلوم الثقليه و العقلية و كان ذا علم كبير و رياسه عاليه و له فى النظم اليد الطولى بلغ رتبه الاجتهاد المطلق و لم يقلد احدا من اهل المذاهب و صار اماما كاملا مكملا بنفسه و قد من الله تعالى على باكثر مصنفاته و هى ازيد من ان تذكر منها سبل السلام شرح بلوغ المرام و هو عندى بخط ولده السيد عبد الله و فيه خطه الشريف ايضا و منها منحه الغفار حاشيه ضوء النهار و اسبال المطر على قصب السكر و جمع التثيت فى شرح ابيات التثيت و توضيح الافكار فى شرح تنقيح الانظار الى غير ذلك من الرسائل و المسائل

الَّتِي لَا تَحْصَى وَكُلُّهَا فَرِيدَةٌ فِي بَابِهَا خَطِيبٌ فِي مُحَرِّبِهَا حَيِّجٌ وَزَارٌ وَاسْتِفَادَ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ فَضَلَاءِ الْأَمْصَارِ فَهُوَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُصَفَّهَ مِثْلِي وَقَفْتُ لَهُ عَلَى قِصَائِدِ بَدِيعِهِ وَنَظْمِ رَائِقٍ وَكَانَ لَهُ صَوْلَةٌ فِي الصِّدْعِ بِالْحَقِّ وَاتِّبَاعَ السُّنَّةِ وَتَرْكَ الْبِدْعِ لَمْ يَرِ مِثْلَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَهُوَ مِنْ مِشَائِخِي فِي سِنْدِ الْكُتُبِ الْحَدِيثِيَّةِ عَلَيَّ مَا صَرَّحَتْ بِهِ فِي سُلْسَلَةِ الْعَسْجَدِ مِنْ ذِكْرِ مِشَائِخِ السُّنْدِ وَنِيزِ مَوْلَايَ صَدِيقِ حَسَنِ خَانَ مَعَاصِرِ دَر تَاجِ مَكَلَّلِ كَفْتِهِ السُّيُدِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ صِلَاحِ الْأَمِيرِ الْكُحْلَانِيِّ ثُمَّ الصِّدْعِ نَعَانِي قَالَ فِي الْبَدْرِ الطَّالِعِ الْأَمَامِ الْكَثِيرِ الْمُجْتَهِدِ الْمَطْلُوقِ وَوُلِدَ سَنَةَ ١٠٩٩ بِكُحْلَانَ ثُمَّ انْتَقَلَ مَعَ وَالِدِهِ إِلَى مَدِينَةِ صَنْعَاءَ وَاخْتَذَ عَنْ عُلَمَائِهَا وَرَحَلَ إِلَى مَكَّةَ وَقَرَأَ الْحَدِيثَ عَلَى أَكْبَارِ عُلَمَائِهَا وَعُلَمَاءِ الْمَدِينَةِ وَبَرَعَ فِي جَمِيعِ الْعُلُومِ وَفَاقَ الْأَقْرَانَ وَتَفَرَّدَ بِرِيَّاسَةِ الْعِلْمِ فِي صَنْعَاءَ وَتَظَهَّرَ بِالْإِجْتِهَادِ وَعَمَلَ بِالْإِدْلَةِ وَنَفَرَ عَنِ التَّقْلِيدِ وَزَيَّفَ مَا لَا دَلِيلَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَرَاءِ الْفَقْهِيَّةِ وَجَرَتْ لَهُ مَعَ أَهْلِ عَصْرِهِ خُطُوبٌ وَمَحَنٌ وَحَفْظُهُ اللَّهُ مِنْ كَيْدِهِمْ وَمَكْرِهِمْ وَكَفَاهُ شَرَّهُمْ الْخ

٣٩-عجیلی

وجه سى و نهم از وجوه ابطال انكار مخاطب عالی نجار آنکه شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب ذخیره المال فی شرح عقد جواهر اللال گفته

روى البيهقى يرفعه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من أراد ان ينظر الى نوح فى تقواه

و الى ابراهيم فى حلمه و الى موسى فى هيبته و الى عيسى فى زهادته فلينظر الى على بن أبى طالب فهذا ابن عبد القادر العالم الماهر و الفاضل الفاخر الحائز لمحاسن المآثر اثبت الحق الظاهر و اخزى كل منكر مكابر و سكت و بكت كل جاحد خاثر و مخفى نماند كه احمد مذکور در صدر ذخيره المآل كفته اما بعد فيقول خويدم بنى فاطمه الزهراء المستجير بهم فى الاولى و الاخرى الفقير الى الله احمد بن عبد القادر بن بكرى العجلى نسا الشافعى مذهبا عفا الله عنهم لما يسر الله سبحانه منظومتي المسماة عقد جواهر المآل فى فضائل الآل اطلع عليها جماعه من علماء الحرمين و زييد المقدسه و صنعاء اليمن و المحلاق السليمانى فمنهم من استحس مبانيها و جنح الى معانيها و منهم من استغرب ذلك لاندراس تلك الطرق التى نسجت عليها عناكب الاهمال و الجفاء و منهم من انكر مواضع مخصوصه و طلب الوجه عن العدول عن المعتقدات المنصوصه و منهم من هاب ذلك الجناب و اخذته الرعده فاستحسن ذلك مقلدا و فرض عليها جماعه من المحققين جزاهم الله خيرا بمنظوم و منثور و سموها باسمه تنشرح لها الصدور و لما حصل الاشكال على بعض الرجال انشرح صدرى لزياده خدمه ذلك الجناب بشرح يوضح مقاصد المقال و استحد من الله الاعانه و التوفيق و اعوذ به من الزيغ و التعويق و احمد بن عبد القادر صاحب ذخيره المآل از اكابر اهل كمال و اجله اصحاب

فضل و اجلالست مولوی صدیق حسن خان در ابجد العلوم گفته الشيخ احمد بن عبد القادر بن بكرى العجيلی اخذ العلوم عن آباءه الكرام و عن غيرهم من الاعلام و هم كثيرون منهم الشيخ عبد الخالق المزجاجى و عمه محمّد بن بكرى و السّيد ابراهيم بن محمّد الامير و الشيخ ابراهيم الزمزمى مفتى الشّافعيّه فى أم القرى بروايته عن الشيخ عبد الوهّاب بن احمد الطنطاوى المصرى مؤلّف بذر العسجد فى شىء من اسرار اسم محمّد و للشيخ احمد مؤلّفات و رسائل و منظومات و مسائل يطول ذكرها منها النفحة القدسيّه فى وظائف العبوديّه و عقد جواهر اللآل فى مدح الآل و عليه شرح و تقاريط من جمع جمّ منهم السّيد الجليل علىّ بن محمّد بن احمد بن اسحاق كتبه بمكّه المشرفه سنه ١٢٠٣ و للسّيد عبد الرحمن بن سليمان الاهدل منه إجازة فى الحديث المسلسل بالاوليّه و له مناقب و فضائل شهيره و كان لا يسمع بذى فضيله فى جهه من الجهات الاّ و تعرّف به و استطلع حقيقه فضيلته و مكث على هذه الحاله دهرا طويلا- ثم اثر الخلوه و العزله الى ان انتقل الى جوار رحمه الله تعالى و احمد بن محمد بن على شروانى كه فضائل عاليه و مناقب ساميه او از تقریظات رشيد الدّين خان و حسن علىّ محدث و مولوى اوحد الدين بلگرامى بر كتاب مناقب حيدريره تصنيف او كه همراهش اين تقریظات در لكهنو مطبوع شده ظاهرست در كتاب مذکور گفته و ما احسن قول محبّ الآل العارف المفضل شهاب الدّين احمد بن عبد القادر

الحفظى الشافعى رحمه الكبير المتعال فى منظومته المسّماه بعقد جواهر اللّعال وآيه التطهير فيهم نزلت و اذهبت رجسهم و طهرت لّمّا تلاها قام يدعو اهله فى بيت سكناه و خصّ آله ادخلهم تحت الكساء و جلاّ جميعهم ثم دعا و ابتهلا و

قال اللّهم هؤلاء هم اهل بيتى و هم عصائى اأتى لمن حاربهم حرب و من سالمهم سلم على مرّ الزّمن و اأتى منهم و هم منّى فصل عليهم ازكى صلاه و اجل و ارحم و بارك و ارض عنهم و اغفر و الرّجس اذهب عنهم و طهر فهذه الآيه اصل القاعده و منبع الفضل لكلّ عائده و اّما حرف يفيد الحصر و يقصر المراد فيهم قصرا فلا يريد اللّاه فيهم غير ان يذهب عنهم كلّ رجس و دون مؤكّدا تطهيرهم بالمصدر منكرا اشاره للعبرى و منها و كل اعدائهم و الجافى فلا نواليهم و لا نصافى قد قطعوا ما امروا بواصله و ما رعوا ذمه خير رسله عقّوه فى اولاده و هجروا و انقضوا عهدهم و غدروا ما عذرهم يوم اللّقاء و الحجّه و كيف ينجو غارق فى اللّجّه ما ذا يقولون إذا ما سئلوا و شهد اللّاه على ما فعلوا و هم بذاك اليوم فى هوان تظاهم الاقدام كالجعلان و يحكم اللّاه بحكم الحق بينهم و بين اهل العق و المصطفى و المرتضى و فاطمه قد حضروا فى مجلس المخاصمه يا حسره عليهم لا تنقضى و خجله لمن جفا و من رضى و ما جرى فقد مضى و اّما يا ويل من و الا لمن قد ظلما و كل من يسكت او يلتبس

و من لعذر فاسد يلتمس فذاك مغبون بكل حال قد ضيَّع الرِّيح و راس المال و استبدل الادنى بكل خير و باع دينه بدنيا الغير و فى غد كل فريق يجمع تحت لواء من له يتبع و كل ناس بامام يدعى فاختر لمن شئت و الت السمعا ثم قال محبّر هذا الكتاب اذاقه الله حلاوه عفوه يوم الحساب و للشَّهاب العارف الحفظى شرح على منظومته دال على حسن عقيدته و وفور محبته لاهل البيت الزفيح و سلامته من التعصب الشنيع سماء ذخيره المال فى شرح عقد جواهر اللآل و لما كنت مقيما فى الوطن كان الشَّهاب موجودا فى برج شرفه بين الحجاز و اليمن و لا ادري اليوم أ باق لمعان ذلك النور أم غاب عن الابصار بعد الظهور لبعدي عن تلك الاقطار و انقطاع ما لم ازل مترقبا لوصوله من اخبار الاخيار الساكنين فى انفس الديار لئن عاد جمع الشمل فى ذلك الحمى غفرت لدهرى كل ذنب تقدما و كان والده رحمه الله تعالى عارفا لبيا فاضلا ادبيا رطب اللسان ياطراء اهل البيت مجاريا فى حبه حبه الكميته و كان يرقى الارمد بهذين البيتين إذا ما مقلتي رمدت فكحلى تراب مس نعل أبي تراب

هو البكاء في المحراب ليلا هو الضحك في يوم الضراب ثم ينفث على العيون فيشفى و

كان إذا اكتحل يقول اللهم نور بصري و بصيرتي بنور فاطمه الزهراء و ابيها و بعلمها و بنيتها و كان رحمه الله يلازم بين سنه الفجر و فرضه الهى بحرمه الحسين و اخيه و جدّه و ابيه و أمّه و بنيه نجنى من الهّم الذى انا فيه و نور قلبى بنور معرفتك ثلث مرّات و مناقبه كثيره

٤٠- ولى الله الكهنوى

وجه چهلم از وجوه ابطال انكار مخاطب خاتمه الكبار آنكه مولوى ولى الله لكهنوى السهالى اين حديث شريف را بحتم و جزم ثابت مى نمايد چنانچه در مرآه المؤمنین فى مناقب اهل بيت سيد المرسلين مى فرمايد و در احراق قلوب جاحدين و منكرين و رغم اناف مبطلين مدغلين قصبات سبق مى ربايد و

قال صلّى الله عليه و سلّم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى تقواه و الى ابراهيم فى حلمه و الى موسى فى هيئته و الى عيسى فى زهاده فلينظر الى على بن أبى طالب فهذا ولىّ بن حبيب اللبيب العالم المعاصر الحسيب وفق لاطهار الحق على رغم المخاطب التسيب و انتدب و انتصر لتسيد التمسك المصيب فلم يكثرث و لم يحتفل بانكار المخاطب و جحوده المعيب و لم يضع له و زنا عند التحقيق و التنقيب و مولوى ولىّ الله از اكابر علمای جليل الفخار و اعظم فضلاى على تبار و مرجع صغار و كبار اين اكناف و اقطار و معروف بنهايت

اعتماد و اعتبارست مولوی محمد انعام اللہ پسر ولی اللہ مذکور در ضمیمه اغصان اربعه در ذکر والد خود گفته ذات با برکات جناب شان جامع علوم معقول و منقول و حاوی فروع و اصول صاحب تصانیف کثیره بود چنانچه شرح مسلم الثبوت مسمی بنفائس الملکوت و تفسیر معدن الجواهر بکمال شرح و بسط و حاشیه هدایه الفقه بر عبادات و معاملات و حاشیه بر حاشیه کمالیه شرح عقائد جلالی و حاشیه زواهد ثلاثه و حاشیه صدرا و شرح غایه العلوم و معارج العلوم و تذکره المیزان و تکمله شرح سلم مولوی عبد الحق قدس سره و تکمله شرح سلم ملا حسن مغفور و رساله تشکیک و کشف الاسرار فی خصائص سید الابرار و مرآه المؤمنین و تنبیه الغافلین فی مناقب آل سید المرسلین و آداب السیلاطین و عمدہ الوسائل و رساله هذا موسوم باغصان اربعه و تصانیف خودش یادگار در عالم دارد المختصر جمله عمر عزیز خویش به تصانیف و درس طلبه علم بسر برده و از علم او عالمی فیض یاب گردید شاگردانش نامی و گرامی و از علمای متبحر شمرده می شوند و در نظر ارباب و حاکمان او ده مغزز و ممتاز

مانده بر مناصب جلیله فائز گشته محسود گشت بعمر هشتاد و هشت سال در ماه صفر بتاریخ دهم کلمه گویان بجوار رحمت ایزد منیان طرح اقامت فکند سنین وفاتش از تاریخی که حکیم ظهیر الدین جواد فتحپوری گفته مؤید می گردد رکن دین مولوی ولی الله آن بفضل و کمال علم اکمل دعوتی را بجان اجابت کرد که شنیدست از زبان اجل بتفرد که در صفاتش بود از عطائی خدای عز و جل می توان گفت سال تاریخش بی تکلف بری و نقص و خلل کز وفاتش شدند بی سر و پا ورع شرع و فضل و علم و عمل انتهى ما فی الضمیمه و لا یخفی ما فی هذا النظم من المبالغه الذمیمه و خود مولوی ولی الله در اغصان اربعه در ذکر اولاد مولوی حبیب الله والد خود گفته اکبر آنها در سن راقم حروفست مختصرات در خدمت والد ماجد تحصیل نموده و از شرح جامی تا مسلم الثبوت بخدمت عم خود ملا محمد مبین قدس سره تحصیل ساخته و بعد فراغ تحصیل زمانی در تکمیل کوشیده اکثر اوقات در مطالعه کتب قدما صرف نموده و در تحقیق اقوال متاخرین دقیقه نگذاشته عمری بتدریس طلبه علم گذرانیده و زمانی در تالیف کتب بسر برده و مکروهات بسیار دیده اما حفظ و حمایت الهی را غالب بر همه چیزها یافته از ابتدای جوانی بفقدان فرزند گرفته خاطر شدم پس از آنکه فرزند بوجود آمدند بموت آنها رنجیدم اکنون که عمرم از شصت سال درگذشت دو فرزند و یک دختر خدای تعالی عنایت فرموده او سبحانه تعالی آنها را در مهد حمایت خود داشته پرورش نماید و بعمر طبعی رساند و علم و فضل نصیب گرداند أَنَّهُ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

قوله حدیث ششم حدیثیست که آن را امامیه روایت می کنند الخ اقول امامیه این حدیث شریف را بطرق متعدده و الفاظ متنوعه در مقام الزام اهل سنت از کتب ایشان روایت می کنند چنانچه وزیر تحریر ابو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی در کتاب کشف الغمه در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده فصل فی مناقبه و ما اعده الله تعالی لمحیه و ذکر غزاره علمه و کونه افضی الاصحاب من مناقب الخوارزمی عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو ان الرياض اقلام و البحر مدادا و الجن حباب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب و بالاسناد عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی جعل لآخی علی بن ابی طالب فضائل لا تحصى کثره فمن ذکر فضیله من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و من کتب فضیله من فضائله لم تزل الملائکه نستغفر له ما بقى لتلك الكتابه رسم و من استمع فضیله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع و من نظر الى فضیله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال النظر الى وجه علی بن ابی طالب عبادته و ذكره عبادته لا يقبل الله ايمان عبد الا بولایته و البراءه من اعدائه و بالاسناد قال الخطیب الخوارزمی انبانا الحافظ ابو العلاء الهمدانی مرفوعا الى عبد الله بن عباس و قد قال له رجل سبحان الله ما اكثر مناقب علی و فضائله انی لاحسبها ثلثه آلاف منقبه قال ابن عباس اولاً تقول انها الى ثلثین اقرب و بالاسناد عن الحسين بن علی بن ابی طالب عن علی عن النبی صلی الله علیه و سلم يقول لو حدثت بكل ما انزل فی علی ما وطی

و من كتاب المناقب قال حدثني الامام العلامة فخر خوارزم ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشري مرفوعا الى الحسن ان عمر بن خطاب اتى بامرأه مجنونه حبلى قد زنت فاراد ان يرحمها فقال له على يا امير المؤمنين اما سمعت ما قال رسول الله صلى الله عليه و سلم قال و ما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم رفع القلم عن ثلث عن المجنون حتى يبرأ و عن الغلام حتى يدرك و عن النائم حتى يستيقظ قال فخلّى عنها و منه عن عليّ قال لما كان في ولايه عمر رضى الله عنه اتى بامرأه حامل فسألها عمر بن الخطاب فاعترفت بالفجور فامر بها عمران ترجم فلقبها عليّ بن أبى طالب فقال ما بال هذه فقالوا امر بها امير المؤمنين ان ترجم فردّها عليّ فقال امرت بها ان ترجم فقال نعم اعترفت عندى بالفجور فقال هذا سلطانك عليها فما سلطانك على ما فى بطنها ثم قال له على فلعلك انتهرتها و اخفتها فقال قد كان ذلك قال او ما سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول لا حدّ على معترف بعد بلاء انه من قيّدت او تهددت فلا- اقرار له فخلّى عمر سبيلها ثم قال عجزت النساء ان تلدن مثل عليّ بن أبى طالب لو لا- عليّ لهلك عمر الى ان قال العلامة الاربلى رحمه الله تعالى و منه أى من كتاب المناقب للخوارزمى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و عليّ بابها فمن أراد العلم فليات الباب و منه عن أبى الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى يحيى بن زكريّا فى زهده و الى موسى بن عمران

فی بطشه فلینظر الی علی بن أبی طالب قال احمد بن الحسین البیهقی لم اکتبه الا- بهذا الاسناد و قد روى البیهقی فی کتابه المصنّف فی فضائل الصّیحه یرفعه بسنده الی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و سلّم أنّه قال من أراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیئته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن أبی طالب فقد ثبت لعلی علیه السّلام ما ثبت لهم علیهم السلام من هذه الصّیفات المحموده و اجتمع فیہ ما تفرّق فی غیره انتهى نقلا عن نسخه نقلت عن نسخه المصنّف و جلالته مرتبه و عظمت شان علامه اربلی بمثابه ایست که اجله سنّیه هم بمدح آن جناب عذب الیابان و رطب اللّسان می باشند چنانچه محمّد بن شاکر بن احمد الکتبی در فوات الوفیات که مصطفی بن عبد اللّٰه قسطنطینی در کشف الظنون ذکرش باین نهج فرموده فوات الوفیات لمحمد بن شاکر بن احمد الکتبی المتوفی سنه اربع و ستین و سبع مائه می گوید علی بن عیسی بن أبی الفتح الصاحب بهاء الدین بن الامیر فخر الدین الاربلی المنشی الکاتب البارح له شعر و ترسل و کان رئیساً کتب لمتولی اربل من صلايا ثم خدم ببغداد فی دیوان الانشاء ایام علاء الدین صاحب الدیوان ثم أنّه فتر سوقه فی دوله الیهود ثم تراجع بعدهم و سلّم و لم ینکب الی ان مات سنه اثنتین و تسعین و ست مائه و کان صاحب تجمل و حشمه و مکارم اخلاق و فیہ تشیّع و کان ابوه والیا باربل و لبهاء الدین مصنفات ادبیه مثل المقامات الاربع و رساله الطیف المشهوره و غیر ذلك و خلف لما مات ترکه عظیمه نحو الفی الف درهم تسلمها ابنه ابو الفتح و محققها و مات صعلوکا و محمد بن شاکر بن احمد کتبی از اجله معتمدین و مشاهیر مستندین

اهل سنت ست كتاب او فوات الوفيات مشهور و معروف ست مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء باين كتاب استناد کرده حيث قال فى ترجمه محمد بن الشيخ مجد الدين على بن وهب بن مطيع القشيري الطوسى المفلوطى المصرى المالكى الشافعى در فوات الوفيات گفته تفقه بر پدر کرده و نامش در حيات مشايخ او شهرت پذيرفته اول مالكى المذهب بود بعده شافعى گرديد سماعت از ابن المقير و ابن رواح و ابن الحميرى و السبط و ابن عبد الدائم و زين خالد و غيرهم دارد و از تصانيف اوست امام و علوم الحديث و شرح مقدمه المطرز در اصول فقه و جمع الاربعين فى الروايه عن رب العالمين و بود كثير التسرّى و التمتع و او را چند اولاد ذكور و اناث بود باسماى صحابه عشره مبشره بالجنه در باب مياہ و نجاسات مقهور و سواس بود درين باب حكايات و وقائع كثيره از وى نقل کرده اند انتهى و زين الدين محمد بن على بن شهر آشوب المازندراني از احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى و ابن بطة روايت آن نموده كما عرفته سابقا و ابو الحسن يحيى بن الحسن بن الحسين بن على بن البطريق الحلى از ابو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلالى المعروف بابن المغازلى نقل آن فرموده چنانچه در كتاب العمده مى فرمايد و بالاسناد قال اى ابن المغازلى اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب قال حدثنا الحسين ابن محمد بن الحسين العدل العلوى الواسطى قال حدثنا محمد بن محمود قال حدثنا ابراهيم بن مهدى الايلى قال حدثنا ابراهيم بن سليمان بن رشيد قال حدثنا زيد بن عطيه قال حدثنا ابان بن فيروز عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من اراد ان ينظر الى علم آدم و فقه نوح فلينظر الى على بن ابي طالب و حسن بن محمد بن على السهمى الحلى طاب ثراه آن را از وسيله المتعبدين عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملأ-الاردبيلى نقل نموده و علامه مجلسى اعلى الله مقامه در بحار الانوار عبارت ابن شهر آشوب را

که در آن این حدیث را از احمد بن حنبل و ابن بطه نقل فرموده پس نسبت روایت این حدیث بامامیه بغرض اظهار این معنی که سنیه روایت آن نکرده اند اول تلمیعی و تمویهی سخیفست که از مخاطب منیف صادر شده و نیز قطع نظر از ان کاش جمیع طرق این حدیث یا اکثر آن طرق نقل می کرد لا- اقل ذکر تعدد طرق این حدیث شریف می نمود نه آنکه اکتفا بر صرف یک طریق می کرد قوله و فساد مبادی این تمسک و مقدمات از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهرست اقول زعم فساد مبادی این تمسک و مقدمات ناشی از فساد مبادی عقل و وسواس در واضحات و بدیهیات و تمسک بهواجس مخیلات و تشبث بمقدمات معتلاتست و هر دانشمند حق پسند صاحب رای ارجمند و فطرت بلند را بیان سابق کافی و بسند و مانع از رکون و جنوح بسوی تشکیکات سراسر هزل و خرافات بی اصل و بی بند و مخاطب حمید الشیم که از سر تا قدم مبتلای اشمزاز از فضائل وصی نبی خیر الامم علیه و اله افضل السلام من رب النعمت در هر مقام بسبب بعد از خوض در معترکات ظلم و عدم تمییز حق صحیح از خلل واضح السقم قدم در مضمار انکار و ابطال روایات اکابر ائمه و اساطین عالی همم می گزارد در این جا هم جریا علی دیدنه القدیم حکم نموده بفساد این تمسک واضح السداد و مقدمات محکمه کالسبع الشداد و ظاهر فرموده کمال بعد خود از عناد و غایت انهماک در لداد و بلوغ امد اقصی در اضغان و احقاد و مخالفت تحقیق و انتقاد و عدم توخی و ارتیاد انتهاج منهج رشاد و هیمان در مهامه مردیه تقلید کابلی ضحکه کل ناد و عدم اعتناء و التفات بافادات محققین و محدثین امجاد و ترک استسعاد باطلاع بر افادات جهابذه نقاد و الله ولی التوفیق و الارشاد و منه الهدایه الی نهج السداد و هو الصائن من ان یمتلی الانسان من الراس الی القدم بالحق و الوعز علی فضائل وصی شفیع الامم و یزیغ عن واضح المنهج و مبتلج اللقم و ینهمک فی إخفار الذمم و یتنكب عن الطريق الامم

و نیز کمال عجیبت که با آنکه این حدیث شریف را عطار و سنائی او لئین بتفصیل و ثانی باجمال حتما و جزما ثابت کرده اند و این هر دو باعتراف خودش از جمله کسانی اند که بنای کار ایشان و شریعت و طریقتشان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست کما صرّح به فی المکاید و قد مضت عبارته فی ترجمه السنائی انکار بودن این حدیث شریف از احادیث اهل سنت می نماید و کسانی را که حسب اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقتشان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست خارج از سنیان می سازد و بقول خود خود را از سر تا قدم مشحون بصدق و دیانت و ورع و امانت می سازد ما هکذا تورد یا سعد الابل

نبودن این حدیث از احادیث اهل سنت و رد آن

قوله اول این حدیث از احادیث اهل سنت نیست اقول راست می گوئی و طریق حق بقدم صدق می پوئی و صواب دور از ملام و معاب می جویی و دست کرامت پرست از میل بباطل و دروغ می شوئی و مثل سبزه بارها در قالبهایی جدید می روئی یا للعجب مگر عبد الرزاق و احمد بن حنبل و ابی حاتم و ابن شاهین و ابن بطه و حاکم و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی و ابن مغازلی و شیرویه دیلمی و سنائی و عطار که حسب اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت ایشان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و رضی الدین طالقانی و صالحانی و ابن طلحه و محمد بن یوسف کنجی و محب طبری و سید علی همدانی و امیر ملا و شهاب الدین دولت آبادی و ابن الصّبّاغ مالکی و میرحسین میبذی و عبد الرحمن صفوری و ابراهیم وصابی و جمال الدین محدث و احمد بن فضل باکثیر مکی و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و محمد بن اسماعیل و امثال ایشان از اکابر اساطین و ارکان و افانم جهاننده اعیان از سنیه نبودند و هر گاه این حضرات نزد مخاطب رفیع الدرجات از اهل سنت خارج و بزمره مبتدعین و اهل ضلال و مرتکبین اشراک هلاک و اختلال والج باشند پس چه عجب که والد ماجد او هم که حسب تصریحش آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی بوده از اهل سنت بیرون و بزرافه

مبتدعین و هالکین مقرون باشد و هر گاه این حضرات که اسامی متبرکه شان مرقوم مع والد ماجد مخاطب رئیس القروم خارج از اهل سنت و صواب و محشور بزمه مبتدعین اقباب و معدود در مخالفین کتاب و محسوب در جرکه هالکین او شاب باشند پس کرا تاب و طاقتست که از اخراج دیگر حضرات که معاصر مخاطب ماهر جلیل المآثر جمیل المفاجر بودند مثل عبد القادر بن احمد العجیلی و مولوی ولی الله بن حبیب الله لکهنوی حرف شکایت و سخن نکایت بر زبان تواند آورد و نیز هر گاه این حضرات خارج اهل سنت باشند پس مادحین این حضرات لا شتراک العله و السبب و مماثلین شان در رفعت درجات لعدم الفرق و لزوم الخرق نیز از سنیه خارج خواهند شد پس تسنن منحصر خواهد شد در ذات عالی صفات مخاطب بدیع السمات و لکن چون او هم مادح جمعی ازین حضراتست او هم حسب افاده خود از سنیه خارج خواهد شد پس بنا بر این در عالم کسی سنی نبوده پس تا بقدم این مذهب و زعم حدوث مذهب اهل حق که مخاطب اتعاب نفس نفیس بترتیب و تزویر هر تلمیح و تلبیس و تهذیب و تقریر هر تخدیع و تدلیس در اثبات این مطلب خسیس فرموده چه رسد و لا یحیی المکرر السییئ إلا بأهله قوله و ابن مطهر حلی در کتب خود وارد نموده در روایت آن را گاهی به بیهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده حال آنکه در تصانیف هر دو از ان اثری موجود نیست اقول قبل از علامه حلی صاحب کشف الغمه و ابن شهر آشوب و این بطریق هم نقل حدیث تشبیه از سنیه کرده اند کما دریت انفا تخصیص ایراد آن بعلامه حلی وجهی ندارد جز تقلید غیر سدید کابلی وحید و علامه حلی این حدیث شریف را از بیهقی نقل کرده چنانچه در کتاب منهاج الکرامه در ذکر اعلمیت جناب امیر علیه السلام می فرماید

عن البیهقی فی کتابه باسناده عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من أراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی خلته و الی موسی فی هیبته و الی عیسی

فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب فاثبت له ما تفرّق فیهم و در نهج الحق هم نقل آن از بیهقی فرموده و روایت بیهقی این حدیث شریف را و وجود آن در کتاب بیهقی قطعی و حتمیست و بتصریح اکابر سنیه ثابت و متحققست آنفا دانستی که اخطب خوارزم و ابن طلحه و ابن الصبّاح و میبذی و میرزا محمد بدخشانی و عبد القادر عجیلی این حدیث شریف را از بیهقی نقل کرده اند و میرزا محمد بن معتمدخان ممدوح و مقبول خود مخاطب عالی شأن و بتصریح صریح فاضل رشید تلمیذ و حید مخاطب عین الأعیان از عظمای اهل سنتست پس اگر معاذ الله بر حرف دیگر حضرات گوش نهند از قبول حکم معتمد میرزا محمد بن معتمد چاره نیست و لو قاموا و قعدوا و تغیروا و تریدوا فالحمد لله علی ما ازاح الباطل عن نصابه و اصله و اجتاح تسویل المخاطب و منکر ختله و خرم اسّ الشبهه المغدقه و جزم شوک الحمه الموبقه و اوضح الحق المشرق المنار الیانع الانوار العزیز المثار فسطع بمنّه النور المضیء و البرهان الجلی و اسفر المنهاج البادی و اتلق الحق الهادی و اینعت شجره اغصانها معتدله و ثمارها منهدله و لزمت الحیّیه الکافیة و الیینه الشافیة و الآیة المتلافیه و انمحقت التلمیعات المعلوله و کسدت التمویجات المدخوله و انفصم حبالها و عراها و انخرم قننها و ذراها و لعمری لا یجحد و لا یلطّ الحقّ بعد نهایه ظهوره و اشراق نوره و ابتلاق بدوره و تبلیج اسفاره و تفتق ازهاره و انفتاح ابوابه و انقشاع سحابه و وضوح صوابه و تبیین لبابه و فصل خطابه و إناره معالمه و اشاده مراسمه و ابتلاف مناظمه و صفاء نمی ره و عذوبه مشرعه و نفاسه منزعه و عذوبه مقطعه و لحن لقمه و نهج جدده و شعب صدعه و ایراق اشجاره و ایناع اثماره و غضاظه اغصانه و طراءه

افنانه و حصافه بنیانه و رزانه جدرانه و متانه حیطانہ و ابرام سورہ و احکام دورہ و ارتفاع قصورہ و شموخ اعلامہ و انتساق نظامہ و عظمہ شانہ و جلالہ انصارہ و اعوانہ الا من انتکث علیہ جبل الفطنہ و الذکاء و کبت بہ العضیہہ المورطہ و ہوت بہ فی درک الشقاء فهو یہیم فی وادی الخسار و الانکار و یدور حول الجحود و التبار و یسوق علی نفسہ عاد الشنار و الصیغار فهو المختال الفخور المہین العجول القلق الوضین المرسل فی غیر سدد المنہمک فی الرد و اللدد المخفرد امام الانصاف المستبد بالاعتساف الجادح للشرب الوبی السالک للطریق الابی و نہایت عجیبت کہ فاضل مخاطب با وصف دعاوی شجر و اطلاع بر کتب فریقین ہنوز برین کتب مشہورہ کہ از ان نقل این حدیث کردم عثوری ندارد و بتقلید کابلی رجما بالغیب بکمال یقین و جزم ظاہر می کند کہ در تصانیف بیہقی اثری ازین حدیث موجود نیست کاش می گفت کہ من در تصانیف بیہقی این حدیث را ندیدہ ام و معنایش چنان قرار می داد کہ چون من تصانیف بیہقی را ندیدہ ام پس این حدیث را ہم در ان ندیدہ ام لیکن اخبار واقعی از نبودن این حدیث شریف در تصانیف بیہقی کذیبست حیرت خیز و دروغیست عجب انگیز کہ از شأن جهلاء دروغ زن ہم بعیدست کہ در امور دیتیہ از چنین کذب واضح بسیاری از جهلاء ہم احتراز می کنند فضلا عن الافاضل لیکن اگر اولیای شہصاحب این اعتذار برپا کنند کہ جناب شان نفی اثر این حدیث از تصانیف بیہقی کردہ است نہ عین آن پس اگر عین روایت موجود باشد در نفی اثر عیبی نیست این عذر عجیب و غریب شاید نزد معتقدین شان قابل قبول باشد و بہمین سبب کہ بلا شبہہ و ریب بیہقی طاہر الحیب راوی این حدیث شریفست ابن تیمیہ با آن ہمہ تعصب و تکبر و تغطرس و یتجر و مراد اجترا و اعتساف و انحراف و مکابره و مجازفہ و عدوان

مجادله و معانده و شنان و غلیان و ثوران احقاد و اضغان بجواب علامه حلی طاب ثراه انکار روایت بیهقی آن را نتوانست کرد بلکه بحیله دیگر متمسک و در شرک کذب و دروغ تازه مرتبک گردید یعنی انکار روایت بیهقی این حدیث را نهایت شنیع و فظیح دانسته چار و ناچار در صدد قدح و جرح بیهقی برآمده چنانچه در منهاج الاعوجاج و محجاج اللجاج که آنرا به منهاج السنه النبویه موسوم ساخته بکمال وقاحت و سلاطت و نهایت جسارت و رطانت میسر آید و الجواب ان یقال اولاً این اسناد هذا الحدیث و البیهقی یروی فی الفضائل احادیث ضعیفه بل موضوعه کما جرت عاده امثاله من اهل الحدیث و یقال ثانیاً هذا الحدیث کذب موضوع علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بلا ریب عند اهل العلم بالحدیث و لهذا لا یذکره اهل العلم بالحدیث و ان کانوا حریصاً علی جمع فضائل علی کالنسائی قصد ان یجمع فضائل علی فی کتاب سماه الخصائص و الترمذی قد ذکر احادیث متعدده فی فضائل و فیها ما هو ضعیف بل هو موضوع و مع هذا لم یذکروا هذا و نحوه و حقیر بعد نسبت وقاحت باین تیمیه سخت متحیر شدم که با آنکه او انکار وجود حدیث در کتاب بیهقی ننموده صرف کمر همت بر ابطال آن بسته و هم بمهملیت حدیث بانکار دلالت آن بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و گرفتن آن از قبیل تشبیهات شعرا قائل نشده فقیر او را منسوب بوقاحت منسوب ساختم جناب شاهصاحب را که هم بابطال حدیث می پردازند و هم بجواب این حدیث اغراقات و تشبیهات شعرا ذکر می کنند و هم انکار وجود آن در کتاب بیهقی بلکه سائر کتب سنیّه و لو باسناد ضعیف می نمایند بچه چیز منسوب خواهم ساخت بالجمله بطلان کلام ابن تیمیه حاجت تبیین ندارد که به بیهقی نسبت روایت موضوعات می نماید و این حدیث مروی او را بدون

دلیلی موضوع می گوید حال آنکه اداله تام کرده که حدیثی را که وضعش بدانند روایت نکنند و دیگر علما این التزام او را قبول کرده اند و حکم بوضع احادیث مرویه او را باطل کرده اند و از غرائب آنست که از کلام او و لهذا لا یذکره اهل العلم بالحدیث چنان واضح می شود که بیهقی را از اهل العلم بالحدیث خارج کرده و ازین زیاده تر عجیبی نمی باشد بیهقی چنین کسی نیست که قدح قادحی در و قابلیت گوش نهادن داشته باشد و جلالت قدرش در علم حدیث محتاج اظهار گردد سابقا شنیدی که صاحب مشکاه در حق او و امثال او ارشاد نموده است انی إذا اسندت الحدیث إلیهم کأنی اسندت الی النبی صلی الله علیه و سلم و یاقوت حموی در معجم البلدان گفته و قد اخرجت هذه الکوره من لا یحصى من الفضلاء و العلماء و الفقهاء و الادباء و مع ذلك فالغالب علی اهلها مذهب الرافضه الغلاه و من اشهر ائمتهم الامام ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی من اهل خسروجرد صاحب التصانیف المشهوره و هو الامام الحافظ الفقیه الاصولی الدین الورع اوحده الدهر فی الحفظ و الاتقان مع الدین المتین من اجل اصحاب ابي عبد الله الحاكم و المكثربن عنه ثم فاقه فی فنون من العلم تفرّد بها رحل الی العراق و طوّف الآفاق و ألف من الکتب ما یبلغ قریبا من الف جزء مما لم یسبق الی مثله استدعی الی نيسابور لسماع کتاب المعرفه فعاد إليها فی سنه احدى و اربعین و اربعمائه ثم عاد الی ناحيته فاقام بها الی ان مات فی جمادی الاولی من سنه اربع و خمسين و اربعمائه و من تصانیفه کتاب المبسوط کتاب السنن کتاب معرفه علوم الحدیث کتاب دلائل النبوه کتاب مناقب الشافعی کتاب البعث و النشور کتاب الآداب کتاب فضائل الصحابه

كتاب الاعتقاد كتاب فضائل الاوقات و سماعاني در انساب گفته ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن موسى بن عبيد الله البيهقي الحافظ كان اماما فقيها حافظا جمع بين معرفه الحديث و الفقه و كان يتتبع نصوص الشافعي و جمع كتابا سماه كتاب المبسوط و كان استاذه في الحديث الحاكم ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ و تفقه على أبي الفتح ناصر بن محمد العمري المروزي و سمع الحديث الكثير و صنف فيه التصانيف التي لم يسبق إليها و هي مشهوره موجوده في ايدي الناس سمعت منها كتاب السنن الكبير و كتاب السنن الصغير و كتاب معرفه الاثار و السنن و دلائل النبوه و كتاب شعب الايمان و كتاب الاسماء و الصفات و كتاب البعث و النشور و كتاب الزهد الكبير و كتاب الدعوات الكبيره و الدعوات الصغيره و كتاب القدر و كتاب الاعتقاد و كتاب فضائل الاوقات و غيرها من الكتب و ادركت عشره من اصحابه الذين حدّثوني عنه و كانت ولادته في سنه اربع و ثمانين و ثلاثمائه في شعبان و وفاته في سنه ثمان و خمسين و اربعمائه و قاضى شمس الدين احمد بن محمد المعروف بابن خلكان در وفيات الأعيان گفته ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى البيهقي الخسروجردى الفقيه الشافعي الحافظ الكبير المشهور و احد زمانه و فرد اقارنه في الفنون من كبار اصحاب الحاكم أبي عبد الله بن البيهقي في الحديث ثم الزائد عليه في انواع العلوم اخذ الفقه عن أبي الفتح ناصر بن محمد العمري المروزي غلب عليه الحديث و اشتهر به و رحل في طلبه الى العراق و الجبال و الحجاز و سمع بخراسان من علماء عصره و كذلك ببقية البلاد التي انتهى إليها و شرع

فى التصنيف فصّنف فيه كثيرا حتى قيل تبلغ تصانيفه الف جزء و هو اول من جمع نصوص الامام الشافعى رضى الله تعالى عنه فى عشر مجلّدات و من مشهور مصنّفاته السّين الكبير و السّين الصغير و دلائل النبوه و السنن و الاثار و شعب الايمان و مناقب الشافعى المطّلبى و مناقب احمد بن حنبل و غير ذلك و كان قانعا من الدنيا بالقليل و قال امام الحرمين فى حقّه ما من شافعى المذهب الا و للشافعى عليه منّه الا احمد البيهقى فانّ له على الشافعى منّه و كان من اكثر النّاس نصرا لمذهب الشافعى و طلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب و انتقل إليها و كان على سيره السّلف و اخذ عنه الحديث جماعه من الأعيان منهم ظاهر الشحامى و محمد الفراوى و عبد المنعم القشيرى و غيرهم و كان مولده فى شعبان سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائه و توفّى فى العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان و خمسين و اربعمائه بنيسابور و نقل الى بيهق رحمه الله تعالى و نسبته الى بيهق بفتح الباء الموحّده و سكّون الباء المثناه من تحتها و بعد الهاء المفتوحه قاف و هى قرى مجتمعه بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها و خسروجرد من قرأها و هى بضم الخاء المعجمه و ابو عبد الله محمد بن عثمان الذهبى در سير النبلا كفته البيهقى هو الحافظ العلامة الثبت الفقيه شيخ الاسلام ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردى الخراسانى و بيهق عده قرى من اعمال نيسابور على يومين منها ولد فى سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائه فى شعبان الى ان قال و بورك له فى علمه و صنّف التصانيف النافعه و لم يكن عنده سنن النّسائى و لا سنن ابن ماجه و لا جامع أبى عيسى عنده عن الحاكم وقر بغير او نحو ذلك و عنده سنن

أبى داود غالبا و تفقه على ناصر العمرى و غيره و انقطع بقريته مقبلا على الجمع و التاليف فعمل السنن الكبير فى عشر مجلدات ليس لاحد مثله و ألف كتاب السنن و الاثار فى اربع مجلدات و كتاب الاسماء و الصفات فى مجلدين و كتاب المعتقد مجلد و كتاب النعت مجلد و كتاب الترغيب و الترهيب مجلد و كتاب الدعوات مجلد و كتاب الزهد مجلد و كتاب الخلافات ثلاث مجلدات و كتاب نصوص الشافعى مجلدان و كتاب دلائل النبوه اربع مجلدات و كتاب السنن الصغير مجلد ضخيم و كتاب شعب الايمان مجلدان و كتاب المدخل الى السنن مجلد و كتاب الآداب مجلد و كتاب فضائل الاوقات مجيله و كتاب الاربعين الكبرى مجيله و كتاب الاربعين الصغرى و كتاب الاربعين و كتاب الرويه جزء و كتاب الاسراء و كتاب مناقب الشافعى مجلد و كتاب مناقب احمد مجلد و كتاب فضائل الصحابه مجلد و اشياء لا يحضرنى ذكرها قال الحافظ عبد الغافر بن اسماعيل فى تاريخه كان البيهقى على سيره العلماء قانعا باليسير متجملا فى زهده و ورعه و قال ايضا هو ابو بكر الفقيه الحافظ الاصولى الدّين و الورع واحد زمانه فى الحفظ و فرد اقرانه فى الاتقان و الضبط من كبار اصحاب الحاكم و يزيد على الحاكم بانواع من العلوم كتب الحديث و حفظه من صباه و تفقه و برع و اخذ فى فنّ الاصول و ارتحل الى العراق و الجبال و الحجاز ثم صنّف و تواليفه تقارب الف جزء ممّا لم يسبقه إليه احد جمع بين علم الحديث و الفقه و بيان علل الحديث و وجه الجمع بين الاحاديث طلب منه الاثمه الانتقال من يبهق الى نيسابور لسماع الكتب فاتى فى سنة ٤٤١ احدى و اربعين

و اربعمائه و عقدوا له المجلس لسماع كتاب المعرفه و حضره الائمہ قال شيخ القضاہ ابو على اسماعيل بن البيهقي قال أبى حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب يعنى كتاب المعرفه من السنن و الاثار و فرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه محمد بن احمد و هو من صالحى اصحابى و اكثرهم تلاوه و اصدقهم لهجه يقول رأيت الشافعى رحمه الله فى النوم و بيده اجزاء هذا الكتاب و هو يقول كتبت اليوم من كتاب الفقيه سبعة اجزاء او قال قرأتها و رآه يعتد بذلك قال و فى صباح ذلك اليوم رأى فقيه آخر من اخوانى الشافعى قاعدا فى الجامع على سرير و هو يقول قد استفدت اليوم من كتاب الفقيه حديث كذا و كذا و اخبرنا أبى قال سمعت الفقيه ابا محمد الحسن بن احمد السمرقندى الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز المروزى يقول رأيت فى المنام كأنّ تابوتا علا فى السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقال تصنيفات احمد البيهقى ثم قال شيخ القضاہ سمعت الحكايات الثلث من الثلث المذكورين قلت هذه الرؤيا حق فتصانيف البيهقى عظيمه القدر غريزه الفوائد قلّ من جود تواليفه مثل الامام أبى بكر فينبغى للعالم ان يعتنى بها و لا سيّما سننه الكبير و قد قدم قبل موته بسنه او اكثر الى نيسابور و تكاثر عليه الطلبة و سمعوا منه كتبه و جلبت الى العراق و الشام و النواحي و اعتنى بها الحافظ ابو القسم الدمشقى و سمعها من اصحاب البيهقى و نقلها الى دمشق هو و ابو الحسن المرادى و بلغنا عن امام الحرمين أبى المعالى الجوينى قال ما من فقيه شافعى الاّ و للشافعى عليه منّ الا ابا بكر البيهقى فانّ المنّ له على الشافعى لتصانيفه فى نصره مذهبه قلت اصحاب ابو المعالى

الى ان قال اخبرنا احمد بن هبه الله انا زين الأمانة الحسن بن محمّد و محمّد بن عبد الوهاب بن الشيرجى و ابن عسان قالوا انا على بن الحسن الحافظ انا ابو القسم المستملى انا احمد بن الحسين البيهقى انا عبد الله بن يوسف انا ابن الاعرابى انا ابن أبى الدّنيا حدّثنى ابو على المدائنى نا فطر بن حماد بن واقد نا أبى سمعت ملك بن دينار يقول يقولون ملك زاهد أى زهد عند ملك و له جبّه و كساء أنّما الزّاهد عمر بن عبد العزيز اتته الدنيا فاغره فاها فاعرض عنها و نيز ذهبى در تذكره الحفاظ كفته البيهقى الامام الحافظ العلامة شيخ خراسان ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردى البيهقى صاحب التّصانيف ولد سنه اربع و ثمانين و ثلاثمائه فى شعبان و سمع ابا الحسن محمد بن الحسين العلوى و ابا عبد الله الحاكم و ابا طاهر بن محمش و ابا بكر بن فورك و ابا على الرودبارى و عبد الله بن يوسف بن نامويه و ابا عبد الرحمن السلمى و خلقا بخراسان و هلال بن محمّد الحفّار و ابا الحسين بن بشران و ابن يعقوب الايادى و عده بيغداد و الحسن بن احمد بن فراس و طائفه و جناح بن بدير و جماعه بالكوفه و لم يكن عنده سنن النّسائى و لا جامع الترمذى و لا سنن ابن ماجه بلى كان عنده الحاكم فاكثر عنه و عنده عوال و بورك له فى علمه لحسن مقصده و قوه فهمه و حفظه و عمل كتب لم يسبق الى تحريرها منها الاسماء و الصفات و هو مجلدان و السنن الكبير عشر مجلدات و السنن و الاثار اربع مجلدات و شعب الايمان مجلدان و دلائل النّبوه ثلاث مجلدات و السنن الصغير مجلدان و الزهد مجلد و البعث مجلد و المعتقد مجلد و الآداب مجلد و نصوص الشافعى ثلاث مجلدات و المدخل مجلد و الدعوات مجلد و الترغيب و التهيب مجلد و مناقب الشافعى مجلد

و مناقب احمد مجلد و كتاب الاسراء و كتب عديده لا اذكرها قال عبد الغافر في تاريخه كان البيهقي على سيره العلماء قانعا باليسير متجملا في زهده و ورعه و عن امام الحرمين أبي المعالي قال ما من شافعي الا و للشافعي عليه منه الا ابا بكر البيهقي فان له المنه على الشافعي لتصانيفه في نصره مذهبه قال ابو الحسن عبد الغافر في ذيل تاريخ نيسابور ابو بكر البيهقي الفقيه الحافظ الاصولي الدين الورع و احد زمانه في الحفظ و فرد اقرانه في الاتقان و الضبط من كبار اصحاب الحاكم و يزيد عليه بانواع من العلوم كتب الحديث و حفظه من صباه و تفقه و برع و أخذ في الاصول و ارتحل الى العراق و الجبال و الحجاز ثم صنّف و تواليفه تقارب الف جزء ما لم يسبقه إليه احد جمع بين علم الحديث و الفقه و بيان علل الحديث و وجه الجمع بين الاحاديث طلب منه الاثمه الانتقال من الناحية الى نيسابور لسماع الكتب فاتي في سنة احدى و اربعين و اعدوا له المجلس لسماع كتاب المعرفة و حضره الاثمه و كان على سيره العلماء قانعا باليسير و قال شيخ القضاة ابو على اسماعيل بن البيهقي نا أبي قال حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب يعنى كتاب معرفه السنن و الاثار و فرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه محمد بن احمد و هو من صالحى اصحابى و اكثرهم تلاوه و اصدقهم لهجه يقول رايت الشافعي فى النوم و بيده اجزاء من هذا الكتاب و هو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعة اجزاء او قال قرأتها و رآه يعتد ذلك و فى صباح ذلك اليوم راى فقيه آخر من اخوانى الشافعي قاعدا فى الجامع على سرير و هو يقول استفدت اليوم من كتاب الفقيه حديث كذا و كذا و انا والدى قال سمعت الفقيه

ابا محمد الحسن بن احمد السمرقندى الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز المروزي يقول رايت فى المنام كان تابوتا علا فى السماء يعلوه نور فقلت ما هذا قال هذه تصنيفات احمد البيهقى ثم قال شيخ القضاة سمعت الحكايات الثلث من الثلثة المذكورين

اخبرنا احمد بن هبة الله بن احمد انبأنا زينب بنت عبد الرحمن انا محمد بن اسماعيل الفارسى انا ابو بكر البيهقى انا على بن احمد بن عبدان انا احمد بن عبيد انا ابو بكر بن حجة انا ابو الوليد نا عمرو بن العلاء الشكرى عن صالح بن شريح عن عمران بن حطان عن عائشه قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بالقاضى العدل يوم القيمة فيلقى من شدة الحساب ما يتمنى انه لم يقض بين اثنين فى تمره قط قلت حضر فى آخر عمره من يهق الى نيسابور و حدث بكتبه و حضره الاجل فى عاشر جمادى الاولى سنة ثمان و خمسين و اربعمائه فنقل فى تابوت الى يهق و هى ناحيه من اعمال نيسابور على يومين منها و خسروجرد هى أم تلك الناحيه حدث عنه شيخ الاسلام ابو اسماعيل الانصارى بالاجازة و ابو الحسن عبد الله بن محمد بن احمد و ولده اسماعيل بن احمد و ابو عبد الله الفزاوى و ابو القاسم الشحامى و ابو المعالى محمد بن الفارسى و عبد الجبار بن عبد الوهاب الدهان و عبد الجبار بن محمد الخوارى و اخوه عبد الحميد بن محمد و خلق كثير و نیز ذهبى در عبر در سنة ثمان و خمسين و اربعمائه گفته و فيها توفى البيهقى الامام العالم ابو بكر احمد بن الحسين بن على الخسروجردى الشافعى الحافظ صاحب التصانيف توفى فى عاشر جمادى الاولى بنيسابور و نقل تابوته الى يهق و عاش اربعا و سبعين سنة لزم الحاكم مدّه و اكثر عن أبى الحسن العلوى و هو اكبر شيوخه و سمع ببغداد

من هلال الحفّار و بمكه و الكوفه و بلغت تصانيفه الف جزء و نفع الله بها المسلمين شرقا و غربا لآمانه الرجل و دينه و فضله و اتقانه فالله يرحمه و نيز ذهبى در دول الاسلام در وقائع سنه ثمان و خمسين و اربعمائه گفته و فيها مات عالم خراسان الحافظ ابو بكر احمد بن الحسين البيهقى صاحب التصانيف و له اربع و سبعون سنه و يافعى در مرآه الجنان گفته و فيها توفى الامام الكبير الحافظ النحرير احمد بن الحسين البيهقى الفقيه الشافعى واحد زمانه و فرد اقرانه فى الفنون من كبار اصحاب الحاكم أبى عبد الله بن البيع فى الحديث الزائد عليه فى انواع العلوم له مناقب شهيره و تصانيف كثيره بلغت الف جزء و نفع الله بها المسلمين شرقا و غربا و عجا و عربا لفضله و جلالته و اتقانه و ديانتته تغمده الله برحمته غلب عليه الحديث و اشتهر به رحل فى طلبه الى العراق و الجبال و الحجاز و سمع بخراسان من علماء عصره و كذلك ببقية البلاد التى انتهى إليها و اخذ الفقه عن أبى الفتح ناصر بن محمد العمرى المروزى و هو اول من جمع نصوص الشافعى فى عشر مجلدات و من مشهور مصنفاته السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل النبوه و السنن و الاثار و الخلافات و هو من الكتب الباهريه و شعب الايمان و مناقب الامام الشافعى و مناقب الامام احمد و الاسماء و الصفات و البعث و النشور و كتاب الاعتقاد و كتاب الدعوه و كتاب الزهد و كتاب المدخل و كتاب الآداب و كتاب الترغيب و الترهيب و كتاب الاسراء قال الشيخ الامام عبد الغافر الفارسى كان على سيره العلماء قانعا باليسير من الدنيا متجملا فى زهده و ورعه و ذكر غيره أنه سرد الصوم ثلثين سنه و ذكر بعضهم ان مشايخه نحو المائة قال و ليسوا بالنسبه

الى علومه بكثير و لكن بورك الرجل فى ذلك و لكنه سمع مصنفات عديده و مع هذا فاته اشياء منها مسند الامام هكذا قال فى الاصل و كانه يعنى الامام احمد و منها سنن النسائي و ابن ماجه و جامع الترمذى كل هذه ليست عنده الا ما قلّ منها و قال امام الحرمين فى حقّه لما من شافعى المذهب الا و للشافعى عليه منّه الا احمد البيهقى فان له على الشافعى منّه فانه كان اكثر الناس نصر المذهب الشافعى و طلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب و انتقل إليها و كان على سيره السلف و اخذ عنه الحديث جماعه من الأعيان كالفراوى و عبد المنعم القشيرى و زاهر و غيرهم و كان مولده فى شعبان سنه اربع و ثمانين و ثلاثمائه و نسبته الى بيهق بفتح الموحده و سكون المثناه من تحت و بعد الهاء المفتوحه قاف و هى قرى مجتمعه بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا و عبد الوهاب سبكى در طبقات شافعيه كفته احمد بن الحسين بن على بن عبد الله بن موسى الحافظ ابو بكر البيهقى النيسابورى الخسروجردى بضم الخاء المعجمه و سكون السين المهمله و فتح الراء و سكون الواو و كسر الجيم و سكون الراء فى آخرها الدال المهمله قريه من ناحيه بيهق كان الامام البيهقى احد ائمه المسلمين و هداه المؤمنين و الدعاه الى جبل الله المتين فقيه جليل حافظ كبير اصوليّ نحرير زاهد ورع قانت لله قائم بنصره المذهب اصولا و فروعا جبلا من جبال العلم الى ان قال السبكى و قد تعلم الكلام على مذهب الاشعري ثم اشتغل بالتصنيف بعد ان صار واحد زمانه و فارس ميدانه و احذق المحدثين ذهنا و اسرعهم فهما و اجودهم قريخه و بلغت تصانيفه الف جزء و لم يتهيّا لاحد مثلها اما السنن الكبير فما صنّف فى علم الحديث

مثله تهذيباً و ترتيباً و جوده و اما المعرفه معرفه السنن و الاثار فلا يستغنى عنه فقيه شافعى و سمعت الشيخ الامام ره يقول مراده معرفه الشافعى بالسنن و الاثار و اما المبسوط فى نصوص الشافعى فما صنف فى نوعه مثله و اما كتاب الاسماء و الصفات فلا اعرف له نظيراً او اما كتاب الاعتقاد و كتاب دلائل النبوه و كتاب شعب الايمان و كتاب مناقب الشافعى و كتاب الدعوات الكبير فاقسم ما لواحد منها نظير و اما كتاب الخلافات فلم يسبق الى نوعه و لم يصنف مثله و هو طريقه مستقلة حديثه لا يقدر عليها الا- مبرز فى الفقه و الحديث قيم بالنصوص و له ايضا كتاب مناقب الامام احمد و كتاب احكام القرآن للشافعى و كتاب الدعوات الصغير و كتاب البعث و النشور و كتاب الزهد الكبير و كتاب الاعتقاد و كتاب الآداب و كتاب الاسراء و كتاب السنن الصغير و كتاب الاربعين و كتاب فضائل الاوقات و غير ذلك و كلها مصنفات لطاف مليحه الترتيب و التهذيب كثيره الفائده يشهد من يراها من العارفين بانها لم تنهت لاحد من السابقين و فى كلام شيخنا الذهبى انه اول من جمع نصوص الشافعى و ليس ذلك بل هو آخر من جمعها و لذلك استوعب اكثر ما فى كتب السابقين و لا اعرف احدا بعده جمع النصوص لانه سد الباب على من بعده و كانت اقامته بيهق ثم استدعاه و الى نيسابور ليقرأ عليه كتاب المعرفه فحضر و قرأه عليه بحضرة علماء نيسابور و ثنائهم عليها قال عبد الغافر كان على سيره العلماء قانعا من الدنيا باليسير متجملًا فى زهده و ورعه عاد الى الناحيه فى آخر عمره و كانت وفاته بها قال شيخنا الذهبى كان البيهقى واحد زمانه و فرد اقرانه و حافظ اوانه

قال و دائرته في الحديث ليست كبيره بل بورك له في مروياته و حسن تصريفه فيها لحذقه و خبرته بالابواب و الرجال و قال امام الحرمين ما من شافعي الا و للشافعي عليه منه الا البيهقي فان له على الشافعي منه لتصنيفه في نصرته لمذهبه و اقاويله و قال شيخ القضاة ابو علي ولد البيهقي حدثنا والدي قال حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب يعني معرفه السنن و الاثار و فرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه ابا محمد احمد بن علي يقول و هو من صالحى اصحابى و اكثرهم تلاوه و اصدقهم لهجه يقول رايت الشافعي في المنام و في يده اجزاء من هذا الكتاب و هو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعة اجزاء او قال قرأتها قال و في صباح ذلك اليوم راى فقيه آخر من اخوانى يعرف بعمر بن محمد في منامه الشافعي قاعدا على سرير في مسجد الجامع بخسروجرد و هو يقول استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد كذا و كذا قال شيخ القضاة حدثنا والدي قال سمعت الفقيه ابا محمد الحسين بن احمد السمرقندي الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز المروزي الخسروجردي يقول رأيت في المنام كأن تابوتا علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقيل تصانيف البيهقي قيل و كان البيهقي يصوم الدهر من قبل ان يموت بثلاثين سنة توفي البيهقي رضى الله عنه بنيسابور في العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان و خمسين و اربعمائه و حمل الى خسروجردي و هي اكبر بلاد بيهقي فدفن هناك و علي بن محمد المعروف بابن الاثير در كامل در سنة ثمان و خمسين و اربعمائه گفته و في جمادى الآخرة توفي الامام ابو بكر احمد بن الحسين بن علي البيهقي و مولده سنة سبع و ثمانين و ثلاثمائه و كان

اماما فى الحديث و الفقه على مذهب الشافعى و له فى مصنفات احدها السنن الكبير عشره مجلدات و غيره من المصنفات الحسنه كان عفيفا زاهدا و مات بنيسابور فى شهر رمضان و اسماعيل بن نور الدين على در مختصر فى اخبار البشر در سنه المذكوره كفته و فيها توفى ابو بكر احمد بن الحسين بن على البيهقى الخسروجردى و كان اماما فى الحديث و الفقه على مذهب الشافعى و كان زاهدا و مات بنيسابور و نقل الى بيهق و بيهق قرى مجتمعه بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها و كان البيهقى من خسروجرى و هى قريه من بيهق و كان البيهقى اوحد زمانه رحل فى طلب الحديث الى العراق و الجبال و الحجاز و صنف شيئا كثيرا و هو اول من جمع نصوص الشافعى فى عشر مجلدات و من مشهور مصنفاته السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل النبوه و كان قانعا من الدنيا بالقليل و مولده فى شعبان سنه اربع و ثمانين و ثلاثمائه و قال امام الحرمين فى حقه ما من شافعى المذهب الا و للشافعى عليه منه الا احمد البيهقى فان له على الشافعى منه لانه كان اكثر الناس نصره لمذهب الشافعى و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردى در تتمه المختصر در سنه المذكور كفته و فيها توفى ابو بكر احمد بن الحسين بن على البيهقى الخسروجردى الشافعى امام فى الحديث و الفقه زاهد بنيسابور و نقل الى بيهق و بيهق قرى مجتمعه على عشرين فرسخا من نيسابور و هو من خسروجرى قريه من بيهق رحل فى طلب الحديث الى العراق و الجبال و الحجاز و هو اول من جمع نصوص الشافعى فى عشر مجلدات و من تصانيفه السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل النبوه قال امام الحرمين ما من شافعى المذهب الا و للشافعى عليه منه الا احمد البيهقى

فانّ له على الشافعي منه لأنه كان اكثر الناس نصر المذهب الشافعي و كان قانعا من الدنيا بالقليل رحمه الله تعالى و جمال الدين عبد الرحيم بن حسن بن علي الاسنوي در طبقات شافعيه گفته ابو بكر احمد ابن الحسين بن علي البيهقي الحافظ الفقيه الاصولي الزاهد الورع القائم في نصره المذهب تفقه على ناصر العمري و اخذ علم الحديث عن الحاكم و كان كثير التحقيق و الانصاف حسن التصنيف قال عبد الغافر في الدليل كان على سيره العلماء قانعا من الدنيا باليسير متجملا في زهده و ورعه قال امام الحرمين ما من شافعي الا و للشافعي في عنقه منه الا البيهقي فانّ له المنه على الشافعي نفسه و على كل شافعي لما صنّفه في نصره مذهب من تخريج الاحاديث كالسنيين الكبير و السنيين الصّغير و معرفه السنيين و الاثار و جمعه لنصوصه في كتابه المسمّى بالمبسوط و تصنيفه في مناقبه ولد بخسروجرد و هي بخاء معجمه مضمومه ثم سين مهمله ساكنه ثم راء مهمله مفتوحه ثم جيم مكسوره ثم راء مهمله ساكنه بعدها دال و هي قريه من نواحي بيهق في شعبان سنه اربع و ثمانين و ثلاثمائه و تغرب في التحصيل ثم رجع بعد تحصيله الى بلده و صنّف فيها كتبه و كان اول سماعه في آخر سنه تسع و تسعين و اول تصنيفه في سنه ست و اربعمائه ثم طلب الى نيسابور في سنه احد و اربعين و اربعمائه لنشر العلم فاجاب و اقام مدّه و حدّث بتصانيفه ثم عاد الى بلده ثم قدم نيسابور ثانيا و ثالثا و توفّي بها سنه ثمان و خمسين و اربعمائه و حمل الى بلده فدفن بها كذا ذكره جماعه منهم ابو الصّلاح في طبقاته زاد الذهبى في العبر ان وفاته كانت في العاشر من جمادى الاولى و البيهق بفتح الباء اسم لناحيه من نواحي

نيسابور على عشرين فرسخا منها مشتمله على عدّه قرى نقل عنه فى الروضه فى مواضع منها أنّ وقت المغرب موسّع و نقل الزّافعى ايضا عنه مواضع منها اختيار وجوب الكفّاره فى نذر المعصيه و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعيه كفته احمد بن الحسين على بن موسى الامام الحافظ الكبير ابو بكر البيهقى الخسروجردى سمع الكثير و رحل و جمع و حصّل و صنّف مولده فى شعبان سنه اربع و ثمانين و ثلاثمائه تفقه على ناصر العمرى و اخذ علم الحديث عن أبى عبد الله الحاكم و كان كثير التحقيق و الانصاف حسن التّصنيف قال عبد الغافر فى الذّيل كان على سيره العلماء قانعا من الدّنيا باليسير متجمّلا فى زهده و ورعه و ذكر غيره أنّه سرد الصّوم ثلثين سنه و قال امام الحرمين ما من شافعى الاّ و للشافعى عليه منّه الاّ البيهقى فان له على الشّافعى منّه لتصانيفه فى نصره مذهبه و من تصانيفه السّين الكبير و السّين الصّغير و معرفه السنن و الاثار و المبسوط فى جمع نصوص الشّافعى و كتاب الخلاف و كتاب دلائل النبوه و كتاب الاسماء و الصفات و كتاب البعث و النشور و مناقب الشّافعىّ و مناقب احمد و كتاب المدخل و كتاب الاعتقاد مجلّد و كتاب الزّهد مجلّد و كتاب التّرعيب و التّرهيب و غير ذلك من المصنّفات الجامعه المفيده و قيل تصانيفه الف جزء توفّى بنيسابور فى جمادى الاولى سنه ثمان و خمسين و اربعمائه و حمل الى بلده فدفن بها و نقل عنه الزّافعى فى مواضع منها اختيار وجوب الكفّاره فى نذر المعصيه و نقل عنه فى الروضه فى مواضع منها أنّ وقت المغرب موسّع و فى صفه الآيه و فى الكلام على الاقتداء باهل البدع و خسروجرى بخاء معجمه

مضمومه ثم سين مهمله ساكنه ثم راء مهمله مفتوحه ثم جيم مكسوره ثم راء ساكنه بعدها دال قريه من نواحي بيهق و ولى
الدين الخطيب در رجال مشكاه گفته البيهقي هو ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي كان اوحد دهره فى الحديث و التصانيف و
معرفه الفقه و هو من كبار اصحاب الحاكم أبى عبد الله قالوا سبعة من الحفاظ احسنوا التصنيف و عظم الانتفاع بتصانيفهم ابو
الحسن على بن عمر الدار قطنى ثم الحاكم ابو عبد الله النيسابورى ثم ابو محمد عبد الغنى الازدى حافظ مصر ثم ابو نعيم احمد
بن عبد الله اصفهانى ثم ابو عمرو بن عبد البر التمرى حافظ اهل المغرب ثم ابو بكر احمد بن حسين البيهقي ثم ابو بكر احمد
بن الخطيب البغدادي ولد البيهقي سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائة و مات بنيسابور فى جمادى الاولى سنة ثمان و خمسين و
اربعمائة و له من العمر اربع و سبعون سنة رحمه الله تعالى و جلال الدين عبد الرحمن سيوطى در طبقات الحفاظ گفته البيهقي
الامام الحافظ العلامة البيهقي شيخ خراسان ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردى صاحب التصانيف ولد
سنة ٣٨٤ فى شعبان و لزم الحاكم و تخرج به و اكثر منه جدا و هو من كبار اصحابه بل زاد عليه بانواع من العلوم كثير الحديث و
حفظه من صباه برع و اخذ فى الاصول و انفرد بالانتقان و الضبط و الحفظ و رحل و لم يكن عنده سنن النسائى و لا جامع
الترمذى و لا سنن ابن ماجه و عمل كتباً لم يسبق إليها كالسنن الكبرى و الصغرى و شعب الايمان و الاسماء و الصفات و دلائل
النبوه و البعث و الادب و الدعوات فالمدخل و المعرفة و الترغيب و الترهيب و الخلافيات و الزهد و المعتمد

و غير ذلك مما يقارب الف جزء و بورك له في علمه لحسن قصده و قوه فهمه و حفظه و كان على سيره العلماء قانعا باليسير مات في عاشر جمادى الاولى سنة ٤٥٨ بنيسابور و نقل في تابوت الى بيهق مسيره يومين و شيخ عبد الحق دهلوى در رجال مشكاه گفته البيهقى هو ابو بكر احمد بن الحسين البيهقى كان اماما مقتدى في علم الحديث و الفقه في زمانه و له تحقيقات في العلوم و كان في غايه الانصاف و رعايه الاعتدال في المناظره صنف تصنيفات لا يحصى يقال ان تصانيفه بلغت الف جزء و قال بعض العلماء سبعة صنفوا في الاسلام و انتفع المسلمون منها يعنى من المتأخرين الدار قطنى و الحاكم ابو عبد الله النيسابورى و ابو محمّد عبد الغنى بن سعيد الازدى المصرى و ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهانى صاحب حليه الاولياء و ابو عمرو بن عبد البرّ النمري حافظ اهل المغرب و ابو بكر احمد بن الحسين البيهقى و الخطيب ابو بكر احمد بن على البغدادى تفقه على سهل الصعلوكى و لم يكن في زمانه بخراسان لاحد ان يتكلم في علم الحديث بلا اسناد و بدون إجازة و من غير ممارسه و هو يروى الحديث عن الحاكم أبى عبد الله الحافظ و عن أبى طاهر محمّد بن محمّد الزيادى و ابن فورك و أبى عبد الرحمن السلمى و له مصنّفات كثيره في فنون العلم و من مشاهير مصنّفات كتاب المبسوط و كتاب السين و كتاب دلائل النبوه و كتاب معرفه علوم الحديث و كتاب البعث و النشور و كتاب الآداب و كتاب فضائل الصّحابه و كتاب فضائل الاوقات و كتاب شعب الايمان و كتاب الخلافيات ولد بخسروجرد قريه من قرى بيهق بشعبان سنه

اربع و ثمانين و ثلاثمائة و توفى بنيسابور سنه ثمان و خمسين و اربعمائه و حملوا جنازته بوطنه الاصلی فدفن عشر جمادى الاولى و عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوى در فيض القدير گفته هب للبيهقى نسبه الى بيهق قري مجتمعه بنواحي نيسابور و هو الامام الجليل الحافظ الكبير احد ائمه الشافعى المشهور بالفصاحه و البراعه سمع من الحاكم و غيره و بلغت تصانيفه نحو آلاف قال السبكي لم يتفق ذلك لاحد قال الذهبي و دائرته فى الحديث ليست كبيره بل بورك له فى مروياته و حسن تصرفه فيها لحذقه و خبرته بالابواب و الرجال و اعتنى بجمع نصوص الشافعى و تخريج احاديثها حتى قال امام الحرمين ما من شافعى الا ان للشافعى فى عنقه منه الا البيهقى فله عليه منه و ملا على قارى در مرقيه در شرح قول صاحب مشكاه گفته نسبه لبيهق على زنه صيقل بلد قرب نيسابور و هو الامام الجليل الحافظ الفقيه الاصولى الزاهد الورع و هو اكبر اصحاب الحاكم أبى عبد الله و قد اخذ عن ابن فورك و أبى عبد الرحمن السلمى روى انه اجتمع جمع كثير من العلماء فى مجلس الحاكم أبى عبد الله و قد ترك الحاكم راويا من اسناد حديث فته عليه البيهقى فتغير الحاكم فقال الحاكم للبيهقى لا بد من الرجوع الى الاصل فحضر الاصل فكان كما قال البيهقى رحل الى الحجاز و العراق ثم اشتغل بالتصنيف بعد ان صار واحد زمانه و فارس ميدانه و ألف كتابه السنين الكبير و كتاب المبسوط فى نصوص الشافعى و كتاب معرفه السنين و الاثار و قبل وصل تصانيفه الى الف جزء و كان له غايه الانصاف فى المناظره و المباحثه و من تصانيفه دلائل النبوه و كتاب البعث و النشور و كتاب الآداب و كتاب فضائل الصحابه و فضائل الاوقات

و كتاب شعب الايمان و كتاب الخلائيات و كان على سيره العلماء قانعا من الدنيا باليسير متجملا في زهده و ورعه صائم الدهر قبل موته بثلاثين سنة قال امام الحرمين ما من شافعي الا و للشافعي في عنقه منه الا البيهقي فان له على الشافعي منه لتصانيفه في نصره مذهبه و اقاويله توفي بنيسابور سنة ثمان و خمسين و اربعمائه و حمل تابوته الى قريه من ناحيه بيهق و له من العمر اربع و سبعون سنة قيل مولده سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائه و محمد بن عبد الباقي الزرقاني در شرح مواهب لديته كفته و البيهقي نسبة الى بيهق قريه بناحية نيسابور احمد بن الحسين الامام الحافظ المشهور بالفصاحة و البراعة سمع الحاكم و غيره و تصانيفه نحو الف جزء قال الذهبي و دائرته في الحديث ليست كبيره بل بورك له في مروياته و حسن تصرفه فيها لحذقه و خيرته بالابواب و الرجال و اعتنى بجمع نصوص الشافعي و خرج احاديثها حتى قال امام الحرمين ما من شافعي الا و للشافعي عليه منه الا البيهقي فله على الشافعي منه ولد سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائه و توفي سنة ثمان و خمسين و اربعمائه و ابو مهدي عيسى بن محمد ثعالبي در مقاليد الاسانيد كفته سوانح من خبره قال الذهبي هو الامام الحافظ العلامة البيهقي صاحب التصانيف ولد سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائه في شعبان و سمع ابا الحسن محمد بن الحسين العلوي و ابا عبد الله الحاكم و ابا طاهر بن محمش و ابا بكر بن فورك و ابا علي الرودباري و ابا عبد الرحمن السلمي و خلقا بخراسان و بغداد و الكوفة و الحجاز و غيرها و لم يكن عنده سنن النسائي و لا جامع الترمذي و لا سنن ابن ماجه و عنده عوال و مسانيد

و بورك له فى علمه لحسن قصده و قوه فهمه و حفظه و عمل كتباً لم يسبق الى تحريرها منها الاسماء و الصِّفات و هو مجلّدان قال السيِّبكي لا- اعرف له نظيراً و دلائل النّبوه ثلاث مجلّدات و كتاب شعب الايمان مجلّدان و كتاب الاعتقاد مجلّد و كتاب مناقب الشّافعي مجلّد و كتاب الدّعوات الكبير مجلّد و قال السيِّبكي اقسام ما لواحد من هذه الخمسه نظير و كتاب السِّين الكبير عشر مجلّدات قال التّياج السيِّبكي ما صنّف فى علم الحديث مثله تهذيباً و ترتيباً و جوده و كتاب معرفه السِّين و الاثار اربع مجلّدات قال التّياج السيِّبكي لا- يستغنى عنه فقيه شافعي قال و سمعت الشيخ الامام الوالد رحمه الله تعالى يقول مراده معرفه الشّافعي بالسِّين و الاثار و كتاب السِّين الصِّغير مجلّدان و الزّهد مجلّد و اللبعث مجلّد و التّرجيب و التّرهيب مجلّد و كتاب الخلافيّات مجلّدان و الاربعون الكبرى و الاربعون الصِّغرى و كتاب الاسراء و غير ذلك و توألفه تقارب الف جزء قال عبد الغافر فى تاريخه كان البيهقي على سيره العلماء فى زهده و ورعه و قال امام الحرمين ابو المعالى ما من شافعي الاّ و للشّافعي عليه منّ الا- ابا بكر البيهقي فان له المنّه على الشّافعي تصانيفه فى نصره مذهبه و قال عبد الغافر كان البيهقي فرد اقرانه فى الاتقان و الضّبط جمع بين علم الحديث و الفقه و بين علل الحديث و وجه الجمع بين الاحاديث و قال شيخ القضاة ابو على اسماعيل بن البيهقي حدّثنا ابي قال حين ابتدأت تصنيف كتاب معرفه السِّين و الاثار و حرّرت اجزاء منه اخبرنى بعض صلحاء اصحابي و كان اصدقهم لهجه أنّه رأى الشّافعي فى النوم و بيده اجزاء من هذا الكتاب

و هو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعة اجزاء او قال قرأتها و رأى الشافعى ايضا فقيه آخر من اخوانى قاعدا فى الجامع على سرير و هو يقول قد استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد حديث كذا و كذا و قال محمد بن عبد العزيز المروزي الفقيه رايت فى المنام كان تابوتا علا فى السّماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقيل تصانيف البيهقى توفى بنيسابور فى عشر جمادى الاولى من سنه ثمان و خمسين و اربعمائه و نقل فى تابوت الى بيهق و دفن بخسروجرد منها و بيهق بفتح الموحّده و سكون المثناه التحتيه و بعدها قاف قرى مجتمعه بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها و خسروجرد بضم المعجمه و سكون السّين المهمله و فتح الراء بعدها واو ساكنه فجميم مكسوره فراء ساكنه فдал مهمله و هى اكبر بلاد بيهق و من نظمه رحمه الله تعالى من اعتزّ بالمولى فذاك جليل و من رام عزّا عن سواه ذليل و لو أنّ نفسى مذ يراها مليكها مضى عمرها فى سجده لقليل احبّ مناجاه الحبيب باوجه و لكن لسان المذنبين كليل و خود مخاطب در بستان المحدثين گفته كنىت او ابو بكر و نام او احمد بن الحسين و بيهقى نسبت به بيهقست كه نام چند ديه است متصل هم در بست گروهى نيشاپور كه مجموع اين ديهات را بيهق گویند مثل بارهه و هريانه در نواح دهلى و كلان ترين آن ديهات خسروجردست بكسر جيم كه مدفن بيهقيست تولد او در شعبان سال سيصد و هشتاد و چهارست از حاكم و ابو طاهر و ابن فورك متكلم اصولى و ابو على رودبارى صوفى و ابو عبد الرحمن سلمى صوفى استفاده نموده و علوم حاصل کرده و در بغداد و خراسان و كوفه و حجاز و ديگر معمورهاى اسلام گشته و با وصف اين همه تبخّر و علو اسناد كه دارد سنن نسائى و جامع ترمذى و سنن ابن ماجه نزد او نبود و بر احاديث

این هر سه کتاب کما ینبغی اطلاع ندارد و در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم بکمال عطا فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند که مثل آن تصانیف از سابقین رونداده از جمله تصانیف گزیده نافعہ وی کتاب الاسماء و الصفات دو جلدست و سبکی گفته است که لا اعرف له نظیر او دلائل النبوه سه جلدست و شعب الایمان دو جلد و کتاب الاعتقاد یک جلد و کتاب مناقب شافعی یک جلد و کتاب الدّعات الکبیر یک جلد سبکی گفته است که من قسم می خورم بر آنکه این پنج کتاب را در عالم نظیری نیست و سنن صغیر دو جلد و کتاب الزهد یک جلد و کتاب البعث یک جلد و ترغیب و ترهیب هم یک جلد و کتاب الخلافیات دو جلد و اربعین کبری و اربعین صغری و کتاب الإسراء و دیگر تصانیف بسیار دارد مجموع تالیفات او بهزار جزو رسیده و بر سیرت علماء ربانین بود در زهد و تورع امام الحرمین در حق او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را بر وی منت و احسانست الا- ابو بکر بیهقی که منت و احسان او بر شافعیست زیرا که در تصانیف خود نصرت مذهب او نموده و بتأیید و نصرت او رواج مذهب او دو بالا گشته و او جامع بود در فنون حدیث و علل احادیث و فقه آن و وجه جمع در میان احادیث مختلفه خوب می دانست و چون در تصنیف کتاب معرفه السّین و الآثار شروع کرد یکی از راستان و صلحا بخواب دید که امام شافعی در جای هستند و در دست ایشان چند جزو ازین کتابست و می فرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد هفت جزو نوشتیم یا خواندیم و فقیهی دیگر نیز امام شافعی را بخواب دید که در مسجد جامع بر تختی نشسته اند و می فرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی فلان حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز مروزی فقیه مشهور گفته است که روزی بخواب می بینم که یک صندوق از زمین باآسمان

پریده می رود و گرداگرد آن صندوق نورست نهایت درخشنده که چشم را خیره می کند می پرسم که چه چیزست فرشتگان می گویند که این صندوق تصانیف بیهقیست که در بارگاه کبریا مقبول شدند وفات او دهم جمادی الاولی در سنه چهار صد و پنجاه و هشتست انتقال او در شهر نیشاپور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد مدفون ساختند گاهی بشعر هم میل می کرد از نظم او این چند بیتست من اعتر بالمولی فذاک جلیل و من رام عزّا عن سواه ذلیل و لو أنّ نفسی مذیراها ملیکها مضی عمرها فی سجده لقلیل احبّ مناجاه الحیب باوجه و لکن لسان المذنبین کلیل و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی و احد زمانه و فرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم فی الحدیث ثم الزّائد علیه فی انواع العلوم غلب علیه الحدیث و اشتهر به و رحل فی طلبه الی الجبال و الحجاز و العراق و سمع بخراسان من علماء عصره تبلغ تصانیفه الف جزء و هو اوّل من جمع نصوص الامام الشّافعی و له السّنین الصّغیر و الکبیر و دلائل النّبوه و شعب الایمان و مناقب الامام الشّافعی و احمد بن حنبل و کان قانعا من الدّنیاء بالقلیل قال امام الحرمین فی حقّه ما من شافعی المذهب الا- و للشّافعی علیه منّه الاّ احمد البیهقی فانّ له علی الشّافعی منّه و طلب الی نیشاپور لنشر العلم فانتقل إليها و کان علی سیره السّلف و اخذ عنه الحدیث جماعه من الأعیان ولد فی سنه ۳۸۴ و توفی فی سنه ۳۵۸ بنیشاپور و نقل الی بیهق و هی قری مجتمعه بنواحی نیشاپور علی عشرين فرسخا منها و خسروجرد من قراها فهو منها و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر

در تاج مكلل گفته ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن عبد الله بن موسى البيهقي الخسروجردى الفقيه الشافعى الحافظ الكبير المشهور واحد زمانه و فرد اقرانه فى الفنون من كبار اصحاب الحاكم أبى عبد الله بن البيع فى الحديث ثم الزائد فى انواع العلوم اخذ الفقه عن أبى الفتح ناصر بن محمد العمري المروزى غلب عليه الحديث و اشتهر به و رحل فى طلبه الى العراق و الجبال و الحجاز و سماع بخراسان من علماء عصره و كذلك ببقية البلاد التى انتهى إليها و شرع فى التصنيف فصنف فيه كثيرا حتى قيل تبلغ تصانيفه الف جزء و هو اول من جمع نصوص الامام الشافعى رضى الله عنه فى عشر مجلدات و من مشهور مصنفاة السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل النبوه و السنن و الآثار و شعب الايمان و مناقب الشافعى المطلبى و مناقب احمد بن حنبل و غير ذلك و كان قانعا من الدنيا بالقليل و قال امام الحرمين فى حقه ما من شافعى المذهب الا و للشافعى عليه منه الا احمد البيهقى فان له على الشافعى منه و كان من اكثر الناس نصر المذهب الشافعى و طلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب و انتقل إليها و كان على سيره السلف و اخذ عنه الحديث جماعه من الأعيان منهم زاهر الشحامى و محمد الفراوى و عبد المنعم القشيرى و غيرهم و كان مولده فى شعبان سنة ٣٨٤ اربع و ثمانين و ثلاثمائة و توفى فى العاشر من جمادى الاولى سنة ٤٥٨ بنيسابور و نقل الى بيهق رحمه الله تعالى و نسبتة الى بيهق بفتح الباء الموحدة و سكون الياء المشناه من تحتها و بعد الهاء المفتوحة قاف و هى قرى مجتمعه بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها و خسروجرد من قراها و هى بضم الخاء المعجمه

و سکون السین و فتح الرء المهملتین و سکون الواو و کسر الجیم ثم راء و دال مهملتین هکذا فی تقویم البلدان نقلا عن اللباب و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الکبیر المشهور یکی از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده و در زمان خود تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی می داشت تصانیف بیشمار دارد بگویند بهزار جزو رسیده و گویند او را در علم ثانی نبود و بعضی گفته اند هفت مرداند که ایشان تصانیف در اسلام نمودند و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته اند یکی دار قطنی دوم حاکم ابو عبد الله نيسابوری سوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمرو بن عبد البر النمری حافظ اهل مغرب ششم بیهقی هفتم خطیب بغدادی بیهقی فقه از شیخ صعلوکی حاصل کرده در عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم بی استاد و بی اجازت و بی ممارست تصرف کردی روایت حدیث از حاکم نيسابوری و ابو طاهر محمد بن زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد از مشاهیر مصنفات او کتاب السنن دو جلد و کتاب دلائل النبوه سه جلد و کتاب معرفه العلوم و کتاب بعث و نشور یک جلد و کتاب آداب و فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب الایمان دو جلد و کتاب خلاقیات دو جلدست هکذا فی اشعه اللمعات و ابن خلکان گفته بیهقی واحد زمان و فرد اقران در فنون بود از کبار اصحاب حاکم در حدیث و زائد بروی در علوم فقه از ابي الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی گرفته و حدیث بر وی غالب آمده و بآن مشتهر گشته و در طلبش بسوی جبال و عراق و حجاز رفته و در خراسان از علمای عصر شنیده و همچنین بدیگر بلاد

که آنجا رسیده و وی اول کسیست که نصوص امام شافعی را جمع نموده و در ده مجلد و از مشهور مصنفات او مناقب شافعی و مناقب احمد بن حنبل و غیر ذلکست و قانع بود از دنیا بقلیل امام الحرمین در حق وی گفته ما من شافعی المذهب الا و للشافعی علیه منّه الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی منّه و بود اکثر الناس نصر المذهب الشافعی و او را در نیشاپور طلبیدند برای نشر علم پس آنجا رفت و بود بر سیرت سلف و جماعتی از اعیان از وی اخذ حدیث کرده اند منهم زاهر الشحامی و محمد الفراوی و عبد المنعم القشیری و غیرهم ولادتش در شعبان سنه سیصد و هشتاد و چهار بود انتهی در بستان المحدثین نوشته که وی در معمورهای اسلام گشته و با وصف این همه تبخر و علو اسناد که دارد سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او نبود و بر احادیث این هر سه کتاب کما ینبغی اطلاع ندارد در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم بکمال عطا فرود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند که مثل آن تصانیف از سابقین رو نداده از جمله تصانیف گزیده و نافعہ وی کتاب الاسماء و الصفات دو مجلدست سبکی گفته لا اعرف له نظیر او کتاب الاعتقاد یک جلد و کتاب الدعوات الکبیر یک جلد سبکی گفته من سوگند می خورم بر آنکه این کتب را در عالم نظیری نیست و کتاب الزهد یک جلد و کتاب الترغیب و الترهیب یک جلد و اربعین کبری و اربعین صغری و کتاب الاسراء و دیگر تصانیف بسیار دارد در تصانیف خود نصرت مذهب شافعی نموده و بتأیید او رواج این مذهب دو بالا گشته جامع بود در فنون حدیث و علل و فقه آن و وجوه جمع میان احادیث مختلفه و چون در تصنیف کتاب معرفه السینن و الآثار شروع کرد یکی از صلحا بخواب دید که امام شافعی در جای هستند و در دست ایشان چند جزو ازین کتابست و می فرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی هفت جزو نوشتیم یا خواندیم فقیهی دیگر نیز امام شافعی را

بخواب دید که در مسجد جامع بر تختی نشسته اند و می فرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی فلان حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز مروزی فقیه مشهور گفته روزی بخواب می بینم که یک صندوق از زمین بآسمان پریده می رود و گرداگرد آن نورست نهایت درخشنده که چشم را خیره می کند می پرسم که این چه چیزست فرشتگان می گویند که این صندوق تصانیف بیهقیست که در بارگاه کبریا مقبول شد گاهی شعر هم میل می کرد این چند بیت از نظم اوست من اعتر بالمولی فذاک جلیل و من رام عزا عن سواه ذلیل و لو ان نفسی مذیراها ملیکها مضی عمرها فی سجده لقلیل احبّ مناجاه الحیب باوجه و لکن لسان المذنبین کلیل وفات او دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت در شهر نیشاپور واقع شد اما در تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد مدفون ساختند بیهقی نسبت به بیهقیست که نام چند دیه است متصل بهم در بست گروهی نیشاپور واقع شده مجموع آن دیهات را بیهق گویند مثل بارهه و هرپانه در نواح دهلی و کلان ترین آن دیهات خسروجردست مدفن بیهقی انتهی ابن خلکان گفته خسروجرد بضم خای معجمه و سکون سین و فتح رای مهملتین و سکون واو و کسر جیم پستر را و دال مهملتینست هکذا فی تقویم البلدان نقلا عن اللباب و الله اعلم انتهی پس کمال عجب و حیرتست که چنین امام کبیر و بحر غزیر و مقتدای عدیم النظیر و جهبذ شهیر و حاوی فضل مستنیر و حائز شرف مستطیر که فضائل فاخره و محامد باهره و مدائح زاهره و مناقب متکاثره و مکارم متوافره او مجمع علیهاست عند الاساطین النحاریر و اسناد حدیث باو مثل اسناد حدیث بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست وقتی که حدیثی موافق مطلوب شیعه روایت کند با آنکه دیگر اساطین قوم هم آن را روایت کرده اند و عبد الرزاق آن را بسند صحیح روایت

کرده مقذوح و مجروح و راوی موضوعات گرد و بلکه از اهل علم حدیث خارج باشد این تعصّب را چه علاج و یا چنین درو غزنان چه سر مناظره و حیرت دیگر آنست که ابن تیمیه عدم ذکر اهل علم بحدیث این حدیث را معلّل ساخته بموضوع بودنش و گفته که چون این حدیث بلا-شک موضوعست آن را علمای حدیث مثل نسائی و ترمذی و غیره روایت نکرده اند و این کلام صریحست در آنکه اهل علم بحدیث احادیث موضوعه روایت نمی کنند و بنا بر این ثابت می گردد که احادیث مرویه دیگر اهل علم مثل ترمذی و نسائی موضوع نباشد و در مرویاتشان هم احادیثی عدیده مصرّح بمطلوب شیعه بود لهذا رنگ تعصّبش بضربان آمده و بمناقضت و تهافت صریح که در کلام واحد منکشف گردد مبالاتی نکرده از غایت جسارت بترمذی هم با وصف شمردن او از اهل علم بحدیث نسبت روایت موضوعات کرده فالعیاذ باللّه من مثل ذلك التّعصّب الاعمى و العناد الاعوج و اللداد البهرج و التّهافت اللجلج و از عجائب آنست که قاضی سناء اللّه پانی پتی که حسب افاده خود مخاطب کما فی اتحاف النّبلاء بیهقی زمان بود نیز انکار وجود این حدیث شریف در کتب بیهقی بتقلید کابلی آغاز نهاده حیث قال فی السیف المسلول ششم

حدیث أنّه صلّى الله عليه و سلّم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن أبي طالب جواب این حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلّی در کتب خود آورده است گاهی بسوی بیهقی و گاهی بسوی بغوی نسبت کرده و در کتب بغوی و بیهقی نیست انتهی پس صدور انکار وجود این حدیث

شریف در کتب بیهقی عالی شأن از بیهقی زمان از غرائب محیره اذهان و عجائب مضحکه صبیان و نسوانست آری بیهقی زمان همانکسست که بر افادات بیهقی اطلاعی و عثوری و بر روایات او وقوفی و مروری ندارد و بمحض تقلید غیر سدید کابلی وحید نفی حتمی روایت بیهقی فرید از کتب او بلا-ملا-حظه آن کتب و بلا-استسعاد بافادات محققین متبحرین که بر کتب بیهقی ناظر و از حقائق آثار و اخبار ماهراند می فرماید اما ادعای نسبت علامه حلی احله الله دار السلام این حدیث شریف را بیغوی بس مبنیست بر وهم و سوء فهم کلام آن عالی مقام و بادی این سوء فهم ابن روزبهان مهانست پس باید دانست که علامه حلی طاب ثراه در نهج الحق و کشف الصدق فرموده المطلب الثانی العلم و الناس کلهم بلا خلاف عیال علی علیه السلام فی المعارف الحقیقیه و العلوم الیقینیه و الاحکام الشرعیه و القضايا الثقلیه لأنه ع کان فی غایه الذکاء و الحرص علی التّعلم و ملازمته لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو اشفق الناس علیه لا ینفک عنه لیلا و نهارا فیکون بالضروره اعلم من غیره و

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حقّه اقضاکم علیّ و القضاء یستلزم العلم و الدّین و

روی التّرمذی فی صحیحہ انّ رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علیّ بابها

و ذکر البغوی فی الصّحاح انّ رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمه و علیّ بابها

و فیہ عن ابي الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی بن زکریّا فی زهدہ و الی موسی

و روی البیهقی باسناده الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم من أراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبتہ و الی عیسی فی عبادتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب درین عبارت هرگز نصی صریح بر نسبت این حدیث بیغوی پیدا نیست و توهم اسناد آن بیغوی از لفظ فیہ و ہم بی اصلست زیرا کہ ضمیر فیہ راجع بجناب امیر المؤمنین علیہ السلامست و غرض آنست کہ درباره آن حضرت از ابو الحمرا مروی شده کہ او گفت کہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم این حدیث ارشاد فرموده و مؤید این معناست آنکہ در قول علامہ و

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فی حقہ افضاکم ضمیر حقہ راجع بجناب امیر المؤمنین علیہ السلام ست پس همچنین ضمیر فیہ راجع بآنحضرت خواهد بود و این روایت ابو الحمراء همان روایتست کہ اخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نقل آن کرده و اگر چه علامہ حلی طاب ثراه در این جا اسناد آن باخطب نفرموده لکن قبل او علامہ اربلی طاب ثراه در کشف الغمہ از اخطب نقل آن نموده و فقیر بلا واسطه نقل آن از اصل مناقب اخطب نمودم و دیگر اکابر سنیہ ہم نقل آن از ابی الحمرا کرده اند فتبصر و لا تکن من الداهلین و جلالت مرتبه و عظمت شان علامہ حلی احله اللہ میطان الکرامه و بؤاه مکان السیلامه بمثابه رسیده کہ اکابر علمای سنیہ کہ حظی از سنجیہ رضیہ انصاف داشته اند و ضیاء عقل صافی را بظلمت جور و اعتساف نکاسته آن جناب را بتبجیل و تعظیم جمیل و اکرام و تفخیم جلیل یاد کرده اند و بمدائح عظیمه و مناقب فخمه ستوده اکمل الدین محمد بن محمود الباہرتی الحنفی در نقود

و ردود كفته اما بعد فلما كان توقّف استنباط الاحكام الشريعة من مسالكها و استخراج الاوامر السمعية من مداركها على معرفه الصانع و التصديق بصفاته و النظر في امر النبوه و تحقيق معجزاته و كان علم الكلام هو المتكفل بهذا المرام لا جرم بعد الفراغ من كتاب الكواشف البرهانية في شرح المواقف السلطانية اشتغلت بعلم اصول الفقهيات و مدارك الفروعيات الذي هو العروه الوثقى للطالب المستمسك و السعادة العظمى للراغب المتمسك ما استضاء بنوره ذو رويّه الا اصاب و اهتدى و ما استنار بضوئه ذو بصيره الا فاز و ارتقى و كان خير الكتب المؤلفة فيه عند اصحاب هذا العلم و ذويه منتهى السؤل و الامل الذي صنّفه الامام العلامة الشيخ جمال الدين ابو عمرو بن الحاجب بلغه الله اعلى المراتب في علم الاصول و الجدل و هذا صار مشتهرا في مشارق الارض و مغاربها كالشمس في وسط النهار مستهترا إليه اصحاب الفقهاء الاربعة و ارباب مذاهبها استهتارا أي استهتار و خير شروحها المشهوره شهره المتن جامعا للضروريات و لخاصيات الفن الشرح الذي لاستاذي و استاذ الكل في الكل الامام بن الامام بن الامام افضل علماء الاسلام عضد المله و الدين عبد الرحمن الصديقي الذي اعلى الله بكلمته كلمه الدين و عضد به الايمان و المؤمنين جزاه الله افضل مجازاته رافعا في اعلى عتئين درجاته إذ هو ملازم لتفسير نصوصه محققا لدقائقه مداوم على تقرير فصوصه مدققا لحقائقه كاشف مختيبات مشكلاته مصححا لمقاصده

مشيرا الى مكنايات مفضلاته منقحا لفرائده حتى صار كتابه مجموعا مستحقا لان يكون على الرأس محمولا و على العين موضوعا
فيا لها من المناقب ما احسن مناصبه بين المناصب و ما يعرفه الا من حقق كلام غيره تحقيقا و جرى في ميدانه اشواط و عرق فيه
تعريقا و هو ملئ كثير البضاعه طويل الباع في هذه الصناعاته انما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه و قد وقع الي من الشروح عشره
اخرى حريه بان تكتب على الاحدق بل احرى اشهرها السبعه السياره في الآفاق المنسوبه الى اكابر الفضلاء بالاستحقاق المولى
الاعظم شيخ الدنيا قطب الدين الشيرازى قدس نفسه و المولى السيد ركن الدين الموصلى روح رمسه و المولى الشيخ جمال
الدين الحللى طابت تربته و المولى القدوه زين الدين الخنجى زيدت درجته و المولى العلامه شمس الدين الاصفهاني نور الله
مضجعه و المولى الافضل بدر الدين التستري عطر مهجعه و المولى الاعلم شمس الدين الخطيبى طيب مريعه المذكور اسما
هؤلاء العلماء الكرام البرره المعظمه على ترتيب وجود الشروح التى كأنها صحف مكرمه و اتفق لى قرأته على مؤلفه مره و
الاستماع عنه اخرى مقتبسا من اشعه انوار فوائده بمقدار مقدرتى القصرى فرايته و ان كان شرحا كتابا مستقلا و ان جعل فرعا
كان اصلا اصيلا يحتاج الفاظه فى جلها لا بل كلها الى حلها مما يزيل من مسالك شعابه صعابها و يكشف عن وجوه فرائده
نقابها فتوجهت تلقاء مدين تشريحه و وجهت مطايا الفكر الى توضيحه جااعلا اياه سدى الابحاث ملحما له بما فى السبعه بل و
بما فى الثلاث فما وافق الاستاذ

غیره خلیناه و سیله فمرحبا بالوفاق و ما خالفه اشرنا إليه فی دقیقه و جلیله اما بالكساد او التّفاق الی ان قال و اکتفیت فی اسماء الشّراح السبعه بما اشتهروا به اختصارا لا حطّا لمراتبهم العلیّه و احتقارا و من لم یعظّم غیره لا یعظّم ازین عبارت سراسر جزالت بر ارباب فهم و فطانت واضح و لائحت که صاحب نقود و ردود بترک تعصّب نامحمود نطق همت بمدح و ثنا و وصف و اطراء علامه حلّی طاب ثراه بر بسته که آن جناب را بلفظ مولی و شیخ یاد کرده و فقره بلیغه طابت تربته در مقام دعا در حق آن علامه عالی مقام بر زبان حقائق ترجمان آورده و نیز آن جناب را از علمای کرام برره و اکابر فضلاء معظمه بالاستحقاق شمرده و نیز ثابت کرده که آن جناب از اصحاب رتبه علیه است و احتقار آن جناب روا نیست و کسی که تعظیم جناب او نکند قابل تعظیم نیست و ثابت کرده که شرح علامه حلّی بر مختصر ابن حاجب از صحف مکرمه و از جمله آن شروحست که حریه بلکه احراست بآنکه نوشته شود بر احداق و نیز این شرح از سبعة سیّاره فی الآفاقست و نیز از قول او ملحما له بما فی السّبعه بل و بما فی الثّلاث ظاهرست که شرح علامه حلّی مثل شرح قطب شیرازی و شرح رکن الدّین موصلی سابق و فائقست بر شروح زین الدّین خنجی و شمس اصفهانی و بدر تستری و شمس خطیبی و اکمل الدّین محمد بن محمود الحنفی از اکابر کملا و اجله فضلا و محمود افخم نبها و ممدوح اعظم علماست سیوطی در حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره گفته اکمل الدّین محمد بن محمّد بن محمود البابرتی علامه المتأخّرين و خاتمه المحقّقین برع و ساد و درس و افاد و صنّف شرح الهدایه و شرح المشارق و شرح المنار و شرح البزدی و شرح مختصر

الحاجب و شرح تلخيص المعاني و البيان و شرح الفيه ابن معط و حاشيه على الكشاف و غير ذلك و ولي مشيخه الشّيوخونيه أوّل ما فتحت و عرض عليه القضاء فابى مات فى رمضان سنه ٧٨٦ ست و ثمانين و سبعمائه و نيز سيوطى در بغيه الوعاه فى طبقات اللغويين و النحاه كفته محمد بن محمود بن احمد بن الشيخ اكمل الدّين الحنفى ولد سنه بضع عشره و سبعمائه و اخذ عن أبى حيان و الاصفهاني و سمع الحديث من الدلاصى و عبد الهادى و قرره شيخون فى مشيخه مدرسته و عظم عنده جدّا و عند من بعده بحيث كان الظاهر برقوق يجىء الى شباك الشّيوخونيه فيكلّمه و هو راكب و ينتظر حتّى يخرج فيركب معه و كان علامه فاضلا ذا فنون وافر العقل قوى النّفس عظيم الهيئه مهابا عرض عليه للقضاء مرارا فامتنع و له من التصانيف التفسير شرح المشارق شرح مختصر ابن الحاجب شرح عقيدة الطّوسى شرح الهدايه فى الفقه شرح الفيه ابن معط فى النّحو شرح المنار شرح البزدوى شرح التلخيص فى المعانى قال ابن حجر و ما علمته حدّث بشىء من مسموعاته مات ليله الجمعه تاسع عشر رمضان سنه ست و ثمانين و سبعمائه و حضر جنازته السلطان و من دونه دفن بالشّيوخونيه ذكرت فى الطبقات الكبرى كثيرا من فوائده و شمس الدّين محمّد بن على بن احمد الداودى المالكي تلميذ جلال الدين السيوطى در طبقات المفسّرين كفته محمّد بن محمود بن احمد البابر تى الشّيوخ اكمل الدّين الحنفى ولد سنه بضع عشره و سبعمائه و اخذ عن أبى حيان و الاصفهاني و سمع الحديث من الدلاصى و ابن عبد القادر و قرره شيخون فى مشيخه مدرسته و عظم عنده جدّا و عند من بعده بحيث

كان الظاهر برقوق يحيى الى شباك الشيخونيه فيكلمه و هو راكب و ينتظره حتى يخرج فيركب معه و كان علامه فاضلا ذا فنون وافر العقل قوى النفس عظيم الهيئه مهابة عرض عليه القضاء مرارا فامتنع و له من التصانيف التفسير شرح المشارق عقيدة الطوسى شرح الهدايه فى الفقه شرح الفيه ابن معط فى النحو شرح المنار شرح البزدوى شرح التلخيص فى المعانى قال الحافظ ابن حجر و ما علمته حدث بشىء من مسموعاته مات ليله الجمعه تاسع عشر رمضان سنه ست و ثمانين و سبعمائه و حضر جنازته السلطان فممن دونه و دفن بالشيخونيه ذكره شيخنا فى طبقات النحاه و ملا- على قارى در اثمار جتيه فى طبقات الحنفيه گفته محمد بن محمود بن احمد الرومى الحنفى الشيخ اكمل الدين اخذ عن أبى حيان و غيره و شرح الهدايه فى الفقه و كتب تفسير القرآن و شرح تلخيص المفتاح و مات ليله الجمعه فى رمضان سنه ست و ثمانين و سبعمائه و كمال باشازاده در طبقات حنفيه گفته محمد بن محمد بن محمود علامه المتأخرين و خاتم المحققين اكمل الدين البابر تى برع و ساد و افتى و درس و افاد و صنّف و اجاد فممن ذلك شرح مشارق الانوار و شرح الهدايه و شرح النهروانى و شرح النار و شرح التلخيص فى المعانى و البيان و شرح مختصر ابن الحاجب فى الاصول و شرح السراجيه و مقدمه فى الفرائض و شرح التجريد للنصير الطوسى لم يكمل و حاشيه على الكشاف الى تمام النهراوين و كان وفاته ليله الجمعه تاسع عشر رمضان المعظم سنه ست و ثمانين و سبعمائه و ابو الفضل احمد بن على بابن حجر العسقلانى هم مدح علامه حلى طاب ثراه

نموده و شرح آن جناب را بر مختصر ابن الحاجب در غایت حسن در حلّ الفاظ متن و تقریب معانی آن دانسته در درر کامنه فی اعیان المائه الثامنه گفته الحسین بن یوسف بن المطهر الحلّی المعتزلی جمال الدین السیفی ولد فی سنه بضع و اربعین و ستمائه و لازم النّصیر الطوسی مدّه و اشتغل فی العلوم العقلیّه فمهر فیها و صنّف فی الاصول و الحکمه و کان صاحب اموال و غلمان و حفده و کان راس الشیعه فی الحلّه و شهرت تصانیفه و تخرج به جماعه و شرحه علی مختصر ابن الحاجب فی غایه الحسن فی حلّ الفاظه و تقریب معانیه و صنّف فی فقه الامامیه و کان قیماً بذلک داعیه إلیه و له کتاب فی الامامه ردّ علیه ابن تیمیه بالکتاب المشهور المسمی بالردّ علی الرافضیّ و قد اطنب فیهِ و اسهب و اجاد فی الردّ الاّ أنّه تحامل فی مواضع عدیده و ردّ احادیث موجوده و ان کانت ضعیفه بانّها مختلقه الخ و ابن روزبهان با آن همه بغض و شنان و مجازفت و عدوان و سلاطت لسان و خشونت بیان و مبالغه در ردّ و ایهان حق و ایقان جناب علامه را در صدر جواب نهج الحق بتعظیم و تکریم و اجلال و تفخیم یاد نموده چنانچه گفته فلما استقر رکابی بمدینه قاسان اتفق لی مطالعه کتاب من مؤلّفات المولی الفاضل جمال الدین بن المطهر الحلّی غفر الله ذنوبه قد سمّاه بکتاب نهج الحقّ و کشف الصدق قد ألفه فی ایام دوله السیطان غیاث الدین الجایتو محمّد خدا بنده و ذکر أنّه صنّفه باشارته الخ

رد کلام مصنف که افتراء به اهل سنت میسر نباشد

قوله بافترا و بهتان الزام دادن اهل سنت میسر نمی آید اقول بافترا و بهتان الزام هیچکس اگر چه معتقد هیچ شریعت و متمسک بهیچ مذهب نباشد بلکه منکر و جاحد بحت باشد نیز میسر نمی شود لکن چون بزعم سنیّه افترا و بهتان مثل

سائر قبائح و فواحش معاذ الله فعل خدا تعالی عما يقول الظالمون علوا كبيرا می باشد پس الزام اهل سنت بافترا و بهتان که حسب مزعوم شان فعل خدای مناست چرا جائز نباشد و نیز مخاطب قمقام جابجا الزام اهل حق بافترا و بهتان خواسته و غرائب افادات درین باب نگاشته پس کاش این قاعده سدیده و مقاله مفیده خود را درین مقامات یاد می کرد و خود را از قصد الزام بافترا و بهتان باز می داشت و چه عجب که تقلید بعض متصوفه و کرامیه که معتقد خلافت ثلاثه اند و وضع احادیث و روایات در ترغیب و ترهیب بر سرور انام علیه و آله الکرام الف تحیه و سلام جائز داشته اند اختیار فرموده اباحت کذب و اختلاق و بهتان و افتعال و افترا فرموده باشد این حجر عسقلانی در نزهه النظر شرح نخبه الفکر گفته و الحامل للوضع علی الوضع اما عدم الدین کالزنادقه او غلبه الجهل کبعض المتعبدین او فرط العصبیه کبعض المقلدین او اتباع هوی بعض الرؤساء او الاغراب لقصد الاشتهار و کلّ ذلك حرام باجماع من یعتدّ به الا انّ بعض الکرامیه و بعض المتصوفه نقل عنهم اباحه الوضع فی الترغیب و الترهیب و هو خطاء من فاعله نشأ عن جهل لأنّ الترغیب و الترهیب من جمله الاحکام الشرعیة و اتفقوا علی انّ تعمد الکذب علی النبی صلی الله علیه و سلم من الکبائر و سیوطی در تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی گفته و الواضعون اقسام بحسب الامر الحامل لهم علی الوضع اعظمهم ضررا قوم ینتسبون الی الزهد وضعوه حسبه ای احتسابا للاجر عند الله فی زعمهم الفاسد فقبلت موضوعاتهم ثقه بهم و رکونا إلیهم لما نسبوا إلیه

من الزهد و الصّیاح و لهذا قال یحیی القطان ما رأیت الکذب فی احد اکثر منه فیمن ینتسب الی الخیر ای لعدم علمهم معرفه ما یجوز لهم و ما یمتنع علیهم او لأنّ عندهم حسن ظنّ و سلامه صدر فیحملون ما سمعوه علی الصّدق و لا یهتدون لتمييز الخطاء من الصّواب و لكن الواضعون منهم و ان خفی حالهم علی كثير من النّاس فأنه لم یخف علی جهابذه الحدیث و نقاده و قد قیل لابن المبارک هذه الاحادیث المصنوعه فقال تعیش لها الجهابذه إنا نحن نزلنا الذّکر و إنا له لحافظون و من امثله من وضع حسبه ما رواه الحاکم بسنده الی أبی عامر المرزوی أنّه قیل لابی عصمه نوح بن أبی مریم من این لك عن عكرمه هذا فقال أنّی رأیت النّاس اعرضوا عن القرآن و اشتغلوا بفقّه أبی حنیفه و مغازی ابن اسحاق فوضعت هذا الحدیث حسبه و كان یقال لابی عصمه هذا نوح الجامع قال ابن حبان جمع کل شیء الا الصّدق الخ اما اکاذیب مخاطب لیبب پس ذکر جمیع یا اکثر ان و لو اجمالاً- مفضی بتطویل و اسهاب و موجب خروج از باب سنت لهذا ینقل بعض اکاذیب معجبه و افتراءات مطربه می پردازم و باقی را بر ملاحظه اجوبه ابواب کتاب مخاطب عالی نصاب محوّل می سازم و بسیاری ازین در مجلدات سابقه بیان نمودم پس باید دانست که مخاطب در باب یازدهم گفته باز چون تامل کردیم دیدیم که پیشوایان اهل سنت خواه در فروع فقه خواه در اصول عقائد و خواه در سلوک طریقت بلکه در تفسیر و حدیث نیز همه از اهلیت اخذ نموده اند و بتلمذ اهلیت مشهور و معروف و ائمه اهلیت همیشه در حقشان ملاطفات و مباسطات فرموده اند بلکه بشارت داده و این معنی در کتب امامیه باعتراف

اکابر علماء ایشان ثابتست و صحیح اگر دیده و دانسته حق پوشی کنند علاجی نیست ابن مطهر حلّی در نهج الحق و منهج الکرامه اعتراف نموده است بآنکه ابو حنیفه و مالک از حضرت صادق اخذ علم نموده اند و شافعی شاگرد مالک و احمد بن حنبل شاگرد شافعیست و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زید شهید تلمذ دارد و حالا امامیه در حق مجتهدان خود که در غیبت امام چون جامع شروط اجتهاد باشند اعتقاد و جوب اطاعت دارند پس مجتهدی که در حضور ائمه شروط اجتهاد بهمرساند و ازیشان اجازت اجتهاد و فتوی یافته باشند مذهب او چگونه اولی باتباع نباشد ابو حنیفه را باعتراف شیخ حلّی حضرت باقر و زید شهید و حضرت صادق اجازت فتوای داده اند پس جامع بودن او شروط اجتهاد را بنص امام ثابت شد هر که او را واجب الاطاعت نداند از شیعه ردّ شهادت معصوم می کند و آن کفرست خصوصا در وقت غیبت امام البته مذهب او اولی باخذ باشد از مذهب ابن بابویه و ابن عقیل و ابن المعلم لله انصاف باید کرد و از تعصّب و عناد باید گذشت اگر روایات اهل سنت را درین باب اعتبار نکنند روایات امامیه خود البته مقبولست

روی ابو المحاسن الحسن بن علی باسناده الی ابي البختری قال دخل ابو حنیفه علی ابي عبد الله علیه السلام فلما نظر إليه الصّیادق قال کأنی انظر إلیک و انت تحیی سنّه جدی بعد ما اندرست و تكون مفزعا لكل ملهوف و غیاثا لكل مهموم بک یسلک المتحیرون إذا وقفوا و تهدیهم الی واضح الطریق إذا تحیروا فلك من الله العون و التوفیق حتی یسلک الرّبّایون بک الطریق و جمیع امامیه روایت کرده اند که چون ابو حنیفه بر خلیفه وقت ابو جعفر منصور عباسی داخل شد و نزد او عیسی بن موسی

حاضر بود بخلیفه گفت که یا امیر المؤمنین هذا عالم الدنیا الیوم پس منصور گفت که یا نعمان ممن اخذت العلوم ابو حنیفه گفت عن اصحاب علی عن علی و عن اصحاب عبد الله بن عباس عن ابن عباس پس منصور گفت که لقد استوثقت من نفسك یا فتی و نیز در کتب امامیه است که

انّ ابا حنیفه کان جالسا فی المسجد الحرام و حوله زحام کثیر من کلّ الآفاق قد اجتمعوا یسألونه من کل جانب فیجیبهم و کانت المسائل فی کّمه فیخرجها فیناولها فوقف علیه الامام ابو عبد الله ففطن به ابو حنیفه فقام ثم قال یا ابن رسول الله لو شعرت بکّ اولاً ما وقفت لا ارانی الله جالسا و انت قائم فقال له ابو عبد الله اجلس ابا حنیفه و اجب الناس فعلى هذا ادركت آباءى و این هر دو روایت در شرح تجرید ابن حلی مطهر موجودست در مسأله تفضیل حضرت امیر و اگر شیطانى شیعه را دغدغه کند و گویند که اگر ابو حنیفه و امثال او از مجتهدین اهل سنت شاگردان حضرت ائمه بودند پس چرا مخالف ایشان در مسائل بسیار فتوی دادند گویم جواب این سخن در مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری موجودست، گفته است که ابن عباس شاگرد حضرت امیر بود و بپایه اجتهاد بحضور حضرت امیر رسیده و در حضور ایشان اجتهاد می کرد و در بعض مسائل خلاف می نمود و حضرت امیر تجویز می کرد انتهى ازین عبارت سراسر جسارت و خسارت که حسبه لله آن را ساخته اند و دین و دیانت و عدل تقدیری را هم در هوای ائمه خود علی الخصوص امام اعظم باخته اکاذیب غریبه و افتراءات عجیبه ظاهرست کذب اول آنکه در کتب امامیه باعتراف اکابر علماءشان ملاطفات ائمه اهلبیت علیهم السلام در حق پیشوایان اهل سنت در فروع فقه و اصول

و عقائد و سلوک طریقت و تفسیر و حدیث و آن هم علی الدوام ثابت و صحیح شده کذب دوم آنکه مباسطات ائمه علیهم السلام در حق پیشوایان سنیّه و آن هم علی الدوام در کتب امامیه باعتراف اکابر علماء ایشان صحیح و ثابت شده کذب سوم آنکه بشارت دادن ائمه علیهم السلام پیشوایان اهل سنت را در کتب امامیه باعتراف اکابر علماء ایشان صحیح و ثابت شده و بلا-ریب ادعای صحت و ثبوت ملاطفات و مباسطات ائمه علیهم السلام و آن هم علی الدوام و نیز ادعای ثبوت بشارت این حضرات در حق پیشوایان سنیّه در کتب اهل حق کرام محض افترا و اتهامست کذب چهارم آنکه علامه حلّی در نهج الحق اعتراف فرموده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و زید شهید ابو حنیفه را اجازت فتوی داده اند و این کمال بیباکی و خیره سری و پهن چشمی ملاحظه کردنیست که بر علامه حلّی افترا می فرماید که جناب او اعتراف کرده که امام باقر و حضرت صادق علیهما السلام و زید شهید اجازت فتوی بابو حنیفه داده اند و مع ذلك قصد اثبات افترا و بهتان آن جناب در نقل حدیث تشبیه دارد اعاذنا الله من الوقاحه و الضلاله و استیلاء الجهاله کذب پنجم آنکه افترا کرده که روایت ابو المحاسن حسن بن علی که باسناد خود از ابو البختری در مدح امام جعفر صادق علیه السلام ابو حنیفه را آورده از روایات امامیه است و اصل آنست که این روایت مکذوبه را ابو المؤید خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفه باسناد اخطب وارد کرده و کابلی از آنجا برداشته لکن حذف سند تا ابو المحاسن نموده تا استناد بروایت اخطب که در سلسله سند این روایت واقع است ثابت نشود کذب ششم آنکه حکایت مدح عیسی بن موسی ابو حنیفه را و مکالمه منصور با او بجمیع امامیه نسبت

داده و این روایت را نووی در تهذیب الاسماء بتغییر بسر وارد کرده و این روایت اصلاً مساسی با مطلوب که مقبولیت ابو حنیفه نزد اهلیت علیهم السلامست ندارد که از آن بر تقدیر تسلیم هم مدح کسی از معصومین علیهم السلام ابو حنیفه را ثابت نمی شود کذب هفتم آنکه روایتی متضمن امر امام جعفر صادق علیه السلام ابو حنیفه را بجواب دادن مردم بکتب امامیه نسبت کرده و کابلی این روایت و روایت مکالمه منصور در صوابع نقل کرده لیکن جسارت نسبت آن باهل حق نیافته کذب هشتم آنکه این هر دو روایت را بشرح تجرید علامه حلّی نسبت نموده کذب نهم آنکه تصریح کرده که این هر دو روایت در شرح تجرید علامه در مسئله تفضیل جناب امیر علیه السلام موجودست پس شاه صاحب بر نسبت این اکاذیب دلسیر نشده چندان دل داده بافترا و جسارت گردیدند که نسبت این هر دو روایت بالخصوص بشرح تجرید علامه حلّی مع تعیین مبحث تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمودند و نوبت را از یک خطا دو خطا سه خطا هم بالاتر رسانیدند اینک شرح تجرید علامه حلّی حاضر و نسخ عدیده آن در آفاق دائر و سائر لله ملاحظه فرمایند و مبحث تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بامعان و استیعاب بینند و دریابند که این هر دو روایت در ان کجا مذکورست مثل این جسارت و قلت مبالات کمتر کسی را دست داده باشد و کابلی هم با وصف آن همه تحذلق و تشدق جسارت نسبت این اکاذیب که شاهصاحب درین مبحث بر زمان آورده اند با اهل حق نیافته بود آری روایات ثلاثه اُبی نسبت آن باهل حق ذکر کرده شاهصاحب زیاده للفرع علی الاصل آن را باهل حق منسوب ساختند کذب دهم آنکه بمجالس المؤمنین نسبت کرده که ابن عباس بحضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

اجتهاد می کرد و در بعض مسائل خلاف می نمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تجویز می کرد پس این صنیع بدیع مخاطب رفیع را بنظر امعان ملاحظه باید فرمود که چسان در مقام واحد مرتکب ده کذب بزرگ شده و الزام اهل حق بآن خواسته و اصلا حسابی از مؤاخذه ارباب علم و فهم و تقییح و تعییر و ازراء و تحقیر حذاق نحاریر نه برداشته خلیع العذار و گسسته مهار رفته غرائب اکاذیب و عجائب افتراءات واضحه الهوان که هر یکی از آن مخجل ابلیس و محیر دجالست بکمال جسارت جنان و سلاطت لسان نگاشته و قطع نظر از این غرائب افتراءات و امثال آن اکاذیبی که مخاطب ظریف بجواب این حدیث شریف مرتکب آن شده عاقل متامل را بخاطر باید آورد و تعجب ازین لاف و گراف باید نمود و جمله از اکاذیب این مقام در این جا ذکر می نمایم و آن این ست اول آنکه افاده فرموده که فساد مبادی این تمسک و مقدمات از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهرست دوم آنکه این حدیث از احادیث اهل سنت نیست سوم آنکه در تصانیف بیهقی ازین حدیث اثری نیست چهارم آنکه قاعده مقررۀ اهل سنتست که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و بصحت حدیث بالخصوص صاحب کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشند قابل احتجاج نیست پنجم آنکه دیلمی و خطیب و ابن عساکر احادیث را بطریق بیاض یکجا فراهم آوردند تا نظر ثانی نمایند بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود آنها را این مهم سرانجام نشد ششم آنکه خود آن جمع کنندگان یعنی دیلمی و خطیب و ابن عساکر و امثالشان در مقدمات کتب خود این غرض را و واشگاف گفته اند هفتم آنکه این حدیث از ان قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود باشد و لو بطریق ضعیف

هشتم آنکه این کلام محض تشبیه است الخ نهم آنکه از تشبیه مساوات مشبّه با مشبّه به فهمیدن کمال سفاهتست دهم آنکه
افضلیت موجب زعامت کبری نیست یازدهم آنکه دون نفی مساواه الخلفاء الثالثه للانبیاء فی الصّیفات المذکوره او مثلها خرط
القتاد دوازدهم آنکه اگر در کتب اهل سنّت تفحص واقع شود آن قدر احادیث دالّه بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و
ثابتست در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نشده است سیزدهم آنکه معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و
یکی مر دیگری را وصی آن می ساخت همین قطیبت و ارشاد و منبعیت فیض و لاییتست چهاردهم آنکه الزام این امر یعنی
امامت بر کافه خلائق از ائمه اطهار مروی نشده و هر گاه این همه را دریافتی پس بدانکه بعنایت الهی بکمال وضوح و ظهور
کالنور علی شاهی طور برائت اعلام و صدور از کذب و زور در نقل این حدیث مشهور از حضرات سنّیه با زور و شور ثابت
نمودم و نیز روایت جمعی کثیر و جمعی غفیر از اساطین ارکان سنّیه این حدیث شریف را با وصف اثبات صحت سند این
حدیث شریف و اعتراف والد ماجد مخاطب بثبوت آن ظاهر کردم و نیز ثابت کردم که عطار و سنائی که باعتراف خود
مخاطب بنای کار ایشان و شریعت و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست این حدیث شریف را ثابت کرده اند پس
چگونه مخاطب ناقد تکذیب والد ماجد خود و تکذیب جمیع ناقلین و مثبتین این حدیث و تکذیب مادحین ایشان که از جمله
شان خودش نیز می باشد و هم والد ماجد او خواهد فرمود تا ادّعیای بهتان و افترا حظّی از صحّت و سداد و بعد از کذب و عناد
پیدا کند و لله الحمد و المّنه که مدح و ثنای جمیل علامه حلّی طاب ثراه از زبان اکابر سنّیه بمثابه ثابت شده که بعد ملاحظه
آن ظاهر می شود که نسبت افترا و بهتان بآن جناب کمال حقد و شان و نهایت تهوّر و تهجّم و طغیان و دلیل خسران از تعظیم
اکابر و اعیانست

بیان عدم اعتبار حدیثی که ائمه فن روایت کرده باشند و صحت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشند و رد آن

قوله و قاعده مقررۀ اهل سنتست

ص: ۵۱۱

که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحّت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و بصحّت حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست اقول الحمد لله که مخاطب را بسیار جلد از خواب غفلت انتباهی حاصل شد که بعد از زور و شور در نفی این روایت از بیهقی و دگر اهل سنت بخیال آنکه مبادا در کتب اهل سنت این روایت برآید شروع فرمودند در عیب و ازراء محدثین متاخرین خویش و حطّ کتبشان از پایه اعتبار و اعتماد و ادخالشان در زمره حاطبین لیل غافلین از انتقاد و هر چند مخاطب مختال فخور بتقلید کابلی جسور این قاعده منقوضه و این مقاله مرصوصه و این هفوه مرفوضه بر زبان آورده لکن کابلی بلا اسناد آن باهل سنت تقریر و تزویر آن کرده بود مخاطب نحریر بمفاد زاد فی الطنبور نغمه این تقریر منقوض و کسیر را برای مزید تزویق و تحبیر باهل سنت منسوب نموده که آن را قاعده مقررّه شان قرار داده و نیز دلیل علیل برای این تقریر غیر قابل الشعویل که اصلا مناسبتی و ارتباطی با مدعا ندارد بانتهاب از افاده والد ماجد عالی نصاب خود افزوده عبارت کابلی این ست السّادس ما

روی عن النبی صلی الله علیه انه قال من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی خلته و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابي طالب فانّه اوجب مساواته للانبیاء فی صفاتهم و الانبیاء افضل من غیرهم فکان علی افضل من غیرهم و هو باطل لانه لیس من احادیث اهل السنه و قد آورده ابن المطهر الحلی فی کتبه و عزی روایت تاره الی البیهقی و اخری

الی البغوی و لم یوجد فی کتبهما و الحلّی لا یصدق اثره و لأنّ الخیر العذی رواه بعض أئمّه الحدیث فی کتاب لم یلتزم صحّه جمیع ما آورده فیه و لم یصرّح بصحّته هو او غیره من المحدثین لا- یحتجّ به از ملاحظه این عبارت ظاهرست که کابلی این قاعده را بأهل سنت نسبت نه کرده و بلا اسناد آن باحدی بر زبان آورده و مخاطب جلیل الفضل بطریق زیادت فرع بر اصل آن را قاعده مقرر اهل سنت قرار داده و نیز کابلی برای این قاعده غیر منعقدہ دلیلی ذکر نکرده پس دلیلی که مخاطب نبیل ذکر فرموده از اضافات و زیادات آن رفیع الدرجاتست که بسبب آن شاید اولیای او دفع عار و شنار استراق تمویهات کابلی جمیل النجار در سر داشته باشند الحاصل این قاعده با آب و تاب اصلا حظّی از صحّت صواب ندارد و بطلان و اختلال و فساد و اعتلال آن بنهایت ظهور بر ارباب کمال واضح و لائحست بیچند وجه اوّل آنکه بر ظاهرست که قبل از بخاری و مسلم و بقیّه ارباب صحاح احادیث بسیار دائر و سائر بودند و علما احتجاج و استدلال بآن می کردند و اصلا احتجاج و استدلال را موقوف بر نصّ کسی بر صحّت آن نمی کردند بلکه هر گاه حدیثی را جامع شروط احتجاج می یافتند احتجاج بآن می کردند پس نفی قابلیت احتجاج از حدیثی که کسی از محدّثین ثقات تصریح بصحّت آن نکرده باشد و نه کسی از ملتزمین صحّت اخراج آن کرده گو آن حدیث جامع شروط احتجاج باشد و جهی از صحّت ندارد و عمل علمای سابقین واقع و رافع این توهم بی اصلست دوّم آنکه ازین قاعده قاصره و مقاله خاسره و احاله جائره ظاهر می شود که اگر حدیثی جامع شروط صحّت باشد و کسی از محدّثین در کتاب ملتزم الصّحه وارد نه کرده باشد و نه کسی از محدّثین ثقات آن را تصحیح کرده باشد

قابل احتجاج نیست و پر ظاهرست که نفی احتجاج از چنین حدیث عین مراد لجاج و محض عناد و اعوجاجست هر گاه روایت حدیثی ثقات و عدول و جامع شروط صحت خواهد بود احتجاج بآن جائز خواهد شد گو کسی از ملتزمین صحت آن را روایت نکرده باشد و کسی از محدّثین تصریح بصحت آن نکرده باشد سوّم آنکه بنا بر این حصر و قصر ضعیف الاسر لازم می آید که حدیث حسن هم اگر چه ائمه محدّثین تصریح بر حسن آن کرده باشند مگر در کتاب ملتزم الصّیحه مروی نباشد قابل احتجاج نباشد حال آنکه حدیث حسن هم قابل احتجاجست چهارم آنکه حدیثی که جامع شروط حسن باشد اگر چه کسی از محدّثین نصّ بر حسن آن نکرده باشد احتجاج بآن جائزست و بنابر این قاعده مخترعه لازم می آید که چنین حدیث هم قابل احتجاج نباشد و جواز احتجاج حدیث حسن مثل صحیح حسب افادات اکابر محققین و اعظام منقدین ظاهرست بلکه حسب افاده خطابی مدار اکثر حدیث بر حدیث حسنست پس کابلی و مخاطب باین قاعده قاصره اکثر حدیث خود را ضائع و هباء منشورا ساختند و آتش در خرمن خود بدست خود انداختند و بهدم عمارات مرصوه اساطین قوم پرداختند فکلاهما ممّن بنی قصرا و هدم مصرا زین الدّین عبد الرحیم بن الحسین العراقی در شرح الفیه حدیث گفته و الحسن المعروف مخرجا و قد اشتهرت رجاله بذاک حدّ حمد و قال الترمذی ما سلم من الشذوذ مع راو ما اتّهم بکذب و لم یکن فردا ورد قلت و قد حسّین بعض ما انفرد و قیل ما ضعف قریب محتمل فیه و ما بکلّ ذا حدّ حصل اختلف اقوال ائمه الحدیث فی حدّ الحدیث الحسن فقال ابو سلیمان الخطّابی و هو حمد المذكور فی اول البیت الثانی الحسن

ما عرف مخرجه و اشتهر رجاله و عليه مدار اكثر الحديث و هو الذى يقبله اكثر العلماء و يستعمله عامه الفقهاء انتهى الخ و نيز عراقى در شرح الفيه گفته و الفقهاء كلهم تستعمله و العلماء الجلل منهم تقبله و هو باقسام الصيحيح ملحق حجته و ان يكن لا يلحق البيت الاوّل ماخوذ من كلام الخطّابى و قد تقدّم نقله عنه الاّ انه قال عامه الفقهاء و عامه الشىء مطلقا بإزاء معظم الشىء و بإزاء جميعه و الظاهر انّ الخطّابى أراد الكلّ و لو أراد الاكثر لما فرق بين العلماء و الفقهاء و قوله حجّيه نصب على التمييز أى الحسن ملحق باقسام الصيحيح فى الاحتجاج به و إن كان دونه فى الرتبة و ابن حجر عسقلانى در نزهه النظر گفته و خبر الآحاد بنقل عدل تامّ الضبط متصل السند غير معلّل و لا شاذّ هو الصيحيح لذاته و هذا اوّل تقسيم المقبول الى اربعة انواع لأنّه اما ان يشتمل من صفات القبول على اعلاها او لا الاوّل الصيحيح لذاته و الثانى ان وجد فيه ما يجبر ذلك القصور ككثره الطّرق فهو الصيحيح ايضا لكن لا لذاته و حيث لا جبر فهو الحسن لذاته و ان قامت قرينه ترجيح جانب قبول ما يتوقّف فيه فهو الحسن ايضا لكن لا لذاته و نيز ابن حجر عسقلانى در نزهه النظر بعد شرح تعريف صحيح گفته فان خف الضبط أى قلّ يقال خفّ القوم خفوا قلّوا و المراد مع بقيه الشّروط المتقدّمه فى حدّ الصيحيح فهو الحسن لذاته لا لشيء خارج و هو الذى يكون حسنه بسبب الاعتضاد نحو الحديث المستور إذا تعدّدت طرقه و خرج باشتراط باقى الاوصاف الضعيف و هذا القسم من الحسن مشارك للصحيح فى الاحتجاج به و ان كان دونه و مشابه له فى انقسامه

الى مراتب بعضها فوق بعض و محمد بن محمد بن علي الفاسي در جواهر الاصول گفته الحسن حجه كالصحيح و ان كان دونه و لهذا ادرجه بعض اهل الحديث فيه و لم يفرد و سيوطي در تدريس الزاوي شرح تقريب النواوي بعد ذكر حديث حسن و تعريف آن گفته قال البدر بن جماعه و ايضا فيه دور لأنه عرفه بصلاحيته للعمل به و ذلك يتوقف على معرفه كونه حسنا قلت ليس قوله و يعمل به من تمام الحد بل زائد عليه لافاده ان يجب العمل به كالصحيح و يدل على ذلك أنه فضله من الحد حيث قال و ما فيه ضعف قريب محتمل فهو الحديث الحسن و يصلح البناء عليه و العمل به و نیز در تدريس الزاوي گفته ثم الحسن كالصحيح في الاحتجاج به و ان كان دونه في القوه و لهذا ادرجه طائفه في نوع الصيحيح كالحاكم و ابن حبان و ابن خزيمة مع قولهم بأنه دون الصيحيح المبين أولا و لا بدع في الاحتجاج بحديث له طريقان لو انفرد كل منهما لم يكن حجه كما في المرسل إذا ورد من وجه آخر مسندا أو وافقه مرسل آخر بشرطه كما سيجيء قال ابن الصيلاح و قال في الاقتراح ما قيل من ان الحسن يحتج به فيه اشكال لأن ثم اوصافا يجب معها قبول الزوايه إذا وجدت فان كان هذا المسمى بالحسن مما وجد فيه اقل الدرجات التي يجب معها القبول فهو صحيح و ان لم يوجد لم يخبر الاحتجاج به و ان سمى حسنا اللهم إلا ان يرد هذا الى امر اصطلاحى بان يقال ان هذه الصيغيات لها مراتب و درجات فاعلاها و اوسطها يسمى صحيحا و ادناها يسمى حسنا و حينئذ يرجع الامر في ذلك الى الاصطلاح و يكون الكل صحيحا في الحقيقة و نیز سيوطي در كتاب

تمام الدرایه بعد ذکر حدیث صحیح گفته فان خفّ الضبط أى قلّ مع وجود بقیه الشروط فحسن و هو یشارک الصّحیح فی الاحتجاج به و ان کان دونه و تفاوته فاعلاه ما قبل بصحّته کروایه عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه و محمّد بن اسحاق عن عاصم بن عمر عن جابر الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در منهج الوصول گفته حدیث حسن حجّتست ثابت می شود بدان احکام مثل حدیث صحیح اگر چه دون او در رتبه است و لهذا بعض اهل حدیث حسن را در صحیح درج کرده اند و از وی جدا نساخته و این ظاهر کلام حاکم در تصرّفات اوست پنجم آنکه حدیث ضعیف هر گاه متکثر الطریق می باشد بدرجّه احتجاج فائز می باشد کما بیناه فی مجلد حدیث الولایه پس نفی احتجاج بآن نیز وجهی ندارد

کلام مصنف بر سعی متاخرین برای ضبط احادیث ضعیفه و رد آن

قوله زیرا که جماعه محدّثین که در طبقه متاخر پیدا شدند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند که احادیث صحاح و حسان را متقدّمین مضبوط کرده رفته اند و جای سعی در آنها نمانده مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه و موضوعه مقلوبه الاسانید و المتون تا بطریق بیاض یکجا فراهم آورده نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند اقول این تعلیل علیل و دلیل غیر قابل التّعویل که تسویل غیر جمیل و تلمیح غیر اصیلست از زیادات مخاطب جلیل بر قاعده مخترعه کابلی نبیل موهون و مخدوش و مردود و مغشوشست بوجه عدیده اوّل آنکه این دلیل با دعوی اصلا ارتباطی ندارد زیرا که دعوی اینست که حدیثی که در کتاب ملتزم الصّیحه مروی نباشد و بالخصوص کسی از محدّثین ثقات بصحّت آن تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست و جمع کردن متاخرین احادیث ضعیفه و موضوعه

و مقلوبه الاسانید و المتون را با این مقصود نفیا و اثباتا مناسبتی نیست نه ثبوت ثانی مستلزم ثبوت اولست و نه انتفاء ثانی مستلزم انتفاء اول یعنی اگر متأخرین مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر مائل بجمع احادیث ضعیفه و مقلوبه الاسانید و المتون شده باشند و بطریق بیاض فراهم آورده تا نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند این معنی بوجه من الوجوه مستلزم حصر احتجاج در احادیثی که در کتاب ملتزم الصحه مروی باشد با کسی از محدثین ثقات بصحت آن تصریح کرده نیست و نه عدم جمع متأخرین احادیث ضعیفه و مقلوبه را مستلزم عدم این حصرست و هذا بین جدّا عجیبت که با این همه امامت در معقول و منقول از تمامیت تقریب و مطابقت دلیل با دعوی که اطفال ممیز هم لحاظ آن دارند حسابی بر نداشته آنچه خواسته بی تدبیر نگاشته و ذلک غیر عزیز فی کتابه دوم آنکه ازین دلیل ظاهرست که کتب طبقه متقدم معتبرست و روایات آن قابل احتجاجست و این حدیث را عبد الرزاق و احمد بن حنبل سنه ۲۴۱ و ابو حاتم سنه ۲۷۷ و ابن شاهین سنه ۳۸۵ و ابن بطه سنه ۳۸۷ و حاکم سنه ۴۰۵ و ابن مردویه سنه ۴۱۰ و ابو نعیم سنه ۴۳۰ و بیهقی سنه ۴۵۹ روایت کرده اند و اینها مقدم بودند بر دیلمی و ابن عساکر زیرا که وفات بیهقی که آخر جماعت است از روی وفات در سته و ثمان و خمسین و اربعمائه است و وفات دیلمی در سنه تسع و خمسمائه است و وفات ابن عساکر در سنه احدی و سبعین و خمسمائه پس این حدیث حسب افاده خودش قابل احتجاج و دافع شبهات اهل لجاج باشد و بحیرتم از قوت حافظه شاهصاحب که با آنکه در این جا قدح در روایات دیلمی بطمطراق تمام و نهایت زور و شور کرده اند و احادیث مرویه ایشان را منحصر در ضعاف و موضوعات و مقلوبه الاسانید

و المتون دانسته اند لیکن چون در مطاعن عثمان عجز و درماندگی فرا گرفته از غایت حیرانی و پریشانی دست بیعض اکاذیب مرویه دیلمی بتقلید کابلی زده بعض خرافات او را در فضیلت عثمان که بالخصوص هم حسب افاده اکابر قوم موضوعست وارد کرده دل خویش شاد فرموده اند سوم آنکه ازین افاده ظاهرست که احادیث حسان نیز مثل صحاح قابل احتجاجست و اگر حسان قابل احتجاج نمی بود اعتناء متقدمین بضبط آن مثل ضبط صحاح وجهی نداشت و از افاده سابقه ظاهر می شود که احادیث حسان اگر در غیر کتاب ملتزم الصیحه مروی باشد لائق احتجاج نیست و هذا تهافت صریح چهارم آنکه از قول او و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند ظاهر می شود که در احادیث متأخرین یا موضوعات بود یا حسان لغیرها حال آنکه بر ظاهرست که احادیث ضعیفه که اشتمال کتب متأخرین بر ان ثابت کرده عامست حسان لغیرها و ضعف غیر حسان لغیرها را که بحد وضع نرسد پس ترک شق ثالث یعنی احادیث ضعیفه که نه حسان لغیرها باشد و نه موضوع درین کلام بلاغت نظام مبنی بر کدام نکته است افاده آن عین منت و احسانست پنجم آنکه روایت موضوعات بنص اکابر ائمه عالی درجات بغیر بیان حال آن ناجائز و حرام و از محظورات و آثامست پس اثبات روایت موضوعات بر ذمه ائمه اعلام خود مثل خطیب و دیلمی و ابن عساکر که اساطین عالی مقام اند در حقیقت تفسیق و توهین و نهایت تحقیر و تهجین این اساطین دینست و عند بیاض و سواد موجب ارتکاب حرام و تجویز فساد نمی تواند شد کما هو غیر خاف علی اولی الفهم و السداد قوله بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود آنها را این مهم سرانجام نه شد اقول آری بسبب قلت فرصت از مشاغل دینه

ارجاع خلق بسوی خود و کوتاهی عمر دراز بسبب نهایت حرص و آز مخاطب ممتاز را این مهم سرانجام نشد که نظر ثانی در کتاب خود که مسروق و منحول از خرافات کابلی مخبولست بفرماید و موضوعات صریحه و مکذوبات فضیحه را از کلمات ملیحه و افادات صحیحه ممتاز و از کشف علوّ مقام و تبخّر بالا-تر از وصول اوهام و تخجیل اولیای خدام کرام نزد خواص و عوام احتراز فرماید لیکن متأخرین که بعد از او پیدا شدند خصوصاً فاضل رشید قدیری هول و خوف از مؤاخذات اهل حقّ و شرم از افتضاح نزد معتقدین خویش در دل آوردند گو در غرائب توّهّمات و خطایای بی اصل مثل نسبت بیان شافی بملا صادق و احتجاج باین کتاب بر شیعه با وصف ظهور فساد مذهب او و خروج از اهل حقّ و امثال آن مبتلا ماندند و صاحب تبصره هم قصد احتراز از اکذوبات ظاهر فرموده لکن باز غرائب اکاذیب را مرتکب گردیده و صاحب زجوم مذموم و تمویه السّیفیه و فاضل معاصر صاحب منتهی الکلام از آن همه ایقاعات و تنبیهات و مؤاخذات و ایرادات متنبه و منزجر و مرتدع نمی شوند و خلیع العذار و گسسته مهار در مضمار افترای اکاذیب و اختلاق افتراءات بکمال ثبات جاش و نهایت انبساط و انتعاش قدم می گذارند و اصلاً خوفی و هراسی و هولی و وسواسی از مؤاخذة و تفضیح و طعن و تقبیح در دل نمی آرند کما لا یخفی علی ناظر اجوبه کتبهم قوله اما متأخرین که ازیشان بعد تر پیدا شدند امتیاز کردند این الجوزی موضوعات را جدا ساخت و سخاوی حسان لغیرها را در مقاصد حسنه علیحده نوشت و سیوطی در تفسیر در منشور پرداخت اقول از سیاق این عبارت سراسر جزالت ظاهرست که مراد مخاطب ممتاز عزیز از لفظ امتیاز تمیزست که بسبب مزید تمیز و اقدام و جسارت در محاورات

مثل تصرّف و تحریف و عدم مبالاّت در احتجاجات آن را روا داشته بهر حال اثبات تمییز برای متاخرین هم برای مخاطب عمدۀ الامثال زهر قاتل و سمّ هلاهلست زیرا که در افادات متاخرین مثل متقدمین هم مؤیدات مطلوب اهل حقّ و یقین و مبطلات مزعوم مخالفین موجوده واقع پس این تحقیق و تفریق باهانت و ازراء متقدمین و مدح و ثنای متاخرین هم مخاطب را غیر نافع مگر نه می بینی که علامه سخاوی حدیث انا مدینه العلم را در مقاصد حسنه وارد کرده بیان صحت آن و تخطیه کسی که حکم را بوضع آن نموده از علائی نقل فرموده و مخاطب تحریر بسبب کمال اخلاص و ولاء وصی بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله ما نفع المسک و العیبر در پی ابطال و توهین و تحقیر و افساد درد و تعبیر آن می باشد پس بطلان مزعوم باطل او درین باب و مخالفت او با حقّ و صواب حسب اعتراف خودش در باب تمییز سخاوی عالی نصاب و افراد او احادیث حسان لغیرها در مقاصد حسنه واضح و لایح گردید و نیز از عبارت سراسر بلاغت او ظاهرست که علامه سیوطی هم از ارباب تمیزست و احادیث لغیرها در تفسیر درّ منثور وارد کرده چه اگر سیوطی والا-مقام در درّ منثور موضوعات و سقام را داخل کرده باشد ذکر او در مقام ممیزین خلاف عقل و تمییز باشد پس معلوم شد که غرضش آنست که چنانچه سخاوی حسان لغیرها در مقاصد حسنه علیحده نوشت همچنین سیوطی در درّ منثور حسان لغیرها جمع نموده و پر ظاهرست که در تفسیر درّ منثور بسیاری از مؤیدات اهل حقّ و مبطلات مزعومات اهل زور که سماع آن هوش و حواس مخاطب و اولیای او از جا می رود وارد کرده چنانچه بعد ملاحظه در منثور مقام تفسیر آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ الْآيَةَ** و آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** و تفسیر سوره براءت و امثال آن واضح و لائحست اّما

ابن الجوزی را در ارباب تمیز داخل نمودن و احادیثی را که او از موضوعات دانسته موضوعات وانمودن اگر چه غرض عمدۀ از ان معاذ اللّٰه ابطال بسیاری از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلامست که ابن الجوزی لا- جزاه اللّٰه خیرا بر ان جسارت کرده و داد مجازفت و عدوان و مکابرت و طغیان داده چنانچه نمونه آن در حدیث طیر و

حدیث انا مدینه العلم بنصّ اکابر اعیان و اساطین والاشان سنیان ظاهر شده لکن با وصف عدم تمامیت این غرض باطل باین سبب که بتصریح محققین اهل سنت کما علمت فی مجلد

حدیث انا مدینه العلم ابن الجوزی بسیاری از احادیث صحیحه و حسنه را در موضوعات داخل ساخته و تمیز در ثابت موضوع نه کرده تا آنکه قریب ششصد حدیث غیر موضوع را موضوع وانموده و از جمله آن بعض احادیث صحیح بخاری و مسلم و دیگر صحاح و سننست و علمای ثقات اعتبار بکلامش ندارند و برو تعقیبات نموده اند و حکم او را بوضع بسیاری از احادیث مردود ساخته و او را نسبت بافراط و مجازفت کرده اند و محمد طاهر گجراتی افاده کرده که کتاب ابن الجوزی ضرر عظیمیست بر قاصرین متکاسلین و العاقل تکفیه الاشاره ظاهرست که ادخال ابن الجوزی در ارباب تمیز تیشه بر پای خود زدنت زیرا که از افاده ابن الجوزی در کتاب موضوعات حکم ببطلان

حدیث ما صبّ اللّٰه شیئا الا- و صبیته فی صدر اُبی بکر بلکه بودن ان فروتر از موضوعات کذابین لثام و اختصاص آن بعوام ظاهرست و هم حدیث ترک صلاه بر مبغض عثمان و هم حدیث منام موضوع بر ابن عبّاس در باب دعوت جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیه و سلّم بعرض عثمان در جنّت در موضوعات وارد نموده قدح و جرح آن فرموده و مخاطب این موضوعات را بجان و دل خریده بسوی تمسک

باین خرافات و آن هم بمقابله اهل حقّ دویده است پس ابن الجوزی را از ارباب تمییز دانستن و احادیثی را که در کتاب موضوعات وارد کرده موضوعات وانمودن تیشه بر پای خود زدن و بدست خود آتش در خرمن خود انداختنست و لا یحیی الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ پستر باید دانست که مخاطب حاذق قدح کتب خطیب و دیلمی و ابن عساکر از کتاب و الدقائق خود برداشته است لکن عبارت آن علامه نبیل را تغییر و تبدیل حسب مصلحت سانحه فرموده و قدر غیر مرضی را از کمال حزم و احتیاط دستخوش حذف و اسقاط نموده پس اولاً آن عبارت باید شنید و بعد آن بحقیقت اسقاط و تبدیل و تغییر مخاطب تحریر باید رسید والد مخاطب در قره العینین گفته و چون نوبت علم حدیث بطبقه دیلمی و خطیب و ابن عساکر رسید این عزیزان دیدند که احادیث صحاح و حسان را متقدمین مضبوط کرده اند و مساع سعی در ان باب نمانده است پس مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه و مقلوبه که سلف آن را دیده و دانسته گذاشته بودند بجمع طرق غریبه غایه الغرابه که سلف با وجود کوشش بسیار آن را نیافتند و غرض ایشان ازین جمع آن بود که حفاظ محدّثین در ان احادیث تامل کنند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز نمایند چنانکه اصحاب مسانید طرق احادیث جمع کردند و غرض ایشان آن بود که حفاظ محدّثین متواتر و مشهور و مستفیض و صحیح و حسن و غریب غیر ضعیف از یکدیگر ممتاز سازند و آنچه بفقّه و تفسیر و اعتقاد و رقائق تعلق دارند در محل خود بکار برند و ظن هر دو فریق خدا تعالی محقق ساخت پس بخاری و مسلم و ترمذی و حاکم تمییز احادیث کردند و حکم بصحّت و حسن نمودند و ابو داود و نسائی و دارقطنی و بیهقی برای فقّه تصنیف نمودند و احادیثی که بفقّه تعلق دارد جدا ساختند و ابو الشیخ و ابن مردویه و ابن جریر در تفسیر تصانیف

پرداختند و احادیث مناسبه بآیات ایراد نمودند و اجزای و بیهقی در عقیده خود آنچه بعقائد مناسب بود مجرد نمودند و همچنان متأخران در احادیث خطیب و طبقه او تصرف نمودند ابن جوزی موضوعات مجرد ساخت و سخاوی در مقاصد حسنه حسان لغیرها از ضعف و مناکیر ممیز نمود انتهی از ملاحظه این عبارت واضحست که والد مخاطب ناقد حاکم را مثل ترمذی بلکه بخاری و مسلم از ارباب تمیز و نقد قرار داده و نیز حاکم را مثل این حضرات ثلاثه حاکم بصحت و حسن گردانیده و او را از حفاظ محدثین که سبب تحقیق ظن ائمه اوائل اعنی مصنفین مسانید جلائل شدند شمرده و چون این حکم محکم در باب حاکم مبطل مزعوم شوم مخاطب عمده القروم در باب ابطال حدیث ولایت و حدیث طبر و حدیث مدینه العلمست لهذا آن را حذف فرموده و بذکر آن راضی نشده و نیز غرضی که والد مخاطب برای خطیب و دیلمی و ابن عساکر ثابت کرده آن را مبدل و مغیر فرموده قوله و خود آن جمع کنندگان در مقدمات کتب خود این غرض را واشکاف گفته اند اقول مخاطب با انصاف مجتنب از کذب و اعتساف از تکرار هزل و سفساف و اکثار مجنون و جزاف سیر نشده تا آنکه کذب صریح را واشکاف گفته ادعا فرموده که خود آن جمع کنندگان که مراد از ان دیلمی و خطیب و ابن عساکرند در مقدمات کتب خود این غرض را واشکاف گفته اند یعنی بیان کرده که ما احادیث ضعیفه و موضوعه و مقلوبه الاسانید و المتون را بطریق بیاض یکجا فراهم آورده ایم تا نظر ثانی نماییم و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازیم این کذب و ارجاف که اوانی طلبه از ان اشمزاز و استنکاف دارند و مخاطب عمده الاشراف با این همه تبخر و ایقاف و طول باع و احصاف ایغال و ایضاع و ایجاف

در آن دارد از خصائص خدام جمیل الاوصاف اوست و کابلی هم با آن همه وقاحت و جسارت و بذا و سلاطت و عنف و شراست و جماح و شکاست و غلظت و فظاظت و اسهاب و اطالت و تغطرس و ایراث و ملالت اجترا بر این کذب و افترا ننموده و خطبه فردوس دیلمی که سابقا منقول شد دوران طعن و تشنیع بلیغ نموده بر اشتغال بقصص و احادیث محذوفه الاسانید و طلب موضوعات برای تخجیل مخاطب نبیل و رفع این کذب و تسویل کافی و وافیست بلکه بطلان آن از احتجاج کابلی بروایات دیلمی و ابن عساکر ظاهر و باهرست و مخاطب با کمال هم احتجاج و استدلال بروایات این حضرات می کند لیکن دست از توهین کتبشان بمقابله اهل حق برای ردّ احتجاجات و استدلالشان برنمیدارد پس کابلی را در صنعت مکابره و حرفت معانده قاصر قرار داده بتناقضی و تهافتی که او راضی نشده بصد دل و جان برگزیده و باضاعت عرض و دیانت آن را خریده و نهایت ظاهرست که اگر خطیب و دیلمی و ابن عساکر در کتب خود احادیث موضوعه و مقلوبه الاسانید وارد می کردند و کتب خود را بطریق بیاض فراهم می آوردند تا نظر ثانی نمایند و این غرض خود را در کتب خود بیان می نمودند اکابر علما کتب اینها را بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه نمی ستودند مدح فردوس دیلمی از مسند الفردوس شهردار دیلمی در روضه الفردوس و سید علی همدانی سابقا شنیدی در این جا بعض مدائح تصانیف خطیب و ابن عساکر باید شنید ابو علی یحیی بن عیسی بن جزله البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته قد صَنَّفَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ أَيَّ فِی عِلْمِ الْحَدِيثِ وَ مَعْرِفَةِ الرِّجَالِ وَ اكْثَرُوا وَ عَنُوا وَ بِالْغَوَا وَ مَيَّزُوا الثَّقَةَ مِنَ الْمُتَّهَمِ وَ الضَّعِيفَ مِنَ الْقَوِيِّ وَ مَا اعْظَمَ فَائِدَتَهُ وَ اِحْمَدَ مَوْقِعَهُ لِكَثْرَةِ مَا دَسَّ الْمَلْحَدَةَ

و الزنادقه من الاحاديث الموضوعه البشعه المتفره التي فسد بسماعها خلق من الناس و اعتقد الغرّ عند سماعها انها من قول صاحب الشرع فهلك و تسرّع الى الكذب و مال الى الخلاعه نعوذ بالله من الشقاء و البلاء و هذا الكتاب الذي صنّفه الشيخ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب الحافظ البغدادي رحمه الله و سمّاه تاريخ بغداد كتاب جليل في هذا العلم نفيس قد تعب فيه و سهر و اطال الزمان و الله تعالى يشبهه و يحسن إليه الاّ أنّه طويل و للاطاله آفات اقربها الملل و الملل داعيه الترك و قد استخرت الله تعالى و اختصرته و ذكرت اسماء الرجال الذي ذكرهم على ترتيبه الخ و ابو سعد عبد الكريم بن محمّد سمعاني در انساب بترجمه خطيب گفته صنّف قريبا من مائه مصنّف صارت عمده لاصحاب الحديث منها التاريخ الكبير لمدينه السلام بغداد و ابن خلکان در وفيات الأعيان گفته ابو بكر احمد بن علي بن ثابت بن مهادي بن ثابت البغدادي المعروف بالخطيب صاحب تاريخ بغداد و غيره من المصنّفات المفيده كان من الحفاظ المتقنين و العلماء المتبحرين و لو لم يكن له سوى التاريخ لكفاه فانه يدلّ على اطلاع عظيم الخ و ذهبى در سير النبلاء بترجمه خطيب گفته قال الحافظ ابن عساكر سمعت الحسين بن محمد يحكى عن ابن خيرون او غيره ان الخطيب ذكر أنّه لما حجّ شرب من ماء زمزم ثلث شربات و سأل الله تعالى ثلث حاجات ان يحدّث بتاريخ بغداد بها و ان يملئ الحديث بجامع المنصور و ان يدفن عند بشر الحافي فقضيت له الثلث و نيز ذهبى در سير النبلاء بترجمه او گفته قال غيث

الارمنازی قال مکی الرّمیلی کنت نائما ببغداد فی ربیع الاول سنه ثلاث و ستین و اربعمائه فرأیت کائنا اجتمعنا عند أبی بکر الخطیب فی منزله لقراءه التّاریخ علی العاده فکأنّ الخطیب جالس و الشّیخ ابو الفتح نصر بن ابراهیم المقدّسی عن یمنه و عن یمین نصر رجل لم اعرفه فسالت عنه فقیل هذا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم جاء یسمع التّاریخ فقلت فی نفسی هذه جلاله أبی بکر إذ یحضر رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و قلت هذا ردّ لقول من یعیب التّاریخ و یذکر أنّ فیہ تحاملا- علی اقوام و سبکی در طبقات شافعیه در ترجمه خطیب گفته قال ابو الفرج الاسفرائنی و اسنده عنه الحافظ ابن عساكر فی التّبیین قال ابو القاسم مکی بن عبد السّلام المقدّسی کنت نائما فی منزل الشّیخ أبی الحسن الزعفرانی ببغداد فرأیت فی المنام عند السّحر کائنا اجتمعنا عند الخطیب لقراءه التّاریخ فی منزله علی العاده و کأنّ الخطیب جالس و عن یمینه الشّیخ نصر المقدّسی و عن یمین الفقیه نصر رجل لا اعرفه فقلت من هذا الّمدی لم تجر عادته بالحضور معنا فقیل لی هذا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم جاء یسمع التّاریخ فقلت فی نفسی هذه جلاله الشّیخ أبی بکر إذ حضر النّبیّ صلّی الله علیه و سلم مجلسه و قلت فی نفسی هذا ایضا ردّ لمن یعیب التّاریخ و یذکر أنّ فیہ تحاملا علی اقوام و شغلنی التّفکر فی هذا عن التّهوض الی رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و سؤاله عن اشیاء کنت قد قلت فی نفسی اسأله عنها فانتبهت فی الحال و لم اکلمه صلّی الله علیه و سلّم و نیز ذهبی در سیر النّبلا گفته انشدنی ابو الحسین الحافظ انشدنا

جعفر بن منیر انشدنا السلفی لنفسه تصانیف ابن ثابت الخطیب ألد من الصبا الغص الرطیب تراها إذ رواها من حواها ریاضا للفتی یقظ البیت و یاخذ حسن ما قد ضاع منها بقلب الحافظ الفطن الاریب و ایه راحه و نعیم عیش یوازی کتبها بل أی طیب رواها السمعانی فی تاریخه عن یحیی بن سعدون عن السلفی و نیز ذهبی در تذکره الحفاظ بترجمه خطیب گفته انشدنی ابو الحسن الیونینی انشدنا ابو الفضل الهمدانی انشدنا السلفی لنفسه و قد رواه السمعانی فی الذبل عن یحیی بن سعدون عن السلفی تصانیف ابن ثابت الخطیب الذ من الصبا الغص الرطیب الی آخر الاشعار المذكوره فی سیر النبلاء و عجب بر عجب آنکه از افادات خود مخاطب نعا و مدح و ثنای تاریخ بغداد و دیگر مصنفات خطیب والا نژاد واضح و لائح است چنانچه در بستان المحدثین در ترجمه خطیب می فرماید مصنفات او زیاده بر شصت کتابست از آنجمله است تاریخ بغداد و کفایه و شرف اصحاب الحدیث و السابق و اللاحق و المتفق و المفترق و الموتلف و المختلف و تلخیص المتشابه و کتاب الرواه عن مالک و غنیه المقتبس فی تمیز الملتبس متصل الاسانید و روایه الابناء عن الاباء و غیر ذلك من التصانیف المفیده الّتی هی بضاعه المحدثین و عروتهم فی فَنهم حافظ ابو طاهر سلفی در حق تصانیف او گفته است تصانیف ابن ثابت الخطیب الذ من الصبا الغص الرطیب یراها إذ رواها من حواها ریاضا للفتی یقظ اللیب و یاخذ حسن ما قد ضاع منها بقلب الحافظ الفطن الاریب فایه راحه و نعیم عیش یوازی عیشها بل أی طیب

و نیز در بستان‌المحدثین بترجمه خطیب گفته و در حج چون متصل آب زمزم رسید سه بار از آب مبارک سیر خود و سه چیز از خدای تعالی درخواست کرد که در آنحالت دعا مستجابست اول آنکه تاریخ بغداد را روایت کند و منتشر سازد دوم آنکه در جامع منصور که بهترین بقاع بغدادست باملا و تعلیم حدیث مشغول شود سوم آنکه مدفن او متصل بشر حافی باشد هر سه حاجت او روا شد و الحمد لله الی ان قال فی البستان یکی از بزرگان آن عهد گفت که من روزی در بغداد بخواب بدم دیدم که گویا ما نزد خطیب حاضریم و می خواهیم که تاریخ بغداد بنابر عادت نزد او بخوانیم و بر دست راست شیخ نصر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بر دست راست ایشان بزرگی دیگر نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جمالش خیره می شود گفتم این بزرگ کیست گفتند که ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برای شنیدن این تاریخ تشریف آورده اند و این شرف عظیمست خطیب را رحمه الله علیه انتهی و کمال عظمت و جلالت تاریخ ابن عساکر و دیگر تصانیف آن علامه جمیل المفایر نیز از ملاحظه افادات اساطین اکابر سنیه جلیل المآثر ظاهر و باهرست ابن خلکان در وفيات الأعیان بترجمه ابن عساکر گفته و صنف التصانیف المفیده و خرج التاریخ و کان حسن الکلام علی الاحادیث محظوظا فی الجمع و التالیف صنف التاریخ الکبیر لدمشق فی ثمانین مجلده اتی فیہ بالعجائب و هو علی نسق تاریخ بغداد قال شیخنا الحافظ العلامة ابو محمد عبد العظیم المنذری حافظ مصر ادام الله به النفع و قد جرى ذکر هذا التاریخ و اخرج لی منه مجلدا و طال الحدیث فی امره و استعظامه ما اظنّ هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ

من يوم عقل نفسه و شرع فى الجمع من ذلك الوقت و الأ فالعمر يقصر عن ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال و التنبه و لقد قال الحقّ و من وقف عليه عرف حقيقه هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتّى يضع مثله و هذا الذى ظهر هو الذى اختاره و ما صحّ له هذا الأ بعد مسودات ما يكاد ينضب حصرها و له غيره تواليف حسنه و اجزاء ممتعه و يافعى در مرآه الجنان بترجمه او كفته و صنّف التّصانيف المفيده و خرج التّخاريج و كان حسن الكلام على الاحاديث محظوظا على الجمع و التّاليف صنّف التاريخ الكبير لدمشق فى ثمانين مجلدا اتى فيه بالعجائب و هو على نسق تاريخ بغداد قال الامام ابن خلكان قال لى شيخنا الحافظ العلامة زكى الدّين ابو محمّد عبد العظيم المنذرى رحمه الله و قد جرى ذكر تاريخ ابن عساكر المذكور و اخرج لى منه مجلدا و طال الحديث فى امره و استعظامه ما اظنّ هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم عقل نفسه و شرع فى الجمع من ذلك الوقت و الأ فالعمر يقصر عن ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال و التنبه قال و لقد قال الحقّ و من وقف عليه عرف حقيقه هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع و ما صحّ له الأ بعد مسودات ما كاد ينضب حصرها و له تواليف حسنه غيره و اخرى ممتعه و نيز يافعى در مرآه الجنان بترجمه او كفته و قال بعض اهل العلماء بالحديث و التّاريخ ساد اهل زمانه فى الحديث و رجاله و بلغ فيه الى الذروه العلياء و من تصفح تاريخه علم منزله الرجل فى الحفظ

قلت من تأمل تصانيفه و من حيث الجملة علم مكانه في الحفظ و الضبط للعلم و الاطلاع و جوده الفهم و البلاغه و التحقيق و الاتساع في العلوم و فضائل تحتها من المنافع و المحاسن كل طائل و عبد الوهاب سبكي در طبقات شافعيه بترجمه ابن عساكر گفته له تاريخ الشام في ثمانين مجلده و اكثر ابان فيه عمّا لم يكتمه غيره و انما عجز عنه و من طالع هذا الكتاب عرف الى أئى مرتبه وصل هذا الامام و استقلّ الثريا و ما رضى بدر التمام و له الاطراف و تبين كذب المفتري فيما نسب الى الامام أبى الحسن الاشعري و عدّه تصانيف و تخاريج و فوائد ما الحفظ إليها الا محاويج و مجالس أملاها من صدره يخز لها البخاري و يسلم و لا يرتدّ او يعمل في الرحله إليها هزل المهاري قوله با وجود علم بحال آن كتب كه بتصريح مصنفين آنها دريافته باشيم احتجاج بآن احاديث چگونه روا باشد اقول چون هرگز اين حال غرابت اشتغال براي اين كتب ائمه با كمال بتصريح مصنفين آن نه دريافتيم و نه اين مضمون حيرت گون از افادات ديگر ماهرين فنون شناختيم بلكه بر عكس اين ادعا مدح و ثنای فردوس ديلمی و تاريخ خطيب و تاريخ ابن عساكر از افادات اساطين كبار واضح و لائحت و هم تشبث اعظم و افخم سنیه بروايات اين حضرات شائع و ذائع بلكه و استدلال بروايات ديلمی و ابن عساكر در افادات كابلې و خود مخاطب دافع پس چگونه اهل حق را الزام و افحام و احتجاج و استدلال باحاديث اين حضرات روا نباشد قوله و لهذا صاحب جامع للاصول نقل کرده كه خطيب از شريف مرتضى برادر رضى احاديث شيعه روايت کرده بهمين غرض كه بعد از جمع و تاليف در آنها نظر كند و بحث نمايد كه اصلي دارد يا نه

اقول اولاً- افاده نفرمودند که صاحب جامع الاصول این مضمون را در کدام کتاب ذکر فرموده تا مراجعت بآن نموده تمیز صدق از کذب توانکرد و ثانياً ۲ از صرف روایت خطیب احادیث شیعه را از سید مرتضی قدح کتاب تاریخ بغداد و امثال آن لازم نمی آید زیرا که جائزست که خطیب این احادیث را در بیاضی علیحده نوشته باشد نه کتاب تاریخ بغداد که ممدوح و مقبول اساطین نقادست پس احتجاج بروایات تاریخ بغداد و مثل آن از کتب سائره فی البلاد نه بروایت سواد و بیاض کما اتفق للمخاطب العماد المرتاض فی الباب الحادی عشر تقلیداً للکابلی المبالغ فی العناد و الاغماض چرا لائق ابطال و ادحاض گردد و ثالثاً ازینجا کمال جلالت و عظمت سید مرتضی طاب ثراه ظاهر می شود که خطیب بغداد با آن همه جلالت و عظمت و تبخّر و اتقان و رفعت شان اخذ احادیث از آن جناب نموده پس آن جناب شیخ و استاد خطیب لیب بوده باشد پس تهجین مخاطب فطین در باب نبوت آن جناب را ناشی از کمال عرفان و ایقان باشد قوله بالجمله این حدیث خود از ان قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود باشد و لو بطریق ضعیف اقول مخاطب ذو فنون که بحب سقیفه سازی مفتون و بتلمیحات غرائب مشحون پر جنوح و رکون و واله و شیفته تعصباتیست که بملاحظه آن قلوب اهل انصاف پر خون ظهور می فرماید در لباسهای گوناگون و قالبهای بوقلمون و اظهار می نماید عجائب تخدیعات و اژگون و غرائب اکاذیب محیره ارباب خلاعت و مجون مگر نمی بینی که بعد آن همه تلمیح و تلیس و تزویر و تقریر قواعد و تمهید فوائد باز همان کذب سابق و دروغ گذشته را با مزید تشیید و آب و رنگ تازه اعاده کرده تا از قاعده که مقرر کرده توهم نشود که این حدیث در کتب اهل سنت مذکورست لیکن ضعیف و غیر

معتبرست لهذا باز بتصریح تمام ارشاد فرمودند که این حدیث در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود نیست و لو بسند ضعیف یعنی در هیچ کتابی از کتب سنیه از صحاح و غیر صحاح و طبقه متقدم و طبقه متأخر بسند صحیح یا بسند ضعیف موجود نیست سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ از بیان سابق دریافتی که حدیث تشبیه در کتاب السنه ابن شاهین و تاریخ نيسابور حاکم و ابانہ ابن بطه و فضائل الصّحابه ابو نعیم و فضائل الصّحابه بیهقی و کتاب المناقب ابن المغازلی و فردوس الاخبار شیرویه دیلمی و زین الفتی عاصمی و خصائص علویّه نطنزی و مسند الفردوس شهردار دیلمی و کتاب المناقب اخطب خوارزم و معجم یاقوت حموی و وسیله المتعبدين ملا عمر و مطالب السّئول ابن طلحه و کفایه الطالب کنجی و ریاض النضره و ذخائر العقبی محب طبری و موده القربی تصنیف سیّد علی همدانی و توضیح الدلائل سیّد شهاب الدّین احمد و هدایه السّعداء شهاب الدّین دولت آبادی و فصول مهمّه ابن الصّباغ و فواتح میبذی و نزهه المجالس صفوری و کتاب الاکتفاء ابراهیم وصابی و اربعین جمال الدّین محدّث و وسیله المآل احمد بن الفضل باکثیر مکی و مفتاح النّجاء میرزا محمّد بدخشانی و معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم و روضه ندیّه محمّد بن اسماعیل یمانی و غیر آن مذکورست فما هذا الجحود و الانکار و ما هذا الإلطاط و الإلطاط علی المخسار و البوار أ ما لك حياء ايها الشيخ الجليل الفخار أ ما لك احتفال بمؤاخذه المطلعين علی کتب الاخبار او ما تدری انّ وجود هذا الحدیث الشّریف فی کتب السنّیه الاخبار واضح كالشمس فی رابعه النّهار ساطع كالصّبح عند الاسفار و فظاعه نفيه من کتب هؤلاء الکبار ممّا لا يحوم حوله شائبه الارتیاب لاحد من اولی

صرف شبه بودن بعض صفات حضرت امیر و صفات انبیاء در حدیث تشبیه و رد آن به بیست وجه

اشاره

قوله دوم آنکه این کلام محض تشبیه ست بعض صفات امیر را با بعضی صفات انبیای مذکورین اقول نفی دلالت این کلام معجز نظام بر مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیاء کرام علی نبینا و آله و علیهم السّلام و تجویز بودن آن از قبیل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت و تشبیه کف خضیب سلیمی ببرق و ادعای این معنی که این کلام محض تشبیه ست یعنی دلالت بر مساوات ندارد محض تلمیح و تخدیع و تسویل و تمویه و بحت توهم و تهجم و تهجس کریه و صریح تحریف سخیف و توجیه غیر وجیه و مکابره واضحه و مجازفت سراسر تشویه بلکه کذب فظیح و بهت بدیع غیر محتاج به تنبیه ست و بطلان آن ظاهر و واضحست بر متامل نبیه بچند

وجه اول

آنکه اصل این ترکیب یعنی من أراد ان ينظر الخ مفید عیّیت ما یراد النظر إلیه با ما امر بالنظر إلیه می باشد مثل من أراد ان ينظر الی افضل رجل فی البلد فلینظر الی فلان پس مدلولش آنست که کسی که حکم بنظر بسوی او کرده شد او عین افضل رجل فی البلدست و ظاهرست که درین مقام تشبیه مساعی ندارد و مراد نه آنست که کسی که حکم کرده شد بنظر بسوی او آن کس مشابه افضلست و افضل حقیقه نیست اما در مثل حدیث شریف چون عیّیت من ارید النظر إلیه با جناب امیر المؤمنین علیه السلام امکانی ندارد لابد این کلام بلاغت نظام محمول بر اقرب اشیا بعینیت خواهد بود و ظاهرست که اقرب اشیا بعینیت مساواتست پس معنی چنین خواهد بود هر کسی که بخواهد که حضرت آدم را به بیند و ملاحظه کمال علم آن حضرت نماید پس باید که علی بن ابی طالب را ببیند که آن جناب مساوی و مماثل حقیقی حضرت آدم

در علمست باین معنی که جمیع علوم که حضرت آدم را حاصل بود برای آن حضرت هم حاصلست و هكذا فی باقی الصفات پس اگر مساوات مراد نباشد کلام معجز نظام سرور انبیای کرام علیه و آله و علیهم آلائ التّحیه و السّلام معاذ اللّٰه از مرتبه بلاغت هابط و منزلت انتظام و التیام و ارتباط و اتساق و جودت سیاق و حلاوت مذاق ساقط گردد محمد بن فضل اللّٰه المحبّی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادى عشر بترجمه عیسی بن محمد مغربى گفته و كان للنّاس فيه اعتقاد عظیم حتى انّ العارف باللّٰه السّید محمّد بن باعلوی كان يقول فی شانہ أنّه زروق زمانه و كان السّید عمر باعلوی يقول من أراد ان ينظر الى شخص لا يشك في ولايته فلينظر إليه و كفى بذلك فخرا له و من شهد له خزيمة پس اگر ترکیب من أراد ان ينظر الى كذا فلينظر الى فلان مفيد تحقّق صفت مراده در ان شخص نباشد بلکه این کلام مبنی باشد بر محض تشبیه و تمويه از قبیل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت لازم خواهد آمد که قول عمر باعلوی در حق عیسی مغربى مفید ولایت قطعیه و مثبت اعتقاد عظیم مردم در حق او نخواهد شد و اصلا برای فخر مغربى کافی نخواهد شد و افتخار و ابتهاج صاحب خلاصه الاثر و این افاده عمریه را شهادت خزیمه دانستن وجهی نخواهد داشت که کسی تشبیه خاک را به مشک و سنگریزه را بمروارید و یاقوت شهادت نمی نامد و نه ابتهاج و استبشار و افتخار بان می کند

وجه دوم

دوم آنکه متبادر از تشبیه مثل قول قائل زید کعمرو فی العلم او الحسن او القدّ أو المال او الاولاد او العمر او الجتّه او الاخلاق او الورع او غیر ذلك مساواتست درین امور بکمال وضوح و ظهور و لا یشکّ فی ذلك الا المنکر للواضحات المدافع للبدیهیات پس حمل حدیث شریف بر تقدیر تقدیر حرف تشبیه دون لفظ مساو هم بحکم تبادر بر

مساوات واجب و لازم باشد و صار فی ازین تبادر و مانعی ازین ظهور غیر موجود فلا وجه للعدول الّا الغفول و الذّهول عمّا مهّده الاساطین الفحول و تلقّوه باجمعهم بالقبول و موضح این تبادرست صحت سلب تشبیه در صورت عدم مساوات مثلا اگر زید مساوی با عمر در علم نباشد خواهند گفت که زید لیس کعمرو فی العلم و اگر زید در حسن مساوی عمرو نباشد خواهد گفت که زید لیس کعمرو فی العلم و همچنین در هر امری از امور مذکوره و امثال آن اگر مساوات زید با عمرو مفقود خواهد بود خواهند گفت که زید لیس کعمرو فیه پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نمی کرد سلب تشبیه در صورت عدم مساوات وجهی نداشت پس تعصّب مذهب و حب مشرب این حضرات را بحدّی ذاهل و غافل گردانیده که از انکار دلالت الفاظ و جحد لغات هم نمی هراسند و هر چه می خواهند بی مبالات از مؤاخذه و تعییر ارباب فهم و ادراک می نگارند و اجلّه و اکابر علما بایه آمره جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باقتدای هدای انبیا علیهم السلام استدلال کرده اند بر افضلیت آن حضرت از انبیا علیهم السلام پس این حدیث شریف که از ان ثبوت صفات انبیا علیهم السلام در جناب امیر المؤمنین ع ظاهرست قطعا و حتما دلیل افضلیت آن حضرت از انبیا علیهم السلام باشد و إذا ثبت افضلیته علیه السّلام من الانبیاء الکرام فما ظنّک بثبوت افضلیته من الثلثه الحائزین لصفات تححیر فیها الافهام و اولا سیاق این آیه کریمه که از ان امر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باقتدای هدای انبیا علیهم السلام ظاهرست باید شنید و بعد آن بوجه استدلال آن بر افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حسب تقریر اساطین سنّیه باید رسید تا از ان بغایت

قوت و متانت دلالت حدیث شریف بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شود پس باید دانست که حق تعالی بعد قصه حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ . . . وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبْهَدَاهُمْ آتَدَهُ قُلُوبَهُمْ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْكُفْرِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ فخر رازی در مفاتیح الغیب بعد تفسیر آیات مذکوره در تفسیر آیه فبهدهم اقتده گفته فی الآیه مسائل الاولی لا شبهه فی ان قوله أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ هم الذین تقدم ذکرهم من الانبیاء و لا شک فی ان قوله فبهدهم اقتده امر لمحمد علیه الصلوة و السلام و انما الکلام فی تعیین الشیء الّذی امر الله محمدا ان یقتدی فیہ بهم فمن الناس من قال المراد انه یقتدی بهم فی الامر الذی اجمعوا علیه و هو القول بالتوحید و التنزیه عن کل ما لا یلیق به فی الذات و الصیفات و الافعال و سائر العقلیات و قال آخرون المراد الاقتداء بهم فی جمیع الاخلاق الحمیده و الصیفات الرفیعه الکامله من الصبر علی اذی السفهاء و العفو عنهم و قال آخرون المراد الاقتداء بهم فی شرائعهم الا ما خصه الدلیل و بهذا التقدير كانت هذه

الآية دليلا على أنّ شرع من قبلنا يلزمنا و قال آخرون أنّه تعالى إنّما ذكر الأنبياء في الآية المتقدمه ليبيّن أنّهم كانوا محترزين عن الشرك مجاهدين باطله بدليل أنّه ختم الآية بقوله وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ثم أكد اصرارهم على التوحيد و انكارهم للشرك بقوله فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَكْفُرُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ثُمَّ قَالَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَوْلَيْكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ أَى هَدِيَهُمْ إِلَى ابْتِطَالِ الشَّرْكِ وَ اثْبَاتِ التَّوْحِيدِ فَيُهْدَاهُمْ إِقْتِدَهُ أَى اقْتَدَبَهُمْ فِي نَفْيِ الشَّرْكِ وَ اثْبَاتِ التَّوْحِيدِ وَ تَحْمِلِ سَفَاهَاتِ الْجَهَالِ فِي هَذَا الْبَابِ وَ قَالَ آخَرُونَ اللَّفْظُ مُطْلَقٌ فَهُوَ مَحْمُولٌ عَلَى الْكُلِّ أَلَّا مَا خَصَّ الدَّلِيلُ الْمُنْفَصِلُ قَالَ الْقَاضِي يَبْعَدُ حَمْلُ هَذِهِ الْآيَةِ عَلَى أَمْرِ الرَّسُولِ بِمُتَابَعَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْمُتَقَدِّمِينَ فِي شُرَائِعِهِمْ لَوْجُوهُ أَحَدَهَا إِنْ شُرَائِعُهُمْ مُخْتَلَفَةٌ مُتَنَاقِضَةٌ فَلَا يَصَحُّ مَعَ تَنَاقُضِهَا إِنْ يَكُونُ مَامُورًا بِالْاِقْتِدَاءِ بِهِمْ فِي تِلْكَ الْأَحْكَامِ الْمُتَنَاقِضَةِ وَ ثَانِيهَا إِنْ الْهَدَى عِبَارَةٌ عَنِ الدَّلِيلِ دُونَ نَفْسِ الْعَمَلِ وَ إِذَا ثَبِتَ هَذَا فَنَقُولُ دَلِيلُ اثْبَاتِ شُرْعِهِمْ كَانَ مُخْصِوًّا بِتِلْكَ الْأَوْقَاتِ لَا فِي غَيْرِ تِلْكَ الْأَوْقَاتِ فَكَانَ الْاِقْتِدَاءُ بِهِمْ فِي ذَلِكَ الْهَدَى هُوَ إِنْ يَعْلَمُ وَجُوبَ تِلْكَ الْأَفْعَالِ فِي تِلْكَ الْأَوْقَاتِ فَقَطْ وَ كَيْفَ يَسْتَدَلُّ بِذَلِكَ عَلَى اتِّبَاعِهِمْ فِي كُلِّ الْأَوْقَاتِ وَ ثَالِثًا إِنْ كَوْنُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ مُتَّبَعًا لَهُمْ فِي شُرَائِعِهِمْ يُوْجِبُ إِنْ يَكُونُ مَنْصِبُهُ أَقْلًا مِنْ مَنْصِبِهِمْ وَ ذَلِكَ بَاطِلٌ بِالْاِجْمَاعِ فَثَبِتَ بِهَذِهِ الْوَجُوهُ أَنَّهُ لَا يُمْكِنُ حَمْلُ هَذِهِ الْآيَةِ عَلَى وَجُوبِ الْاِقْتِدَاءِ بِهِمْ فِي شُرَائِعِهِمْ وَ الْجَوَابُ عَنِ الْأَوَّلِ أَنَّ قَوْلَهُ

فَبِهَدَاهُمْ اِقْتَدِهٖ يَتَنَاوَلُ الْكُلَّ فَاَمَّا مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ كَوْنِ بَعْضِ الْاِحْكَامِ مُتَنَاقِضِهِ بِحَسَبِ شَرَائِعِهِمْ فَنَقُولُ ذَلِكَ الْعَامَّ يَجِبُ تَخْصِيصُهُ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ فَيَبْقَى فِيْمَا عَدَاهَا حُجُّهُ وَعَنِ الثَّانِي اَنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ لَوْ كَانَ مَامُورًا بَانَ يَسْتَدِلُّ بِالِدَّلِيلِ الَّذِي اسْتَدَلَّ بِهِ الْاَنْبِيَاءُ الْمُتَقَدِّمُونَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ مُتَابِعَهُ لِأَنَّ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا اسْتَدَلُّوا بِحُدُوثِ الْعَالَمِ عَلَيَّ وَجُودِ الصَّانِعِ لَا يُقَالُ اَنَّهُمْ مُتَّبِعُونَ لِلْيَهُودِ وَالنَّصَارَى فِي هَذَا الْبَابِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْمُسْتَدَلَّ بِالِدَّلِيلِ يَكُونُ اَصِيْلًا فِي هَذَا الْحُكْمِ وَلَا تَعْلُقُ لَهُ بِمَنْ قَبْلَهُ الْبَتَّةُ وَالْاِقْتِدَاءُ وَالْاِتِّبَاعُ لَا- يَحْصُلُ اِلَّا اِذَا كَانَ فِعْلُ الْاَوَّلِ سَبَبًا لَوْجُوبِ الْفِعْلِ عَلَيَّ الثَّانِي وَبِهَذَا التَّقْرِيرِ يَسْقُطُ السُّؤَالُ وَعَنِ الثَّلَاثِ اَنَّهُ تَعَالَى اَمْرُ الرَّسُولِ بِالْاِقْتِدَاءِ بِجَمِيعِهِمْ فِي جَمِيعِ الصِّفَاتِ الْحَمِيدَةِ وَالْاِخْلَاقِ الشَّرِيفَةِ وَذَلِكَ لَا يُوْجِبُ كَوْنَهُ اَقْلَ مَرْتَبَةٍ مِنْهُمْ بَلْ يُوْجِبُ كَوْنَهُ اَعْلَى مَرْتَبَةٍ مِنَ الْكُلِّ عَلَيَّ مَا سَيَجِيءُ تَقْرِيرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى فَثَبِتْ بِمَا ذَكَرْنَا دَلَالَةَ هَذِهِ الْآيَةِ عَلَيَّ اِنْ شَرَعَ مِنْ قَبْلِنَا يَلْزَمُنَا الْمَسْئَلَةُ الثَّانِيَةَ اِحْتِجَّ الْعُلَمَاءُ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَيَّ اَنْ رَسُوْلُنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ الْاَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَتَقْرِيرُهُ هُوَ اَنَا بَيِّنًا اَنَّ خِصَالَ الْكَمَالِ وَصِفَاتِ الشَّرْفِ كَانَتْ مَفْرَقَةً فِيهِمْ بِاجْمَعِهِمْ فِدَاوُدُ وَسَلِيْمَانُ كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الشُّكْرِ عَلَيَّ النِّعْمَةِ وَايُّوبُ كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الصَّبْرِ عَلَيَّ الْبَلَاءِ وَيُوْسُفُ كَانَ مُسْتَجْمَعًا لِهَاتَيْنِ الْحَالَتَيْنِ وَمُوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ صَاحِبَ الشَّرْعِيَةِ الْقَوِيَّةِ الْقَاهِرَةِ وَالْمُعْجَزَاتِ الظَّاهِرَةِ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَالْيَاسُ كَانُوا اَصْحَابَ الزَّهْدِ وَاسْمَاعِيْلُ

كان صاحب الصِّدق و يونس كان صاحب التَّضَرُّع فثبت أنَّه تعالى أنَّما ذكر كلَّ واحد من هؤلاء الانبياء لأنَّ الغالب عليه كان خصله معيَّته من خصال المدح و الشَّرَف ثم أنَّه تعالى لما ذكر الكلَّ امر محمداً عليه الصِّلوة و السِّلام بان يقتدى بهم باسرههم فكان التَّقدير كأنَّه تعالى امر محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ان يجمع من خصال العبوديَّة و الطَّاعه كل الصِّفَات الَّتِي كَانَتْ مَفْرَقَةً فِيهِمْ بِاجْمَعِهِمْ وَ لَمَّا أَمَرَ اللهُ تَعَالَى بِذَلِكَ أَمْتَنَ ان يُقَالَ أَنَّهُ قَصَرَ فِي تَحْصِيلِهَا فَثَبَّتْ أَنَّهُ حَصَّلَهَا وَ مَتَى كَانِ الْأَمْرُ كَذَلِكَ ثَبَّتْ أَنَّهُ اجْتَمَعَ فِيهِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ مَا كَانَ مَتَفَرِّقاً فِيهِمْ بِاسْرِهِمْ وَ مَتَى كَانِ الْأَمْرُ كَذَلِكَ وَجِبَ ان يُقَالَ أَنَّهُ أَفْضَلُ مِنْهُمْ بِكُلِّيَّتِهِمْ وَ اللهُ أَعْلَمُ أَزِينِ عِبَارَتِ ظَاهِرِ اسْتِجْرَاحِ كَرْدِهِ اَنْدَ عِلْمَا بِآيَةِ كَرِيمِهِ فَبِهْدَاهُمْ اِقْتَدَى بِرِ اَفْضَلِيَّتِ جَنَابِ رِسَالَتِ مَأَبِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اَزْ جَمِيعِ اَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِتَقْرِيْرِ كِي ذَكَرَ رَازِي كَرْدِهِ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ وَ الْمَنَّةُ كِي بَعْدَ ثَبُوتِ اِحْتِجَاجِ عِلْمَا بِآيَةِ كَرِيمِهِ بِرِ اَفْضَلِيَّتِ جَنَابِ رِسَالَتِ مَأَبِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَانِيَّايِ سَابِقِيْنَ هِيْجِ مَكَابِرِي وَ مَجَادَلِي رَا هَمَّ مَقَامِ اِسْتِبَاهِ وَ اِرْتِيَابِ دَرِ دَلَالَتِ حَدِيثِ شَرِيْفِ بِرِ اَفْضَلِيَّتِ جَنَابِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ اَنْبِيَّايِ سَابِقِيْنَ بَاقِي نَمَانِدِ چِهْ هَرِ گَاهِ اَمْرِ جَنَابِ رِسَالَتِ مَأَبِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِاِقْتِدَائِ هِدَايِ اَنْبِيَّايِ سَابِقِيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَلِيْلِ اَفْضَلِيَّتِ اَنْ حَضْرَتِ بَاشَدِ پَسِ اِثْبَاتِ صِفَاتِ اَنْبِيَّايِ سَابِقِيْنَ بِرَايِ جَنَابِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِي اِيْنِ حَدِيثِ شَرِيْفِ دَلَالَتِ صَرِيْحِهِ بِرِ اَنْ دَارِدِ نِيْزِ حَتْمَا وَ جَزْمَا دَلَالَتِ بِرِ اَفْضَلِيَّتِ اَنْ حَضْرَتِ خَوَاهِدِ كَرْدِ وَ ظَاهِرِ اسْتِجْرَاحِ كَرْدِهِ اِيْنِ آيَةِ اَمْرِهِ بِاِقْتِدَا اِحْتِيَاجِ اسْتِ بِمَقْدَمَاتِ عَدِيْدِهِ اَوَّلِ اَنْكِي

هر گاه جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مامور شد باقتدای هدای انبیای سابقین ضرورست که اقتدا فرموده دوم آنکه مراد از هدی جمیع فضائل خاصه انبیا علیهم السلامست سوم آنکه اقتدا مانع افضلیت نمی تواند شد و در

حدیث من أراد ان ینظر الی آدم الخ هرگز احتیاج باین مقدمات نیست بلکه بلا واسطه مقدمه در ان صفات انبیای سابقین برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت گردیده زیرا که اوالا در ان امر باقتدا نیست تا احتیاج افتد باین مقدمه که هر گاه مامور باقتدا شد بالضروره اقتدا کرده باشد و نیز در این حدیث صفات انبیای سابقین بتصریح مذکورست و آن علم و حلم و عبادت و تقوی و بطشست نه لفظ هدی و نیز در این جا احتیاج بتقریر این معنی نیست که اقتدا مانع افضلیت نمی تواند شد پس دلالت این حدیث بر مساوات صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با صفات انبیای سابقین علیهم السلام اوضح و اظهرست از دلالت امر اقتدا بر مساوات و سوای فخر رازی دیگر جهابنده علما و اساطین ماهرین نیز استدلال بآیه فَبِهَدَاهُمْ اِقْتَدُوا بر افضلیت جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذکر کرده اند محسن بن محمد القمی النیسابوری در غرائب القرآن گفته و لا خلاف فی انه امر محمدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالاقْتِدَاءِ بِالْأَنْبِيَاءِ الْمَذْكُورِينَ انما الکلام فی تفسیر الهدی فمن النَّاسِ مَنْ قَالَ المراد الذی اجمعوا علیه و هو القول بالتوحید و التنزیه عن کل ما لا یلیق به فی الذات و الصِّفَاتِ و الافعال و قال آخرون المراد به الاقتداء بهم فی شرائعهم الا ما خصه الدلیل و علی هذا فیلزمنا شرع من قبلنا و قیل اللفظ مطلق فیحمل علی کل ما خصه

الدليل المنفصل و قال القاضى هذا بعيد لأن شرائعهم مختلفه متناقضه و لا يمكن الاتيان بالامور المتناقضه معا و لأن الهدى عباره عن الدليل دون نفس العمل و دليل ثبات شرعهم كان مخصوصا بتلك الاوقات و لان منصبهم يلزم ان يكون اجل من منصبه و أنه باطل بالاجماع و اجيب بان العام يجب تخصيصه فى الصوره المتناقضه فيبقى فيما عدا حجه و بان المستدل بالدليل اصل فى ذلك الحكم فلا معنى للاقتداء بالدليل الا إذا كان فعل الاول سببا لوجوب الفعل على الثانى و بأنه يلزم ان يكون منصبه اجل من منصبهم لأنه امر باستجماع خصال الكمال و صفات الشرف التى كانت متفرقه فيهم كالشكر فى داود و سليمان و الصبر فى ايوب و الزهد فى زكريا و يحيى و عيسى و الصديق فى اسماعيل و التضرع فى يونس و المعجزات الباهره فى موسى و هارون و لهذا قال لو كان موسى حيا لما وسعه الا اتباعى و محمد شريينى خطيب در سراج منير گفته و استدلل بعض العلماء بهذه الآيه على انه صلى الله عليه و سلم افضل الانبياء عليهم الصلوه و السلام قال و بيانه ان جميع الخصال و الصيغات الشرف كانت متفرقه فكان نوح صاحب احتمال اذى قومه و كان ابراهيم صاحب كرم و بذل مجاهده فى الله عز و جل و كان اسحاق و يعقوب من اصحاب الصبر على البلاء و المحن و كان داود و سليمان من اصحاب الشكر على النعمه كما قال تعالى اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْرًا و كان ايوب صاحب صبر على البلاء كما قال تعالى اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نعم العبد انه اواب و كان يوسف قد جمع بين الحالتين أى الصبر و الشكر و كان موسى صاحب الشريعه الظاهره

و المعجزات الباهره و كان زكريا و يحيى و عيسى و الياس من اصحاب الزهد فى الدنيا و كان اسماعيل صاحب صدق و كان يونس صاحب تضرع و احسان ثم ان الله تعالى امر نبيه محمدا صلى الله عليه و سلم ان يقتدى بهم و جمع له جميع الخصال المحموده و المتفرقه فثبت بهذا البيان انه صلى الله عليه و سلم افضل الانبياء لما اجتمع فيه من الخصال التى كانت متفرقه فى جميعهم

وجه سوم

سوم آنکه هر گاه اقتدا دلالت بر مساوات کند لا اقل اين حديث شريف که در ان در مقام تعليل امر بنظر بسوى جناب امير المؤمنين عليه السلام يا مساوات مقدرست و با تشبيه هم دلالت بر مساوات خواهد کرد که لا اقل دلالت تشبيه مثل دلالت اقتدا بر مساوات خواهد بود و ظاهرست که هر گاه اقتدا بانبيای سابقين در صفات شان مثبت مساوات مماثلت باين حضرات و بسبب جمع ما تفرق فيهم دليل افضليت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم باشد و اقتدا مانع ثبوت افضليت نکرد و اين حديث هم مثبت مساوات جناب امير المؤمنين عليه السلام با انبيای سابقين در صفات مذکوره خواهد بود که دلالت اين حديث بر ثبوت صفات مذکوره برای جناب امير المؤمنين و مساوات آن حضرت با انبيای سابقين درين صفات لا اقل مساوى دلالت اقتدا بر مساواتست و هر گاه مساوات ثابت شد بسبب جمع ما تفرق فى الانبياء المذكورين افضليت ازين حضرات ثابت خواهد شد بعين ما قرر الرازى و هر گاه افضليت آن حضرت ازين انبيای خمسه ظاهر شد از جميع انبيا سواى خاتم النبیین صلى الله عليه و آله و سلم هم افضليت آن حضرت ظاهر خواهد شد باجماع مرگب و اولويت و از حديث مودّه القربى تصنيف على همدانى اثبات صفات حضرت يعقوب و

یوسف و ایوب و یونس علیهم السلام برای آن حضرت و اثبات هیبت اسرافیل و رتبت میکائیل و جلالت جبرئیل علیهم السلام هم برای آن حضرت ظاهرست و نیز واضحست که در آن حضرت نود خصلت از خصال انبیا علیهم السلام جمع بود و کلّ هذا شاف للعلیل مرو لللیل و اللّٰه یهدی من یشاء الی سواء السبیل

وجه چهارم

چهارم آنکه سابقا دانستی که سید علی همدانی شیخ اجازه والد مخاطب در کتاب موده القربی که ذکر آن رشید الفضلا در ایضاح نموده و آن را از جمله کتبی که عظمای علمای اهل سنت در مناقب اهل بیت تصنیف کرده اند و بان افتخار نموده و اثبات محبت اهل سنت علیهم السلام بان کرده شمرده روایت می فرماید

عن جابر قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اسْرَافِيلَ فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى مِيكَائِيلَ فِي رَتْبَتِهِ وَ إِلَى جِبْرَائِيلَ فِي جَلَالَتِهِ وَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى فِي حَسَنِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خَلْقَتِهِ وَ إِلَى يَعْقُوبَ فِي حَزْنِهِ وَ إِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي مَنَاجَاتِهِ وَ إِلَى أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ وَ إِلَى يَحْيَى فِي زَهْدِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي سُنَّتِهِ وَ إِلَى يُونُسَ فِي وَرَعِهِ وَ إِلَى مُحَمَّدٍ فِي جِسْمِهِ وَ خَلْقِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ فَإِنَّ فِيهِ تَسْعِينَ خِصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ جَمَعَ اللَّهُ فِيهِ وَ لَمْ تَجْمَعْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ وَ عَدَّ جَمِيعَ ذَلِكَ فِي جَوَاهِرِ الْأَخْبَارِ أَنْتَهَى مِنْ عِبَارَتِ وَاضِحْتِ كَمَا أَنَّ بَرَّ سَبِيلِ مُحَضَّرٍ تَشْبِيهِهُ وَاقِعٌ نَشَدَهُ بَلَكُهُ فِي الْوَأَقَعِ فِي جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَصَتْ خِصْلَتٌ مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ مَتَحَقِّقٌ بُوْدَ وَ مَجْمُوعٌ نَهَ شَدْنَ أَيْنَ صِفَاتٍ بَرَّ أَيْنَ كَسَى دِيْكَرٍ سِوَايَ أَيْنَ جَنَابِ نَصِيصَتِ قَاطِعٍ بَرَّ أَفْضَلِيَّتِ أَيْنَ حَضْرَتِ مِنْ دِيْكَرِ

وجه پنجم

پنجم آنکه از کلام فضل بن روزبهان دلالت این حدیث بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

از انبیا ظاهرست چنانچه در جواب نهج الحق گفته و اثر الوضع علی هذا الحدیث ظاهر و لا شك انه منکر مع ما نسب الی البیهقی لأنه یوهم ان علی بن ابی طالب افضل من هؤلاء الانبیاء و هذا باطل فان غیر النبی لا یكون افضل من النبی و اما انه موهم لهذا المعنی لأنه جمع فیہ من الفضائل ما تفرق فی الانبیاء و الجامع للفضائل افضل ممن تفرق فیہم الفضائل و امثال هذا من موضوعات الغلاه تعصب این قوم ملاحظه باید نمود که ابن روزبهان در اثبات وضع این حدیث بهمان معنی که شیعه از ان می فهمند متمسک می شود و باز بخوف آنکه مبدا صحت آن ثابت شود از دلالت آن بر مطلوب شیعه انکار بحت کنند و از لزوم تناقض و تهافت و تکاذب اصلا شرمی و آزرمی ندارند و زعم بطلان افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از انبیا که ابن روزبهان بان مبتلاست از ملاحظه روایات داله بر اینکه آن جناب نفس رسولست کما سبق فی المنهج الاول و توسیل حضرت آدم بآنحضرت و بعث انبیا بر ولایت آن جناب و حدیث نور و امثال آن ظاهر و باهرست

وجه ششم

ششم آنکه علامه محمّد بن اسماعیل در روضه ندیه شرح تحفه علویه در بیان معنی این حدیث شریف تقریری پس لطیف افاده فرموده حیث قال فائده قد شبّهه علیه السّلام بخمسه من الانبیاء کما قال المحبّ الطبری رحمه الله ما لفظه ذکر تشبیه علی رضی الله عنه بخمسه من الانبیاء

عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم من أراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی یحیی بن زکریا فی زهده و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی بن

و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم من أراد ان ينظر الی ابراهیم فی حلمه و الی نوح فی حکمه و الی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن أبی طالب اخرجہ الملائکة فی سیرته انتھی قلت فقد شبهه صلی اللہ علیہ و سلم بهؤلاء للخمسہ الرسل فی اکتسابہ ع للخصال الشریفہ من خصالہم فمن آدم أبی البشر العلم فان اللہ تعالی خصه بأنہ علمہ الأسماء کلها ثم ابان فضلہ بذلك و نوه بعلمہ حیث عرض علی الملائکة اسماء المسمیات و طلب منهم تعالی إنباءہم بأسمائہا فجزوا و طلب من آدم علیہ السلام انباءہم فانباہم علیہ السلام بها فهذه فضیلہ من اشرف فضائل آدم علیہ السلام الّتی شرف بها بین الملائکة الاعلی و شبهه بنوح علیہ السّلام فی فهمہ لانه امره اللہ تعالی بصنعه الفلک و فیها من دقائق الاحکام و الاتقان ما لا یحصره الاقلام و لا یدرکہ الافہام و كانت لم تعرف و لا اهتدی إلیها فکر قبل ذلک و کان فیها من الاتقان و البیوت الّتی جوفها له و لمن معه و الانعام و الوحوش و السّباع و اختلافها طولاً- و عرضاً فانها کجؤجؤ الطائر و قد جعل اللہ الحمل فیها من آیاتہ حیث قال وَ آیَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْجُونِ وَ عَدَّ الامتنان بها فی الذکر فی عدّه من الایات و ناهیک أنّہ قرن اجراء تعالی لها مع خلق السّیّموات و الارض و اختلاف اللیل و النّهار فالمراد فهمہ لما الهمه من صنعتهما و لذلك جعل صنعتهما مقیّده باعیننا فی قوله وَ اصْبَحِ الْفُلْکَ بِأَعْيُنِنَا و قوله فی الحدیث فی حکمہ ائی فی حکمہ الناشئ عن حکمہ و قوته و صحّته و یحتمل ان یكون المراد فهمہ العامّ فی صنعه الفلک و غیرہ الصفات و لذلك قیل ما نعت اللہ الأنبیاء باقل ما نعتہم بالحلم و لذلك لعزه وجوده و لقد نعت اللہ به ابراهیم علیہ السّلام بقوله تعالی إِنَّ اِبْرَاهِیْمَ لَأَوَّاهٌ حَلِیْمٌ الخلیل ع مجادلته عن لوط لما قالت له الملائکة علیہم السّلام إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْیَةِ . . . قَالَ إِنَّ فِیْهَا لُوطًا فی عدّه من الایات و من حلمه ع المذی یخفّ عنه رواسی الجبال امتثاله لامر اللہ تعالی بذبح ولده علیہما السّلام و اضجاعه و کتفه له و امرار المدیہ علی حلقة لولا منع اللہ لها ان تقطع فلہذا وصفه اللہ و وصف ولده بالحلم و شبهه صلی اللہ علیہ و سلم بیحیی بن زکریّا علیہما السّلام فی زهده و یحیی علیہ السّلام هو علم الزّہادہ فی أبناء آدم ع من تاخر منهم و من تقدّم و قد ملئت الکتب بالیسیر من صفات زهده و شبهه ص بکلیم اللہ فی بطشه و کان موسی ع شدید البطش و ناهیک أنّہ و کز القبطی فقضى علیہ و أراد البطش بالآخر و هو فی بلد فرعون و تحت یدہ بنو اسرائیل أرّقاء فی ید فرعون و کان القبط اهل الصّولة و الشّوکه و الدّولة و شبّہه

و عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهيم فى حلمه و الى نوح فى حكمه و الى يوسف فى جماله فلينظر الى على بن أبى طالب اخرجته الملائكة فى سيرته انتهى قلت فقد شبهه صلى الله عليه و سلم بهؤلاء للخمسة الرسل فى اكتسابه ع للخصال الشريفة من خصالهم فمن آدم أبى البشر العلم فان الله تعالى خصه بأنه علمه الأسماء كلها ثم ابان فضله بذلك و نوه بعلمه حيث عرض على الملائكة اسماء المسميات و طلب منهم تعالى إنباءهم بأسمائها فعجزوا و طلب من آدم عليه السلام إنباءهم فانبأهم عليه السلام بها فهذه فضيله من اشرف فضائل آدم عليه السلام التى شرف بها بين الملائكة الاعلى و شبهه بنوح عليه السلام فى فهمه لانه امره الله تعالى بصنعه الفلك و فيها من دقائق الاحكام و الاتقان ما لا يحصره الاقلام و لا يدركه الافهام و كانت لم تعرف و لا اهتدى إليها فكر قبل ذلك و كان فيها من الاتقان و البيوت التى جوفها له و لمن معه و الانعام و الوحوش و السباع و اختلافها طولاً و عرضاً فانها كجؤجؤ الطائر و قد جعل الله الحمل فيها من آياته حيث قال وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ و عد الامتان بها فى الذكر فى عدّه من الايات و ناهيك أنه قرن اجراءه تعالى لها مع خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار فالمراد فهمه لما الهمة من صنعتها و لذلك جعل صنعتها مقيدة باعيننا فى قوله وَ اصْنَعِ الْفُلَّكَ بِأَعْيُنِنَا و قوله فى الحديث فى حكمه أى فى حكمه الناشى عن حكمه و قوته و صحته و يحتمل ان يكون المراد فهمه العام فى صنعه الفلك و غيره الصفات و لذلك قيل ما نعت الله الأنبياء باقل ما نعتهم بالحلم و لذلك لعزه وجوده و لقد نعت الله به ابراهيم عليه السلام بقوله تعالى إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِمٌ الْخَلِيلُ ع مجادلته عن لوط لما قالت له الملائكة عليهم السلام إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ. . . قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا فى عدّه من الآيات و من حلمه ع الذى يخف عنه رواسى الجبال امتثاله لامر الله تعالى بذبح ولده عليهما السلام و اضجاعه و كتفه له و امرار المديه على حلقه لولا منع الله لها ان تقطع فلها وصفه الله و وصف ولده بالحلم و شبهه صلى الله عليه و سلم بيحيى بن زكريا عليهما السلام فى زهده و يحيى عليه السلام هو علم الزهاده فى أبناء آدم ع من تاخر منهم و من تقدم و قد ملئت الكتب باليسير من صفات زهده و شبهه ص بكليم الله فى بطشه و كان موسى ع شديد البطش و ناهيك أنه و كز القبطى فقضى عليه و أراد البطش بالآخر و هو فى بلد فرعون و تحت يده بنو اسرائيل أرقاء فى يد فرعون و كان القبط اهل الصولة و الشوكه و الدوله و شبهه

فى الحديث الآخر بيوسف ع فى جماله و يوسف ع فى جماله شمس لا يزيد لها الوصف إلا خفاء فهى اظهر من ان تظهر و قد سبق صفه امير المؤمنين ع و ان عنقه كأنه ابريق فضّه و أنه كان اغيد و غير ذلك من الصفات الحسنه إذا عرفت هذا فهذه شرائف الصفات الحلم و العلم و الفهم و الزهاده و البطش و الحسن

ثم أنه حاز اكمل كل واحده منها فإن علم الرّسل اكمل العلوم و حلمهم اكمل الحلم و فهمهم تمّ فهم و زهادتهم ابلغ زهاده و بطشهم اقوى بطش فناهيكك من رجل كمله الله بهذه الصّفات و اخبر نبيّه صلّى الله عليه و سلّم أنه حازها و شابه اكمل من اتّصف بها و ان من أراد ان ينظر من كان متّصفا بها من اولئك الرّسل الاعلون و يشاهده كأنه حيّ نظر الى هذا المتّصف بها لذلك قبل يدلّ لمعنى واحد كلّ فاخر و قد جمع الرّحمن فيك المعاليا و لو اردنا سرد ما فاض عن الوصى من ثمرات هذه الصّفات و ما انفجر عنه من بحور هذه الكلمات لخرجنا عن قصدنا من بيان معنى الايات و الاختصار له فى هذه الكلمات و ياتى فى غصون صفاته ما يدلّ على كمالاته و قد شبه صلّى الله عليه و سلّم بعضا من الصّحابه ببعض من الرّسل فى بعض الصّفات و لم يجمع لاحد خمسه من الأنبياء و لا ثلثه و لا جاء فى حقّ احد بهذه العبارة اعنى

من أراد ان ينظر الخ الدّاله على كمال تمكّن تلك الصّيفه فى وصيّته انتهى فلله الحمد و المنة كه از بيان صدق ترجمان اين علامه على شأن و تحرير عصر و فريد دوران كمال تايد و تسديد تقرير و تحرير اهل حقّ كرام بر ارباب الباب و اصحاب افهام واضح گشت و حاجتى بترتيب مقدمات و تهذيب تقريبات نمايد و نهايت فساد و سماجت مزعوم مخاطب عمده القروم كه العياذ باللّاه اين كلام محض تشبيه ست و دلالت بر ثبوت صفات انبيا در ذات قدسى صفات جناب امير المؤمنين عليه السلام ندارد بلكه معاذ اللّاه از قبيل تشبيه خاك بمشك و تشبيه سنگريزه بياقوت و مرواريد

و امثال آن از تشبیهات ادعائیه متشدّقین و تمثیلات اغراقیه متفیهقینست بمرتبّه بدیهی اولی رسید زیرا که از آن ظاهرست که در جناب امیر المؤمنین علیه السلام اکمل علم و فهم و حلم و زهد و بطش متحقّق بود چنانچه در انبیا علیهم السلام اکمل این صفات حاصل بود اما تشبیه بعض صحابه را که این فاضل ذکر کرده پس مبنی بر رعایت بعض احادیث مذهب خودش است و تسلیم آن بر ما غیر لازم و جواب آن بتفصیل در ما بعد بحمد الله مذکور خواهد شد و معهذا عدم معارضه آن بما نحن فیه از کلام خودش ظاهرست فلا تغفل و کلام بلاغت نظام ابن طلحه عالی مقام و عبارت سراسر متانت حافظ کنجی عمده الاعلام که سابقا گذشته نیز برای دفع توهمات مخاطب قمرق و اثبات مرام اهل حق کرام کافی و وافیست فتذکر و لا تکن من الذاهلین

وجه هفتم

هفتم آنکه اگر هیچ وجهی از وجوه سابقه و لاحقّه مقبول طبع دقت پسند مخاطب مخدوم الفحول و موافق ضمائر صفا سرائر اتباع آن حاوی فروع و اصول نشود بحمد الله و حسن توفیقه و کمال لطفه و تسدیده دلالت این حدیث بر مساوات جناب امیر المؤمنین با انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام و هم دلالت آن بر افضلیت آن حضرت که مخاطب بسبب مزید انصاف و مجانبت جزاف درین هر دو مقدمه صریحه قدح و جرح آغاز نهاده از اعتراف سراسر انصاف حضرت خالفه اوّل یعنی عتیق غریق لجه مضیق ابتزاز حقوق اهل بیت علیهم سلام الله ما دام للشمس ضیاء و بریق و هم تقریر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم فهم عتیقی را درین هر دو باب ثابت نمایم و حظ اوفی و سهم اسنی در اسکات و تخجیل مخاطب نبیل را بایم پس باید دانست که سابقا مذکور شد که اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنی شهردار هذا اجازه

قال اخبرنا ابو الفتح

ص: ۵۴۹

عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني إجازة عن الشريف أبي طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفرى باصبهان عن الحافظ أبي بكر احمد بن موسى بن مردويه بن فورك الاصبهاني قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهيم قال حدثنا الحسن بن علي بن الحسين السيلوي قال حدثني سويد بن مسعر بن يحيى بن حجاج النهدي قال حدثنا أبي قال حدثنا شريك عن أبي اسحاق عن الحارث الاعور صاحب رايه علي قال بلغنا ان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كان في جمع من اصحابه فقال اريكم آدم في علمه و نوحا في فهمه و ابراهيم في حكمته فلم يكن باسرع من ان طلع علي فقال ابو بكر يا رسول الله أقست رجلا بثلاثه من الرسل بخ بخ لهذا الرجل من هو يا رسول الله قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الا تعرفه يا ابا بكر قال الله و رسوله اعلم قال ابو الحسن علي بن أبي طالب قال ابو بكر بخ بخ لك يا ابا الحسن و اين مثلك يا ابا الحسن و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل كفته

عن الحارث الاعور صاحب رايه امير المؤمنين كرم الله وجهه قال بلغنا ان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كان في جمع من الصحابه فقال اريكم آدم في علمه و نوحا في فهمه و ابراهيم في حلمه فلم يكن باسرع من ان طلع علي كرم الله تعالى وجهه قال ابو بكر رضى الله عنه يا رسول الله قست رجلا بثلاثه من الرسل بخ بخ لهذا من هو يا رسول الله قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عليه و على آله و بارك و سلم يا ابا بكر الا تعرفه قال الله و رسوله اعلم قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابو الحسن علي بن أبي طالب قال ابو بكر رضى الله تعالى عنه بخ بخ لك يا ابا الحسن رواه الصالحاني

و فی اسنادہ ابو سلیمان الحافظ ازین روایت ظاهر است کہ حضرت عتیق از ارشاد با سداد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

اریکم آدم فی علمہ الخ قیاس فرمودن آن حضرت کسی را کہ در حق او این فضیلت ارشاد فرموده با انبیا علیہم السلام فهمیده
حیث قال یا رسول اللہ قست رجلا بثلاثه من الرسل و ظاہرست کہ قیاس احدی با احدی بمعنی تسویہ بین الشخصینست شریف
جرجانی در تعریفات گفته القیاس فی اللغه عبارہ عن التقدير يقال قست النعل بالنعل إذا قَدَّرْتَهُ و سویتہ و هو عبارہ عن ردّ
الشیء الی نظیرہ و ابو نصر اسماعیل بن حماد الفارابی الجوہری در صحاح اللغه در لغت قوس گفته قست الشیء بغيرہ و علی
غیرہ اقیس قیسا و قیاسا فانقاس إذا قَدَّرْتَهُ علی مثالہ و فیہ لغہ اخری قستہ اقوسہ قوسا و قیاسا و لا يقال اقستہ و المقدار مقیاس و
قیاست بین الامرین مقایسہ و قیاسا و يقال ایضا قایست فلانا إذا جاریتہ فی القیاس و هو کقیاس الشیء بغيرہ أی یقیسہ بغيرہ و
یقتاس بابیہ اقتیاسا أی یسلک سبیلہ و یقتدی بہ و نیز جوہری در صحاح در لغت قیس گفته قست الشیء بالشیء قَدَّرْتَهُ علی
مثالہ و مجد الدین فیروزآبادی در قاموس گفته قاسہ بغيرہ و علیہ یقیسہ قیسا و قیاسا و اقتاسہ قَدَّرَهُ علی مثالہ فانقاس و المقدار
مقیاس و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر در نہایہ اللغه در لغت قیس گفته منہ

حدیث أبی الدرداء خیر نسائکم التي تدخل قیسا و تخرج میسا یرید انہا إذا مشت قاست بعض خطاها ببعض فلم تفعل فعل
الخرقاء و لم تبطى و لکنہا تمشی مشیا وسطا معتدلا فكان خطاها متساویہ

و محمد طاهر گجراتی در مجمع البحار در لغت قیس نقلا عن النهایه گفته منه ح

خیر نسائکم التي تدخل قیسا و تخرج میسا یراد أنها إذا مشت قاست بعض خطاها ببعض فلم تعمل فعل الخرقاء و لم تبطى و لكنھا تمشی مشیا وسطا معتدلا فكان خطاها متساویه پس بداهته و صراحه ثابت و واضح و محقق و لائح گردید که حضرت عتیق ازین ارشاد باسداد که اولاً در صورت اجمال بود و بعد آن تفصیلاً ورود ان در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ارشاد نبوی ثابتست مساوات مورد این ارشاد با انبیای امجاد علی نبینا و آله و علیهم الصلوه و السّلام الی یوم التناد فهمیده و تصریح بان نموده و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هم تقریر فهم صائب آن صاحب حدس ثاقب فرموده فثبت بحمد الله بنص الخلیفه الاوّل الذی للسّیّئه فی کل خطب علیه معول انّ هذا الحدیث الشریف علی المساواه دلّ و المنکر للدلاله قد زلّ و ضلّ و اضلّ و ابدی الاحتمال الرکیک فی غیر محلّ حیث استولی علیه الخبط و الوسواس و تنحی عن اقتفاء الفهم و القیاس و غدر انکار بالحق و خاس و فی خلال التحقیق و التدبر ما جاس پس بحیرتم که چگونه شاهصاحب حضرت عتیق و جناب صدیق را در فهم مساوات از ارشاد سرور کائنات و افصح مخلوقات علیه و آله آلاف التّحیات و التسلیمات تحمیق و تسفیة و تقبیح و تشویه خواهند نمود و خواهند فرمود که این کلام محض تشبیه ست بعض صفات امیر را ببعض صفات انبیای مذکورین الی قوله و اگر ازین همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبنای

ص: ۵۵۲

آن بر تشبیه است و فهم مساوات از تشبیه و استعاره کمال سفاهتست و نیز حسب افاده باب یازدهم چگونه امام پیر خود را که بر کبر سن او قدیما و حدیثا می نازند و بهمین سبب العیاذ باللّٰه بتقلید جاحظ جاحد زمزمه افضلیت اسلام او بر اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام می نوازند از صبیان ممیزین هم خارج فرموده داخل صبیان غیر ممیزین خواهند نمود با آنکه هر گاه جناب شاهصاحب و اتباع شان حسب افاده خود حضرت عتیق را بمرتبه اقصی تسفیه نمایند و از صبیان ممیزین هم خارج ساخته در صبیان غیر ممیز والّٰج سازند ثبوت این دو وصف جمیل یعنی کمال سفاهت و دخول در صبیان غیر ممیز بمفاد کل الضّید فی جوف الفراء مثبت عمدۀ مطالب و عین مدعاست که از ان کمال صحت و رزانت و متانت مبانی خلافت حضرت عتیق که بلا شبهه در خلافت عقل و بلوغ شرطست اگر چیزی دیگر را شرط نکنند ظاهر و واضح خواهد شد و با این همه جسارت بر تسفیه شیخ با توقیر از تقریر جناب بشیر و نذیر تقریر آن شیخ عدیم النظیر را هیچ جوابی و تقریری در خلاص ازین اشکال محکم الاساس و مناص ازین اعضاء شدید الاعتیاص هیچ چاره و تدبیری ندارند و نیز از قول اَبی بکر من مثلك یا ابا الحسن ظاهرست که حضرت عتیق ازین ارشاد چنانچه مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام فهمیده همچنان این مساوات را دلیل نفی مماثلت احدی بآنحضرت که دلیل افضلیت آن حضرتست گردانیده و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم تقریر انهم فرموده پس توهم مخاطب عالی نصاب که بر تقدیر ثبوت مساوات دلالت بر افضلیت ممنوعست نیز محض توهم ناصواب و نقش بر آب و خدع سراب حسب افاده خلافت مآب و تقریر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله

الاطیاب گردید و تعمق و تدقیق و امعان و تحدیق بصورت عذاب حریق بر سر مخاطب افیق بالقطع و التحقیق خواهد رسید

وجه هشتم

هشتم آنکه این تیمیه در منهاج السیئه گفته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الخلق و کل من کان به اشبه فهو افضل ممن لم یکن كذلك و الخلافه کانت خلافه نبوه لم تکن ملکا فمن خلف النبی و قام مقام النبی کان اشبه بالنبی و من کان اشبه بالنبی کان افضل فمن یخلفه اشبه به عن غیره و الاشبه به افضل فالذی یخلفه افضل ازین عبارت ظاهرست که هر کسی که بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که افضل خلقت اشبه باشد او افضلست و چون بلا شبهه بمفاد این حدیث شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام اشبه است بانبیای سابقین که بلا شبهه افضل بودند از ثلاثه و غیر ایشان پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم افضل باشند از ثلاثه و غیر ایشان و الحمد لله علی ثبوت المطلوب و المرام علی لسان مثل هذا الخبر العلام الذی هو من اجله اساطینهم الفخام و نیز از قول او فمن خلف النبی الخ ظاهرست که ابن تیمیه بخلافت نبی و قیام مقام آن حضرت استدلال می کند بر اشبهیت خلیفه و قائم مقام و باین اشبهیت افضلیت خلیفه ثابت می کند و بر ظاهرست که اشبهیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام که ازین حدیث ثابت می شود اقواست از اشبهیت خلیفه که بمجرد خلافت غیر منصوصه دعوی کرده شود چه هر گاه خلافت منصوصه نباشد بلا- شبهه ادعای اشبهیت خلیفه مبنی بر استنباط بی مناسبت و اشبهیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از

ارشاد جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثابتست و اگر مراد خلافت منصوبه است پس نص بر خلافت ثلاثه نزد سنیه خود مفقود کما اعترف به المخاطب المحمود پس اگر اشبهیت از خلافت منصوبه ثابت شود کدام فائده باین تیمیه می رساند پس معلوم شد که بلا شبهه مراد او ثبوت اشبهیت از خلافت غیر منصوبه است و قطع نظر ازین اگر اشبهیت خلیفه از نصّی درین باب یا دلیلی عقلی ثابت کرده شود پس غایت ان مساوات آن اشبهیت باین اشبهیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که ازین حدیث شریف ثابت شده خواهد بود و مساوات هم برای اثبات مطلوب کافی و وافیست که بهر وجهی که اشبهیت خلیفه مستلزم افضلیت اوست بهمان وجه اشبهیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز موجب افضلیت آن حضرت خواهد بود و نیز هر گاه اشبهیت خلیفه با جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ضرورست پس لازمست که خلیفه هم معصوم مثل جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد و چون فقدان عصمت از ثلاثه ظاهرست انتفای خلافت ثلاثه بی تجشم استدلال حسب افاده این علامه عدیم المثال ثابت گردد

وجه نهم

نهم آنکه تاج الدین عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی السبکی که فضائل فاخره و مناقب زاهره و محامد باهره او از درر کامنه ابن حجر عسقلانی و غیر ان ظاهرست در طبقات شافعیه کبری در ترجمه ابو داود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق گفته قال شیخنا الذهبی تفقه ابو داود باحمد بن حنبل و لازمه مده قال و کان یشبهه به کما کان احمد یشبهه بشیخه و کعب و کان و کعب یشبهه بشیخه سفیان و کان سفیان یشبهه بشیخه منصور و کان منصور یشبهه

بشېخه ابراهيم و كان ابراهيم يشبه بشيخه علقمه و كان علقمه يشبه بشيخه عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال شيخنا الذهبي و روى ابو معاويه عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمه انه كان يشبه عبد الله بن مسعود بالنبي صلى الله عليه و سلم في هديه و دله قلت اما انا فمن ابن مسعود اسكت و لا استطيع ان اشبه احدا برسول الله صلى الله عليه و سلم في شىء من الأشياء و لا استحسنة و لا اجوزه و غايه ما تمسح نفسى به ان اقول و كان عبد الله يقتدى برسول الله صلى الله عليه و سلم فيما ينتهى إليه قدرته و موهبته من الله عز و جل لا فى كل ما كان رسول الله صلى الله عليه فان ذلك ليس لابن مسعود و لا للصديق و لا لمن اتخذه الله خليلا حشرنا الله فى زمريهم انتهى ازین عبارت واضح و لائحست كه علامه سبكي جليل الحسب بسبب كمال رعايت مقام حسن ادب ادعاى مشابهت ابن مسعود را با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم كه علقمه بر آن جسارت كرده منكر و مستقيح مى داند و استحسان بلكه تجويز ان نمى كند و نفس او استطاعت تشبيه احدى و لو كان عتيقا با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در هيچ چيز ندارد و سماحت بآن نمى كند و هر گاه تشبيه ابن مسعود با آن همه جلالت قدر و عظمت فخر كه احاديث بسيار در مدح و ثنای او در كتب اخبار كما فى كنز العمال از سرور اخيار صلى الله عليه و آله الاطهار ماثورست با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم جائز نباشد بلكه ناجائز و غير مستحسن بود بلكه تشبيه هر كسى كه باشد حتى العتيق با آن حضرت در امرى از امور مستقيح و محظور باشد

پس اگر معاذ الله جناب امیر المؤمنین علیه السلام معصوم و افضل خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نباشد چگونه تشبیه آن حضرت با انبیا علیهم السلام در صفات جلیله ایشان جائز باشد پس ثابت شد که بلا شبهه تشبیه آن حضرت با انبیا علیهم السلام درین صفات دلالت بر عصمت و افضلیت آن حضرت می کند و پر ظاهرست که اگر حمل تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام بر تشبیهات شعریه جایز می شد و دلالت بر حصول اکمل این صفات در آنحضرت نمی کرد تشبیه ابن مسعود بلکه اول فکیف الثانی و الثالث المحمود با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چه جای مضایقه و مقام مماکسه و محلّ مدافعه و موضع مشاکسه می گردید که مخاطب العیاذ بالله تشبیه را با انبیا علیهم السلام نهایت امر سبک و بیقدر و بیوقع ساخته تجویز بودن آن از قبیل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بیاقوت و مروارید و غیر ذلك من الاغراقات و المجازفات ساخته و بعد سماع کلام تادب نظام سبکی علام سبکی عقل خدام عالی مقام مخاطب قمقام بابلغ وجوه و ابین طرق متین و واضح و متیقن و لائح می گردد که هر گاه تشبیه مثل ابن مسعود محمود بلکه تشبیه اول مسعود فکیف الثانی و الثالث الملحود فی مقبره اليهود با حبیب ربّ و دود ناجائز و محذور و مردود باشد پس معاذ الله تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیای کرام چگونه باین مثابه از درجه اعتبار و التفات ساقط و از مقام اثبات شرف و فضیلت هابط گردد که مثل تشبیه وجه سعدی بقمر و کف خضیب سلیمی ببارق و تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت توان گرفت و نیز بحمد الله المنعم از این افاده سبکی قمقام بطلان ادعای مساوات ثلاثه عجبه الصفات با انبیا علیهم السلام در صفات مذکوره در حدیث

شریف که از کلام مخاطب جسور در وجه چهارم اظهرست بنهایت وضوح و ظهور می رسد چه اگر ثلاثه مساوی انبیاء علیهم السلام درین صفات یا مانند آن می بودند تشبیه خالفه اول با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چه جای مضایقه می بود و هر گاه عدم جواز تشبیه اول با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در کمال وضوح ثابت گردید در بطلان و شناخت ادعای مساوات ثلاثه با انبیا علیهم السلام در صفات مذکوره یا مانند آن اصلا ارتیابی نماند و نیز عدم جواز تشبیه اول با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و بطلان ثبوت احادیث داله بر تشبیه شیخین یا انبیا بقطع و یقین ظاهر گردید و نیز فساد حامل بودن شیخین کمالات نبوت راهبا منتور اگر دید

وجه دهم

دهم آنکه قاضی عیاض در شفا در باب اول فی بیان ما هو فی حقه ای حقّ النبی علیه الصلوٰه و السلام سبّ او نقص من تعریض او نص گفته فصل الوجه الخامس ان لا یقصد نقصا و لا یدکر عیبا و لا سبّا و لکنه ینزع بذکر بعض اوصافه و یتشبه ببعض احواله علیه السلام الجائزه علیه فی الدنیا علی طریق ضرب المثل و الحجّه لنفسه او لغيره او علی التشبه به او عند هضمه نالته او غضاضه لحقته لیس علی طریق التاسی و طریق التحقیق بل علی مقصد الترفیع لنفسه او لغيره او سبیل التمثیل و عدم التوقیر لنبیه علیه السلام او قصد الهزل و التبذیر بقوله کقول القائل ان قیل فی السوء فقد قیل فی النبی او ان کذّبت فقد کذب الانبیاء او ان اذنبت فقد اذنبوا او انا اسلم من السنه الناس و لم تسلم منهم انبیاء الله و رسله او قد صبرت کما صبر اولو العزم من الرّسل او کصبر ایوب او قد صبر نبی الله من عداه

و حلم على اكثر مما صبرت و كقول المتنبى انا فى امه تداركها الله غريب كصالح فى ثمود و نحوه من اشعار المتعجرفين فى القول المتساهلين فى الكلام كقول المعزى كنت موسى و وافته بنت شعيب غير ان ليس فيكما من فقير على ان آخر البيت شديد عند تدبره و داخل فى باب الازراء و التحقير بموسى عليه السلام و تفضيل حال غيره عليه و كذلك قوله لولا انقطاع الوحي بعد محمّد قلنا محمّد من ابيه بديل هو مثله فى الفضل الا انه لم ياته برسالة جبريل فصدر البيت الثانى من هذا الفضل شديد لتشبيهه غير النبى صلى الله عليه و سلم فى فضله بالنبى و العجز محتمل الوجهين احدهما ان هذه الفضيله نقصت الممدوح و الآخر استغناء عنها و هذه اشدّ و نحو منه قول الآخر و إذا ما رفعت راياته خفقت بين جناحي جبرين و قول الآخر من اهل العصر فرّ من الخلد و استجار بنا و كقول حسان المصيصى من شعراء الاندلس فى محمّد بن عباد المعروف بالمعتمد و وزيره أبى بكر بن زيدون كان ابا بكر ابو بكر الرضا و حسان حسان و انت محمد الى امثال هذا و انما اكثرنا بشاهدا مع استئقنا حكايتها لتعريف امثلتها و لتساهل كثير من الناس فى ولوج هذا الباب الضنك و استخفافهم قادح هذا العب و قلّه علمهم بعضهم ما فيه من الوزر و كلامهم منه بما ليس لهم به علم و يحسبونه هينا و هو عند الله عظيم لا سيما الشعراء و اشدّهم فيه تصرّحا و للسانه تسريحا ابن هانى الاندلسى و ابن سليمان المعزى بل قد خرج كثير من كلامهما عن هذا الى حد الاستخفاف

و النقص و صريح الكفر و قد اجتنبنا عنه و غرضنا الآن الكلام فى هذا الفصل الذى سقنا امثله فان هذه كلها و ان لم يتضمن سببا و لا اضافت الى الملائكه و الانبياء نقصا و لست اعنى عجزى بيتى المعزى و لا قصد قائلها ازراء و غضبا فما وقر النبوه و لا عظم الرساله و لا عزز حرمة الاصطفاء و لا غزز حظوه الكرامه حتى شبه من شبه فى كرامه نالها او معره قصد الانتفاء منها او ضرب مثل لتطيب مجلسه او اغلاء فى وصفه لتحسين كلامه بمن عظم الله خطره و شرف قدره و الزم توقيره و بره و نهى عن جهر القول له و رفع الصوت عنده فحق هذا ان درى عنه القتل الادب و السيجن و قوه تعزيره بحسب شنه مقاله و مقتضى قبح ما نطق به و مالوف عادته لمثله او ندوره او قرينه كلامه او ندمه على ما سبق منه و لم يزل المتقدمون ينكرون مثل هذا ممن جاء و قد انكر الرشيد على أبى نواس قوله فان يك ياتى سحر فرعون فيكم فان عصى موسى بكف خصيب و قال له يا ابن اللخناء انت المستهزى بعصا موسى و امر باخراجه عن عسكره من ليلته و ذكر القاضى القتبى ان مما اخذ عليه ايضا و كفر فيه او قارب قوله فى محمّد الامين و تشبيهه اياه بالنبي صلى الله عليه و سلم تنازع الاحمدان الشبه فاشتبهها خلقا و خلقا كما قد الشراكان و قد انكروا ايضا عليه قوله كيف لا يدنيك من امل من رسول الله من نفره لان حق الرسول و موجب تعظيمه و انافه منزلته ان يضاف إليه و لا يضاف هو لغيره فالحكم فى امثال هذا ما بسطناه فى

طريق الفتيا و على هذا المنهج جاءت فتيا امام مذهبنا مالك بن انس رحمه الله و اصحابه ففي النوادر من روايه يحيى بن أبى مريم عنه فى رجل غيّر رجلا بالفقر فقال تعيرنى بالفقر و قد رعى النبى صلى الله عليه و سلم الغنم فقال مالك قد عرض بذكر النبى صلى الله عليه و سلم فى غير موضعه ارى ان يؤدب قال و لا ينبغي لاهل الذنوب إذا عوتبوا ان يقولوا قد اخطات الأنبياء قبلنا و قال عمر بن عبد العزيز لرجل انظر لنا كاتبا يكون ابوه عربيا فقال كاتب له قد كان ابو النبى كافرا فقال جعلت هذا مثلا فعزله فقال لا تكتب لى ابدا و قد كره سحنون ان يصلّى على النبى صلى الله عليه و سلم عند التعجب الا على طريق الثواب و الاحتساب توقيرا له و تعظيما كما امرنا الله و سئل القابسى عن رجل قال لرجل قبيح الوجه كانه وجه نكير و لرجل عبوس كانه وجه ملك الغضببان فقال أى شىء أراد بهذا و نكير احد فتانى القبر و هما ملكان فما الذى أراد أروع دخل عليه حين راه من وجهه أم عاف النظر إليه لدمامه خلقه فان كان هذا فهو شديد لأنه جرى مجرى التحقير و التهوين فهو اشدّ عقوبه و ليس فيه تصريح بالسب للملك و انما السب واقع على المخاطب و فى الادب بالسوط و السجّن نكال للسفهاء قال و اما ذكر مالك خازن النار فقد جفا اللذى ذكره عند ما انكر من عبوس الآخر الا ان يكون المعبس له يد فيرهب بعيسه فيشبهه القائل على طريق الذم لهذا فى فعله و لزومه فى صفته صفه مالك الملك المطيع لربه فى فعله فيقول كأنه لله يغضب غضب مالك فيكون اخف و ما كان

ينبغي له التعرّض لمثل هذا و لو كان اثني على العبوس بعيسه و احتج بصفه مالك كان اشدّ و يعاقب المعاقبه الشديده و ليس في هذا ذم للملك و لو قصد ذمه لقتل و قال ابو الحسن ايضا في شاب معروف بالخير قال لرجل شيئا فقال له الرجل اسكت فانك أمّي فقال الشاب أ ليس كان النبي أمّيا فشنع عليه مقاتله و كفره الناس و اشفق الشاب مما قال و اظهر التّدم عليه فقال ابو الحسن اما اطلاق الكفر عليه فخطأ لكنه مخطى في استشهاده بصفه النبي صلى الله عليه و سلم و كون النبي صلى الله عليه و سلم أمّيا آيه له و كون هذا أمّيا نقيصه فيه و جهاله و من جهالته احتجاجه بصفه النبي صلى الله عليه و سلم لكنه إذا استغفر و تاب و اعترف و لجأ الى الله يترك لادن قوله لا ينتهي الى حد القتل و ما طريقه الادب فطوع فاعله بالتّدم عليه يوجب الكف عنه ازين عبارت طولاني واضح و هويداست كه تشبيه غير نبي به نبي بلکه تشبيه بعض احوال غير نبي به نبي ناجائز و حرام و ارتكاب ان از عظام جرائم و آثامست بحدی قبيح و شنيع و فظيع ست كه اگر قتل از مرتكب آن در کرده شود پس لا اقل تاديب و تعزير و حبس او بايد کرد و همیشه متقدمين برين تشبيه انكار کرده اند و رشيد بر ابو نواس قول او را كه متضمن تشبيه عصای خصيب بعصای حضرت موسى بود انكار کرده و باين سبب او را بسبّ و شتم نواخته و او را مستهزي بعصای موسى قرار داده و امر باخراج او از عسكر نموده و از افاده علامه ابن قتيبه كه قاضي عياض نقل کرده ظاهرست كه تشبيه ابو نواس محمد امين را بجناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم سبب مؤاخذه او موجب تكفير او

گردیده یا قریب بتکفیر رسیده و حضرت مالک تشبیه مردی فقر خود را برعی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم سب تادیب دانسته پس اگر جناب امیر المؤمنین علیه السلام معاذ الله مفضل خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نباشد بلکه معاذ الله مثل سائر صحابه غیر معصوم باشد و مفضول و مرجوح از ثلاثه بود تشبیه آن حضرت با حضرت آدم و دیگر انبیای کرام علی نبینا و آله و علیهم السلام هرگز جائز نشود بلکه منکر گردد و الالزام باطل فالملزوم مثله پس حسب افادات ائمه سنیه عالی درجات تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام دلیل صریح بر افضلیت و عصمت آن حضرت باشد پس کلام قاضی عیاض قانع اساس و هادم بنیان هر شبهه و اعتراض و مورث کمال عزل و انزعاج و ارتماض برای ارباب مکابره و اعراض و اصحاب صدود و اغماض و باعث انقضاض ارکان تخدیعات ظاهر الاندحاص و موجب انقضاض جنود اوهام بادیه الانقراض و لیس لهم بحمد الله خلاص من هذه الورطه الشدیدة الاعتیاص و وقعوا بعد ذلك باسرههم فی حاص باص فظهر ان کل من عاونهم و عاضدهم من مضمار التزال حاص و باص و لآت حین مناص

وجه یازدهم

یازدهم آنکه علی بن محمد البزودی در کتاب اصول فقه گفته و الاصل فی الکلام هو الصیریح و اما الکنایه ففیها ضرب قصور من حیث انها تقصر عن البیان الا بالیه و البیان بالکلام هو المراد فظهر هذا التفاوت فیما یدراً بالشبهات و صار جنس الکنایات بمنزله الضرورات و لهذا قلنا ان حد القذف لا یجب الا بتصریح الزنا حتی ان من قذف رجلاً بالزنا فقال له آخر صدقت لم یحد المصدق و کل

ص: ۵۶۳

إذا قال لست بزان يريد التعريض بالمخاطب لم يحدّ و كذلك في كل تعريض لما قلنا بخلاف من قذف رجلا بالزنا فقال الآخر هو كما قلت حد هذا الرجل و كان بمنزله الصّريح لما عرف في كتاب الحدود و عبد العزيز بن احمد البخارى در كشف الاسرار گفته قوله و كان بمنزله الصّريح لما عرف قال شمس الأئمة في قوله هو كما قلت ان كاف التشبيه توجب العموم عندنا في المحلّ الذي يحتمله و لهذا قلنا في

قول عليّ رضی الله عنه أنّما اعطيناهم الذّمّه و بذلوا الجزیه لیكون اموالهم كاموالنا و دماؤهم كدمائنا انه مجرّی علی العموم فیما یندرئ بالشبهات كالحدود و ما ثبت بالشبهات كالاموال فهذا الکاف ایضا موجه العموم لأنّه حصل فی محلّ یحتمله فیكون نسبه له الی الزّنا قطعاً بمنزله الکلام الاول علی ما هو موجب العام عندنا ازین عبارت ظاهرست که کاف تشبیه موجب عمومست در محلی که احتمال عموم کند و لهذا کاف تشبیه در قول جناب امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر عموم و شمولست پس تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا درین صفات محمول بر عموم خواهد بود و هر گاه این تشبیه محمول بر عموم گردید مساوات بالبداهه و الضروره ثابت شد چه اگر مساوات ثابت نباشد عموم تشبیه ثابت نشود

وجه دوازدهم

دوازدهم آنکه شیخ جمال الدّین ابو محمد عبد الله بن یوسف المعروف بابن هشام در مغنی اللیب عن کتب الاعاریب در بیان وجوه الاّ گفته الثانی ان تكون صفه بمنزله غیر فیوصف بها و بتالیها جمع منکرا و شبهه فمثال الجمع المنکر لو کان فیهما آلّهة
إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا

فلا يجوز في الآ هذه ان تكون للاستثناء من جهة المعنى إذا التقدير ح لو كان فيهما آلهه ليس فيها الله لفسدتها و ذلك يقتضى بمفهومه أنه لو كان فيهما آلهه فيهم الله لم تفسدا و ليس ذلك المراد و لا- من جهة اللفظ لان الهه جمع منكر فى الاثبات فلا عموم له فلا- يصح الاستثناء منه و لو قلت قام رجال الازيد لم يصح اتفاقا و زعم الميرد ان الآ فى هذه الآيه للاستثناء و ان ما بعدها بدل محتجا بان لو تدل على الامتناع و امتناع الشىء انتفاءه و زعم ان التفريغ ما بعدها جائز و ان نحو لو كان معنا الآ زيدا جود كلام و يرده انهم لا- يقولون لو جاءنى ديار اكرمه و لا لو جاءنى من احد اكرمه و لو كان بمنزله النافى لجاز ذلك كما يجوز ما فيها ديار و ما جاءنى من احد و لما لم يجز ذلك دل على ان الصواب قول سيويه ان الآ و ما بعدها صفة ازين عبارت ظاهرست كه ابن هشام افاده مى نمايد كه اگر لو بمنزله نافی می بود لو جاءنى ديار اكرمه و لو جاءنى من احد اكرمه درست می شد چنانچه ما فيها ديار و ما جاءنى من احد درست است پس معلوم شد كه از بودن چیزی بمنزله چیزی ترتب احكام منزل عليه برای منزل و مساوات ثانی با اول لازم می شود و ظاهرست كه قول قائل هذا بمنزله هذا از باب تشبيه است چنانچه ائمه سنیه در حدیث منزلت افاده کرده اند و خود مخاطب بان معترفست پس معلوم شد كه تشبيه مثبت مساوات و ترتب احكام مشبه به برای مشبه ست بلا ريب پس از تشبيه جناب امير المؤمنين عليه السلام بحضرت آدم عليه السلام در علم مساوات آن حضرت با حضرت آدم در علم و ترتب احكام علم حضرت آدم برای علم جناب امير المؤمنين عليه السلام لازم خواهد شد و

كذا فى باقى الصفات

سیزدهم آنکه عبد العزیز بن احمد بن محمد البخاری در کتاب التحقیق شرح منتخب حسام الدین محمد بن محمد اخیسکتی گفته قوله لکنه فیما لم یسبق فیہ الخلاف بمنزله المشهور من الحدیث و فیما سبق فیہ الخلاف بمنزله الصحیح من الآحاد ائی لکن اجماع من بعد الصیحابه فی حکم لم یسبق فیہ الخلاف بمنزله المشهور من الحدیث حتی لا یکفر جاحده لشبهه الاختلاف و لکن یجوز الزیاده التي هی فی معنی النسخ به لأند الاختلاف الواقع فیہ ممّا لا یعبأ به و اجماعهم فیما سبق فیہ خلاف بمنزله الصحیح من الآحاد حتی کان موجبا للعمل دون العلم بشرط ان لا یكون مخالفا للاصول فکان هذا الاجماع حجّه علی اولى المراتب کذا فی التقومیم و ینبغی ان یكون مقدما علی کخبر الواحد ازین عبارت ظاهرست که بودن اجماع در چیزیکه سبق خلاف در ان نشده مشهور از حدیث مستلزم آنست که جاحد آن کافر نشود و لکن جائزست زیادت بآن و نیز بودن اجماع بمنزله صحیح از آحاد موجب آنست که موجب عمل باشد پس این عبارت هم دلالت دارد بر آنکه بودن چیزی بمنزله چیزی مستلزم ترتب احکام ثانی برای شیء اولست و مثبت مساوات هر دو می باشد و ظاهرست که بودن چیزی بمنزله چیزی از باب تشبیه ست حسب افادات ائمه سنیه پس معلوم شد که تشبیه دلالت بر مساوات و ثبوت احکام مشبه به برای مشبه می کند پس تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام دلالت بر مساوات آن حضرت با این حضرات خواهد کرد قطعا و حتما و احکام این حضرات که عصمت و افضلیتست بلا شبهه برای آن حضرت ثابت خواهد شد

چهاردهم آنکه حق تعالی در سوره احقاف می فرماید فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل و ظاهرست که مراد ازین تشبیه مساوات صبر آن حضرت با صبر حضرات انبیای اولو العزمست نه اینکه معاذ الله صبر انحضرت کمتر از صبر این حضرات باشد پس فهم مساوات را از تشبیه کمال سفاهت دانستن کمال اسلام و ایمان و نهایت اعتقاد و ایقان خود بکلام ایزد منان ظاهر نمودنست و بهر وجهی که استفاده مساوات مفسرین از این آیه خواهند فرمود بهمان وجه اثبات مساوات جناب امیر المؤمنین با انبیا در صفات ایشان خواهیم نمود ابو السعود عمادی در ارشاد العقل السلیم الی مزایا کتاب الله الکریم گفته فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل جواب شرط محذوف ای إذا کان عاقبه امر الکفره ما ذکر فاصبر علی ما یصیبک من جهتهم كما صبر اولو الثبات و الحزم من الرسل فانک من جملتهم بل من علیتهم و من للتبیین و قیل للتبعیض و المراد باولی العزم اصحاب الشرائع الذین اجتهدوا فی تاسیسها و تقریرها و صبروا علی تحمّل مشاقهم و معاداة الطاعنین فیها و مشاهیرهم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم الصلوه و السلام و قیل هم الصابرون علی بلاء الله تعالی کنوح صبر علی اذیه قومه کانوا یضربونه حتی یغشی علیه و ابراهیم صبر علی النار و علی ذبح ولده و الذبیح علی ذبحه و یعقوب علی فقد الولد و البصر و یوسف علی الجبّ و السجن و ایوب علی الضرّ و موسی قال له قومه إنا لمدرکون قال کلا إن معی ربی سیهدین و داود بکی علی خطیئته اربعین سنه و عیسی لم یضع لینه علی لینه صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین

و اگر مجادلین مکابراین و ناظرین غیر ماهرین از اتباع و اشیاع مخاطب فطین که افادات و اختراعات و عثرات و ابتداعات آن علامه رفیع الدرجات را اگر چه در غایت سقوط و رکاکت و نهایت بطلان و سخافت و اقصای مخالفت سنت و کتاب و کمال بعد از حق و صواب باشد بجانهای نازنین خود می خرنند و بآب زر آن را می نویسند و هرگز تنبیه و ایقاظ موقظ از خواب غفلت بیدار و از سکر تقلید غیر سدید هوشیار نمی شونند همه وجوه شافیه و دلائل کافیه مفحم و مسکت و مرغم و مبکت نشود ناچار در وجوه آتیه دلالت تشبیه بر مساوات و بطلان زعم حمل آن بر مثل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بیاقوت و مروارید از افادات خود مخاطب وحید پیش نمایم و حظّ اوفی در اسکات و الزام و تخجیل افحام خدام عالی مقام او ربایم

وجه پانزدهم

پانزدهم آنکه خود شاه صاحب بجواب حدیث منزلت گفته اند و نیز چون حضرت امیر را تشبیه دادند بحضرت هارون و معلومست که حضرت هارون در حیات حضرت موسی بعد از غیبت ایشان خلیفه بود و بعد از وفات حضرت موسی یوشع بن نون و کالب یوفنا خلیفه شدند لازم آمد که حضرت امیر نیز خلیفه آن حضرت باشد در حیات ایشان بعد از غیبت نه بعد از وفات دیگران باشند تا تشبیه کامل شود و تشبیهی که در کلام رسول صلی الله علیه و سلم واقع شود آن را بر تشبیه ناقص حمل کردن کمال بی دیانتیست و العیاذ بالله انتهى ازین عبارت ظاهرست که شاهصاحب حدیث منزلت را بتقلید رازی بر عموم زائد از عموم مراد اهل حقّ حمل می کنند یعنی منزلت را شامل منازل منفیه هم می گردانند و باین سبب هوس اثبات دلالت آن بر نفی خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد وفات

جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در سر دارند و حمل تشبیه را که در کلام جناب سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام واقع باشد بر تشبیه ناقص کمال بیدیانتی می دانند و تعوذ از ان می نمایند و هر گاه حمل تشبیه نبوی بر تشبیه ناقص کمال بیدیانتی باشد لابد که حمل این تشبیه که ازین حدیث شریف ظاهرست بر تقدیر حذف ادات تشبیه بر تشبیه کامل و تام لازم و واجب باشد و ظاهرست که تشبیه کامل مفید مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیاء کرام در صفات مذکوره است که اگر مساوات مراد نباشد تشبیه ناقص خواهد شد و اگر معاذ الله از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت باشد نقصان را حدی و پایانی نخواهد بود پس بحمد الله مطلوب اهل حق کرام حسب افاده مخاطب علام ثابت و محقق گردید و توهم باطل او و همچنین توهمات اسلاف ناانصاف او هباء منثورا و کان لم یکن شیئا مذکورا گردید پس مخاطب عالی مقام چرا درین مقام کمال دیانت اختیار می فرماید و قول خود را بمقتضای مثل مشهور جلد از جلد فراموش نموده این تشبیه را بتشبیه ناقص حمل می کند و قول حق تعالی لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ وَأَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ با وصف کمال نازش و افتخار بر حفظ کلام ایزد قهار بخاطر نمی آرد فالحمد لله و له المنه حیث ثبت علی ارباب الفهم و الفطانه من افاده المخاطب الحائر لشرف الرزانه و رفعه المکانه و سداد المثانه ان من حمل الحدیث الشریف علی غیر المساواه منهمک فی مخالفه الدیانه مبالغ فی مهاجره الصیانه ذاهب عریضا فی ایثار الخیانه ممعن فی مخالفه المهانه

وجه شانزدهم

شانزدهم آنکه مخاطب در حاشیه حین کتاب بجواب حدیث ثقلین گفته ملا یعقوب ملتانی

ص: ۵۶۹

که از علماء اهل سنتست گفته است که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشبیه اهل بیت بسفینه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره می کند که شریعت را از صحابه باید گرفت و طریقت را از اهل بیت زیرا که خوض در بحر حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت و محافظت شریعت محالست چنانچه سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی و اهتدا بنجوم محالست و فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از غرقست اما وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محالست چنانچه فقط مراعات نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل درین نکته تامل باید کرد که بسیار عمیقست انتهی ازین عبارت ظاهرست که مجرد تشبیه صحابه بنجوم ملزوم اخذ شریعت از صحابه و مفید این معناست که معاذ الله صرف رکوب بر سفینه اهل بیت علیهم السلام برای وصول بمقصد اصلی کافی نیست چنانکه از صرف سوار شدن بر کشتی ظاهر وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محالست و این نکته بسیار عمیقست و بلزوم تامل حقیق پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند و مفید هیچ حکمی نکرد و بلکه تشبیه حدیث را از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت و تشبیه پنجه حنائی سلیمی ببرق گردانید این نکته عمیق و این استنباط دقیق تمام نشود و لله الحمد و المنة که نزد اهل حق حسب ارشاد خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کما فی بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصیغفار و معانی الاخبار لابن بابویه طاب ثراهما تفسیر صحابه در حدیث اصحابی کالنجوم باهلیت علیهم السلام ثابت و محققست پس بنا بر این هم اخذ جمیع احکام از اهلیت علیهم السلام لازم خواهد بود نه از غیر ایشان پس مزعوم ملتانی از قبیل

هواجس نفسانی خواهد بود اگر الزام اهل حق بآن خواسته است و اگر تحقیق را پیش نظر داشته پس چون قدح و جرح حدیث نجوم بافادات فحول قروم سنیه ثابتست کما سیشرح فی مجلد حدیث الثقلین انشاء الله الحی القیوم باز هم سقوط کلام ملتانی ظاهرست بر هر قاضی و دانی

وجه هفدهم

هفدهم آنکه مخاطب در باب دوازدهم همین کتاب تحفه بعد بحثی در کفر محاربین جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و چون منتهای کلام شیعه درین مبحث معلوم شد ضرورست که مذهب اهل سنت نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست که مخالفت حضرت امیر بنا بر اجتهاد در مسائل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام هبه قبل القبض و تقسیم خمس و متعه الحج و غیره از ان بابست اصلا و کفر و معصیت نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود از مجتهدین صحابه و مجتهدان را در مسائل اجتهادیه با هم خلاف جائزست و نیز مجتهد ماجورست و محارب حضرت مرتضی اگر از راه بغض و عداوتست نزد علماء اهل سنت کافرست بالاجماع و همینست مذهب ایشان در حق خوارج و اهل نهروان و

حدیث حربک حربی نزد ایشان بر همین محمولست انتهی ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده شاهصاحب نزد اهل سنت

حدیث حربک حربی محمولست بر آنکه محارب جناب امیر المؤمنین علیه السلام از راه بغض و عداوت کافرست و سابق ازین افاده فرموده اند که این حدیث بر سییل تشبیه است چنانچه فرموده این کلام محمول بر مجازست بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی امکان ندارد و پر ظاهرست که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول نبود حقیقه بل حکما الخ و هر گاه تشبیه در

حدیث حربک حربی مفید کفر محارب جناب

امیر المؤمنین علیه السلام و لو علی تقدیر البغض باشد معلوم شد که تشبیه نبوی محمول بر محض اغراق و مبالغه نمی تواند شد و آن را از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت نتوان گرفت پس تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت آدم علیه السلام در علم نیز مفید احاطه علم آن حضرت و عصمت و افضلیت علم انحضرت از دیگران خواهد بود و هكذا التشبیه فی التقوی و غیرها من الصفات المذكوره

وجه هجدهم

هیجدهم آنکه مخاطب والا نژاد با این همه سعی و اجتهاد در ابطال و افساد دلالت تشبیه بر مساوات و حصول و ثبوت حکمی از ان بغرض ابطال فضیلت جلیله جناب امیر المؤمنین علیه السلام در ما بعد تشبیه موهومی شیخین را بر مساوات حمل کرده حیث قال چهارم آنکه تفضیل جناب امیر بر خلفای ثلاثه وقتی ثابت شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات مذکوره و دون هذا النفی خرط القناد بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آنقدر احادیث داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابتست در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست و لهذا محققین صوفیه نوشته اند که شیخین حامل کمالات نبوت بوده اند و حضرت امیر حامل کمال ولایت انتهی ازین عبارت صراحه واضحست که احادیث داله بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام مثبت مساوات شیخین با این حضراتست زیرا که اگر این احادیث دلالت بر مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام نکند ترقی که لفظ بلکه بر ان دلالت صریحه دارد درست نشود چه مدلول این ترقی آنست که درین کلام امری زائد از کلام سابق ثابت کرده شد و در کلام سابق بطلان نفی مساوات ثلاثه با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند ان صفات بود و هر گاه نفی مساوات ثلاثه

با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن باطل باشد مساوات ثلاثه با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صحیح خواهد بود و هر گاه درین کلام مساوات ثلاثه با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند آن ثابت کرده باشد پس در کلام آینده که بطریق ترقی کرده یعنی قول او بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود الخ قطعاً و حتماً مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام بسبب زعم ثبوت احادیث تشبیه شان با انبیاء ثابت خواهد شد پس این قول دلالت خواهد کرد بر آنکه احادیث دالّه بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام دلالت بر مساواتشان با انبیا علیهم السلام در صفات شان می کند پس دلالت تشبیه بر مساوات حسب اعتراف مخاطب با انصاف در مبحث همین حدیث هم ثابت و لائح و محقق و واضحست

وجه نوزدهم

نوزدهم آنکه نیز مخاطب در همین حدیث بعد عبارت سابقه گفته و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملتست از شیخین خوبتر سرانجام یافت انتهی این عبارت دلالت دارد بر آنکه خوبتر سرانجام یافتن کار انبیا از شیخین متفرعست بر آنکه شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حمل کمالات نبوت متفرع بود بر رجم تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام پس معلوم شد که تشبیه شخصی با انبیا علیهم السلام مفید این معناست که کار انبیا از و خوبتر سرانجام می یابد پس تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام درین صفات دلیل صریحست بر آنکه در آن حضرت این صفات خوبتر متحقق بوده و زعم عدم دلالت آن تشبیه بر فضل جلیل و بودن آن از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت محض اضلالست

وجه بیستم

بستم آنکه مخاطب با صفا وزین در همین باب امامت بجواب حدیث ثقلین کما ستسمع عن قریب انشاء الله گفته و همین قسم حدیث مثل اهل بیته فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق دلالت نمی کند مگر هر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشانست و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک و این معنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهل سنتست و بس از جمیع فرق اسلامیة و خاصست بمذهب اهل سنت لا یوجد فی غیرهم زیرا که ایشان متمسک اند بحبل و داد جمیع اهل بیت و بر قیاس کتاب الله که أ تؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض و در رنگ ایمان بالانبیا که لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی ورزند بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهل بیت را دوست ندارد بعضی یک طائفه را محبوب سازند و بقیه را مبغوض می دارند و بعضی طائفه دیگر را و همینست حال اتباع که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی کنند از هر همه روایات دین خود می آرند و بدان تمسک می جویند چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه ایشان بر آن گواه است و اگر کتب اهل سنت را اعتبار نکنند مرویات شیعه را که از عقاید الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهل سنت درین رساله نقل کرده شد چه جوابست انتهی ازین عبارت ظاهرست که حدیث سفینه دلالت می کند بر آنکه فلاح و هدایت بدوستی اهل بیت علیهم السلام مربوط و باتباع این حضرات منوطست و تخلف از ولا و اتباع ایشان موجب هلاک و ضلال و مثمر نهایت وزر و وبال و مخاطب با کمال بزعم اختصاص

ولا- و تمسك بمذهب اهل سنت نهائت مريح و مفتخر و بتوهم عكس ان بنسبت اهل حق متغطرس و متبختر و كابلې هم در صواقع كما ستستمع عن قريب انشاء الله الموفق المجيب دلالت حديث سفينه بر اينكه فلاح منوط بولا و اتباع هدى اهلييت عليهم السلام و هلاك بتخلف ايشان منوطست ثابت کرده بلکه بهمين سبب رجوع خلفا و صحابه بجناب امير المؤمنين عليه السلام كه افضل اهلييتست در آنچه مشكل مى شد بر خلفا و صحابه از مسائل دين و احكام شرع متين محقق فرموده و مخاطب فطين بسبب مزيد هول و خوف از تمسك اهل حق و يقين اين اعتراف كابلې امام المتعصين را حذف فرموده و نيز كابلې تحليل رجوع خلفا و صحابه بجناب امير المؤمنين عليه السلام باين معنى نموده كه ولاى اهلييت عليهم السلام واجبست و هدى يعنى سيرت ابن حضرات هدى نبى صلى الله عليه و آله و سلمست و اين را هم مخاطب محتاط دستخوش هضم و اسقاط نموده و پر ظاهرست كه حديث سفينه مشتمل ست بر تشبيه پس اگر تشبيه دلالت بر موافقت و مطابقت مشبه با مشبه به نكند حديث سفينه كى دلالت خواهد كرد بر ربط فلاح و هدايت بولاء اهل بيت عليهم السلام و اناطت نجات باتباع اين حضرات و ايجاب تخلف از ولا و اتباع براى هلاك و ضلال و ضياع و چگونه مثبت لزوم رجوع خلفا و صحابه در مشكلات و تمسك باين حضرات در معضلات و اتحاد هدى ايشان با هدى سرور كائنات عليه و آله آلاف التحيات و التسليمات خواهد بود و فى ذلك كفايه لاهل الدرأيه و الله ولى الهدايه المنقذ من غوائل الضلال و الغوايه

لازم نبودن تشبیه به ادات تشبیه و رد آن

قوله و تشبیه چنانچه باداه متعارفه تشبیه می شود مثل کاف و کأَنَّ و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید چنانچه در علم بیان مقررست که من أراد ان ینظر الی القمر لیلہ البدر فلینظر الی وجه فلان نیز در تشبیه داخلست اقول در کتب حاضره معانی و بیان مثل مفتاح و شروح آن و شروح تلخیص المفتاح تصریح بادخال این ترکیب در تشبیه یافته نمی شود و حواله بعلم بیان بلا بیان اسم کتابی از کتب آن جز حیرت معتقدین نمی افزاید و اگر کسی انکار آن کند برای اسکاتش این حواله مجمله کاری نمی گشاید و از بیان سابق واضحست که استفاده تشبیه علی الاطلاق ازین ترکیب یعنی من أراد ان ینظر الی کذا فلینظر الی فلان ممنوع و غیر مسلمست بلکه در قول قائل من أراد ان ینظر الی افضل رجل فی البلد فلینظر الی فلان و امثال آن عینیت مرادست یعنی اینجا کسی که اراده نظر بسوی او کرده شد او عین آن کسیست که حکم کرده شد برای نظر بسوی او و مثل آنست قول قائل من أراد ان ینظر الی اضواء الأشياء فلینظر الی الشمس و من أراد ان ینظر الی الرجل الکریم فلینظر الی فلان و من أراد ان ینظر الی احسن الوجوه فی هذا البلد فلینظر الی وجه فلان و امثال ذلک کثیره و بدیهیست که در امثال این مقامات تشبیه مراد نیست بلکه عینیت مرادست اما در حدیث شریف پس چون عینیت ممکن نیست پس لا بد محمول بر مساوات و مماثلت می شود و تقدیر در مقامات عینیت چنینست که من أراد ان ینظر الی افضل رجل فی البلد فلینظر الی فلان فانه افضل او فانه عینه و در مثل حدیث شریف تقدیر چنینست که

من أراد ان ینظر الی دم فی علمه فلینظر الی علی فانه

مساو لآدم في العلم و بنا بر اين اطلاق تشبيه بر ان بمعنى عامست نه بمعناى خاص اصطلاح او التقدير فانه مثل آدم في العلم و هكذا پس بر تقدير تقدير مثل و مثل آن دلالت بر تشبيه اين جمله محذوفه مي كند نه همين كلام بنفس خود زيرا كه مدلول آن امر بنظرست بسوى جناب امير المؤمنين عليه السلام كسى را كه اراده نظر كند بسوى حضرت آدم ع در علم و از مجرد آن تشبيه ثابت نمى شود آرى چون اين امر سببى و وجهى مي خواهد آن سبب و علت مساواتست يا مماثلت كه آن هم مثبت مساواتست و هذا بين جدا و لعله لا يلتبس على من له ادنى حظ من فهم الكلام تفتازانى در شرح مختصر تلخيص المفتاح گفته و اداته اى اداه التشبيه الكاف و كأن و قد يستعمل عند الظن بثبوت الخبر من غير قصد الى التشبيه سواء كان الخبر جامدا او مشتقا نحو كأن زيدا اخوك و كأنه قدم و مثل و ما فى معناه مما يشق من المماثلة و المشابهه و ما يوذى هذا المعنى و الاصل فى نحو الكاف اى فى الكاف و نحوها كلفظه نحو و مثل و شبه بخلاف كأن و يماثل و يشابه ان يليه المشبه به لفظا نحو زيد كالاسد او تقديرا نحو قوله تعالى او كصيب من السماء على تقدير او كمثل ذوى صيب و قد يليه اى نحو الكاف غيره اى غير المشبه به نحو و اضرب لهم مثل الحيوه الدنيا كماء انزلناه الآيه إذ ليس المراد تشبيه حال الدنيا بالماء و لا بمفرد آخر يتحمل تقديره بل المراد تشبيه حالها فى بهجتها و نضارتها و ما يتعقبها من الهلاك و الفناء بحاله النبات الحاصل من الماء يكون اخضر ناضرا ثم ييبس فيطيره الرياح كان لم يكن

و لا حاجه الى تقدير كمثل ماء لأنّ المعبر هو الكيفيه الحاصله من مضمون الكلام المذكور بعد الكاف و اعتبارها مستغن عن هذا التقدير و من زعم ان التقدير كمثل ماء و ان هذا ممّا يلي الكاف غير المشبه به بناء على أنّه محذوف فقدسها سهواً بينا لأنّ المشبه به الذى يلي الكاف قد يكون ملفوظاً و قد يكون محذوفاً على ما صرح به فى الايضاح و قد يذكر فعل ينبئ عنه أى عن التشبيه كما فى علمت زيدا اسدا ان قرب التشبيه و ادعى كمال المشابهه لما فى علمت من معنى التحقيق و حسبت زيدا اسدا ان بعد التشبيه بادنى تباعد لما فى الحسابان من الاشعار بعدم التحقيق و التيقن و فى كون مثل هذه الافعال منبئا عن التشبيه نوع خفاء و الاظهر ان الفعل ينبئ عن حال التشبيه فى القرب و البعد و نیز تفتازانى در شرح مطوّل تلخيص كفته و قد يذكر فعل ينبئ عنه أى عن التشبيه كما فى علمت زيدا اسدا ان قرب التشبيه و اريد انه مشابه الاسد مشابهه قويه لما فى علمت من الدلاله على تحقق التشبيه و تيقنه و كما فى حسبت و خلت زيدا اسدا ان بعد التشبيه ادنى تباعد لما فى الحسابان من الدلاله على الظنّ دون التحقيق ففیه اشعار بانّ شبهه بالاسد ليس بحيث يتيقن أنّه هو هو بل يظنّ ذلك و يتخيّل و فى كون هذا الفعل منبئا عن التشبيه نظر للقطع بانّه لا-دلاله للعلم و الحسابان على ذلك و انما يدل عليه علمنا بان اسدا لا يمكن حمله على زيد تحقيقاً و أنّه انما يكون على

تقدير اداه

ص: ٥٧٨

التشبيه سواء ذكر الفعل او لم يذكر كما في قولنا زيد اسد و لو قيل انه ينبئ عن حال التشبيه من القرب و البعد لكان اصوب از ملاحظه اين عبارت مختصر ظاهرست كه ادات تشبيه كاف و كان و مثل و آنچه موذى معنای آنست مى باشد و دلالت مثل علمت و حسبت بر تشبيه كه مصنف تلخيص ذكر كرده ظاهرست و از عبارت مطول واضحست كه درين دلالت نظرست و به آنكه علم و حسابان دلالت بر تشبيه ندارد و تشبيه بتقدير ادات تشبيه است پس همچنين لفظ من أراد و فلينظر دلالت بر تشبيه نمى كند اري آنچه مقدرست آن كلام البته دلالت بر مساوات يا تشبيه مى نمايد و نيز تفتازانى در شرح مطول تلخيص گفته و الغرض منه أى من التشبيه فى الاغلب يعود الى المشبه و هوأى الغرض العائد الى المشبه بيان امكانه يعنى بيان ان المشبه امر ممكن الوجود و ذلك فى كل امر غريب يمكن ان يخالف فيه و يدعى امتناعه كما فى قوله أى قول أبى الطيب فان تفق الانام و انت منهم فان المسك بعض دم الغزال فإنه أراد ان يقول انّ الممدوح قد فاق الناس بحيث لم يبق بينه و بينهم مشابهه بل صار اصلا برأسه و جنسا بنفسه و هذا فى الظاهر كالممتنع لاستبعاد ان يتناهى بعض آحاد النوع فى الفضائل الخاصه بذلك النوع الى ان يصير كأنه ليس منها فاحتج لهذه الدعوى و بين امكانها بان شبه حاله بحال المسك الذى هو من الدماء ثم انه لا بعد من الدماء لما فيه من الاوصاف الشريفه التى لا يوجد فى الدم فان قلت اين التشبيه فى هذا البيت قلت يدل البيت عليه ضمنا و ان لم يدل عليه صريحا لان المعنى ان تفق الانام مع انك واحد منهم

فلا- استبعاد فی ذلك لان المسك بعض دم الغزال و قد فاقها حتى لا يعد منها فحالك شبيهه بحال المسك و یسم مثل هذا تشبیهها ضمیتاً او تشبیهها مکتباً عنه ازین عبارت ظاهرست که در شعر متنبی اگر چه صراحه تشبیه مذکور نیست لیکن تشبیه ضمناً از ان مستفادست یعنی تشبیه بعد قول او فانّ المسك بعض دم الغزال مقدرست حیث قال حالک شبيهه بحال المسك و باید که این تشبیه را تشبیه ضمنی یا تشبیه مکتبی عنه بنامند و چون در حدیث شریف هم تشبیه صراحه مذکور نیست پس اگر لفظ مساوی مقدر نشد در این جا هم تشبیه مقدر خواهد بود پس معنای حدیث شریف چنین خواهد بود که

من أراد ان ينظر الى آدم في علمه فلينظر الى عليّ فانه مساو لآدم في العلم او مثله في العلم و هكذا في باقي الصفات قوله و لهذا شعر مشهوری لا- تعجبوا من بلي غلالته قد زرّ ازراه على القمر و این دو بیت متنبی را نشرت ثلث ذوائب من خلفها في ليله فارت ليالى اربعا و استقبلت قمر السماء بوجهها فارتنى القمرين في وقت معا داخل تشبیه ساخته اند اقول اولاً تعلیل ادخال این شعر مشهور و هر دو بیت متنبی در تشبیه بآمدن تشبیه باین اسلوب یعنی من أراد ان ينظر الى كذا فلينظر الى فلان وجهی ندارد زیرا که درین شعر مشهور و هر دو شعر متنبی اسلوب مبحوث عنه مفقودست پس علت را با مغلل اصلاً ارتباطی نیست و ثانیاً این شعر مشهور اعنی لا تعجبوا من بلا غلالته داخل استعاره است نه داخل تشبیه اصطلاحی اگر چه مبنای استعاره بر تشبیه است و کلام مخاطب در این جا مبنی بر فرق تشبیه و استعاره است

حيث قال و اگر ازین همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشبیه است انتهى اما اینکه این بیت داخل استعاره است پس بدانکه تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته و اعلم انهم اختلفوا فی ان الاستعاره مجاز لغوی او عقلی فالجمهور علی أنه مجاز لغوی بمعنی انها لفظ استعمل فی غیر ما وضع له لعلاقه المشابهه و دلیل انها ای الاستعاره مجاز لغوی کونها موضوعه لا للمشبهه و لا للمشبه به و لا للاعم منهما ای من المشبه و المشبه به فاسد فی قولنا رایت اسدا یرمی موضوع للسبع المخصوص لا للرجل الشجاع و لا- لمعنی اعم من الرجل و السبع کالحيوان الجری مثلا لیكون اطلاقه علیهما حقیقه کاطلاق الحيوان علی الاسد و الرجل الشجاع و هذا معلوم بالنقل عن ائمه اللغه قطعا فاطلاقه علی الرجل الشجاع اطلاق علی غیر ما وضع له مع قرینه مانعه عن إرادته ما وضع له فیكون مجازا لغویا و فی هذا الكلام دلاله علی ان لفظ العام إذا اطلق علی الخاص لا باعتبار خصوصه بل باعتبار عمومه فهو لیس من المجاز فی شیء كما إذا لقيت زیدا فقلت لقيت رجلا او انسانا او حیوانا بل هو حقیقه إذ لم يستعمل اللفظ الا- فی المعنی الموضوع له و قيل انها ای الاستعاره مجاز عقلی بمعنی ان التصرف فی امر عقلی لا لغوی لأنها لما لم تطلق علی المشبه الا بعد ادعاء دخوله ای دخول المشبه فی جنس المشبه به بان جعل الرجل الشجاع فردا من افراد الاسد كان استعمالها ای الاستعاره فی المشبه استعمالا فیما

وضعت له و انما قلنا انها لم تطلق على المشبه الا- بعد ادعاء دخوله فى جنس المشبه به لانها لو لم تكن كذلك لما كانت الاستعاره ابلغ من الحقيقه اذ لا- مبالغه فى اطلاق الاسم المجرد عاريا عن معناه و لما صح ان يقال لمن قال رايت اسدا و اراد زيدا انه جعله اسدا كما لا يقال لمن سمى ولده اسدا انه جعله اسدا لان جعل اذا كان متعديا الى مفعولين كان بمعنى صير و يفيد اثبات صفه لشيء حتى لا يقال جعله اميرا الا و قد اثبت فيه صفه الاماره و اذا كان نقل اسم المشبه به تابعا لنقل معناه إليه بمعنى انه اثبت له معنى الاسد الحقيقى ادعاء ثم اطلق عليه اسم الاسد كان الاسد مستعملا فيما وضع له فلا يكون مجازا لغويا بل عقليا بمعنى ان العقل جعل الرجل الشجاع من جنس الاسد و جعل ما ليس واقعا فى الواقع واقعا مجاز عقلى و لهذا اى و لان اطلاق اسم المشبه به على المشبه انما يكون بعد ادعاء دخوله فى جنس المشبه صح التعجب فى قوله شعر قامت يظللنى اى توقع الظل على من الشمس نفس اعز على من نفسى و من عجب شمس اى غلام كالشمس فى الحسن و البهاء تظللنى من الشمس فلو لا انه ادعى لذلك الغلام معنى الشمس الحقيقى و جعله شمسا على الحقيقه لما كان لهذا التعجب معنى اذ لا تعجب فى ان يظل انسان حسن الوجه انسانا آخر و النهى عنه و لهذا صح النهى عن التعجب فى قوله شعر لا تعجبوا من بلا غلالته هى شعار

تلبس تحت الثوب و تحت الدرع ايضا قد زرّ أزراره على القمر تقول زررت القميص عليه ازّره إذا شددت أزراره عليه فلو لا انه جعله قمرا حقيقيا لما كان للنهي عن التعجّب معنى لأنّ الكتان انما يسرع إليه البلى بسبب ملابسه القمر الحقيقي لا بملابسه انسان كالقمر في الحسن لا يقال القمر في البيت ليس باستعاره لان المشبه مذكور و هو الضمير في غلالته و أزراره لانا نقول لا نسلم ان الذكر على هذا الوجه ينافي الاستعاره كما في قولنا سيف زيد في يد اسد فان تعريف الاستعاره صادق على ذلك و ردّ هذا الدليل بان الادعاء أى ادعاء دخول المشبه في جنس المشبه به لا يقتضى كونها أى الاستعاره مستعمله فيما وضعت له للعلم الضرورى بانّ أسدا في قولنا رايت اسدا يرمى مستعمل في الرجل الشجاع و الموضوع له هو السبع المخصوص و تحقيق ذلك ان ادعاء دخول المشبه في جنس المشبه به مبنى على انه جعل افراد الاسد بطريق التاويل قسمين احدهما المتعارف و هو الذى له غايه الجراه في مثل تلك الجثّه و الهيكل المخصوص و الثانى غير المتعارف و هو الذى له تلك الجراه لكن لا فى تلك الجثّه و الهيكل المخصوص و لفظ الاسد انما هو موضوع للمتعارف فاستعماله فى غير المتعارف استعماله فى غير ما وضع له و القرينه مانعه عن إرادته المعنى المتعارف فيتعيّن المعنى الغير المتعارف و بهذا يندفع ما يقال انّ الاصرار على دعوى الاسديّه للرجل الشجاع تنافى نصب القرينه المانعه عن إرادته

السَّعِ الْمَخْصُوصِ وَ أَمَّا التَّعَجُّبُ وَ النَّهْيُ عَنْهُ كَمَا فِي الْبَيْتَيْنِ الْمَذْكُورَيْنِ فَلِلْبِنَاءِ عَلَى تَنَاسُيِ التَّشْبِيهِ قَضَاءُ لِحَقِّ الْمَبَالِغَةِ وَ دَلَالِهِ عَلَى أَنَّ الْمَشَبَّهُ بِحَيْثُ لَا يَتَمَيَّزُ عَنِ الْمَشَبَّهِ بِهِ أَصْلًا حَتَّىٰ أَنْ كُلِّ مَا يَتَرْتَّبُ عَلَى الْمَشَبَّهِ بِهِ مِنَ التَّعَجُّبِ وَ النَّهْيِ عَنِ التَّعَجُّبِ يَتَرْتَّبُ عَلَى الْمَشَبَّهِ أَيْضًا وَ فِي الْحَاشِيَةِ الْمُنْهَيْتِهِ عَلَى قَوْلِهِ يَنَافِي الْأَسْتِعَارَةَ الْخُ وَ أَمَّا يَكُونُ مُنَافِيًا إِذَا كَانَ ذَكَرَهُ عَلَى وَجْهِ يَنْبِئُ عَنِ التَّشْبِيهِ وَ ثَالِثًا هَرَّكَهُ أَطْلَاقَ قَمَرٍ فِي شِعْرِ مَشْهُورٍ لَا تَعْجَبُوا الْخُ بِرَسَائِلِ اسْتِعَارَتِهِ سِتَّ أَطْلَاقَ لِيَالِي بِرِ ذَوَائِبِ وَ أَطْلَاقَ قَمَرٍ بِرِ وَجْهِ مَحْبُوبِهِ فِي هَرِّ دَوِّ بَيْتٍ مَتَنِيٍّ اسْتِعَارَتُهُ خَوَاهِدُ بُوْدُ نَهْ تَشْبِيهِهِ وَ أَزْ تَأَمَّلْ وَ تَدَبَّرْ دِيْكَرَ عِبَارَاتٍ تَفْتَازَانِي فِي مَطْوَلٍ وَ مُخْتَصِرٍ نِيْزَ ظَاهِرٍ مِيْ شُوْدُ أَمَّا أَطْلَاقَ قَمَرٍ فِي شِعْرِ مَشْهُورٍ وَ أَطْلَاقَ ذَوَائِبِ وَ قَمَرٍ فِي هَرِّ دَوِّ شِعْرِ مَتَنِيٍّ أَزْ قَبِيْلِ اسْتِعَارَتِهِ اسْتِ نَهْ تَشْبِيهِهِ وَ بِرِ ظَاهِرِسْتِ كِهْ بُوْدُنِ أَيْنِ أَطْلَاقَاتِ أَزْ قَبِيْلِ اسْتِعَارَتِهِ وَ بُوْدُنِ أَنْ أَزْ قَبِيْلِ تَشْبِيهِهِ ضَرُورِيٍّ بِمَطْلُوبِ مُخَاطَبِ كِهْ غَرَضُ أَوْ إِثْبَاتِ بُوْدُنِ أَيْنِ حَدِيثِ شَرِيْفِ أَزْ قَبِيْلِ تَشْبِيهِهِ سِتَّ نَمِيْ رَسَانِدِ بِسْ هِيْجِ وَجْهِ بَرَايِ ادْعَايِ مُخَاطَبِ نَبِيْهِ ادْخَالَ أَيْنِ أَطْلَاقَاتِ رَا فِي تَشْبِيهِهِ ظَاهِرٍ نَمِيْ شُوْدُ جَزْ أَنْكِهْ غَرَضُشْ تَخْدِيْعِ عَوَامٍ وَ رَاسِخِ سَاخْتِنِ ضَعْفِ دَلَالَتِ تَشْبِيهِهِ بِرِ مَسَاوَاتِ وَ تَقْوِيْتِ كَرَفْتِنِ حَدِيثِ شَرِيْفِ عَارِيٍّ أَزْ فَضِيْلَتِ حَقِيْقِيْهِ بِمُقَايَسَةِ أَنْ بَايْنِ أَطْلَاقَاتِ اِعْرَاقِيْهِ عَارِيْهِ أَزْ مَعَانِيٍّ وَاقِعِيْهِ بَاشُدُ

تنزل مصنف به استعاره بودن حدیث و رد آن

قوله و اگر ازین همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشبیه ست اقول اگر بالفرض این کلام بلاغت نظام استعاره باشد دلالت آن بر مساوات ابلغ و اوکد خواهد بود تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته فصل اطبق البلغاء علی ان المجاز و الکنایه ابلغ من الحقیقه و التصریح لان الانتقال فیهما

من الملزوم الى اللازم فهو كدعوى الشىء بيينه فانَّ وجود الملزوم يقتضى وجود اللازم لامتناع انفكاك الملزوم عن لازمه و
اطبقوا ايضا على ان الاستعاره التحقيقيه و التمثيليه ابلغ من التشبيه لانها نوع من المجاز و قد علم ان المجاز ابلغ من الحقيقه و
ليس معنى كون كل من المجاز و الكنايه ابلغ ان شيئا منهما يوجب ان يحصل فى الواقع زياده فى المعنى لا توجد فى الحقيقه و
التصريح بل المراد انه يفيد زياده تاكيد للاثبات و يفهم من الاستعاره ان الوصف فى المشبه بالغ حد الكمال كما فى المشبه به و
ليس بقاصر فيه كما يفهم من التشبيه و المعنى لا يتغير حاله فى نفسه بان يعبر عنه بعباره ابلغ و هذا مراد عبد القاهر بقوله ليست
مزيه قولنا رأيت اسدا على قولنا رأيت رجلا هو و الاسد سواء فى الشجاعه ان الاول افاد زياده فى مساواته للاسد فى الشجاعه لم
يفدها الثانى بل الفضيله هى ان الاول افاد تاكيد الاثبات تلك المساواه له لم يفده الثانى و الله اعلم ازين عبارات ظاهرست كه
تشبيه و استعاره هر دو مفيد مساوات مشبه با مشبه به مى باشد لكن در استعاره تاكيد اثبات اين مساواتست بلكه از افاده شيخ
عبد القاهر يا هر كه آن را تفتازانى نقل کرده ظاهرست كه استعاره بر تصريح بمساوات مزيه دارد پس اگر اين كلام استعاره
خواهد بود دلالت بر تاكيد اثبات مساوات خواهد نمود و مزيه خواهد داشت بر اثبات صريح مساوات يعنى اين حديث
شريف ابلغ خواهد بود از آنكه بگويند آدم و على عليهما السلام سواء فى العلم پس بر تقدير استعاره نفي دلالت اين حديث بر
مساوات بلكه فهم مساوات را

از ان کمال سفاهت دانستن در حقیقت نهایت تسفیه شیخ عبد القاهر و دیگر مهره اکابر نمودنست آری هر گاه قصد ردّ اهل حقّ نمودند اگر بسبب ان مبتلای تسفیه و تحمیق اکابر اساطین خود شوند و در چنین جسارت فاحشه اقتحام نمایند چه عجیبت پس اگر شاهصاحب باستعاره هم عقل و فهم را از کسی حاصل می کردند نفی دلالت استعاره بر مساوات نمی فرمودند و نیز ظاهرست که در استعاره ضرورست که امری مختص بمشبهه به برای مشبه ثابت کرده شود پس هر گاه این کلام استعاره باشد لازم آید که علم مختص حضرت آدم و همچنین دیگر صفات مختصه بدیگر انبیا علیهم السلام برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت شود تا استعاره متحقق گردد و اگر صفات مختصّه این انبیا برای آن حضرت ثابت نشود بلکه مطلق علم و حلم و زهد و تقوی و بطش که اختصاصی بانبیا علیهم السلام ندارد برای آن حضرت ثابت شود شرط استعاره مفقود گردد و تجویز استعاره که مخاطب تحریر فرموده بر هم خورد اما وجوب اثبات امر مختص بمشبهه به برای مشبه در استعاره پس از ملاحظه کتب علم بیان ظاهرست تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته فصل فی بیان الاستعاره بالکنایه و الاستعاره التخیلیه لما کانت عند المصنّف امرین معنویین غیر داخلین فی تعریف المجاز آورد لهما فصلا علیحده لیستوفی المعانی الّتی یطلق علیها لفظ الاستعاره فقال قد یضمّر التّشبیّه فی النّفس ای فی نفس معنی اللفظ او نفس المتکلم فلا یصرّح بشیء من ارکانه سوی المشبه و اما وجوب ذکر المشبه به فانما هو فی التّشبیّه المصطلح و قد عرفت انه غیر الاستعاره

بالكنایه و يدلّ عليه أى على ذلك التشبيه المضمّر فى النفس بان يثبت للمشبّه امر مختص بالمشبّه به من غير ان يكون هناك امر متحقق حسياً او عقلاً يطلق عليه ذلك الامر فيسمى التشبيه المضمّر فى النفس استعاره بالكنایه او مكْتَباً عنها اما الكنايه فلائنه لم يصرّح به بل انما دلّ عليه بذكر خواصّه و لوازمه و اما الاستعاره فمجرد تسميه حالیه عن المناسبه و يسمّى اثبات ذلك الامر المختص بالمشبّه به للمشبّه استعاره تخيليه لانه قد استعير للمشبّه ذلك الامر الذى يختص بالمشبّه به و به يكون كمال المشبّه به او قوامه فى وجه الشبه ليخيل ان المشبّه من جنس المشبّه به

رد مصنف كه از تشبيه و استعاره مساوات لازم نمى آيد

قوله و از تشبيه و استعاره مساوات مشبّه با مشبّه به فهمیدن كمال سفاهتست اقول ادعاى اين معنى كه از تشبيه و استعاره مساوات مشبه با مشبه به فهمیدن كمال سفاهتست كمال فطانت و كياست و نهايت رزانت و متانت و غايت ديانت و امانت و اظهار اقصاى فضل و جلال و ابداء منتهاى حذق و نبالتست سابقا دانستى كه در قرآن و حديث و استعمالات علما استعمال تشبيه در مساوات موجود پس اين جسارت در حقيقت ابطال قرآن شريف و حديث و كمال تسفيه مفسرين و محدثين و سائر عقلا- و ارباب فهم و علمست و در كمال ظهورست كه در كتب صرف و نحو و معانى و بيان و حكمت و منطق و اصول فقه و ديگر علوم تمثيلات را براى قواعد كليّه بادوات تشبيه مثل نحو و مثل و كاف بيان مى كنند و شكى نيست كه مراد از اين تشبيه و تمثيل مساوات و موافقت و مطابقت تامه امثله

برای قاعده کلیه می باشد پس بنا بر مزعوم مخاطب عمده القروم ارباب علوم در فهم مساوات از تشبیه نهایت احمق و سفیه باشند و نیز در نهایت وضوحست که جمیع ارباب فهم از قول قائل زید کعمرو فی العلم مساوات می فهمند پس بزعم مخاطب نبیل معاذ الله تمام عالم مبتلای کمال سفاهت و بلاهت باشد و ابو نصر محمد بن عبد الجبار العتبی در تاریخ وقائع یمین الدوله محمود بن سبکتکین که مشهورست بتاریخ یمینی گفته و جعل فخر الدوله یتابع الحمول إليه ای الی تاش الحاجب من طبرستان زیاده فی تائیل احواله و استبقاء لنظم جنوده و رجاله فعل من لا ینفس علی اخیه بنفائس ما یحویه و لا یضمن علی صدیقه بجلیل ملکه و دقیقه ازین عبارت ظاهرست که فعل فخر الدوله را بفعل کسی که نفاست نکند بر برادر خود بنفائس ما یحویه و ضنت نکند بر صدیق خود بجلیل ملک خود و دقیق آن تشبیه داده و ظاهرست که مراد ازین تشبیه اثبات مساوات تامه ست و دلالت آن بر عدم نفاست فخر الدوله برادر خود بنفائس محویات خود و عدم او بر صدیق خود جلیل ملک و دقیق آن پر ظاهرست پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند و فهم مساوات از تشبیه کمال سفاهت باشد با فهم مساوات و اثبات عدم نفاست و عدم ضنت برای فخر الدوله ازین عبارت کمال سفاهت باشد و این کمال سفاهت و نهایت بلاهتست و نیز عتبی در احوال فائق گفته فخطب فائق فی الاستماله و قوبل عشرته بالاقاله و استنهض الی بخارا للاستظهار به علی سدّ الخلل و تعدیل الميل و سرّب عنها بعد حسن القبول و الاقبال و ازاحه العله بالاموال الی سمرقند فلم یرعه إلا خبر بغراخان

و هو الملقَّب بشهاب الدَّولة و ظهير الدعوه و قد استعار إليه قوادم الطَّير ركضا لم ينل فيه جماما و لا غمضا فولی فائق بین یدیه هزیما و لم یلو علی تعرّف حال مقيما و جعل من كان معه من اصحاب السَّیطان عرضه للسیوف و فريسه لانیاب الحتوف و توافق الشهادات علی أنّ انهزامه كان عن مواطاه منه لبغراخان علی آل سامان فعل من لا وفاء یزعه و لا حیاء یردعه و لا نعمه تحفّه و لا- حرمة تکفّه و سار کما هو حتّی اقعى بعقوه بخارا ازین عبارت ظاهرست که انهزام فائق را تشبیه داده بفعل کسی که برای او وفای وازع و حیای رادع و نعمت حافه و حرمت کافه نباشد و ظاهرست که مراد ازین تشبیه مساوات و مطابقت و مماثلت تامّه و موافقتست پس اگر فهم مساوات از تشبیه کمال سفاهت باشد فهم مساوات ازین عبارت هم کمال سفاهت خواهد بود و لا یرضی به الاّ من لا وفاء یزعه و لا حیاء یردعه و لا نعمه اصابه تحفه و لا حرمة تدبّر تکفّه و از غرائب آنست که کابلی مکیول با آن همه اغراق در تعصّب و غفول از معانی تشبیه مساوات را ذکر کرده بود چون مخاطب بمزیت فرع بر اصل درین زعم سخیف مبتلاست که فهم مساوات را از تشبیه کمال سفاهت می داند ناچار با وصف التهاب دیگر تلمیعات او ذکر مساوات را از بین انداخته باین افاده بدیعه در حقیقت کابلی را هم که منت او بر مخاطب زیاده از منت والد ماجد اوست که سبب این همه اشتها و افتخار او بین الصّغار و الکبار انتحال و استراق خرافات کابلیست و والد ماجد او را این تزویقات

و تلمیعات میسر نشد که مخاطب اخذ آن ازو می کرد نهایت سفیه و احمق و بمرتبه غایت بلید و اعفک قرار داده که او هم از تشبیه مساوات فهمیده حالا عبارت کابلی باید شنید و دست تحیر بدنندان تعجب باید گزید قال الکابلی فی الصواقع فی جواب هذا الحدیث و لأنّه ورد علی سبیل التشبیه و المشبّه لا- یلزم ان یساوی المشبّه به و كثيرا ما یشبه الاضعف بالاقوی و الادنی بالا-علی فیقال ترب کالمسک و حصی کالیاقوت و من أراد ان ینظر الی القمر لیلہ البدر فلینظر الی وجه سعدی و لا یلزم ان ینظر الی البارق فلینظر الی کف خضیب سلیمی بالبارق و این هذا من ذاک فلو قیل من أراد ان ینظر الی البارق فلینظر الی کف خضیب سلیمی إذا مدّته من اعالی الاکمه و قبضته فأنّه لا یدل علی مساواه کف خضیب للبارق و هو من الظهور بمحلّ و قد یشبه الاقوی بالاضعف و الاعلی بالادنی كثيرا نحو در کثغر الحیب و منه قوله تعالی مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ وَ كَمَا يُقَالُ الْبَارِقُ كَكَفِّ خَضِيبٍ عَشِيقَهُ مَدَّتَهُ مِنْ سَطْحِ قَصْرِهَا وَ قَبْضَتَهُ وَ الشَّعْرُ يَحْتَمِلُهُ وَ قَدْ يَشَبَّهُ أَحَدَ الْمَتَسَاوِينَ بِالْآخَرَ نَحْوَ زَيْدٍ فِي حَسَنِهِ كَعَمْرٍوَ إِذَا كَانَ مَتَسَاوِينَ فِي الْحَسَنِ فَلَا يُوجِبُ الْخَبَرَ مَسَاوَاتِهِ لِلأَنْبِيَاءِ مِنْ مَلَا حِظَّهُ مِنْ عِبَارَتِ ظَاهِرِ سِتِّ كَمَا بَلَى مِنْ جَمَلِهِ وَ جَوِّهِ تَشْبِيهِ تَشْبِيهِ أَحَدِ الْمَتَسَاوِينَ

بالآخر هم ذکر کرده حیث قال و قد یشبه احد المتساویین بالآخر نحو زید فی حسنه کعمرو إذا کانا متساویین و هر چند ظاهرست که درین کلام هم تلمیح و تلبیس و تخدیع و تدلیس را تعبیه نموده یعنی تشبیه احد المتساویین را بآخر بلفظ قد که دلالت بر تقلیل آن می کند ذکر کرده و هم در آخر کلام آن را وارد کرده تا در ذهن ناظر غیر ماهر نهایت قلت آن راسخ شود حال آنکه ظاهرست که معنای حقیقی تشبیه مساواتست بحکم نادر و صحت سلب تشبیه از غیر مساوی و از آیات و احادیث هم دلالت تشبیه بر مساوات ظاهرست کابلی را با آن همه جسارت و وقاحت ممکن نشد که یکسر انکار دلالت تشبیه بر مساوات کند بلکه خود ذکر مجی تشبیه برای مساوات و لو بلفظ قد نموده و چون شاهصاحب دانسته که ذکر مجی تشبیه للمساوات درین مثال یعنی زید فی حسنه کعمرو موجب انتقال ذهن ناظر بسوی تبادل معنی مساوات از تشبیه و صحت سلب در صورت عدم مساوات خواهد شد کابلی را درین اعتراف و لو کان علی طریق التلبیس و التخلیط مقصّر در صنعت اخفای حق پنداشت ناچار با وصف اخذ دیگر تلمیعات او این اعتراف او را از میان انداخت بلکه ادعای این معنی که فهم مساوات از مشبه کمال سفاهتست کابلی را هم نهایت سفیه و احمق و ساخت مخفی نماند که شاه صاحب بدین طعن و تشنیع بر فهم مساوات از تشبیه دلسیر نشده در باب یازدهم برنگ دیگر این توهین و تهجین را اعاده کرده اند یعنی آنجا فهم مساوات را از تشبیه از جمله اوهام شمار کرده و تصریح فرموده که این وهم صبیان صغیر السن را می باشد نه صبیان ممیزین را حیث قال نوع نوزدهم تشبیه چیزی را بچیزی موجب

مساوات مشبه بمشبه به فهمیدن و این وهم صبیان صغیر السن را می باشد نه صبیان ممیزین را و شیعه را بسیار این وهم افتاده مثل آنکه گویند حضرت امیر را با انبیاء اولو العزم در زهد و تقوی و حلم تشبیه داده اند پس باید که حضرت امیر مساوی انبیاء اولو العزم باشند و افضل باشد از دیگر انبیا و این وهم صریح الفسادست حاجت بیان ندارد انتهی ازین عبارت که در ان در تقریر شیعه ذکر علم را بسبب مزید حزم حذف کرده اند ظاهرست که فهم مساوات مشبه با مشبه به بمرتبه بی اصل و باطلست که صبیان ممیزین را هم رو نمی دهد پس بنا بر این اکابر ائمه و اساطین خود را که از تشبیه مساوات جایجا فهمیده اند از صبیان ممیزین هم بستر گردانیدند و طرفه آنست که در نفس همین کلام باب یازدهم که در آن بر فهم مساوات از تشبیه تشنیع بلیغ زده استعمال تشبیه در مساوات و مطابقت فرموده زیرا که لفظ مثل در قول او مثل آنچه گویند الخ برای تشبیه ست و مراد ازین تشبیه مطابقت و مساوات این مثال با امثال له است بلا ریب پس اگر فهم مساوات از اوهام صبیان صغیر السنست و حسب افاده باب امامت کمال سفاهتست پس چرا درین کلام و دیگر کلمات جایجا تشبیه را برای افاده مساوات و مطابقت استعمال می فرمایند و شاهصاحب در باب یازدهم استعمال تشبیه برای افاده مطابقت و موافقت در همان عبارت که در ان طعن و تشنیع بلیغ بر فهم مساوات از تشبیه نموده اگر چه یکجا نموده اند لکن بجواب این حدیث شریف که در ان فهم مساوات را از تشبیه نهایت سفاهت دانسته استعمال تشبیه برای افاده موافقت و مطابقت

در مواضع عدیده نموده کمال فهم و کیاست را حسب افاده خود باقصی الغایات رسانیده اند مگر نه می بینی که در وجه چهارم گفته و تشبیه چنانچه باداه متعارفه تشبیه می شود مثل کاف و کأن و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید چنانچه در علم بیان مقررست که من أراد ان ينظر الى القمر ليله البدر فلينظر الى وجه فلان نیز در تشبیه داخلست انتهی درین عبارت سه جا تشبیه را در موافقت و مطابقت استعمال کرده اول قول او و تشبیه چنانچه باداه متعارفه تشبیه می باشد مثل کاف و کان و مثل و نحو باین اسلوب نیز می آید انتهی زیرا که لفظ چنانچه برای تشبیه باین اسلوب یعنی من أراد ان ينظر الخ با تشبیه باداه متعارفه تشبیه ست و ظاهرست که این تشبیه برای مطابقت و موافقتست نه از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت دوم آنکه لفظ مثل در قول او مثل کاف برای تشبیه ست و ظاهرست که این تمثیل موافق و مطابق ممثله ست سوم لفظ چنانچه در قول او چنانچه در علم بیان مقررست الخ برای تشبیه ست و ظاهرست که غرض ازین تشبیه هم مساوات و مطابقت و موافقتست یعنی مطابقت و موافقت تقریر علم بیان با دعوی مخاطب عالیشان و نیز تشبیه در قول او چنانچه سلاسل تلمذ فقهای شریعت الخ برای افاده موافقت و مطابقتست و نیز لفظ چنانچه در قول او چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله است برای افاده موافقت و مطابقتست و نیز تشبیه در قول او مثال اینها مثل حضرت آدم و حضرت موسی و حضرت عیسی برای افاده موافقت و مطابقتست و نیز تشبیه در قول او زیرا که کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفصیل و مغایرتست برای افاده موافقت و مطابقتست در مبنی بودن کمال

شیخین بر کثرت و تفصیل و مغایرت پس در جواب همین حدیث شریف جابجا در مواضع عدیده تشبیه را برای افاده موافقت و مطابقت استعمال کرده و باز فهم مساوات را از تشبیه کمال سفاهت دانسته إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ و ابو العباس محمد بن یزید المبرّد در کتاب کامل گفته کان ابن ابي عتيق من نساك قريش و ظرفائهم بل كان قد بذهم ظرفا الى ان قال و من اخباره ان مروان بن الحكم قال يوما اني مشغوف ببغله للحسن بن علي بن ابي طالب فقال له ابن ابي عتيق ان دفعتها إليك أ تقضى لي ثلثين حاجه قال نعم قال فاذا اجتمع الناس عندك العشيہ فاني اخذ في ماثر قريش ثم امسك عن الحسن فلمني على ذلك فلما اخذ القوم مجالسهم افاض في اوليہ قريش فقال له مروان الا تذكر اوليہ ابي محمّد و له في هذا ما ليس لاحد قال انما كنا في ذكر الاشراف و لو كنا في ذكر الانبياء لقدّمناها لابي محمد فلما خرج ليركب تبعه ابن ابي عتيق فقال له الحسن و تبسم أ لك حاجه قال ذكرت البغله فنزل الحسن رضى الله عنه فدفعها إليه عجبت كه مروان با آن همه بغض و شنان بر مساوات امام حسن عليه السلام با انبيای رفيع الشأن انكار نکند و مثل ابن ابي عتيق زاهد ناسک آن را ثابت کند و مخاطب بر مساوات جناب امير المؤمنين عليه السلام اين همه قلق و انزعاج و اضطراب و تکدّر و تنغص و اختلاج و التهاب ظاهر کند فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ

قوله در اشعار رائج و مشهور است که خاک صحن پادشاهان را بمشک و سنگریزه‌های آنجا را بمروارید و یاقوت تشبیه می دهند و هیچکس مساوات نمی فهمد اقول مخاطب مخدوم الفحول با این همه امامت و ریاست و تبخر در معقول و منقول قلاده تقلید معلول کابلی مکبول بحدید تعصب مدخول که بسبب ازدحام وهم و سقم فهم مالوس و مخبول و مبدی هر وسواس مغسول و مظهر هر تشکیک مردول و متشبث بهر تخدیع منحول و متمسک بهر عذر منکر و مجهول بلا- خوف و هراس از مؤاخذه واهب کل مسئول و منجح کل مامول و مولع ایغال و ایضاع در سباسب غفول و واله ایجاف و تقریب و خیب در مهمامه خب و ذهولست در گردن انداخته بهر سو که کشیده شتافته و بهر رنگی که ریخته منصیغ گردیده و بهر جانبی که خواسته دویده پر ظاهرست که قیاس کلام معجز نظام سرور انام علیه و آله آلاف التحیه و السیلام بر اغراقات شعرای دروغ زن و تمثیل تشبیه ارشاد باسداد افضل انبیای امجاد علیه و آله اشرف الصیلموه و التحیه الی یوم التناد با خرافات مجازفین پر مکر و فن دلیل کمال و علو ایقان و سمو اذعان و سلامت ایمان مخاطب عالیشان و برهان نهایت حسن فهم و اصابت رای و شفوف عقل و زکاء حدس فاضل عمدہ الاعیانست و بنابر افادات و تلمیعات مخاطب رفیع الدراجات ظاهر می شود که معاذ الله علم حضرت امیر المؤمنین علیه السیلام و تقوی و حلم و بطش و عبادت آن جناب اصلا مثل علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت این انبیا نیست و معاذ الله جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبیل مضامین غیر واقعیه و مبالغات شعریه علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت جناب امیر المؤمنین ع

عليه السّلام را مثل صفات انبيا عليهم السّلام گردانیده و اگر توهم مخاطب راست باشد لازم آید که در حق احد من الناس و لو كان عاريا عن الاسلام بگویند

من أراد ان ينظر الى آدم في علمه فلينظر الى فلان و مثل ذلك فعوذ بالله من استحواذ الضّلاله و استيلاء الجهاله و من الظّاهر البين ان قياس كلام افضل البشر عليه و اله افضل صلاه و و سلام من الملك الاكبر تشبيه التراب بالمسك و الحصى بالدّر ناش من استيلاء الوسواس و الغرر فكأنه و الكابلي لا جزاهما الله خيرا جعلنا نفس الرّسول مكان التراب و الحصى مع انه بعد النّبي صلّى الله عليه و آله و سلّم خير من حمل العصى و افضل من اطاع الرّب و ما عصى فثبت بحمد الله و حسن توفيقه من هناك و مما سبق ان تلميع الكابلي و تزويق المخاطب لا يصلح للتعريج و انما هو تخليط كاسد و تلبيس مريج فلم يبق في ايدي اوليائهم الا- اثاره التحيب و الضّجيج و تهيج العويل و العجيج حيث ان كلامهما و ان كان في الظاهر كالتطف النضيج و الثور البهيج لكنّه غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتبا للفرع و الاصل و سحقا لهذا الهزر و الهزل كيف اجترأ على ذكر هذه المجازفات المنكره المستهجنه و الإغراقات البشعه الغير المستحسنه الّتي بناؤها على شفا جرف هار و بطلانها في غايه الظهور و عدم الاستتار في توجيه حديث المعصوم المعتمام المختار

و در کمال ظهورست که اگر این حدیث شریف دلالت بر اثبات این صفات عالیات و خصال سامیات در ذات قدسی سمات جناب امیر المؤمنین علیه آلاف التحیات و التسلیمات نکند الحاق این کلام بکلام غث لازم آید و این تاویل مثل بعض دیگر تاویلات غثه سنیان که قاضی پاس رعایت شیوخ خود ترک کرده در صدد ردّ و توهین و تفضیح و تهجین آن برآمده خواهد بود حاوی مفاخر و معالی علامه غزالی در کتاب منخول فرموده مسئله قال القاضی حمل کلام الشّارع علی ما یلحقه بالکلام الرّث محال و من لهذا الفنّ قول اصحابنا فی قوله تعالی وَ أَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ مکسوره اللّام لقرب الجوار ردّا علی الشّیعه إذ قالوا الواجب فیہ المسح و هو کقوله وَ حُورٌ عِیْنٌ و کقول العرب جحر ضبّ خرب و کقول الشاعر کان تبیرا فی غزاره و بله کبیرا ناس فی بجاد مزمل معناه مزمل؟؟؟ لآنه من نعت الکبیر و هو مرفوع لکن کسر لقرب الجوار و لیس الامر كما ظنّوه فی هذه المواضع بل سببه انّ الرّفْع ابین من الکسر فاستثقلوا لانتقال من حرکه خفیفه الی ثقیله فوالوا بین الکسرتین و اما النّصب فی قوله وَ أَرْجُلُكُمْ فنصب فی المعنی و النّصب اخفّ الحركات و الانتقال إلیه اولی من الجمع بین الکسرتین الثّقیلتین بالنّسبه الی النّصب فلم یبق لقرب الجوار معنی الاّ مراعاة التّسجیع و التّفقیه و ذلك لا یلیق بالقرآن نعم حسن النظم محبوب من الفصیح إذا لم یخلّ بالمقصود فاما الاخلال بالمعنی و اتباع

التقفیه فمن رکبک الکلام و نیز هر گاه تشبیه دلالت بر مساوات نمی کند واحد تشبیهات نبویه از قبیل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت جائز است پس اگر کسی بگوید که فلان مقلد مخاطب ماهر مثل منافق کافر یا فلان تلمیذ او مثل ابلیس است یا فلان معتقد جلیل الفضل او مثل ابو لهب و ابو جهل است یا ازین ترقی کند و این تشبیهات را در حق مخاطب معاذ الله بر زبان آورد یا از ان هم درگذرد و این تشبیهات را در حق والد ماجد او و دیگر اساطین سنیه رفیع الدرجات بر زبان راند یا آنکه بمفاد الاعلی فالاعلی شوخی را بحد کمال رساند و این کلمات و اطلاقات در حق ثلاثه عالی سمات روا دارد هرگز سرکه بجبین نمالند و زار زار ننالند بلکه افاده فرمایند که فهم مساوات ازین تشبیهات نهایت سفاهت است بلکه آن از قبیل تشبیه خاک است بمشک و تشبیه سنگریزه بیاقوت و بمروارید و جاءت سکره الموت بالحق ذلك ما کنت منه تحید و نیز مخاطب حاذق دقیق النظر باین سعی و کوشش و کشش پر خطر در توهین و تهجینشان تشبیه آورد در کلام معجز نظام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بتجویز اخذ آن از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت مساعی اسلاف واضعین و مشایخ سابقین مفترین که در تشبیه شیخین بعض خرافات و جرافات وضع کرده اند و مخاطب در ما بعد ذکر بعض آن فرموده و ادعای کثرت احادیث درین باب فرموده بخاک سیاه برابر فرموده که اگر بفرض محال این تشبیهات صریحه الافتعال صحیح و ثابت و سالم از قیل و قال باشد باز هم عقده نمی گشاید و بکاری که مفترین اندیشیده اند نمی آید

یعنی هرگز مثبت فضل شیخین و مظهر عصمت این کبشین نمی شود زیرا که جائز است که از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت باشد فکما لا مناسبه اصلا بین المسک و الثری و لا مماثله بین الدر و الحصى فکذلک حال الشیخین بالنسبه الی الانبیا علی نبینا و اله و علیهم آلائ التحیه و الثنا فاین الثریا من الثری و این الدر من الحصى پس غالبا اولیای مخاطب بعد افتادن در مضیق حیص و بیص در بطلان فضیلت شیخین و ضلال سعی اسلاف واضعین حسب افاده کابلی و مخاطب بسرایند شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی لو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد و هر چند انشاد این شعر درین مقام مثبت نصب صریح و عداوت فزیح منشدین با جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود که بنا بر این ظاهر خواهد شد که معاذ لله این منشدین جناب امیر المؤمنین علیه السلام را رقیبان خود می دانند و لکن ازیشان انشاد آن عجب نیست که شاهصاحب این شعر را در مقام ابطال امامت ائمه علیهم السلام خوانده اند و در آنجا ائمه علیهم السلام را از رقیبان خود قرار داده چنانچه در همین کتاب بجواب استدلال اهل حق بآیه **إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ** گفته جواب بچند وجه داده اند اول نقض بآنکه اگر این دلیل دلالت کند بر نفی امامت ائمه متقدم ازو چنانچه تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر نفی امامت ائمه متاخر از و بهمان تقریر بعینه پس باید که سبطین من بعدهما من الائمة امام نباشند اگر شیعه این مذهب داشته باشند باین دلیل تمسک نمایند حاصل اینکه مبنای این استدلال بوجهی که در مقابل اهل سنت مفید شود بر کلمه حصر است و حصر چنانچه اهل سنت را مضر است شیعه را نیز مضر است زیرا که امامت ائمه پیشین و پسین همه باطل می گردد و هر چند

مذهب اهل سنت هم باطل شد اما مذهب شیعه هم در بطلان قصوری ندارد بلکه اگر اهل سنت را نقصان سه امام شد شیعه اثنا عشریه را نقصان یازده امام شد از سه تا یازده فرقی که هست پوشیده نیست غیر از حضرت امیر ع که باتفاق امام است دیگری امام نماند شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی گوشت خاک ما هم بر باد رفته باشد قوله قال الشاعر اری بارقا بالابرق الفرد یومض و یکشف جلاباب الدجی ثم یغمض کان سلیمی من اعالیه اشرفتم تمد لنا کفًا خضیبا و تغمض و از مضمون این شعر لازم نمی آید که پنجه حنائی سلیمی در لمعان و درخشندگی برابر برق باشد اقول مخاطب لا ثانی ثانی اول من قاس بلکه ثالث ثانی شانی و رابع ثالث جانی بغرض ابطال فضل وصی رسول یزدانی سعی موفور در اظهار کمال عربیت دانی و شعر خوانی و طلاقت لسانی و ذلاقت بیانی و تخدیع معتقدین جنانی و تلفیق وساوس ظلمانی و هواجس نفسانی فرموده و بتأید ربّانی و تسدید فوقانی این بادیه پیمای هیچمدانی در نسف تلمیعات و کشف تخدیعات آن نحریر رشک افزای بلاغت سحجانی بوجه مقبول هر قاصی و دانی نمودم و می نمایم و می گویم که کمال عجب است از فراست صادق و فطانت حاذقه و کیاست خارقه و المعیت فائقه و لودعیت سابقه و متانت متناسقه و رزانت متلاحقه مخاطب نحریر که ابطال فضیلت جلیله وصی بر حق بتشییهات سخیفه کاذبه و تمثیلات رکیکه ناکبه و اغراقات غیر صائبه و مبالغات مستبشعه و تهورات بی بن واصل و تهجسات بی سر و سراسر هزل که از شعرای متشدقین و هرزه گویان منتطعین و تشییسرایان متقیهقین و یاوه درایان متعجرفین و یاوه گویان متخرصین صادر می شود می خواهد و این خرافات و هفوات جماعت غیر قابل الالتفات را حیلہ خلاص و وسیله

مناص از الزام اهل حق کرام می گردانند و کمال تبخّر و تمهر و حذق و تفضن و تعقل و تامل و تدبّر و خوض و غور ملازمان عالیشان باخذ منسوجات عنکبوتیه کابلی سلیط اللسان بر کرسی اظهار و اعلان می نشانند پر ظاهر است که ثنا بر تجویزهای ارشادات کلام خدا و رسول بر تشبیهات اغراقیه و تمثیلات ادعائیه بسیاری از آیات و احادیث مشتمله بر تشبیه که از ان احکام عدیده و مسائل سدیده و نکات مفیده مستفاد می شود عاری از فوائد و مناجح و خالی از حکم و مصالح و لاحق بکلمات سمجه غثه و داخل تمحلات بشعه رثه خواهد شد و هیچ عاقلی چنین فساد عظیم را تجویز نخواهد کرد و اگر در بیان امور حقه و مسائل یقینیه تجویز چنین تشبیهات توان کرد لازم آید جواز بسیاری از اطلاعات فاسده شنیه و تشبیهات منکره فظیعه مثل آنکه کسی بگوید و العیاذ باللّه که واجب الوجود مثل ممکن یا مثل ممتنع وی مثل بعض رعایاست و معصوم مثل غیر معصوم و واجب و حرام مثل مباح و حرام مثل مستحب و جوهر مثل عرض و هر چند صوفیه سنیه بعینیت واجب ما ممکنات و اخس قاذورات قائلند و بر فهم این مسئله دقیق و وصول باین نکته عمیق نهایت افتخار و استبشار و بر نفی آن کمال تشنیع و انکار دارند پس تمثیل و تشبیه نزدشان چرا شنیع و کریه خواهد بود مگر بسبب دلالت بر نفی عینیت لکن چون متکلمین محققین و سائر منقدین متشرعین ازین مسلک آبی اند و مستنکف و بشناعت تمثیل و تشبیه باری تعالی با غیر او معترفند پس نزدشان اصلاً هرگز تشبیه حق تعالی بمخلوقی از مخلوقات روا نخواهد بود حال آنکه اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند و حمل کلام در بیان حقائق واقعیه بر مثل تشبیه خاک بمشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت جائز شود تمثیل و تشبیه حق تعالی بمخلوقات هم جائز گردد فیتسع الخرق علی الرّافع

تشبیه ابی بکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر به موسی و تشبیه ابوذر به عیسی در احادیث اهل سنت و رد آن

قوله و در احادیث صحیحه اهل سنت تشبیه ابی بکر بابراهیم

و عیسی و تشبیه عمر بنوح و موسی و تشبیه ابو ذر بعیسی مروی شده اقول ذکر احادیث سنّیه بمقابله اهل حق محض غفلت و تغافل از قانون مناظره و آداب مباحثه است اهل حقّ برای الزام سنّیه بحدیث مروی ائمه ایشان احتجاج کرده اند بمعارضه آن ذکر روایات خود وجهی ندارد و بدان می ماند که اهل کتاب بجواب احتجاجات و استدلالات اهل اسلام بکتبشان محرفات و موضوعات خود را برخوانند و استبشار و افتخار و تمطی و مرا و رقص و وجد بر آن آغاز نهند که بلا ریب هرگز این معارضه را کسی از اطفال اهل اسلام هم قبول نمی کنند چه جا مبتدین اهل علم و چه جا متوسطین و چه جا مهره و حذاق و مخفی نماند که خواجه کابلی با آن همه جسارت و تعمق و تنطق و تهور و تکایس و تکبر از ذکر معارضه تشبیه شیخین با تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام دم در کشیده و چون این معارضه ناتمام و محض سخیف و علی طرف الثمام یافته از ظهور مزید مکابره و مجادله در صورت تشبث بآن اندیشیده لکن مخاطب ارجمند این معارضه بی اصل و بند از افادات والد هوشمند خود برداشته برای تمیم مکابرات و مجادلات کابلی آن را علیق نفیس انگاشته پس باید دانست که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب راشد در قره العینین جائی که قصد جواب عبارت تجرید متضمن دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نموده و در جمله آن اشاره باین حدیث شریف است می گوید و مساواه الأنبیاء باید دانست که آن حضرت علیه السّلام در احادیث بسیار تشبیه داده اند صحابه را بانبیا و مسقط اشاره ایشان درین تشبیه وجود وصفی است از اوصاف مختصه آن پیغامبر چنانکه ابو ذر را با حضرت عیسی تشبیه داده اند در زهد و حضرت صدیق را بحضرت عیسی در رفق بامت خود و حضرت فاروق را بحضرت نوح در تشدید بر امت خود و

عن عبد الله بن مسعود في قصه مشاوره النبي صلى الله عليه وسلم مع أبي بكر وعمر في اسارى بدر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون في هؤلاء ان مثل هؤلاء كمثل اخوه لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر علي الأرض من الكافرين دياراً وقال موسى ربنا اطمس على أموالهم وأشدد على قلوبهم الآية وقال ابراهيم رب فمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وقال عيسى إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اخرجہ الحاکم

و عن أبي موسى ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا ابا موسى لقد اعطيت زممارا من زمامر آل داود متفق عليه

و عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذى لهجه اصدق ولا اوفى من أبي ذر شبيه عيسى بن مريم يعنى فى الزهد اخرجہ الترمذى و فى الاستيعاب

روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ابو ذر فى امتى شبيه عيسى بن مريم فى زهده

و روى من سره ان ينظر الى تواضع عيسى بن مريم فلينظر الى ابي ذر اخرجہ ابو عمر از ملاحظه اين عبارت ظاهرست كه مخاطب همين افاده والد ماجد خود را اخذ کرده لكن تغييرات شتى بعمل آورده مثل آنكه دعوى ورود احاديث بسيار در تشبيه شيخين بانبيا عليهم السلام آغاز نهاده و شاه ولى الله دعوى تشبيه دادن صحابه با انبيا در احاديث بسيار کرده و نیز شاه ولى الله صراحة دعوى صحت اين احاديث نکرده و مخاطب دعوى صحت احاديث كثيره تشبيه شيخين بانبيا عليهم السلام نموده و نیز ولى الله

دعوی تصحیح حاکم این روایت را ننموده و مخاطب بقول خود و صححه دعوی تصحیح حاکم این خبر را هم افزوده الی غیر ذلک و بکمال ظهورست که هر گاه مخاطب رشید بتقلید کابلی وحید تشبیه را نهایت توهین و تهجین و تضعیف و تسخیف کرده تا آنکه آن را بحد تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت کشیده بعد این ذکر تشبیه شیخین بانبیا اصلا موجب ظهور شرفی برای ایشان نیست چه جائز است که اگر این تشبیه بفرض محال راست باشد از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه و بمروارید و یاقوت باشد پس افتخار و استیشار سنیه باین تشبیه حسب افاده کابلی و مخاطب محض خلاف عقل و فهم و خلاف تدبّر و تأمل و مبنی بر عدم ادراک استعمالات شعرا و ادبا باشد و بخوف ذهول همین ایراد و اعتراض کابلی مرتاض که بادی سلوک این وادی سراسر ارتماضست از ذکر تشبیه شیخین اعراض و اغماض نموده لکن مخاطب باین نکته واضحه و رعایت لائحه و نرسیده هم در توهین و تهجین تشبیه کوشیده و هم بتقلید والد ماجد خود کردن افتخار بذکر این تشبیه دور از کار برداشته و این قدر تخیل نکرده له والد او اگر چه ذکر این تشبیه کرده لکن اهانت تشبیه بآن مرتبه که کابلی نموده بعمل نیاورده و کابلی اگر چه اهانت تشبیه بآن مرتبه نموده لیکن ذکر این تشبیه بر زبان نیاورده و مخاطب از لزوم تناکر و تنافر بین الامرین نیندیشیده و هم در اهانت امر تشبیه باقصای مراتب کوشیده و هم متشبث بتشبیه شیخین برای اثبات مزید فضلشان گردیده قوله اما چون این فرقه بهره از عقل خداداد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین حمل نموده اند مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود داشته اند اقول لله الحمد که ازین اعتراف مخاطب با انصاف واضح و لائح می شود که اثبات مساوات شیخین عالی صفات با انبیای کرام علیهم آلائ التّحیات و التسلیمات خلاف عقل بلکه حسب افاده سابق کمال سفاهت و نهایت بلاهتست

پس بنا بر این اعتراف تجویز بلکه اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السّلام درین صفات یا مانند آن که در ما بعد خیال محال آن در سر کرده خلاف عقل و فهم خداداد و نهایت سفاهت و عناد و غایت بلاهت و لداد و اقصای بعد از هدایت و رشاد و منتهای خروج از دایره کیاست و سداد و عین ولوج در زرافه اغماز اوغاد و محض دخول در فرقه مغفلین فاقد الاستعداد خواهد بود و این چنین تناقض و تهافت صریح و عجیب و تعاند و تناکر قبیح و غریب از خصائص مخاطب فطین و لیب است که مثل آن در افادات دیگر حضرات کمتر یافته می شود که در یک صفحه اولاً امری را مورد نهایت طعن و تشنیع می گرداند باز در همان صفحه آن را بدل و جان خریدار می شود فَأَعْتَبُوا یا أُولَى الْأَبْصَارِ و اقضوا العجب من هذا الشّیخ الجلیل الفخار پستر عرضست که اگر حضرات سنیه عقل خداداد می داشتند دار و جدار در اثبات تجویز صدور قبائح از ربّ عباد روا نمی داشتند و سر افتخار و استکبار بنفی حکم عقل بحسن و قبح اشیاء بر نمی افراختند و بسوی اثبات جبر صریح مذموم و اثبات عبث در حق حکیم قیوم و اثبات تجویز بلکه صدور تکلیف ما لا یطاق از ایزد خلاق نمی شتافتند و هم صوفیه صافیه و وجودیه جافیه خود را در ورطه دعوی عینیت خالق کائنات با ممکنات و اتحاد او تعالی با اخس موجودات و اخبث قاذورات و مخالفت اظهر بدیهیات و معاندت اجلای فطریات نمی انداختند

اشاره در تشبیه وصفی است در آن شخص نه به آن مرتبه و رد آن

قوله بلکه مسقط اشاره تشبیه درین قسم کلمات وجود و صفیست درین شخص از اوصاف مختصه آن پیغمبر گو بآن مرتبه نباشد اقول بهذا المسقط المسقط سقط ما بیدی بعد ذلك من الهذر و الشطط و یظهر من المجون و الغلط و هو دعوی مساواه الشّیخین فی تلك الصّفات او مثلها بالذّین ما ساووا قَطّ و لهم الحسنی فقط و علیهم جبرئیل هبط و لا

یاتی بمثل ذلك التهافت الا من اهان الحق و غمط و هام فی الباطل و خبط و خلع عن عنقه ربقه النصف و نفسه ما ضبط و آثر البحر و جامع العناد و العسف ما ربط قوله عن عبد الله بن مسعود الی قوله رواه الحاكم و صححه اقول مخدوشست بچند وجه اول آنکه این روایت را از حاکم نقل کرده بر خود بالیده است حال آنکه استناد بروایت حاکم تیشه بر پای خود زدن و بدست خود در خرمن خود آتش انداختن و کمال دانشمندی و عقل و انصاف و برائت از تهافت و تناقض و احاطه جوانب و اطراف و کمال خوض و غور و نهایت اتقان و احصاف و تحدیق نظر و الغام فکر ثابت کردنست زیرا که همین حاکم حدیث ولایت را وهم حدیث طیر را وهم حدیث مدینه العلم را روایت کرده و تصحیح این هر سه حدیث شریف نموده و مخاطب ناقد خیریت بی بدیل و فاضل حاذق محقق عدیم العدیل بسبب کمال و لاوصفا بجوامع قلب صافی از غش و کدر و متحرز اقتحام انواع الغرر و الخطر در ابطال ورد و افساد و توهین و تهجین این احادیث شریفه مصروف و باظهار وضع و بطلان و کذب و افترای آن مشغوفست تا آنکه بجواب حدیث مدینه العلم تمثیل رکیک واهی و تشبیه سخیف موذن بکمال جسارت و خسارت و تباهی و عدم مراقبه از عذاب و نکال و عدم مبالات بازار روح اقدس جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم برای این احادیث ذکر می کند فیا للعجب کیف صار الحاكم عند روايه ما يوهم فضل الشيخين حاکما مقبولا و عند روايه فضائل علی بالجرح و القدح محکوما و بالطعن و الطرح موصولا هل هذا الا عناد فاحش و تعصب منکر و لداد مستقیح و تعنت مذموم و تجاهل ملوم و تعسف مشوم و تحیف مردود و تکلف مطرود دوّم آنکه دانستی که همین حدیث شریف

را که مخاطب در رد و توهین و تهجین آن مبالغه نموده تا آنکه از مرتبه ضعاف غیر مقبوله و مطعونات و مجروحات معلوله پستر گردانیده نفی مطلق آن نموده حاکم در تاریخ خود که ممدوح ائمه سنّیه است روایت کرده پس تشبث بروایت حاکم درین مبحث نمودن جلدتر بلا- حاجت مراجعت بمباحث مقامات دیگر گو از همین باب باشد فضلا عن غیره من ابواب هذا الكتاب المبدی للعجب العجاب خبر از کمال فهم و دانش و سقیفه سازی و آتش اندازی ملازمان عالیشان دادنست و اعجاب هر گاه حاکم حدیث تشبیه را در حق وصی بر حق موافقا لغيره من الاعلام و الصیدور الحذاق و المحققین و المنقذین السباق نقل کند او را با دیگر مشارکین او مثل احمد بن حنبل و عبد الرزاق و امثال ایشان از اساطین دین سنّیه مشهورین فی الآفاق از اهل سنت خارج گردانند و هر گاه حدیثی را در حق شیخین روایت کند گو مشارکت مثل احمد و امثال او با او درین باب ثابت نشود او را مقتدای مقبول و از اجله اعلام و فحول گردانند و روایت او بر سر و چشم نهند و رقص و طرب بی سبب بران آغاز نهند سوم آنکه والد مخاطب ادعای تصحیح حاکم این روایت را نکرده پس ادعای مخاطب تصحیح حاکم آن را چگونه بغیر شاهد مقبول شود و اگر حاکم تصحیح می کرد والد مخاطب بسبب بریس حاجت چرا ذکر نمی کرد فلا عطر بعد عروس و لا مخبا بعد بوس چهارم آنکه در حدیث حاکم تصریح بتشبیه شیخین بحضرات انبیا علیهم السّلام مذکور نیست و مراد از اخوه در فقره انّ مثل هؤلاء کمثل اخوه کانوا من قبل کسانی اند که انبیا علیهم السّلام در حق شان این کلمات گفته اند و این کلمات دلالت بر مدح آنها که در حق شان گفته شد ندارد تا دلالت آن بر مدح شیخین متوهم شود اما قول حضرت علیه السّلام پس صراحه در حق کفارست و قول حضرت ابراهیم علیه السّلام و مَنْ عَصَانِيْ فِيْ حَقِّ عَصَاتِيْ هُمْ عِيسَى عِيسَى اِنْ تَعَذَّبْتُمْ هُمْ دَلَالَت

دارد بر آنکه این قول در حق کسانیست که قابل عذاب اند پس اگر تشبیه شیخین با این کسانی که اقوال انبیا علیهم السلام در حق شان واردست ثابت شود کدام مدح برای ایشان ثابت خواهد شد بلکه اوصافی ثابت خواهد شد که اگر حقیر بر زبان آرم حضرات سنیّه نهایت ابرو ترش نمایند پس خود بفهمند و ملجا بسوی تصریح آن سازند پنجم آنکه درین حدیث صفات کمالیه مثل علم فهم و تقوی و عبادت شیخین را بصفات کمالیه انبیا علیهم السلام تشبیه نداده اند پس اگر در محض دعای عذاب بر کفار یا دعای مغفرت تشبیه ثابت هم شود آن موجب مساوات در دیگر صفات کمال نیست پس معارضه حدیث شریف وجهی ندارد و بعضی از وضاعین حدیثی که از حاکم نقل کرده تغییر نموده تصریح بتشبیه اول بحضرت ابراهیم و حضرت عیسی علیهما السلام و تشبیه ثانی بحضرت نوح و حضرت موسی علیهما السلام برتافته اند لیکن آن هم قابلیت معارضه این حدیث شریف ندارد و لله الحمد و المنة که ابن تیمیه تصریح کرده که مر او تشبیه شیخین در شدت ولینست نه در جمیع اشیاء و ظاهرست که لین و شدت مثل این صفات جمیله که در حدیث تشبیه ثابت شده نیست قال فی منهاج السنه و قول القائل هذا بمنزله هذا و هذا مثل هذا هو کتشیه الشیء بالشیء و تشبیه الشیء بالشیء بحسب ما دلّ علیه السیاق لا یقتضی المساواه فی کلّ شیء الا تری الی ما ثبت فی الصّحیحین من

قول النّبی صلی الله علیه و آله و سلّم فی حدیث الاساری لما استشار ابا بکر فاشار بالفداء و استشار عمر فاشار بالقتل قال ساخبرکم عن صاحبیکم مثلک یا ابا بکر مثل ابراهیم إذ قال فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مثل عیسی إذ قال إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و مثلک یا عمر مثل نوح

إِذ قَالَ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا وَمِثْلَ مُوسَى إِذْ قَالَ رَبَّنَا ائْتِنَا عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَقَوْلُهُ لِهَذَا مِثْلَكَ مِثْلَ إِبْرَاهِيمَ وَعِيسَى وَلِهَذَا مِثْلَكَ مِثْلَ نُوحٍ وَمُوسَى اعْظَمَ مِنْ

قوله انت مئی بمنزله هارون من موسى فان نوحا و ابراهيم و عيسى اعظم من هارون و قد جعل هذين مثلهم و لم يروا انهما مثلهم في كل شيء لكن فيما دل عليه السياق من الشده في الله و اللين في الله و مزيد انهماك ابن تيميه در كذب و تليس قابل تماشاى اولو الابصارست كه بافترا و بهتان اين روايت مزخرفه را بصحيحين نسبت داده تا عوام كالانعام معتقد غايت صحت آن بشوند حال آنكه بر متتبع صحيحين مخفى نيست كه از اين حديث در ان اثرى و عيني نيست و معارضه حديث منزلت كه ابن تيميه باين حديث مكذوب خواسته وجهى ندارد زيرا كه اولاً- حديث منزلت از متواتر است بخلاف اين خبر واهى و ثانيا حديث منزلت در صحيحين ثابتست بخلاف اين روايت مفتعله و ثالثا بادلۀ زاهره و براهين قاهره عموم حديث منزلت ثابت کرده ايم و اين روايت بحسب اعتراف ابن تيميه در باب محض لين و شدتست قوله عن أبى موسى لقد اعطيت زممارا من زممير آل داود رواه البخارى و مسلم اقول خبر ابو موسى را حضرت عمر در بيان بعضى احكام مستحبه اعنى حكم استيذان قبول نفرموده كما يظهر من صحيح البخارى و غيره پس توقع قبول روايت او از شيعه و آن هم در فضيلت خود او بغايت عجيب و غريبست و معهدا از بودن زممارا و مثل زممير آل و د معارضه بحديث فضيلت جناب امير المؤمنين عليه السلام تمام نمى شود چه زممار از صفات كماليه مثل علم و تقوى و امثال آن نيست قوله و

قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم من سره ان ينظر الى تواضع عيسى بن مريم فلينظر الى أبى ذر كذا

رواه الترمذی بلفظ آخر قال ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجه من أبی ذر شبیه عیسی بن مریم یعنی فی الزهد اقول چون این حدیث را از طرق اهل حق ثابت نکرده معارضه حدیث تشبیه بآن که فریقین آن را روایت کرده اند نتوان کرد علاوه بر آن سابقا دانستی که صاحب استیعاب بسند صحیح حدیث ولایت را روایت کرده و مخاطب والا نصاب اصلا اعتنائی و التفاتی بآن نکرده خود را بتقلید غیر سدید بعض مبغضان عنید و روادی ابطال و افساد آن انداخته و نیز صاحب استیعاب در بهجه المجالس حدیث طیر را اثبات کرده و مخاطب با خبر در ابطال حدیث طیر هم سعی نامشکور و جهد موفور و کدح مبتور و وکد مدحور و کد مکسور و اهتمام محظور بکار برده کشف قناع از مزید ولا و صفا و احتراز از جور و جفا در حق سرور اهل بیت اصطفای علیهم آلائ التَّحِیَّه و الثنا نموده پس با این همه حیف و اعتدا و ارتیاب نقل روایت استیعاب بمقابله اهل حق نمودن استیعاب طرق جسارت فرمودن و دلیلی قاهر و برهانی باهر بر مزید فهم و فراست و عقل و کیاست و تبخر و دیانت و تمهر و رزانت و تحقیق و متانت خود بدست اهل حق دادنت و همچنین نقل روایت ترمذی و تمسک بآن با وصف ابطال حدیث ولایت و حدیث طیر که هر دو را ترمذی روایت کرده از غرائب امور و عجائب دهور و از دلائل کمال حذق و تفضن و حدس صائب و ثقب نظر و حزم موفور مخاطب فخور باید دانست و قطع نظر از ما ذکر این حدیث که در حق حضرت اُبی ذر نقل کرده ثالث او را با رفع درجات درکات نشانیده و جلالت فضل و تدین و خداترسی و حق شناسی او و اتصاف او برقت قلب و مواسات اهل ایمان و اتباع شریعت و زکاء نفس و طهارت اخلاق و طیب اعراق و خوف یوم النشور و احتراز از حیف محظور بکمال وضوح و ظهور رسانیده است زیرا که همین

أبی ذر که ترمذی و صاحب استیعاب این فضیلت جلیله در حق او نقل کرده اند و دیگر فضائل جمیله او از کتب احادیث سنیه مثل جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال و امثال آن ظاهر و باهرست ثالث ثلاثه ظلم عظیم روا داشته که آن حضرت را از مدینه منوره بریده اخراج ساخته کما یظهر شواهد من کتاب تشیید المطاعن

مساوات با افضل در صفتی موجب افضلیت نمی شود و رد آن

قوله سوّم آنکه مساوات با افضل در صفتی موجب افضلیت نمی شود زیرا که آن افضل را صفات دیگرست که بسبب آنها افضل شده است اقول این توهّم فاسد و تخیل کاسد مردود و مطرودست بچند وجه اوّل آنکه بعد تسلیم مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام با انبیای سابقین علیهم السّلام درین صفات منع کردن دلالت مساوات بر افضلیت آن حضرت از ثلاثه از غرائب مکابرات رکیکه و عجائب مجادلات سخیفه و دلیل نهایت فهم و کیاست و غایت تدبّر و فطانت مخاطب با دیانت و امانت و برهان کمال تبخّر او در علم تفسیر و فهم معانی و ضبط قواعد و ربط شوارد و احصاف اطراف و اتقان جوانبست زیرا که علما حسب افاده رازی و غیر او بآیه فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ استدلّال بر افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم از انبیا کرده اند باین تقریر که خصال کمال و صفات شرف متفرق بود در انبیا باجمعهم و هر گاه حق تعالی بعد ذکر انبیا علیهم السّلام و ذکر خصال مدح و شرف شان امر کرد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم را بآنکه اقتدا فرماید بانبیا علیهم السّلام باجمعهم و این امر باقتدا در تقدیر آنست که گویا حق تعالی امر فرموده جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم را بآنکه جمع فرماید از خصال عبودیت و طاعت جمیع صفات را که متفرق بود در انبیا علیهم السّلام باجمعهم و هر گاه امر فرموده حق تعالی آن حضرت را بجمیع جمیع صفات متفرقه در انبیا ممتنع شد که گفته شود که معاذ الله آن حضرت تقصیر کرده در تحصیل آن پس ثابت شد که آن حضرت تحصیل کرد این صفات را و هر گاه آن حضرت

تحصیل فرمود این صفات ثابت شد که مجتمع شد در آن حضرت از خصال خیر آنچه متفرق بود در انبیا علیهم السّلام باجمعهم و هر گاه امر چنین باشد واجبست که گفته شود که آن حضرت افضلست از انبیا علیهم السلام باجمعهم پس همچنین می گویم که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیهم السّلام جامع شد صفات علم و حلم و حکمت و تقوی و بطش را که متفرق بود در این پنج کس از انبیا علیهم السّلام پس آن حضرت افضل باشد ازین حضرت و هر گاه افضل باشد ازین انبیا علیهم السّلام در فضلست آن حضرت بر ثلاثه کدام مقام ارباب و احتجابست دوم آنکه هر گاه تقریر دلالت افضلست این حدیث شریف بر انبیا علیهم السّلام از افاده فضل بن روزبهان کما سبق ظاهرست پس افضلست آن جناب از ثلاثه بالاولی متحقق خواهد بود سوم آنکه ازین حدیث شریف بغایت وضوح ثابتست که علم جناب امیر علیهم السّلام مثل علم حضرت آدم علیه السّلامست و بلا شک حضرت آدم علیه السلام اعلمست از ثلاثه بلکه از ملائکه پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم اعلم باشد از ثلاثه ذا علم بلا شک افضلست کما سبق مفضّلاً مشروحاً فی مجلّد حدیث مدینه العلم بس هر گاه افضلست آن جناب در علم ثابت شد افضلست مطلقه آن جناب هم ثابت گردید بیضاوی در تفسیر خود در تعداد مدلولات آیه وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا الخ گفته و انّ آدم افضل من هؤلاء الملائکه لانه اعلم منهم و الاعلم افضل کقوله تعالی هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَلْمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَلْمُونَ وَ همچنین اتقی بودن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام ازین حدیث ثابتست که یقیناً حضرت نوح از ثلاثه اتقی بود و اتقی هم افضلست لقوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و اهل سنت بزعم آنکه آیه سَيُجِيبُهَا أَتَقَى در حق ابو بکر نازلست افضلست او از جمیع امت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می کنند

و در این جا اتقی بودن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بصراحت تمام از ثلاثه ثابتست بدلیل آنکه تقوی آن جناب مثل تقوی حضرت نوحست و تقوی حضرت نوح علیه السّلام زیاده بود از تقوی ثلاثه پس تقوی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام هم زیاده باشد از تقوی ثلاثه و آن جناب اتقی باشد از ثلاثه و همچنین اعبد و احلم و ابطش بودن آن جناب با وجود اعلمیت و اتقی بودن دلیل صریح افضلیتست چهارم آنکه هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در علم و حلم و عبادت و تقوی و شجاعت که این صفات جامع جمیع خصال شریفه و محامد منغیه است از ثلاثه بهتر باشد و افضلیت آن حضرت ثابت شود بالقطع و الیقین لا بالظن و التّخمین و الحمد لله رب العالمین علی قطع اساس شبهه المخاطب المغطین پنجم آنکه حدیثی که سید علی همدانی در موده القربی روایت فرموده از ان ظاهرست که در جناب امیر المؤمنین علیه السّلام شصت خصلت از خصال انبیا علیهم السّلام جمع بوده پس ثابت شد که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در شصت خصال از خلفای ثلاثه بهتر بود حالا نوای شصت خصلت خصال دیگر در خلفای ثلاثه ثابت باید کرد و بعد آن وجه دلالت آن خصال بر افضلیت ثلاثه بر جناب امیر المؤمنین علیه السّلام با وصف جامع بودن آن جناب این شصت خصال انبیا را که در شیخین جمع نمودند بیان باید کرد و دون کلّ ذلك خرط القتاد و ضرب الاسداد ششم آنکه از ملاحظه کتاب مستطاب تشیید المطاعن و دیگر کتب مصنّفه درین باب ظاهر و واضحست که حضرات ثلاثه باضداد این فضائل موصوف و در مجانبت از علم احکام شرعیّه و تقوی و جهاد و امثال ذلك معروف بودند پس ثبوت مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام درین صفات با انبیا علیهم السّلام با وصف ظهور حال ثلاثه قطعاً و حتماً مثبت افضلیت آن حضرت باشد قوله و نیز افضلیت موجب زعامت کبری نیست اقول قاعده عالمست که

اخلاف از تکذیب اسلاف استنکاف می کنند چه جای آنکه پسر با پدر این معامله رو دارد پس مخاطب نحیر را که خلف ارجمند شاه ولیّ الله ست نمی زبید که بتکذیب والد ماجد خود برخیزد خصوصا در حالتی که خود والد ماجد خود و کتابشان ازاله الخفا را بمدح عظیم در همین کتاب در همین باب امامت ستوده باشد بالجمله جناب شاه ولیّ الله در ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء از آیات و احادیث و کلام صحابه و قوت تحریر تقریر خود بزور و شوری که دارند ثابت می فرمایند که افضلیت موجب زعامت کبری است و پاره از کلام بلاغت نظام شان در منهج اول و غیر آن منقول گشته پس در مقابله استاد و والد و شیخ المشایخ خود ردّ صریح بر استحقاق افضل برای زعامت کبری نمودن کار اخلاف برگزیده نیست و می توان گفت که فاضل المعی حرف والد ماجد خود را بجهت مزید علم و مهارت خود بحساب نمی گرفت و در تکذیب او با آنکه او را آیه من آیات الله و معجزه من معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم قرار داده باکی ندارد لکن این را چه باید کرد که ازین کلام تکذیب شیخین و ذکر صحابه عظام لازم می آید اگر از تکذیب والد ماجد خود شرمی و آزرمی نکرده از تکذیب شیخین و ذکر صحابه عظام لازم می آید اگر از تکذیب والد ماجد خود شرمی و آزرمی نکرده از تکذیب شیخین و ذکر صحابه که می اندیشید که ایشان هم افضلیت را موجب زعامت کبری می دانستند وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ قَوْلَهُ كَمَا مَرَّ غَيْر مَرَّةٍ اِقْوَل نَعَمْ قَدْ مَرَّ اثْبَات لَزُومِ الْاَفْضَالِيَّةِ لِلْاِمَامَةِ غَيْر مَرَّةٍ وَ كَرَرْنَا عَلٰى اِبْطَالِ زَعْمِهِ كَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ وَ اَظْهَرْنَا اَنَّ الْاِقْتِحَامَ فِي هَذِهِ الْوَرُطَةِ مِنْ اِقْتِصَاصِ اَثَرِ اَبِي مَرْهٍ وَ بَيِّنَا اَنَّ الْاِنْكَارَ الْبَادِي الْخَسَارَ مَخَالَفَ لَافَادَاتِ الْوَالِدِ فِي الْاِزَالَةِ وَ الْقَرَّةَ فَلَا يَجْتَرِئُ عَلٰى التَّفْوِهِ بِالْجُحُودِ اِلَّا مِنْ ضَعْفِ مَرِيْرَتِهِ وَ مِنْ اِلْخَبِطِ وَ الْعِزَّةِ وَ لَمْ يَفْرُقْ بَيْنَ الدَّرَّةِ وَ الدَّرَّةِ وَ غَفَلَ عَنِ الْحَقِّ وَ التَّامُّلِ بِالْمَرْهٍ

تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلاثه وقتی ثابت می شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره ورد آن

قوله چهارم آنکه تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلاثه وقتی

ثابت می شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند صفات مذکوره اقول هر گاه دلالت این حدیث بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از انبیاء سابقین ظاهر شده باز کلام در دلالت آن بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام از خلفای ثلاثه کی قابل التفات و اعتناست و لله الحمد و المّنه که توهّم بی ثبات مساوات ثلاثه بصدیقه الصّیفات با صفوه مخلوقات علیهم و علی نبینا و آله آلاف التّسلیمات که مبنی بر شدّت مناوات و وحدت معادات وصیّ افضل البریّات علیه و آله افضل الصّیلموات و التّحیّاتست اعتراف سراسر انصاف حضرت عتیق با عفاف هبّاء منثوراً و کان لم یکن شیئاً مَذْکُوراً گردانیده و سیلاب فنا باسّاس آن دوانیده زیرا که حسب روایت صدر الاثمه اخطب خوارزم که سابقاً شنیدی حضرت عتیق بعد سماع مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام با انبیا علیهم السّلام از لسان وحی ترجمان جناب سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما اختلف الملوان بخطاب جناب امیر المؤمنین علیه السّلام گفته بخ بخ لک یا ابا الحسن و این مثلك یا ابا الحسن و این کلام بلاغت نظام بصراحت تمام دلالت دارد بر آنکه این شرف عظیم مساوات با انبیای عالی درجات علیهم السّلام مختص بذات معجز سمات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و کسی دیگر و لو کان العتیق او اخاه الشّفیق او ثلثه الأثافی الجافی بالتحقیق حظّی ازین فضل جلیل و فخر جمیل نیافته فصار بحمد الله ادعاء المساواه للثلاثه کهشیم تذروه الزّیاح و ظهر أنّه کذب صراح و بهت بواح و نیز بطلان مساوات شیخین با انبیا علیهم السّلام درین صفات یا مانند آن حسب اعتراف مخاطب والا نژاد بلا خرط قتاد و بغیر تجشم مؤنت استدلال و احتجاج برای اسکات اهل عناد باکمل الوجوه و ابلغ طرق انفا

ثابت شده که اولاً فهم مساوات از تشبیه علی الاطلاق کمال سفاهت دانسته و ثانیاً تصریح فرموده بآنکه چون این فرقه یعنی سنیه بهره از عقل خداداد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین حمل ننموده اند مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود داشتند بلکه مسقط اشاره تشبیه درین قسم کلمات وجود وصفیست درین شخص از اوصاف مختصیه آن پیغمبر کو بدان مرتبه نباشد انتهی و این کلام بوجه عدیده بر نفی مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام دارد پس تکذیب تجویز و اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام از افادات خودش بوجه عدیده ظاهر و کمال شناعة و فظاعت آن از تحقیقات متینه اش واضح و باهرست پس حیرتست که آن عقل خداداد را در این جا بکدام کس عاریت دادند که بر خلاف آن زبان بلاغت ترجمان بتجویز بلکه اثبات مساوات شیخین بلکه ثلاثه درین صفات یا مانند آن واگشاده بار إلهها مگر اینکه بفرماید که عقل خداداد را برای فرقه اهل سنت ثابت کرده و خودش از اهل سنت خارجست و بزمرة اخوان سنیه یعنی نواصب والجب پس تنافر و تناکر در هر دو جا مفقود و نفی و اثبات با هم مربوط و منضود گردد لیکن در این صورت هم خروج او از ارباب فهم و عقل و اصحاب ادراک و هبل حسب اعترافش ظاهر و واضح خواهد بود و مع ذلك نفی اصل این صفات از خلفا ثابتست فکیف بمساواتهم فیها الأنبياء حال حلم از لقب حضرت عمر اعنی اللفظ الاغظ الجاری علی لسان ازواج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما فی المشکوه و صحیح البخاری باید دریافت و حال شجاعت این حضرات در حدیث خبیر می آید و حال علم و تقوی این حضرات از تسید الطاعن و کشف الضغائن معلوم باید ساخت قوله و دون هذا التنی خرط القتاد اقول قد ثبت بحمد الله الموفق للصواب و الرشاد الموضح لقم الحق و السداد ان هذا التنی

صحيح باعتراف المخاطب العماد لا يشوبه عاديہ الشكّ و الارتياب و المكابره و العناد بل ثبت أنّ فهم مساواه الشيخين للانبياء عليهم السلام غايه السّفاهه و اللداد فدون زعم اثبات المساواه خرط القتاد و ضرب الاسداد قوله بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آن قدر احاديث دالّه بر تشبيه با انبيا که در حق شيخين مروی و ثابتست در حق هيچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست اقول این مجازفتی است که پایانی ندارد و اعتراف حضرت عتيق که صدر الائمه اخطب خوارزم آن را ذکر نموده مکذب آنست و علاوه بر آن مخاطب را باید که زیاده از شصت خصال انبيا که ثبوت آن برای جناب امير المؤمنين عليه السلام از روایت سيد علی همدانی ظاهرست برای شيخين ثابت کند و ثانياً برای روایت مذکوره که ناص است بر انتفای این خصال از دیگران علاجی پیدا سازد و ائیی له ذلک و ثالثاً وجه صحّت احتجاج باحاديث موضوعه خود بر شيعه ثابت کند و نمی دانم که ثالث کثير الحياء را چرا در این مقام بر کنار انداخته قصر احاديث دالّه بر تشبيه در حق شيخين نموده و عجب بر عجب آنکه در این مقام جز یک حديث که از ان توهم تشبيه شيخين ببعض صفات انبيا عليهم السلام نموده ذکر نکرده و دعوی لسانی این قدر طول و طویل آغاز نهاده کاش مشابّهت شيخين با انبيا عليهم السلام در همین خصال خمسّه که مماثلت جناب امير المؤمنين عليه السلام با انبياء در آنها ازین حديث ثابت شده باثبات می رسانید و لو من کتبه تا بظاهر در نظر عوام مقابله و معارضه صحيح می شد آری بعض کذابين و وضاعين حدیثی دربار و تشبيه ابو بکر با حضرت ابراهيم ع در خلّت و تشبيه عمر با حضرت نوح در شدّت و تشبيه عثمان با حضرت ادریس در رفعت وضع ساخته اند لیکن ناقدین و دنبال شان نگذاشته بتفصیح ایشان پرداخته اند سیوطی در ذیل الموضوعات می فرماید

ابن عساكر اخبرنا

ص: ۶۱۷

ابو محمد الاکفانی حدثنا عبد العزیز بن احمد انا اسحاق ابراهیم بن محمد القرمینی حدثنا عمر بن علی بن سعید حدثنا یوسف بن الحسن البغدادی ثنا محمد بن القسم حدثنا ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی حدثنا محمد بن بکار حدثنا اَبی عن ثابت عن انس بن مالک قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَحَبِّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خَلَّتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فِي سَمَاحَتِهِ وَ مِنْ أَحَبِّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ فِي شِدَّتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ فِي شَجَاعَتِهِ وَ مِنْ أَحَبِّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِدْرِيسَ فِي رَفَعَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عِثْمَانَ فِي رَحْمَتِهِ وَ مِنْ أَحَبِّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي طَهَارَتِهِ قَالَ ابْنُ عَسَاكِرَ هَذَا حَدِيثٌ شَاذٌ بِمَرَّةٍ وَ فِي إِسْنَادِهِ غَيْرُ وَاحِدٍ مَجْهُولٌ

شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت و رد آن

قوله و لهذا محققین صوفیه نوشته اند که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت اقول بر ارباب افهام زاکیه و اصحاب اذهان صافیه غیر مخفی و مستور بلکه در کمال وضوح و ظهور کالنور علی شاهره الطورست که غرض اصل مخاطب جلیل الفضل ازین فصل حمل معتقدین و اتباع و اشیاع و اغمار همج و رعاع بر اعتقاد و اذعان و ایقان سلب کمالات نبوت از وصی بر حق و خلیفه مطلق صلوات الله و سلامه علیه می باشد لکن برای تخدیع عوام کالانعام ذکر اختصاص جناب امیر المؤمنین علیه السلام بکمالات ولایت رغما لوالده القمقام هم بر زبان گهرشان آورده تا غیر واقفین حقیقت حال گمان برند که شاه صاحب سالک طریق نقد و انصاف و مجتنب از شرب کاس حیف و اعتساف و محترز از اقتحام مضایق عدوان و سفاسف می باشند یعنی بخیال آرند که حضرتشان بمزید تنقیب و تحقیق و نهایت تنقیب و تحدیق کمالاتی را که در واقع مخصوص بشیخین بوده ایشان را

بآن نواخته و کمالاتی که مخصوص بذات با برکات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بود باطهار آن و سلب آن از ذات شیخین پرداخته و ندانسته که ارباب فهم و استبصار و اصحاب ادراک و اعتبار بعلم الیقین می دانند که تلک خدعه الصّبی عن اللّبن و أنّ الاجتراء علی نفی کمالات النبوه عن الوصیّ الموضح لأبلج السّینن علیه آلاف سلام من المفیض النّعم و المنن أنّما نشاء من الانهماک فی الثّرات و الاحن و الابتلاء بالاحقاد و الضّغن و أنّه اثاره فی الاسلام لافضع الفتن و ابتلاء للاغنام الاغمار فی الرّزایا و المحن و سابقا دانستی که شیخ عطار که از کبرای صوفیه است و مزید تبجیل و تعظیم و تکریم و تفضیم او از کلام خود مخاطب فهیم هم ثابتست این حدیث را حتما و جزما در نظم بلیغ خود ثابت فرموده کما سبق و نیز حکیم سنائی که او هم از اجله صوفیه است مماثلت آن حضرت را با نوح ع ثابت کرده و مخاطب اعتنای باین حدیث شریف نمی کند و اصرار و مبالغه و اغراق در ردّ و انکار آن دارد و نیز علی همدانی و امیر ملا که هر دو از اجله صوفیه اند این حدیث شریف را ذکر می کنند که علی همدانی اصل حدیث را بزیادت تامّه در موده القربی روایت کرده و در ان تصریحست بجمع کردن حق تعالی نود خصلت را از خصال انبیا در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و جمع نکردن آن در کسی غیر آن حضرت و امیر ملا- خلیفه همدانی اشعار بلاغت شعار حضرت عطار را متضمن اثبات جزمی و حتمی این حدیث شریف در خلاصه المناقب در مقام اثبات فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نقل فرموده و ابو نعیم و طالقانی که از اجله متصوّفین و اکابر محدثین اند نیز روایت این حدیث کرده اند پس کمال حیرت عجبست که افادات این سته مکبره که از اعظم و افاحم صوفیه اند برای اثبات حدیث شریف کافی و وافی نباشد و ادعای لسانی مخاطب

که محققین صوفیه چنین و چنان گفته اند بلا ذکر نام و نشان قائلین و بلا ذکر اسماء کتب قابل اصغا و التفات گردد إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ بِالْجَمَلِ اولا فارغ خطی صریح از انکار این حدیث شریف و اقرار بصدق خود نوشته عنایت سازند بعد آن هوس ذکر مقالات صوفیه در سر کنند و بغیر آن ذکر کلمات صوفیه در این مقام بانگ بی هنگام و محض اضلال عوام و خود را ضحکه ساختن در میان انامست و هر گاه جامع بودن جناب امیر المؤمنین علیه السّلام جمیع کمالات نبوت را از علم و حلم و تقوی و زهد و عبادت و شجاعت و صبر و ورع و غیر آن بروایات متفق علیها و مرویه بطرق عدیده از جناب خاتم النبیین علیه الصّیلوله و السّلام ثابت شده باشد دگر گوش نهادن باقوال صوفیه بی نام و نشان کار اهل ایمان نیست و تصدیق اقوال ایشان بر خلاف احادیث نمی کند مگر متخبط مبهوت و مبغض ممقوت و علامه برین احتجاج باقوال سنّیه خواه متصوّفین متعسفین باشند و خواه محدثین متحیفین خواه متکلمین متصلفین خواه مفسرین منحرفین خواه فقهای متجنفین بمقابله اهل حقّ اصلا وجهی از جواز ندارد بچند وجه اوّل آنکه اگر اقوال سنّیه بر شیعه حجت گردد اقوال شیعه چرا بر اهل سنت حجت نخواهد شد دوم آنکه استدلال باین قول عین خلاف وعد و نکث عهد و نقض عقدست که در همین باب امامت ادعای التزام نقل از کتب اهل حقّ آغاز نهاده حیث قال بعد ذکر الایات الّتی استدلل بها بزعمه علی خلافه اُبی بکر و اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنّت مرویست خارج از حد حصر و احصاست در همان کتاب یعنی ازاله الخفا باید دید و چون درین رساله التزام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجودست بقلم می آید انتهی کمال عجبست که درین کلام باین تصریح صریح

ادعای التزام عدم نقل غیر روایات شیعه نموده و باز درین کلام و مقامات بسیار اخلاف و اخفاء باعلان و اجهار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه سوم آنکه مخاطب در صدر کتاب خود گفته و درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عائد بایشان می شود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتی که عائد باهل سنت می باشد می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحقست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمی تواند شد که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق واقع نیست پس چرا این قاعده ممهده خود را فراموش نموده مخالفت آن در این مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده و نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتی که عائد بشیعه می شود از کتب معتبره شیعه نمود پس قصد الزام شیعه باین قول سراسر تکذیب خودست چهارم آنکه چنانچه بطلان احتجاج و استدلال بقول صوفیه بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب ظاهر و واضح و لائحتست همچنان شناعة و فظاعت آن از افادات والد ماجد حضرتش ظاهر و باهر والد مخاطب در آخر قره العینین گفته این ست تقریر آنچه درین رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیه الکلام دفع شبهات مخالفینست و ما را درین رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه باحادیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیه و زیدیه باستقرار معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه گروه اند انتهی ازین عبارت صراحه ظاهرست که باحادیث صحیحین فضلا عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتوان کرد پس احتجاج بقول صوفیه بمقابله اهل حق چنانچه اظهار برائت خود از کذب و غدر و اخلاف

و اعتساف حسب افاده خودست همچنان اظهار مجانیت کمال عقوق و مخالفت والد ماجد خودست پنجم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اطهار علیهم السّلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار ان اخبار مغلقات و مصایح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعتست لیکن کلام در طریق وصول آن اخبارست و بسا اوقات روایات یک فرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون می باشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقذوح می انگارد و ازین عبارت واضحست که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقذوح می انگارد پس حسب افاده رشیدیه هم قول صوفیه که از فرقه مخالفین شیعه اند نزد شیعه مقذوح و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان فلله الحمد که شناعت و فظاعت استدلال مخاطب بقول صوفیه حسب افادات خود او و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید و نیز ازین عبارت رشید بحمد الله و حسن توفیقه لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر طیر و خیر مدینه العلم و حدیث تشبیه و امثال آن که شاهصاحب دماغسوزی در ابطال و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهرست زیرا که بلا شبهه این روایات در طریق سنیه مرویست پس حسب قاعده مقررده فاضل رشید سنیه را لازمست که تسلیم آن نمایند و کردن کبر بر ردّ و ابطال آن دراز ن سازند پس باین کلمه مختصره رشیدیه کمال شناعت و فظاعت ردّ شاهصاحب و اسلافشان کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیه و امثالهم و عدول و نکول و صدود و نکوصشان از قاعده متقرّره مسلمه عند الفرق کلاً حسب افاده الرشید ظاهر گردید و مزید انصاف و حذق و مهارت و دیانت و امانتشان بر زبان

رشید عمده الأعیان هویدا شد فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ قوله و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملتست از شیخین خوبتر سرانجام یافت اقول جهادی که از شیخین در زمان جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ واقع شده خبر آن از فرار خبیر و حنین واحد و امثال آن واضحست حاجت اعلام و اخبار و تبیین و اظهار ندارد و اگر غرضش ازین جهاد فتح بلاد در زمان شیخین والا نزادست پس قطع نظر از آنکه اخراج بیچاره ثالث باحیا بلکه معاویة غاویة سراسر دغا بلکه یزید عنید قاتل ریحانه حضرت مصطفی و دیگر سلاطین سراپا جور و جفا که فتح بلاد کفار در زمان اینها واقع شده وجهی ندارد مجرد چنین جهاد و فتح بلاد دلیل صلاح و فلاح و برهان حمل کمالات نبوت و باعث ارتیاح و انشراح نمی تواند شد زیرا که حسب روایات محدثین اعلام و منقدین عالی مقام ثابتست که جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ ارشاد فرموده

ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و نیز آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ ارشاد فرموده

انَّ الله يؤيد هذا الدين باقوام لا خلاق لهم و نیز فرموده که

انَّ الله ليؤيد الاسلام برجال ما هم من اهله عبد الرؤوف بن تاج العارفين بن علي المناوي در فيض القدير شرح جامع الصيغير گفته انَّ الله تعالى ليؤيد الدين أي الدين المحمدي بدليل قوله في الخير الاتي انَّ الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و اللام للعهد و المعهود الرجل المذكور او للجنس و لا يعارضه خبر المسلم الآتي أنا لا نستعين بمشرك إذ هو خاص بذلك الوقت و حجه النسخ شهود صفوان بن أمية حينما مشركا قال ابن المنير فلا يتخيل في امام او سلطان فاجر إذا حي بيضه الاسلام أنه مطروح

فى الدّين لفجوره فيجوز الخروج عليه و خلعه لأنّ الله تعالى قد يؤيّده دينه و فجوره على نفسه فيجب الصّبر عليه و طاعته فى غير اثم و منه جوز و الدّعاء للسّيلطان بالنّصر و التّاييد مع جوره قاله لما رأى فى غزوه خبير رجلا يدعى الاسلام يقاتل شديدا هذا من اهل النّيار فخرج و قتل نفسه من شدّه و جعه فذكره او المراد الفاسق المجاهد فى سبيل الله طب عن عمر بن النّعمان بن مقون بضمّ الميم و فتح القاف و شدّه الواو بالنّون المزنى قال ابن عبد البر له صحبه و ابوه من جمله الصّحابه قتل النّعمان شهيدا بوقعه نهاوند سنه احدى و عشرين و لّمّا جاء نعيه خرج عمر فنعاه على المنبر و بكى و ظاهر ضيع المصنّف ان هذا لا يوجد مخرجا فى الصّحيحين و لا احدهما و هو ذهول شنيع و سهو عجيب فقد قال الحافظ العراقى أنّه متّفق عليه من حديث أبى هريره بلفظ

انّ الله تعالى يؤيّد هذا الدّين بالرّجل الفاجر و قال المناوى رواه البخارى فى القدر و غزوه خبير و

رواه مسلم من حديث أبى هريره مطولا قال شهدنا مع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم خبيرا فقال لرجل ممن يدعى بالاسلام هذا من اهل النّيار فلّمّا حضر القتال قاتل قتالا شديدا فاصابته جراحه فقيل يا رسول الله الرّجل الّذى قلت أنّنا أنّه من اهل النّيار قاتل اليوم قتالا شديدا و قد مات فقال النّبي صلّى الله عليه و سلّم فى النّار فكاد بعض المسلمين ان يرتاب فيبينما هم كذلك او قيل أنّه لم يمت لكن به جرحا شديدا فلّمّا كان اللّيل لم يصبر على الجراح

فقتل نفسه فاخبر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال اللهُ اكبر اشهد اني عبد الله ورسوله ثم امر بلالا فنادى في الناس انه لا يدخل الجنة الا نفس مسلمة و ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و ممن رواه الترمذي في العلل عن انس مرفوعا ثم ذكر انه سئل عنه البخاري فقال حديث حسن حدثناه محمّد بن المثنى انتهى فعزو المصنّف الحديث للطبراني وحده لا يرتضيه المحدّثون فضلا عمّن يدعى الاجتهاد و نيز عبد الرّؤوف مناوي در فيض القدير قبل اين عبارت گفته ان الله تعالى ليؤيد يقوى و ينصر من الايد و هو القوه كانه ياخذ معه بيده في الشىء الذى يقوى فيه و ذكر اليد مبالغه فى تحقّق الوقوع الاسلام برجال ما هم من اهله أى من اهل الدين لكونهم كفّارا او منافقين او فجارا على نظام دبره و قانون احكمه فى الانزل يكون سببا لكف القوى عن الضّعيف ابقاء لهذا الوجود على هذا النظام على الحد الذى حدّه و هذا يحتمل انه أراد به رجالا فى زمنه و يحتمل انه اخبر بما سيكون فيكون من معجزاته فانه اخبار عن غيب وقع و الاول هو الملائم للسبب الاتى و قد يقال الاقرب الثانى لأن العبره بعموم اللفظ طب عن عمرو بن العاص قال الهيثمى و فيه عبد الرحمان بن زياد بن العم و هو ضعيف بغير كذب فيه و محمّد بن يوسف شامى در سبل الهدى و الرّشاد فى سيره خير العباد گفته

قال محمّد بن عمرو ذكر للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان رجلا كان بحنين قاتل قتالا شديدا حتى اشتدت به الجراح فقال

أنه من اهل النار فارتاب بعض الناس من ذلك و وقع في بعضهم ما الله تعالى به اعلم فلما اذنته جراحته اخذ مشقّصا من كنانته فانتحر به فامر رسول الله صلّى الله عليه بلالا نادى الا لا يدخل الجنه الا مؤمن انّ الله تعالى يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و ابن حزم ظاهري در كتاب محلي گفته و

قد قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم انه ينصر هذا الدين بقوم لا خلاق لهم كما

انا عبد الله بن ربيع نا محمد بن معاويه نا احمد بن شعيب اخبرني عمران بن بكار بن راشد ابو اليمان اخبرنا شعيب هو ابن ابي حمزه عن الزهري اخبرني سعيد بن المسيّب انّ ابا هريره قال قال رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلّم انّ الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر

و نا عبد الله بن ربيع نا محمد بن معاويه نا احمد بن شعيب اخبرنا محمد بن سهل بن عسكر نا عبد الرزاق اخبرنا رباح بن زيد عن معمر بن راشد عن ايوب السخيتاني عن ابي قلابه عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم انّ الله ليؤيد هذا الدين باقوام لا- خلاق لهم و غزالي در احياء العلوم گفته فان قلت في الرخصه في المناظره فائده و هي ترعيب الناس في طلب العلم إذ لولا- حبّ الرياسه لاندرس العلم فقد صدقت فيما ذكرته من وجه و لكنّه غير مفيد إذ لولا- الوعد بالكره و الصولجان و اللّعب بالعصافير ما رغب الصبيان في المكتب و ذلك لا- يدلّ على انّ الرغبه فيه محموده و لولا حبّ الرياسه لا ندرس العلم لا يدلّ ذلك على ان طالب الرياسه ناج من الفتن بل هو من الذين

قال فيهم النبي صلّى الله عليه و سلّم

انّ الله تعالى يؤيّد هذا الدّين باقوام لا خلاق لهم

و قال صلّى الله عليه و سلّم انّ الله تعالى يؤيّد هذا الدّين بالرّجل الفاجر فطالب الرياسه فى نفسه هالك و قد يصلح بسببه غيره ان كان يدعو الى ترك الدّنيا و ذلك فيمن كان حاله فى ظاهر الامر حال علماء السّلف و لكنّه يضمّر قصد الجاه و مثاله مثال الشّمع الّذى يحترق فى نفسه و يستضىء به غيره فصلاح غيره فى هلاكه و اما إذا كان يدعو الى طلب الدّنيا فمثاله مثال النّار المحرقة تأكل نفسها و غيرها فالعلماء ثلثه اما مهلكك نفسه و غيره و هم المصرّحون بطلب الدّنيا و المقبلون عليها و اما مسعد نفسه و غيره و هم الدّاعون الى الله عزّ و جل المعرضون عن الدّنيا ظاهرا و باطنا و اما مهلكك نفسه و مسعد غيره و هو الّذى يدعو الى الآخره و قد رفض الدّنيا فى ظاهره و قصده فى البواطن اقبال الخلق و اقامه الجاه الخ و خود مخاطب در جواب حديث خبير گفته اگر شيعه گویند که چون محب و محبوب بودن خدا و رسول در دیگران هم یافته شد پس تخصیص حضرت امیر نماند و لا بد در این جا تخصیصی باید گوئیم تخصیص باعتبار مجموع صفات هست یعنی با ملاحظه یفتح الله على یدیه و چون فتح قلعه بر دست حضرت امیر در علم الهی مقلّد بود مجموع صفات من حیث المجموع مخصوص بحضرت امیر شد گو فرادى فرادى در دیگران هم یافته شوند و ذکر این صفت که در دیگران نیز مشترک بود در این مقام نکته دارد پس عمیق و آن آنست که

انّ الله يؤيّد هذا الدّين بالرّجل الفاجر حديث صحيحست پس اگر مجرّد فتح بر دست حضرت امیر بیان می فرمود موجب فضیلت و بزرگی حضرت امیر نمی شد لهذا تقدیم این صفات نیز فرموده انتهى پس هر گاه مجرّد فتح خبير

دلیل بزرگی نمی شد پس مجرد فتح بلاد در زمان شیخین والا نژاد چگونه سبب فضیلت ایشان خواهد شد و واقدی در فتوح الشام گفته لقد بلغنی ان ابا بکر الصّدیق رضی الله عنه کان یخرج کلّ یوم الی ظاهر المدینه یتجسس الاخبار فیینما هو كذلك إذ قدم علیه عبد الرّحمان بن حمید الجحمی فلما اشرف علیهم تسابقت إلیه الصّیحابه و قالوا من این فقال من الشام فبشروا الصّیدیق بذلك و انّ الله قد نصر المسلمین فسجد لله شکراً فاقبل عبد الرّحمان و قال السّلام علیک یا خلیفه رسول الله ارفع راسک فقد اقر الله عینک بالمسلمین فرفع ابو بکر رضی الله عنه راسه و سلّم إلیه الكتاب و کان بخطّ أبی عبیده رضی الله عنه فقرأ ابو بکر الكتاب سرّاً فلمّا فهم ما فیہ قراه علی الناس جهراً و تراحم الناس و شاع الخبر فی المدینه قال فاتی الناس یهرعون الی باب المسجد فقرأه ابو بکر رضی الله عنه ثالثه قال و تسامع الناس من اهل المدینه بما فتح الله علی ایدی المسلمین و ما ملکوا من الاموال فتبايعوا للخروج رغبه فی الثواب و سکنی الشام و بلغت الاخبار الی اهل مکّه فاقبل المدینه من اهل مکّه عظمائهم و اکابرهم بالخیل و الحديد و الباس الشدید علی اوائلهم ابو سفین صخر بن حرب و العیداق بن هاشم و نظراؤهم فاقبلوا یستاذنون ابا بکر فی الخروج الی الشام فکره عمر بن الخطاب خروجهم الی الشام و قال لابی بکر ان هؤلاء القوم لنا فی قلوبهم طرائد و حقائد و الحمد لله الذی كانت کلمه الله هی العلیاء و کلمتهم هی السفلی

و هم على كفر و أرادوا ان يطفؤا نور الله بافواههم و يابى الله الا ان يتم نوره و نحن نقول إذ ذاك ليس مع الله الهه اخرى و هم يقولون ان معه الهه اخرى فلما ان اعز الله ديننا و نصر شريعتنا اسلموا خوفا للسيف و لما سمعوا ان جند الله قد نصروا على الروم اتونا لنبعث بهم الى الأعداء ليقاسموا السابقين المهاجرين و الانصار و الصواب ان لا تنفذهم فقال ابو بكر رضى الله عنه انى لا اخالف لك قولاً و لا اعصى لك امراً قال و بلغ اهل مكه ما تكلم به عمر فاقبلوا باجمعهم الى أبى بكر الصديق رضى الله عنه الى المسجد فوجدوا حوله جماعه من المسلمين و هم يتذاكرون ما فتح الله على المسلمين و ما اظهرهم على المشركين و على بن أبى طالب رضى الله عنه عن يمينه و عمر بن الخطاب عن يساره و الناس حوله فاقبلت قريش الى أبى بكر الصديق رضى الله عنه فسلموا عليه و جلسوا بين يديه و تقاولوا من يكون اولهم كلاماً فكان اول من تكلم ابو سفيان صخر بن حرب اقبل على عمر بن الخطاب و قال يا عمر قد كنت لنا مبغضاً فى الجاهليه و قاليا و كنت تحدد علينا و نحدد عليك فلما هدانا الله الى الاسلام هدم لك ما فى قلوبنا لأن الايمان هدم الشرك و البغضه و الكياد و انت تعلم بعد اليوم تشنانا و تبغضنا السنا اخوانكم فى الاسلام و بنى ايكم فى النسب فما هذا العداوه منك إلينا يا بن الخطاب قديماً و حديثاً اما ان تغسل ما بقلبك لنا من الحقد و التباغض و انا نعلم أنك افضل منا و اسبق فى الايمان و الجهاد و نحن بذلك عارفون و له غير منكرين فسكت عمر بن الخطاب و

و استحیی حتی کله العرق ثم قال و ایم الله ما اردت بقولی الا انفصال الشرّ و حقن الدماء لأنّ حمیه الجاهلیه فی رءوسکم و انتم تطاولون فی نسبتکم علی من سبقکم فی الاسلام فقال ابو سفیان انا اشهدکم و اشهد خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلّم انّی قد حبست نفسی فی سبیل الله و كذلك تکلم سادات مکه فرضی الامام عمر بن الخطاب رضی الله عنه و قال ابو بکر اللهم بلغهم افضل ما يؤمنون و اجرهم باحسن ما يعملون و ارزقهم النصر علی عدوّهم و لا- تمکنهم من نواصیهم ازین عبارت ظاهرست که هر گاه عظما و اکابر اهل مکه که از جمله ایشان ابو سفیان و عیداق بن هاشم و نظراءشان خبر فتح شام شنیده از مکه در مدینه بخدمت اُبی بکر حاضر شدند و استیدان در خروج بسوی شام برای نصرت اسلام و جهاد کفره لثام نمودند حضرت ابن خطاب بسبب مزید عروج بمعارج حقیقت بینی خروج ایشان را خارج از حق و صواب و خلاف رای اولی الالباب دانسته بدمّ و لوم و ثلب و قصب و عیب و طعن و جرح و قدح و لمز و همز و غمز و ازراء و تعیر و تانیب و و تحقیر این عظما و اکابر پرداخته یعنی ارشاد فرمود که بدرستی که این قوم را برای ما در قلوب طرائد و حقائق دست و اظهار فرمود که ایشان سابقا اطفاء نور الهی بافواه خود می خواستند و الههٔ اخری همراه حق تعالی ثابت می نمودند و هر گاه حق تعالی اعزاز دین و نصر شریعت فرمود اسلام آوردند بخوف سیف و نیز بقول خود و لما سمعوا ان جند الله قد نصرنا علی الزّوم اتونا لنبعث بهم الی الأعداء ليقاسموا السابقین المهاجرین و الانصار و الصّواب ان لا ننفذهم ظاهر فرموده که رفتن ایشان بسوی اعدا برای مقاسمهٔ سابقین مهاجرین و انصارست نه برای تایید دین رسول مختار و رضای پروردگار پس هر گاه

خروج اکابر اهل مکه که صحابیت ایشان و هم اسلام شان از قول خود حضرت ابن الخطاب ظاهرست مقبول طبع وقت پسند آن خلیفه ارجمند نباشد اسلام خود او و اول و نظرایشان و جد و جهدشان در جهاد ارباب کفر و عناد و سعی و کوشش در فتح امصار و بلاد چگونه مقبول اهل حق و یقین و مرضی و ممدوح نزد ارباب دین خواهد بود فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اما دعوی خوبتر سرانجام یافتن ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت از شیخین پس قطع نظر از آنکه اخراج ثالث از فضیلت ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت موجب کمال شکایت و نکایت معتقدین آن کثیر الحیاء از مخاطب با صفا خواهد بود و فکر دفع و رفع آن عیش ناعم اولیای او را مکدر و انحراف او را از حضرت او محقق و مقرر خواهد ساخت و نیز سلب فضیلت ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مدلول صریح سیاق عبارت مخاطب قمقام مربی نواصب اغنامست دلالت تمام بر کمال علو مقام مخاطب ذو الاحترام در ایمان و اسلام و اتصاف او بنهایت ولا و صفا و وفا با سرور اهل بیت اصطفای علیهم آلف التَّحِيَّةِ و الثَّنَاءِ دارد پر ظاهرست که این ادعا محض ترویج احکام خدیعت و اصلاح امور منافیه شریعت و خرم نظام دین و مله و جزم زمام شرع متین الاذله است زیرا که ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت فرع علم مسائل و احکام و موقوف بر عثور و اطلاع حقائق حلال و حرامست و ذات عالی صفات شیخین ازین مکرمت بمراحل دور و انهماک اول و ثانی علی الخصوص در خطایا و عثرات و ابراز غرائب بوادر و هفوات بر ناظر کتاب مستطاب تشیید المطاعن و دیگر مصنّفات اصحاب کرام احلّهم الله دار السلام غیر مستور و نیز رجوع شیخین خصوصا ثانی کثیر الاغفال و الرّین در مسائل معضله

و قضایای مشکله بجناب حلال مشکلات علیه و آله آلاف التَّحِيَّات و التسليمات در غایت وضوح و ظهور و قول او لولا علی لهلك عمر و قضیته و لا ابا حسن لها و اعوذ بالله من معضله لیس لها ابا الحسن نهایت شایع و مشهور پس در حقیقت ترویج این احکام و اصلاح امور ملت متینه النظام از جناب امیر المؤمنین علیه و آله الکرام آلاف التَّحِيَّه و السَّلام واقع شده نه از شیخین منہمکین در مجانیت از اطلاع و وقوف بر احکام ملک علام و ذهول و غفول از ارشادات سرور انام صلی الله علیه و آله العظام ما انهمر غمام و هطل و کلم و بالجمله فادعاء الاصلاح و الترویج غیر صالح للاصلاح و الترویج بل هو کغیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج و معهدا مجرد ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت بدون ایمان مفید نیست و شیعه از اصل ایمان شیخین تسلیم نکنند تا این امور را بر تقدیر تسلیم مثبت فضیلت دانند و نیز نزد شیعه چون شیخین غاصب خلافت حق بودند پس ایشان هر فعلی که می کردند در آن گنه کار بودند خواه جهاد خواه حکم بین الناس الی غیر ذلک و امثال ایشان مثل غاصبیت که مال مردم غصب کرده در تعمیر مساجد و مدارس و انفاق بر مساکین و قهر کافرین و کبت معاندین صرف کند که بلا شک آن کس در این همه امور گنه کار و مستوجب عذاب و عقاب پروردگارست نه مستحق ثواب و مدح اخیار و ملک العلماء دولت آبادی در هدایه السعدا گفته و در دستور می گوید امام شعبی را پرسیدند که یزیدیان اهل قبله و درود بر مصطفی می گویند و می آرند که از بنی امیه کسی شنید موی محاسن مصطفی صلی الله علیه و سلم شخصی می آرد آن مروانی چند گروه پا برهنه پیاده رفته آن صندوق که در آن شعر مبارک بود بر سر خود نهاده در شهر درآمد و هفت روز طبل زد و شادی نمود حکم ایمان ایشان چیست گفت مردی کفش مصطفی بر سر گرفته و کفش از مصحف ساخته و سم خر عیسی در زر و جواهر کرده در گردن بندد و مادر عیسی ع را

بزنا نسبت کند هر چه حکم این مردست همان حکم آن مروانیست پیش مصطفی صلی الله علیه و سلم مردمان بنماز می آمدند و بتان در بغل می داشتند این چنین نماز نماز نیست و ما کانَ صِلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده امام شعبی حال یزیدیان که اهل قبله و درود بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می گویند و حال بعض بنی امیه که برای تعظیم و تبجیل موی مبارک محاسن جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التَّحِيَّاتِ چند گروه پا برهنه پیاده رفته و آن صندوق را که در آن شعر مبارک بود بر سر خود نهاده در شهر آمد و هفت روز طبل زد و شادی نمود برابریست با حال شخصی که کفش جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را بر سر گیرد و معاذ الله کفش خود را از مصحف سازد و در پا اندازد و نیز مماثلست با حال شخصی که سم خر عیسی علیه السلام را بزر و جواهر مزین ساخته در گردن بندد و مادر حضرت عیسی علیه السلام را العیاذ بالله افترا و اتهام ارتکاب حرام نماید و نیز در زمان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مردمان بنماز می آمدند و بتان در بغل می داشتند نمازشان نماز نبود بلکه صلاه ایشان عین مکاء و تصدیه پس همچنین اهل حق درباره آنچه دعوی می کنند حضرات سنیه برای شیخین از ورد و درود و قیام و قعود و رکوع و سجود و اهتمام ایشان در ترویج احکام و اصلاح نظام دین محمود تقریر خواهند کرد حرفا بحرف وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ و نیز ملک العلماء در هدایه السیعدا گفته در خزانه جلالی می گوید نقلست از غرر السیر امام الثعلبی روزی وزیر عبد الملک مروان که از پادشاهان بزرگ و شرف مروانیان بود از امام شعبی که از اجله علماء تابعین بود پرسید که شما این مسئله که میان امت مشکل شده چرا حل نمی کنید که خلفای بنی امیه چنانچه یزید و دیگران با وجود اتیان احکام شرع و تعظیم داشت مصطفی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فرزندان و جگر گوشگان را ایذا می رسانند و با اهل بیت رسول ص که در جزئیت و بعضیت ایشان با مصطفی کسیرا خلاف نیست عداوت جانی افتاده چنانکه بعضی را از ایشان زهر داده و بعضی را به تیغ کشانیده و بعضی را اسیر گردانیده تعزیر می کنند و هواخواهان و دوستان ایشان را می رنجانند و می کشانند و هر که نام ایشان بدوستی می کرد برمی اندازند و بر منابر لعن بر اهل بیت می کنند مسلمانند یا نی بعضی از یاران مصطفی صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ که امروز در صدر حیات اند این مسئله چرا حل نمی کنند امام شعبی روی به وزیر عبد الملک کرد و در آن مجمع گفت که من و جماهیر تابعین حیران و متحیریم و نمی دانیم که خلفائی بنی امیه که معاویه و عبد الملک از ایشانند بدین چیزهای معظم داشت پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و بدانچه ایشان اعیاد و جمعات و حج برپا می دارند و ظاهر نماز می گذارند دشمن می گیریم و ایشان را مسلمان ندانیم و از منافقان شماریم و بر ایشان لعنت فرستیم که ایشان برای مصلحت روان شدن مملکت و صلاح دولت احکام شرع پیامدارند پس امام شعبی گفت که از نقل مصطفی صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ پنجاه سال برآمده چند نفر معمر مانده اند و از آن تاریخ که در کربلا- حسین بن علی علیهما السّلام و دیگر فرزندان یزیدیان آن چنان حادثه کردند و زار زار کشتند و آنانکه از اهل بیت زنده مانده بودند ایشان را طریق اسیران و بندیان در دمشق آوردند یاران پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ که زنده بودند چون این واقعه شنیدند از آن تاریخ باز روی خود بهیچ مسلمانی نه نموده اند و ترک جمعه و جماعت و اعیاد کردند و بعضی درون خانه منزوی و بعضی ترک خانه و زن و فرزندان کرده در کوه دور دست رفتند و در مصیبت اهل بیت مشغول شده اند و ترک مخالطت و سخن گفتن

با مردمان دادند من که شعبی ام از بعضی ایشان پرسیدم که شما جمعه و اعیاد و حج چرا ترک دادید و انزوا بکلی اختیار گردید ایشان گفتند ما روی این چنین امت که ظاهر کلمه گویند و نماز گزارند و جگر گوشان رسول را بکشند و بواسطه دنیا کفر و نفاق خود مستور دارند نتوانم دید از گاه آدم الی یومنا هذا آنچه ازین امت آمد از هیچ امتی نیامده اگر چه امتان پیشین انبیا را کشتند اما بر دین ایشان مقرر نماندند اما کسی در جهان یاد ندارد قومی که خود را مسلمان خوانند بظاهر کلمه و عمل بر شریعت جد ایشان کنند و جگر گوشان پیغمبر را زار زار بکشند و سرها که در کنار مصطفی بوده و پرورده شده آن را بریده و بر نیزه بسته و دختران و اطفال ایشان را بطریق بندیان برونند اگر محمد رسول الله ص رحمه للعالمین نبودی ازین حادثه هیچ یکی از امت زنده نماندی و جمله مسخ و نسخ شدند و چنان قهر منزل شدی که هیچ جنبنده در ربع مسکون زنده نماندی پس صحابه گفتند بعد از ماجرای مذکور چگونه باشد که ما روی این امت به بینیم ما یاران رسول ایم و مصطفی را در صدر حیات خدمت کرده ایم عزیز من اگر از قومی یک نفر عاصی باشد همه قوم شرمنده گردد و از زنان یک زن اگر زنا کند همه زنان شرمنده گردند زیرا چه اگر یک دانه دیگ با نمک و بی نمک پخته و خامست بر تمام دیگ همان حکم کنند پس وزیر عبد الملک و امیران دیگر چون این قصه را از امام شعبی شنیدند اندیشه کردند و دریافتند که متغلبان بنی امیه را با وجود ایذا و جفا و قتل و سفک دم اهل بیت ع مصطفی دعوی ایمان نفاقت و هر که ایشان را دوست دارد و با ایشان پیوند داد گمراه محض باشد پس وزیر و حاضران مجلس از سر کلمه بگفتند و مسلمان شدند و زیر دست از وزارت برداشت و بتوبه و انابت گرایید انتهی ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده شعبی خلفای بنی امیه را اتیان احکام شرع و تعظیم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و اقامت اعیاد و جمعات و بر پا داشتن حج و گزاردن نماز با وصف

ایذا و عداوت اهل بیت علیهم السلام هیچ فائده نرسانید بلکه شعبی و جماهیر تابعین ایشان با این همه جدّ و جهد و وکد و کدّ و تعب و کدحشان در اقامت شعائر اسلام و عطف زمام بسوی حفظ نظام دشمن می گیرند و مسلمان نمی دانند و از منافقان می شمارند و بر ایشان لعنت می فرستند و ارشاد می نمایند که ایشان برای مصلحت روان شدن مملکت و صلاح دولت احکام شرع و ملت پیامدارند پس همین تقریر دلپذیر شعبی عدیم النظیر و جماهیر تابعین بخاری بر اهل حقّ و یقین در حق شیخین بلکه ثلاثه با تمکین بر زبان می آرند و طریق تحقیق حق و تزییف باطل و تمییز ثمین از عاقل می سپارند و یُحَقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ قَوْلُهُ وَ كَارِ أَوْلِيَاءِ مِنْ تَعْلِيمِ طَرِيقَتِهِ وَ ارشاد باحوال و مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل نفس و ترغیب بزهد در دنیا از حضرت امیر بیشتر مروی گشت اقول ازین کلام مختل النظام که شاهصاحب از زبان صوفیه نقل فرموده قلب خود مسرور ساخته اند کمال تدین و امانت و مزید توخی صدق و دیانت ظاهرست زیرا که بسبب نهایت حب و اخلاصی که بخدمت شیخین می دارند بودن ایشان را حامل کمال نبوت بالقطع و الجزم ادعا نموده بعد از ان بمقام دلیل برین دعوی ظاهر الخلل باهر الزلل سرانجام یافتن جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت نیز بالیقین و الحتم بیان نموده و در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مقام اجمال بودن آن جناب حامل کمالات ولایت وانموده لیکن باز بسبب کمال برائت از بغض و شنان و حقد و عدوان بنسبت اهل بیت علیهم الصلوه و السلام من الله الملك المنعم در مقام تفصیل لفظ مروی گشت وارد کرده و غالباً وجهش این ست که اگر اتباع و اشیاع والد ماجد او که فائز بمقامات نواصب لثام و عارج و معارج خوارج اغاثام می باشند راه مؤاخذه و منابذه جناب شاهصاحب پیمایند و ارشاد فرمایند که چرا با وصف طریق مخالفت و عناد

و مناجزت ولد او با والد ماجد خود می سپری و بعین عرفان نمی نگری که حضرت او در قرّه العینین و غیر آن در باب تعلیم طریقت و ارشاد باحوال مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل نفس و ترغیب بزهد در دنیا شیخین را تفضیل می دهد پس شاهصاحب سالک راه عذر صریح النکر شده فرماید که من لفظ مروی گشت آورده ام که لفظیست مطلق و دلالت بر صحت و ثبوت ندارد و نیز برای تسلیه و تطیب خاطر این خدع آغاز نهند که از زیاده مروی شدن این امور از جناب امیر المؤمنین علیه السلام لازم نمی آید افضلیت آن جناب بر شیخین درین امور چه جائزست که در شیخین این امور زیاده تر متحقق باشد لیکن مروی نشده لیکن بخاطر مبارک ایشان نرسید که این اعتذار دور از کار و احتیال سراسر اختلال را حتم سابق و حزم لاحق که بوجوه شتی از تحقیق فائق شان ظاهرست هباء منثورا می سازد و گلویشان را از طعن و تشنیع و مؤاخذه هواخواهان والد ماجدش نمی رهاند چه قول او و حضرت امیر حامل کمالات ولایت بنظر سیاق کلام دلالت تمام بر اختصاص آن حضرت بکمالات ولایت و انتفاء آن از شیخین دارد و نیز قول او در ما بعد و زمان حضرت امیر ابتداء دوره ولایت شد صریح الدلالهست بر آنکه ولایت مخصوص بود بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و شیخین از ان حظی نداشتند و نیز قول او و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت آن جناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند دلالت صریحه دارد بر آنکه ولایت محمدیه مخصوص بآنحضرت بوده که آن حضرت فاتح باب آنست و نیز قول او و ازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی می شود و مانند جداول از بحر عظیم منشعب می گردد و دلالت صریحه دارد بر اختصاص انتهاء سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب و دیگر دلائل اختصاص این فضیلت عظیمه بآنحضرت از کلام او ظاهرست

کما لا يخفى على الناظر البصير و لا يتبئك مثل خبير قوله و عقليست که استدلال بر ملکات نفسانيه بصدور افعال مختصه بآن ملکات می توان کرد اقول عقليست که استدلال باستدلال بر ملکات نفسانيه بصدور افعال مختصه بآن ملکات وقتی نافع و سودمند برای مخاطب ارجمند و فاضل لودعی هوشمند گردد که اولاً صدور افعال مختصه بملکات کمالات نبوت از شيخین عالی فتوت جليل المروه ثابت نماید و دونه خرط القتاد فانهما اعلى الله مقامهما في درکاتهما من هذه الملكات في ابعدها و لا يعزوها إليهما من اخذ بحجزه رشاد و اوتى قسطاً من سداد بالجمله محض تقرير قاعده فائده جز تخديع عوام كالانعام و اظهار انهماك ملازمان عاليمقام در تشبث بوساوس خام و تمسك بهواجس و اوهام و ركون باضغاث احلام ندارد و الله ولي التوفيق و الانعام و الصائن الحافظ من زلل الاقدام قوله مثلاً اگر شخصی در هر معرکه ثبات می کند و در مقابله اقران و صنعت سيف و سنان کار از پیش می برد دليل صريح بر شجاعت نفسانيه اوست اقول پر ظاهرست که ثبات در هر معرکه و کار از پیش بردن در مقابله اقران و صنعت سيف و سنان در شيخین بلکه ثلاثه مفقود بود پس هر گاه دليل شجاعتشان مفقود باشد چه طور ادعان بوجود مدلول یعنی ملکه شجاعت نفسانيه در ایشان توان نمود و اگر دليلی ديگر بر شجاعت این حضرات دارند پس مخاطب خواهند شد بکريمه هاتوا بزهانكم ان كُنْتُمْ صَادِقِينَ آری فرار از معارك و احتراز از خوض در مخاوف و مهالك و دور کشیدن خود از مقابله ابطال و اقران و اجتناب تمام از صنعت سيف و سنان و نه پیش بردن هيچکاری از کارهای سهل فضلاً عن الامور الجليله الشأن در حق ثلاثه اعيان ظاهر و عيان و مستغنی از اظهار و بيان پس اگر شاهصاحب پاره از حيا می داشتند و خبری از احوال پر اختلال شیوخ خود بر میداشتند

هرگز حرف شجاعت نفسانیه و ذکر دلیل آن که موجب تذکر فقدان ازین حضرات بلکه ثبوت اتصافشان بصد آن می گردد و بر زبان بلاغت ترجمان نمی آورند قوله بلکه حبّ و بعض و خوف و رجا و دیگر امور باطنه از همین راه افعال و معاملات معلوم توان کرد اقول بنا بر همین افاده سدید الاجاده حال بغض و مناوات و عدم حبّ و موالات ثلاثه عالی صفات و اتباع و اشیاع و اذنب رعاع آن زمره والا- درجات و انتفاء خوف و مبالات از عقاب خالق کائنات و فقدان رجا و چشم داشت فوز بمراتب عالیات اخرویات از راه افعال و معاملات ایشان با اهلیت علیهم السّلام معلوم کردیم و شرح این افعال و معاملات از ملاحظه قصص انتزاع خلافت و اخذ فدک و اسقاط سهم ذوی القربی و امثال ذلک نهایت واضح و عیان و افادات اصحاب کرام احلّهم الله دار السّلام لا- سیما جناب الوالد العلام افاض الله علیه سواغ الانعام قاطع لسان مسؤلین و ماولین عالی شأن و دافع وساوس و هواجس ارباب مجازفت و عدوانست و الله الموفق و هو المستون و عجب تر آنکه مخاطب در این جا بتصریح تمام افاده فرموده که علم امور باطنه از افعال و معاملات حاصل می شود و نیز قول سابق او صریحست بر آنکه علم بشجاعت نفسانیه از ثبات در معارک و مقابله اقران و صنعت سیف و سنان حاصل می شود و نیز قول او عقلیست که استدلال بر ملکات نفسانیه بصدور افعال مختصّه بآن ملکات می توان کرد صراحه دلالت دارد بر آنکه از صدور افعال علم بحصول ملکات نفسانیه علی الاطلاق شجاعه کانت او غیرها حاصل می شود و ظاهرست که جمیع ملکات امور باطنه است و نیز از قول آتی او و بر همین قیاس امتیاز در کمالات باطنه شخصی که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجارحیت او در یکی ازین دو کارخانه عمده

حاصل می شود انتهی صراحه ظاهرست که علم بکمالات باطنه از شخص بر قیاس حب و بغض و خوف و رجا از افعال و معاملات حاصل می شود و این افادات که اربعه متناسبه است برای تکذیب و ابطال و اظهار مزید اختلال و تبیین غایت اعتلال مزعوم مذموم و متخیل مشوم و موهوم غرابت مضموم مخاطب رئیس القروم که بجواب مطاعن عمر بابرز و اظهار و تبیین و اجهار و اعاده و تکرار آن پرداخته و آن را حيله و وسیله و ذریعه منیعه خلاص و ملجا و مناص از ورطه اشکال و اعضال شدید الاعتیاص پنداشته ظاهر و ساطع و باهر و لامع می شود. بیانش آنکه مخاطب در مطاعن عمر از همین کتاب تحفه گفته طعن دوم آنکه عمر رضی الله عنه خانه حضرت سیده النساء را بسوخت و بر پهلوی مبارک آن معصومه بشمشیر خود صدمه رسانید که موجب اسقاط حمل گردید و این قصه سراسر واهی و بهتان و افتراست هیچ اصلی ندارد و لهذا اکثر امامیه قائل این قصه نیستند و گویند که قصد سوختن آن خانه مبارک کرده بود لیکن بعمل نیاورد و قصد از امور قلبیه است که بر ان غیر از خدای تعالی دیگری مطلع نمی تواند شد و اگر مراد ایشان از قصد تخویف و تهدید زبانیست و گفتن اینکه من خواهم سوخت پس وجهش آنست که این تخویف و تهدید کسانی را بود که خانه حضرت زهراء ع را ملجا و پناه هر صاحب خیانت دانسته و حکم حرم مکه معظمه داده در آنجا جمع می شدند و فتنه و فساد منظور می داشتند و بر هم زدن خلافت خلیفه اول بکنکاشها و مشورهای فسادانگیز قصد می کردند الخ و نیز مخاطب در طعن درء حد از مغیره که طعن ششم از مطاعن عمرست بجواب گفتن عمر کلمه اری وجه رجل لا- یفصح الله به رجلا- من المسلمین برای تلقین شاهد رابع سکوت را از ادای شهادت بعد دست و پا زدن بسیار و سپردن راه انکار و فرار از اقرار با وصف ثبوت آن در کتب و اسفار ائمه کبار و اساطین عالی تبار و

مشایخ

جليل الفخار كما في تشييد المطاعن للوالد الماجد احله الله دار القرار دعوى ابطال اطلاع بر قصه آغاز نهاده چنانچه زبان بلاغت ترجمان را باين صياح و نباح و زلل صراح و خلل بواح گشاده و آنچه گفته اند كه عمر اين كلمه گفت آري وجه رجل لا يفضح الله به رجلا من المسلمين غلط صريح و افتراى قبيحت بر عمر اري مغيره بن شعبه اين كلمه در آن وقت گفته بود و هر كرا نوبت بجان مى رسد چيزها مى گويد و تملقها مى كند اگر شاهد حسبه لله براى گواهي آمده بود او را پاس گفته مغيره چرا بود و مع هذا اگر شاهد پاس مدعى عليه نموده ادائى شهادت بواجبى ننمايد حاكم را نمى رسد كه از و بجبر و اكراه ادائى شهادت بر ضرر مدعى عليه طلب كند در هيچ مذهب و هيچ شريعت و بالفرض اگر اين كلام مقوله عمر باشد پس از قبيل فراست عمرىست كه بارها بقرائن چيزى دريافته مى گفت كه چنينست و مطابق آن واقع مى شد از كجا ثابت شود كه بحضور شاهد گفت و او را شنوايد و باز هم اراده آنكه شاهد از شهادت ممتنع شود در دل داشت بچه دليل ثابت نمود اراده از افعال قلبىست هو اطلاع بر افعال قلوب خاصه خداست قوله و بر همين قياس امتياز كمالات باطنه شخص كه آيا از قسم كمال انبياست يا از جنس كمال اوليا بجارحيت او يكي درين دو كارخانه عمده حاصل مى شود اقول ظاهرست كه اين قياس متين الاساس كه مؤيد است بافادات ثلاثه سابقه مخاطب حق شناس هوش و حواس ملازمان گردون كريات او را باخته يعنى باظهار كمال بطلان و هوان و كساد و خسران انكار و ابطال امكان اطلاع بر قصد باين سبب كه از امور باطنه است كه مخاطب پاك باطن در ريع موهون الاركان و قصر قاصر واهى البنان آن قاطنست پرداخته ضرره عليه اكبر من نفعه و معول استحسانه و استحكامه هادم لدار المخاطب و ريعه قوله و در حدِيثى كه شيعه نيز در كتب خود آورده اند و هو

قوله اَنْتَک يا عَلِيّ تقاتل النَّاس على تاويل القرآن كما قاتلتهم على تنزيله نیز اشاره صریح باین تفرقه و امتیازست اقول مخاطب ممتاز و فاضل با اعزاز و لوذعی تفرقه انداز کاشف حقائق حقیقت و مجاز و واقف مقامات راز و نیاز که با اساطین نواصب در انحیاز و اشمئزاز از فضائل علیه علویه انباز و بغرائب اغراقات و مجازفات و مبالغات و مکابرات نغمه ساز و با کمال تدقیق و تحقیق و تدقیق نظر و تفریق حق جلیل الخطر از باطل ضعیف الاثر دمساز بسبب تعصّب دور و دراز ادّعی اشاره صریح باین تفرقه و امتیاز بر زبان حقائق ترجمان رانده و از بیان وجه دلیل و برهان لائق التّعویل که مردی علیل و شافی علیل باشد دامن افشانده و کافیت در جواب آن محض مؤاخذه و مطالبه بتوضیح و تبیین و سوق تقریر متین و تلاوت آیه کریمه هاتوا بُرْهانَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ آری این حدیث شریف بر عکس دعوی مخاطب مخدوم الفحول مدعی تفرقه در جناب رسول و نفس رسول صَلَّى اللهُ عَلَیْهِمَا و الهما ما هبَّ القبول دلالت صریحه بر مساوات قتال جناب امیر المؤمنین ع با قتال جناب خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَیْهِمَا اجمعین می کند و دعوی تفرقه ظاهر التهجین و امتیاز صریح التوهین را از بیخ و بن بالنقیر و القطمیر می کند زیرا که درین حدیث شریف تشبیه قتال جناب امیر المؤمنین علیه السّلام با مردم با مقاتله جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ و آله و سلّم با ایشان واقع است و دلالت تشبیه بر مساوات حسب افادات محققین عالی درجات و متبحرین والا صفات از بیان سابق در کمال وضوح و ظهور کالتور علی شاهر الطورست ثُمَّ اِزْجَعِ البَصَیْرَ کَرَّتَیْنِ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ و خود مخاطب غیر معتسف مقر و معترفست به اینکه تشبیهی که در کلام رسول واقع شود آن را بر تشبیه ناقص حمل کردن کمال بی دیانتیست پس بنا بر این تشبیه بنیه ثابت گردید که قتال جناب امیر المؤمنین

عليه السلام مثل قتال جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و چنانکه قتال با آن جناب کفر بود همچنين قتال با جناب امير المؤمنين عليه السلام کفرست و چنانچه قتال جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای اعلاء کلمه اسلام بود همچنين قتال جناب امير المؤمنين عليه السلام برای اعلاء کلمه اسلام و حفظ نظام و اصلاح انام و دفع مفسد لثام و قطع دابر ظلمه اغشام و حصد نواجم شرور اقزام و حسم بنیان زيغ و حيف و عدوان طغام بود پس ذات قدسی صفات جناب امير المؤمنين عليه السلام حائز این کمال نبوت باشد و زمان آن جناب از بقيه زمان نبوت و فاضل رشيد تصريح کرده به اینکه جناب امير المؤمنين ممارست اشد قتال بنا بر اعلاء کلمه الله في الارضين فرموده وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَتَعَالَى عَلَى ظُهُور خَزَى اهل الضلال و بوار تجاره ارباب التلميع و الاضلال و كساد سوق المنهمكين الموضعين في اغراء الجهال و هذه عباره الرشيد في ايضاح لطافه المقال في بيان وجوه النصره و المحبه لعلی عليه السلام من الله المفضل ما تتابع الاسحار و الاصال اول آنکه نصرت و محبت لله مراد باشد مثل نصرت و محبت اسلام و قرآن و غير آن دوّم آنکه باعتبار صفت كامله جناب امامت مآب باشد مثل علوم لدنيّه و سيعه و شجاعت جليله رفيعه و كمال تفقه في الدين و ممارست اشد قتال بنا بر اعلاء کلمه الله في الارضين و غيرها من الصيغ الكماليه التي كاد ان لا تحصى انتهى قوله زيرا كه مقالات شيخين همه بر تنزيل قرآن بوده اقول اين كلام غرابت نظام صراحه دلالت دارد بر آنکه مخاطب بليغ البيان استدلال می کند بزعم و حساب او بودن جميع مقالات شيخين عالی شان بر تنزيل قرآن بر اشاره حديث بتفرقه و امتياز در میان کمالات شيخين و کمالات جناب امير المؤمنين عليه السلام

و هو بمكان من السَّقوط و الهوان كما لا- يخفى على اصحاب ثواقب الازدهان زیرا که اگر بفرض باطل این زعم لا- حاصل مخاطب عمده الامثال مسلم هم شود این معنی هرگز دلالت بر آن ندارد که این حدیث اشاره صریحه می کند باین تفرقه و امتیاز كما لا- يخفى على من هو عن الانصاف غیر منحاز چه وجه اشاره از قواعد علم لسان بیان باید کرد و از محض ثبوت امری در خارج اشاره بدلالات الفاظ بر مراد حاصل نمی شود و اگر امر خارجی را قرینه مراد می گیرند آن قرینه تاویل و توجیه الفاظ می باشد نه دلیل اشاره و دلالت الفاظ بر مطلوب و مرام كما هو واضح على اولی الافهام و الاحلام علاوه برین بودن مقاتلات شیخین بر تنزیل قرآن فرع ثبوت مقاتلات ایشانست و ظاهرست که مقاتلات ایشان در زمان جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التَّحِيَّات و التَّسْلِيْمَاتِ سوای فرار و انهزام از مقابله و مقاتله کفار لئام و رجوع و نکول و نکوص و عدول بی نیل مرام ثابت نیست و اما مقاتلات شیخین عالی وقار با کفار اشرار بعد ارتحال سرور مختار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله الاطهار از دار الفنا بدار القرار پس نهایت هویدا و اشکار و مستغنی از بیان و اظهارست که شیخین ناعمین و همچنین ثالث مجتنب از حیف و شین مباشر مقاتلات و مجاهدات بلکه حاضر معارک مکافحات و مناطحات هم نشده اند و اگر مجرد تهیه و تعباً اعداد اسباب جهاد و حث و تحریص و ترغیب و تحضیض اهل اطاعت و انقیاد بر سیر و شخوص بسوی مناضله مشرکین اوغاد مصداق مقاتلات فرض کرده شود باز هم کاری نمی گشاید و بنظر ارشاد سرور کائنات علیه و آله آلاف التَّحِيَّات از مجرد تأیید دین آبی بر روی کار نمی آید یعنی هر گاه تأیید دین از مردم فجار و اشرار و فاقدین خلاق ارتضا و اختیار صادر شود و قتال شدیدی که در زمان آن جناب از بعض اصحاب واقع شده و

بسبب قتل او نفس خود را فائده بحالش نرسانیده و او با این همه کد و جد و جهد و وکد در جهاد اهل کفر و عناد داخل نار و مورد غضب پروردگار و مستحقّ ذم و لوم سرور مختار صلّی الله علیه و آله ما اختلف اللیل و النهار گردیده باشد این مجرّد و تحضیض و ترغیب و تهیّه و تعیبه و اعداد اسباب بعد وفات جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله الاطیاب ما نفخ مسک و طاب طلاّب در چه حساب خصوصاً با وصف ثبوت طی کشح و صیانت اجسام ناعمه در زمان حضور از خوض در غمار معارک صعاب و اعراض و اغماض از منازل و مقابله و مناطحه و مکافحه مشرکین اقباش و اختیار عار فرار از مجاهده کفار اوشاب و انشاء الله در بیان حدیث یازدهم بظهور و وضوح تمام واضح می شود که اگر از شیخین مقاتلات واقع هم شده باشد آن مقاتلات نه بر تنزیل بود نه بر تاویل زیرا که در آن حدیث که بروایت محدّثین اعلام و منقّدین فحام مثل نسائی و حاکم و امثال ایشان ثابت شده مذکورست که جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله بخطاب جمعی از اصحاب ارشاد فرموده

ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله پس ابو بکر گفت که منم یا رسول خدا حضرت فرمود نه عمر گفت که منم یا رسول الله حضرت فرمود نه

و لکن خاصف النعل یعنی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام که آن حضرت در آن وقت خصف نعل نبوی می فرمود پس اگر از شیخین مقاتلات بر تنزیل واقع می شد چرا آن حضرت در جواب ایشان نمی گفت که مقاتلات شما بر تنزیل خواهد بود که افضلست از قتال بر تاویل تا از خزی و رسوایی و شرمساری در میان اصحاب محفوظ و مصون می ماندند و بردّ وجیه و تخیب؟؟؟ محظوظ و مقرون نمی شدند و تفضیلی که برای جناب امیر المؤمنین علیه السّلام ظاهر شد بعکس آن تفضیل ایشان بقتال علی التّنزیل باوضح دلیل واضح و مصرّح می شد قوله پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت

بوده اقول مخاطب گویا بلفظ گویا از قطع و جزم سابق و یقین و حتم غیر لائق که از ان اذعان و ایقان او بحمل شیخین کمالات نبوت را و جارحیت ایشان برای کمال انبیا ظاهرست تنزل و هبوط و تردی و سقوط بحضیض شک و ارتباب و القاء ستر و حجاب بر مرام دور از کار و حساب فرموده کمال انبساط و ارتیاح و نهایت جذل و انشراح ارواح و سمن احباء و اشباح معتقدین پر اریاح خود را مبدل بحزن و ملال و کمد و کلال فرموده فلله درّه و علیه اجره و اگر بفرماید که مراد ازین لفظ نه ارتباب و تشکیک و ابداء و هن رکیکست بلکه غرض از لفظ گویا تشبیه و تمثیل و تحقیق و اثبات تسویه در هر دو طریقست پس قطع نظر از آنکه قبل ازین مخاطب نبیه بر فهم مساوات از تشبیه نهایت تشنیع و کمال تسفیه برپا ساخته و در باب یازدهم کسیرا که از تشبیه مساوات بفهمد در اطفال صغیر السن داخل ساخته و از ممیزین اطفال فضلا عن الرجال خارج ساخته وارد می شود بر ان که این بناء فاسد بر فاسد و تفریح بارد بر دعوی کامدست اولاد بودن این مقاتلات بر تنزیل قرآن و بودن آن من جمیع الوجوه مرضی و پسندیده سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما اختلف الملوان ثابت نماید بعد آن لب با دعای بودن زمان شیخین عالی شأن بقیّه زمان نبوت هادی راه ایمان صلی الله علیه و آله ما طلع القمران گشاید و فکری بفرماید برای دفع لزوم ثبوت این صفت جلیله اعنی بودن بقیّه زمان نبوت برای زمان مثل معاویه و یزید و دیگر سلاطین اهل حیف و جور شدید له مقاتلات کفار و فتح بلاد اشرار در زمان ایشان واقع شده قوله و زمان حضرت امیر ابتدای دوره ولایت شده اقول مخاطب با فطانت و لودعی پر کیاست برای اظهار کمال صفا و ولایت با شاه ولایت ادعای بودن زمان آن حضرت ابتدای دوره ولایت در حقیقت تخدیع ارباب بلاهت و اضلال ارباب سفاهت آغاز نهاده و زیرا که بسبب

تخصیص شیخین بکمالات نبوت بنفی کمالات نبوت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواسته داده او اظهار غراب اضغان و احقاد و ابراز غایت بغض و عناد و ابداء اقصای شحنا و لداد داده قوله و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت آن جناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند اقول اکابر و اعظم علما که اهل سنت ایشان را شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت می دانند برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام جمیع کمالات نبوت و ولایت ثابت ساخته اند و نفی کمالات نبوت از آن حضرت جز ناصبی بغیض حسود و معاند شاحن حقوق کار احدی از اهل ایمان و اذعان و اصحاب اعتقاد محمود نیست سابقا شنیدنی که شیخ عطار در کتاب مصیبتنامه گفته پس محمد چون جمال دوست دید هر کمالی را که آن اوست دید الی آخر ما سبق و سید علی همدانی در کتاب مشارب الاذواق شرح قصیده میمیه ابن فارض گفته لها البدر کاس و هی شمس یدیرها هلال و کم یبدو إذا مزجت نجم ضمیر لها عائد بمدامه است و بدر مبتداست و خبر وی کاس دوا و وهی حال راست و ضمیر در یدیرها عائدست بشمس و هلال و نجم فاعل یدیر و یبدو و تقدیر کلام این بود که البدر کاس للمدماه و الحال انها شمس یدیرها الهلال و کم من نجم یبدو إذا مزجت المدماه بالماء شبه الساقی بالهلال لاداره الکاس علی اهل المجلس و شاید که بدین عبارت نفسی خواهد بتقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بود که مظهر آفتاب احدیت و وعاء حقیقت محبتست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کؤوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال اوست که

انا مدینه العلم و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی ازوست سید اولیاء را با مهتر انبیا همین حکمت که

خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب
اذواق اعیان اولیا علیهم السلام ظاهر شد و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرمود که

انا و انت ابو هذه الأمة اشارت بدینمعناست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال
درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که

انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهدی المهتدون چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طوابع انوار حقائق هر دلی
مقتبس از مشکاه ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احوالیست انتهی ما اردنا ایراده نقلاً عن نسخه عتیقه و
محمّد بن یحیی بن علی الجیلانی اللّاهجی النّوربخشی در شرح گلشن راز که نسخه عتیقه آن پیش نظر فقیر حاضرست می
فرماید زهر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت آن حضرت
در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آن حضرت که وقت
استوار بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوار در گذشت و روی بجانب انحطاط کثرت که زمان ولایتست
کرد هر آئینه در دایره ارتفاع و انحطاط در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخیصی از اولیا واقع تواند
بود چه در دایره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البتّه می باشد مثال آنکه نسبت با زمان حضرت
رسالت محمّدی علیه السلام در جانب نبوت که بمثابه مشرق تصوّر نموده شد هیچ بنی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام
اقرب نیست که

انی اولی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینة نبی یعنی نبی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از نبی مرسلست

و از جانب مغرب که جانب و طرف ولایت تصوّر نموده شد مبدأ ظهور سیر ولایت حضرت رسالت حضرت مرتضی علی علیه السلام گشت و حضرت رسالت علیه الصلوه و السلام فرمود که

أنا عليا مني و انا منه و هو ولي كل مؤمن و ايضا

لكل نبي وصي و وارث و ان عليا وصي و وارثي و ايضا

و انا اقاتل على تنزيل القرآن و على يقاتل على تاويل القرآن و ايضا

قال عليه السلام لابي بكر كفي و كفّ علي في العدل سواء و ايضا

انا مدينه العلم و علي بابها فمن اراد العلم فليات الباب و ايضا

انا و علي من شجره واحده و الناس من اشجار شتى و ايضا

قسمت الحكمة عشر اجزاء فاعطى علي تسعة و الناس جزء واحدا و ايضا

اوصى من امن بي و صدقني بولايه علي بن ابي طالب فمن تولاه فقد تولاني و من تولاني فقد تولي الله و ايضا

لما اسرى بي ليله المعراج فاجتمع على الأنبياء في السّماء فاوحى الله تعالى اليّ سلهم يا محمّد علي ما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا اله الا الله و على الاقرار بنبوّتك و الولاية لعلي بن ابي طالب و دليل بر آنکه علي عليه السلام مبدا سرّ ولايتست آنست که سلسله جميع کاملا من اولياء الله بعلي كرم الله وجهه مي رسد و از و بحضرت رسالت عليه السلام اتصال مي يابد داری دلا هوای سلوک طريق حق بايد قدم زنی برو شاه لافتی شاهی که از بلندی قدرش خبر دهد ايزد بهل اتی و بتايد انما بر تخت ملک فقر چو او شاه مطلقست شاهان فقه جمله بدو کرده اقتدا وصف جمال اوست سلونی و لو کشف کس را نبود عرصه این بعد انبيا پس هر آئينه مرتضی علی علیه السلام در مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصدق این معنی آنست

که چنانچه در میان انبیا علیهم السّلام به الوهیت هیچ نبی غیر عیسی علیه السّلام قائل نشده اند در میان اولیا نیز به الوهیت هیچ ولی غیر علی قائل نشده اند دیگر آنکه چنانکه در قرآن کریم مذکورست که عیسی علیه السّلام می فرماید وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ از ثقات مرویست که مرتضی علیه السّلام فرموده است که اگر نترسیدمی که شما بحضرت پیغمبر کافر شوید اخبار شما می نمودیم بهر چه شما خورده اید و هر چه در خانهای خود ذخیره کرده اید و ازینجا قیاس سائر اولیای باقی علیهم السّلام می نما و مناسبت بینهما تحقیق می کن

اعتراف مصنف که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله به جناب امیر المؤمنین علیه السلام منتهی می شود

قوله و ازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله بآنجناب منتهی می شود اقول اعتراف مخاطب فخر الاواخر و الاوائل حادی منتهای جلائل فضائل بانتهای جمیع سلاسل فرق اولیاء اماثل بذات اقدس جناب امیر المؤمنین الفاصل بین الحق و الباطل علیه آلایف سلام الملک العادل ما تتابع الاسحار و الاصائل هر چند بعد تخصیص کمالات نبوت بشیخین که غرض از ان نفی کمالات نبوت از ذات عالی صفات وصی سرور کائنات علیه آلایف التّحیات و التّسلیماتست دلیل ولا و حسن اعتقاد و برهان اختیار صلاح و سداد نمی تواند شد مع ذلک این اعتراف و اقرار و این تبیین و اظهار و اعلان و اجهار ثابت می نماید که ثلاثه از شاهراه حیات کمالات حقیقت و مقتدایت درین باب دور و از مقام امامت ولایت و تقدّم صدارت در این مرتبه با جلال مهجور بودند و از افاده خود مخاطب افیق خائض بحار تحقیق و تدقیق افضلیت مقام ولایت و طریقت و ارجحیت سلوک و حقیقت واضح و باهر و لائحت و اگر خار شک و ارتیاب بخاطر ناظر غیر متبّع افادات مخاطب عالی نصاب خلد اینک عبارت سراپا رشافت او بشنود پس باید دانست که جناب او در باب دوّم همین کتاب تحفه گفته کید هشتاد و پنجم آنکه طعن کنند بر اهل سنت و جماعت

که ایشان مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد اختیار می کنند و مذهب ائمه را اختیار نمی کنند حال آنکه ائمه احق اند باتباع بچند وجه اول آنکه اینها جگر پاره های رسول اند و در خانه رسول پرورش یافته و امین در رسوم شریعت را از طفلی یاد گرفته و مثل مشهورست اهل بیت ادری بما فیه دوّم آنکه در حدیث صحیح که نزد اهل سنت نیز معتبرست امر باتباع ایشان وارد شده

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَنْ تَمْسُكْتُمَا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابُ اللهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي

و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق سوم آنکه بزرگی ائمه و علم و تقوی و عبادت و زهد ایشان متفق علیه است سنی و شیعه هر دو قاتل اند بخلاف دیگران و هر که بالاتفاق باین بزرگیها موصوف باشد اولی و ألیق باتباعست از کسی که در بزرگی او اختلاف باشد جواب این کید آنکه امام نایب نیست و نایب نبی صاحب شریعتست نه صاحب مذهب زیرا که مذهب نام راهیست که بعضی امتیان را در فهم شریعت گشاده شود و بعقل خود چند قاعده قرار دهد که موافق آن قواعد استنباط مسائل شرعیّه از ماخذ آن نماید و لهذا محتمل صواب و خطا می باشد و چون امام معصوم از خطاست و حکم نبی دارد نسبت مذهب باو نمودن هیچ معقول نمی شود و لهذا مذهب را بسوی خدا و جبریل و دیگر ملائکه و انبیا نسبت کردن کمال بیخردیست بلکه فقهاء صحابه را که نزد اهل سنت بیقین افضل اند از ابو حنیفه و شافعی صاحب مذهب نمی دانند الی ان قال و حقیقه الامر این ست که منصب امام اصلاح عالمست و ازاله فساد پس در ؟؟؟ که قصور بایانا تکمیل فرماید و آنچه بر روش صواب باشد بر حال خود بگذارد تا تحصیل حاصل و اهمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود اهم مهمات مقدمه و سلوک طریقت را ساخته اند

شریعت را بر ذمّه یاران رشید و مصاحبان حمید خود حواله فرموده اند و خود بعبادت متوجه و ریاضت و تربیت باطن و تعین اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلاه و تهذیب اخلاق و القاء فوائد سلوک بر طالبین و ارشاد بر طریق گرفتن حقائق و معارف از کلام الله و کلام الرسول مشغول بوده اند و بسبب ایثار عزلت و حب خلوت که لازم این شغل شریفست التفاتی باستنباط و اجتهاد نداشته اند و لهذا دقائق علم طریقت و غوامض حقیقت و معرفت از ایشان بسیار منقول شده و اهل سنت سلاسل ولایت را منحصر در ذوات عالیات ایشان دارند الخ و ازین عبارت ظاهر است که حسب افاده مخاطب نزد حضرات ائمه علیهم السلام اهم مهّمات مقدمه سلوک و طریقت بوده که بنفوس نفیسه خود بآن متوجه شده اند و مقدمه شریعت را بر ذمّه یاران و مصاحبان خود حواله فرموده اند و هر گاه مقدمه سلوک اهمّ مهّمات باشد ارجح و افضل خواهد بود و چون اختصاص این امر باین حضرات از تصریح مخاطب ظاهرست این حضرات افضل باشند و نیز از صدر این عبارت عصمت ائمه علیهم السلام و این که حکم ایشان حکم نبی است ظاهرست حیث قال و چون امام معصوم از خطاست و حکم نبی دارد الخ و هر گاه ائمه علیهم السلام معصوم و در حکم نبی باشند پس تعیین امامت و خلافت برای ایشان و قبح تقدیم اغیار بر این حضرات بالبداهه ثابت گردد و لله الحمد علی ذلك و نیز مناسبت اهلّیت علیهم السلام با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت و بودن این حضرات صورت کمال آن حضرت و بودن این کمال سرّ این معنی که این حضرات مرجع جمیع سلاسل اولیاء امت اند حسب اعتراف مخاطب پاک سریرت و فاضل تیز بصیرت از ملاحظه تفسیر عدیم النّظیر او ظاهرست حیث قال فی تفسیر سوره الحاقه فی تفسیر آیه حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ بعد ذکر انّ السّفینه ظرف للزّاکین برای این امت مرحومه آن ظروف لطیفه اهلّیت مصطفوی اند صلی الله علیه و سلم که محبّت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می گردد که در دلّهای آنها این کس را جای پیدا شود و چون آن دلّها از نور لطیف حضرت باری جلّ اسمّه معموره مملوست بسبب مشارکیت ظرفیت و مجاورت مکان بآنجناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبعی گناهان حکم تریاق دارد و لنعم ما قیل مور بیچاره هوس کرد که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید لهذا در حدیث شریف واردست که

و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق سوم آنکه بزرگی ائمه و علم و تقوی و عبادت و زهد ایشان متفق علیه است سنی و شیعه هر دو قاتل اند بخلاف دیگران و هر که بالاتفاق باین بزرگیها موصوف باشد اولی و ألیق باتباعست از کسی که در بزرگی او اختلاف باشد جواب این کید آنکه امام نایب نیست و نایب نبی صاحب شریعتست نه صاحب مذهب زیرا که مذهب نام راهیست که بعضی امتیان را در فهم شریعت گشاده شود و بعقل خود چند قاعده قرار دهد که موافق آن قواعد استنباط مسائل شرعیّه از ماخذ آن نماید و لهذا محتمل صواب و خطا می باشد و چون امام معصوم از خطاست و حکم نبی دارد نسبت مذهب باو نمودن هیچ معقول نمی شود و لهذا مذهب را بسوی خدا و جبریل و دیگر ملائکه و انبیا نسبت کردن کمال بیخردیست بلکه فقهاء صحابه را که نزد اهل سنت بیقین افضل اند از ابو حنیفه و شافعی صاحب مذهب نمی دانند الی ان قال و حقیقه الامر این ست که منصب امام اصلاح عالمست و ازاله فساد پس در ؟؟ که قصور بایانا تکمیل فرماید و آنچه بر روش صواب باشد بر حال خود بگذارد تا تحصیل حاصل و اهمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود اهم مهمات مقدمه و سلوک طریقت را ساخته اند

چار و ناچار شد استفاضه او باین بزرگواران منتهی می گردد و درین کشتی می نشیند الخ پستر باید دانست که این همه افادات مکرره مشیده و تصریحات متعدده مؤکده و تحقیقات متکثره مسدده مخاطب نحریر حاوی فضائل مجدده که از ان بکمال صراحت و بداهت اختصاص جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد کرام آن حضرت علیه و علیهم آلاف السلام من الملك العلام بامر ولایت و طریقت و سلوک و حقیقت و حرمان شیخین و سائر ارباب حیف و شین و ارباب زیغ و رین ازین شرف و فضیلت کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکارست تلمیعات و تسویلات و تزویقات و تخدیعات و تشدقات و تلبیات و تنطعات و تدلیسات والد ماجد مخاطب عالی درجات را کھشیم تَذْرُوهُ الرِّیَاحُ و محض کذب صراح و زلل بواح می گرداند و جناب او را حسب تقریرات بلاغت آیات این فرزند ارجمند و دلبند سعادت مند و اخگر ذکا و لودعی هوشمند بزمرة مفترین و مختلقین می گنجاند زیرا که حضرت او که نزد این ولد رشید و خلف سعید آیه از آیات الهی و معجزه از معجزات نویست جابجا در ازاله الخفا که مخاطب با صفا بمزید جور و جفا در همین باب امامت برای آن نهایت مدح و ثنا و وصف و اطرا بمقابله اتباع اهل بیت اصطفای علیهم آلاف التحیه من ملیک الارض و السماء آغاز نهاده باهتمام تمام ظاهر نموده که شیخین امام اهل طریقت و مقنن قوانین علم معرفت بوده اند و العیاذ باللّٰه جناب امیر المؤمنین علیه السلام از متفیدین و اتباع و مقتبسین و اشیاع ایشان در ازاله الخفا در مآثر ابی بکر گفته در کشف المحجوب مذکورست که شیخ جنید بغدادی قدس سرّه گفته است اشرف کلمه فی التّوحید قول ابی بکر الصّیّدی سبّحان من لم يجعل لخلقه سیلا- الا- بالعجز لمعرفته و صاحب کشف المحجوب در مدح صدیق اکبر کلمه دارد ان الصّفا

صفه الصّدیق ان اردت صوفیا علی التّحقیق از آنچه صفا را اصلی هست و فرعی اصلش انقطاع دلست از اغیار و فرعش خلو دلست از دنیای غدار و این هر دو صفت صدیق اکبرست رضی الله عنه پس امام اهل طریقت اوست انتهی کلامه بعد از ان برای صفت اول شاهی ذکر کرده و آن خطبه او الا من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات الی آخرها و برای صفت دیگر نیز شاهی و آن قصه ما خلقت لعیالک قال الله و رسوله انتهی و نیز در ازاله الخفا گفته جمعی از مسلمین محققین را که مبشر به بهشت بودند مثل حضرت عثمان و طلحه بعد وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شبهه عظیم پیش آمد ان رجالا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم حزنوا علیه و حتی و کاد بعضهم یوسوس و فی بعض الفاظ الحدیث انهم ابتلوا بحدیث النفس و فی روایه محمد بن جبیر بن مطعم عن عثمان قال تمنیت ان اکون رسولا لعل الله علیه و سلم ما ذا ینجینا مما یلقی الشیطان فی انفسنا در علاج این داهیه متحیر شدند و ندانستند که نجات این امر چیست صدیق اکبر وجه نجات ازین واهیه شدید ارشاد فرمود

عن النّبی صلی الله علیه و سلم ینجیکم من ذلکم ان تقولوا ما امرت به عمران یقولہ فلم یقله اخرجہ احمد و ابو یعلی بطرق مختلفه و الفاظ متغایره یفسر بعضها بعضا و حاصل این قصه آنست که قوم معتاد بودند بدوام صحبت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و حالت اتصال که سر و روح بکارهای خود مشغول باشند بصحبت آن جناب کسب می نمودند چون سعادت از دست رفت و آنحالت مفقود شد در تفرقه افتادند و حدیث نفس بر ایشان مستولی گشت حضرت صدیق که خلیفه مطلق آن حضرت بود و نائب بر حق او صلی الله علیه و سلم در علم ظاهر و باطن طریقه ذکر تعلیم نمود

این ست معنی این قصه که بعد جمع طرق حدیث مفهوم گشت فلا تغترّ باقاول الناس فی ذلك و این اول احیاء طریقه صوفیه است که از دست خلیفه اول رضی الله عنه و ارضاه بظهور پیوست بعد از ان حضرت مرتضی رضی الله عنه صلاه استغفار از صدیق اکبر اخذ نمود و بآن اعتناء تام نمود قال کنت إذا سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم حديثا نفعني الله بما شاء منه و إذا حدثني عنه غيري استحلقت فإذا حلف لي صدقته و ان ابا بكر حدثني و صدق ابو بكر

انه سمع النبي صلى الله عليه و سلم قال ما من عبد يذنب ذنبا فيتوضأ فحسن الوضوء ثم يصلي ركعتين ليستغفر الله عز و جل الا غفر له اخرجه احمد و ابو يعلى بطرق متعدده انتهى و در مائت عمر می گوید آنچه عقول عامه ادراک آن کنند و مضطر شوند در اثبات آن برای فاروق اعظم آنست که اوصاف خیر که مناط مدح بحسب شریعت تواند بود همه در فاروق اعظم خدای تعالی نهاده است لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی الواحد اندکی خاطر را باستقرای شخصی که مقتدای مسلمین اند و سلسله اهتداء ایشان بآن اشخاص می رسد و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند و در دفاتر تواریخ احوال ایشان ثبت می نمایند مشغول باید ساخت تا ظاهر شود که ایشان از چند جنس بیرون نیستند پادشاهان عادل که در اعلا کلمه الله بجهاد اعداء الله و اخذ جزیه و خراج ید طولی پیدا کرده اند و فتح بلدان و ترویج ایمان بر دست ایشان واقع شده تا مسلمانان از سایه ایشان در کهف امان آسوده اند و اقامت حدود و احیاء علوم دین از ایشان ظاهر شده و محققین فقها که حلّ معضلات فتوی و احکام نموده اند

و عالمی از ایشان مستفید گشته تقلید ایشان پیش گرفته اند مانند فقهای اربعه و ثقات محدّثین که حفظ حدیث خیر البشر نموده اند و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند مثل بخاری و مسلم و امثالهما و کبار مفسّرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان و توجیه و ذکر اسباب نزول نموده اند و درین باب گوی مسابقت از اقران ربوده مانند واحدی و بغوی و بیضاوی و غیرهم و عظمای قرآ که نظم قرآن را یاد گرفته اند و در مشق ادای آن عمری بسر برده و بمردمان تعلیم آن فرموده اند مانند نافع و عاصم و غیرهما و مشایخ صوفیه که بتأیید صحبت بادیه پیمایان ضلالت را براه نجات آورده مصدر کرامات عجیبه گشته اند و مکاشفات صادقه بر دل این عزیزان ظاهر گردید مثل سید عبد القادر جیلانی و خواجه نقشبند و غیرهما و اذکیای حکما که حکمت عملی را بتعبیرات رائقه آمیخته در گوش سامعان انداخته اند مانند مولانا جلال الدّین رومی و مصلح الدّین شیرازی و غیره این همه آنچه در مدح می شود امریست عرفی که خوشطبعان شعرا بان ناطق می شوند نه جمله شریعت سنیه فاروق اعظم را بمنزله خانه تصور کن که درهای مختلف دارد و در هر دری صاحب کمالی نشسته در یک در مثلا اسکندر ذو القرنین با آن همه سلیقه ملک گیری و جهان ستانی و جمع جیوش و بر هم زدن جنود اعدا در دیگر در نوشیروانی با آن همه رفق و لین و رعیت پروری و دادگستری اگر چه ذکر نوشیروان در مبحث فضائل حضرت فاروق اعظم سوء ادبست و در دیگر در ابو حنیفه یا امام مالک با آن همه قیام بعلم فتاوی و احکام و در دیگر مرشدی سید عبد القادر با خواجه بهاء الدّین قدس سرّهم و در دیگر محدثی بر وزن ابو هریره و ابن عمر و در دیگر قاری همسنگ نافع با عاصم و در دیگر حکمی مانند مولانا جلال الدّین رومی یا شیخ فرید الدّین عطار و مردمان گرداگرد این خانه ایستاده اند و هر محتاجی حاجت خود را

از صاحب فن درخواست می نماید و کامیاب می گردد و چون از انبیا صلوات الله و سلامه عليهم گذشتی کدام فضیلتی خواهد بود که ازین فضیلت بالاتر باشد و نیز گفته الحال هر چه طوائف مسلمین بهر چه مشغول اند از علوم فقه و تصوف و حکمت عمل همه بسعی فاروق اعظم ترتیب یافته اند انتهی و نیز شاه ولی الله در قره العینین که در حقیقت قره عیون التواصبست به نسبت ازاله الخفا بالاتر رفته و در نفی انتساب و حقیقت و طریقت بجناب امیر علیه السلام و ابطال افضلیت آن جناب درین باره بر شیخین بطول و عرض بسیار کلامی بس مشیع و طویل افاده فرموده قریب یک جزو خرافات و ترهات نوشته عصیبت و تعصب خود را بمرتبه عیان رسانیده و مدعین این امر را نهایت طعن و تشنیع کرده ایراد تمام کلامش در این جا خالی از تطویل و املاط سامع نیست هر که خواهد بآن رجوع نماید لیکن نقل پاره از کلامش در این جا می نمایم و هذه عبارته شبهات متصوفه زمان ما بر اقسامست جمعی از ایشان بر استناد سلسله تصوف بحضرت مرتضی ع اعتماد نموده بتفضیل او قائل می شوند واصل منشأ این شبهه شجرات طرق صوفیه است که آنجا اتصال معروف کرخی بدو شیخ نقل می کنند بامام علی بن موسی الرضا و بدأ و طائی و اتصال حسن بصری بحضرت مرتضی ع ذکر می کنند یا ظنی دیگر که در نفوس ایشان کامنتست که این طریقه وصول بحقیقت بخلاف شریعت که وصولست بأوامر حق پس حضرت مرتضی امام راه وصول بحق باشد و واسطه در میان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و امت او باین اعتبار پس حضرت مرتضی ع افضل باشد و جمعی از ایشان گویند که شریعت اصلاح ظاهرست و مانند رسم کدخدائی و ملکداریست و فضیلت حقیقت فنا و بقا و معرفت ذات و صفاتست و صاحب این فضیلت مرتضاست و کار شیخین بجز اقامت رسوم اسلام نبوده است و اصل این شبهه افسانه است که آن را اسماعیلیه و قرامطه

و دهریه اخذ نموده اند و کلام بعض صوفیه را برین معنی فرود آوردند و جمعی هستند که از ظاهر کلام شیخ محی الدین ابن عربی و اتباع او تفضیل گونه فهم کرده اند و یکی را بده گرفته چیزها بدماغ خود پخته اند و جمعی هستند که بیعض واقعات خود و اسلاف خود تمسک نموده فضل کلی اثبات نموده اند و بحقیقت گواهی کسی در باب تفضیل مسموع نیست تا منزلت هر دو نفهمیده باشد حفظ شیئا و غابت عنک اشیاء و ما می خواهیم که بکلام موجز مضمون تقریرهای ایشان را ذکر کنیم و بطریق بر انداختن آنها مطلع سازیم اگر گویی که علم دو نوعست علم باللّه و علم باحکام اللّه و مطلوب در راه حق دو نوعست وصول بذات حق و احکام اسباب معده وصول بحق و جلب ناس تدریجا بمرتب و وصول بحق و مانند آن و نوع اول افضلست از نوع ثانی و واسطه در میان آن حضرت و اّمّت او در نوع اوّل حضرت مرتضاست بچند وجه یکی عالمان علم باللّه و واصلان بذات حق سلاسل دارند که بعض از بعض آن را اخذ کرده اند و همه این سلاسل متوجه اند بحضرت مرتضی چنانکه شجرت ایشان بر ان دلالت می کند بشیخین زیرا که هیچ سلسله از سلاسل صوفیه بشیخین عائد نمی شود دوم آنکه از حضرت مرتضی کلمات عجیبه از باب سلوک و معارف که دلالت می کند بر انتهای او درین باب روایت کرده شده است و صوفیه آن کلمات و بمنزله امثال سائر در مصنفات خود ذکر کرده اند و کرامات فارقه که صدور مثل آن بغیر تمکن تام در طریقه صوفیه میسر نشود نقل نموده اند سوّم آنکه حضرت مرتضی ع الزق بود بآنحضرت نسبا و مطاهره و صحبه و ازکی بود در فهم و ارغب بود در سلوک راه خدای تعالی او توجه آن حضرت بجانب او بیشتر از همه بوده و چون قابلیت تلمیذ و کوشش او با توجه شیخ و صحبت دائمه او با کمال منزلت شیخ و تمام تاثیر توجه او جمع شود می باید که ارشاد و رشد بکمال خود برسد چهارم آنکه آن حضرت صلی اللّه علیه و سلم

انا مدینه الحکمه و علی بابها و ظاهرست که در علم ظاهر حضرت مرتضی ع با سائر صحابه همعنان بوده پس معلوم شد که همان علم باطنست که باو حواله کرده شد پنجم آنکه اولاد حضرت مرتضی ع در هر زمان مصدر فیض باطن بوده اند و هر یکی از والد خود این راه را اخذ کرده است

و الولد سرّ لایبیه قوله همه این سلاسل متوجه اند بمرتضی گوئیم اتصال سلاسل بحضرت مرتضی امریست مشهور بر السنه صوفیه و نزدیک تفتیش آن را اصلی ظاهر نمی شود و مشهورات دو قسم اند مشهور عند جماهیر اهل نقل و مشهور نزدیک طائفه دون الطائفه و این از قسم اخیرست نزدیک طائفه صوفیه مشهور شد فقط و اصل این نقل ضعیفست یا باطل که آن را تلقی کردند متأخرین بقبول و هر مشهوری که چنین باشد آن را اعتدادی نیست مثل نماز لیله الرغائب و لیله النصف من شعبان و نماز ایام اسبوع الی غیر ذلک بلکه متأخرین هر طائفه را از فرق ناس مشهورات مسلّمه است در میان ایشان و باصلی صحیح رجوع نمی کنند کمالاً- یخفی دلیل بر این معنی آنست که قائلان باین سلاسل متفق اند برینکه مبنای آن اتصال حسن بصریست بمرتضی و اگر اتصال حسن بصری بمرتضی متحقق می بود او را صحبت معتمد بها با مرتضی متحقق می بود و خود چنین صحبت منتفی ست الی آخر ما ساق من المجاز فات الواضحه و المکابرات اللائحه و گمان مبر که شاه ولی الله والد مخاطب افیق باین تحقیق رشیق و تدقیق انیق و تحجیر و تضییق و مو شکافی و تحدیق که رشک افزای لطائف صنوف نعیق و نقیق و نهیق و شهیق متفردست باشد و تنها ملازمان او باین کلمات عصیبت آیات قلوب اهل ایمان می خراشد و نمک بر جراحات اهل اسلام بنفی افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در علم طریقت مع نفی افضلیت آن حضرت در علم شریعت می پاشد بلکه شیخ الاسلام و ملاذ محققین فخام ایشان اعنی ابن تیمیه حرانی درین باب سابق الاقدام و مبدی غرائب

هو اجس و اوهام و ميرز عجائب خيالات خام و مظهر بدائع توهمات نافرجامست مگر نه بينى كه او در كتاب منهاج السنه كه از قبيل تسميه الشىء باسم نقيضه است بجواب قول جناب علامه حلى احله الله ميطان الكرامه و بواه معان السلامه اما علم الطريقه فاليه اى الى عليه السلام منسوب فان الصوفيه كلهم يسندون الخرقه إليه از جا در مى آيد و خود را از مقام شيخوخت و وقار و ثبوت و تامل و اعتبار مى ربايد و اين هفوات رنگين و خرافات شگرف غرابت آگين مى سر آيد و الجواب ان يقال اولاً امياً اهل المعرفة و حقايق الإيمان المشهورون فى الامه بلسان الصّديق فكّلهم متّفقون على تقديم أبى بكر و أنّه اعظم الامه فى الحقائق الايمانيه و الاحوال العرفانيه و اين من يقدّمونه فى الحقائق التى هى افضل الامور عندهم الى من ينسب إليه لباس الخرقه

فقد ثبت فى الصّحيحين عن النّبى صلّى الله عليه و سلّم أنّه قال انّ الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم و أنّما ينظر الى قلوبكم و اعمالكم فاين حقائق القلوب من لباس الابدان و يقال ثانيا الخرق متعدّده اشهرها خرقتان خرقه الى عمر و خرقه الى على فخرقه عمر اسنادان اسناد الى اويس القرنى و اسناد الى مسلم الخولانى و اما الخرقه المنسوبه الى على فاسنادها الى الحسن البصرى و المتأخرون يصلونها بمعروف الكرخى فانّ الجنيد رضى الله عنه صحب السرى و السرى صحب معروف الكرخى بلا ريب و اما الاسناد من جهه معروف فمتقطع فتاره يقولون انّ معروفاً صحب على بن موسى الرضا و هذا باطل قطعاً لم يذكره المصنّفون لاختبار معروف

بالاسناد الثابت المتصل كابى نعيم و أبى الفرج بن الجوزى فى كتابه المذى صنفه فى فضائل معروف و معروف كان منقطعا فى الكرخ و على بن موسى كان المامون قد جعله ولي العهد بعده و جعل شعاره لباس الخضره ثم رجع ذلك و اعاد شعار السواد معروف لم يكن ممن يجتمع بعلى بن موسى و لا نقل عنه ثقه أنه اجتمع به او اخذ عنه شيئا بل و لا يعرف انه راه و لا كان معروف بوابه و لا اسلم على يديه فهذا كله كذب و اما الاسناد الآخر فيقولون ان معروفا صحب داود الطائى و هذا ايضا لا اصل له و ليس فى اخباره المعروفه ما يذكر فيها اخذه عن داود الطائى شيئا و انما نقل عنه الاخذ عن بكر بن خنيس العابد الكوفى و فى اسناد الخرقه ايضا ان داود الطائى صحب حبيب العجمى و هذا ايضا لم يعرف له حقيقه و فيها ان حبيبا العجمى صحب الحسن البصرى و هذا صحيح فان الحسن كان له اصحاب كثيرون مثل ايوب السجستاني و يونس بن عبيد و عبد الله بن عون و مثل محمد بن واسع و مالك بن دينار و حبيب العجمى و فرقد السينجى و غيرهم من عباد اهل البصره و فى الخرقه ان الحسن صحب عليا و هذا باطل باتفاق اهل المعرفه فانهم متفقون على ان الحسن لم يجتمع بعلى و انما اخذ عن اصحاب على اخذ عن الاحنف بن قيس و قيس بن عباد و غيرهما عن على و هكذا رواه اهل الصيحيح و بعد كلامى ديكر در تكذيب ملاقات حسن بصرى با حضرت امير عليه السلام گفته و قد كتبت اسانيد الخرقه لأنه كان لنا فيها اسانيد فيبينتها ليعرف الحق

من الباطل و لهم اسناد ثالث بالخرقه المنسوبه الى جابر و هو ايضا منقطع جدا و قد علم بالنقل المتواتر ان الصَّحابه لم يكونوا يلبسون مريديهم خرقة و لا يقصّون شعورهم و لا التّابعون لهم باحسان و لكن هذا فعله بعض لمشائخ المشرق من المتأخرين و كذا اصحاب معاذ بن جبل كانوا ياخذون عن عبد الله بن مسعود و غيره و كذلك اصحاب ابن عبّاس ياخذون عن ابن عمرو أبى هريره و غيرهما و كذلك اصحاب زيد بن ثابت ياخذون عن أبى هريره و غيره و قد انتفع بكل منهم من نفعه الله به و كلّهم متفقون على دين واحد و طريقه واحده و سبيل واحد يعبدون الله و يطيعون رسوله محمّدا صلّى الله عليه و سلّم و من بلغهم من الصّادقين عن النّبى شيئا قبلوه و من فهمهم من القرآن و السّينّه ما دلّ عليه القرآن و السّينّه استفادوه و من دعاهم الى الخير الذى يحبه الله و الرّسول اجابوه و لم يكن احد منهم يجعل شيخه رّيا يستغيث به كالاله الذى يسئله و يرغب إليه و يعبده و يتوكّل عليه و يستغيث به حيّا و ميّتا و لا كالنّبى الذى تجب طاعته فى كلّ ما امر و بعد كلامى در تشنيع بر همچو كسانى كه اعتقاد بمشايخ دارند گفته و اكثر المسلمين بالمشرق و المغرب لم ياخذوا عن على شيئا فأنه رضى الله عنه كان ساكنا بالمدينه و اهل المدينه لم يكونوا يحتاجون الى نظائره كعثمان فى مثل قضيه تشاورهم فيها عمرو نحو ذلك و لما ذهب الى الكوفه كان اهل الكوفه قبل ان ياتيهم

قد اخذوا الدّين عن سعد بن أبي وقاص و عبد الله بن مسعود و حذيفه بن اليمان و عمّار بن ياسر و أبي موسى الاشعري و غير هؤلاء ممّن ارسله الى الكوفه و اهل البصره اخذوا الدّين عن عمران بن حصين و أبي بكر و عبد الرّحمان بن سمره و انس بن مالك و غيرهم من الصّيحه و اهل الشام اخذوا الدّين عن معاذ بن جبل و عباد بن الصّامت و أبي الدرداء و بلال بن رباح و غيرهم من الصّيحه و العباد و الزّهاد من اهل هذه البلاد اخذوا الدّين عمّن شاهده من الصّيحه فكيف يجوز ان يقال انّ طريق الزّهد و التّصوّف متّصل به دون غيره و هذه كتب الزّهد مثل الزّهد للامام احمد بن حنبل و الزّهد لعبد الله بن المبارك و الزّهد لوكيع بن الجراح و الزّهد لهناد بن السّري و مثل كتب اخبار الزّهاد كحليه الأولياء و صفوه الصّيحه فوه و غير ذلك فيها من اخبار الصّيحه و التابعين امور كثيره و ليس الّذي فيها لعلّي اكثر ممّا فيها لابي بكر و عمر و معاذ بن جبل و ابن مسعود و ابى بن كعب و أبي ذر و أبي الدرداء و أبي امامه و امثالهم من الصّيحه انتهى از ملاحظه اين كلمات غرابت سمات و هفوات سماجت آيات واضح مى شود كه گو فاضل مخاطب قمقام براى تخديع عوام اغاثام و تسكين خواطر همج رعاع اقرام بخوف انحراف ايشان از انقياد و اطاعت خدام عالى مقام در مقام نفى كمالات نبوت از جناب سيد الوصيين سلام الله عليه و آله اجمعين به بيان انتهاي سلاسل جميع اوليا بانجناب انتهاي و لا وصفا با اهلييت اصطفا عليهم آلاف التّحيه

و الثنا در قلوب غیر ممیزین سراب از آب راسخ ساخته لکن نزد ابن تیمیہ شیخ الاسلام سنیہ و اتباع و اشیاع آن رئیس این فرقه سنیہ از مقام ولایت و تفخیم و تجلیل و تجلیل شیخین هابط و در و هده رفض و تشیع و انحراف از اسلاف ساقط گردیده مگر نمی بینی که ابن تیمیہ بصراحت تمام نفی اختصاص مقام ولایت از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نموده بلکه در احوال عرفانیہ بتقدیم ابو بکر قائل شده از قبول انتهای سلاسل صوفیہ بجناب امیر المؤمنین علیہ السلام استنکاف و اعراض و صدور و اغماض و بر نسبت آن التهاب و اضطراب و ارتیاع و التیاع و ارتماض و نہایت کراہت و اشمئزاز و انقباض ظاهر ساخته و آن حضرت را هرگز مختص بمقامات زهد و عرفان و سلوک و ایقان ندانسته و ظاهر ساخته که از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام درین باب منقولست زیادہ از ان نیست کہ از اُبی بکر و عمر و دیگر صحابه منقول شده و اکثر مسلمین مشرق و مغرب از آن جناب اخذ نکرده اند و اهل مدینہ بآنجناب احتیاج نداشتند چنانچہ بعثمان و غیر او احتیاج داشتند و اهل کوفہ و بصرہ و اهل شام طریق زهد و تصوف را از ذکر صحابه اخذ کرده اند نہ از آن جناب و این اخذ هرگز بآنجناب اختصاص نداشت و ابن تیمیہ قبل ازین عبارت بصراحت تمام ظاهر کرده کہ تفضیل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بر ابو بکر گو در علم باطن باشد از قبیل تشیع و الحادست چنانچہ در منهاج گفته و الملاحده المنتسبون الی التصوف کابن سبعین و ابن عربی و التلمسانی و امثالهم و إن كانوا يعظمون الخلفاء الثلاثة فهم يميلون الى التشيع و عاقبتهم يفضّلون عليًا على اُبي بکر اما مطلقا و اما في علم الباطن كما فعل ذلك ابو الحسن الجزلي و طائفه من نمطه فاشترك جنس الملحدين في التشيع انتهى پس گو فاضل

مخاطب بتفضیل جناب امیر المؤمنین علیہ السّلام در علم باطن بر شیخین خوش باطن حسن اعتقاد خود نزد عوام ظاهر ساخته لیکن نزد شیخ الاسلام و مقتدای اعلام خود اعیان ابن تیمیّه قمقام موسوم بتشیع و رفض و الحاد در اسلام گردید بلکه باین لابه و تخدیع ولیّ لسان و تلمیح نزد پدر بزرگوار عمده الخدای خود هم ناخلفست و عاق و از منکرین یقینیات و متواترات شائعه فی الآفاق و مستحق ایلام و ازعاج و اقلایق و مستوجب تعنیف و تعییر و ارهاق و مرتکب مخالفت جنابشان و ایثار کید و نفاق فضلّ سعیهم فی الدّنیاء و ما لهم فی الآخره من خلاق و چون فاضل معاصر مولوی حسن الزّمان در ردّ مجازفات ابن تیمیه خلیع العذار و ابطال خزعبلات والد ماجد مخاطب جلیل الفخار کلام طویل و مشیع مشتمل بر نهایت توهین و تهجین و انکار سراسر خسار به زبان خامه بلاغت نگار سپرده نقل جمله ای از آن مناسب می نماید قال فی القول المستحسن وصل لما تم الکلام فی المرام من تحقیق الاتّصال بالامکان الّذی کاد ان یكون وجوباً و اللّقاء و السّماع و ذکر ما تیسّر من عداد من اثبته من الائمة الحفاظ و المحدثین الا یقاز رضی الله عنهم فاراد محمّد المشتهر بفخر الدّین ان یشیر الی أناس ینکرونه فقد وجد بعد التفتیش و الفحصه شرذمه من المقدمه و فرقه من المتأخره فمن الاوّلی من یقول لم یثبت سماعه منه ای عنده قال السّیوطی فی زاد المسیر الحفاظ مختلفون فی سماع الحسن البصری من علی رضی الله تعالی عنهما فمنهم من لم یثبته کالبخاری و یحیی بن معین و نقل فی اتحاف الفرقة عن ابن حجر فی تهذیب التّهذیب قال یحیی بن معین لم یسمع الحسن من علی بن أبی طالب قیل لم یسمع من عثمان

قال يقولون عنه رايت عثمان قام خطيبا و قال غير واحد لم يسمع من علي رضي الله عنه انتهى و سئل ابو زرعه هل سمع الحسن احدا من البدرين قال رآهم رويه راى عثمان و عليا فليل سمع منهما شيئا قال لا و قال البزار روى عن علي بن أبي طالب رضي الله عنهما و لم يسمع منه و بينهما قيس بن عباد و ابن الكواء و لم يثبت له سماع من احد من اهل بدر قلت قد صح عند سائر ائمة الشأن بوجوه ثابتة سماعه من عثمان زمان اجتماعهما هما و علي في مكان و كذا اجتمع بالمرتضى بعده الى مده فقد سمع منه علوما جمه لا- محاله كما مضى في المقدمه و كفى ردا على ابن معين و موافقيه بروايته صاحبه أبي يعلى الصّيححه على شرطه و تشديد هؤلاء العلماء فى الاسانيد و اعقادهم على استقراءهم معلوم لا يحتاج الى بيان قال الذّهبى فى فصل ذكره بعد تصنيف الميزان عقب نقل كلام ابن معين فى الامام الشّافعى فقد آذى ابن معين نفسه بذلك و لم يلتفت احد الى كلامه فى الشّافعى و لا الى كلامه فى جماعه من الاثبات انتهى و كذا كلام البخارى فى الاثمه كشيخنا عبد الواحد و فقيها أبي حنيفه و البزار قال ابو احمد الحاكم يخطى فى الاسناد و المتن و قال ابو عبد الله الحاكم سألت الدار قطنى عنه فقال يخطى فى الاسناد و المتن جرحه النسائى و قال حمزه السّهمى عن الدار قطنى كان ثقة يخطى كثيرا و يتكل على حفظه و قال ابو الشّيخ عقب الثناء عليه و غرائب حديثه و ما ينفرد به كثير و مع هذا كلّ

فكيف يقبل نفيهم مطلقا سيما و قد عارضه اثبات الاثبات بالحجج البيّنات و منها من يقول لا نعرف و لا نعلم سماع الحسن من على كرم الله وجهه كالتزمذى فلا يلزم من عدم ثبوته عندهم او عدم معرفتهم عدمه فى الوجود فهم فيه معذورون و من الاخرى من يسلك طريقه المتعقبه فيقول مجازفه من غير استقراء و تتبع اقوال الافاضل انّ الاجتماع و السماع كليهما باطل باتفاق الاماثل منهم اعجوبه و قته ابن تيميه الحنبلى غفر الله له و نحى نحوه صاحب القره و قد قال شيخ الاسلام الامام الحافظ ابو الفضل ابن حجر العسقلانى فى الدرر الكامنه فى ترجمته بعد ما ذكر مناقبه و مثالبه كالقول بحرمة زياره قبر النّبى صلى الله عليه و سلّم و قد نحا نحوه صاحب القره فى الحجّه فانه قال فى حديث لا تشدوا الرّحال بعد ذكر الحكمة فيه من سدّ الفساد و الدّريعه لعباده غير الله تعالى و الحقّ عندى انّ القبر و محل عباده ولى من اولياء الله تعالى و الطّور كل ذلك سواء فى النهى ثمّ لم يذكر فى المناسك شيئا ممّا ثبت من احاديث الزياره النبويه على صاحبها الصّيلوه و التّحيه مع التّرامه هنالك لذكر نحو ذلك فهو مع ابن تيميه بلا ريبه و العجب انه مع هذا قال فى حديث زياره القبور كان نهى عنها لانّها تفتح باب العباده لها فلما استقرّت الاصول الاسلاميه و اطمانت نفوسهم على تحريم العباده لغير الله اذن فيها انتهى و عدم صحه اسلام على المرتضى

كرم الله وجهه لكونه صبيًا بل التّيدارك عليه و على الذريّه الطّاهره باعتراضات سخيّفه مردوده و قد نحى نحوه صاحب القرّه بتلويحات قريبه من التصريحات و اشارات شبيهه بالعبارات بادنى تغير ممّا للنواصب مع ذكر على المرتضى كرم الله وجهه فى كل موضع منها بلفظ المرتضى و كذا وضع فى كتابه ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء اشياء تسميه ازاله الخلافه و الهدايه عن خاتم و فاتح الولايه لا- نستبيح ذكر شىء منها و الكتابان بين ظهراى الناس الان و كفى ردًا لما فيهما من هذا بكلمات ولده صاحب التحفه الاثنى عشرية و غيره نسال الله السّلامه و العصمه و امّا تصحيح اسلام المرتضى و هو صغير فقال الحافظ مستنبط من كونه اقر على ذلك قال الشيخ قاسم بن قطلوبغا الحنفى فى تخريج احاديث الاختيار اوضح من هذا ما

روى ابن سعد فى الطبقات انا اسماعيل بن أبى اويس ثنى أبى عن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب أنّ رسول الله صلّى الله عليه و سلم دعا عليًا الى الاسلام و هو ابن تسع سنين و يقال دون التسع و لم يعبد و ثنا قط لصغره انتهى قال فلو لم يكن الاسلام مقبولًا- منه لما دعاه إليه انتهى قلت و كذا دعا شرذمه من اطفال الصحابه الى الاسلام و قبله منهم كما يظهر من كتب الاثر و قد بايع عبد الله بن الزبير و جعفر بن الزبير و عبد الله بن جعفر و هم أبناء سبع سنين رواه ابو نعيم و ابن عساكر و غيرهما و للطبرانى بسند جيد جدا

عن الامام محمّد الباقر أنّ النّبى صلّى الله عليه و آله و سلم بايع الحسن و الحسين و عبد الله

بن عباس و عبد الله بن جعفر و هم صغار لم يعقلوا و لم يبلغوا و لم يبايع صغيرا الا منا انتهى و انما المرء في ذلك كله في عام الحكم الى الفهم و اوضح من ذلك كله في صحه اسلام المرتضى صبيًا ما في احاديث في مقام تفضيله أنه أولهم سلما و نسبه امير المؤمنين عثمان بن عفان تفضيله أنه أولهم سلما و نسبه امير المؤمنين عثمان بن عفان رضى الله تعالى عنه الى حب المال و ردّ الاحاديث الموجوده في السنن و ان كانت ضعيفه و تبعه صاحب القرّه بل قد ترقى فردّ الدواوين الاسلاميه غير الكتب الخمسه و الموطا و مسند احمد و ذكر اختلاف العلماء الكرام في حقّه انا لا نعتقد في حقّه عصمه بل انا نخالفه في مسائل اصلية و فرعيه و قال في لسان الميزان في ترجمه ابن المطهر الرافضى و صنّف كتابه في فضائل عليّ رضى الله عنه فنقضه الشيخ تقي الدين ابن تيميه في كتاب كبير و قد اشار الشيخ تقي الدين السبكي الى ذلك في ابياته المشهوره حيث قال و ابن المطهر لم يظهر خلافه و لا ابن تيميه رد عليه و استيفاء اجوبه لكنه يذكر بقيه الابيات فيما يعاتب به ابن تيميه من العقيدته طالعت الردّ المذكور فوجدته كما قال السبكي في الاستيفاء لكن وجدته كثير التحامل الى الغايه في ردّ الاحاديث التي يوردها ابن المطهر و ان كان معظم ذلك من الموضوعات و الواهيات لكنّه ردّ في ردّه كثيرا من الاحاديث الجياد الى قوله يهم و يصل من مبالغته لتوهين كلام الرافضى احيانا الى تنقيص على و ترجمه لا تحتل ايضاح ذلك و ايراد امثله قلت و مع ذلك

كونه لم يذكره في اللسان كالذهبي في الميزان مع ذكر الاجلاء فيهما من عجائب الزمان و قال الامام ابو عبد الله الذهبي رحمه الله في تاريخه مع كونه من اتباعه في كثير كما لا يخفى بعد ذكر نحوها فهو بشر له ذنوب و خطايا و كذا ذكر الامام اليافعي و غير واحد من الأئمة و قال العلامة ابن حجر المكي في الجوهر المنظم في زياره القبر المكرم من ابن تيمية حتى ينظر إليه او يعول في شيء من امور الدين عليه و هل هو الا كما قال جماعه من الأئمة الذين تعقبوا كلماته الفاسده و حججه الكاسده حتى اظهر و اعوار سقطاته و قبائح اوهامه و غلطاته كالعز ابن جماعه عبد اضله الله و اغواه و البسه رداء الخزي و ارداه و بواه من قوه الافتراء و الكذب ما اعقبه الهوان و اوجب له الحرمان و لقد تصدى شيخ الاسلام و عالم الانام المجمع على جلالته و اجتهاده و صلاحه و امامته التقى السبكي قدس الله روحه و نور ضريحه للرد عليه في تصنيف مستقل افاد فيه و اجاد و اصاب و اوضح بياهر حججه طريق الصواب فشكر الله مسعاه و ادام عليه شآبيب رحمته و رضاه من عجائب الوجود ما تجاسر عليه بعض السرجاء من الحنابلة فغير في وجوه مخدراته الحسان لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا -حِ اَنَّ و اتى ما دل على جهله و اظهر به عوار غباوته و عدم فضله الى قوله و تدارك ابن تيمية سيما الخلفاء الراشدين باعترافات سخيفه شهيره و اتى من نحو هذه الخرافات بما تمجه الاسماع و تنفر منه الطباع و هكذا ذكر العلامة المحدث البرنسي في اتحاف اهل العرفان برويه الأنبياء و الملائكة و الجان و قال

العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطي في سيره المسماه بسبل الهدى و الرشاد في سيره خير العباد صلى الله عليه و سلم مشروعيه السفر لزياره قبر النبي صلى الله عليه و اله الامجاد قد الف فيها الشيخ تقى الدين السبكي و الشيخ كمال الدين بن الزملكاني و الشيخ داود ابو سليمان كتاب الانتصار و ابن جملة و غيرهم من الأئمة و ردوا على الشيخ تقى الدين ابن تيميه فأنه اتى في ذلك بشيء منكر لا يغسله البحار و ممن رده عليه من أئمة عصره العلامة محمّد بن يوسف الزرندي المدني المحدث في بغيه المرتاح الى طلب الارباح ثم في هذا كله ردّ جيّد على ما وقع للقارى من الاشاره الى تاويل مذهبه هذا و حمله على محامل بعيده من مقصوده على مراحل و زعمه أنه من اولياء الله فلا حول و لا قوه الا بالله قال الشيخ العلامة شهاب الدين ابو عبد الله احمد البرنسي المالكي الشاذلي المعروف بزروق في شرح حزب البحر فان قلت قد انكر ابن تيميه هذه الاحزاب و ردّها ردّا شنيعا فما جوابه قلنا ابن تيميه رجل مسلم له باب الحفظ و الاتقان مطعون عليه في عقائد الايمان ملموز بنقص العقل فضلا عن العرفان و قد سئل عنه الشيخ الامام تقى الدين السبكي فقال هو رجل علمه اكبر من عقله قلت و مقتضى ذلك ان يعتبر بنقله لا- بتصرفه في العلم قلت بل ينبغي ان لا- يعتبر من نقله الا بما تخلص فيه التعصّب و من التعسف لا مطلقا يتّضح لك ذلك مما نقله هنالك و قد بالغ بعض علماء الظاهر فاطلق ان من سمى ابن تيميه

بشيخ الاسلام كافر ولا يخفى ما فيه و لذا الف ابن ناصر الدين الشافعي عليه كتابه الرد الوافر و لكنى لم اقف عليه الى الآن و بالجمله فالفقهاء و العرفاء ليسوا اشد غليظا على احد من اهل العلم منهم عليه فثناء من اثني عليه من العلماء فيما نقله ابن ناصر الدين فى التبيان بعضه يرجع الى علمه و بعضه وقع من عدم الوقوف على سقمه من فضائحه و قبائحه قال ابن تيميه فى منهاج السنه قال الرافضى و اما علم الطريقه فاليه منسوب فان الصوفيه كلهم يسندون الخرقه اليه و الجواب اولاً اما اهل المعرفه و حقائق الايمان المشهورون فى الامه بلسان الصدق فكلهم متفقون على تقديم أبى بكر و انه اعظم الامه فى الحقائق الايمانيه و الاحوال العرفانيه و قال فى القول المستحسن بعد كلام على هذا الكلام و اما نقل ابن تيميه اتفاق اهل المعرفه على تقديم أبى بكر على على رضى الله عنهما فى الطريقه و علم الحقيقه فلا اصل له اصلاً الى ان قال قال الجنيد رضى الله تعالى عنه صاحبنا فى هذا الامر الذى اشار الى ما تضمنته القلوب و اوحى الى حقائقه و اوله بعد نبينا صلى الله عليه و آله و سلم على بن أبى طالب رضى الله عنه ذلك امرء اعطى علماً لدنيا يعنى علم التصوف و

قال ايضا رضى الله عنه امير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه لو تفرغ إلينا عن الحروب لنقل إلينا عنه من هذا العلم يعنى علم الحقائق و التصوف ما لا تقوم له القلوب اوردهما الامام ابو عبد الرحمن السلمى الصوفى الحافظ شيخ الحاكم و البيهقى و امثالهما و نقلهما عنه الشيخ محمد البخارى ثم المدنى المعروف بخواجه

فارسا الحنفى فى فصل الخطاب و قال الامام على بن عثمان بن على الجلابى الغزنوى المحدث الفقيه الحنفى الصوفى فى كشف المحجوب قال سيد الطائفه الجنيد رضى الله عنه شيخنا فى الاصول و البلاء على المرتضى يعنى ان امامنا فى علم الطريقه و معاملاتهما هو على المرتضى كرم الله وجهه فان اهل الطريقه يسمونها الاصول و معاملاتهما كلها بلاء انتهى مترجما ثم قال فى القول المستحسن و ابن تيميه و ابن من يقدمونه فى الحقائق التى هى افضل الامور عندهم الى من ينسب إليه لباس الخرقه و

قد ثبت فى الصحيحين عن النبى صلى الله عليه و سلم انه قال ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم و انما ينظر الى قلوبكم و اعمالكم فاين الحقائق القلوبيه من لباس الابدان فمردوده بانها ليست حقيقه لبسه الخرقه الفخرية هذا الذى يفهمه بل هى كنايه عن الولايه الباطنيه كما ان السلاطين الظاهريه اذا يولون الولاه يجعلون عليهم ملابس نفائس اكراما لهم و اعلاما بتوليتهم فالنبى صلى الله عليه و سلم لما

قال من كنت مولاه فعلى مولاه بعمامه و سياتى تمام تحقيقه منى بالتعليم الفخرى العلوى اللمدنى انشاء الله العزيز القوى و يقال ثانيا الخرقه متعدده اشهرها خرقتان خرقه الى عمر و خرقه الى على فخرقه عمر رضى الله عنه لها اسنادان اسناد الى اويس القرنى و اسناد الى أبى مسلم الخولانى قلت خرقه الخولانى كالخبر الشاذ الذى لا يعرف و ليس لها ذكر عند جماهير اهل هذه المعروفه و المعامله

الصوفيه و انما رواها الآحاد و لا يخفى أنّ نسبه الخرقه الاويسيه الى الحضرة العلويه اشهر عند اهلها و هم الصوفيه من نسبتها الى الحضرة العمرية و صحبته عليًا اكثر من اجتماعه بعمر و روايته عنه اعرف و اظهر من روايته عنه و امّا الخرقه المنسوبه الى عليّ كرم الله وجهه فاسنادها الى الحسن البصرى من المشهور المذكور المعلوم للخصوم اسناد الخرقه الكمليه و الشريحيه كليهما الى الحضرة العلويه خاصه بلا شبهه فى اتصالها و فوقها كلها الطريقه الحسيه اللتان يقال لكل منهما السلسله الذهبيه و هذه السلاسل ينتظم فيها جمّ غفير من سلاسل الصوفيه فلا ادري ان الحامل لابن تيميه على عدم ذكرها كالاويسيه المرتضويه الجهل بها أم محضه عصبيه رديه و قد تبعه صاحب القره كما مضى فتنبه و من المقرّر المحرّر عند اهل السير و العلم بالخبر ان الخرق العلويه و الطرق المرتضويه قد استند إليها و تخرج فيها عالم من اولياء الله لا يحصون كثره بل اولياء الدنيا مطلقا من الجشثيه بشعبها و المكيه بشعبها و القشيريّه بشعبها و الهرويّه بشعبها و الاحمدية الغزاليه بشعبها و المحمديه الغزاليه بشعبها و الشطاريه بشعبها و الرفاعيّه بشعبها و القادريّه بشعبها و المدنيه بشعبها و السهرورديه بشعبها و اليسويه بشعبها و الكبرويه بشعبها و الاكبريه بشعبها و الشاذليه بشعبها و النقشبنديه بشعبها فى الغالب و الشريحيه بسلاسلها و شعبها و سلاسل آخر و انما ينتسب

الى غيرها آحاد كالباب الكبار و الخوخه الصغيره للمدينه و الدار فانصف و لا تعتسف و المتأخرون يصلونها بمعروف الكرخي لم يذكر ما يصلها المتقدمون به و هو امامنا ابراهيم البلخي عن الامام عبد الواحد عن الامام الحسن البصري رضى الله عنه فان هذه الطريقه متصله بلا- شبهه عنده و بالله العصمه و قال صاحب القره بعد ايراد تلك الكلمات فى السلسله المرتضويه إذا اتضحت هذه المقدمات فلزم ان نقرر رفع سلاسل الصوفيه من جهات فنقول مثلا صحب ابراهيم و الفضيل سفيان و حصلا منه تهذيب النفس و هو من الاعمش و هو من اصحاب ابن مسعود قلت يا سبحان الله هل يركب الاسانيد من عنده من غير ان يكون لذلك عند من يستعمل هذه الروايات اصل و هل معنى وضع الاسناد غير هذا و لم يتذكر قوله ينبغى ان يذكر فى المطالب النقليه الوقوع لا الامكان وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ قال و هذه مقاله اصدق و احق من قولهم ان الفضيل اخذ هذا الفن عن عبد الواحد بن زيد و هو عن الحسن و هو عن امير المؤمنين على رضى الله عنه لان انتساب الفضيل الى سفيان اظهر فى كتب الحديث و طبقات الصوفيه من انتسابه الى عبد الواحد قلت ليست كتب الحديث موضع روايه اخذ الصوفيه علم الباطن عن شيوخهم حتى يذكر ذلك فيها و ينكر ما ينافيها و كتب طبقات الصوفيه التى فيها من لا يسند الطريقه الى الفضيل فضلا عن ان يكون اعلم

بروایته من غیره کالقشیری و الهروی لیست بحجّه مع کونهم لم ینفوا ذلك علی ان المثبت مقدم علی النافی و لم یتعرض لاسناد ابراهیم عن الفضیل و لا لاسناد عبد الواحد عن الحسن لانه مستعمل عند الكل فتامل ثم اطال المقال من هذا النمط فی غایه السقط و الغلط نعوذ بالحق مما یتحق منه السخط فان الجنید رضی الله عنه صحب السری و السری صحب معروفان الکرخی بلا ریب و اما الاسناد من جهه معروف فمنقطع فتاره یقولون ان معروفا صحب علی بن موسی الرضا لا یخفی ما فیہ من رائحه نسبه الاصفیاء الأولیاء الی الکذب بالتردد و انما هو و نحوه فی السیند من التعدد و لکن لا طب للتبدل مع التشدد فی التمرد و التعند و نسأل الله الصیّد الوالدّ لأولیائه و التودّد و المدد فی ذلك للتوکید و هذا باطل قطعاً لم یدکره المصنّفون لخبار معروف بالاسناد الثابت المتصل کابی نعیم و أبی الفرج ابن الجوزی فی کتابه الذی صنّفه فی فضائل معروف قلت ان لم یرووه لم ینفوه ایضاً مع ان المثبت مقدّم علی النافی و من حفظ و ذکر حجّه علی من لم یحفظ و لم یدکر علی ان هذا باطل قطعاً و أنّی احاط علمه و حفظه جمیع الکتب المفرده فی اخبار معروف المعروفه حتی یدعی هذه الدعوی المصروفه هذا الامام الحافظ الناقد ابو عبد الرحمن السیلمی النیسابوری عصری ابو نعیم بل الاکبر منه المتوفی قبله بثمان عشره سنه و صاحبهما الامام المحدث المحقق من شیوخ الخطیب البغدادی الحافظ ابو القاسم القشیری الاکثر اعتناء

و معرفه باحوال امثال معروف من مثل ابن الجوزى قد آورده بسنده كل منهما فى ترجمه معروف من كتابهما الغير المفرد فى اخباره قال الامام القشيرى هو من موالى على بن موسى الرضا رضى الله عنهما سمعت محمد بن الحسين رحمه الله يقول سمعت محمد بن عبد الله الرازى يقول سمعت علي بن محمد الدلال يقول سمعت محمد بن الحسين يقول سمعت أبى يقول رايت معروف الكرخى فى النوم بعد موته فقلت له ما فعل الله بك فقال غفر لى فقلت بزهدك و ورعك فقال لا بل بقبولى موعظه ابن السماك و لزومى الفقر و محبتى الفقراء و موعظه ابن السيماك ما قال معروف كنت مارا بالكوفه فوقف على رجل يقال له ابن السماك و هو يعظ الناس فقال فى خلال كلامه من اعرض عن الله بكليته اعرض الله عنه جمله و من اقبل على الله بقلبه اقبل الله إليه برحمته و اقبل بجميع وجوه الخلق إليه و من كان مره و مره فالله يرحمه وقتا ما فوقع كلامه على قلبى و اقبلت على الله و جميع ما كنت عليه تركت الا خدمه مولاي على بن موسى الرضا و ذكرت هذا الكلام لمولاي فقال يكفيك بهذا موعظه ان اتعظت به اخبرنى بهذه الحكاياه محمد بن الحسين قال سمعت عبد الرحيم بن على الحافظ ببغداد قال سمعت محمد بن عمر بن الفضل يقول سمعت علي بن عيسى يقول سمعت سرى السقطى يقول سمعت معروفا يقول ذلك انتهى الى ان قال فى القول المستحسن و معروف كان منقطعا فى الكرخ يعنى ما كان يدخل على الخلق و لا كان يخرج من الكرخ قط و هذا دعوى بلا دليل فهو غير مقبول مع أنه

باطل في نفسه لما مضى آنفاً وعلّي بن موسى كان المأمون قد جعله ولي العهد بعده لا تعلق له بالمقصود فان الامام علياً الرضا كما ذكر اهل السير و العلم بالخبر جعل ولي العهد بمرو من بلاد خراسان قبل شهادته نحو سنه تخميناً فلا يصلح هذا حجه لعدم لقيه معروف مده عمره و انّ العدي عند الصوفيّه انما هو صحبه معروف للرضا قبل آخر عمره و معروف قد توفي الى رحمه الله تعالى قبل قصه الولايه سنه مائتين على الصحيح و قيل احدى و مائتين و جعل شعاره لباس الخضره ثم رجع عن ذلك و اعاد شعار السواد ايراد ذلك لا يمس إليه المراد هنالك و معروف لم يكن ممن يجتمع بعلي بن موسى تكرار بلا فائده و اعاده بلا عائده و لا نقل عنه ثقّه أنّه اجتمع به او اخذ شيئاً عنه بل و لا يعرف أنّه رآه و لا كان معروف بوابه و لا اسلم على يديه فهذا كله كذب قد مضى بعض تكذيب بعضه و ياتي تكذيب بعضه انشاء الله العلي القوي و اما الاسناد الآخر فيقولون انّ معروفاً سحب داود الطائي و هذا ايضاً لا اصل له و ليس في اخباره المعروفه ما يذكر فيه اخذه عن داود الطائي شيئاً هذا باطل بما مضى في روايه الحديث المسلسل بالتلقيم بسند جيّد قويّم و قد قال الامام القشيري في رساله في باب الصّحبه و كان الاستاد ابو علي يقول اخذت هذا الطريق عن النّصرآبادي و النّصرآبادي عن الشبلي و الشبلي عن الجنيد عن السّري و السّري عن معروف الكرخي و معروف عن داود الطائي قلت الظاهر انّ كل واحد منهم قد تلقى من صاحبه أنّه تلقاه من صاحبه فان كلّ واحد قد لازم صاحبه دهرًا و كلهم مع كونهم اهل الولايه و الهدايه هم اهل الروايه

و الدرأيه المحققين لا كالمصوفين الضعفاء و لذا اعتمده صاحب مجمع الاحباب و شرطه معلوم و فى طبقات شيخ الاسلام و الحفاظ الهروى و كان معرف قد صحب داود الطائى فان قيل قد ولد الامام الرضا لاحدى عشره ليله خلت من ربيع الاوّل سنه ثلث و خمسين و مائه على الصحيح و قيل فى شؤال و قيل سنه ست و قد قال محمد بن عبد الله بن نمير مات داود سنه خمس و ستين و مائه و رجحه الهروى و قيل سنه ستين و رجحه ابن حجر و قيل احدى و ستين و قيل اثنتين و ستين و قال ابو داود الطيالسى مات اسرايل و داود فى ايام و انا بالكوفه و قال ابو نعيم و قعب بن المحرر مات اسرايل سنه ستين و مائه و قال ديبس و غيره سنه احدى و ستين و قيل اثنتين و ستين و هو اكثر ما قيل فعلى هذا الراجح فى متوفى داود سنه ستين او احدى و ستين او اثنتين و سنين فيكون سن الامام الرضا إذ ذاك ثمان سنين او تسعا او عشا فكيف يتصور ان يكون معروف قد اسلم على يديه ثم اتى داود و استند إليه قلت ما ذا الذى فيه يستبعد فقد علم من روايه ابن الجوزى و غيره انه كان معروف قد ناداه الله تعالى بالاجتباء فى الصبأ حتى كان يرد قول المودب له اب و ابن و ثالث ثلثه فيقول بل هو الله الواحد القهار احد احد حتى هرب إذ ضرب المودب و غاب سنين فكيف لا يتصور ان يكون باجتباء الله اياه قد علم فراسه من نور الله ان الامام الرضا قد اتاه الله تعالى صبيا الحكمه و المعرفه فانه شعبه من شجره الاجتباء

و الاضطفاء و الارتضاء و علم أنه على يديه سيتخرج و يستكمل امره او الهم ذلك من الله تعالى كما الهم التوحيد قبل ذلك فاتي الامام الرضا و احكم الاسلام على يديه ثم لما رجح لقي بالكوفه الامام داود و استفاد منه اشياء فلما توفي الامام داود الى رحمه الله تعالى و معروف لم يكمل امره و سمع نصيحه بعض اصحاب داود و موعظه ابن السِّمَّاك فعاد الى المولى الرضا و لازم خدمته و استفاد منه الى ان فاز بالمراد و الارشاد و الرشاد من الله الهاد و انما نقل عنه الاخذ عن بكر بن خنيس العابد الكوفي و فى القشيريّه قال معروف الكرخي قال لى بعض اصحاب داود الطّائى اَيّاك ان تترك العمل الخ و لا يخفى أنه لا يقتضى ان لا يكون معروف قد روى عن داود مشافهه و فى اسناد الخرقه ايضا ان داود الطائى صحب حبيبا العجمي و هذا لم يعرف له حقيقه جهل ابن تيميه به ليس بحجه و ستاتي فى تحقيق الخرقه من مسند الدنيا الحافظ أبى طاهر السلفى و المحدث أبى بكر الزّراد و غيرهما من المحققين حقه لهذا و لسائر ما قد مرّ و من ذكر حجه على من لم يذكر سيما و العدى لم يذكره لم يتعرض لنفيه و قد صحح هذا كله صاحب القره فى الانتباه و لم يتكلم فيها فى القره من حيث اللقيه و الصحبه و لكن احدث امر آخر سنورد مع الردّ بمدد الله الصمد و فيها ان حبيبا العجمي صحب الحسن البصرى و هذا صحيح فان الحسن كان له اصحاب كثيرون مثل ايوب السخيتانى و يونس بن عبيد و عبد الله

بن عون و مثل محمّد بن واسع و مالك بن دينار و حبيب العجمي و فرقد السبخي و غيرهم من عبّاد اهل البصره لا حاجه الى هذه الاطاله و في الخرقه ان الحسن صحب عليّ و هذا باطل باتفاق اهل هذه المعرفه فانهم متفقون على ان الحسن لم يجتمع بعليّ و أنّما اخذ عن اصحاب عليّ اخذ عن الاحنف بن قيس و قيس بن عبّاد و غيرهما عن عليّ و هكذا رواه اهل الصحيح و الحسن البصرى ولد لستين بقيتا من خلافه عمر و قتل عثمان و هو بالمدينه يقال له هنا فاين كان على المرتضى اذن و هل رجل هو او الحسن مده خلافه عثمان رضى الله عنه الى بلده فلا بدّ له من القول بكونه رضى الله عنه بالمدينه الطيبه و انهما لم يرحلا مده خلافه عثمان رضى الله عنه فيسأل فايّ مانع كان لهما من الاجتماع فلا جرم ان لا منجا له من ان يقول بعد كيت و كيت لا ريبه انهما كانا يجتمعان في المسجد كل يوم خمس مرّات الى آخر ما تحقق فيما سبق و يا عجا منه كيف لم يتعرض ههنا لتحقيق كون على رضى الله عنه بايه بلده و تفحص عنه فيما إذا رحل الحسن الى البصره قال كانت أمّه امه لام سلمه فلمّا قتل عثمان حمل التعبير بالحمل عجيب تزوير فتامل الى البصره و كان على بالكوفه مرّ رده غير مرّه و الحسن فى زمنه صبى من الصبيان لا يعرف و لا له ذكر انتهى و ياتى رده انشاء الله تعالى و قال صاحب القره بعد مقالته المذكوره و ثقات تبع التابعين الذين كانوا بالمدينه داخلون فى هذه المرتبه البتّه فعدم عدّ سلاسلهم و الاكتفاء بسلاسل

جمع من اهل العراق و خراسان نوع من الجور قلت يا سبحان الله هل الجور اثبات ما ثبت عن الاثبات متواترا متظافرا او نفى ذلك و اثبات ما لم يكن شيئا مذكورا و كيف يضعون الاسناد لما لم يقع لهم إليه استناد قال و الذى يتبادر ان اصل هذا الغلط كان بعض تصريحات أبى طالب المكي و حيث ان كتابه اصل التصوف كان هذه المسئله من مشهوراتهم الذائع و هو و ان كان عمدته فى هذه الطريقه فله تساهلات كثيره فى علم الحديث و لا يظهر منه اتساع و تبخر فى الروايه حتى يتكلم على حال جميع السلاسل قلت قد تقدم ردّ التكلم فى المكي مع ان هذا ليس من علم الحديث و روايته بل هو من علم الباطن و روايته و هو من اهل ذلك الفن و لا يلزم من عدم التبخر فى علم عدمه فى علم آخر على أنه قد تابع المكي عليه عصره الامام ابو بكر بن أبى اسحاق الكلاباذى البخارى المحدث فى التعرف و قد قال فيه المشايخ كما فى فصل الخطاب لولا التعرف ما عرف التصوف قال فى ذكر رجال الصوفيه فممن نطق بعلومهم و عبّر عن مواجيدهم و نشر مقاماتهم و وصف احوالهم قولا و فعلا بعد الصحابه على بن الحسين زين العابدين و ابنه محمّد بن عليّ الباقر و ابنه جعفر بن محمّد الصادق بعد عليّ و الحسن و الحسين رضى الله عنهم اجمعين ثم قال و اويس القرنى و الحسن بن أبى الحسن البصرى الى ان قال و من اهل خراسان و الجبل ابو يزيد طيفور بن عيسى البسطامى الى ان قال و ممن نشر علوم الاشاره كتبها و رسائل ابو القاسم الجنيد بن محمّد بن الجنيد البغدادي الى ان قال و ابو بكر الشبلى ثم قال و ممن صنّف

فى المعاملات ابو محمد عبد الله بن محمد الانطاكى و ابو عبد الله احمد بن عاصم الانطاكى و الحارث بن اسد المحاسبى و ابو عبد الله محمد بن على الترمذى و ابو عبد الله محمد بن الفضل البلخى و ابو على الجوزجانى و ابو القاسم اسحاق بن محمد الحكيم السمرقندى ثم قال فهؤلاء هم الاعلام المذكورون المشهورون المشهود لهم بالفضل الى آخر ما قال ذكره صاحب فصل الخطاب ثم قال صاحب القره يحزر الفقير ما قرر عنده فى هذا الباب و ان كان يشق على بعض اهل العصر الذين يالفون مشهورات القوم فان الحق احق ان يتبع كانه يريد الامام المصنّف قدس سره الفريد قال سلسله تهذيب النفس فى اهل المدينه مرتقيه الى أئمه تبع التابعين و اعظمهم الامام مالك و له شيوخ كثيرون و اكثر انتفاعه بنافع عن ابن عمر و هو مع ادراكه شرف صحبته و تربيته صلى الله عليه و آله و سلم قد صحب والده ايضا قلت و اها لك ما لمالك و الاعظميه بالمدينه الطيبه فى ذلك مع وجود امام المسالك هنالك و هو امام الاعلام منبع المعارف و الحقائق جعفر بن محمد الصادق و هل الامام مالك الا من خادمى حضرته العليه و ملازمى عتبه السنيه و سلسله سلسله الذهب ابا عن جد الى المرتضى و للصادق انتساب الى أبى بكر الصديق ايضا و كان صاحب القره ليست له خبره بحال الامام عبيد الله بن عمر العمري و قد فضله يحيى بن سعيد و الامام احمد و عمرو بن على الفلاس على مالك فى نافع ثبتا و حفظا و اكثرارا للروايه و انكروا على ابن مهدي

العكس و كذا قد قدمه و آثره عليه الزهرى إذ قرء الكتاب لديه و قال ابو بكر بن منجويه كان من سادات اهل المدينة و اشراف قريش فضلا و علما و عباده و شرفا و حفظا و اتقاناً و لا يحال الامام عبد الله بن عبد العزيز العمري الحافظ الفقيه الصوفى و قد فضّله السفينان و عبد الرزاق فى روايه صحيحه عنهم و الطحاوى و آخرون على الامام مالك و رأوا الحمل عليه حديث ضرب اكباد الابل و قد كتب الامام مالك إليه إذ كتب هو الى مالك يحضّه على التفريد ما نصّه ما اظنّ ما انا فيه بدون ما انت فيه و نرجو ان يكون كلنا على خير و يجب على كل واحد منا ان يرضى بما قسمه الله له ثم الامام مالك و ان مال بعد الى ذلك و لكن ليس يكون امامهم و هولاء الاجلاء فيهم و لم اعلم ممن استفاض العمريان قال و سلسله اهل مكه مرتقيه الى اصحاب ابن عباس قلت لم يقل هنا أنّه مع تشرفه بصحبته صلى الله تعالى عليه و آله و سلمّ قد صحب المرتضى ايضا و تادب به و عليه تخرج فى العلم الظاهر و الباطن الباهر كما رواه الأئمّه كبرا عن كابر بحيث لا يسع انكاره المكابر قال و سلسله اهل الكوفه كداود الطائى مرتقيه الى أئمّه تبع التابعين و اعظمهم سفين الثورى عن الاعمش عن اصحاب عبد الله بن مسعود قلت يا سبحان الله انما داود من اقران الثورى و شريكه فى شيوخه و انما جلّ اخذه الحديث من التابعين قال الذهبي فى تذهيب التهذيب فى ترجمته الفقيه الزاهد احد الاعلام عن عبد الملك بن عمير و هشام بن عروه و اسماعيل بن خالد و

جماعه من طبقتهم انتهى و انما كان بدايته فى الترك من كلمه قالها له الامام ابو حنيفه من شيوخه فى الفقه و لكن ليس يذكره صاحب القره و انما استفادته علم الباطن من الامام الحبيب الراعى و الامام الحبيب العجمى على ما رواه اهل هذه المعرفه و المعامله و اعترف به صاحب القره فى الانتباه و كانه لم يقرع قط اذنه ان عليا كرم الله وجهه سكن الكوفه مدّه حتى قضى نجبه و قد استفاض بها منه جماعات من ارباب الولايات ككميل و قد باء به صاحب القره فى الانتباه فيكون مرتقى سلسله اهل الكوفه ايضا الى المرتضى قال و سلسله اهل البصره مرتقيه الى الحسن و ابن سيرين قلت لم يذكر أنّهما عمّن اخذا فلو لم يكن الحسن اخذ عن المرتضى فلا شبهه عنده فى اخذه عن اصحابه كميل بن زياد و قيس بن عباد و كذا ابن سيرين قال و سلسله اهل الشام مرتقيه الى أبى الدرداء قلت لم يذكر من دونه من اهل السلسله فانّ ايجاده مشكل جدّا و لا يخفى انّ سلسله اهل الشام مرتقيه الى الامام ابراهيم بن ادهم ثم الى المرتضى قال و سلسله اهل اليمن مرتقيه الى طاوس عن ابن عباس قلت و هو الى المرتضى انتهى هذا و قد احدث ههنا صاحب القره شقّا آخر غير شقى ابن تيميه فقال و بعد هذا كله لا شبهه انّ ظاهره صلّى الله عليه و آله و سلم كان احكام الشريعه و الطريقه خفيّه و مستوره و اعتناء الكلى جهادا و تعليما و ترويجا و ترغيبا و ترهيبا انما كان باحكام الشريعه و الاشارات الضمّيّه الى الطّريقه و اكثر الايات و الاحاديث بطريق التصريح و التفصيل يثبت الشريعه و بعضها بطريق الإيماء و الاجمال

يثبت الطريقه ففضل يتعلق بالاظهر و الاصرح و بما كان به الاعتناء الكلى يكون فضلا كليًا و غيره و ان كان انفس و اعلى و اعلى فضل جزئى انتهى ترجمه لفظه قلت سبحان الله انما هذا الاعتناء بالشريعه لكونها ذريعه الى الطريقه حتى يصل بها من قدر له الى معرفه الحقيقه التى هى العله الغائيه و إليها نهايه الامتية فلها الفضل الكلى دون الذريعه و الا- فيلزم ان يكون المقصود الحقيقى الذى هو وجه تعالى مفضولا و آيه كلمه اكبر منها تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا مع ان تفضيلهما عليه فى علم الشريعه محل المنازعه كما سترى و هو شريكهما فى تعليمها و الغزوات و البعوث كما تخبر به زير الاثر نعم لهما سيما أبى بكر الصديق خصوصيه فى اشاعه الاسلام و نصرته عليه السلام فى اول الامر كما ان للمرتضى خصوصيه فى ذلك فى فتح خيبر إذ اشكل على الكل الامر و كذا فى فتح همدان و اشاعه احكام الاسلام فى غير واحد من البلدان باليمن و العراق و الآفاق و لقد كان بعد وفاته صلى الله عليه و آله و سلم فى نوبه الخلفاء الثلثه شريكهم فى الامور الجهاديه و الواقعات القضائيه كاشف كل شبهه و موضح كل حكم كما قال الفاروق و لذا قد امسكه عنده فى نوبته و لم يولّه شيئا من البعوث و قال ابن حجر فى الاصابه فى ترجمه المرتضى و لم يزل بعد النبى صلى الله عليه و آله و سلم متصديا لنشر العلم فلما قتل عثمان بايعه الناس ثم كان من وقعه الجمل و صفين و النهروان و التحريض على قتال البغاه ما كان انتهى ملخصا و قال تاج الاسلام المحدث الفقيه محمّد بن محمد بن طاهر بن محمد بن الحافظ ابراهيم

بن حمزه الخدابادى البخارى فى اربعينه بعد ما اسند الحديث الرابع عن المرتضى رفعه الأنبياء قاده و الفقهاء ساده و مجالستهم زياده الحديث ما نصّه راويه صاحب السوابق الرضىه الذى اتبع عن دقائق التفريد و اظهر حقائق التوحيد و

روى عن الامام الاعظم أبى حنيفه أنّه قال لولا وقائع على رضى الله عنه مع البغاه و الخوارج و اقصيته و احكامه معهم ما كنا نعرف احكام اهل البغى و الخوارج انتهى و هذا القول مستفيض مشهور و فى كتب كثيره مذكور ثم اشار قدس سرّه الى ردّ شىء من خرافات ابن تيميه هذه لكون استقصاء ذلك يقتضى الاطاله فقال قوله فهذا كلّ كذب قال الامام اليافعى فى مرآه الجنان فى ترجمه الامام معروف الكرخى من موالى على بن موسى الرضا و كان ابواه نصرانيين فاسلماه الى مودّب و هو صبى فكان المودّب يقول له قل ثالث ثلثه فيقول معروف بل هو الله الواحد القهار فضربه المعلم يوما على ذلك ضربا مبرحا فهرب منه و كان ابواه يقولان ليته يرجع إلينا على أى دين شاء فنوافقه عليه ثم

أنّه اسلم على يدى على بن موسى الرضا و رجع الى ابويه فصدق الباب فقيل له من بالباب فقال معروف فقيل على أى دين فقال على الاسلام فاسلم ابواه و هذه القصه قد اوردها كذلك الامام القشيرى نقلا عن شيخه الامام المشتهر فى الآفاق القارى صحيح البخارى و غيره على النّفده أبى على الدقاق و تبعه ابن خلكان و غيره من اهل الشان و هى تكمله ما فى المجمع عن الصّفوه

لابن الجوزى قال عبد الله بن صالح كان معروف قد ناداه الله بالاجتباء فى الصّيبا فذكر أبى أنّ اخاه عيسى قال كنت انا و اخى معروف فى كتياب النصارى و كنا نصارى و كان المعلم يعلم الصّبيان اب و ابن فصيح اخى معروف و يقول احد احد فضربه المعلم يوما على ذلك ضربا شديدا فهرب على وجهه فكانت أمى تبكى و تقول لئن رد الله تعالى على ابني لا تبعته على أى دين كان فقدم عليها بعد سنين فقالت له أى بنى على أى دين انت فقال فى دين الاسلام فقالت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله قال فأسلمت و اسلمنا كلنا انتهى و قال العلامة ابن الحجر المكي المحدث فى الصواعق المحرقة فى ترجمه الامام على الرضا رضى الله عنه و من مواليه معروف الكرخى استاد السرى السقطى لانه اسلم على يديه و قال عصره شيخ مشايخنا فى الحديث الامام عبد الوهاب الشعرانى فى طبقاته فى ترجمه معروف و هو من موالى على بن موسى الرضا رضى الله عنه صحب داود الطائى رضى الله عنه انتهى و هكذا ذكر الحرالى و المناوى انه اخذ عن مولاہ الامام الرضا و لا يخفى ان اليافعى و المكى كلاهما من الطبقة المتأخره عن ابن تيميه و انما وجه استناد الاستاذ بهما مع عدم حضور الكتب للقدمات لديه انهما لما جزما بما عند الأئمة المتقدمه دون ما ذكره ابن تيميه مع عثورهم عليه دل ذلك على أنّ الاول هو المعول و ان هذا ممّا لا يلتفت إليه و اماما وقع فى طبقات شيخ الاسلام من ان ابا معروف هو مولى الامام الرضا و بوابه و أنّه اسلم على يديه و أنّ الامام اطلع يوما

على الناس فازدحموا فوق ابو معروف تحت ارجلهم فهللك فغير مشهور عند الجمهور و لكنه لا- مانع منه ايضا و الله اعلم ثم المعنى بالمولى هنا ليس مولى العتق بل مولى الاسلام كما يفهم من حديث الطبرانى و ابن عدى و الدارقطنى و البيهقى و غير عن أبى امامه من اسلم على يديه رجل فله ولاء و فى روايه للبخارى فى تاريخه و أبى داود و الطحاوى عن تميم الدارى هو اولى الناس بمحياه و مماته و فى لفظ بحياته و مماته سواء اريد بالولاء و لاء الارث او ولاء الموالاه فلا منافاه و هو كقول ابن حبان فى كتاب الثقات فى الراهب النصرانى الذى تشرف باكرام راس الامام الحسين الشهيد فرأى منه كرامه فاسلم النصرانى و صار مولى للحسين رضى الله تعالى عنه قوله و هذا باطل باتفاق اهل هذه المعرفه فانهم متفقون على ان الحسن لم يجتمع بعلى و يلوح رضاء صاحب القره بهذا مره دون مره سُبْحَانَكَ هذا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ فقد تقدّم عن امامى هذه المعرفه على بن المدينى شيخ البخارى و أبى زرعه الرازى شيخ مسلم انهما قالوا انه راه بالمدينه الطيبه مع روايه البخارى تقويّه؟ و روايه أبى يعلى الموصلى الصحيحه الصريحه فى سماعه منه رضى الله عنه و روايه الحافظ أبى نعيم الذى هو مستند ابن تيميه و معتمده عن الحسن ما هو صريح فى كثره سماعه منه رضى الله عنه و غير ذلك لكلام الامام الضياء فى المختاره فى ترجيح اثبات سماعه منه و تجريح نفيه و تصحيح حديثه عنه لذلك و ايراده هنالك و قد قال الحافظ الشامى فى سبل الهدى و الرشاد فى الردّ على ابن تيميه انكاره المواخاه بين المهاجرين و الانصار

و خصوصاً مواخاه النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لعلی المرتضى و ذکر روايه الضياء ذلك ما نصّه و ابن تيميه يصرّح بانّ الاحاديث المختاره اصح و اقوى من احاديث المستدرک و لو تحلّى ابن تيميه بالانصاف و تحلّى من التعصّب و الاعتساف لنقل اتفاق ائمه حفاظ الآفاق على خلاف ما جعل عليه الوفاق و انما قوله هذا كره الاحاديث المسنده الموجوده فى الكتب المعتمده المشهوره و نسبه الوضع و الكذب إليهما كما قال فى هذا الكتاب ايضا ان حديث الموالاه

قد رواه الترمذى و احمد فى مسنده عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ وَ أَمَا الزيادة و هى

قوله اللَّهُمَّ وَ آلٍ مِنْ وَالَاهِ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهِ إِلَى آخِرِهِ فَلَا رَيْبَ أَنَّهُ كَذَبٌ وَ نَقَلَ الْأَثَرُ فِي سَنَنِهِ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ أَنَّ الْعَبَّاسَ سَأَلَهُ عَنِ حُسَيْنِ الْأَشَقَرِ وَ أَنَّهُ حَدِيثٌ بِحَدِيثَيْنِ فَذَكَرَ أَحَدَهُمَا قَالَ وَ الْآخَرَ

اللَّهُمَّ وَالٍ مِنْ وَالَاهِ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهِ فَانكَرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَدًّا وَ لَمْ يَشْكُ فِي أَنْ هَذَيْنِ الْحَدِيثَيْنِ كَذَبٌ أَنْتَهَى وَ قَدْ رَوَاهُ الْإِمَامُ أَحْمَدُ فِي مَسْنَدِهِ مَعَ شَرْطِهِ فِيهِ وَ هُوَ عَدَمُ ذِكْرِ الْمَوْضُوعِ وَ الْمُنْكَرِ بِلِ الشَّدِيدِ الضَّعْفِ عَلَى رَأْيِهِ وَ قَدْ قَدَّمْنَا تَحْقِيقَهُ فِي الْمَقْدَمَةِ فَتَذَكَّرْ وَ تَتَّبِعْ وَ قَدْ اعْتَرَفَ بِهِ صَاحِبُ الْقُرَّةِ فَقَالَ فِي الْحِجَّةِ فِي الطَّبَقَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ طَبَقَاتِ كِتَابِ السُّنَنِ وَ كَادَ مَسْنَدُ أَحْمَدَ يَكُونُ مِنْ جَمَلِهِ هَذِهِ الطَّبَقَةُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَحْمَدَ جَعَلَهُ أَصْلًا يَعْرِفُ بِهِ الصَّحِيحَ وَ السَّقِيمَ قَالَ مَا لَيْسَ فِيهِ فَلَا تَقْبَلُوهُ وَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ غَيْرُهُمَا بَطَرَقَ آخِرَ كَثِيرَةٍ صَحِيحَةٍ لَيْسَ فِيهَا الْأَشَقَرُ قُلْتُ هُوَ وَ أَنْ قَالَ الْبُخَارِيُّ فِيهِ نَظَرٌ وَ قَالَ عِنْدَهُ مَنَاقِيرٌ وَ قَالَ أَبُو زُرْعَةَ مَنَكَرَ الْحَدِيثَ وَ قَالَ الْعَقِيلِيُّ شَيْعَى مَتْرُوكَ الْحَدِيثِ وَ قَالَ

ابو حاتم و النَّسَائِيَّ و الدَّارِقُطْنِيَّ لَيْسَ بِالْقَوِيَّ و قَالَ ابْنُ عَدِيَّ جَمَاعَهُ مِنَ الضَّعْفَاءِ يَحِيلُونَ بِالزَّوَايَا عَلَيْهِ عَلِيٌّ اَنَّ فِي حَدِيثِهِ بَعْضُ مَا فِيهِ و قَالَ فِي خَيْرِ عَلِيٍّ مَا فِي تَنْزِيهِ الشَّرِيعَةِ عَنِ الْمِيزَانِ و الْبَلَاءِ عِنْدِي فِيهِ مِنَ الْاَشْقَرِ لَكِنْ فِي لِسَانِ الْمِيزَانِ اَنَّ ابْنَ عَدِيٍّ ذَكَرَ فِي تَرْجُمَتِهِ حَدِيثًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ خَلْفِ الْعَطَارِ عَنْهُ و قَالَ هُوَ مَنْكَرُ الْحَدِيثِ و الْبَلَاءُ فِيهِ عِنْدِي مِنْهُ لَا مِنْ حُسَيْنٍ اَنْتَهَى و رَوَى الْخَطِيبُ فِي الْكُفَايَةِ عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَنِيدِ الْخَتَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ ذَكَرَ حُسَيْنَ الْاَشْقَرِ فَقَالَ كَانَ مِنَ الشَّيْعَةِ الْمَغْلِيَةِ الْكِبَارِ فَقُلْتُ و كَيْفَ حَدِيثُهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ قُلْتُ صَدُوقٌ قَالَ نَعَمْ كَتَبْتُ عَنْهُ عَنْ أَبِي كَسْبِي وَ يَعْقُوبُ الْعَمِّيُّ وَ قَدْ اَحْتَجَّ بِهِ النَّسَائِيُّ وَ وَثَّقَهُ ابْنُ حَبَّانٍ وَ صَحَّحَ لَهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ وَ رَوَى عَنْهُ الْاِمَامُ اَحْمَدُ فِي الْمَسْنَدِ وَ هُوَ لَمْ يَكُنْ يَرَوِي الْاَلَا عَنْ ثِقَةٍ وَ قَدْ صَرَّحَ ابْنُ تَيْمِيَّةٍ بِذَلِكَ فِي الْكِتَابِ الَّذِي صَنَّفَهُ فِي الرَّدِّ عَلَى الْبَكْرِيِّ قَالَ اَنَّ الْقَائِلِينَ بِالْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَدِيثِ نَوْعَانِ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَرَوْهُ اَلَّا عَنْ ثِقَةٍ عِنْدَهُ كَمَا لَكَ وَ شَعْبَةَ وَ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ مَهْدِيٍّ وَ اَحْمَدُ بْنَ حَنْبَلٍ وَ قَدْ كَفَانَا ابْنُ تَيْمِيَّةٍ بِهَذَا الْكَلَامِ مَثُونَهُ اِثْبَاتُهُ وَ ح لَا يَبْقَى لَهُ مَطْعَنٌ فِيهِ فَمَا نَقَلَهُ الْاِثْرَمُ هُوَ الْقَيْلُ الْمَقْدَمُ وَ قَدْ ظَهَرَ لِلْعَبْدِ بَعْدَ تَتَبُعِ تَامٍ اَنَّ مَعْظَمَ حِكَايَا الْاِثْرَمِ عَنْ اَحْمَدَ مِنْ هَذَا مَرْجُوعَةٌ عَنْهَا وَ مِمَّا عَلَيْهِ يَدَلُّ مَسْنَدُهُ الَّذِي هُوَ مَعْتَمَدَةٌ عِنْدَ الْكُلِّ وَ اللَّهُ اَعْلَمُ وَ كَذَا رَوَى عَنِ الْاَشْقَرِ الْكُدَيْمِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى الزَّمَنِيِّ وَ اَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

بن محمد بن منصور الحارثی و عدہ ائمہ فکلام الاولین و الآخرین راجع الی شیعیہ لا روایتہ فقد کذب من کذبہ و اما قول الجوزجانی غال من الشاتمین للخیره فظن غیر مقبول مخالف لقول الأئمہ و کذا جلّ جرحه لاهل الکوفه لشده نصبه و انحرافه و بمعناه اتهام ابي معمر الهذلي اياه بالكذب الی آخر ما ذکر من الردّ البلیغ علی ابن تیمیہ قوله و مانند جداول از بحر عظیم منشعب می گردد اقول تمثیل و تشبیه مخاطب نبیه تفرع جمیع فرق اولیا از دوحه باسقه الافان یانعه الاثمار مهتد له الاغصان متفتقه الانوار سرور اوصیا علیه آلف التحیه و الثنا بانشعاب جداول از بحر عظیم دلیل کمال افضلیت و تعظیم و نهایت ارجحیت و تفخیم آن فص امامت و برهان حرمان شیخین عالی شأن ازین فضل با جلالست پس این تفرع و انشعاب که مخاطب عالی نصاب علی رغم والده و غیره من رؤساء النصاب اعتراف و اقرار بی ارتیاب بآن دارد برای اثبات مطلوب و مرام اهل حق کرام یعنی افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کافی و سند است و دافع و سواس و رافع التباس و قانع اساس جمیع تسویلات مخاطب حق شناس دقت پسند است فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ قوله چنانچه سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت بشیخین و نواب ایشان مثل عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر می رسد و رشحه از علوم ایشان می گیرد اقول مخاطب عمده الافاضل قرم الاماثل بتحریک سلاسل تخدیع اغمار غافل و تغریر معتقدین ذاهل آنچه مقصود اصل از تلفیق و تزویق این فصل بود در این جا باز بصراحت تمام ظاهر نموده یعنی بادعاء رسیدن سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت بشیخین متضلعین و نواب ارباب غفول درین یعنی معاذ و زید و ابن عمر با فزوزین معاذ الله سلب انتهای سلاسل فقها بجناب سرور اوصیا علیه و آله آلف التحیه و الثنا خواسته

و باظهار برائت فقهای مزعومی و مجتهدین موبدی؟ خود از تشبث و تمسک بعروه و ثقای اتباع اهل بیت علیهم السلام بدست خود آتش در خرمن خود انداخته و اصلا استحیا و آزرم و استنکاف از ظهور اعتراف بانحراف اسلاف و اخلاف سراسر اعتساف خود از عمل بحديث ثقلین که مخاطب عمده الاشراف بنای ابواب عدیده خود نه بر ان گذاشته برداشته در باب چهارم می گوید فائده اخری اجل من الاولى و لقبناها بسعادة الدارين فی شرح حدیث الثقلین فمن شاء فليجعلها مع الابواب الخمسه التي بعدها رساله عليحده باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابتست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود

أني تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى احدهما اعظم من الآخر كتاب الله و عترتي اهل بيتي پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیده و عملا- باطل و نامعتبرست و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو جبل متینست و کدام یک استخفاف این دو چیز عالیقدر می کند و اهانت می نماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش می گیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرایست الخ و نیز در همین باب امامت بجواب حدیث ثقلین گفته و همین قسم

حدیث مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق دلالت نمی کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشانست و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک

و این معنی بفضل الله تعالی محض نصب اهل سنتست و بس از جمیع فرق اسلامیة و خاصست بمذهب اهل سنت لا یوجد فی غیرهم زیرا که ایشان متمسک اند بحبل و داد جمیع اهل بیت و بر قیاس کتاب الله که أَفْتَوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و در رنگ ایمان بالانبیاء که لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ بِأَبْغَضِ مَحَبَّتٍ وَ إِيمَانٍ وَ بِأَبْغَضِ كُفْرَانٍ نمی ورزند بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهل بیت را دوست ندارد بعضی یک طائفه را محبوب سازند و بقیه را مبعوض می دارند و بعضی طائفه دیگر را و همینست حال اتباع که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی کنند از هر همه روایات دین خود می آرند و بدان تمسک می جویند چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه ایشان بر آن گواه است و اگر کتاب اهل سنت را اعتبار نکنند مرویات شیعه را که از عقائد الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهل سنت درین رساله نقل کرده شد چه جوابست و نیز مخاطب در باب یازدهم همین کتاب در تعصب سیزدهم می فرمایند و جمیع سلاسل صوفیه اهل سنت در طریقت منتهی می شوند بآنمه پس اینها پیران جمیع طوایف اهل سنت اند و معلومست که نزد اهل سنت عظمت و مقدار پیر در چه مرتبه است و بچه حد محبت پیران می کنند و بعض اهانت او را ارتداد طریقت می دانند و حالا- بنظر انصاف باید دید که مدار اهل سنت نیست الا بر شریعت و طریقت و همین دو امر را موقع ریاست و بزرگی می شمارند و کبراء شریعت فقهاء اربعه اند و کبراء طریقت اصحاب خانواده هایی از صوفیه و هر دو فرقه را رجوع باهل بیتست و ذله برداری از خوان فیض ایشان

پس بغض اهلبيت نسبت بأهل سنت نمودن مثل انكار محسوسات و دعواى اجتماع اضدادست كه هيچ عاقل آن را باور نمى كند و اينها را نواصب لقب دادن از ان بابست كه نور را ظلمت و آفتاب را تاريك گويند انتهى پس نهايت عجيب و غريبست كه جائي كه ذكر افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام بميان مى آيد و آن را موجب بطلان خلافت ثلاثه عند التحقيق مى بينند ناچار ثلاثه را ماخذ علوم دين و منابع احكام شريعت متين و اعلم از ائمه معصومين عليهم السلام و ايشان را معاذ الله من ذلك از اتباع و مفضلان ان هيچ مى گيرند و خود را از متمسكان و اتباع شيخين و امينمايند و از اتباع اهلبيت عليهم السلام انكار و استنكاف ظاهر مى نمايند و هر گاه بپرايهين قاهره و ادله زاهره محجوج و منكوب و هوش و حواسشان بضربات حجج ساطعه و بمقامع دلائل لامعه مسلوب مى شود خويش را بلكه شيوخ ثلاثه خود را از متمسكين بعروه و ثيقه اهلبيت عليهم السلام ظاهر مى كنند و نمى فهمند كه اين التمسك و الاقتداء و اين الاتباع و الافتقاء من التامر بالاعتداء و التقدم و التحكم و الاعتلاء و الله الموفق الى طريق السواء و العاصم من زلل الهراء و خطل المرءه خواجه نصر الله كابللى در صواقع بجواب حديث ثقلين گفته و كذلك

حديث مثل اهل بيتى مثل سفينه نوح من تمسك بها نجى و من تخلف عنها هلك لا يدل على هذا المدعى و لا شك ان الفلاح منوط بولائهم و هديهم و الهلاك بالتخلف عنهم و من ثمه كان الخلفاء و الصيحابه يرجعون الى افضلهم فيما اشكل عليهم من المسائل و ذلك لأن ولاءهم واجب و هديهم هدى النبى صلى الله عليه و سلم انتهى سبحان الله هر گاه شيوخ ثلاثه در مشكلات رجوع بجناب امير المؤمنين عليه السلام

کرده باشند و اتباع هدی و سیرت اهل بیت که جناب امیر المؤمنین ع افضل ایشانست واجب و لازم باشد باز ذکر این معنی که سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت بشیخین و نواب ایشان می رسد کمال وقاحت جسارتست چه هر گاه شیوخ ثلاثه در حل مشکلات رجوع بجناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده باشند و اتباع هدی و اطاعت حضرات لازم و واجب و تخلف از ان موجب هلاک و ضلال باشد افضلیت این حضرات و ثبوت کمالات نبوت برای این حضرات و انحصار اخذ شریعت در ایشان کالشمس فی رابعه النهار هویدا و اشکار گردد و نفی کمالات نبوت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مقصود و مخاطب قمقامست از تخصیص علم شریعت بشیخین و نوابشان محض ازراء و تعبیر و تهتک و اثبات برائت اسلاف خود از اتباع و تمسک باشد قوله و معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی آن می ساخت همین قطیبت و ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود اقول مخاطب مرجع الاقاصی و الادانی رشک افزای بلاغت سحسانی و مخجل لطائف براءت حسانی و مخمل ذکر فصاحت عدنانی بسبب کمال ترعرع و همه دانی و نهایت حذاقت و مهارت در خلق معانی معنی امامت را که در اولاد امجاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام الی یوم التناد که ینابیع حکم و ارشاد و منابع علوم لدنیه فائضه من رب العباد و معادن هدایت اصلاح هر زلل فساد و وسائل و ذرائع؟ نزول برکات در بلاد بودند باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی آن می ساخت به محض منبعیت فیض ولایت و قطیبت ارشاد راجع و آئل ساخته یعنی از غایت انهماک در ترات و احقاد و ایثار نهایت بغض و عناد و شحنا و لداد نفی تعیین این حضرات کادسات برای ریاست عباد و حکومت بلاد و خلافت

و وصایت و امامت مصطلحه بین العلماء النقاد خواسته و باطهار حیازت ذات والا صفات صنیع بدیع يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ و حمل الکلام علی ما لا یرضی به قائله پرداخته و وجوه عدیده برای ابطال حمل امامت بر امامت غیر مصطلحه مبحوث عنها سابقا در مجلد حدیث غدیر گذشته فلتکن منک علی ذکر و خود مخاطب در باب یازدهم گفته تعصّب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط می کنند در بغض حضرت علی و ذرّیت طاهره او رض ذکره ابن شهر آشوب و بهمین سبب ایشان را بنواصب ملقب کنند حال آنکه خود ایشان در کتب خود از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی و ابو الشیخ و دیلمی نقل کرده اند

قال رسول الله ص لا يؤمن احد حتى اكون احبّ إليه من نفسه و یکون عترتی احب إليه من نفسه

و عن ابن عتیاس قال قال رسول الله أحبوا الله لما یغذوكم من نعمه و احبونی لحب الله و أحبوا اهل بیتی لحبی الی غیر ذلك الی ان قال و از سعید بن المسیب روایت مشهورست که

کان عنده رجل من قریش فاتاه علی بن الحسین فقال له الرجل القرشی یا ابا عبد الله من هذا قال سعید هذا الذی لا یسع مسلما ان یجهله هو علی بن الحسین ابن ابي طالب رضی الله عنهم اجمعین ازین افاده سعید بن المسیب که مخاطب مهذب در مقام احتجاج و استدلال اثبات ولای ائمه خود با اهل بیت علیهم السلام وارد کرده و بشهرت آن تصریح فرموده بصراحت تمام ظاهرست که جهل جناب امام زین العابدین علیه السلام هیچ مسلمی را جائز نیست پس اگر امامت آن حضرت بمعنای محض قطیبت و ارشاد که مخاطب والا نژاد آنرا بتقلید بعض متعسفین معرضین از سداد مطمح نظر داشته و همت؟ را بصرف نصوص امامت بان گماشته می بود لزوم معرفت آن حضرت بر جمیع مسلمین و عدم جواز

جهل آن حضرت در حق تمام مؤمنین چگونه سمتی و حظی از واقعیت می داشت که اگر امامت آن حضرت معاذ الله محض بمعنی قطیبت و ارشاد می بود هرگز معرفت آن حضرت بر جمیع مسلمین وجهی نداشت فلله الحمد که بطلان این وهم لا طائل و تحریف لا- حاصل از افاده خود مخاطب فطین واضح و مستبین گردیده قوله لهذا الزام این امر بر کافه خلائق از ائمه اطهار مروی نشده اقول مخاطب قمقام بنفی روایت الزام این امر جلیل المرتبه رفیع المقام بر جمیع خلائق و انام از ائمه اطهار کرام علیهم آلاف التحیه و السلام من الله الملك المنعم ما اتصل اللیالی و الایام و همر غمام و هطل رکام اهتمام تمام و سعی موفور مالا کلام در صنعت بدیعه صدق و تدین و تورع و تحرز و تخرج و تجنب و توقی از آصار و آثام و مزید تثبت احتیاط و غایت تحری و توخی امثال احکام اسلام فرموده چه اگر نفی و جحود و انکار روایت الزام از ائمه اطهار سلام الله علیهم ما توالی اللیل و النهار و اختلف العشی و الابدکار بر طریق الزام اتباع و اشیاع اهل بیت اخبار علیهم السلامست پس بطلان و هوان و خسار و شناع و فظاعت و بوار این انکار سراسر صغار بر سائر کبار و صغار نهایت هویدا و آشکار و اگر غرض از ان بنفی روایت این امر در کتب سنیه عالی تبارست پس درین صورت فائده جز تکثیر سواد و اضاعت قرطاس و مداد و تخدیع و تسلیه معتقدین والا- نژاد غیر حاصل و قطع نظر ازین اگر چه این انکار در بادی نظر نزد غیر متتبع کتب و اسفار و روایات و اخبار و افادات و آثار این فرقه عالی فخار قرین اعتماد و اعتبار می نماید لکن بعد اندک تفحص و تنقیب و صرف باره از تنقیب و تقلیب کالشمس فی رابعه النهار بر اصحاب بصائر و ابصار و ارباب اعتبار و استبصار ظاهر و واضح و باهر و لائح می گردد که انکار روایت الزام این امر از ائمه اطهار

عليهم السلام در کتب سنیه با کمال نیز کذیبست محیر ابلیس و مخجل دجال و دورتر چرا باید رفت اعتراف خود مخاطب باظهار امام موسی کاظم علیه السلام دعوی خود و آباء طاهرین خود را با مهدی عباسی و اسلاف او بابت خلافت نه بابت فدک تنها واضح و روشن و لائح و مبرهنست و پر ظاهرست که هر گاه دعوی آن حضرت و آباء طاهرین آن حضرت بابت خلافت نه بابت فدک تنها ثابت شد معنی امامت که مخاطب تراشیده و بنا بر آن نفی روایت الزام این امر از ائمه اطهار علیهم السلام در آئیده و نعمات دیگر افادات بی ثبات سراییده باطل و مضمحل و محض سراب و نقش بر آب و متزلزل گردیده پس باید دانست که در مجموع فتاوی مخاطب که پیش مولوی عبد الحی خلف مولوی عبد الحلیم سهالی لکهنوی موجودست و نسخه از آن بخط بعض فضلائ اهل سنت قبل ازین بدست حقیر افتاده بودند مذکورست که حضرت او بجواب سائلی که ذکر حدیث کافی متضمن طلب امام موسی کاظم علیه السلام فدک را از مهدی عباسی و ذکر حدود ان می فرماید اصل این قضه که در کتب اهل سنت واردست اینست که روزی مهدی عباسی با امام موسی کاظم بطریق مباشرت گفت همگی دعوی شما بر ما بابت فدکست بیاید تا فدک را بر شما رد کنم ایشان فرمودند حدّ اول سمرقندست و حدّ دوم افریقیه و حدّ سوم کناره دریای شور از طرف عدن تا اقصای یمن و غرض ایشان آن بود که دعوی ما با شما بابت خلافتست نه بابت فدک فقط انتهی بقدر الحاجه قوله بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را بان فیض خاص مشرف می ساختند و هر یکی را بقدر استعداد او باین دولت می نواختند اقول مخاطب پهن دیده زمان دیده دهن دریده گرم و سرد و حر

و برد و هر چشیده چون بنظر امعان و تامل راه جحود و انکار نصوص امامت حضرات ائمه اطهار و علیهم السلام مسدود دیده ناچار اولاً بر سر تحریف و تاویل و تلمیح و تسویل بصرف نصوص امامت از صراحت و بداهت بمحض قطیبت و ولایت رسیده و چون منافات این توجیه سخیف و تسویل و تحریف با لزوم معرفت ائمه علیهم السلام که آن هم ازین نصوص ظاهرست بالمطابقه و الالتزام فهمیده ناچار صدق صریح و بیان صحیح اعنی نفی و انکار مروی شدن الزام این امر یعنی امامت آن حضرات بر جمیع خلائق بسلك تحریر کشیده پا بر مصحف کشیده و چون کمال متانت و رزانت و نهایت حصافت و حصانت این انکار دور از کار بمیزان عقل سنجیده برین صدق غیر مختفی قانع و مکتفی نگردیده در این جا دعوی تخصیص حضرات ائمه اطهار علیهم السلام این فیض خاص پسندیده بیاران چیده و مصاحبان برگزیده باظهار علو مرتبت و سمو منزلت خود خدام عالی مقام در صیانت مامومین شرائع اسلام و احتراز و اجتناب از کبائر آثام گردیده و از مبالات خوف و هول مؤاخذه و استهزا و تشنیع محققین و نافذین فحام یکسر رسیده و هر کسی که ازهار اعتبار و اثمار استبصار از ریاض کتب و اسفار اخبار و آثار چیده و ذیل را به تتبع و تفحص افادات محققین اعلام برچیده و دامن از تساهل و اعراض و تغافل و اغماض برچیده بکمال وضوح و علن واضح و روشنست که حضرات ائمه اطهار چنانچه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را باستماع نصوص امامت خود مشرف می ساختند و هر یکی را باین دولت می نواختند همچنین در غیر مقام تقیه و خوف اثارت قتام و قنار فساد و اضرار مخالفین اغیار و معاندین اهل انکار و معارضین ارباب خسار و بوار و مبغضین آل اطهار را بایراد نصوص امامت و خلافت

و وجوب انقیاد و اطاعت آن اظهار و ضلال و هلاک و خسران و ارتباك حائدين و معرضين در کفر و اشراک محجوج و ملزم و مبهوت و مفخم فرموده باحقاق حق و ازهاق باطل می پرداختند و لله الحمد که صدق این بیان متانت عنوان از ارشاد خود مخاطب عالی شأن آنفا بمعرض عرض آمد فظهر انّ زعم التخصیص و الحصر و التنصیق و القصر و المنع و الحجر ناش من القصور المستوجب للنهر و الزجر مماثل فی الفضاء لانكار طلوع الشمس و سطوع الفجر قوله این فرقه بیفهم آن همه اشارات ایشان را بر ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطه ضلالت افتاده اند اقول مخاطب عالی فهم بری از شوائب و هم حائز اوفای سهم از تقلید و اتباع این جهم بتلقیب فرقه حقه بفرقه بیفهم بسبب فهمیدن ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال از نصوص امامت ائمه علیهم سلام الله الملك المتعال تیشه بر پای خود زده و مزید شناعت این تهور و جسارت از بیان سابق بکمال وضوح و ظهور کالنور علی شاهی الطورست زیرا که از افاده خود مخاطب حاوی المراتب العلیه ظاهر شد که مراد از امامت ائمه ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال و وجوب اطاعت اتباع و امتثال در جمیع احکام حرام و حلال و نیابت عامه رسول ذی الجلالست و لطیف تر آنست که از کلام سابق او و هم تحقیق او در تفسیر و هم افاده والد نحریر مخاطب بصیر ظاهر و مستنیرست که از ائمه علیهم السلام نصوص امامت این حضرات مرویست و یکی مر دیگری را بامامت وصی می ساخت و در این جا آن نصوص را بلفظ اشارات تعبیر فرموده چنان اشاره نموده که لفظ امامت هم درین نصوص غیر واردست بلکه آن همه عبارت محض اشاراتست و باین تلبیس و تدلیس نصوص امامت را

بر غیر ریاست عامّه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده و در ورطه ضلالت افتاده و زبان را بسخائف ترهات و غرائب خزعلایت واگشاده داد حسن فهم و تحقیق داده کمال تدین و انصاف و خداترسی و حق پرستی خود پیش ارباب بصیرت وانهاده بالجمله شیعیان اهل بیت علیهم السلام بطرق متواتره و اسانید متظافره از ثقات و اثبات روایت کرده اند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین آن حضرت خلفاء الله فی الارضین و حججه الباهره فی العالمین بودند و اصحاب ثلاثه و دیگر متغلبین متمسین به خلفا متمرّدین و غاصبین و این معنی نزد ایشان کالصّیح إذا انفلق ثابت و متحقق گشته و روایات کثیره و احادیث وفیره مخالفین را هم مؤید و مسدد مطلوب خود یافته سرهای معاندین و جاحدین را بسیوف لامعه حجج ساطعه شکافته اند پس تطریق شبهه درین معنی مماثل تطریق شبهات سوفسطائیه ست چه این امر بمساعی جمیله محققین اعلام و اساطین فخام انار الله برهانهم از اجلاء بدیّهیات و ضروریات گردیده و انکار آن مثل انکار طلوع شمس و مضمی امس و اضاءت نهار و احراق نار و وجود مکه معظمه و مدینه منوره و ارسال رسل کرام برای هدایت بسوی سبیل اسلام و ظهور معجزات خاتم الانبیا علیه و اله آلائف التّحیّه و الثنا و چقدر متشابه ست کلام مخاطب بکلام کافری که بگوید که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دعوی نبوت نفرموده بلکه آن جناب مدعی ریاست ظاهریه خلق مثل دیگر ملوک و سلاطین بوده فرقه مسلمین بیفهم کلمات آن جناب را بر نبوت فرود آورده در ورطه ضلالت افتاده اند و العیاذ بالله قوله و نیز ازینست که حضرت امیر و ذریه طاهره او را تمام امت مثل پیران و مرشدان می پرستند و امور

تکوینیه را بایشان وابسته می دانند اقول هر گاه تمام امت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه طاهره آن حضرت را می پرستند و امور تکوینیه وابسته باین حضرات می دانند و شیخین را ازین فضیلت جمیله و مرتبه جلیله برمیخیزانند بالبداهه و الصراحه افضلیت جناب امیر المؤمنین و جمیع ذریت طاهرین آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین باقصی الوجوه و الطرق ظاهر و متحقق گردید علاوه برین ابن تیمیه استغاثه را به شیخ طریقت و رغبت را بسوی او عبادت نامیده و این معنی را کفر گفته و آن را عین دین نصاری دانسته و جناب شاهصاحب می فرمایند که ذریت طاهره را تمام امت پرستش می کنند و امور تکوینیه را بایشان وابسته می دانند پس ازین صغرای مخاطب قمقام و کبرای شیخ الاسلام سنیّه عالی مقام قیامت کبری بر سر فرقه سنیّه بر پا می شود یعنی هر گاه حسب افاده مخاطب تمام امت حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام را پرستش می کنند و این پرستش علی افاده شیخهم الکبیر و رئیسهم التحریر عین کفر و الحاد برب العباد باشد پس این شکل عویص الاشکال منتج داء عضال کفر تمام امت جناب رسالت مآب علیه و آله الصّیلموه و السّیلام ما اتصل النهر باللیل باشد و العیاذ باللّٰه المتعال من هذا المقال قوله و فاتحه و درود و صدقات و نذر بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله است اقول الحمد لله الودود که مخاطب مجذود حاوی فضل نامحدود باظهار مختص ساختن امت ذوات قادات حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بنذر و فاتحه و درود و تبیین شیاع و رواج این طریقه محمود و انتهاج عام این منهاج مشرق الفجاج مسعود احراق قلوب منکرین سراسر جحود و ایجاج صدور متعصبین سراپا صدور بوجه بلیغ و وکد و کید و جهد شدید فرموده و اما اینکه با جمیع اولیاء الله همین معامله می کنند پس ظاهرست که اهل حق کسی دیگر را غیر از مکّه

معصومین علیهم السلام در مراتب رفیعہ الشان شریک و سہیم نمی سازند و تشبث بافراط و تفریط اہل خلاف و تخیط کہ زیغ صریحست از منہج و سیط عین نکث و اخلاف وعد و تخلیط فتثبت و خذ الحق بقلب نشیط و جاش ریط و أعنه بید بسیط و لسان سلیط قولہ و نام شیخین را کسی درین مقدمات بر زبان نمی آرد و فاتحہ و درود و نذر و منت و عرس و مجلس کسی شریک نمی کند و امور تکوینیہ را وابستہ بایشان نمی داند اقول بالجاء خالق کائنات و تسخیر قاهر موجودات مخاطب رفیع الدرجات کہ درین مقدمات کمتر کلمہ حق بر زبان می آرد و در ہر مبحث غرائب تعصبات و مجازفات و عجائب تعنتات و تعسفات بمنصہ اظہار می آرد و بدائع تسویلات و روائح تلمیعات بقلم حقائق رقم می نگارد و ہمت والا نہمت را با خفا و کتمان حق و صواب و اشاعت و ترویج باطل و سراب می گمارد و ہر جا دفع صراحت و رفع بداہت پیش نظر کیمیا اثر دارد و درین جا اجماع امت بر اخراج شیخین از مقام رفیع ولایت و ازعاجشان از مجالس با جلالت فاتحہ و درود و نذر و عرس و مجلس ثابت فرمودہ و نطق اہتمام نمایان بر کمر ہمت والاشان در اثبات خسران و خذلان و حرمان شیخین رفیع المکان از فضیلت رائعہ العنوان ولایت و عرفان بستہ برائت تمام از وابستہ کردن امور تکوینیہ بان ہر دو اعجوبہ مکونات جستہ قلوب نازنین اتباع و اشیاع شیخین والا مقام بسنگ ایلام خستہ و این حضرات عظیم الاعتناء و الالتفات را بتجریع کاسنات غصص و القاء در غمرات علز و نغض برنجیر ازراء و تعییر بستہ بدار البوار ہوان و خسار روانہ فرمودہ بزعم خود از طعن و تشنیع اہل ولای اہلبیت کرام علیہم السلام بسبب سلب کمالات نبوت از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام رستہ لکن نزد والد علام خود و شیخ الاسلام سنیان

نیک فرجام مستحق نهایت تشنیع و توهین و غایت ازراء و تهجین گشته فلیضحک قلیلا و لیک کثیرا قوله گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشند بر مثال انبیا مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا که کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفصیل و مغایرتست اقول مخاطب نحیر ذو فنون بعد تیز روی و ایضاع و ایغال افزون در مضمار هتک ناموس هر دو شیخ حرون و کسر شوکت و قهر صولت شیفتگان و والهان ان تیمین نبالت مقرون بصدد کبح عنان و کف لسان و اراده اطفاء لهبات نیران مشعل و مضرم بدست آن عین الأعیان و هوس تسلیه جنان معتقدین شیخین عالی شأن افتاده زبان سحر بیان باثبات اعتقاد کمال و فضیلت ایشان وا گشاده و لابه و سالوس و تخدیع و چاپلوسی آغاز نهاده بخیاال محال حصول مامول نجات و خلاص از ورطه شدیدة الاعتباص طعن و تشنیع سنیان اصحاب اعتقاد مصاص و ما دری انه لات حین مناص زیرا که معتقدین حلقه بگوشان شیخ الاسلام اعنی ابن تیمیه جان نثار تیمین عالی مقام و نیز اتباع و فدائیان والد علام مخاطب قمقام این نکث و نکول و نکوص و عدول را هرگز بمقام ارتضا قبول جا نمی دهند و وزنی برای آن نمی نهند بلکه آن را محض تسویل و احتیال و انهماک در الحاد و ضلال و از قبیل مخالفت لسان با جنان و صاحب آن را هادم شرائع اسلام و ایمان می انگارند و تشبیه و تمثیل مخاطب نبیل هر دو شیخ جلیل را بحضرت موسی و عیسی و حضرت خلیل و ادعای بودن کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و مغایرت و تفصیل دعوی بیدلیل و تقول و تهجم و تهجس و تحکم غیر قابل التعویل و محض تلمیع و تسویل و اثارت

قتام ازلال و تضلیل و بطلان ان از بیان سابق واضح باین دلیل أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ * وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَزْمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِنْ سِتْرِ الْجِبَالِ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ قَوْلَهُ وَ كَمَالَاتِ اَوْلِيَا هَمِه نَاشِي اَز و حِدْتِ وَ جَمِعِ وَ عِينِيْتِ اَنْدِ پَسِ اَوْلِيَا رَا مَرَاتِ مَلَاحِظَه فَعَلِ اِلَهِي بَلَكِه صِفَاتِ اَوْ تَعَالِي مِي تَوَانِنْدِ كَرْدِ وَ اَنْبِيَا وَ وَاْرثَانِ كَمَالَاتِشَانِ رَا غَيْرِ اَزِ عِلَاقَه عِبَدِيْتِ وَ رَسَالَتِ وَ جَارِحِيْتِ عِلَاقَه؟؟ وَ دِيْگَرِ دَرِ فِهْمِ مَرْدَمِ حَاصِلِ نِيْسْتِ اَقْوَلِ مَخَاطَبِ مَحْمُوْدِ كَاشِفِ حَقَائِقِ وَ حِدْتِ وَ جُوْدِ وَ عَارِجِ مَعَارِجِ كَشْفِ وَ شَهُوْدِ كَمَالِ اَوْلِيَا رَا نَاشِي اَزِ وَحِدْتِ وَ جَمِعِ وَ عِينِيْتِ كِه مَرَادِ اَزِ اَنْ اِتْحَادِ عِبَادِ وَ جَمِعِ وَ عِينِيْتِ بَا رَبِّ وَ دُوْدِ گَرْدَانِيْدِه وَ اِيْشَانِ رَا بِمَقَامِ مَرَاتِ مَلَاحِظَه فَعَلِ اِلَهِي بَلَكِه صِفَاتِ اَوْ تَعَالِي رَسَانِيْدِه وَ هَرِ چِنْدِ اِيْنِ زَعْمِ بِيْ اَصْلِ وَ جَسَارَتِ وَ مَجَازِفَتِ سِرَاسِرِ هَزْلِ نَزْدِ اَهْلِ حَقِّ وَ اِيْقَانِ وَ فَضْلِ نَامَعْقُوْلِ وَ غَيْرِ مَقْبُوْلِ وَ نَهَايْتِ وَاْهِي وَ مَزْدُوْلِ وَ بِيْرَاهِيْنِ زَاهِرِه وَ حَجَجِ بَاهِرِه مَدْخُوْلِ بُوْجُوْهِ عَدِيْدِه وَ عِلْلِ سَدِيْدِه مَعْلُوْلِ لَكِنْ چُوْنِ نَزْدِ مَعْتَقِدِيْنِ اِيْنِ مَذْهَبِ وَ شَارِيْبِيْنِ رَحِيْقِ اِيْنِ مَشْرَبِ وَ وَاْرْدِيْنِ اِيْنِ مَشْرَعِ وَ مَارِيْنِ اِيْنِ مَنْزَعِ اِيْنِ مَرْتَبِه بَسِ جَلِيْلِ وَ رَفِيْعِ وَ مَقَامِيْ بَسِ جَمِيْلِ وَ مَنِيْعِ سَتِ پَسِ اَخْرَاجِ شِيْخِيْنِ اَزِيْنِ فَضْلِ زَاهِرِ وَ دُوْرِ گَرْدَانِيْدِنِ شَانِ اَزِيْنِ شَرَفِ بَاهِرِ خِيْلِيْ عَجِيْبِ وَ بَدِيْعِ قَدْ تَمَّ بِحَمْدِ اللّٰهِ طَبْعِ الْمَجْلَدِ السَّادِسِ مِنْ الْمَنْهَجِ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِيْ اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ وَ نَرْجُوْ مِنْ اللّٰهِ اَنْ يَمُنَّ عَلَيْنَا بِطَبْعِ سَائِرِ مَجْلَدَاتِه بَلْفِظِه وَ كَرْمِه وَ قَدْ طَبْعَ مِنْهُ قَبْلَ ذَلِكْ مَجْلَدِ حَدِيْثِ الْغَدِيْرِ فِيْ جَزْئِيْنِ وَ مَجْلَدِ حَدِيْثِ الْمَنْزَلِهِ وَ قَدْ شَاعَ

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

